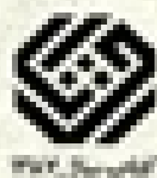
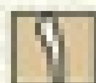


سازمان مجاهدین خلق

پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)

به کوشش جمعی از پژوهشگران



مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸٤-۱۳٤٤)

نویسنده:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴) جلد ۱

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)/ به کوشش جمعی از پژوهشگران موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

مشخصات نشر : تهران : موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی ، ۱۳۸۴-۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۳ ج.مصور، جدول،عکس، نمونه.

شابک : ۵۰۰۰ ریال۹۶۴-۵۶۴۵-۵۹-X(ج. ۱): ؛ ۵۰۰۰ ریال۹۶۴-۵۶۴۵-۶۸-۹(ج. ۲): ؛ ۵۰۰۰ ریال۹۶۴-۵۶۴۵-۷۱-۹(ج. ۳): ؛ ۹۶۴-۵۶۴۵-۵۸-۱(دوره):

یادداشت : فیپا

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی:(۱۹۶۵-۲۰۰۵) Mojahedin-e Khalq Organization Arising the end

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۵): ۵۰۰۰ ریال

یادداشت : ج.۱، ۲، ۳ (چاپ دوم: ۱۳۸۵)؛ ۵۰۰۰۰ ریال (هر جلد) (فیپا)

یادداشت : ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۵): ۵۰۰۰ ریال

یادداشت : کتابنامه

یادداشت : نمایه

موضوع : سازمان مجاهدین خلق ایران

موضوع : حزبهای سیاسی -- ایران -- تحقیق

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

رده بندی کنگره : DSR۱۵۴۲ س۱۷ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۰۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۴۱۲۷۱

اشاره

سازمان مجاهدین خلق

پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ ۱۳۴۴)

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد اول

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

پاییز ۱۳۸۵

ص:۳

مؤ سسه مطا لعا ت و پژ و هشها ی سیا سی

تهران □ خیابان ولی عصر(عج) □ بالاتر از بزرگراه شهیدچمران □شماره ۱۵۱۸

تلفن: ۲۲۰۴۰۸۹۱

(سازمان مجاهدین خلق ؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ ۱۳۴۴

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد اول

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴

چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۱ ۵۸ ۵۶۴۵ ۹۶۴

۵۹ ۵۶۴۵ ۹۶۴ X : شابک جلد اول

صندوق پستی: ۷۵۸۸ ۱۱۳۶۵

info@ir-psri.com

www.PSRI.ir

فهرست مطالب

حزب ملل اسلامی ۲۳۲

ص:۸

ص:۹

طرح و مذاکره برای اعزام اعضا به فلسطین ۳۹۵

ص:۱۱

بخش الحاقی ۴۳۱

ص:۱۲

ص:۱۶

پیشگفتار

اشاره

تاریخ معاصر ایران، در پهنه پژوهش، با کاستی ها و موانع قابل توجهی روبه روست که بسته به موضوع تحقیق، متغیّر و متفاوت اند. تنگناها زمانی بیشتر نمایان می شوند که موضوع پژوهش، سازمان ها و گروه های سیاسی - اعمّ از علنی و مخفی - باشند. گذشته از گره های کیفی و ماهوی، که مرحله به مرحله در جریان تحقیق پیش می آیند و مطالبی که محل اختلاف واقع می شوند، دو علت اصلی را می توان موجد موانع عمده در این میان دانست: نخست «تاریخی» نشدن موضوع و «معاصر» بودن پژوهشگر؛ و دیگر، عدم دسترسی به اسناد و مدارک کامل و دست اول. پیش از تبیین جوانب گوناگون مربوط به پژوهش حاضر مروری مجمل و گذرا بر آثاری که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در زمینه سازمان ها و گروه های سیاسی عرضه شده، ضروری به نظر می رسد.

انواع منابع و مآخذ تحقیق

این گونه تألیفات و تحقیقات که انواع منابع و مآخذ پژوهش در تاریخ معاصر را دربر می گیرند، از زوایای مختلف (پدیدآورنده، ناشر، محدوده موضوع و روش تحقیق) می توان به چند دسته تقسیم نمود: ۱- کتب و نشریات رسمی گروه ها و سازمان ها؛ که بازتاب منظری جانبدارانه است. این آثار مواد خام بی واسطه برای هر تحقیق اند. در این دسته، «مجموعه ها»، به خصوص اگر با شیوه ای علمی تنظیم

شـده باشـند، از اهمیت بیشتری برخوردارند و گاه مانند فهرست راهنمای مفیدی به کار می آیند. نشـریات، کتب و بیانیه هایی که نشان مشـخص گروه یا سازمان معیّنی را بر خود ندارنـد ولی از سوی افراد منتسب به آنها تـدارک شده اند نیز از این دسـته انـد و از منـابع مهم مطالعـاتی جریان های سیاسـی - از نوع بی واسـطه و دست اول - محسوب می شونـد. ۲- آثار نویسندگان مسـتقلی که خود زمانی در متن وقایع و ماجراها بوده اند و سال ها درون گود زیسـته اند ولی - اغلب - عُلقه ها را گسسته اند. در سده اخیر، به دلیل حضور طیف ها و گرایش های گونه گون سیاسی - اجتماعی و بروز آرا و نظرات متنوّع ، کمتر محقق و مؤلفی از تأثیرپـذیری این طیف ها و گرایش ها مصون مانـده است. اغلب آنانی که از این طیف دست به قلم برده انـد، مـدّتی کم و بیش یا «با» جریان ها بوده اند یا «بر» آنها و در بیشتر موارد با پدیده مورد بحث - به نحوی - ارتباطی مسـتقیم داشـته اند؛ این است که آثارشان سـمت گیرانه و جهت دار می نمایند ولی به عنوان یک گرایش یا نقد درونیِ یک جریان سندیّت دارند و به میزان وقوف، اطلاع، انصاف و صداقت ایشان معتبرند. ۳- خاطرات اشخاصی که در مقاطع حسّاس تاریخ معاصر نقشی به عهـده داشـته انـد. میزان و منـاط اعتماد به این آثار، بسـته به کارنامه سیاسـی نویسـندگان یا راویانش، یکسان نیست؛ بی تردید زمان، مکان و شـرایط اجتماعی و روانی ویژه ای که نویسـنده به هنگام بیان یا نگارش خاطرات خود در آن قرار داشته نیز باید هنگـام بررسـی آنهـا ملحوظ گردد. برخی از خـاطره نگـاری هـا واکنش هـایی هسـتند در برابر پدیـده ها و وقایعی که پیرامون اشـخاص یا بر آنها گذشته اند و یا خود بخش هایی از تداوم فعالیت سیاسی فرد و تلاش وی در جهت افزایش محبوبیت، نفوذ و تأثیر اجتماعی و سیاسـی از طریق بازسازی تاریخی هویت و عملکرد خویش، نیز می تواننـد محسوب گردند. البته میزان قابل توجهی از خاطرات منتشـر شده مبارزان و رجال سیاسـی به ویژه به دلیل اتقان و صـحت آنها در تطبیق با سایر اسـناد، مدارک، شواهـد و قرائن معتبر موجود، نقش بی بـدیلی در رفع بسـیاری از ابهامـات و سؤالات تـاریخی ایفـا می کننـد. ۴- تاریخ های عمومی معاصـر ایران. تکلیف برخی از این تألیفات، به قلم کسانی که تاریـخ را عرصه کتاب سازی سودجویانه و شـهرت طلبی یافته اند، از پیش روشن است؛این گونه تألیفات، یا از فرط عمومیت و کلّی گویی یکسره ابترند و ثمری بر آنها مترتّب نیست و یا مسـتندات معتبری ندارنـد، متکی به مسـموعات و حافظه اند و غالبا مخاطبان غیرمتخصـص را گمراه ساخته و تاریخ مصـرف دارند.

کارهای مفیـد و قابل اعتمادی که در این گستره عرضه شده متأسـفانه جامعیت و شـمول لازم را ندارند، همه سونگری در آنها کمتر به نظر می آید و اغلب جزیی از یک جریان و پدیده را - با برش زمانی دلخواه - پی گرفته اند. ضعف و فقر منابع و گاه یکسویه بودن آنها، از جمله نقایص این گونه تألیفات هسـتند. ضمن آنکه برخی از نویسندگان به روشنی گرایش ها و دیدگاه های سیاسـی و عقیـدتی خود را در گزینش رویـدادها و تبیین و تحلیل آنها دخالت داده انـد. معـدودی از اینگونه آثار ابتدا در پاسخ به نیازهـای مقطع و یـا مخاطبـان خـاص نگـارش یـافته انـد و پس از کـاربرد موفق آنهـا در محـدوده خاص آموزشـی یا پژوهشـی، انتشـار عمومی نیز یـافته انـد که به دلیـل کمبود آثـار مشـابه با اقبال عمومی مناسب و گاه گسترده مواجه شـده انـد. بـدیهی است که نمی توان از این دسـته تاریخ های عمومی انتظار داشت که نیاز پژوهشـگران و متخصـصان را برآورده سازند. در مجموع بخش زیـادی از چنین تاریخنگاری هایی را نمی توان غیرمفیـد و یا نامعتبر دانست؛ بر پژوهشـگر نکته یاب و تیزبین است که انواع زوایـای دیـد و گرایش هـا را در این گونه تألیفات موردنظر قرار دهـد و برآینـدی جامع و همه سویه را - تا حدّ مقدور - جسـتجو کند و دریابد. ۵ - تألیفاتی که مجاری پژوهش و انتشار آنها رسـمی یا نیمه رسـمی انـد. به این آثار نیز نمی توان با نگاهی واحـد نگریست؛ چراکه انگیزه های پدیدآورنـدگان متفاوت است و امکانات یکسانی، از نظر مدارک و اسـناد، در اختیـار همه نبوده است. به رغم بـدبینی شـایع در برخی محافل علمی نسبت به اینگونه آثار - که عمـدتا توسط جریان های اپوزیسـیون داخل و خارج کشور و مراکز علمی وابسته به دولت های مخالف و درگیر با سیاست های رسمی کشور، دامن زده می شود - نمی توان ارزش علمی روشن و قابـل ارزیـابی بسیاری از پژوهش هـایی که برچسب «رسـمی» بر آنهـا زده شـده را انکار نمود. در شـرایطی که معمولاً اغلب و یا همه آثار و تحقیقات منتشـره توسط مجاری «رسـمی» خارجی و به ویژه غربی در زمینه تاریخ معاصـر ایران، توسط برخی نویسندگان و محافل علمی داخلی با استقبال مواجه می شوند و بدون کمترین تردید به عنوان آثار علمی و معتبر محسوب می گردند، در مورد آثار داخلی به صِرف حمایت مستقیم یا غیرمستقیم یک مرکز رسمی و بـدون اتکـا به نقـد و داوری علمی، بی اعتنایی و بایکوت و فضاسازی در مورد عـدم اعتبار پژوهشـی و علمی آنها صورت می پـذیرد. گشـاده دستی و گشاده رویی در قبال آثار غربی نه تنها شامل محافل آکادمیک و پژوهشـی - مورد حمایت و پشتیبانی مالی دولتی و یا مجتمع ها و بنیادهای قدرتمند اقتصادی همبسته با مراکز سیاسی -

می گردد بلکه انستیتوها و مراکز تحقیقاتی شناخته شده ای که رسما مجری پروژه های پژوهشی دولتی و رسمی قدرت های غربی نیز هستند مشمول این پذیرش و معتبر محسوب شدن می گردند. در حالیکه ساز و کار مدیریت و یا حمایت های رسمی از مراکز پژوهشی و آکادمیک در ایران برخلاف پیچیدگی و وابستگی مستحکم اعمال شده در مؤسسات غربی، آنچنان بسیط و آشکار است که همواره تفاوت و تمایز بین کتب و منشورات «تبلیغی» آنها و آثار «پژوهشی و تحقیقی» این مراکز کاملاً روشن و قابل تشخیص است.

در این موارد کیفیت تحقیقات و میزان اتقان علمی و استناد به منابع و اسناد معتبر می بایست ملاک تشخیص اعتبار و اصالت آثار قرار گیرند نه اینکه صرفا به خاطر رسمی بودن و یا برخورداری از پشتوانه مالی رسمی یک مؤسسه پژوهشی یا ناشر، جامعه علمی کشور را به ناحق از حاصل زحمات گروهی از پژوهشگران و محققان کشور محروم ساخت. طی سال های اخیر بسیاری از اشخاصی که در کارهای قلمی و در حیات علمی خویش بارها و بارها از امکانات و حمایت های مالی مراکز رسمی و دولتی پیش و پس از پیروزی انقلاب برخوردار بوده اند و به دلیل برخی ملاحظات و یا گرایش های سیاسی مرهون محبت های فراوان مراکز رسمی و نیمه رسمی غربی قرار گرفته اند، به گونه ای درباره آثار پژوهشی منتشره توسط برخی مؤسسات علمی و پژوهشی رسمی یا نیمه رسمی داخل کشور سخن گفته و داوری کرده اند که حمایت رسمی از یک پژوهش را پدیده ای نامشروع و مخالف استقلال و بی طرفی علمی و مطلقا مذموم معرفی کرده اند. بدیهی است که نمی توان استاندارد و معیار دوگانه یا به تعبیر شیوای زبان فارسی «یک بام و دو هوا» در این زمینه را دید و بر آن چشم فروبست. از سوی دیگر بررسی های کارشناسی نشان می دهد پژوهش هایی که در زمینه تاریخ معاصر ایران توسط مراکز و مؤسسات پژوهشی رسمی یا مورد حمایت دولت، پشتیبانی شده و انتشار یافته اند در بسیاری موارد از نمونه های مشابه که توسط مؤسسات غربی رسمی یا نیمه رسمی منتشر شده و ترجمه آنها در ایران نیز عرضه شده اند، اعتبار علمی و درستی و انصاف بیشتری دارند. البته اگرچه آثار منتشره غربی از حیث روش تحقیق (متدولوژی) و ویژگی های شکلی و تنوع منابع ظاهرا بر برخی موارد مشابه داخلی برتری هایی دارند اما غالبا فاقد استقلال در بینش و نگرش تاریخی هستند و واقع بینی و درستی آنها با تردیدهای جدّی مواجه اند.

ص:۴۰

همچنین زمانی که هزینه های بعضا هنگفت تحقیقات تاریخ معاصر ایران در خارج از کشور توسط مراکز و بنیادهایی که مورد حمایت مالی گروه های اپوزیسیون، مقامات رژیم پهلوی و یا دولت های غربی هستند تأمین می شوند نمی توان انتظار داشت که اهداف و جهت گیری های سیاسی خاص بر این آثار سایه سنگینی نیفکنده باشند. لیکن نمی توان انکار نمود که بعضی مقامات رژیم پهلوی ساکن در ایران یا گردانندگان و فعالان سیاسی احزاب و گروه های اپوزیسیون که از موضع ندامت یا تنبّه نسبت به حقایق در عرصه تاریخ معاصر ایران قلم زده اند و آثار خود را در ایران منتشر ساخته اند، نسبت به فضای سیاسی و شرایط فرهنگی موجود در داخل کشور ملاحظات و یا محظورات خودخواسته یا ناخواسته ای داشته اند. اما نمی توان فضای حاکم بر این آثار را که گاهی وجوه تبلیغی و جهت دار آشکار یافته اند، بر کلیه آثاری که بر آنها برچسب «رسمی» زده شده اند تعمیم و تسرّی داد. اگر بتوان فارغ از فشار فضاسازی و برچسب زنی بر آثار مؤسسات پژوهشی دولتی یا نیمه رسمی داوری نمود، اتفاقا به دلیل ویژگی اختصاصی امکان دسترسی به اسناد و مدارک آرشیوهای غنی داخل کشور، بسیاری از این آثار در نوع خود بی نظیر و برخوردار از اعتبار بالای پژوهشی و علمی ارزیابی می شوند.

روشن است که مواضع و تحلیل های اینگونه آثار مانند سایر آثار داخل و خارج کشور صرفنظر از آنکه از مجاری رسمی انتشار یافته اند یا خیر، بازتاب دیدگاه ها و بینش محققان آنها محسوب می شوند و با منطق و شیوه مناسب خود در معرض نقد و داوری قرار می گیرند. در این زمینه دیگر بین آثاری که برچسب «مستقل» خورده اند با آثاری که با صفت «رسمی» توصیف شده اند، تفاوتی وجود ندارد و در تمامی آنها می توان جهت گیری ها و مواضع خاص پدید آورنده و ناشر را مشاهده نمود. به نظر می رسد در هر پژوهشی درباره تاریخ معاصر، نمی توان از رجوع و استناد روش مند و علمی به انبوه آثار تحقیقی منتشره توسط مراکز علمی و پژوهشی برخوردار از حمایت های رسمی داخل کشور، بی نیاز و مستغنی بود. ۶ - آثار شرق شناسان فرنگی و شاگردهای ایرانی آنها نیز با همه وسواس علمی که در شیوه تألیف و تدوین آثارشان به خرج می دهند، در مجموعه کار، زیر تأثیر فرض هایی «مقدّر» قرار دارند؛ و خواننده ایرانی - و شرقی - همواره احساس می کند که یک «پیشداوری» بر «اثر» سنگینی می کند و به او

تحمیل می شود. در اینجا سمت گیری و جهت داری، به مفهوم متداول سیاسی، مطرح نیست؛ محقق، در چرخه کار خویش به صراحت و آشکارا لَه یا علیه بخش ها و عناصری از پدیده مورد بحث موضع صریح نگرفته است که بتوان به راحتی و در نظر اول اثرش را از بی طرفی علمی ساقط دانست بلکه اشکال در نوع نگاه او به پدیده مفروض است. اینگونه آثار به دلیل پیچیدگی و ظرافت در تبیین و توصیف جهت دار وقایع تاریخی و ارعاب غیرمستقیم مخاطبان در پناه عناوین و القاب آکادمیک مؤلفان و ناشران آنها، از حساسیت و ویژگی های خاصی برخوردارند. زنجیره به هم پیوسته بسیاری از مراکز و مؤسسات شرق شناسی وابسته به محافل علمی غربی و قدرت تبلیغی و جریان ساز نشریات و مطبوعات آکادمیک اروپا و آمریکا، در بسیاری از مواقع شبیه ساز و کار پروپاگاند سیاسی (تبلیغ فریبکارانه) عمل می کند و به ویژه مخاطبان شرقی را به نوعی تبعیت و تقلید فرا می خواند. گویی این آثار به مثابه رفرنس های مقدس بایستی بدون نقد و داوری علمی پذیرفته شوند و پژوهشگران شرقی تحقیقات خود را مبتنی بر ایمان به آنها استوار سازند. در دو دهه اخیر با رشد و گسترش مطالعات تاریخ معاصر ایران در بستر سنّت دیرپای شرق شناسی، موج وسیع و قابل توجهی از آثار غربی پدید آمده که هسته بنیادین گفتمان آن را نفی اصالت انقلاب اسلامی، برجسته سازی احزاب و گروه های اپوزیسیون و توجیه و تبرئه رویه استعماری تمدن غربی در مواجهه با ایران طی دو قرن گذشته و به ویژه دوران پهلوی تاکنون، تشکیل می دهد. هشیاری و دقت علمی کافی در استفاده از این نوع آثار شرق شناسانه درباره تاریخ معاصر ایران، در بین برخی از پژوهشگران کمتر به چشم می خورد. ۷ – آثار تخصصی حول مقاطعی از تاریخ معاصر، که به حوزه اندیشه یا نهادی خاص ناظر است. هم پژوهشگران ایرانی و هم غیر آنها در این مقوله ها قلم زده اند؛ و میزان سندیّت و اعتبار کارشان، باز بسته به مواردی که گفته شد، متفاوت است. به هرحال انتخاب موضوعات و مَدخل های اخصّ برای پژوهش، مجالی به محقق می دهد که از درگیر شدن با حواشی بپرهیزد و اثر خود را ویراسته تر عرضه دارد.

۸ – اسناد و مدارک رسمی؛ ایرانی و خارجی. این مدارک از یک نوع نیستند و به انواعی تقسیم می شوند: اسناد خام که مواد اولیه تحلیل ها به شمار می روند، گزارش ها، تحلیل های مبتنی بر دوگونه نخست و اقسام دیگر. قضاوت درباره برخی از این اسناد، نظر به نحوه انتشار و دسترسی و بهره ای که از آنها

گرفته شده و می شود، آسان نیست؛ مقررات و سیاست هایی که دولت های غربی در مورد انتشار اسناد تاریخی و طبقه بندی شده خود اعمال می کنند و احتمال بهره برداری سیاسی و حتی حقوقی علیه مداخلات گذشته آنان به ویژه انگلستان و آمریکا در امور داخلی ایران، موجب شده است که بسیاری از اسناد مهم به دلایل و بهانه های گوناگون هرگز انتشار نیابند و یا آنکه اسناد منتشره و در دسترس آنان به صورت گزینش شده و محدود ارائه گشته اند. مع الوصف در کنار سایر منابع، اسناد آرشیوهای خارجی با توجه به مجموع ملاحظات موجود و محتمل قابل بهره گیری در تحقیقات تاریخی هستند. انتشار اسناد موجود در آرشیوهای مراکز دولتی جمهوری اسلامی ایران طی سال های اخیر از سرعت و گسترش زیادی برخوردار شده است. بدیهی است که ملاحظات اندکی در حوزه اسناد تاریخی موجود در وزارت خارجه یا ریاست جمهوری و نیز ضوابط معقول و قابل درکی در دسترسی به اسناد طبقه بندی شده شهربانی، ساواک و ارتش وجود دارند. اما به استناد بررسی علمی و تطبیقی دقیق می توان پذیرفت که انتشار اسناد تاریخ معاصر در داخل کشور از کیفیت و روند مناسب و رو به رشدی برخوردار است. کاستی های موجود در شیوه های علمی ترتیب و تدوین مجموعه اسناد منتشره و انتقاداتی که به نحوه ارجاع و استناد به این اسناد در برخی آثار منتشره به چشم می خورد، چیزی از اهمیت و ارزش این اقدام سترگ نمی کاهد. هم اکنون غنا و گستره انتشار اسناد گوناگون در کشور به جایی رسیده است که تقریبا هیچ تحقیق و تألیفی در زمینه تاریخ معاصر ایران بدون در نظر گرفتن این اسناد امکان پذیر نیست. بررسی برخی از مورد توجه ترین کتاب های تاریخی چند ساله اخیر که در خارج و داخل کشور انتشار یافته نشانگر این واقعیت است که مجموعه اسناد منتشره در ایران به یک منبع معتبر، مهم و غیرقابل چشم پوشی در عرصه پژوهش تاریخی تبدیل شده است.

موضوع و دامنه این تحقیق

موضوع این پژوهش، بررسی و تبیین مستند تاریخچه، ایدئولوژی، مواضع و عملکرد سازمان نیمه مخفی و سیاسی - نظامی موسوم به «مجاهدین خلق ایران» است که طی بیش از دو دهه گذشته تاکنون در ایران عموما با نام سازمان «منافقین» شهرت یافته و شناخته می شود. این سازمان به دلایل متنوع و مختلفی از دهه پنجاه شمسی به بعد در بین گروه ها و احزاب ایران یکی از مطرح ترین و فعال ترین گروه ها محسوب شده است که افکار عمومی نسبت به آن توجه و حساسیت

خاصی نشان می دهد. به نظر می رسد چگونگی داوری موجود درباره این سازمان به شرح ذیل قابل توصیف و دسته بندی است: ۱- در فضای نیروهای روشنفکری و نخبگان با تأکید بر وجه خشونت ورزی و شورشگری مسلحانه در هویت و استراتژی این سازمان، غالبا نسبت به آن از موضع نفی و مخالفت سخن می گویند و آن را مانع تعمیق و گسترش مردم سالاری و اعتلای فرهنگ مدارا و گفتگو در فضای سیاسی کشور برمی شمرند.

۲- افکار عمومی اقشار مختلف مردم ضمن تقیّد به تسمیه این گروه به نام «منافقین» و قرار دادن آن در کنار صدام، عامل تجاوز خونین به کشور و تحمیل جنگ، اعلام برائت از این گروه در شعارهای خود را نوعی وظیفه دینی و انقلابی می دانند. بسیاری از نظرسنجی ها به شیوه علمی نیز آشکار ساخته که در نظر اغلب مردم، «منافقین» به عنوان گروهی که برای دستیابی به قدرت، خون بیگناهان بسیاری را بر زمین ریخته اند، شناخته می شوند. ۳- در فضای بین المللی، به ویژه پس از اعلام مواضع رسمی دولت آمریکا در آبان ۱۳۷۳ (اکتبر ۱۹۹۴) و مواضع مشابه چند کشور غرب اروپا و سپس اتحادیه اروپا مبنی بر شناسایی این سازمان به عنوان «یک گروه تروریستی که رسما فقط مورد حمایت دولت بعثی صدام قرار داشته است»، بخش های اصلی نخبگان سیاسی و افکار عمومی اغلب کشورهای غربی و خاورمیانه، متأثر از موفقیت های دیپلماتیک و بین المللی جمهوری اسلامی ایران و هماهنگ با گسترش فضای جهانی ضدتروریسم در سال های اخیر، آن را مطرود و محکوم ساخته اند. حتی اکثر گروه های اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج کشور نیز سازمان مجاهدین را یک «فرقه تروریستی» با ایدئولوژی خون و خشونت توصیف می کنند. در چنین فضایی، انجام یک پژوهش علمی با تأکید بر رعایت عدالت، انصاف، اعتدال، اتقان، سعه صدر، استناد به منابع و اسناد معتبر، اجتناب از پیش داوری و یکسونگری، حفظ بی طرفی علمی و نگرش تحقیقی و عدم دخالت رویکردهای احساسی موجود درباره این سازمان - همراه با احترام به عواطف و افکار عمومی مردم - به منظور واکاوی ابعاد گوناگون و ناگفته موضوع و پاسخ به نیاز پژوهشگران و علاقمندان اینگونه مباحث سیاسی تاریخی، ضرورتی بیش از پیش یافته است. چنانکه دگرگونی های شگرف ارتباطی و رسانه ای نوین و گردش انبوه و روزافزون داده ها و اطلاعات

در مسیرهای یکسویه و متقابل فن آوری های پیشرفته درباره تمامی موضوعات دانش و آگاهی بشری، اقتضائات و نیازهای جدیدی نیز در جامعه جوان ایرانی پدید آورده اند. افزایش علاقمندی و اشتیاق نسل جوان و نخبگان کشور به آگاهی های دقیق و عمیق تر از رویدادهای تاریخ معاصر ایران، یکی از آثار این تغییرات و تحولات در سپهر فرهنگی این مرز و بوم بوده است. چرایی و انگیزه های انجام این پژوهش بر مبنای چنین بازتابی از اهمیت موضوع و نیاز مخاطبان در شرایط کنونی، شکل گرفته است. کلیات تبویب و ترتیب بخش ها و فصول این تحقیق در قالب کتاب حاضر، مبتنی بر سیر تاریخی و پیوند مفهومی موضوعات خاص به شرح زیر سامان یافته است: ۱- در ابتدای این تحقیق بسترها و شرایط فرهنگی سیاسی تاریخ معاصر که زمینه شکل گیری گروه های سیاسی با مشی مسلحانه در اواسط دهه چهل شمسی را موجب گردید، برای تمهید بحث چگونگی تأسیس سازمان مجاهدین خلق مرور خواهند شد. ۲- بررسی هویت سیاسی، خاستگاه فکری و اجتماعی و ترکیب بنیانگذاران اولیه سازمان، سرآغاز تاریخچه سازمان است که ضمن آن در مورد یکی از بنیانگذاران که نام وی در اغلب منابع موجود محذوف است و در ساخت تشکیلاتی و ایدئولوژیک سازمان به هنگام تأسیس، نقش مؤثری داشته است، اطلاعات و نکات قابل توجه و بعضا ناگفته ای ارائه می شود. ۳- چرایی و چگونگی انتخاب مشی مسلحانه و نحوه تدوین ایدئولوژی و منابع معرفتی آن و بررسی اجمالی و گذرای متون ایدئولوژیک سازمان از سؤالات دیگری است که تصویر تأسیس سازمان را تکمیل خواهد نمود. ۴- وضعیت درون تشکیلاتی و نحوه سازماندهی اعضاء و ارتباطات و تعامل های ایدئولوژیک و مناسبات سیاسی و سازمانی با دیگر گروه ها و نیروهای فعال مخالف رژیم شاه و تأثیر آن در کیفیت نضج و رشد سازمان در سال های اولیه تأسیس، پاسخ بخش دیگری از سؤالات موجود و مقدّر در مورد وضعیت سازمان در مقطع قبل از کشف موجودیت سازمان را در بر خواهد داشت. ۵ - شناخت علل و عوامل و نحوه ضربه امنیتی ساواک و دستگیری های گسترده اعضای سازمان در سال ۱۳۵۰ و آثار آن بر موجودیت سازمان و تغییرات درون تشکیلاتی و رابطه تشکیلات داخل زندان با تشکیلات بیرون و رویدادهای منجر به اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان در سال ۱۳۵۴،

به روشن ساختن ابهامات و زوایای ناگفته بسیار، یاری خواهد رساند. ۶ – مباحث و پرسش های موجود در زمینه وضعیت سازمان و کادرهای اصلی آن پس از تغییر ایدئولوژی تا پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، تغییرات در سازماندهی و مشی سازمان طی دو سال پس از انقلاب و رویدادهای منجر به آغاز درگیری مسلحانه علنی و گسترده علیه نظام جمهوری اسلامی ایران در خرداد ۱۳۶۰ و ابعاد و ویژگی های اقدامات مسلحانه سازمان در داخل ایران، در ادامه این تحقیق واکاوی و تبیین می شوند. ۷– آنچه که در بیش از دو دهه خروج تشکیلات اصلی سازمان از ایران و سکونت در کشورهای غربی و عراق تاکنون بر سازمان رفته است و رویدادها و مقاطعی که سرنوشت و فرجام سیاسی و ایدئولوژیک پرحادثه و شگفت انگیزی برای آن رقم زده اند، و ارائه انبوهی از اطلاعات و آمار و اسناد و شواهد گفته و ناگفته در این موارد، بخش عمده ای از تحقیق حاضر را به خود اختصاص داده است. ۸ – دامنه بررسی و مرور سرنوشت سازمان با تبیین وضعیت فرجامین کنونی و شرایط تشکیلاتی و درونی و بیرونی مرتبط با آن، خاتمه می یابد و امکان ترسیم چشم انداز آینده برای مخاطب فرهیخته فراهم می گردد.

ویژگی های این تحقیق

این تحقیق حاصل کار گروهی جمعی از محققان و پژوهشگران تاریخ معاصر ایران است که در دو مرحله به انجام رسیده است. در سازماندهی مرحله اول پژوهش حاضر، کمیته های پنجگانه ای به شرح زیر تشکیل شد: ۱) «کمیته مطالعات پایه ای و زمینه ای»؛ از آنجا که شناخت زمینه ها و بسترهای تاریخی – اندیشگی این تحقیق مستلزم بررسی اجمالی و ملخّصی از زمینه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور در یکصد سال اخیر است، جمعی از پژوهشگران در قالب این کمیته مطالعات لازم را انجام داده و بخش آغازین و فیش های مورد استفاده در سایر فصل ها را تدوین نمودند. ۲) «کمیته ایدئولوژی»؛ تبیین هویت ایدئولوژیک بنیانگذاران سازمان و چگونگی شکل گیری و تدوین ایدئولوژی، بررسی منابع و متون آموزشی ایدئولوژی سازمان از ابتدا و پیگیری روند تغییرات

ایـدئولوژیک آن تاکنون توسط محققان این کمیته به انجام رسـید. ۳) «کمیته خطی - تشـکیلاتی»؛ بررسی «تشکیلات» و نحوه ساز و کار آن در ارتباط با عناصـر و نیروهای درونی بر اساس اسـناد و تجربه های شـهودی بی واسـطه مبنای تحقیق این بخش قرار گرفته است. مطالعه تطبیقی تغییرات تشکیلاتی مقاطع مختلف حیات سازمان و الگوهای سازماندهی تشکیلاتی آن در این کمیته صورت پذیرفت و نتایج آن در بسـیاری از فصول تحقیق اسـتفاده شد. ۴) «کمیته اجتماعی - فرهنگی»؛ منظر و خاسـتگاه اجتماعی نیروهای تشکیل دهنده و نقاط اشتراک و افتراق آن با دیگر جریان ها و گروه ها و نیز خاستگاه های فرهنگی متنوعی که برآینـد آن در سازمان تبلور یافت، با توجه به مبانی فرهنگی روابط درون سازمان، از اهمّ موضوعاتی است که برای تکمیل پژوهش حاضـر توسط این کمیته انجام شد. ۵) «کمیته روانشناسـی»؛ از آنجا که کنش ها و واکنش های واحد یا متنوع عناصـر درون یک مجموعه، زمانی قابل تفسـیر و تبیین هستند که سائق ها، انگیزه ها و انگیزش ها، ایستارها و روابط عاطفی و شناختی آن عناصـر شـناخته شده باشند، این کمیته به منظور بررسی جوانب مزبور، در چارچوب مطالعات روانشناختی، فعّال شد. تعداد قابل توجهی از محورهای تحقیق میـدانی پژوهش حاضـر، مورد بهره گیری این کمیته و «کمیته اجتماعی - فرهنگی» بوده انـد. برای تنظیم و تنسـیق فعالیت های کمیته های پنجگانه مزبور و انسـجام و یکـدست شدن تحقیق حاضـر، نشـست های موضوعی متنوع بین رشـته ای، میان مسـئولان کمیته ها و کارشـناسان مدعو صورت گرفت و بالغ بر ۵۵۰۰ نفر - سـاعت جلسه طی چهار سـال زمـان انجـام مرحله اول تحقیـق برگزار گردیـد. در طـول اجرای این پژوهش، اقـدام به جمـع آوری اطلاعـات مکتـوب و شفاهی - از طریق بررسـی کتابخانه ای، اسنادی و میدانی - به عمل آمد. بیش از دوازده هزار فیش تخصصی فراهم شد؛ و بالغ بر یکهزار و دویست عنوان کتاب و چهار هزار برگ سـند مورد مطالعه قرار گرفتنـد. در طول این مدت، چهار پژوهش مسـتقل میـدانی (سه مورد در داخل ایران و یک مورد در اروپا) با اسـتفاده از تکنیک پرسشـنامه و مصاحبه انجام شـد. همچنین چندین گفتگوی پژوهشی با صاحبنظران و کارشناسان تاریخ معاصر ایران صورت پذیرفت و پنج میزگرد پژوهشی در مورد موضوعات تحقیق برگزار گردید که از نتایج آنها در مراحل مختلف استفاده

شـد. پس از پایـان مرحله اول و آمـاده شـدن نسـخه مقـدماتی پژوهش در چهـار جلـد، مرحله دوم به منظور تلخیص، تکمیل و آماده سازی نهایی و انتشار اثر آغاز شد: شورای علمی ویژه این تحقیق در مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی متشکل از چند نویسنده و پژوهشگر صاحبنظر تاریخ معاصر ایران ضمن انجام مطالعات و بررسی های تکمیلی و ویراستاری محتوایی و نگارشی اثر، طی یک فرایند فشرده و متراکم با دقت و امعان نظر، حاصل زحمات پژوهشگران مرحله اول را در مدت یک سال به شکل کتاب حاضر در ۳ جلد آماده عرضه ساخت. جلد اول - مشتمل بر مرور تاریخ معاصر و تاریخچه سازمان از ۴۴ تا ۵۴، جلد دوم - از ۵۴ تا ۶۴ و جلد سوم - از ۶۴ تا ۸۴ می باشد. میزان توفیق مجموعه همکاران این پژوهش در ارائه اثری محققانه و جامع با رعایت دقیق اصول و موازین علمی، بسته به نظر و داوری مخاطبان فرهیخته و نکته سنج خواهد بود. اما لازم به تأکید است که نهایت تلاش ممکن مبذول گردید تا کاری درخور جامعه پژوهشی فراهم آید و گامی در راه اعتلای فرهنگ تحقیق و آگاهی عمومی به بخشی از واقعیات و حقایق تاریخ معاصر ایران برداشته شود. انتظار می رود خوانندگان گرامی این اثر با ارائه انتقادات، نظرات و دیدگاه های محققانه خویش همکاران این پژوهش را رهین منت خویش سازند تا در چاپ های بعدی از آنها استفاده شود و ره توشه مطالعات و تحقیقات دیگر نیز گردد.

برخی از مشکلات این تحقیق

علاوه بر نکاتی که در مورد منابع پژوهش در تاریخ معاصر احزاب و گروه های سیاسی ایران ذکر شدند، تذکر این نکته نیز ضروری است که آفات و موانع درونی و بیرونی بر سر راه تحقیق در موضوعات مختلف تاریخ معاصر ایران کم نیستند که - پیش از هر چیز - شناخت و وقوف بدان ها و آگاهی به میزان شدت و ضعف تأثیرشان در امر پژوهش، لازم است. در اینجا به خاطر جلوگیری از اطاله کلام، به آنچه که به تحقیق حاضر مربوط می شود، اشاره می گردد: الف - «تاریخی» نشدن: معمولاً بحث و کنکاش پیرامون آن بخش از تاریخ که هنوز ابعاد، آثار و وجوهی از آن ادامه دارد و «معاصرین» - به نحوی - ذی سهم و مدعی موافقت یا مخالفت آن اند، چندان بی دغدغه نیست.

این امر علاوه بر امکان اصطکاک و ارتباط مثبت یا منفی با عقیده ها و علقه های برخی اشخاص و جریان های سیاسی داخل و خارج کشور و وجود نگرانی های منطقی در مورد کیفیت تأثیر بر مخاطبان، موجب می شود جمع بندی، توصیف و تبیین کامل از موضوع، دشوار و تا حدی غیرممکن گردد و دامنه بحث همچنان باز بماند. ب - «جریان داشتن»: یک جریان هرچند در حقیقت به فرجام خویش رسیده و «مصداق»، متغیّر و متبدّل شده باشد، ادامه صوری آن - حتی صرفا با نام و عنوان پیشین و مغایر با اهداف نخستین - مخالفان و موافقان فعالی دارد. در مورد سازمان مجاهدین خلق، دیدگاه های موجود و رایج در بین پژوهشگران و فعالان سیاسی دوران مبارزه علیه رژیم پهلوی، متفاوت و حتی متعارض است: یک دیدگاه برآنست که این سازمان از بدو تأسیس، «منافق» بوده است، بنیانگذاران آن مشکلات شخصیتی و اعتقادی فراوانی داشتند و با نگاهی ابزاری به دین و مذهب و مبتنی بر ضرورت های پراگماتیستی، موفقیت در جامعه مذهبی ایران را مستلزم تظاهر و تمسک به مذهب می دانستند و با بهره گیری از تجربه شکست حزب توده و عدم امکان تصریح به اعتقادات ماتریالیستی، هسته تعالیم مارکسیستی را در پوسته مذهب قرار دادند. دیدگاه دیگری وجود دارد که بر ایمان و اعتقاد خالص اسلامی بنیانگذاران سازمان تأکید دارد، آثار ناشی از ضربات رژیم شاه و مشکلات اجتناب ناپذیر تدوین ایدئولوژی در درون سازمان، عمل زدگی و جذب عناصر کم صلاحیت و مستعد انحراف را به عنوان علل اصلی توقف روند تکاملی سازمان برمی شمرد، خیانت و ارتداد گروهی از کادرهای درجه دو در غیاب بنیانگذاران و کادرهای اصلی را زمینه ساز سقوط و انحطاط بعدی و کنونی محسوب می کند. دیدگاه سوم هم ضمن اقتباس بخش هایی از واقعیات موجود در دو تحلیل مذکور و تفکیک بین صداقت و انگیزه های متعالی شخصی بنیانگذاران، با فقدان توان و صلاحیت ایدئولوژیک آنان در پی ریزی یک سازمان توحیدی، بر این تحلیل استوار است که زمینه ها و ضعف های موجود ناشی از خودکفایی کاذب ایدئولوژیک، بستر اصلی رشد انحراف و ارتداد و نفاق را فراهم ساخت و سرنوشت سازمان در دست ماجراجویان ماکیاولیستی قرار گرفت که در تباین و تضاد با شخصیت و آرمان های بنیانگذاران و شماری از کادرهای اولیه بودند، اما نمی توان و نمی بایست وضعیت کنونی سازمان را کاملاً

منتزع و منفک از واقعیات تاریخ تأسیس و چگونگی شکل گیری آن ارزیابی و تحلیل نمود. وجود کنش ها و واکنش های جاری و داوری های گوناگون روزآمد شده، نه تنها اذهان عموم را در مواجهه با موضوع تحت تأثیر قرار می دهند، بلکه پژوهشگران نیز نمی توانند از احکام و مفروضات متفاوت و حتی متعارض مطرح، خود را یکسره برکنار ببینند و در مسیر تحقیق خویش اشتراکات یا اختلافات دیدگاه خود با آنها را نادیده بیانگارند. لاجرم نوعی داد و ستد فعال با فضای موجود معرفتی و سیاسی مرتبط با موضوع، در طول تحقیق شکل می گیرد که ممکن است زمینه سوءتفاهم در داوری های بعدی نسبت به نتیجه تحقیق را پدید آورد. بنابراین لازم است توجه داشت که هرگونه مشابهت یا اشتراک و یا اختلاف با دیدگاه های جاری، مستقل از شیوه تحقیق و اعتبار علمی استنادات و تبیین های حاصل از این پژوهش نیستند و در مقوله پیش داوری نمی گنجند. البته در مورد موضوعات تاریخی شده نیز این مشکل بروز می کند ولی در مواردی که موضوع همچنان جریان دارد، شدت و شتاب و وسعت این مشکل بیشتر می شود و مخالفان این فرصت را خواهند داشت که سهل تر اتهام و برچسب پیش داوری را وارد سازند... و داوری نهایی با مخاطبان فرهیخته خواهد بود. ج - برخلاف احزاب و گروه هایی که صرفا فعّالیت علنی دارند و کارنامه آنها با سهولت بیشتری قابل بررسی است، مجموعه کامل عملکردها و مواضع و اسناد سازمان ها و گروه های مخفی در دسترس نیست؛ و دستیابی به بسیاری از آنها نیازمند جست و جو و کاوشی فوق العاده زمان بر و وقت گیر است. ضمنا روند تولید اسناد و مدارک توسط این سازمان های فعال و موافقان و مخالفان آنها نیز کماکان تداوم دارد و همواره در هر مرحله ای از تحقیق، اسناد جدیدی به دست می آیند که مآلاً پژوهش از آنها بی نیاز نخواهد بود. اما در خاتمه کار به ناگزیر بسیاری از اسناد تازه بلااستفاده می مانند و نمی توان ناتمام ماندن ناگزیر این فرایند را نادیده انگاشت. از سوی دیگر خصلت غیرعلنی بودن یک سازمان به دلیل ملاحظات و نگرانی های بسیاری از افرادی که مشاهدات یا اطلاعات آنان قابلیت استناد معتبر را دارا هستند ولی به لحاظ تهدیدگری و انتقام جویی سازمان مایل به تصریح نام خویش نیستند، نیز مشکل مضاعف پدید می آورد. د - ماهیت تروریستی و شورشگرانه یک سازمان که بیش از دو دهه به اقدام نافرجام با هدف براندازی مسلحانه نظام سیاسی کشور دست یازیده است، جبهه مقابل را نیز - ضرورتاً - به پنهان کاری و

طبقه بندی بخش عمده یافته های پژوهشی خویش ناگزیر می سازد. از این رو دسترسی به اسناد، مدارک و شواهد دولتی نیز برای هر گروه پژوهشی بسیار دشوار و طبیعتا محدود است. به رغم مشکلات مزبور، علاوه بر حجم گسترده ای از اسناد و مدارک منتشره مختلف در داخل و خارج، بسیاری از اسناد و اطلاعاتی که تاکنون انتشار عمومی نیافته اند در این پژوهش برای اولین بار منتشر می گردند. این اسناد معتبر و دست اول، مکمّل سایر منابع و استنادات معتبر موجود و موجب غنای این پژوهش گشته اند. لازم به ذکر است که مشخصات کامل کتاب شناختی منابع و مآخذ در فهرست الفبایی منابع، مندرج در پایان جلد سوم، ارائه شده و در پانوشت های هر صفحه فقط به نام فامیل نویسنده و نام کتاب اکتفا شده است. ضمنا در پانوشت ها دو یا سه کلمه ابتدای اسامی طولانی کتاب ها درج شده که عنوان کامل آنها را در فهرست مذکور می توان یافت.
در خاتمه لازم است امتنان خود را نسبت به تمامی یاران و همراهان این تحقیق ابراز داشته از برخی به تصریح، صمیمانه تشکر گردد: - نهاد ریاست جمهوری، به خاطر اهتمام و همراهی بی دریغ مشاوران نهاد؛ - مرکز مطالعات راهبردی، به خاطر فراهم نمودن شرایط بهره برداری از اسناد مکتوب فارسی و لاتین؛ و نیز تدارک انجام چند گفت و گوی پژوهشی درباره موضوع تحقیق؛ - مرکز بررسی اسناد تاریخی، که ضمن در اختیار گذاردن حجم زیادی از اسناد قبل و پس از انقلاب، امکان همکاری مؤثر هیئت علمی و کارشناسان خود با پژوهشگران این تحقیق را فراهم ساخت؛ - مرکز اسناد انقلاب اسلامی، جهت استفاده از برخی منابع و اسناد مهم مربوط به زندانیان دوره پهلوی؛

- هیئت علمی و محققان مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی که فرصت های گرانبهایی را برای مشاوره و مصاحبه پژوهشی فراهم نمودند؛ - و همه کسانی که با سخاوت و سماحت به انحاء مختلف با مساعدت ها و همکاری ها و گفت و گو با پژوهشگران، تجربیات و خاطرات و دیدگاه های خود را بیان نمودند. پاییز ۱۳۸۴ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

گفتار نخست: مروری بر گذشته و زمینه ها

اشاره

ص:۱۷

فصل نخست: عدالت خواهی تا دیکتاتوری

دنیای اسلام در آستانه خیزش

در طول قرن دوازدهم تـا اوایـل قرن چهاردهم هجری (سـده های ۱۸ و ۱۹ میلادی) شوکت و مجـد کشورهای اسـلامی رو به افول گذارده بود؛ سرزمین های اسلامی دستخوش تشتّت بود و همراه با اوج گیری تکاپوهای استعماری قدرت های اروپایی و افزایش مشـکلات اقتصـادی و اجتمـاعی، نخبگان فرهیخته سیاسـی و فرهنگی نیز از توانایی و امکان تأثیرگـذاری محـدودی بر شرایط و اوضاع برخوردار بودند.

در مرزهـای شـرقی امپراتوری عثمـانی، حکومت سلسـله صـفوی داعیه بلنـد پروازانه سـلاطین آل عثمان را که مـدعی «خلافت اسـلامی» بودند برنتافت. در آن سو مفتیان و شـیخ الاسلام های رسمی، مقام «خلیفه مسلمین» را برای سلاطین عثمانی تسجیل و تأیید کردند و با صدور فتواها و احکام متعدد علیه شـیعیان، «مقام خلافت» را یاری رساندند؛ در این سو نیز مدّ احساسات ضـد تسـنّن در جـامعه و حکـومت شـیعی ایران اوج گرفـت؛ و بـدین ترتیـب ایـن تقابـل دهشـت بـار در بسـتری از فتنـه و دسیسـه استعمارگران اروپایی آن قدر تداوم یافت تا هر دو کشور به ورطه ضعف و سقوط درافتادند.(۱)

۱- جهت آگاهی بیشتر Î باربر، فرمانروایان شاخ زرین؛ باسـتانی پاریزی، سیاست و اقتصاد در عصر صفوی. ضمنا برای آگاهی یـافتن از هجـوم متقابـل و مکرر صــفویان و عثمانیـان بـه بغـداد و عتبـات و کشـتار متنـاوب سنّیان و شـیعیان Îالعلوی، شـیعه و حکومت... .

قدرت های استعماری اروپا، که با سقوط امپراتوری بیزانس (روم شرقی) ظرف یک قرن بخش عظیمی از اروپای جنوبی را از دست دادند و با ابرقدرتی مقتدر مواجه شدند که آنها را محاصره دریایی کرده بود، در صدد برآمدند از طریق راه های دریایی جدید امکان تصرف و غارت ممالک شرق را فراهم نمایند و همزمان ترفندهای تضعیف و تجزیه امپراتوری جدید مسلمان را جست و جو کنند؛ تقویت رابطه با ایران از آن جمله بود. علاوه بر ایجاد زمینه های نفوذ اقتصادی و کسب شناخت دقیق استراتژیک از ویژگی های اقلیمی ایران، حضور اروپاییان و نفوذ در دربارهای سلاطین صفوی و مجامع شهری ایران اثر مهم دیگری نیز داشت و آن تشدید تضادهای پیشینه دار میان ایران و عثمانی و تحریک به جنگ بود.(۱) نتیجه این شد که در پایان دو سده مذکور، دنیای اسلام حکایتی دیگرگون یافت. «امپراتوری عثمانی در حال فروپاشی و تجزیه بود و همچنان که ضعیف تر می شد، غرب مسیحی نیز به قلب آناتولی نزدیک تر می گشت. ایران در گردباد فساد و پوسیدگی ای دست و پا می زد که به نظر می آمد آینده اش به سلطه کامل خارجی منتهی شود. آسیای میانه در برابر توسعه طلبی روسیه، برای از قوه به فعل درآوردن هدف تاریخی اش، سرتسلیم فرود آورده بود. و در نواحی دورتر، در شرق و خاور دور، مسلمانان هند و اندونزی و فیلیپین از مدت ها قبل زیر سلطه قدرت های مسیحی قرار گرفته بودند.»(۲) نخبگان فکری و فرهنگی جوامع بزرگ اسلامی آن زمان - یعنی ایران و عثمانی - را علمای دینی آنها تشکیل می دادند؛ و هر دو طیف این نخبگان در برخورد با مقوله حکومت و سیاست، متناسب با فضای فرهنگی و میزان نفوذ و اقتدار خویش گاه در مسیر اصلاح امور از امکان و فرصتی برخوردار می شدند و گاه شرایط به گونه ای برای آنان سخت و دشوار می گشت که آنها را از دخالت و شرکت مؤثر در سرنوشت سیاسی باز می داشت؛ و زمانی نیز ایشان را به همکاری و همراهی منفعلانه با حکّام می کشاند. اهل سنّت به مستنداتی متکی بودند که «حاکم» و «والی» را صاحب حق می دانست و خروج و عصیان بر او را - هر چند ظالم و فاسق می بود - حرام می شمرد؛ شیعه امامیه اثنی عشریّه، که در درازنای تاریخ اسلام همواره رودرروی «ساختار قدرت غاصب» قرار داشت، در ایران سرگذشتی شگفت پیدا کرده

۱- دهخدا، لغتنامه و مصاحب، دایره المعارف فارسی: ذیل عنوان های «صفویه» و «عثمانی». نیز Î منابع پیشین؛ و شوستر والسر، ایران صفوی...؛ فلسفی، ، زندگانی شاه عباس اول.

۲- کاتم،ناسیونالیسم در ایران، ص ۲۰۴.

بود؛ از آن رو شگفت، که به رغم نامشروع دانستن هرگونه رهبری و حکومت غیر مأذون از جانب امام معصوم(ع)؛ در پی قرن ها سرکوب و آزار شیعیان، به علت ایجاد یک فرصت تاریخی برای کاهش فشارها و افزایش آزادی ترویج تشیع، مشروعیت محدود و مشروط سلاطین و حکّام شیعی مذهب را در دو حوزه نظر و عمل گردن نهاد و بدان وجاهت بخشید. از نظر برخی عالمان دینی آن زمان وظیفه عامه مردم نسبت به سلطان، تمکین و دعای خیر بود و برخی دیگر از علما در واکنش به فساد و ظلم، بی پروا «قُرب به سلاطین و حکّام» را مذمّت می کردند. از مجموع شواهد تاریخی و گزارش های برخی از سیّاحان فرنگی جز این نمی توان استنباط کرد که علمای برجسته مرتبط با دربار و مؤیّدین «شرعی» سلطنت صفویه، لایه ای از نهاد علمی و دینی کشور بودند که با تمسّک و اتّصال به قدرت رسمی توانستند بخشی از اهداف فرهنگی و اصلاح طلبانه خویش را محقق سازند و به فراهم آمدن زمینه های بالندگی علمی و اجتماعی شیعیان مدد رسانند. هر چند که گروهی قابل توجه در سلک علمای دین به بخشی از نخبگان وابسته به دربار بدل شده بودند که فقط در پی منافع و آمال شخصی خود بودند و موجب بدنامی علمای راستین می گشتند. البته در مقاطعی نیز حتی روحانیون و علمایی که در محلات و شهرهای کوچک به اقامه جمعه و جماعت اشتغال داشتند، مخالف سلطنت و مشروعیت سلاطین صفوی بودند؛ و در مواردی وظیفه سلطان را پیروی صِرف از علمای دینی و نیابت از ایشان می دانستند.(۱) در دوران قاجاریّه با افزایش وجه عرفی حکومت و کاهش نفوذ علمای راستین همزمان با گسترش نفوذ بیگانگان در تار و پود حکومت، نوعی رکود و کناره گزینی از سیاست بر بخش زیادی از روحانیت تحمیل گردید و تا آستانه مشروطیت غالب علمای دینی ایران و عراق در چنین فضایی به سر می بردند.

عصر «ترقّی» و «استعمار»

در همان دوران، در آن سوی جهان اسلام، اروپا تجربه ای جدید را از سر می گذراند. درخواست دموکراسی و قانون در اروپا با تکامل انقلاب صنعتی و رشد بورژوازی ارتباطی مستقیم داشت؛ حفظ

۱- ژ. شاردن، جهانگرد فرانسوی که در اواخر قرن هفدهم یعنی اوج شکوه و اقتدار صفویان و شیخ الاسلام های رسمی از ایران دیدار داشته است، مواردی از این مخالفت ها را منعکس کرده است. کِدی، ریشه های انقلاب اسلامی، صص ۵۲ -۵۳، (پی نوشت ها)؛ به نقل از سفرنامه شاردن، ج۲: ص ۳۳۷.

حقوق و امنیت تولیدکننـدگان و بنگـاه های اقتصادی مبرم ترین نیاز جامعه جدیـد اروپا بود. «سـلطنت مطلقه» و «کلیسا»، که بر حفـظ ساختـار کهن اصـرار داشـتند، آمـاج حمله قرار گرفتنـد. و همراه بـا قـداست زدایی از «زمین»، که نـتیجه قطعی مبـارزه با فئوداليسم بود، اروپا چند پاره شد و «ملّی گرایی» (nationalism) ظهور کرد.(۱) در این دوران، همان طور که علوم تجربی و فنـون دسـتخوش دگرگـونی شـد، «علـوم انسـانی» نیز در مسـیری هماهنـگ بـا تحولاـت تغییر نمـود و دگرگـونی پـذیرفت. «گروتیوس» (H. Grotius)، «هـابز» (T.Habbs)، «لاـک» (J.Locke) و دیگران از «حق» مردم سـخن به میـان آوردنـد؛ مردمی که الزاما «نجیب زاده» و وابسته به «اشـراف سالاری» (aristocracy) سـلطنتی و فئودالی نبودند ولی چرخ اقتصاد را در دست داشـتند. اندیشـمندان جدیـد اسـتدلال می کردند که دیگر سـلطنت موهبتی الهی نیست بلکه از طرف مردم به پادشاه واگـذار می شود و او را موظف می کند که حافظ منافع ملت باشد. مردم باید جانشان در امان باشد و آزاد باشـند تا هر فعالیت اقتصادی را، در هر کجا که نفعشان اقتضا کنـد، انجام دهند.(۲) وجه «انسان دوسـتانه» و «حقوق بشر»ی غرب، که در شعارهای «آزادی، برابری، برادری» تبلور داشت، در مواجهه اروپای نوین با سـرزمین های غیراروپایی، نه تنها کارکرد و مصـرف نداشت که حتی با رشد نظام سـرمایه داری، که جز با ماهیت اسـتعمارگرانه نمی توانست تحقق یابد، در تعارض بود. «سخنگویان عصر روشـنگری و نماینـدگان بحقّ انـدیشه های بورژوازی غرب، میان آزادی و قانون که بدان می بالیدند و رویه دیگر تمدن غرب که استعمار و استثمار جهان واپس مانده باشد، خط و مرزی روشن کشیدند؛ آنچه را که ضد فئودالیته و ضد کلیسا بود، آزادی و قـانون و پیشـرفت نـام نهادنـد و آن را در چارچوب سودگرایی (utilitarianism) بورژوازی غرب پسـندیدند ولی به گاهِ سخن پیرامون خاورزمین و مردم سـرزمین های واپس مانده، به روشـنی، بر استعمار و بردگی کشیدن انسان های ستمکش مهر تأیید

۱- رشد «ملت باوری» از ویژگی های یک دوره تاریخی است که در آن ملت ها به صورت واحدهای سیاسی مستقل درآمدند و اصل «حاکمیت ملی» شناخته شد. این دوره برای اروپا، از قرن هفدهم تا اواخر قرن نوزدهم به طول انجامید. در نیمه اول قرن نوزدهم، در اروپـا ناسـیونالیسم با دموکراسـی و لیبرالیسم و قانون خواهی همراه بود اما در اواخر قرن، صورت های تجاوزگر به خود گرفت و بـا رقـابت های نظامی و تجاری و همچنین با گسترشـگری ملی و امپریالیسم، به زیان دیگر ملت ها، آمیخته شـد. آشوری، فرهنگ علوم انسانی: ص ۳۲۰، ذیل ناسیونالیسم؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲- خاتمی، از دنیای شهر...: فصل نهم، به ویژه صص ۲۲۴ - ۲۲۵.

گذاشتند.»[(۱)] پادشاهی بریتانیا، که در سرزمین اصلی خود (متروپل) مدافع حقوق مردم و نهادهای جامعه مدنی بود، فرایند رابطه ای استعماری و استثمارگرانه را، همراه با حمایت از نظام استبدادی و قبایلی قاجاریه، در ایران به سرعت دنبال می کرد و این حقیقت، ابزار و محمل های مناسب را برای «گسترش» و «تعمیق» یک مبارزه ریشه ای ضد استعماری به دست روحانی اندیشمند و هوشیاری چون سیدجمال الدین اسدآبادی داد. او، که اطلاعاتی وسیع و بی واسطه از ساز و کار استعمار داشت و با جریان آزادی خواهی و قانون طلبی در اروپا نیز به خوبی آشنا بود، با درک درست تاریخی و آگاهی دقیق به ساختار فکری و پشتوانه گرانبار نظریِ روحانیت شیعه، در تداوم اقدامات گرانسنگ علمای راستین سلف و معاصر بر مبنای قاعده فقهی «نفی سبیل» و مبارزه آنان علیه سلطه خارجی در جنگ های ایران و روس و تهاجم نظامی انگلستان به جنوب ایران و تجزیه هرات، تلاش وسیعی برای سازماندهی و بسیج نیروی نهفته در این نهاد در مسیر استعمارزدایی و استقلال طلبی و استبداد ستیزی، آغاز نمود.

افتراق آزادی خواهی در ایران و اروپا

اشاره

برای درک عظمت و اهمیت نقش علمای دین در این دوره، بدوا نیازمند درک اهمّ تفاوت هایی هستیم که در نهضت های آزادی خواهی اروپا و ایران وجود داشت. نهضت قانون خواهی و مبارزه با استبداد در غرب الزاما «سکولار» بود؛ چرا که کلیسا مشروعیت استبداد را امضا می کرد و پشتوانه سلطنت ها و حکومت های خودکامه بود. «مشروطه» (constitutional) یا «جمهوری» (republic)، «قانون» (law) و «جامعه مدنی» (civil society)، زمانی توانست در اروپا تحقق یابد که دینِ تحریف شده حامی استبداد رنگ باخت و از زندگی سیاسی جامعه حذف شد؛ و نهایتا رویه دنیاگریزانه و کاملاً انتزاعی آن، در قالب «آزادی ادیان» یا «آزادی وجدان» - در عین تأکید بر جدایی نهاد کلیسا از نهاد حکومت - مورد تأیید قرار گرفت. قانون خواهی و مبارزه با استبداد در ایران ابتدائا و لزوما «سکولار» نبود؛ چرا که وجه غالب روایتِ شیعه از اسلام، از یک سو پشتوانه تاریخی حکومت امام علی (ع) و قیام عاشورا را با خود داشت و از

۱- حائری، نخستین رویارویی های...: ص ۱۰۲. نیز برای آگاهی از مصادیق و اقوال: صص ۹۵ - ۱۰۲.

سوی دیگر تفسیر «اولی الامر» نزد شیعیان، با آنچه اهل تسنّن می گفتند و باور داشتند، در تعارض بود. دین و مذهب شایع نه تنها جوهر استبداد را توجیه نمی کرد بلکه به نصوص و روایاتی اتّکا داشت که بر حقوق مردم و نفی قدرت مطلق ظَلَمه تأکید می نمود. از این روست که می بینیم روند آزادی خواهی در ایران به کتاب و سنّت متکی می شود و در وجود رهبران مذهبی تبلور می یابد. انسداد باب بهره وری از دین محرّف مسیحیت که از پاسخگویی به نیازهای فطری انسان ها در عرصه اجتماع و سیاست ناتوان بود، موجب شد تا در غرب، برای دفاع از آزادی و قانون، «خردورزی» (rationality) مستقل از اندیشه دینی رونق گیرد و لیبرالیسم و دموکراسی، بر بنیاد «عرفی گرایی» یا «سکولاریسم» قرار گیرد. در ایران باب بهره وری از دین نه تنها مسدود نبود که حتی مؤثرترین راه ورود به میدان بود؛ کلیات شعارها و مستندات آن، از میان متون منصوص (قرآن و حدیث) و سیره و تاریخ صدر اسلام به خصوص زندگی معصومین(ع) استخراج می شد و به «علوم انسانی» (humanities) غربی نیازی نبود؛ بنابراین استفاده از ابزار و مفاهیم غیردینی، برای آزادی خواهی و قانون گرایی، با اقبال عمومی مواجه نگردید. و از مشروطه بدین سو سخن گفتن در مقوله های یاد شده، بیرون از حوزه دین و مذهب، همواره مناقشه ایجاد کرده است. از سیدجمال تا مشروطه و حتی تا سه دهه پس از آن، موضوعاتی که انطباق آنها با مذهب ممکن به نظر می رسید و با جوهر دین مانعه الجمع نبود، تنها صورتی از دموکراسی در قالب نفی استبداد و تلاش در نهادینه کردن قانون بود. جنبش تنباکو و تداوم آن در روند نهضت مشروطیت، نقطه عطف رویکرد نوین و نهادین تشیع به سیاست در قالب مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی بود؛ و - چنانکه خواهد آمد - در این رویکرد، حرکت و اندیشه سیدجمال از جایگاه ویژه ای برخوردار است. سید جمال الدین اسدآبادی را بحق می توان از مؤسسین حرکت جدید مبارزه با استعمار در میان مسلمین دانست. در میان اندیشه گران مشرق زمین سید جمال الدین از معدود کسانی است که نفوذ کلامش از جبل الطّارق تا جاوه گسترده شد و به اعتقاد برخی از محققان تاریخ معاصر در آن عصر او تنها مرد آسیا بود که به نشر فکر مبارزه دسته جمعی مشرقیان استعمار شده علیه مغربیان استعمارگر پرداخت؛

جنبه بین المللی سید جمال در میان اندیشه گران خاورزمین کم نظیر بود.(۱) در پیشینه تحصیلی اسدآبادی دو نقطه روشن و زمینه ساز وجود دارد که در ترسیم آینده او نقش بسزایی داشته است: ۱- پس از یک قرن تسلط «اخباریون» بر حوزه های علمیه و تضعیف جریان سیّال «اجتهاد»، با تلاش و جهاد وحید بهبهانی، «اصولیون» سیطره پیدا کردند و «اجتهاد» مبتنی بر کتاب و سنّت و عقل، حیاتی دوباره یافت. شیخ مرتضی انصاری در تدوین علمی و متقن «اصول» و تثبیت آن نقش مهمی داشت؛ و این رشته، که کلید اجتهاد بود، در سراسر حوزه ها به نحوی جدّی پا گرفت. سید جمال الدین در مدت چهار سال اقامت در نجف اشرف، بیشتر در درس فقه و اصول شیخ انصاری حاضر می شد و سرانجام از خود شیخ «اجازه اجتهاد» گرفت.(۲) این مطلب از آن جهت حایز اهمیت است که سید جمال با آگاهی از «اجتهاد» و نقشی که در پاسخگویی به ضرورت های زمان و مقولات جدید با معیارهای مذهبی و شرعی دارد، توانست روحانیت شیعه را مخاطب قرار دهد و از آنها راهبری نهضت نوین اسلامی را انتظار داشته باشد. ۲- استاد عرفان سید جمال نیز از جمله بزرگانی بوده است که تأثیر مثبت تربیتی اش در کارنامه شاگردانش مشهود است. آخوند ملاحسینقلی همدانی حوزه ای محدود برای پرورش شاگردان گزیده خویش در عرفان و اخلاق داشت. سه تن از شاگردان وی در عرصه سیاست و مبارزه وجهی شاخص یافتند: سید جمال الدین اسدآبادی، سید سعید حبّوبی و سید عبدالحسین موسوی لاری. نقشی که سید جمال به طور غیر مستقیم و سید سعید حبّوبی به طور مستقیم، در انقلاب عراق و نبرد با نیروهای انگلیس داشته اند، می تواند به میزان زیادی متأثر از آموزش های آخوند همدانی محسوب گردد.

«حبّوبی از همکلاسان و [نیز] شاگردان سید جمال الدین افغانی حسینی بود».(۳) وی، که در میدان شعر

۱- آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان: ص ۱۲ (مقدمه).

۲- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱: ص ۲۰. این نکته را شیخ آقابزرگ طهرانی نیز در طبقات اعلام الشّیعه، ج ۱ (نقباءالبشر)، ص ۳۱۲ یادآور شده و در اغلب مصادر و مآخذ دیگر هم آمده است.

۳- العلوی، شیعه و حکومت...: ص ۶۷. در خصوص شاگردی سید جمال در محضر آخوند ملاحسینقلی همدانی، آ مطهری، بررسی اجمالی نهضت های اسلامی...، چ دوازدهم: ص ۳۴. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱: صص ۲۳ – ۲۸.

و شاعری یکّه تاز بود، پس از آشنایی با سید جمال دگرگون شد. «علاقه وافر او به سیدجمال الدین، که در حوزه اسلام و تمدّن تلاش می کرد، او را به گرفتاری های مردم نزدیک تر کرد»؛ تا آنجا که در هفتاد سالگی رهبری دفاع از عراق و مردم آن را در مقابل ارتش اشغالگر انگلستان به عهده گرفت.(۱) سید عبدالحسین موسوی لاری، دیگر شاگرد آخوند همدانی، در آثار خود از سید جمال با عنوان «سید المجاهدین» یاد نموده و برخی از تقریرات او را مجددا تحریر کرده است.(۲) مجتهد لاری، در جریان نهضت تنباکو و انقلاب مشروطیت، در جبهه ضد استعمار و استبداد قرار داشت و حکمی که در شعبان ۱۳۳۶ ق./اردیبهشت ۱۲۹۷ ش. علیه انگلیسی های مستقر در جنوب ایران صادر کرد و به «اعلان جهاد» معروف شد، مورد اقبال عشایر قرار گرفت؛ خود نیز در جبهه بود و به علت مخالفتش با نمایندگان حکومت و دست نشاندگان انگلیس، تشکیل حکومت داد، دست به انتشار تمبر زد و پرچم ملی مخصوص مقرّر کرد.(۳) سید جمال، در جریان مبارزه فرهنگی خویش، بر بازگشت به «قواعد اصلی دین» تأکید کرد.(۴) وی معتقد بود که «غالب ادیان موجوده گرفتار اوهام و خرافات هستند» ولی اسلام یگانه دینی است که اعتقاد بدون دلیل و پیروی از گمان ها را نفی می کند.(۵) سید، که در مکتب شیخ انصاری پرورش یافته بود، تلاشی سنگین و ابتکاری را در احیای اصل اجتهاد در حوزه های دینی اهل تسنّن به کار برد و تقلید صِرف از صاحبان مذاهب چهارگانه را تقبیح نمود.(۶)

۱- العلوی، شیعه و حکومت...: صص ۶۸ - ۶۹.

۲- آیت اللهی، ولایت فقیه زیربنای فکری...: صص ۲۰ و ۱۲۰.

۳- همان: صص ۱۴۷ - ۱۴۸.

۴- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۱۹ - ۲۰: ص ۸۴. نقل از عروه الوثقی، چاپ ۱۹۵۷ قاهره: ص ۹۵.

۵- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ص ۲۱۸؛ نقل از رد نیچریه، چاپ بمبئی: صص ۷۵ - ۷۶ و ۷۹.

۶- حکیمی، بیدارگران اقالیم قبله: صص ۸۳ - ۸۴؛ به نقل از احمد امین، زعماءالاصلاح فی العصر الحدیث: ص ۱۱۳.

فریاد بیداری: هشدار به نخبگان

مراتب و مراحلی که سید جمال الدین برای تجدید حیات تمدن اسلامی قایل بود و بر آن پای می فشرد، حلقه مفقوده ای داشت که سید آن را یافت: آگاه سازی و بسیج رهبران دینی. سید چون در طول زندگی پرفراز و نشیبش، خود را به چند زبان زنده جهان عصر خویش مسلّح کرد و در پهنه های مختلف علوم انسانی، به خصوص تاریخ و سیاست، تبحّر یافت، بر ضرورت مطالعه تاریخ و اطلاع از وقایع و تحولات زمانه و توجه به علل ترقی و تنزّل ملت ها، که «موجب تصحیح حرکت ها و تحریک همت ها» ست، به ویژه برای رهبران فکری و اداره کنندگان جوامع تأکید فراوان داشت.(۱) کارنامه عملی سید جمال الدین مرحله ای حسّاس در قوس زندگی اوست؛ آشنایی وی با استعمار، حسّی و شهودی بود؛ مدت ها در کشورهای انگلیس، فرانسه و روسیه به سر برد و در خلال آشنایی با تمدن جدید، تضاد آشکار بین دموکراسی موجود در سرزمین اصلی استعمارگران با برده پروری و استثمار در سرزمین های استعمار شده را دریافت. او در هر سرزمین از مشرق که پا نهاد، اندیشه ضد استعماری را تأسیس کرد. شاگردان و اندیشه های او در مبارزات ضداستعماری هند، مصر، ترکیه و شمال آفریقا تأثیرات بسزایی داشتند. در ایران نیز، پس از جنبش تنباکو - که به دنبال نامه سیدجمال به میرزای شیرازی، با صدور فتوای معروف، فصلی جدید گشوده شد - «سیدجمال الدین با تیغ زبان و نوک قلم خود زمینه سازی کرد و شالوده اصلی حکومت مشروطه جدید را در ذهن علمای روحانی مملکت فراهم آورد».(۲) در نتیجه پیروزی سید جمال و میرزای شیرازی، در کنار سایر علمای بزرگ تهران و شهرستان ها و توده های وسیع مردم، استعمار و استبداد - هر دو - عقب نشینی کردند و روحانیون و مردم به قدرت لایزال خود بیش از پیش پی بردند. همین امر، نطفه نهضت مشروطیت را منعقد ساخت. «حملات بی پروای سید جمال الدین، به سرعت در حلقه روشنفکران مذهبی، پیروان از جان گذشته و پروپا قرصی را جلب کرد. معتبرترین افراد که به وسیله او به عقاید جدید گرویدند، سیدمحمد طباطبایی و سید عبداللّه بهبهانی بودند که در سال های مشروطیت، متنفّذترین رهبران مذهبی ایران به شمار

۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۹ - ۲۰: ص ۱۷۲؛ به نقل از مدرسی چهاردهی، سیدجمال الدین و اندیشه های او: ص ۳۷۷. و نیز همان: صص ۱۷۲ - ۱۷۳ و ۱۷۶؛ به نقل از عروه الوثقی: صص ۲۲۹ - ۲۳۰.

۲- مطهری، بررسی اجمالی نهضت های اسلامی...: ص ۱۸.

می آمدند».(۱) زمانی هم که علمای ایرانی مقیم نجف، پس از تعطیل مجلس شورای ملی دوره اول به وسیله محمدعلی شاه، فتوا صادر کردند که «به عموم ملت حکم خدا را اعلام می داریم: اَلْیوم همّت در دفع این سفّاك جبّار (محمدعلی شاه) و دفاع از نفوس و اَعْراض و اموال مسلمین از اهمّ واجبات است و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرّمات و بذل جُهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان - ارواحنا فداه - و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت - صلوات اللّه و سلامه علیه - است»،(۲) در حافظه تاریخی مردم فتوای میرزای شیرازی را تداعی می کرد. اهتمام و ابتکار سید جمال الدین اسدآبادی در جهت «اتحاد اسلام» و «وحدت مسلمین»، با اینکه تصور می شود ناکام ماند، سه ثمره ناگزیر و انقلابی داشت: نخست - آغاز تلاش در جهت به فراموشی سپردن مایه های اختلاف افکن و موضوعات مورد نزاع سنّیان و شیعیان. وی با طرح مبارزه با استعمار و استبداد و تلاش در احیای اسلام و عزّت مسلمین، سعی داشت اختلافات مذهبی را تحت الشعاع قرار دهد. دوم - انتقال برخی از نظرات کلیدی تشیّع به برخی از علمای اهل تسنّن و تسرّی آن به حوزه های بزرگی چون «الازهر». چاپ و انتشار نهج البلاغه توسط شیخ محمد عبده، شاگرد و یار مصری سید جمال و شکستن ممنوعیت و انسداد «اصل اجتهاد» در بین اهل سنت، نتیجه همین اهتمام است.

سوم - ترویج نوعی «ناسیونالیسم مثبت»؛ سید جمال، در عین تکیه بر شعار «وحدت مسلمانان»، بر حفظ «استقلال ملی» در سرزمین های مختلف اسلامی (در برابر استعمار) تکیه می کرد. تعبیرات و نظراتی چون «دفاع از وطن را عین دفاع از دین دانستن»،(۳) «دفاع از میهن قانون طبیعت و فریضه حیات است»، «خائن حقیقی کسی است که مسئول اجازه پا نهادن دشمن در سرزمین خودش است و اجازه می دهد که دشمن در خاك کشورش مستقر شود؛ در حالی که می تواند از

۱- کاتم، ناسیونالیسم در ایران، چ سوم: ص ۲۰۸.

۲- صاحبی، اندیشه اصلاحی در...: ص ۱۹۴؛ به نقل از کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۷۳۰. در خصوص زندگی و سوابق مراجع ثلاثه نجف ٱهمان: ص ۱۸۹.

۳- اسدآبادی، مقالات جمالیه: ص ۱۳۱.

استقرار او جلوگیری کند»،(۱) نمونه های روشنی از اندیشه های وی در این زمینه است. برای خوانندگان امروز، بسیاری از مطالب سید جمال الدین، در نامه های تاریخی اش به میرزای شیرازی و روحانیون مقیم ایران و عراق، توضیح واضحات به نظر می رسد؛ ولی دقت در موانع سیاسی و فرهنگی شناخت استعمار و درک سازوکار عمل آن در کشورهای مشرق زمین، به خصوص ایران و عراق، شکی باقی نمی گذارد که نگارش آن نامه ها اقدامی ارزنده و مؤثر بوده است.(۲) البته بر برخی از مواضع و اقدامات سیدجمال چه از حیث مضامین آراء و چه از جنبه تاکتیک ها و روش ها، انتقاداتی جدّی وارد است که در منابع مختلف و از دیدگاه های متفاوت طرح و بحث شده اند. از جمله نقاط ضعف سیدجمال این بود که در جریان مبارزه با استبداد قاجار و تلاش در جایگزینی اندیشه قانون گرایی با کسانی همکاری داشت که ماهیت و گاه مذهب آنان محل نزاع است. همچنین به اعتقاد گروهی از صاحبنظران، مشی اتحاد تاکتیکی با تقدم بخشیدن و اصالت دادن به نفس مبارزه سیاسی صرفنظر از مبانی و مواضع نیروها و جریان ها، بی توجهی به جایگاه و نقش توده های مردم در مبارزه و تمرکز بر روابط با سران حکومت ها و نخبگان سیاسی در بسیاری مقاطع، از ضعف هایی بود که موجب ابتر ماندن و ناکامی بخش زیادی از تلاش ها و مجاهدت های وی گردید. سید جمال خود درباره سرانجام تلاش هایش چنین می نویسد: «... افسوس می خورم از اینکه کِشته های خود را ندرویدم... ای کاش من تمام افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم های بارور و مفید خود را در زمین شوره زار سلطنت فاسد نمی نمودم. آنچه در آن مزرعه [مردم] کاشتم به ثمر رسید و هر چه در این کویر [سلاطین و نخبگان حکومتی] غرس نمودم فاسد گردید.»(۳) آنچه سید جمال بر جای نهاد، تأثیری ژرف در تاریخ، سیاست، اندیشه و سرنوشت کشورهای اسلامی گذاشت. در مجموع میراث سید را می توان - به اجمال - چنین فهرست کرد: ۱- اعتقاد به توانایی ذاتی دین اسلام، برای رهبری مسلمانان و تأمین نیرومندی و پیشرفت آنان؛ ۲- مبارزه با روحیه تسلیم، گوشه نشینی و بی حرکتی؛

۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۹ - ۲۰: صص ۴۶ - ۴۷؛ به نقل از عروه الوثقی.

۲- برای آگاهی از مضمون نامه ها Î محیط طباطبایی، نقش سید جمال الدین...: ضمایم.

۳- صدر واثقی، سید جمال الدین...: ص ۳۴۸.

۳- بازگشت به منابع اصلی اندیشه اسلامی؛ ۴- تبیین تعالیم اسلام به زبان روز و فراخواندن مسلمانان به یادگیری علوم جدید؛ ۵- مبارزه با استعمار و استبداد، به مثابه نخستین گام در راه نوزایی اجتماعی و فکری مسلمانان؛ ۶- و مهم تر از همه: تلاش در راه گسترش حضور روحانیت در مبارزات سیاسی و برداشتن مرزهای موهوم بین دیانت و سیاست بویژه در جوامع اهل سنت.

از جنبش تنباکو تا نهضت مشروطیت

جنبش تنباکو گرچه اولین نهضت مرجعیت شیعه برضد استبداد و بیگانه نبود ولی اولین تجربه مبارزه همزمان با استبداد داخلی و استعمار خارجی بود. در جنگ روس و ایران مرجعیت شیعه با تکیه به حکومت بر ضد سلطه بیگانه قیام کرد، اما حکومت همراهی نکرد و مبارزه شکست خورد. در جریان قتل گریبایدوف شورش انفرادی بود و همه علما به صحنه نیامده بودند، اما نهضت تنباکو چند ویژگی داشت: ۱- قیام بر ضد استبداد و استعمار، همزمان بود. ۲- وحدت علمای بزرگ با مرجعیت شیعه هماهنگی لازم را موجب شد. ۳- استقامت علما و هوشیاری آنها تا پیروزی نهایی ادامه داشت. این پیروزی برای عالمان شیعه تجربه ای بسیار مثبت بود که در جریان نهضت مشروطه به کار گرفته شد. از طرف دیگر برای انگلیس نیز درس عبرت بود که در برخورد با کشورهای اسلامی بویژه ایران، پیچیده تر عمل کند. همچنین دربار قاجار نیز بیشتر پی به قدرت علما برد و از آن به بعد درصدد کاستن نفوذ روحانیون برآمد و اولین پیشنهاد برای تضعیف قدرت روحانیون ایجاد محکمه به سبک جدید و محدود کردن قدرت قضایی علما بود. چند روز بعد ناصرالدین شاه با حضور وزرا جلسه ای تشکیل داد؛ به نقل از خاطرات امین الدوله شاه در این جلسه «به مناسبت وقایع این ایام از مطاعیت و قوت و استیلای ملاها شکایت فرمود.» امین الدوله برای کاستن از نفوذ قدرت علما طرحی را ارائه کرد و گفت: «هر روز که دولت یک محکمه منظم و دادخواهی معتدل موجود کند و مردم ببینند که عرض و مال آنها به میزان حق و عدل محفوظ است برای علمای اعلام جز مسائل حلال و حرام و

فتاوای صلوه و صیام نخواهد ماند.»(۱) سرانجام این پیشنهاد مورد تصویب قرار گرفت و شاه مشیرالدوله را مأمور تشکیل وزارت عدلیه کرد. مشیرالدوله وزارت عدلیه را تشکیل داد، اما موفقیت چندانی به دست نیاورد. بنجامین، اولین سفیر آمریکا در خاطرات خود می نویسد: «چرا اصولاً وزارت عدلیه را به وجود آورده اند؟ جواب این سؤال این است که مقامات دولتی بدین وسیله به تدریج می خواهند از نفوذ روحانیون کاسته و قوانین عرف را جانشین شرع کنند.»(۲) با همه پشتیبانی شاه، کار عدالتخانه حکومت نه تنها رونق نگرفت بلکه با افزایش دخالت و ظلم مأموران حکومت، بعدها درخواست تأسیس عدالتخانه مستقل و حقیقی به نهضت مشروطیت انجامید. استبداد شاهنشاهی، ناکارآمدی حکومت، رهبری روحانیت و مراجع تقلید و طرح مسئله مشروطیت موجب تحولی در ارکان نظام سیاسی ایران شد. استبداد قجری در واپسین سال های خویش با ناهشیاری، ناتوانی و ناکارآمدی فزاینده قاجاریان و گسترش مداخلات بیگانگان توأم شده بود. شکست های پی در پی از روسیه و واگذار کردن قسمت بزرگی از شمال ایران، شکست از انگلیس و واگذاری هرات در شرق ایران، قراردادهای پیاپی استعماری رویتر و رژی، خوشگذرانی شاهان قاجار و کیسه تهی خزانه و ناامنی و ستم حکمرانان محلی جان مردم را به لب آورد. عالمان دین برای نجات مردم و گسترش عدالت حرکت هایی را آغاز کردند. مراجع نجف برای محو استبداد وارد صحنه سیاسی شدند ولی ایدئولوژی وارداتی مشروطه غربی، ماهیتی دیگر برای نهضت ضداستبدادی و ضداستعماری بومی مردم پدید آورد و سرانجام رژیم استبدادی ایران را از دل ماجراهایی پیچیده و چند وجهی و با تنزل در محتوای اصیل ضداستبدادی و ضداستعماری آن به رژیمی در ظاهر مشروطه تبدیل کرد. مروری بر وقایع منتهی به نهضت مشروطیت به روشنی نشان می دهد که علما و روحانیون در بسیج و رهبری مردم نقش و جایگاه بی بدیلی داشتند. دکتر عبدالهادی حائری می نویسد: «باور عمومی آگاهان به تاریخ ایران به درستی آن است که مهم ترین نیروی پشتیبان انقلاب

۱- امین الدوله، خاطرات سیاسی: ص ۱۵۶.

۲- بنجامین، سفرنامه بنجامین: ص ۱۷۳.

مشروطیت همانا علماء بودند. اگر آنان انقلاب را تأیید نمی کردند مسلما در نطفه خفه می شد.»(۱)

به رغم فعالیت فراوان گروه های متعددی از نخبگان دارای تحصیلات جدید یا تبعید شده به فرنگ در قالب انجمن های مخفی و یا انتشار مطبوعات، دامنه و سطح نفوذشان بسیار محدود بود و - به جز مواردی از اصناف و اقشار جامعه - عمدتا در همان دایره نخبگان و گروهی از مقامات و افراد تحصیل کرده حکومت خلاصه می شد. برخی از مورخان برآنند که مشروطیت در دو مرحله شکل گرفت. یک مرحله از اعتراضات اولیه تا مهاجرت صغرا و سپس مهاجرت کبرا که مهمترین درخواست های علمای مهاجر و متحصن و مردم را «بنیاد عدالتخانه در همه جای ایران» و «اجرای قانون اسلام برای همگی مردم کشور» تشکیل می داد(۲) که در پایان به جای مجلس عدالت، مجلس مشاورت یا دارالشورا درخواست گردید. مرحله دوم به گونه یک جریان موازی همزمان با مهاجرت علما به قم از تحصن عده ای از تجار در سفارت انگلیس آغاز شد(۳) تا آنجا که گروه زیادی از مردم و حتی برخی طلبه ها نیز با تصور تأیید و توصیه سیدعبداللّه بهبهانی به بست نشینان سفارت پیوستند.(۴) درخواست متحصنین سفارت در ابتدا بازگشت علما و تشکیل مجلس عدالت و تأمین امنیت معترضین بود(۵) اما بنا به شواهد مستند تاریخی با فعالیت اعضای انجمن های مخفی و وابستگان و مأموران سفارت انگلستان و با حمایت تدارکاتی و سیاسی علنی مقامات انگلیسی، لفظ مشروطه در بین مردم به عنوان درخواست جدید طرح و شایع گشت. ضیاءالدین درّی در این باره تصریح می کند که «لفظ مشروطه را به مردم تهران اهل سفارت القا کردند».(۶) هاشم محیط مافی نیز می نویسد که سفیر انگلستان در تنظیم نامه درخواست های متحصنین مشارکت کرده و در سفارت «به حاضرین گفته می شود که... بعد از زحماتی که کشیده اید [سعی کنید [دارای حقی گردید که هیچ قوه نتواند

۱- حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۲.

۲- کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱: ص ۲۹۸.

۳- همان: ص ۴۳۳.

۴- همان: ص ۴۳۱. دولت آبادی، تاریخ معاصر یا...، ج ۲: ص ۷۱. کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۱۰۹.

۵- دولت آبادی، تاریخ معاصر یا...، ج ۱: ص ۷۲. کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱: صص ۴۳۳ - ۴۳۴.

۶- ترکمان، شیخ شهید...، ج ۲: ص ۳۲۲.

از شما آن حق را سلب نماید. آن لفظ کنستیتوسیون است. حکومت مشروطه».(۱) بدینسان و با حمایت تبلیغاتی نخبگان غیرمذهبی در انجمن ها و اعلامیه ها و مطبوعات، تحصن سفارت جریان مهاجرت علما را تحت الشعاع قرار داد و عملاً رهبری نهضت از دست روحانیت خارج شد و واژه پرابهام و ایهام مشروطه به مضمون و هدف اصلی قیام تبدیل گردید. حال آنکه اکثریت مردم و حتی شمار زیادی از نخبگان درک و تعریف روشنی از این موضوع نداشتند و به قدری ابهام فراوان بود که هر کس مراد و مقصود متفاوت خویش را در آن می جست.(۲) با تسلیم مظفرالدین شاه به درخواست متحصنین و صدور دستور تشکیل مجلس شورای اسلامی(۳) اختلافات موجود و مکتوم به مرور آشکار گردید و افزایش یافت. به هنگام تهیه نظامنامه و بعد تدوین قانون اساسی اختلاف نظر بین گروهی از روحانیون و متدینان با مشروطه خواهان و نخبگان شیفته آراء و فرهنگ غرب بیشتر نمایان شد. از بین چهار مرجع مقیم نجف، سه تن از مراجع - آیه اللّه محمد کاظم آخوند خراسانی، آیه اللّه ملاعبداللّه مازندرانی و آیه اللّه میرزا حسین تهرانی - معمولاً به طور مشترک اطلاعیه هایی را در حمایت از مشروطیت صادر می کردند که همین امر موجب می گشت بسیاری از علما و مردم متدین ایران با نهضت مشروطه خواهی همراه و همگام شوند. مجموعه اعلامیه ها، پاسخ ها و فتاوای مراجع ثلاث مذکور نشان دهنده این واقعیت است که آنان نیز مانند سایر علما مشروطیت را به عنوان ابزاری برای کاستن از ظلم و استبداد و زمینه سازی اجرای قوانین اسلامی تلقی می کردند.(۴) آنان در اولین تلگراف خود به هنگام تأسیس مجلس شورای ملی نسبت به اجرای «قوانین محکمه دین مبین» تصریح کردند.(۵) همانگونه که در فتوایی که متن آن به طور کامل در صفحات پیشین ذکر شد، تلاش در راه استحکام و استقرار مشروطیت را به منزله جهاد در رکاب امام زمان(عج) توصیف کرده اند که مشخصا مضمون تلقی تماما دینی مراجع ثلاث از مشروطیت را اثبات می کند. ضمنا جهت گیری ضداستعماری نهضت مشروطیت نیز مدنظر ایشان بوده و یکی از نتایج آن را «قطع

۱- محیط مافی، مقدمات مشروطیت: ص ۹۹.

۲- کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۲۵۹. مجتهدی، روشنگری ها در مشروطیت...: ص ۳۱ - ۳۲.

۳- کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۱۲۰. در فرمان دوم مشروطیت که مورد قبول مردم واقع شد بر عنوان «مجلس شورای اسلامی» تصریح می شود أ انصاری، شیخ فضل اللّه ...: صص ۹۸ - ۱۰۲.

۴- حسینیان، چهارده قرن تلاش...: صص ۳۱۴ - ۳۱۶.

۵- طباطبایی، روزنامه مجلس: ص ۸۲. آقانجفی قوچانی، حیات الاسلام...: ص ۲۴.

ایادی خارجه» برشمردند.(۱) حتی آخوند خراسانی در پاسخ به نامه مردم همدان، مشروطیت را نیز یکی از دو قسم حکومت «غیرمشروع» برمی شمرد که به دلیل وجود عدل در مشروطه، در قبال حکومت مطلق العنان ظالمه، «دفع افسد به فاسد» است.(۲) اما آیه اللّه سید محمدکاظم یزدی دیگر مرجع نامدار مقیم نجف - همانند شیخ فضل اللّه نوری - از موضع انتقادی نسبت به مشروطیت برخورد نمود و درصدد شرعی ساختن مشروطیت از طریق وضع ضوابط روشن دینی در تشکیل مجلس و تدوین قانون اساسی مطابق شرع اسلام بود. از این رو از جانب وی تأکید شد که در تشکیل مجلس «جلوگیری از کفر و الحاد و زندقه» گردد و «موافق رضای خدا و رسول و مطابق شریعت مطهره اقامه شود و منافی با شرع نباشد.»(۳) وی همچنین از سوءاستفاده بیگانگان در شرایط آشفتگی ناشی از غلبه مشروطیت غیردینی نگرانی صریح ابراز نموده و از آن بیم داشت که با نفوذ استعمار انگلستان، ایران نیز مانند «مملکت هندوستان» تحت سیطره آنان قرار گیرد.(۴) وی در نهضت ضداستعماری شیعیان عراق علیه انگلستان فتوای جهاد صادر کرد و از مخالفان سرسخت استعمار انگلستان بود.(۵) در این میان وضعیت، جایگاه و اقدامات شیخ فضل اللّه نوری که خود در بدو نهضت عدالتخانه از رهبران قیام محسوب می گشت، مناقشات و بحث های بسیاری در کتب تاریخ مشروطیت برانگیخته است و داوری های متفاوت و متعارض متعدد درباره وی ارائه شده است تا آنجا که بسیاری از اشخاص تحت تأثیر حجم و میزان نوشته ها و گفته های علیه وی، او را در اردوگاه استبداد و طرفداران سلطنت محمدعلی شاه قرار داده اند. شیخ فضل اللّه نوری که حتی به شهادت مخالفانش مجتهد طراز اول و مورد وثوق مردم تهران بود و شرکت او در مهاجرت کبرا موجب تقویت نهضت مشروطیت گردید،(۶) در برابر فضای غالب بر نخبگان آن

۱- آقانجفی قوچانی، حیات الاسلام...: ص ۲۵.

۲- همان: ص ۵۲.

۳- رضوانی، لوایح شیخ فضل اللّه...: ص ۳۸.

۴- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج۱: ص ۱۷۰.

۵- رجبی، علمای مجاهد: صص ۳۱۰ - ۳۱۱.

۶- حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۲۶۹. انصاری، شیخ فضل اللّه...: صص ۳۱ - ۳۶ و صص ۴۷، ۹۵ - ۹۷. کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱: ص ۴۲۸.

زمان، عقاید و آراء خود را در مورد تقویت وجوه دینی و شرعی مشروطیت با سرسختی فراوان ابراز نمود که همین امر خشم بسیاری از سران مشروطیت را به شدت علیه وی برانگیخت. شیخ فضل اللّه پس از تدوین قانون اساسی ایرادهای اصولی به آن گرفت و آن را ضامن عدم مخالفت با شرع و تأمین کننده مطالبات اصیل جامعه ندید.(۱) در اثر اتهام ها و تهدیدهای مشروطه خواهان مجبور شد به حرم حضرت عبدالعظیم پناهنده شود(۲) و در آن جا نشریاتی را به نام لوایح در توضیح خواست های خود منتشر کند. «طبق این لوایح که مستندی است بر آرا و اندیشه های وی، شیخ هرگز با اصل مشروطه و مجلس مخالف نبود، هر چند مخالفینش وی را با این اتهام منزوی کردند. مخالفت شیخ با اساسنامه غیرشرعی و گفتار غربگرایان و نوشته های توهین آمیز مطبوعات به اسلام بود و تصمیم داشت اصولی را به قانون اساسی اضافه کند که حرمت اسلام حفظ شود.»(۳) در اولین لایحه که در شرح مقاصد شیخ منتشر شد در مورد اجماعی بودن پذیرش مشروطیت می نویسد: «سلسله علمای عظام و حجج اسلام چون از این تقریر و آن ترتیب استحضار تام به هم رسانیدند... همه تصدیق فرمودند که این خرابی در مملکت ایران از بی قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت، تحصیل مجلس شورای ملی کرد که تکالیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید تا آن که به حمداللّه تعالی... مجلس دارالشورای کبرای اسلامی مفتوح شد».(۴) شیخ در یکی از لوایح دیگر تصریح می کند که: «از سلسله جلیله رؤسای ملت احدی منکر مجلس شورای ملی اسلامی نیست.»(۵) و در پایان برای مشروعیت آن مجلس استدلال می کند و می گوید «مجلس به مساعی مشکوره حجج اسلام و نواب عامه امام(ع) قائم شده است.»(۶) همو در جای دیگر می گوید:

۱- ترکمان، شیخ شهید...، ج ۱: ص ۲۶۷. حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۲۹۷.

۲- حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۲۹۰.

۳- همان: ص ۲۹۷.

۴- رضوانی، لوایح شیخ فضل اللّه...: ص ۲۷.

۵- همان: ص ۴۲.

۶- همان: ص ۴۳.

«ایهاالناس! من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم؛ بلکه مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس می دانم؛ زیرا که علمای بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالك هستند هیچ یك همراه نبودند و همه را با اقامه دلایل و براهین من همراه کردم. از خود آن آقایان عظام می توانید این مطلب را جویا شوید. الآن هم من همان هستم که بودم؛ تغییری در مقصد و تجدّدی در رأی به هم نرسیده است.»(۱) به نظر شیخ، مشکل اصلی مجلس در دو جهت بود: ۱- حیطه و محدوده قانون گذاری ۲- منبع تدوین قانون اساسی. او در این باره به روشنی استدلال کرد که: «امروز می بینیم در مجلس شورا کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دایره احتیاج به قانون، توسعه قائل شده اند. غافل از این که ملل اروپا شریعت مدونه نداشته اند. لهذا برای هر عنوان نظامنامه ای نگاشته اند و در موقع اجرا گذاشته اند و ما اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که از بس متین و صحیح و کامل و مستحکم است نسخ برنمی دارد. شارع آن شریعت در هر موضوعی حکمی و برای هر موقع تکلیفی فرموده است.»(۲) وی معتقد بود مجلس باید در امور سیاسی و کشورداری قانون وضع کند: «پس حاجت ما مردم ایران به وضع قانون منحصر است در کارهای سلطنتی.»(۳) و در جای دیگر: «حاجت ما مردم ایران هم به وضع اصول و قوانین در وظایف درباری و معاملات دیوانی انحصار داشت.»(۴) شیخ همچنین برای جلوگیری از وضع قوانین خلاف شریعت، اصل «نظارت هیئتی از مجتهدین منتخب مراجع تقلید» را پیشنهاد کرد و اصرار داشت این هیئت بدون دخالت مجلس از طرف مراجع تقلید انتخاب بشوند. اما مجلس تصویب کرد مراجع تقلید شیعه اسامی ۲۰ نفر از علما که مطلع به مقتضیات زمان باشند را به مجلس معرفی و مجلس ۵ نفر یا بیشتر را انتخاب تا موافقت یا مخالفت مصوبات را با شرع تطبیق دهند. علت اساسی مهاجرت شیخ، اصرار بر استقلال هیئت نظارت بود. یکی دیگر از خواست های جدی شیخ این بود که مشروطه متصف به مشروعه شود و اصرار می کرد که «تِلو کلمه

۱- همان: ص ۴۴.

۲- همان: ص ۳۱.

۳- همان: ص ۳۲.

۴- همان: ص ۲۸.

مشروطه در اول قانون اساسی تصریح به کلمه مبارکه مشروعه و قانون محمدی(ص) بشود.»(۱)

سرنوشت شیخ فضل اللّه و سایر علما

مخالفان شیخ از طریق مطبوعات و تحریک اقشار مختلف مردم حملات وسیعی علیه وی صورت دادند. در روزنامه ها به او توهین و هتک حرمت روا داشته، مجلس سخنرانی اش را بر هم زدند.(۲) درخواست تبعید وی را طرح نمودند(۳) و برای حمله به منزل و کشتنش نیز اقدام کردند. با دسیسه و حمایت سفارت انگلستان طرح ترور شیخ فضل اللّه نوری اجرا شد و موجب مجروح شدن وی گردید.(۴) بعد از فتح تهران و پیروزی مشروطه خواهان دشمنان اصلی مشروطیت مورد عفو و حمایت قرار گرفتند، برای محمدعلی شاه حقوق و مقرری مادام العمر تعیین گردید، فرزند نابالغ وی به پادشاهی برگزیده شد، لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق که مجلس را به توپ بسته بود عفو شد و «سردار اسعد مجددا شمشیر را به کمر لیاخوف بست و گفت: او به وظیفه سربازی خود عمل کرده و ایرادی به وی نخواهد بود.»(۵) اما در مورد شیخ فضل اللّه نوری با شدت و خشونت تمام برخورد شد و در روز میلاد امیرالمؤمنین امام علی(ع) در میدان توپخانه تهران به دار آویخته شد و از آن پس «شیخ شهید» لقب گرفت.(۶) قبل از دستگیری شبانه توسط یپرم خان ارمنی، شیخ فضل اللّه نوری دعوت پناهنده شدن در سفارت روسیه و یا نصب پرچم بیگانه برای مصونیت را به شدت رد نمود و به پیشنهاددهندگان گفت که از کشته شدن نمی ترسد و به هیچ کس غیر از خداوند پناهنده نخواهد شد.(۷) در تحلیل و بررسی فعالیت ها و مواضع شیخ فضل اللّه نوری در جریان نهضت مشروطیت از دیدگاه های متفاوت می توان به نکات قابل انتقادی نیز اشاره نمود. برخی از شیوه های عملی وی در ابراز مخالفت ها به گونه ای که در مقطعی شبهه همکاری و همراهی با محمدعلی شاه و مستبدین را ایجاد

۱- همان: ص ۴۸.

۲- انصاری، شیخ فضل اللّه...: صص ۳۱۱ - ۳۱۲.

۳- همان: ص ۳۰۷.

۴- همان: صص ۳۲۶ - ۳۲۹.

۵- دانشور علوی، تاریخ مشروطه ...: ص ۶۷.

۶- انصاری، شیخ فضل اللّه...: صص ۳۶۴ - ۳۷۰.

۷- همان: صص ۳۴۹ - ۳۵۴.

نمود، تندی و خشونت کلامی مشابه طرفداران مشروطیت در نفی مشروطه خواهان، بعضی دیدگاه های خاص قابل نقد در زمینه حکومت و قانون اساسی و مجلس شورا و... از نکاتی هستند که در بسیاری از نوشته ها با برجسته سازی و تعمیم آنها، کلیت شخصیت و عملکرد شیخ فضل اللّه نوری نفی و طرد شده و طی دهه های گذشته از او سیمای یک فرد ضد روشنفکری و مخالف آزادی و طرفدار استبداد ترسیم گشته است. محمد ترکمان، گردآورنده مجموعه دو جلدی «رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات و روزنامه شیخ شهید فضل اللّه نوری» در مقدمه خود تأکید می کند: «با اعتقاد به این سخن صحیح که: «هر کس عمل می کند، اشتباه نیز می کند»، شیخ شهید را در حرکت اجتماعی اش مبری از «اشتباه» نمی داند. آنچه مورد تأیید راقم است، خط کلی حرکت سیاسی و روح شریعت خواهی شهید فضل اللّه نوری می باشد.»(۱) مع الوصف هیچ مورخ و صاحبنظر منصفی انتقادات وارد یا ناوارد بر اندیشه ها و آراء شیخ فضل اللّه نوری را نمی تواند توجیه کننده اعدام وی بداند. پیتر آوری در کتاب تاریخ معاصر ایران می نویسد: «اعدام شیخ فضل اللّه نوری یکی از کارهای زشت و تندروانه مشروطه خواهان بود.»(۲) این زشتی و تندروی غیرانسانی در اغلب کتب و حتی به قلم مخالفان شیخ نیز بارها اذعان و نکوهش شده است ولی سفیر بریتانیا در پیامی به وزیر خارجه متبوع خود اینگونه داوری می کند: «شیخ فضل اللّه یکی از دشمنان بزرگ مشروطیت بود و برای مملکت خود خطر بزرگی بود، خوب شد که ایران او را از میان برداشت.»(۳) تعبیر معروف جلال آل احمد در مورد شهادت شیخ فضل اللّه نوری را می توان معرف تلقی گروهی از روشنفکران استعمارستیز و مستقل محسوب کرد. آل احمد در کتاب غربزدگی می نویسد: «و من، نعش آن بزرگوار [شیخ فضل اللّه نوری] را بر سرِ دار همچون پرچمی می دانم که به علامت استیلای غربزدگی، پس از دویست سال کشمکش، بر بام سرای این مملکت افراشته شد. و اکنون در لوای این پرچم، ما شبیه به قومی از خود بیگانه ایم، در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعاتمان. و خطرناکتر از همه در فرهنگمان. فرنگی مآبی می پروریم و

۱- ترکمان، شیخ شهید...، ج ۱: صص ۴ و ۵.

۲- آوری، تاریخ معاصر ایران از...: ص ۲۵۱.

۳- کتاب آبی، اسناد وزارت خارجه انگلیس، ج ۲: ص ۲۹۶.

فرنگی مآبی راه حل هر مشکلی را می جوییم.»(۱) وی همچنین در کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» این موضوع را چنین تحلیل می کند: «گرچه ظاهرا اعدام آن بزرگوار [شیخ فضل اللّه نوری] علامت پیروزی مشروطیت به حساب آمد، اما به علت قضایای بعدی و کودتای ۱۲۹۹ و دیگر اتفاقات چهل و چند ساله اخیر، آن واقعه، بزرگترین نشانه شکست مشروطیت هم از آب درآمد و در عین حال بزرگترین علامت شکست روشنفکران...»(۲) عبدالهادی حائری می نویسد: «چون رهبری آنها [مشروطه خواهان] به دست دو فئودال پشتیبان بیگانه یعنی حاجی علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی افتاد انقلاب را از جاده خود منحرف ساختند و تبهکاران ضدمشروطه را به کیفر نرساندند. آنان شیخ فضل اللّه نوری را محاکمه و اعدام کردند... نوری که به دانش و پرهیزکاری شناخته شده بود از «مشروطه مشروعه» هواخواهی کرده مشروطه ایران را غیراسلامی یافته بود... این رویداد ناگهانی و از نظر بسیاری باورنکردنی سبب بیم فراوانی در میان علما شد... و بسیاری از مردم عادی را که احترام ویژه ای نسبت به مقام روحانیت قائل بودند سخت به مشروطیت و پشتیبانان آن کینه ور گردانید.»(۳) وی به نقل از برادر میرزای نائینی می نویسد: «نائینی با نگرانی به [آخوند] خراسانی گفت: «خبرهای ناگواری که درباره نوری می رسد نشانه آنست که زندگی او در خطر است. اگر مشروطه خواهان او را بکشند آبروی علماء خواهد رفت.» خراسانی تلگرافی به تهران فرستاد تا جان نوری را از مرگ برهاند ولی دیگر دیر بود و نوری به دار آویخته شده بود.»(۴) آخوند خراسانی پس از خبر شهادت شیخ، مجلس بزرگداشتی در منزل خود ترتیب داد(۵) و در برخی شهرهای بزرگ ایران روحانیون و مردم برای او به برگزاری مجالس بزرگداشت و یادبود اقدام نمودند.(۶)

۱- آل احمد، غربزدگی: ص ۷۸.

۲- آل احمد، در خدمت و خیانت...: ص ۴۰۲.

۳- حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۱۵۸.

۴- همان: ص ۲۰۰.

۵- کفایی، مرگی در نور...: ص ۳۹۶.

۶- محیط طباطبایی، راهنمای کتاب: ص ۳۷۹. براون، نامه هایی از تبریز: ص ۱۳۰. الوردی، مشروطه ایران...: ص۴۹.

متعاقب اعدام شیخ فضل اللّه نوری تعداد دیگری از علمای طرفدار «مشروطه مشروعه» در گیلان، تبریز، زنجان و تهران ترور یا زندانی و یا تبعید شدند.(۱) و یک سال بعد سید عبداللّه بهبهانی که مؤسس مشروطیت خوانده می شد در تهران با گلوله تروریست های «کمیته دهشت» به گردانندگی تقی زاده و حیدر عمواوغلی به قتل رسید.(۲) سیدمحمد طباطبایی رهبر دیگر مشروطیت نیز با تهدید و ارعاب به خانه نشینی و سکوت وادار گردید و شرایط به گونه ای شد که بسیاری از علمای مشروطه خواه در اعتراض به آنچه که به نام مشروطیت انجام می گرفت، بنای انتقاد و مقابله را گذاردند. «آخوند [خراسانی] از عملکرد سران سیاسی مشروطیت به شدت انتقاد کرد اما همچنان به دفاع از اصل مشروطیت ادامه داد. سرانجام به منظور کسب آگاهی از نزدیک و جلوگیری از کج روی ها تصمیم گرفت به همراه جمعی دیگر از علما به ایران سفر کند، اما ناگهان در نجف درگذشت. مرگ او طبیعی تلقی نشد و اینکه عمال انگلستان او را مسموم ساخته اند محتمل می نماید. ۱۴ ماه پیش از آن، شیخ عبداللّه مازندرانی به مناسبتی اعلام داشته بود که زندگی او و آخوند آماج تهدید گشته است.»(۳) عبدالهادی حائری می نویسد: «[میرزای] نائینی باور داشت که [آخوند [خراسانی همراه دیگران از جمله خود نائینی به ایران می رفت تا مشروطیت ایران را که سخت به استبداد گراییده بود به راه درست رهبری کند.»(۴) سیدمحمد طباطبایی که کاملاً از مشروطیت کناره گرفت ماجرای مشروطیت را اینگونه تعبیر کرده بود که «سرکه ریختیم، شراب شد»(۵) وی در یکی از آخرین یادداشت های خود ضمن اظهار یأس و نکوهش سیاسیون و مردم می نویسد: «از همه چیز گذشتیم که خدمتی به این مردم کرده باشیم، از قید رقیت آزاد

۱- کسروی، تاریخ هجده ساله...: ص ۱۰. مستشارالدوله، اسناد مشروطیت: صص ۳۰۶ و ۳۳۱. علوی، رجال عصر مشروطیت: صص ۱۲۹ و ۶۸ و ۸۲ و ۸۳. احتشام السلطنه، خاطرات: ص ۱۳۸.

۲- احتشام السلطنه، خاطرات: ص ۶۵۰. ملک زاده، تاریخ انقلاب...، ج ۶ - ۷: ص ۱۳۳۵. رائین، انجمن های سرّی...: ص ۱۱۰.

۳- دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج۱: ص ۱۵۲.

۴- حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۱۶۰.

۵- صفائی، رهبران مشروطه، دوره اول: ص ۲۱۸.

شونـد افسوس قـدر ندانسـتند و نتیجه اعمالشان عکس آنچه مقصود ما بود شـد و خواهـد شد.»(۱) میرزای نـائینی که در تأیید مشـروطیت کتاب پرآوازه «تنبیه الامه و تنزیه المله» را برای تبیین مشـروطیت و نقد آراء علمای مخالف مشـروطیت نگاشته بود، فرمـان داد تـا نسـخه های کتاب مزبور را جمع آوری و نابود کننـد: «حتی روزهای آخر، جهت به دست آوردن هر نسـخه یک لیره نقره یا لیره عثمانی می بخشـید. و آنگاه که برخی در مورد مشروطیت و کتاب تنبیه از او سؤال کردند، در برابر آنان نسبت به آنچه صـورت گرفته بود، به درگـاه الهی اسـتغفار نمود.»(۲) عبـدالهادی حـائری روایت دیگری از این موضـوع به دست می دهـد: «[نـائینی] زمـانی دراز از چـاپ و نشـر کتـابش نگذشـته بود که وی نسـخه هـای آن را تـا آنجـا که در امکان وی بود از دسترس خارج ساخت و آنها را در رود دجله افکند. در حدود پانزده سال پس از انقلاب مشـروطه، پس از یک رشته مبارزات ناکـام و بی سـرانجامی که وی به سود جنبش اسـتقلال خواهی عراق و بر ضـد حکومت تحت الحمایگی انگلیس رهبری کرد، در رده پشتیبانان رژیم رضاشاهی درآمد. این تغییر مسیر بارز در فعالیت های سیاسی را می توان زاییده ناامیدی و سرخوردگی او از رویـدادهای نـاگوار از یکسو و پیچیـدگی و درهم و برهمی سـیاست گمراه کننـده و حـاکم آن روز ایران، از سوی دیگر دانست. بایـد بیفزاییم که تـا آنجـا که نویسـنده حاضـر آگاه است پشتیبانی نائینی از رژیم رضاشاهی - به هر دلیلی که بود - تا پایان زنـدگی اش همچنان ادامه یافت.»(۳) به اعتقاد یکی از صاحبنظران تاریخ مشـروطیت: «در میان عالمان عصر مشروطه، نه هـوادار اسـتبداد و خودکـامگی وجـود داشـت و نه مشـروطه خـواه به مفهـوم غربی... علمـای ایران و عراق چه آنـان که در راه برقراری مشـروطه تا آخرین نفس ایسـتادند و چه آنان که... شـعار «مشروطه مشروعه» را گفتند و چه آنان که از آغاز نسبت به این حرکت روی خوش نشـان ندادنـد، همگی هـدف یکتایی را دنبال می کردنـد و آن برقراری عـدالت و قانون در چارچوب قوانین اسلام بود.»(۴) البته در بسیاری از کتب تاریخ مشروطیت موضوع به گونه ای دیگر ترسیم و تبیین شده است.

۱- انصاری، شیخ فضل اللّه...: ص ۴۲۳.

۲- همان: ص ۳۹۹.

۳- حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۳۳۴.

۴- انصاری، شیخ فضل اللّه...: ص ۳۹۹.

نویسندگان سکولار با تأکید بر ماهیت غیردینی مشروطیت، «مشروطه اسلامی» یا «مشروطه مشروعه» را نادرست و گزاف دانسته اند و ضمن حملات شدید به علمای دوران مشروطیت به ویژه کسانی که مانند شیخ فضل اللّه نوری می اندیشیدند، اساس مشروطیت را مأخوذ از مدنیت غربی خوانده اند و تأکید می کنند که علمای مشروطه خواه نیز «تحت تأثیر و تلقین افکار ترقیخواهان دل به مشروطیت بستند.»(۱) فریدون آدمیت «نبرد قدرت طلبی روحانی» را جوهره رویکرد علما در مشروطیت برمی شمرد و می نویسد: «در جدالی که بر سر مشروطیت اسلامی درگرفت، مهم تر از جنبه نظری و مسلکی اش، قضیه نبرد قدرت طلبی روحانی مطرح بود، خواه ملای مشروطه طلب باشد خواه شریعت پرور. متفکر مشروطیت مشروعه شیخ فضل اللّه نوری بود از علمای طراز اول که پایه اش را در اجتهاد اسلامی برتر از طباطبایی و بهبهانی شناخته اند. روزگاری هر سه در حرکت مشروطه خواهی مشارکت داشتند.»(۲) ماشاءاللّه آجودانی که ساکن لندن است و کتاب وی درباره مشروطه، سال ۱۳۸۲ در داخل کشور انتشار یافته، در هر مجالی که امکان داشته حملات و اتهامات فراوانی به روحانیت و بویژه شیخ فضل اللّه نوری وارد ساخته و از جمله ضمن «مجرم سیاسی» خواندن وی و ایراد اتهاماتی نادرست در همکاری وی با استبداد محمدعلی شاه،(۳) می نویسد: «[شیخ فضل اللّه نوری] به عنوان عالِم متشرعی که حفظ و حراست شریعت را در وظیفه خود داشت، مجتهدی بود که از قضا در تحلیل ها و سخنانش آنچه که درباره تناقض این تجدد ایرانی و مشروطه جدید با شرع می گفت، صادق بود و راستگو. روشنفکری ایران و بدتر از آن روحانیون مشروطه خواه، با خشم و تهمت و افترا و حتی تکفیر و توبیخ، یعنی همان حربه شناخته شده ای که به بدترین شیوه ها مورد استفاده یا سوءاستفاده خود نوری قرار گرفته بود، با او به مقابله پرداختند و ساده لوحانه اندیشیدند که با اعدام مجتهدی، می توانند سرپوشی بر اصل تناقض «تجدد ایرانی» و «مشروطه ایرانی» نهند. نوری به بدترین شیوه ها اعدام گردید... وقتی مشروطه در اساس، امری اسلامی دانسته شد و همه اصول و قوانین آن تماما مأخوذ از قوانین اسلامی تلقی گردید، ناگزیر سخن در چند و چون و کم و کیف این پدیده اسلامی شده یا اسلامی بوده، فقط در صلاحیت مجتهدین و علمای شرع است که

۱- آدمیت، ایدئولوژی نهضت...: ص ۲۲۶.

۲- همان: صص ۴۲۹.

۳- آجودانی، مشروطه ایرانی: ص ۳۶۵.

شریعت اسلامی را مثل کف دستشان، خوب می شناسند. یعنی به روشنفکر عرف گرا، دیگر این فضولی نمی رسد که درباره «مشروطه ایرانی» یا «اسلامی» اظهارنظر کند. و درست همین جا بود که روشنفکران عرف گرا و نمایندگان آنها دریافتند که چه کلاه گشادی به سرشان رفت و چه دسته گلی به آب دادند. پس شروع به نق نق کردن و به اصطلاح امروزی تر و خودمانی تر «دبّه درآوردن»، کردند.»(۱) شناخت ایدئولوژی واقعی نهضت مشروطیت از دل مباحثی مانند آنچه که نقل شد، به سهولت بیشتری امکان می یابد. کسانی که به پیوند دین و سیاست و لزوم ابتنای نظام سیاسی بر دین در یک جامعه متدین اعتقادی ندارند، مشروطیت را مطابق ذائقه و سلیقه خویش تبیین و تفسیر می کنند و به گزینش یا حذف رویدادهایی از آن می پردازند. کما آنکه کسانی دیگر نیز برای اثبات اصالت دینی و مذهبی نهضت مشروطیت از ابتدا تا انتها و پذیرش دربست آن، همانگونه به انتخاب و دست چین کردن وقایع پرداخته اند. حال آنکه واقعیات نهضت مشروطیت هیچکدام از دو نگره مزبور را برنمی تابند و مطلق انگاری و سیاه و سپید کردن قالب ریزی شده را مدد نمی رسانند.

نتایج و پیامدهای نهضت مشروطیت

نهضت ناتمام مشروطیت دارای نتایج و پیامدهای زیر بود: ۱- استبداد قاجاری در برابر اراده عمومی در هم شکست. ۲- نهضت مشروطه بنیاد مشارکت مردم در اداره کشور و تأسیس مجلس را موجب گشت. ۳- قاعده نفی سبیل یا دکترین عدم سلطه، تحت الشعاع آرمان سرنگونی استبداد قرار گرفت و نفوذ و سلطه بیگانگان با صورت موجه و به اشکال پیچیده تری برقرار گردید. ۴- به دلیل انحراف و ضعف مدیریت وارثان مشروطیت، پس از پیروزی نه تنها مشکلی از کشور حل نشد، بلکه بر مشکلات آن افزوده شد. ناامنی، عدم اقتدار حکومت و ناکارآمدی، چنان بر جامعه مستولی شد که زمینه ظهور دیکتاتوری نوین فراهم آمد. ۵- برخلاف نهضت ضداستعماری و ضداستبدادی تنباکو که مرجعیت و روحانیت رهبری آنرا به عهده داشت، در مشروطیت ابتدا رهبری با روحانیت بود، اما به سرعت رهبری از دست آنان ربوده شد و

۱- همان: صص ۳۶۵ و ۳۷۰.

روحانیت به شکل حامی و دنباله رو نهضت و یا منتقد و مخالف آن درآمد و در مواردی برخی علما ابزار دست روشنفکران سکولار و غرب گرا قرار گرفتند. ۶ – روحانیت به دلیل فقدان رهبری واحد دچار اختلاف شد و پایگاه اجتماعی آن تضعیف گردید. عدم استقرار یک حکومت مشروطه واقعی مردمی و ناکارآمدی و بحران های پی در پی در عرصه سیاسی کشور و قدرت یابی مجدد مستبدین قدیمی در لباس مشروطه خواهان، آخرین رمق های سلسله رو به اضمحلال قاجار را در خود مستحیل کرد. هر چند تجارب ارزنده ای در اولین گام های برقراری دوره های اولیه مجلس شورا فراهم آمد اما تداوم مداخلات روس و انگلیس و خیانت و بی کفایتی اغلب رجال سیاسی، کشور را به سراشیبی سقوط و انحطاط کشانده بود. آثار جنگ جهانی اول مقارن با سومین دوره مجلس مشروطه و وقوع انقلاب اکتبر روسیه، انگلستان را در ایران به یک قدرت بی رقیب مبدل ساخت که به تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ منجر گشت و استقلال ایران عملاً محو گردید. مخالفت سیدحسن مدرس و گروهی از رجال وطنخواه با اتکاء به حمایت افکار عمومی در کنار تحولاتی که در درون هیئت حاکمه انگلستان رخ داده بود، بریتانیا را وادار به تغییر استراتژی نمود و در بستر از هم پاشیدگی دستگاه های حکومتی و ناامنی و بحران های فزاینده اقتصادی و اجتماعی، زمینه ها و مقدمات کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و ظهور دیکتاتوری رضاخان میرپنج پدید آمد.

دوران فترت: عصر رضاخان

اشاره

بررسی صورت مذاکرات و فعل و انفعالات مجالس چهارم تا ششم، معمای به قدرت رسیدن رضاخان را، تا آنجا که به مجلس و نهاد قانونگذاری کشور مربوط می شود، حل می کند. مخالفت ها از حدود اشخاص فراتر نمی رود و جامعه نیز سردرگم است. قدرت یافتن رضاخان میرپنج یک شبه صورت نگرفت؛ از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا سوم آبان ۱۳۰۲ این فرد در یک کابینه سید ضیاءالدین طباطبایی، سه کابینه قوام السلطنه، دو کابینه مشیرالدوله و یک کابینه مستوفی، وزیر جنگ بود. دوران صدارتش، با حکم احمدشاه، از آبان ماه ۱۳۰۲ آغاز شد و در بهمن ۱۳۰۳ «ریاست عالیه کل قوای دفاعیّه و تأمینیّه مملکتی با اختیارات تامه» از سوی مجلس شورای ملی به او تفویض شد.(۱)

۱– مکی، تاریخ بیست ساله...، مجلدات ۱ و ۲ و ۳: (برگرفته از همه کتاب).

رضاخان، در دوران اقتدار چندساله اش بر نیروهای مسلح، «نظمیّه» را نیز بدان ضمیمه ساخت و آن را، جهت سرکوب مخالفان خویش، به یک سازمان تروریستی تبدیل کرد.

حربه مذهب

در کنار حمایت گسترده انگلستان و رجال وابسته و نیز همراهی و همفکری مؤثر برخی روشنفکران عرفی و غربگرا و پشتیبانی محافل ماسونی و گروه کثیری از مطبوعات، یکی از مهم ترین حربه های رضاخان در رسیدن به قدرت، سوءاستفاده از احساسات مذهبی مردم و تظاهر به ظواهر مذهب بود. او در ابتدا چنان رفتار می کرد که حتی برخی علما نیز نسبت به وی حسن ظن پیدا کرده بودند. پس از کودتا به دستور رضاخان در تمام قزاقخانه ها مراسم عزاداری محرم برپا می شد. احمدشاه در یکی از همین مجالس در کنار رضاخان حضور یافت.(۱) وی در دوران نخست وزیری نیز همین رویه را ادامه داد و حتی دستور داد از نمایش ها و برنامه هایی که خلاف موازین شرعی است جلوگیری شود.(۲) رضاخان پس از انقراض قاجاریه و انتخاب به عنوان حاکم موقت توسط مجلس شورای ملی دستور تعطیلی مشروب فروشی ها و قمارخانه ها را نیز صادر نمود.(۳) این ظاهرسازی را حتی تا اوایل سلطنت نیز حفظ کرد. در مراسم تاجگذاری اش در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ اظهار داشت: توجه مخصوص من معطوف حفظ اصول دیانت و تشیید مبانی آن بوده و بعدها نیز خواهد بود.(۴)

در سی ام آذر ماه ۱۳۰۶، در پاسخ به تلگراف اعتراض جمعی از علما از جمله حاج آقا نوراللّه اصفهانی و آیه اللّه فشارکی اصفهانی، می نویسد: هیچ وقت منظوری جز حفظ عظمت و شوکت اسلام و رعایت مقام و احترام پیشوایان روحانی نداشته و همیشه علاقه مند به این مقصود بوده و هستم.(۵) البته وی پس از استحکام سلطنت و قدرت خویش، در مرحله اول تضعیف دین در جامعه، پرچمدار

۱- مکّی، تاریخ بیست ساله...، ج ۱: ص ۴۳۳.

۲- همان، ج ۳: ص ۳۱.

۳- اعظام قدسی، کتاب خاطرات من، ج ۲: ص ۴۴.

۴- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۵۶.

۵- همان: ص ۶۱؛ به نقل از اطلاعات در یک ربع قرن، تهران، ۱۳۲۹، ص ۲۷.

تجـددطلبی و ترقی خواهی در اسـلام شـد و دیدگاه ها و اندیشه های متجددین مشـروطه و مشاوران سـکولار خود را به عنوان «اسـلام مترقی» برای تغییر و تبدیل فرهنگ اسـلامی پی گیری می نمود. تا آنجا که رضاخان آشکارا می کوشید سیاست اسلام ستیزی خود را در پوشـش اسـلام حقیقی مترقی پنهان سازد.(۱) در سـلام عید غدیر ۱۳۱۷ ش. رضاخان بی سواد و قلـدرمآب ردای روشـنفکری بر تن می کنـد و در پاسخ این جمله رییس وقت مجلس شورای ملی، محتشم السـلطنه اسـفندیاری، که «عید غدیر از اعیاد بزرگ اسـلامی است»، می گوید: بلی، صـحیح است؛ از اعیاد بزرگ اسـلامی است و به واقع مملکت و ملتی که پایبنـد حقایق مذهب نباشد دارای هیچ نیست؛ اما نه این اسـلام امروزه، که از جاده حقیقت خارج شده بلکه ما باید سـعی کنیم حقیقت مذهب را به مردم تعلیم دهیم.(۲) بی جهت نیست که سیّاحی اروپایی، پس از مشاهدات خود در ایران، می نویسد که «در ایران پدیده عجیب اسـلام دولتی دیده می شود؛ به طوری که دولت در ظاهر در فکر تعدیل و شاید اصلاح دین و در واقع در فکر تبـاه سـاختن دین – از درون – است».(۳) رضاشاه مطابق برنامه ای محاسـبه شده، به تدریج، سـیاست های اسلام زدایی خویش را با طراحی و مشاوره متجددین و روشـنفکران عرفی (سکولار) به اجرا گذارد. مقابله خشونت بار با روحانیون مخالف دیکتاتوری قانون تغییر لباس و برنامه کشف حجاب اجباری

ممنوعیت مراسم عزاداری تصـرف اوقاف مذهبی و حذف روحانیون و علمای مستقل از مراکز قضایی و آموزشی و تضعیف کامـل حوزه هـای علمیه در کنـار ترویـج لادینی و فساد اخلاقی و ابتـذال فرهنگی از مهمترین اقـدامات رضاخان برای مقابله با بنیادهـای دینی در فرهنگ و اجتماع ایران بود.(۴) از سال ۱۳۰۷ به بعد چهره عریان اسـلام ستیزی رضا پهلوی آشکار گردیده بود و به قول مخبرالسلطنه هدایت «گوشه پرده پروگرام ده ساله بالا رفت».(۵) تنها روحانیونی که دارای اجازه و تصدیق دولتی بودند حق استفاده از لباس روحانیت و انجام امور دینی را داشتند و البته به شدت با علما و روحانیونی که در مخالفت با

۱- جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی...: صص ۲۸ و ۲۹.

۲- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۸۴؛ به نقل از یادداشت های کیخسرو شاهرخ، صص ۱۸۵ – ۱۸۶.

۳- هاکس ایران افسانه و واقعیت:ص ۷.

۴- حسینیان چهارده قرن تلاش...: صص ۳۸۰ و ۳۸۹ و ۳۹۶ و ۴۱۵ و ۴۱۷

۵- هدایت، خاطرات و خطرات: ص ۴۰۷.

دیکتاتوری سخنی بر زبان رانده یا اقدامی می کردند، مقابله می گردید. در اوج ممنوعیت هرگونه تبلیغ آزاد دینی، شریعت سنگلجی، بدون مخالفت شهربانی و در مجامع عمومی و بالای منابر، عقاید خاص خود را - که بر خلاف اِجماع علمای شیعه بود - تبلیغ می کرد و مسجدی که در آن مسند داشت، از آزادترین و ضمنا مدرن ترین مساجد پایتخت بود.(1) جوهر افکار و آموزش های سنگلجی، با تظاهر به نواندیشی و خرافه ستیزی و ارائه اسلام مترقی با الهام از وهابیت، این نتیجه را می داد که «دین» و «سیاست» مقوله هایی جدا از یکدیگرند. بیشتر کسانی که در جلسات او حاضر می شدند، تحصیل کرده های جدید بودند که علاقه به مخالفت های او با مظاهر مذهبی و تمایل به غربی کردن دین داشتند. به اعتقاد حسن یوسفی اشکوری وی از جریان سلفی گرایی در تداوم مکتب فکری شیخ هادی نجم آبادی محسوب شده و در کنار احمد کسروی و نظایر آن قرار داده می شود.(2)

مقاومت ها: دفاع و رویارویی

در اعتراض به حرکت های ضدّمذهبی رضاشاه که تخریب هویت ملی و افزایش نفوذ استعمار را در پی داشت، مقاومت هایی از سوی بخش هایی از روحانیت انجام شد؛ که شرح و تفصیل آنها ضروری نیست، لیکن به دو مورد نمادین پرداخته می شود. از آنجا که مهاجرت علمای اصفهان به پیشتازی آقا نوراللّه اصفهانی در صدر این مخالفت ها قرار دارد، ابتدا به آن اشاره می گردد و سپس حرکت اعتراضی شیخ محمد تقی یزدی (بافقی) و تأثیرات آن مرور می شود. آقا نوراللّه اصفهانی کسی است که از دیرباز با استبداد قاجار در ستیز بوده است. وی در جریان «استبداد صغیر» محمد علی شاه، به اتفاق سید حسن مدرس و جمعی از آزادیخواهان یک «انجمن سرّی» تشکیل داد؛ با اعتقادی که تعداد زیادی از عشایر به وی داشتند از سران ایشان نیز کمک گرفت، به خصوص از همراهی مجاهدین بختیاری برخوردار شد؛ و در برابر نیروهای استبداد مبارزه کرد.(3) وی از

1- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش 10: ص 76؛ به نقل از ایران در دو سده واپسین: ص 246. و صاحب الزمانی، دیباچه ای بر رهبری: ص 137.

2- روزنامه شرق، ش 354، 10 آذر 83: ص 19.

3- باستانی پاریزی، تلاش آزادی...: صص 157 - 159.

رهبران مشروطیت محسوب می شد ولی پس از پیروزی نسبت به عملکرد سران مشروطه خواه انتقاد داشت و به مخالفت پرداخت. پس از بیانیه اول شهریور ۱۳۰۶ ش./ ۱۳۴۵ ق. دولت مخبرالسلطنه، که به بهانه مخالفت علما با سربازگیری اجباری، در بردارنده ممنوعیت امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغات دینی روحانیون و تهدید شدید متخلفین به سرکوبی با عنوان مفسدین فی الارض بود، آقا نوراللّه و جمعی از روحانیون اصفهان به همراهی گروهی از مردم، در اعتراض به این بیانیه، به قم مهاجرت کردند. تعدادی از علمای بزرگ سایر شهرستان ها نیز در قم به مهاجرین پیوستند. اهم درخواست های مهاجرین عبارت بود از: ۱- الغای نظام وظیفه اجباری (که موجب اختلال زندگی و نظام اقتصادی خانواده ها در آن دوران بود)؛ ۲- انتخاب پنج نفر از علما، مطابق اصل دوم متمّم قانون اساسی، برای نظارت بر قوانین مجلس؛ ۳- جلوگیری کامل از منهیات شرعیه؛ ۴- ابقا و تثبیت محاضر شرع؛ ۵ - تعیین ناظر شرعیّات در ولایات؛ رژیم پهلوی در برابر این حرکت، ابتدا تصمیم به اتخاذ اقدامات شدید علیه مهاجرین و حتی به توپ بستن قم گرفت اما با تقویت موقعیت مهاجرین «سعی کرد اولاً با تحکیم روابط با علمای عتبات، از صدور فتاوی آنان جلوگیری به عمل آورد؛ ثانیا با استفاده از برخی روحانیون مرتبط با دربار، در میان مخالفان تفرقه ایجاد کند؛ ثالثا با پذیرش تقاضای روحانیون مهاجر، به دفع الوقت بپردازد»؛(۱) البته در مذاکره نخست وزیر با علمای مهاجر، دولت پذیرفت که ۵ نفر از علمای طراز اول در مجلس پذیرفته شوند که یکی از آنها مدرس بود. سایر درخواست ها نیز ظاهرا پس از موافقت رضاشاه پذیرفته شد و تلگرامی در دلجویی از مهاجرین صادر گردید. قرار بود که تحقق این درخواست ها از طریق پیشنهاد لایحه به مجلس پی گیری شود که قبل از طرح لایحه در مجلس آقا نوراللّه به نحو مشکوکی درگذشت و حرکت علما عقیم ماند. در آن زمان شایع شد که پزشکانی که از طرف شاه برای معالجه رفته بودند با آمپول، وی را مقتول ساختند.(۲) تلگراف ۳۰ آذر رضاشاه به علما، که قبلاً به آن اشاره شد، هشدارهای تلویحی نیز داشت و به تعبیر یکی از صاحب نظران، «در واقع رضاشاه پس از رسیدن به اریکه قدرت، این امکان را یافت که

۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: صص ۵۹ - ۶۰.

۲- مکّی، تاریخ بیست ساله...، ج ۴: صص ۳۹۷ و ۴۱۱.

برای ابراز علاقه مندی خود به اسلام و علما شروطی را قایل شود».(۱) شیخ محمدتقی بافقی که از شاگردان آیه اللّه سیدمحمدکاظم یزدی و آخوند خراسانی بود یکی از علمایی بود که برای ساماندهی حوزه علمیه قم و مهاجرت آیه اللّه حائری تلاش کرد. وی که علاوه بر جایگاه علمی و فقهی از زاهدترین روحانیون زمان بود و به شدت در بین طلبه ها محبوب و مورد اعتماد بود، پس از ورود آیه اللّه عبدالکریم حائری یزدی، مسئول پرداخت شهریه طلاب شد. از ویژگی های وی شجاعت و حساسیت شدید نسبت به نهی از منکر، نقل شده است. سال ۱۳۰۷ در اولین روز سال نو همسر رضاشاه و زنان همراه وی بدون رعایت حجاب به حرم حضرت معصومه(س) آمدند که موجب اعتراض گروهی از مردم و طلبه ها به رهبری حاج شیخ محمدتقی بافقی شد. آیه اللّه خلیل کمره ای، در خاطرات خود، می گوید: «حاج شیخ محمدتقی بی پروا حمله کرد که اینها را از حرم بیرون کنید؛ داد و فریاد کرد، به طوری که زن ها ترسیدند. موضوع که به اطلاع رضاشاه می رسد، خود را به سرعت به قم می رساند و شیخ محمدتقی را با عصای خود مضروب کرده دستور جلب و دستگیری اش را می دهد.»(۲) آیه اللّه اراکی نقل می کند که وقتی رضاشاه برای بردن آیه اللّه بافقی به قم آمد «توی پله های مدرسه فیضیه... ایستاد و یک نعره ای زد که تا آخر مدرسه نعره اش رفت. می گفت: ذرّیاتتان را برمی اندازم. خیلی نعره کشید و رفت. پس از آن شیخ محمدتقی را گرفتند و آن ملعون با دست خویش شلاق زد و او [بافقی] هم بر لب می گفت: یا صاحب الزمان، یا صاحب الزمان... او را به حبس انفرادی کم نور و تنگ و تاریک بردند. برای شام شبش چیزی نیاوردند. دست در کیسه اش کرد و یک ریال پول همراه داشته، بیرون آورده و به زندانبان می دهد تا برای او نخودچی کشمش بخرند. دو سه شب با آنها تحمل می کند.»(۳) وقتی که خدّام حرم خبر آوردند که شیخ توسط رضاخان مضروب و دستگیر شده، گروهی از طلبه ها در اعتراض به این اقدام، تظاهراتی به راه انداختند که با مقابله مأموران حکومت سرکوب شد.(۴) رضاشاه همراه خودش نیروهای نظامی موتوریزه از تهران به قم برده بود و آنها را به حالت

۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: صص ۶۰ – ۶۱.

۲- فصلنامه یاد، ش ۵: ص ۳۱.

۳- استادی، شرح احوال حضرت...: ص ۳۱۳.

۴- بُدلا، هفتاد سال خاطره: ص ۱۲۵.

آماده باش در شهر و اطراف آن مستقر ساخته بود.(۱) در مقابل این بسیج نیروی نظامی که نشانه آمادگی برای سرکوب خونین بود آیه اللّه حائری یزدی با درایت و تدبیر از اوج گرفتن موضوع و کشتار خونین قم جلوگیری کرد.(۲) آیه اللّه اراکی سلوک صبورانه و مدبّرانه مرحوم آیه اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی را چنین توضیح می دهد که ایشان «به جهت اینکه حوزه از هم نپاشد، صلاح نمی دید که با رضا خان به طور خصمانه برخورد کند بلکه با ملایمت و حلم و بردباری با او معامله می کرد؛ و رفتار حاج شیخ عبدالکریم باعث گردید که اصل حوزه محفوظ بماند».(۳)

تصویری از حوزه علمیه قم

روحانیت شیعه ایران پس از مشروطه، ضربات سختی را متحمل شد و امید و زمینه ای برای احیای حوزه علمیه قم و استقرار مرجعیت، وجود نداشت. اگر شرایط به همان منوال مطلوب سیاست استعماری انگلستان و رضاخان که در پی کودتا در صدد تحکیم و گسترش دیکتاتوری بود، ادامه می یافت روحانیت کاملاً ـ پایگاه و نفوذ اجتماعی خویش را از دست می داد و مهم ترین مانع تخریب هویت ملی و دین زدایی از سر راه برداشته می شد. تا آنکه در سال ۱۳۰۱ با مهاجرت آیه اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری و تنی چند از علما و فقهای سایر نقاط به شهر قم، حوزه علمیه قم تأسیس مجدد یافت. ایشان که از شاگردان برجسته علمایی چون میرزای شیرازی و آخوند خراسانی بود با اقامت در قم منشأ تحولی عظیم در تاریخ تشیع گشت و حوزه علمی معتبر و فراگیری برای آموزش و تربیت علما و روحانیون بنا نهاد که در تحولات آینده فرهنگی و سیاسی ایران و جهان تشیع نقش اساسی و بی بدیلی بر عهده گرفت. در شرایطی که حوزه علمیه نجف تحت فشار شدید انگلیس و ملک فیصل قرار گرفته بود و روحانیت ایران نیز در وضعیت بسامانی به سر نمی برد، آیه اللّه حائری با اقدامات وسیع خود در ساماندهی و نظام بخشی به مدارس علمیه و بهبود امور اجتماعی و رفاهی مردم شهر قم، با تربیت علما و فقهای برجسته حرکت بالنده و امیدبخشی را آغاز نمود

۱- مکّی، تاریخ بیست ساله...، ج ۴: صص ۲۶۳ و ۲۶۵.

۲- حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۳۸۸.

۳- فصلنامه یاد، ش ۵: صص ۲۶ - ۲۷.

و در زمان کوتاهی به عنوان بزرگترین مرجع بعد از مراجع نجف شناخته شد. در دوران زعامت ایشان، ظاهرا روش و سلوک اجتماعی وی عمدتا و صرفا علمی و آکادمیک محسوب می گشته و به عنوان یک شخصیت سیاسی شهرت نیافته بود. مواردی نقل شده است که نشان می دهد که وی با استراتژی تقویت و تحکیم بنیادهای حوزه علمیه قم، از برخوردهای آشکار سیاسی اجتناب می نمود. در جریان نهضت حاج آقا نوراللّه اصفهانی با آن که از ورود مهاجرین به قم استقبال کرد و آنها را مورد تفقد قرار داد، مداخله ای در این جریان ننمود و در قضیه ضرب و شتم آیه اللّه بافقی با وجود وساطت برای آزادی وی از زندان، مانع گسترش ابعاد و دامنه موضوع گردید. از دیدگاه مرحوم آیه اللّه حائری در آن زمان شرایط و مقتضیات و امکانات مناسب برای یک اقدام گسترده و مؤثر علیه رضاخان فراهم نبود و بیم آن می رفت که در صورت تقابل آشکار حوزه علمیه با استبداد خونریز پهلوی، اساس حوزه علمیه قم نابود و متلاشی گردد. از این رو وی معتقد بود تا پیش از استوار شدن پایه های حوزه قم نمی توان و نباید اقدامی صورت داد. آیه اللّه سیدرضا زنجانی که زمانی در قم تصدی کارهای آیه اللّه حائری را بر عهده داشته است می گوید: «در جریان کشف حجاب یک روز حاج شیخ [عبدالکریم حائری] به خانه ما آمد. این زمانی بود که حاج آقا حسین قمی قصد داشت تا از روی اعتراض به کشف حجاب از مشهد به تهران بیاید. وقتی مرحوم حائری به خانه ما آمد، گفت: «آقا، من خیلی فکر کردم. این مردک [رضاخان [چادرها را بر می دارد، عمامه ها را هم برمی دارد، این ریش ها را هم می زند... همه اینها واقعیت دارد و باید در حدود توان کاری کرد... ولی اینجا [حوزه علمیه قم] هنوز ثابت و استوار نشده است. ما کوشش کردیم که پایگاه را از نجف به اینجا بیاوریم. شما آقا، اعتقاد ندارید به این که امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به تشکّی و تظلم خانم فاطمه زهرا علیهاالسلام، وقتی که صدای اذان را از مأذنه شنید که شهادت به وحدانیت و رسالت پیامبر می داد، گفت: فاطمه جان، اگر می خواهی این صدا باقی بماند، باید یک مقدار صبر کنی.» حاج شیخ [عبدالکریم حائری] اینها را می گفت و همین طور گریه می کرد و از محاسنش اشک می ریخت.»(1) برخی از صاحبنظران معتقدند از آنجا که حوزه قم و مکتب علمی آیه اللّه حائری یزدی پایگاه پرورش رهبر آینده انقلاب اسلامی و نظریه پردازان و علمای مجاهدی بود که بخش مهمی از تحولات فرهنگی و سیاسی زمینه ساز انقلاب را رهبری و هدایت نمودند، تلاش ها و مجاهدات آن مرحوم برای تأسیس و

۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۷: ص ۲۶۶ (مصاحبه شاه حسینی).

گسترش حوزه در شکل گیری ریشه ها و بنیادهای انقلاب ثمرات خود را نشان داده است.(۱) ضمنا یکی از آثار استقرار و توسعه حوزه علمیه قم بسترسازی انتقال مرجعیت عامه تشیع به حوزه علمیه قم محسوب می شود که تداوم آن در شخصیت امام خمینی(ره)، جایگاه، اعتبار و نفوذی را که رهبری انقلاب اسلامی از آن بهره مند شد، فراهم آورد و این امر در سایه تدبیر و تلاش بنیادگذارانه آیه اللّه حائری یزدی حاصل گردید. نمونه دیگری از اقدامات سرکوبگرانه رضا پهلوی در مقابل علمای معترض، نحوه برخورد با حاج آقا حسین قمی بود. آیه اللّه حاج آقا حسین قمی از مراجع مقیم ایران که در مشهد اقامت داشت و از شاگردان علمایی همچون میرزای شیرازی و میرزا محمدتقی شیرازی و میرزا حسن آشتیانی بود، برای مقابله با کشف حجاب اقدام به مهاجرت به تهران نمود تا از اقدامات دولت رضاپهلوی جلوگیری نماید. در شهر ری محاصره و محبوس گردید که منجر به قیام خونین مسجد گوهرشاد و شهادت تعداد زیادی از مردم و طلبه ها شد که نهایتا رضاخان وی را به عراق تبعید کرد.(۲) مروری بر ویژگی ها، مواضع و رفتار اجتماعی و سیاسی علما و روحانیت در دوره رضاخان نشان می دهد که به موازات مقاومت های سیاسی علمایی نظیر حاج آقا نوراللّه اصفهانی، شیخ محمدتقی بافقی، حاج آقا حسین قمی و شهید سیدحسن مدرس که در اوج قلّه مبارزات سیاسی روحانیت در آن دوره قرار می گیرد، علما و مراجع بزرگ تشیع بویژه در حوزه علمیه قم تلاش های گسترده و مجاهدات دشواری را به انجام رسانیدند تا در برابر دیکتاتوری سرکوبگر و خشن رضاخان، بنیان فرهنگی و دینی جامعه اسلامی ایران را حفظ و تقویت نمایند و از فروپاشی و متلاشی شدن کامل هویت ملی ایرانیان ممانعت کنند. البته در شرایط اختناق و سرکوب خشن دیکتاتوری رضاخان که بسیاری از روشنفکران عرفی و نهادهای اجتماعی و فرهنگی رسمی به همراهی و یا سکوت و انفعال کشانده شده بودند، بدنه روحانیت هنوز از آن وسعت، استقرار و رشدی که امکان بسیج اجتماعی و رهبری مبارزه عمومی علیه استبداد و وابستگی را دارا باشد، برخوردار نگشته بود و ذهنیت بخش زیادی از طلبه ها و روحانیون معطوف به وظایف محدود تبلیغی و مذهبی بود و رسالت اجتماعی و سیاسی تحول گرا برای خویش قائل نبودند.

۱- حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۴۳۰. نجفی - حقانی، تاریخ تحولات...: ص ۴۵۲.

۲- حسینیان، چهارده قرن تلاش...: صص ۴۰۴ - ۴۱۴.

بویژه آنکه عوامل حکومت رضاخان هر نوع زمزمه مداخلات سیاسی روحانیون را با شدت تمام سرکوب می کردند. تضییقات و محدودیت های سیستماتیک برای آموزش علوم دینی، استفاده از لباس روحانیت و برگزاری مراسم و شعائر مذهبی و جلسات وعظ و تبلیغ دینی، به گونه ای بود که عملاً فضای اندکی برای اقدامات اجتماعی روحانیون وجود داشت. اما برخی از علمای روشن بین و شجاع با بهره گیری از موقعیت های خاص خویش از این فرصت ها و فضاهای اندک بهره جستند و نقش سیاسی روحانیت را به منصه ظهور می رساندند. علاوه بر علمایی که نام آنان در صفحات پیش ذکر گردید، برجسته ترین و شناخته شده ترین روحانی سیاسی دوران رضاخان، سیدحسن مدرس بود که در کسوت نمایندگی مجلس به صورت رسمی و فعال واجد نقش و هویت سیاسی بود.

آیه اللّه مدرس: مقاومت فعّال

اشاره

از زندگی آیه اللّه سیدحسن مدرس بسیار نوشته و گفته اند؛ آنچه در اینجا به اشاره می آید، بخشی از کارنامه سیاسی و اعتقادی اوست. وی که در نجف نزد مراجعی مانند آیه اللّه آخوند خراسانی، آیه اللّه سید محمدکاظم یزدی و آیه اللّه میرزا محمدتقی شیرازی تحصیل کرده و به درجه اجتهاد رسیده بود، در دوره دوم مجلس شورای ملی به عنوان یکی از ۵ مجتهد طراز اول از طرف مراجع انتخاب و معرفی شد. مدرس، در یکی از سخنرانی های مجلس چهارم، ورود خود را به عرصه سیاست چنین بیان می کند: یک وقتی در نجف آب قطع شد؛ بنده مسافرت کردم بروم اراضی بابل را تماشا کنم. ده پانزده روز رفتم دیدم اروپایی ها عتیقه جات و آثار باستانی آنجا را استخراج می کردند. فکر می کردم چرا ممالک اسلامی رو به ضعف رفته اند و ممالک غیراسلامی رو به ترقی؛ چندین روز فکر می کردم و بالاخره چنین فهمیدم که ممالک اسلامی سیاست و دیانت را از هم جدا کرده اند [... [با خود گفتم باید فکری کرد. آمدم با دو نفر از اساتید بزرگ،(۱) که هردو به رحمت ایزدی پیوسته اند، این مسئله را مذاکره کردم و بالاخره با «مشروطه» منطبق شد که به واسطه آن، این اختلاف [بین دین و سیاست] از میان برداشته شود و هر کس هم امین تر است بیشتر به سیاست مملکت خدمت بکند. من و امثال من و بزرگتر از من، که مشروطه را تصدیق کردیم، برای این بود که اختلافی [بین دین و سیاست]از میان برداشته شود.(۲)

۱- آخوند خراسانی و ملا عبداللّه مازندرانی.

۲- [مجموعه مقالات] مدرس، تاریخ و سیاست: صص ۱۴۷ - ۱۴۸؛ مقاله محمد ترکمان.

مـدرس، در طول دوران نمایندگی اش در مجلس شورا، «مخالفت»هایی تاریخی ابراز کرد که در برخی موفق بود و در بعضـی ناکام ماند: مخالفت با کودتای ۱۲۹۹ و اختیارات وزیر جنگ (رضاخان)، مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹، مخالفت با التیماتوم روسیه تزاری، مخالفت با سـرکوب نهضت جنگل و تأییـد کوچک خان و یارانش، مخالفت با غوغای جمهوریت رضاخان و مخالفت قاطع با طرح سـلطنت رضاخان. وی یکبار در ۱۳۰۵ از سوی عوامل رضاخان هـدف ترور ناموفق واقع گردیـد و در سال ۱۳۰۷ پس از مـداخله آشـکار شاه در انتخابات مجلس هفتم و حذف آرای وی، بازداشت و به شـهر دورافتاده و کویری خواف تبعید گردیـد. و بالاـخره در دهم آذر ۱۳۱۶ آیه اللّه سـیدحسن مدرس توسط مأموران رضاخان، در کاشـمر به شـهادت رسـید. برای تبیین بیشتر مبارزات مدرس در خصوص سه مورد آنها مطالبی عنوان می شود.

مدرّس و نهضت جنگل

شاید «نهضت جنگل» به رهبری طلبه ای به نام میرزا کوچک خان نخستین جریان مقاومت مسـلحانه در دوران معاصـر باشد که با استراتژی بهره گیری از تحولات بیرون از مرزها (فرصت فروپاشـی امپراتوری روسیه تزاری) در بستر ضعف حکومت مرکزی و با هویت اسـلامی شکل گرفت. این جریان، که در پی نابسامانی های پس از مشروطه و در زمان جنگ جهانی اول آغاز شد، در دوران پس از کودتـای ۱۲۹۹ نیز ادامه یافت و سـرانجام توسط رضاخان سـرکوب شد. از جمله مواضع روشن و صریح سید حسن مدرس، جواب به استفتایی است در مورد قیام جنگل؛ که بخشی از سؤال و متن کامل جواب مدرس به قرار زیر است:

سؤال: آیا محاربه با جمعیتی که پنـج سال است به نام «اتحاد اسـلام» و «جنگلی ها» در حدود گیلان قیام کرده [... [چه صورت دارد؟ آیا محاربه با این جمعیت در حکم محاربت و محاربه با امام زمان (ع) خواهد بود؟ حکم اللّه را بیان نمایید. جواب: بسم اللّه الرحمن الرحیم. حقیر از آقای میرزا کوچک خان و از اشخاصـی که صـمیمانه و صادقانه با وی هم آواز بودند، نیّت سویی نسبت به دیانت و صـلاح مملکت نفهمیدم بلکه جلوگیری از دخالت خارجه و نفوذ سـیاست آنها در گیلان عملیاتی بوده بس مقـدس که بر هر مسـلمانی لازم [است]. خداونـد همه ایرانیان را توفیق دهـد که نیت و عملیات آنها را تعقیب و تقلیـد نماینـد. پرواضح است که طرفیت و ضدیّت و محاربه با همچه جمعیتی،مساعدت با

کفر و معاندت با اسلام است. جمادی الثانی سال ۱۳۳۸]ق.] سید حسن مدرس.(۱) به نظر می رسد - چنانکه سابقه داشته است - اصل استفتا به اشاره خود مدرس صورت گرفته باشد. بر خوانندگان پوشیده نیست که امیدواری های اولیه دولت جدید روسیه - به رهبری لنین - به رضاخان و تحلیل بلشویک ها از تغییر ساختار قدرت در ایران (مترقّی دانستن رضاخان و او را نماینده بورژوازی ملی در برابر فئودالیسم تلقی کردن) و اقدامات عوامل دولت کمونیستی شوروی که موجب بروز تفرقه در بین یاران میرزا کوچک خان و خیانت کمونیست ها و وابستگان بلشویک ها گردید، از مهم ترین علل شکست قیام جنگل بود.(۲)

نبرد با «غوغای جمهوری»

تمهید مشاوران و گردانندگان رضاخان برای ساختارشکنی کامل نظام سیاسی، اجتماعی و تسریع سکولاریزاسیون و روند وابستگی به غرب، به تأسّی از آنچه در ترکیه اتفاق افتاد، این بود که مجلس پنجم لایحه جمهوری را به تصویب برسانند و با برکنار شدن سلسله قاجاریه، رضاخان قدرت را کاملاً قبضه کند. اقلیت مجلس، که رهبری آن با مدرس بود، مخالف جمهوری خواهی دروغین بودند و ترفند رضاخان را دریافته بودند. در آخرین جلسه سال ۱۳۰۲، مدرس و همفکرانش برای اینکه مجلس از اکثریت بیفتد، تدارک یک ابستراکسیون دیدند و جمعی از نمایندگان را به مسافرت فرستادند؛ در نتیجه رأی گیری در مسئله جمهوری منتفی شد. پیشتر، در پایان جلسه ۲۷ اسفند مجلس، به تحریک سید محمد تدیّن - نایب رییس مجلس و طرفدار سرسخت رضاخان - یکی از نمایندگان وابسته به رضاخان سیلی محکمی به گوش مدرس زد که واکنش اجتماعی وسیعی را علیه رضاخان سبب شد؛ هرچند عنوان ظاهرفریب «جمهوری» عده ای را اغوا کرده بود و جماعتی از روشنفکران عرفی و اصحاب مطبوعات چنان جوّی را در سراسر ایران به وجود آورده بودند تا وانمود کنند جمهوری خواهی به یک خواست عمومی تبدیل شده است، اما واکنش مردم به اهانت به مرحوم مدرس، ماهیت بی بنیاد و غیرمردمی آن واقعه را برملا ساخت. ملک الشعرای بهار می نویسد: این سیلی به قدری پر سر و صدا بود که به ناگاه در تمام شهر مثل زنگ ناقوس درپیچید و

۱- همان: ص ۸۹.

۲- برای تفصیل بیشتر ر.ک فخرایی، سردار جنگل. شعاعیان، نگاهی به شوروی و نهضت جنگل.

احساسات خفته را بیدار کرد؛ دکان ها بسته شد و انقلاب بزرگی نمودار گردید.(۱) بعدا در جلسه ۲ فروردین ۱۳۰۳ در درگیری خونینی که بین موافقان و مخالفان جمهوری خواهی رخ داد و رضاخان به همراهی گروهی از نظامیان وارد مجلس شده بود، یکی از مردم سنگی برداشت و بر پشت رضاخان کوبید. این ماجرا و ناکامی رضاخان در غوغای جمهوری به شدت بر ابهت و شوکت دروغین وی لطمه زد و موجب عقب نشینی موقت رضاخان گردید.(۲) در جریان مخالفت مدرس با جمهوری، عده ای به وی خرده گرفتند که چرا با «رژیم جمهوری» مخالفت می کند؛ مدرس، که با سخت کوشی توانست این اقدام را خنثی کند، در پاسخ به این اعتراضات گفته بود: من با جمهوری واقعی مخالف نیستم؛ و حکومت صدر اسلام هم - تقریبا و بلکه تحقیقا - حکومت جمهوری بوده است؛ ولی این جمهوری که می خواهند به ما تحمیل کنند، بنا بر اراده ملت ایران نیست بلکه انگلیسی ها می خواهند به ملت ایران تحمیل نمایند؛ و حکومتی را که صددرصد دست نشانده و تحت اراده آنها باشد در ایران برقرار سازند؛ و از همه مهم تر، به واسطه مخالفت احمد شاه با قرارداد [۱۹۱۹] آنها می خواهند از او انتقام بگیرند. اگر واقعا نامزد و کاندیدای جمهوری، فردی آزادیخواه و ملی بود حتما با او موافقت می کردم و از هیچ نوع کمک و مساعده با او دریغ نمی نمودم.(۳)

مخالفت با سلطنت پهلوی

در جلسه تاریخی نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس شورا، به رغم مخالفت قاطع سید حسن مدرس و خروج از جلسه و خلاف قانون اساسی خواندن ماده پیشنهادی و نطق های مخالف تقی زاده، حسین علاء [علائی]، مصدق و یحیی دولت آبادی، ماده واحده انقراض سلطنت قاجاریه و تفویض حکومت موقت به رضاخان، با اکثریت ۸۰ رأی از میان ۸۵ رأی به تصویب رسید؛ و تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان شد. به نوشته «تاریخ بیست ساله» طبق صورت جلسه مذاکرات مجلس تعداد مخالفین اصلی ده نفر و با توجه به غایبین بی اجازه و آنانکه رأی مخالف دادند، در مجموع مخالفان ۲۲

۱- بهار، تاریخ مختصر...، ج ۲: ص ۳۸.

۲- مکّی ، تاریخ بیست ساله...، ج ۲: صص ۴۹۷ - ۴۹۸.

۳- همان: ص ۴۹۵.

نفر بوده اند. از این میان به غیر از سلیمان میرزا اسکندری، کلیه نمایندگان تهران جزو مخالفین یا غایبین بودند. اسکندری از هم پیمانان پنهان رضاخان و از عوامل جلب حمایت سوسیالیست ها و کمونیست های ایران از صعود رضاپهلوی به قدرت بود و به همین علت هم بعدا در انتخابات مجلس مؤسسان از تهران برگزیده شد. در شروع جلسه مجلس شورا، مدرس اخطار قانونی داد و در جواب به اشکال سیدمحمد تدیّن نایب رییس مجلس اظهار داشت: «اخطار قانونی است که خلاف قانون اساسی است و نمی شود در اینجا مطرح کرد» و در حال خروج از مجلس گفت: «صدهزار رأی هم بدهید، خلاف قانون است».(۱) سرانجام، به دور از مزاحمت سید حسن مدرس، مجلس مؤسسان با برگزاری انتخابات - زیرنظر حکومت موقت رضاخان - از ۱۵ آذر ۱۳۰۴ تشکیل شد و در جلسه نهایی آن در ۲۱ آذر ماه، رضاخان با ۲۵۷ رأی مثبت در برابر سه رأی ممتنع، به «اعلیحضرت رضا شاه پهلوی» تبدیل شد. بنا بر یک تحقیق منتشره، سه نفری که رأی ممتنع دادند و در برخی مقالات از آنان به عنوان مخالف نام برده شده است، عبارت بودند از سلیمان میرزا اسکندری، (از گردانندگان حزب سوسیالیست اجتماعیون دوران مشروطه و بعدها اولین دبیرکل حزب توده) میرزا شهاب الدین کرمانی، (پدر مظفر بقایی کرمانی و از همفکران سلیمان میرزا) و میرزا محمود مجتهد امام جمعه زنجان.(۲) امام خمینی(ره) درباره تنهایی و انفراد سید حسن مدرس در مقابله قاطع با رضاخان معتقد است عدم پشتیبانی وی از سوی سایر علمای معاصر و مردم یکی از اشتباهات بود: «یکی از اشتباهات این بود که مردم، یا آنهایی که باید مردم را آگاه کنند، پشتیبانی از مدرس نکردند. مدرس تنها مرد بزرگی بود که با او [رضاخان] مقابله کرد و ایستاد و مخالفت کرد... در آن وقت باز یک جناح هایی می توانستند که پشت سر مدرس را بگیرند و پشتیبانی کنند و اگر پشتیبانی کرده بودند... ممکن بود که در همان وقت شرّ این خانواده [پهلوی] کنده بشود و نشد.»(۳)

۱- همان، ج ۳: ص ۴۳۱.

۲- مجله آینده، سال شانزدهم، ش ۹ - ۱۲: صص ۷۶۶ - ۷۷۰.

۳- صحیفه امام، ج۴: ص ۳۶۹.

آیه اللّه شاه آبادی: نوعی دیگر از مقاومت

آیـه اللّـه محمـدعلی شـاه آبـادی، پس از تحصـیلات مقـدماتی و سـطح و فراگیری عرفـان نظری و فلسـفه نزد آقـا میرزاهاشـم اشـکوری، به نجف اشـرف رفت و مدت هشت سال از شاگردان برجسـته آخوند خراسانی و میرزای دوم بود؛ و از ایشان و سه تن دیگر از مراجع اجازه اجتهاد یافت.(۱) در بازگشت از عراق، از ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۷ ق./۱۲۹۱ تا ۱۳۰۸ ش. به مدت ۱۷ سال در تهران اقامت کرد و به تـدریس و امامت جماعت مشـغول شد. شاه آبادی با آیه اللّه مدرس نیز، در این دوران، ارتباطی نزدیک داشت.(۲) در یـازده ماه آخر اقامت در تهران، شاه آبادی در اعتراض به حرکت های رضاشاه (که تازه به سـلطنت رسـیده بود) به قصـد تحصّن عازم حرم حضـرت عبدالعظیم(ع) شد. حدود ۷۰ نفر از علمای تهران قول پیوسـتن به ایشان را داده بودنـد ولی همه عقب نشـینی کردنـد و تنها دو تن شاه آبادی را همراهی نمودند. این تحصّن و اقامت معترضانه ۱۱ ماه به طول انجامید. اما به دلیل عـدم گسترش حمایت های لازم توسط سایرین و مردم عملاً بازتاب و تأثیر چنـدانی نیافت. البته عـدم شـهرت فراگیر و محدودیت جایگاه اجتماعی ایشان خود عامل مضاعف دیگری برای بی نتیجه ماندن این حرکت محسوب می شود. شاه آبادی در پاسخ به سؤال یکی از علمـای نجف، در خصوص این تحصّن، نوشت: مـا وارث دینی هستیم که از زمان رسول اکرم(ص) تاکنون، گذشته از شهادت ائمه اطهار و اصحاب و یارانشان، هزاران شهید از علما و بزرگان در به ثمر رساندن آن داشته ایم؛ و اکنون ما هستیم که ثمره آن همه فـداکاری و جان نثاری را در اختیار داریم ... و اینک می بینیم که این امانت الهی در معرض دسـتبرد و نـابودی از ناحیه این حکومت جبّار است.(۳) پس از پایـان تحصّن، به خواهش آیه اللّه حـائری یزدی، از سـال ۱۳۴۷ ق./۱۳۰۸ ش. به قم عزیمت نمـود و به تـدریس فقه و اصول و عرفـان پرداخت. شـاخص ترین شـاگرد وی در این دوران، امـام خمینی(ره) است که مـدت هفت سال متون عرفان نظری از قبیل فصوص الحکم محی الـدین و مفتاح الغیب صدرالدین قونوی را نزد ایشان تلمّذ نمود.(۴) آیه اللّه شاه آبادی در ۱۳۵۴ ق./۱۳۱۵ ش. مجـددا به تهران بازگشت و تدریس و اقامه جماعت را از

۱- محمدی، شاه آبادی بزرگ...: صص ۴۶ - ۵۱.

۲- همان: ص ۵۵.

۳- همان: صص ۶۲ - ۶۳. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۷.

۴- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۷.

سر گرفت. تلاش های شاه آبادی در تهران، زمینه فعالیت ها و حرکت هایی شد که توسط روشنفکران مذهبی پس از شهریور ۱۳۲۰ ش، ادامه یافت. ویژگی هایی - اختصاصا - در شاه آبادی بود که جاذبه او را افزون می ساخت: به زبان انگلیسی تسلط داشت، استفاده از وسایل جدید مثل رادیو و بلندگو را نه تنها منع نکرد که حتی در استفاده مشروع از آنها تأکید داشت، به استقلال اقتصادی مسلمانان و ایرانیان معتقد بود(۱) و تلقی اش - حتّی - از عبادات اسلامی نیز سیاسی بود؛ چنانکه خود در شذرات المعارف نوشته است: «اغلب احکام واقعیّه چون روزه، نماز، زکات، حج و جهاد مشتمل بر سیاست است.»(۲) فعالیت های ابتکاری و متشکّل آیه اللّه شاه آبادی را می توان نوعی «تأسیس» به شمار آورد: ۱- محدود شدن فعالیت های مذهبی در مساجد و تکایا سبب شد تا شاه آبادی افراد موثق و مورد اعتمادی را از میان پیروان خود، به تشکیل هیئت های خانگی تشویق کند. در واقع وی بنیانگذار هیئت های سیّار مذهبی بود که در منازل تشکیل می شد و تاکنون ادامه دارد.(۳) ۲- شاه آبادی جلسات مخصوص تفسیر قرآن داشت که در «مسجد جامع» تهران برگزار می شد و ضمن آن برخی از مباحث عرفانی و فلسفی را، که اظهار آنها متداول نبود، بیان می کرد. امام خمینی(ره) در این باره می گوید: من به مرحوم شاه آبادی - رحمهُ اللّه - که برای عده ای از کاسب ها که آنجا می آمدند نزد ایشان و ایشان هم مسائل را همان طوری که برای همه می گفت برای آنها می گفت، عرض کردم که آخر اینها و این مسائل؟! گفت: «بگذار این کفریّات به گوش اینها هم بخورد!»(۴) بعضی از تجّار متدین بازار تهران، از جمله حاج مصطفی ایروانی و حاج عباسقلی بازرگان، از شرکت کنندگان جلسات و بحث های شاه آبادی در «مسجد جامع» بودند که هفته ای چهار شب برقرار می شد.(۵) این شیوه را بعدها آیه اللّه طالقانی در مسجد «هدایت» دنبال کرد. ۳- شاه آبادی مؤسس نوعی شرکت تعاونی بود که علت و بنای تشکیل آن، تلاش در جهت استقلال

۱- همان: ص ۱۸۸. محمدی، شاه آبادی بزرگ...: ص ۸۶.

۲- شاه آبادی، شذرات المعارف: ص ۱۴.

۳- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۵ و ص ۱۸۹.

۴- امام خمینی، تفسیر سوره حمد: ص ۱۲۴.

۵- شاه آبادی، شذرات المعارف: صص ۱۰۲ - ۱۰۳. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: صص ۱۸۵ و ۱۸۹.

از واردات و تشویق تولیدات داخلی بود. اولین شرکتی که به پیشنهاد وی توسط برخی از متدیّنین تأسیس شد، «شرکت مخمّس» نام داشت.(۱) ۴- شاه آبادی پایه گذار صندوق های قرض الحسنه در ایران بود؛ و اولین صندوق را برای مبارزه متشکل با رباخواری، با همکاری جمعی از بازاری های متدین به راه انداخت و خود سرپرستی آن را بر عهده گرفت.(۲) اهداف و اصول فعالیت های اقتصادی، که با پشتوانه اقتدار روحانی و نفوذ مردمی شاه آبادی در دوران رضاشاه صورت می گرفت، در شذرات المعارف آمده است؛ که به اجمال می توان در سه محور برشمرد: نخست: استقلال از بیگانگان و خودکفایی ملی؛ دوم: استقلال از حکومت و عدم رجوع به طاغوت؛ سوم: ایجاد الفت و وحدت بین مسلمانان و هموطنان و برآوردن نیازهای اقتصادی یکدیگر.(۳)

جریان های فکری و فضای روشنفکری عصر رضاخان

در این قسمت تلاش می شود تصویری از فضای فرهنگی و اجتماعی دوران رضاخان که به تخریب پایه های هویت ملی و باورهای دینی مردم انجامید، ترسیم گردد. در جریان ظهور و تحکیم قدرت استبدادی رضاخان مقاومت های پراکنده و غیرمنسجم علما و روحانیت به شدت سرکوب گردید و فضای غالب فرهنگی اجتماع تحت سیطره روشنفکری عرفی غربگرا و وابسته به دولت قرار گرفت. جلال آل احمد وضعیت و موقعیت نخبگان غیرروحانی زمان رضاخان را اینگونه توصیف می کند: می مانند «مکلّا»ها، که بر سه دسته اند: سوسیالیست ها، متدیّنین، لیبرال های مسحور تمدن [غرب]. آن جمعِ روشنفکران که به گفته آل احمد همساز رضاشاه شدند، شامل گروه اول و سوم است؛ که از میان اولی ها نیز جمعی در میانه راه به مخالفتی نامستقل و بی سرانجام برخاستند. «روشنفکران آن دوره بیست ساله به هرچه در آن مدت گذشته بود رضایت داده بودند؛ و به تسلیم یا به رضایت یا به همکاری سکوت کرده بودند». در توجیهی شاید بتوان گفت «حق داشتند که سکوت کرده بودند؛ چون می دیدند که قلدری در کار

۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۸.

۲- همان: همان صفحه.

۳- شاه آبادی، شذرات المعارف: صص ۱۰ - ۱۱.

است و مدرس را به آن صورت از معرکه خارج کرده اند و عشقی و فرّخی را به آن صورت و بهار را به آن صورت دیگری».
«به هر صورت و به هر دلیل که باشد، اغلب ایشان – در آن دوره – به محض اینکه بوی قلدری می شنوند می گریزند و اگرنه به شرکت در ظلم حکومت رضایت می دهند، به گوشه ای می تپند و به انتظار می مانند؛ به این امید که نظم فرنگی به دست فوج قزّاق مستقر خواهد شد و بساط آخوند بازی برچیده خواهد شد و مردم «سواد» یاد خواهند گرفت!»(۱) «و من، به صراحت و دور از آداب دانی، در اینجا تمام رجال مشروطه دوم و تمام روشنفکرانی را که به تغییر رژیم رضایت دادند و به آن دوره بیست ساله پیش از شهریور ساختند – یا به سکوت یا به پذیرش تلویحی یا به شرکت در امر – همه ایشان را در این بی رمقی بعدی روشنفکری مقصّر می دانم؛ چراکه پیش روی ایشان بود و در حضور ایشان و با سکوت و یا شرکت ایشان بود.»(۲) در تصویری که آل احمد از نقش روشنفکران (به معنی اخصّ آن یعنی تحصیلکردگان جدید) در دوران بیست ساله ارائه می دهد، این گروه را در «بازی»های متعددی که «پهلوی» به راه انداخته بود مقصّر می شمارد. مطالعه آن «بازی»ها بدان جهت مهم است که بخش بزرگی از واکنش های پس از سقوط رضاخان، در عرصه فرهنگ و اندیشه، محصول یا جواب آنها است.
۱- زردشتی بازی: در سیاست ضدمذهبی حکومت رضاخان به بهانه بازگشت به دوران ایران کهن و افتخارات پیش از اسلام این «بازی» آنقدر اوج می گیرد که «از ادبیات گرفته تا معماری و از مدرسه گرفته تا دانشگاه، همه مشغول زردشتی بازی و هخامنشی بازی» می شوند.(۳) ۲- فردوسی بازی: فردوسی را که برای هر ایرانی محترم است و جایگاه والای او در ادبیات و فرهنگ فارسی زبانان مناقشه بردار نبود وسیله قرار می دهند تا به اتکای شاهنامه – که به قولی «ضد شاهنامه» است – ایران اساطیری شاهنشاهی وصل به «فرّه ایزدی» را زنده سازند؛ و حتی به دنبال سند بگردند تا اصل و نسبی ماقبل اسلامی برای پهلوی درست کنند!(۴) ۳- کسروی بازی: تعبیر «فرقه سازی» توسط دولتیان، که آل احمد به این «بازی» نسبت می دهد، از

۱- آل احمد، در خدمت و خیانت...: صص ۳۹۲ - ۳۹۴.

۲- همان: ص ۳۹۴.

۳- همان، ص ۳۹۶. و فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: صص ۷۴ - ۷۶.

۴- آل احمد، در خدمت و خیانت...: ص ۳۹۸.

آن روست که کسروی در تمام دوره رضاخان آزادانه فعالیت می کرد و با سیاست های دین ستیزانه پهلوی کاملاً هماهنگ بود. البته نمایش روشنفکرمآبانه رفتار حکومت رضاخان با وی اینگونه ترسیم و توجیه می شد که «در آن دوره با پر و بال دادن به کسروی و آزاد گذاشتن مجله پیمان - مثلاً - می خواستند زمینه ای برای رفرم در مذهب بسازند؛» و این هم واقعیت دارد که «از هر صد نفر توده ای، ۷۰ -۸۰ نفرشان قبلاً در کتاب های کسروی تمرین عناد با مذهب را کرده اند».(۱) ۴- وهّابی بازی: و به تعبیر دیگر «اسلام دولتی سازی»! در همین دوران که هرگونه تحرک مذهبی ممنوع بود، شریعت سنگلجی اندیشه هایش را انتشار می داد و همفکران وی در قالب کتب و مقالات مطبوعات با الهام از جریان وهابیت به نام مبارزه با خرافات و ارائه اسلام مترقی، به بازنشر آراء وهابیان پرداخته و به اصول و شعائر تشیع می تاختند.(۲) ۵- ماتریالیسم بازی: دکتر تقی ارانی، پیش از آنکه اسمی از کمونیسم و مارکسیسم بیاورد، با عناوینی چون «علم الرّوح» کتاب منتشر می کرد یا مطالب ماتریالیستی را در مجله دنیا نشر می داد؛ و این امر تا آنجا که به تضعیف باورهای دینی می انجامید و «خطر سیاسی» برای رژیم نداشت، نه تنها قابل تحمل بود که حتی بی هیچ مانعی فرصت انتشار پیدا می کرد. این جریانات، که آل احمد برای چند قلم از آنها، عنوان «بازی» را وضع کرده، حتی اگر برخی از آنها کاملاً ساخته رژیم هم نبودند، دور از خواسته های آن نیز نبودند. «به هر طریق با مجموعه این بازی هاست که نه حزبی بود نه اجتماعی نه مطبوعات آزادی نه وسیله تربیتی و نه شوری و نه ایمانی»؛ و «با همین حرف ها [و بازی ها [رابطه جوانان را حتی با وقایع صدر مشروطه و تغییر رژیم بریدند و نیز با دوره قاجار؛ و از آن راه با تمام دوره اسلامی».(۳)

۱- همان: ص ۳۹۹. و فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۷۷.

۲- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۷۶.

۳- آل احمد، در خدمت و خیانت...: صص ۳۹۹ - ۴۰۰.

فصل دوم: از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

ایران در بند: هجوم متّفقین

در سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ / ۱۵ اوت ۱۹۴۱ متفقین، که روابط نزدیک رضا شاه با آلمان نازی را بهانه کرده بودند، از شمال و جنوب، ایران را اشغال کردند. رضاشاه مجبور به ترک کشور شد و به صورت یک زندانی، در وضعی ذلت بار، از طریق کشتی به آفریقای جنوبی و جزیره موریس تبعید شد. با توافق اشغالگران و رجال سیاسی و در رأس آنها محمد علی فروغی (ذکاءالملک)، در متن استعفای رضاشاه انتقال سلطنت به پسر ارشد او «محمدرضا» پیش بینی شد.(۱) علت اشغال واقعا «بهانه» بود؛ چرا که آلمان نازی نیروی واقعی در ایران نداشت و حضور مادی آن به تعدادی مستشار نظامی و صنعتی و عده ای جاسوس و کادر سیاسی محدود می شد. در واقع، اشغال ایران برای بی خطر ساختن خط تدارکاتی متفقین - از نظر آنها - ضروری بود؛(۲) و متفقین توانستند تدارکات جنگی خود را از طریق راه آهن ایران به اتحاد شوروی برسانند. دیکتاتوری بیست ساله رضا شاه در برابر تهاجم خارجی از پای درآمد. قوای مسلح ایران

ص:۶۳

۱- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۲۱۲. سمیعی، سی و هفت سال: صص ۳ و ۴۸.

۲- جزنی، تحلیل مختصری از تحولات...: ص ۳۴.

(ارتش،

ژاندارمری و پلیس) که «تحت فرمانِ دار و دسته رضاخان هر مقاومت داخلی را سرکوب کرده بود، در برابر ارتش های خارجی از بدترین سپاهیان فتحعلی شاه قاجار نیز نالایق تر و ضعیف تر بود. ارتش شوروی شمال ایران (خراسان، گیلان، مازندران، آذربایجان و بخش شمالی کردستان) را اشغال کرد. صفحات جنوب توسط ارتش مستعمراتی انگلیس و سپس ارتش آمریکا اشغال شد».(۱) در ۱۸ شهریور ۱۳۲۰/ ۹ سپتامبر ۱۹۴۱ دولت های شوروی و انگلیس قراردادی را بین خود و دولت ایران - کابینه فروغی - منعقد نمودند؛ و در واقع برای تضمین و تحکیم سلطه خود در دوران اشغال، به ایران تحمیل کردند.(۲) بر اساس این توافق نامه تحمیلی، «ارتش ایران در مناطق اشغالی خلع سلاح شد ولی بعدها به ژاندارمری و شهربانی اجازه فعالیت انتظامی داده شد. تمام امور کشور زیر نظر اشغالگران قرار داشت. تهران، به مثابه مرکز حکومت، ظاهرا تحت اشغال نبود ولی واحدهای نظامی سه دولت در اطراف شهر پادگان هایی داشتند. به این ترتیب دولت مرکزی فاقد قدرت لازم برای اعمال حاکمیت بود».(۳)

کابینه های پس از اشغال

اشاره

در طول ۱۲ سال (از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲) هفده دولت در ایران بر سر کار آمد. کشور به دنبال استبداد بیست ساله، دورانی طولانی از نابسامانی، خلاء قدرت و «رهاشدگی معلول اشغال» و عدم ثبات را در پیش رو داشت. با تأیید انگلستان، محمدعلی فروغی اولین کابینه دوران اشغال را تشکیل داد. نخستین اقدام دولت او این بود که اعلام کرد ارتش ایران نباید در برابر سربازان متفقین مقاومت کند. فروغی، در برابر آمادگی اشغالگران و احساس عمومی دایر بر تأسیس جمهوری، با موافقت انگلستان سلطنت پهلوی را حفظ کرد. آزادی کلیه زندانیان سیاسی و انجام انتخابات دوره سیزدهم از اقدامات کابینه فروغی بود.(۴) پس از استعفای فروغی، علی سهیلی از هواداران پروپا قرص شاه که با انگلیسی ها هم روابط

۱- همان: ص ۳۵.

۲- ضرغام بروجنی، دولت های عصر مشروطیت: ص ۲۲۷.

۳- جزنی، تحلیل مختصری از تحولات...: ص ۳۴.

۴- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۵. ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۵۷ - ۵۹؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

دوستانه ای داشت؛ نخست وزیر شد. در زمان سهیلی «حزب توده» علنا تشکیل شد و دیگر احزاب سیاسی نیز، یکی پس از دیگری، با اعلام موجودیت شروع به فعالیت کردند.(۱) سومین نخست وزیر قوام السّلطنه، که ضمن دارا بودن پیوندهای دیرین با انگلستان تمایلات آشکاری به تقویت نفوذ آمریکا و افزایش اقتدار خود داشت، پس از شش ماه مجبور به استعفا گردید. استخدام «دکتر آرتور میلسپو»ی آمریکایی در رأس امور مالی کشور در این دوره صورت گرفت.(۲) در کابینه دوم سهیلی انتخابات دوره چهاردهم مهمترین مسئله ای بود که مطرح بود. قدرت های اشغالگر درصدد بودند نیروهای سیاسیِ وابسته یا متمایل به آنها تعداد بیشتری از کرسی های مجلس را اشغال کنند؛ «حزب توده» با حمایت آشکار شوروی از آن جمله بود. سفارت انگلیس، به منظور مقابله با افزایش نفوذ «حزب توده»، تدابیری را جهت «حمایت از کارگران صنعتی»، «افزایش سهم کشاورزان از محصول» و «محدودیت زمین تا حد معقول» به سهیلی پیشنهاد کرد. «کنفرانس سران متفقین در تهران»، تصویب قانون تعلیمات اجباری و انجام انتخابات دوره چهاردهم از جمله حوادثی بود که در دوران کابینه دوم سهیلی پیش آمد.(۳) نیروهای سیاسی که در مجلس چهاردهم حضور یافتند، ترکیبی ناهمگن ایجاد کردند. بیشتر نمایندگان به نخست وزیری ساعد اظهار تمایل کردند. دولت ساعد ماه ها - مخفیانه - مشغول بررسی پیشنهادهای شرکت های آمریکایی بود که می کوشیدند امتیاز استخراج نفت در ایران را به دست آورند. در اواخر شهریور ۱۳۲۳ «کافتارادزه» معاون وزیر امور خارجه شوروی به ایران آمد و تقاضای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت و سایر معادن را در تمام استان های شمالی ایران کرد. دولت تصمیم گرفت کلیه مذاکرات نفت را تا پایان جنگ به تعویق اندازد. شوروی ها و «حزب توده» شخص ساعد را زیر رگبار حمله های تبلیغاتی گرفتند. پس از استعفای وی و پیش از رأی اعتماد به کابینه جدید، مجلس چهاردهم طرح ممنوعیت مذاکره برای اعطای امتیاز نفت را به تصویب رساند.

سهام السلطان بیات، نخست وزیر کابینه ششم از مالکان بزرگ و سیاستمداری پرنفوذ بود.

ص:۶۵

۱- ایرانی، بحران دمکراسی...: صص ۵۹ - ۶۰. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۶.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۶۱ - ۶۳.

۳- همان: صص ۶۳ - ۶۵. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۷.

در طول کابینه بیات، آلمان، بی قید و شرط، تسلیم متفقین شد و جنگ در اروپا پایان یافت.(۱) ولی ایران همچنان در اشغال ماند. سپس، ابراهیم حکیمی، معروف به «حکیم الملک» مأمور تشکیل کابینه شد. مجلس به او رأی اعتماد نداد.(۲) فشار شوروی ها و «حزب توده» رو به افزایش بود و اخباری نگران کننده از کردستان، درباره رشد جریانی جدایی طلبانه، می رسید.(۳) کابینه حکیمی نتوانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد؛ و اکثریت مجلس، محسن صدر معروف به «صدرالاشراف» را به نخست وزیری برگزیدند. در این مدت اوضاع در آذربایجان، کردستان، گیلان و مازندران متشنّج و وخیم بود. تحریکات «حزب توده» و دیگر طرفداران شوروی، زمینه آشوب را در همه جا فراهم می کرد. در مرداد ۱۳۲۴ بیست و پنج افسر و سرباز توده ای در خراسان، که در آن زمان تحت اشغال شوروی بود، دست به شورش زدند؛ که به «قیام افسران خراسان» معروف شد. این عده، با اطلاع بخش نظامی حزب ولی بدون توافق کمیته مرکزی و شوروی ها، دست به این حرکت زدند. حزب و شوروی ها از شورش افسران خراسان حمایت نکردند و دولت نیم بند صدر موفق شد آن را در نطفه خفه کند.(۴) اما نگرانی عمده، حرکت جدایی خواهانه در کردستان و تشکیل «فرقه دموکرات آذربایجان» بود. در شهریور ۱۳۲۴ «فرقه» با حمایت شوروی اعلامیه ای صادر کرد و ضمن آن خواستار خودمختاری آذربایجان شد. صدر تلاش نمود فعالیت «حزب توده» را محدود کند. طبق پیمان سه جانبه ۱۳۲۱، شش ماه پس از پایان جنگ جهانی دوم یعنی در مارس ۱۹۴۶/ اسفند ۱۳۲۴، نیروهای اشغالگر باید ایران را ترک می کردند. بیشتر نیروهای انگلیسی و آمریکایی ایران را ترک کرده بودند اما شوروی ها چندان تمایلی به خروج نشان نمی دادند. صدر بالاخره توانست با توافق اقلیت رأی اعتماد به دست آورد ولی ظرف کمتر از

۱- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۹. ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۶۸ - ۶۹.

۲- ایرانی، بحران دمکراسی...: ص ۶۹. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۹.

۳- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۷۰.

۴- تفرشیان، قیام افسران خراسان: صص ۷۲ - ۷۴؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

یک ماه پس از گرفتن رأی اعتماد، در اثر مخالفت سازمان یافته اقلیت مجلس، سقوط کرد.(۱) حکیمی، با اکثریت قاطعی، از مجلس رأی اعتماد گرفت. مهمترین نگرانی در این زمان این بود که شوروی، به تلافی نگرفتن امتیاز نفت، در تخلیه خاک ایران تعلل ورزد و از حرکت های تجزیه طلبانه حمایت کند. سرانجام در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ «دولت ملی آذربایجان» رسما در تبریز تأسیس شد، «مجلس ملی» در حضور وابسته نظامی روسیه تشکیل جلسه داد و جعفر پیشه وری رهبر «فرقه» کابینه اش را به این مجلس معرفی کرد. معدود نیرویی که از تهران به آذربایجان گسیل شده بود، نرسیده به قزوین، توسط ارتش سرخ متوقف شد و شوروی رسما اعلام کرد که نمی گذارد نیروهای دولت مرکزی وارد آذربایجان شوند. در همین زمان قاضی محمد نیز در کردستان اعلام خودمختاری کرد؛ و چندی بعد، «جمهوری کردستان» را اعلام نمود. بالاخره دولت ناتوان حکیم الملک بیش از ۶۷ روز نتوانست مقاومت کند و استعفا داد.(۲) قوام السّلطنه از همان روز استعفا در بهمن ۱۳۲۱ در صدد بود دوباره زمام قدرت را به دست گیرد. در طول این سال ها موفق شد، در کنار حمایت آمریکا، علاقه و حمایت شوروی و در نتیجه «حزب توده» را نیز جلب کند. در مجلس هم طرفداران خود را افزایش داد و نخست وزیری او این بار بیش از ۲۲ ماه به طول انجامید. قوام پس از تشکیل کابینه، در رأس هیئتی، به مسکو رفت ولی با دست خالی برگشت. «سادچیکف» سفیر شوروی مذاکرات را دنبال کرد که به عقد «موافقت نامه قوام - سادچیکف» منجر گردید. قرار شد «ارتش سرخ» تا اواخر اردیبهشت ۱۳۲۵ ایران را تخلیه کند و دولتین ایران و شوروی یک شرکت نفت مشترک در شمال ایران تشکیل دهند؛ مسئله آذربایجان هم موضوعی داخلی تلقی گردد. قوام تا آنجا پیش رفت که سه تن از رهبران «حزب توده» را وارد کابینه خود کرد. وی با این قصد با «حزب توده» ائتلاف کرد که به کمک آن از پس شوروی ها و «فرقه دموکرات آذربایجان» و آشوب های کارگری در جنوب و اصفهان برآید. به رغم همکاری قوام و توده ای ها، در سطح وزیران، روابط حزب توده و «حزب دموکرات» قوام - که در تابستان ۱۳۲۵ تشکیل شد - خصمانه بود؛ تا آنجا که به زد و خوردهای خیابانی خونین نیز منجر گشت. سرانجام قوام وزیران توده ای را از کابینه بیرون راند.

۱- سمیعی، سی و هفت سال: صص ۱۰ - ۱۱. ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۷۰ - ۷۲.

۲- ایرانی، بحران دمکراسی...: صص ۷۲ - ۷۳. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۱۱.

فردای ترمیم کـابینه و اخراج وزیران تـوده ای، هیئت نماینـدگی «فرقه دموکرات» نیز پس از دو مـاه مـذاکره بی نـتیجه تهران را ترک کرد. ارتش ایران در ۱۹ آذر ۱۳۲۵، به همراه عشـایر شاهسون و ذوالفقاری وارد آذربایجان شـد و دو روز بعـد تبریز را فتـح کرد. این پیروزی، «جمهـوری کردسـتان» را هم خـود به خـود ساقـط کرد. شـوروی، پس از انعقـاد «مـوافقت نـامه قـوام – سادچیکف» و در پی اولتیماتوم آمریکا فرقه دمکرات را رها کرد.

آیه اللّه طالقانی در آذربایجان

بعـد از فتنه فرقه دموکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۵ – همزمان با حرکت و پیشـروی ارتش به سوی آذربایجان – آیه اللّه سـید محمود طالقـانی از طرف «اتّحادیه مسـلمین» و جامعه روحانیت آن زمان، جهت بررسـی حوادث آذربایجان، راهی این نقطه از خاک کشور گردید.(۱) وی در شـرح این مأموریت سیاسـی – مـذهبی می گویـد: در سال ۱۳۲۵، روز بعــد از ورود ارتش به زنجان، [...] اینجانب از طرف عـده ای از علما و مجامع دینی انتخاب شـدم که به زنجان بروم... در آنجا به چشم می دیـدم که بیشتر افسـران غیوری که مـأمور رفتن به سوی آذربایجـان بودنـد، بـا چه روحیه پرشور از ایمان و غیرت، آماده حرکت و منتظر دسـتور بودنـد؛ و عـده ای از آنان، افسـرانی بودنـد که در جلسات تعلیم دینی و قرآن شـرکت می کردند... شب آن روزی که ارتش می خواست به سوی آذربایجان پیشـروی نماید، مصادف با ایام محرم بود و در آن روزها وضع مبهم بود و تجزیه طلبان رَجَزخوانی هایی می کردند. در آن شب، در سالن مرکزی ستاد، با حضور فرماندهان و افسران و خبرنگاران، سخنرانی مفصّلی کردم و وظیفـه اسـلامی و ملیِ همه – به خصـوص سـربازان را شـرح دادم؛ و افتخـار بزرگ فـداکاری را برای نجـات کشـور و شهادت در این باره بیان کردم. [...] صـبح آن روز، که ارتش و قوای چریک حرکت می کردند، آنها را از زیر قرآن رد کردم و به گوش یکایک آنها دعا خواندم و سـر و روی آنها را بوسیدم.(۲) آیه اللّه طالقانی از مجموعه مشاهـدات و تجربیات خود، از این سفر، نتایجی همگون بانحوه تفکر و

۱- افراسیابی، طالقانی و تاریخ: ص ۷۲.

۲- همان: ص ۷۳؛ بخشی از مدافعات آیه اللّه طالقانی در دادگاه نظامی شاه (۱۳۵۴).

اندیشه خود گرفت. او متوجه شد که «انحراف های فکری عده ای از مردم و جوانان و عواقب آن، خطری بزرگ برای تمامیت و استقلال کشور دارد - که ممکن است به نابودی و تجزیه آن بکشد»؛ از این رو تکلیف شرعی خود دانست که در «تشکیل جلسات مرتب و مفصّل و منظّم» و بحث و انتقاد بر اساس و «محور اصول برهانی خداپرستی و ردّ و انتقاد بر اصول ماتریالیستی و کمونیستی»، اهتمام بیشتری بنماید. (۱)

«انشعاب» در حزب توده

عملکرد شوروی و سرسپردگی آشکار «حزب توده» و «فرقه دموکرات» به آن، اعتراض ها و تردیدهای پنهانی درون رهبری حزب را آشکار کرد. رهبری «حزب توده» تلاش کرد با اعتراف به «اشتباهات» معدود، بر این بحران فایق شود ولی ناراضیان قانع نشدند و «انشعاب» معروف پیش آمد. خلیل ملکی و یارانش، پیش از آنکه حزب اخراجشان کند، از آن کناره گرفتند. از جمله اشخاصی که در کنار ملکی از «حزب توده» انشعاب کردند، عبارت بودند از: انور خامه ای، نویسنده و از اعضای گروه ۵۳ نفر؛ جلال آل احمد، نویسنده و داستان نویس؛ ابراهیم گلستان، نویسنده و داستان نویس؛ احمد آرام، نویسنده و مترجم.(۲)

دولت های ضعیف: بسترساز «حزب توده»

قوام موفق شد مسئله خروج ارتش سرخ از ایران و حرکت های خودمختاری طلب در آذربایجان و کردستان را حل کند. مجلس در ۲۹ مهر ۱۳۲۶ «موافقت نامه قوام - سادچیکف» را مردود اعلام کرد؛ و در کمتر از دو ماه بعد قوام السلطنه، که سرسختانه از استعفا خودداری می کرد، از نخست وزیری برکنار شد.(۳) وجود دولت های ضعیف مطلوب شاه بود؛ چرا که امکان می یافت زمینه را برای افزایش قدرت خود مهیّا کند. حکیم الملك این بار هم دولتی ضعیف تشکیل داد

۱- همان: ص ۷۵؛ نیز از مدافعات وی.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۸۳.

۳- ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۷۳ - ۷۸.

ترور محمد مسعود، روزنامه نگار معروف که دربار و وابستگان شاه را در روزنامه اش، مرد امروز، به باد حمله می گرفت، از حوادث مهم این دوره بود. «در آن زمان قتل او به گردن دربار، به ویژه اشرف پهلوی، افتاد ولی بعدها فاش شد که برخی از رهبران حزب توده به دست عوامل خود محمد مسعود را به قتل رساندند و قصدشان – احتمالاً – همین بود که خانواده شاه را در معرض سوءظن قرار دهند».(۱) مجلس به حکیمی رأی نداد؛ و کابینه او پس از ۲۳ هفته سقوط کرد. «ابراهیم حکیمی در این کابینه با تظاهرات پیاپی مخالفان، که از سوی حزب توده رهبری می شد و ناآرامی هایی در سراسر مملکت روبه رو بود و در هیچ امر قابل ذکری توفیق به دست نیاورد.»(۲) کابینه دوازدهم به ریاست هژیر تشکیل شد. از ویژگی های وی تکیه به دربار و انگلیس و ترس شدید از مخالفان بود. شاه همچنان در فکر افزایش قدرت بود و در این میان، رضایت آمریکا و انگلیس را طلب می کرد. اعتراضات گسترده مردم به رهبری آیه اللّه کاشانی و ناآرامی های شهرهای مختلف علیه انتصاب هژیر به نخست وزیری، آشوبی در صحنه سیاسی ایران به وجود آورد و شاه مجبور به عقب نشینی شد. آیه اللّه کاشانی در نماز عیدفطر مرداد ۱۳۲۷ با حمله شدید به استعمار انگلیس خواستار استیفای حقوق ملت ایران از شرکت غاصب نفت جنوب شد. هژیر هم پس از ناکامی در پی گیری طرح تشکیل مجلس مؤسسان و حل مسئله نفت، تحت فشار شدید افکار عمومی سرانجام در ۱۳ آبان ۱۳۲۷ استعفا داد.(۳) شاه، بدون رأی تمایل قبلی مجلس که تا آن زمان متداول بود، محمد ساعد را مأمور تشکیل کابینه کرد. وی کماکان در فکر تغییر قانون اساسی بود، پس از سفر به لندن و جلب موافقت انگلیس مترصد زمان مناسب بود. سرانجام حادثه ای مرموز، فرصت موردنیاز شاه را پدید آورد.

۱۵ بهمن؛ بهانه شاه برای اختیارات و سرکوب

روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، فردی به نام ناصر فخرآرایی به شاه تیراندازی کرد. این اقدام به حزب توده

۱– همان: ص ۵۵. دکتر مظفر بقایی عقیده داشت که محمد مسعود از ارتباط پنهانی «حزب توده» و رزم آرا مطلع بوده و به همین سبب ترور شده است. دکتر فریدون کشاورز، از سران سابق حزب توده، در کتاب من متهم می کنم چنین بیان کرد که محمد مسعود به وسیله گروه ترور حزب به سردستگی کامبخش و کیانوری کشته شد. اعترافات سران حزب، معما را در جهت تأیید ادعای کشاورز حل کرد. همان: ص ۷۸.

۲– سمیعی، سی و هفت سال: ص ۱۳.

۳– آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۰۶. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۶ – ۷: صص ۵۱ – ۵۲.

نسبت داده شد و بهانه برای سرکوب و اختناق فراهم گردید؛ از این رو دولت ساعد حکومت نظامی اعلام کرد، «حزب توده» را منحل ساخت، روزنامه نگاران حمله کننده به دربار را دستگیر کرد، عده ای از سران «حزب توده» و جمعی دیگر از سیاستمداران را زندانی ساخت. آیه اللّه کاشانی چهره محبوب و ضدانگلیسی به دستور فرماندار نظامی تهران با خشونت و ضرب و شتم بازداشت شد و در بدترین شرایط، در حالی که در سن ۷۰ سالگی به سر می برد ابتدا به قلعه فلک الافلاک خرم آباد و سپس به لبنان تبعید گشت. وی که از زمان دولت هژیر مبارزه عمومی علیه شرکت نفت انگلیس را آغاز کرده بود در اوایل بهمن ماه ۱۳۲۷ طی اعلامیه شدیداللحنی درخواست «لغو امتیاز» نفت را مطرح نمود و همین امر علت واقعی بازداشت و تبعید او بود. آیه اللّه کاشانی خود نیز در بیانیه ای از تبعیدگاه به این موضوع اشاره کرد.(۱) مجلس مؤسسان نیز در همین بحبوحه تشکیل شد و شاه اختیارات بیشتری گرفت. زمینه برای حل مشکل نفت در چارچوب قرارداد الحاقی گِس - گلشائیان نیز فراهم شده بود و دولت در آخرین روزهای دوره مجلس پانزدهم، لایحه آن را به مجلس برد. چند تن از نمایندگان مخالف، حسین مکّی و دکتر بقایی و حائری زاده و عبدالقدیر آزاد، دولت را به دلیل دستگیری و تبعید آیه اللّه کاشانی و توقیف جراید و مدیران آنها، استیضاح کردند و آن قدر مباحث استیضاح را طولانی کردند تا عمر مجلس پایان یافت. آیه اللّه کاشانی از تبعیدگاه لبنان با صدور بیانیه محکمی درباره مجلس مؤسسان و تصمیم شاه به تغییر قانون اساسی، ضمن یادآوری جنایات دوران دیکتاتوری رضاپهلوی و هشدار به شاه در مورد دیکتاتوری و اتکاء به سرنیزه، از نمایندگان مجلس می خواست که «قد مردانگی را علم» کنند و از قانون اساسی که «خون بهای جمع کثیری از مردمان غیور و وطنخواه دین دار است» دفاع کنند.(۲) انتخابات دوره شانزدهم مجلس در راه بود. عبدالحسین هژیر در منصب وزارت دربار که یکی از موانع اصلی برگزاری انتخابات آزاد بود نیز در همین زمان به دست یک عضو «فداییان اسلام» کشته شد.(۳)

تشکیل «جبهه ملی»، مجلس شانزدهم

مهمترین اقدام مخالفان دولت در این دوره تشکیل «جبهه ملی» به رهبری و توسط دکتر محمد

ص:۷۱

۱- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص ۸۸.

۲- دهنوی، مجموعه ای از مکتوبات...، ج ۱: ص ۵۷. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۵۸ - ۶۰.

۳- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۲۹۷ - ۲۹۸. امینی، جمعیت فداییان اسلام...: ص ۱۷۲.

مصدق بود. در مورد چگونگی تشکیل جبهه ملی چند قول مختلف وجود دارد. یک قول که تقریبا روایت رسمی محسوب می شود و با اندک تفاوت هایی در اغلب کتب منتشره به قلم یاران و دوستان و هواداران دکتر مصدق تکرار شده به این شرح است: در اعتراض به مداخلات دولت در انتخابات دوره شانزدهم مجلس، نمایندگان اقلیت دوره پانزدهم همراه با عده ای از روزنامه نگاران و رجال ملّی به رهبری دکتر مصدق تصمیم می گیرند که در کاخ سلطنتی تجمع و تحصّن کنند. در پی انتشار پیام دکتر مصدق در روزنامه ها مبنی بر دعوت از مردم برای حضور در تجمع ۲۲ مهر ۱۳۲۸ مقابل کاخ مرمر «مردم تهران استقبال گرمی از دعوت دکتر مصدق به عمل آوردند و چون تحصن هزاران تن حاضران در آن محل مقدور نبود، بیست نفر از میان جمعیت انتخاب شدند و در دربار تحصن اختیار کردند... چون پس از چهار روز به تقاضا و شکایت آنها ترتیب اثر داده نشد، به تحصن خود پایان دادند و طی بیانیه ای خطاب به مردم، انتخابات را غیرقانونی اعلام کردند. روز اول آبان ۱۳۲۸ نوزده نفر از متحصنین دربار، در منزل دکتر مصدق اجتماع کردند و سازمان سیاسی جبهه ملی را به رهبری دکتر مصدق اعلام نمودند.»(۱) اسامی بیست نفر متحصنین عبارت بودند از: ۱- دکتر محمد مصدق ۲- احمد ملکی ۳- یوسف مشار ۴- شمس الدین امیرعلایی ۵- دکتر علی شایگان ۶- محمود نریمان ۷- دکتر سنجابی ۸- دکتر رضا کاویانی ۹- دکتر مظفر بقایی ۱۰- حسین مکی ۱۱- عبدالقدیر آزاد ۱۲- حائری زاده ۱۳- عباس خلیلی ۱۴- عمیدی نوری ۱۵- دکتر حسین فاطمی ۱۶- جلالی نائینی ۱۷- ارسلان خلعتبری ۱۸- مهندس زیرک زاده ۱۹- حجه الاسلام سیدجعفر غروی ۲۰- حسن صدر. در برخی کتب تعداد متحصنین هیئت مؤسس جبهه ملی به نادرست دوازده نفر ذکر شده و تحصن چهار روزه به تجمع اعتراض آمیز در محوطه کاخ شاه و مذاکره با وزیر دربار تبدیل و تقلیل یافته است.(۲) در مورد انتخاب مکان تحصن در برخی منابع و از جمله توسط دکتر سنجابی تصریح شده است: «بعضی ها معتقد بودند که در یکی از مساجد باشد ولی مصدق تصمیم گرفت که این بار نیز در دربار تحصن صورت بگیرد.»(۳)

۱- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۸۴.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: صص ۳۱۰ و ۳۱۱. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۱۸.

۳- سنجابی، خاطرات سیاسی: ص ۱۰۶. مکی، خلع ید...، ج۱: ص ۴۳.

یک بار هم قبلاً در جریان انتخابات مجلس پانزدهم مصدق به همراه جمعی از سیاسیون در دربار تحصن کرده بود. بعضی از اشخاص حاضر در این تحصن که در تاریخ ۲۲ دی ماه ۱۳۲۵ صورت گرفت و آن هم به مدت چهار روز طول کشید، عبارت بودند از: دکتر حسن امامی (امام جمعه تهران)، سیدرضا فیروزآبادی، دکتر احمد متین دفتری، سیدمهدی فرخ، سید محمدصادق طباطبایی، امان اللّه اردلان، مهندس فریور، جمال امامی خویی، سیدحسن زعیم، جلالی نائینی، عباس خلیلی.(۱) دکتر مصدق در پیامی که روز قبل از تحصن ۱۳۲۸ در مطبوعات منتشر شد در مورد انتخاب دربار به عنوان محل تحصن چنین می نویسد: «اینجانب صلاح نمی دانم که برای شکایت از دولت به غیر از دربار جای دیگر برویم و بین شاه و ملت جدایی بیندازیم. آنهم چنین پادشاه رئوف و مهربانی که نمی خواهد خود را از مردم جدا کند.»(۲) در اطلاعیه دوم دکتر مصدق برای توضیح بیشتر هدف تحصن، وی ضمن اشاره به اینکه فساد در انتخابات «حتی مورد اعتراض شاه نیز قرار گرفته است» و کسانی «به طرز مغرضانه ای سعی می نمایند از بیان حقایق به شاه کشور» جلوگیری کنند، تأکید کرده است که «اگر ملت ایران در روزهای فترت برای عرض شکایت از سوءجریان انتخابات سرتاسر کشور به دربار شاه پناهنده نشود از مغرضین باید پرسید پس به کجا روی آورد.»(۳) در مورد همکاری فداییان اسلام، شهید حاج مهدی عراقی در خاطرات خود تصریح می کند که برای تحصن در دربار، دکتر مصدق «یک نامه ای هم برای مرحوم نواب [صفوی] می نویسد که شما دوستانتان را بفرستید اینجا، من با آنها کاری دارم. صبح جمعه بود، تعدادی از بچه ها رفتند خانه مصدق... [هنگام حرکت از منزل، دکتر مصدق [از پله ها آمد پایین و یک دستش عصا بود، یک دستش هم توی دست مرحوم امامی [از رهبران فداییان اسلام]. حرکت کردند جلو، جمعیت هم به دنبال ایشان آمدند تا دم دربار.»(۴)

در مورد وقایع تحصن در اغلب منابع به تحویل عریضه ای خطاب به شاه و پاسخ کتبی وزیر دربار از از

۱- سفری، قلم و سیاست، ج۱: ص ۲۰۱.

۲- روزنامه های شاهد و ستاره، ۲۱/۷/۱۳۲۸.

۳- روزنامه شاهد، ۲۳/۷/۱۳۲۸.

۴- عراقی، ناگفته ها: صص ۳۸ - ۳۹.

طرف شاه اشاره شده است اما دکتر سنجابی که خود از متحصنین بود در خاطرات خود اشاره می کند که «مصدق مذاکراتی گویا با شاه کرد»،(۱) و در مقابل سؤال مجدد و تأکید مصاحبه گر مجددا می گوید: «درست یادم نیست آیا مصدق ۱ ه، ۲ شاه را دید یا خیر.»(۲) حاج مهدی عراقی نیز که در روز تحصن همراه گروهی از اعضای فداییان اسلام در تجمع قبل از تحصن شرکت داشته و از طریق رفیعی مدیر انتظامات فداییان اسلام که یکی از رابط های تعیین شده بین متحصنین و بیرون بود، از وقایع تحصن اطلاع داشته، در خاطرات خود به ملاقات و مذاکره شاه با مصدق اشاره می کند.(۳) دکتر سنجابی در مورد تشکیل جبهه ملی در تحصن دربار می گوید «جبهه ملی در همین تحصن تشکیل شد. یعنی موقعی که ما در کاخ متحصن بودیم آنجا پیشنهاد شد که این هیئت و این تشکیلات بنام جبهه ملی نامیده بشود و آقای دکتر مصدق هم موافقت کردند. بنابراین پایه و اساس و نام جبهه ملی در همین روزهای تحصن نهاده شد.»(۴) مهدی عراقی در کتاب «ناگفته ها» توضیح می دهد که پیش نویس اطلاعیه تأسیس جبهه ملی از داخل کاخ توسط متحصنین به فداییان اسلام داده شد تا آنها نسبت به چاپ و انتشار آن اقدام کنند. «قرار شد یک چند نفری هم رابط باشند بین متحصنین و بیرون... حاج ابوالقاسم رفیعی مدیر انتظامات فداییان اسلام... می آید، مینوت تأسیس جبهه ملی را از آن تو [دربار محل تحصن [می آیند می دهند به دست حاج ابوالقاسم رفیعی که با موافقت شاه جبهه ملی در ایران به وجود می آید.»(۵) در کتاب مذکور مضمون مذاکرات مصدق و شاه درباره تأسیس جبهه ملی اینگونه شرح داده شده است:

«مصدق به شاه می گوید که دستور بدهید انتخابات آزاد باشد. شاه می گوید اگر انتخابات آزاد شود کمونیست ها برنده می شوند، آراء را آنها می برند. اینها می گویند که نه، شما خاطرجمع باشید که کمونیست ها برنده نمی شوند، ما رأی را خواهیم آورد. بعد، شاه می گوید آخر شما نه تشکیلاتی دارید، نه حزبی هستید، نه چیزی هستید، چه جوری، روی

۱- سنجابی، خاطرات سیاسی: ص ۱۰۷.

۲- همان: ص ۱۰۸.

۳- عراقی، ناگفته ها: ص ۴۰.

۴- سنجابی، خاطرات سیاسی: ص ۱۰۸.

۵- عراقی، ناگفته ها: ص ۴۰.

چه حسابی، چه ملا‌کی؟ خلاصه اش توافق می کنند که تا آن موقع که به طور کلی، حزبی جز حزب ایران وجود نداشت، جبهه ملی را به وجود بیاورند.»(۱) علاوه بر قول مشهور در مورد تأسیس جبهه ملی در اول آبان ۱۳۲۸ و اعلام موجودیت آن در دهم آبان همان سال،(۲) قول دیگر نیز مدعی است که در مدت ۳۴ روز تبعید دکتر مصدق، پس از اعلام حکومت نظامی متعاقب ترور هژیر (۱۳ آبان ۱۳۲۸)، «در همین زمان هسته مرکزی و شالوده گروهی سیاسی به نام جبهه ملی نیز ریخته شد.»(۳) مهدی عراقی در مورد واکنش نواب صفوی در مورد درخواست چاپ اطلاعیه تأسیس جبهه ملی توسط فداییان اسلام می گوید: «وقتی این مینوت] پیش نویس اعلام تأسیس جبهه ملی] را که آوردند و دادند دست نواب که ببرند و چاپش بکنند، ایشان ناراحت شد و منع کرد بچه ها را از این کار و گفت تشکیلات و حزب و جبهه ای که با موافقت پسر رضاخان به وجود آمده باشد، برای ما ارزش ندارد. هر چه بدبختی است از اینجاست، کانون فساد اینجاست. ما با کاشانی صحبت کردیم که این کانون فساد را برداریم. اگر این [شاه] بماند مرتب این میکروب سرطان و میکروب مالاریا رشد می کند و می آید بیرون. تازه اینکه با دست خود بیاید برای ما یک حزب هم برایمان به وجود بیاورد... ولی با اصراری که به حساب بچه ها داشتند به خصوص که، الآن می خواهد یک حرکتی به وجود بیاید، اگر از همین جا این حرکت پاره بشود ممکن است ضررهایش بعد متوجه ما بشود، اینکه حالا شما نظارت داشته باش بر اینها و اگر خواست کار خلافی انجام بشود، آن موقع مخالفت بکنی. تا ساعت یک و دو نیمه شب این موضوع مورد بحث بود. یک عده موافق، یک عده مخالف، نهایت امر نتیجه به اینجا رسید که مرحوم نواب گفت که من دستور چاپ آن را نمی دهم خودتان هرکاری که می خواهید بکنید... بچه ها آن را چاپ و منتشر کردند.»(۴) یرواند آبراهامیان هسته اولیه جبهه ملی را به سه گروه طبقه بندی می کند و می نویسد:

۱- همان: همان صفحه.

۲- غلامرضا نجاتی در کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، یک بار تاریخ اول آبان و یک بار ۱۹ آبان را به عنوان تاریخ اعلام جبهه ملی ذکر می کند. صص ۸۴ و ۸۶.

۳- سفری، قلم و سیاست، ج۱: ص ۲۹۹.

۴- عراقی، ناگفته ها: صص ۴۰ - ۴۱.

«اعضای گروه اول عبارت بودند از سیاستمداران ضد دربار برجسته ای مانند امیرعلایی، حقوقدان و اشراف زاده ای که در دولت قوام خدمت کرده بود؛ محمود نریمان، کارمند عالی رتبه مستقلی که او هم در دوره قوام خدمت کرده بود؛ و مشاراعظم، دوست قدیمی مصدق و سیاستمدار کهنه کاری که توسط رضاشاه از کشور اخراج شده بود. گروه دوم را این گونه سیاستمداران مرتبط با بازار تشکیل می دادند: سید ابوالحسن حائری زاده، متحد نزدیک کاشانی از زمان مبارزات ضد جمهوری خواهی در سال ۱۳۰۴؛ مظفر بقایی، حقوقدان تحصیل کرده اروپا، که هواداران زیادی در بین محافظه کاران بازار کرمان داشت؛ و حسین مکّی، کارمند جوانی از یک خانواده بازاری یزدی و نویسنده کتاب معروف تاریخ بیست ساله ایران که نگاه مثبتی به روحانیون و نظر خصمانه ای به سلطنت پهلوی داشت. مکّی، بقایی و حائری زاده - به منزله طرفداران قوام - به مجلس پانزدهم راه یافته بودند امّا از حزب دموکرات کناره گیری کرده بودند تا اعتراضات بازاریان علیه دولت را سازمان دهند. سومین و مهمترین گروه این کمیته را شماری از تندروهای جوان و تحصیل کرده غرب تشکیل می دادند؛ مانند دکتر کریم سنجابی و زیرک زاده، دو تن از رهبران حزب ایران؛ دکتر علی شایگان، رییس دانشکده حقوق و وزیر فرهنگ قوام در سال ۱۳۲۵؛ حسین فاطمی، روزنامه نگار تحصیل کرده فرانسه که بعدها «شهید» اصلی جبهه ملی شد؛ و احمد رضوی، مهندس تحصیل کرده فرانسه که هر چند از خانواده ثروتمندی بود - پدر وی رییس جامعه شیخی کرمان بود - از حزب توده و جناح تندرو و حزب دمکرات پشتیبانی می کرد. اعتراض و تظاهرات در باغ کاخ سلطنتی آنچنان مؤثر بود که دربار وعده داد به بی نظمی های انتخاباتی پایان دهد[...] جبهه ملی در نخستین بیانیه عمومی خود سه خواسته مشخص را مطرح کرد: برگزاری درست انتخابات، لغو حکومت نظامی و آزادی مطبوعات. یکی از شرکت کنندگان در همان نشست، بعدها می نویسد که مسئله نفت در آن جلسه مطرح نشد، زیرا در آن هنگام رهبران جبهه متوجه انتخابات بودند نه شرکت نفت ایران و انگلیس[... [مصدق، هم پیش از شکل گیری جبهه و هم پس از آن، پافشاری می کرد که ائتلافی آزاد و باز از سازمان ها با یک هدف عمومی برای ایران مناسب تر است تا یک حزب سیاسی سازمان یافته با اعضای منضبط و برنامه های مدوّن. همچنین پافشاری می کرد که می خواهد نه از زبان یک حزب بلکه از زبان همه ملت سخن بگوید. در ماه های بعدی چهار سازمان حزب ایران، حزب زحمتکشان، حزب ملت ایران و مجمع مسلمانان مجاهد به

جبهه ملی پیوستند و پشتیبانان اصلی و سازمان یافته مصدق را تشکیل دادند.»(۱) نجاتی در توضیح ترکیب جبهه ملی از «حزب ایران»، «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات»، «حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیست»، «جمعیت آزادی مردم ایران»، «جمعیت فداییان اسلام» و «مجمع مسلمانان مجاهد» نام می برد(۲) و در مورد فداییان اسلام تأکید می کند که این جمعیت «در تمام مبارزات سیاسی - ملی سال های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ شرکت فعال نمود و نیروی عامل و متحرک جبهه ملی را تشکیل داد.»(۳) محاکمه سران «حزب توده» از دیگر حوادث مهم این دوره بود که پیش از افتتاح مجلس جدید صورت گرفت. توده ای ها در دو گروه محاکمه شدند و عده ای از سرانشان نیز مخفی شدند و بعدا فرار کردند.(۴)

مجلس شانزدهم در ۹ بهمن ۱۳۲۸ افتتاح شد. آیه اللّه کاشانی (که در تبعید بود) و دکتر مصدق و هفت تن از اعضای جبهه ملی در تجدید انتخابات تهران به مجلس راه یافتند.(۵) ساعد به گرفتن رأی اعتماد امیدوار نبود؛ و هیچ نماینده ای هم حاضر نمی شد از «قرارداد الحاقی گس - گلشاییان» دفاع کند و امید تصویب آن نمی رفت. کابینه ساعد، پس از ۱۶ ماه، سرانجام سقوط کرد.(۶) انگلیسی ها شاه را راضی کردند که علی منصور (منصورالملک) را مأمور تشکیل کابینه کند تا بتواند «قرارداد الحاقی گس - گلشاییان» را به تصویب

۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۱۰. در ترجمه به جای «مجمع مسلمانان مجاهد»، «جامعه مجاهدین اسلام» آمده بود که تصحیح شد.

۲- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۸۶ - ۹۱.

۳- همان: ص ۹۰.

۴- دو گروه محکومین «حزب توده» عبارت بودند از: دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، اکبر شهابی، غفور رحیمی، امیر عبدالملک پور، عبدالحسین نوشین، ضیاءالدّین الموتی، محمد علی جواهری، محمدعلی شریفی، محمود بقراطی، احمد قاسمی، محمد شورشیان، صمد حکیمی و نورالدین کیانوری؛ بانو اختر کیانوری (خواهر نورالدّین و همسر عبدالصمد کامبخش)، محمد شهریاری، جواد معینی، کولیا خاچاطور، آرزومانیانس، محمود هرمز، ابراهیم محضری، نوروز علی غنچه، علی اکبر شاندرمنی، احمد میراحمدی، مهندس علی عُلُوّی. از جمله فراریان نیز عبارت بودند از: غلامعلی بابازاده، رضا رادمنش، فریدون کشاورز و احسان طبری.آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۹۱. سمیعی، سی و هفت سال: صص ۵۶ - ۵۷؛ هردو با تصرف و اصلاح.

۵- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج۱: ص ۴۳۱.

۶- سمیعی، سی و هفت سال: صص ۱۴ - ۱۵. ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۷۹ - ۸۰.

برساند. منصور قرارداد را به مجلس فرستاد ولی توفیقی نیافت. انگلیسی ها، که از منصور ناامید شده بودند، با شاه و آمریکایی ها اتفاق نظر پیدا کردند که رزم آرا، رییس ستاد ارتش، نخست وزیر شود.(۱) بازگشت آیه اللّه کاشانی از تبعید در میان استقبال مردم، در این دوره پیش آمد و – با ورود وی – مبارزات ملت ایران، شور دیگری پیدا کرد.(۲) رزم آرا در بدو معرفی کابینه و برنامه اش به مجلس، با مخالفت شدید آیه اللّه کاشانی و «جبهه ملی» مواجه شد.(۳) اکثریت مجلس هم چندان به حمایت او مایل نبودند؛ آنها می دانستند که شاه و رزم آرا در صدد انحلال مجلس اند. خطر انحلال که رفع شد، مجلس در مقابل رزم آرا ایستاد. فرار ده تن از رهبران «حزب توده» از زندان قصر، که «گویا» با اطلاع رزم آرا صورت گرفته بود، به حیثیت وی بیش از پیش لطمه زد.(۴) او روابط ایران و شوروی را بهبود بخشید و قراردادی بازرگانی نیز با آن دولت منعقد کرد؛ لیکن تکیه او بر انگلیسی ها بود که به وی اعتماد داشتند و حمایتش می کردند.(۵)

نهضت ملی شدن نفت، به رهبری مصدق و کاشانی

آیه اللّه کاشانی و «جبهه ملی» به رهبری دکتر مصدق خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند و این خواسته مورد حمایت گروه های کثیر مردم و تنی چند از علمای برجسته نظیر آیه اللّه العظمی خوانساری (از مراجع ثلاث قم)، آیه اللّه بهاءالدین محلاتی، آیه اللّه عباسعلی شاهرودی، آیه اللّه سیدحسن چهارسوقی، آیه اللّه شیخ باقر رسولی، آیه اللّه سیدمحمود روحانی قمی، آیه اللّه شیخ محمدرضا کلباسی، آیه اللّه حاج شیخ مهدی نجفی، آیه اللّه فقیه سبزواری و گروه کثیری از روحانیون فعال و مبارز مانند حاج سیدحسین خادمی و حاج شیخ مرتضی مدرسی اردکانی، حاج سیدمصطفی سیدالعراقین و... قرار گرفت(۶) و شوری

۱- ایرانی، بحران دمکراسی...: ص ۸۱.

۲- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۱۶. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر...، ش ۶ – ۷: صص ۵۳ – ۵۴.

۳- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۹۳ – ۹۴.

۴- فراریان: خسرو روزبه، دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، دکتر نورالدّین کیانوری، مهندس علی علوّی، عبدالحسین نوشین، احمد قاسمی، صمد حکیمی، محمود بقراطی و علی اکبر شاندرمنی. نقل از آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۹۲؛ با تصرف. نام خسرو روزبه در این مأخذ از قلم افتاده است. ستوان چنگیز قبادی عامل فرار و عضو سازمان افسران در سال ۳۹ یا ۴۰ به ایران بازگشت و اعدام شد.

۵- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: صص ۳۲۴ – ۳۲۵.

۶- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۱۰۰ – ۱۰۴ به نقل از مطبوعات سال ۱۳۲۹ و کتاب «روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت». همچنین؛ ترکمان، نقدی بر مصدق و...: صص ۲۸ و ۳۲ و ۴۵ – ۶۵.

عجیب در سراسر ایران پدیدار شد. آیه اللّه العظمی بروجردی نیز از نهضت نفت «ضمنی ولی آشکارا» حمایت می کرد و به علمای تهران نامه نوشت که نباید با این حرکت مخالفت کنند.(۱) ۱ م آرا، ۲رزم آرا این کار را غیرعملی خوانده مردم را از خطرات آن ترساند؛ و در ۱۳ اسفند ۱۳۲۹ مخالفتش را با ملی شدن صنعت نفت، در جلسه کمیسیون نفت مجلس، تکرار کرد، تا آنجا که به دلیل اقتدار و موقعیت ویژه اش به بزرگترین مانع تحقق خواست ملی مبدل گردید. وی سرانجام سه روز بعد، در مسجد شاه، به ضرب گلوله یک عضو «فداییان اسلام» به قتل رسید.(۲) پس از دستگیری خلیل طهماسبی به اتهام قتل رزم آرا، «یک اعلامیه از طرف نواب صفوی [رهبر فداییان اسلام] صادر شد که در بالای آن «هوالعزیز» نوشته شده بود. این اعلامیه خطاب به شاه صادر شده بود» و «قاطعانه به شاه دستور می داد که باید فرمان آزادی قاتل رزم آرا را صادر کند و برای هرگونه آزاری که وی در زمان بازجویی توسط پلیس دیده است، از او عذرخواهی نماید».(۳) آیه اللّه کاشانی در مصاحبه ای نظرش را چنین ابراز داشت: «این عمل به نفع ملت ایران بود و این گلوله و ضربه عالی ترین و مفیدترین ضربه ای بود که به پیکر استعمار و دشمنان ملت ایران وارد آمد. قاتل رزم آرا باید آزاد شود؛ زیرا این اقدام او در راه خدمت به ملت ایران و برادران مسلمانش بوده است.»(۴) بنا به خاطرات سیدمحمد واحدی از اعضای برجسته فداییان اسلام و حاج مهدی عراقی، رهبران جبهه ملی برای جلوگیری از اقدامات رزم آرا و حتی احتمال کودتا توسط وی، از فداییان اسلام درخواست می کنند که رزم آرا از سر راه نهضت ملی برداشته شود.(۵) در جلسه با نواب صفوی؛ بقایی، فاطمی، نریمان، آزاد، حائری زاده، سنجابی، شایگان و مکی از طرف جبهه ملی حضور پیدا می کنند و دکتر فاطمی تأکید می کند که من اصالتا از طرف خودم هستم و وکالتا از طرف مصدق (چون کسالت داشت) و ایشان گفته اند هر تصمیمی

۱- ترکمان، نقدی بر مصدق و...: ص ۲۸. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- سمیعی، سی و هفت سال: صص ۱۷ - ۱۸. ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۸۲ - ۸۳.

۳- هیکل، ایران، روایتی که...: ص ۱۱۲.

۴- هیکل، ایران، کوه آتشفشان: ص ۱۸۴.

۵- عراقی، ناگفته ها: صص ۷۲ - ۷۷. خاطرات واحدی در مجله خواندنی ها ش ۱۷ سال ۱۶ مورخ ۹/۸/۱۳۳۴ انتشار یافته است و با توجه به زمان انتشار، برخی مطالب با ابهام و کنایه ذکر شده است. همچنین؛ خوش نیت، سیدمجتبی نواب صفوی...: ص ۵۱.

که در این جلسه گرفته شود «برای خود من هم لازم الاجراء است.»(۱) نواب صفوی طی دو جلسه طولانی به شرط اجرای احکام اسلام در صورت به قدرت رسیدن جبهه ملی، پیشنهاد اعدام انقلابی رزم آرا را پذیرفت و جبهه ملی نیز متعهد شد که در صورت موفقیت، خواسته های فداییان اسلام را عملی نماید.(۲) همچنین نواب صفوی در این مورد با آیه اللّه کاشانی نیز ملاقات و گفتگو کرد و آیه اللّه کاشانی هم قول داد که «بگذار مرحله اول رزم آرا برود، بقیه کارها درست می شود.»(۳) در سندی که متن بازجویی از خلیل طهماسبی در سال ۱۳۳۴ را نشان می دهد و به تازگی انتشار یافته، وی صریحا به جلسات مزبور با رهبران جبهه ملی و آیه اللّه کاشانی اعتراف کرده است ولی از اشخاص فقط نام بقایی و مکی و کاشانی و فاطمی را ذکر کرده است و نسبت به بقیه با عنوان وکلاء اقلیت که نامشان در خاطرم نیست، پاسخ داده است.(۴) در دادنامه دادستان ارتش مورخ ۱۸/۱۰/۳۴ علیه فداییان اسلام پس از بازداشت گسترده به دلیل سوءقصد ناموفق به حسین علاء، به سابقه ترور رزم آرا با معاونت «بعضی از نمایندگان اقلیت در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی» اشاره شده است(۵) و پای آیه اللّه کاشانی، بقایی، حائری زاده، مصدق و شایگان نیز به میان کشیده شد ولی با اعدام نواب صفوی، خلیل طهماسبی و چند تن از فداییان اسلام پرونده بسته شد و در مورد دیگران هم موضوع پیگیری نشد.(۶) هیکل روزنامه نگار شهیر مصری می نویسد: بعدا شوهر اشرف [پهلوی] به من گفت وقتی که خبر ترور رزم آرا را به شاه دادند، گیج شد. او نمی توانست باور کند که نخست وزیرش بدین طریق از صحنه محو شده باشد. شاه بعد از شنیدن خبر گفت: «نمی توانم باور کنم، نمی توانم باور کنم، نمی دانم چه کار بکنم»؛ و سپس ادامه داد: «من کاملاً تنها هستم؛ هیچ کس مشکلات مرا درک نمی کند. هر کسی علیه من در حال توطئه چینی است؛ بعضی از آنها سنجیده این کار را می کنند و بعضی ناآگاهانه. اما این

۱- عراقی، ناگفته ها: ص ۷۲. در خاطرات واحدی آمده است که «حائری زاده گفت من به نمایندگی از دکتر مصدق آمده ام.»

۲- همان: صص ۷۲ - ۷۵. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۱۰۸ - ۱۰۹ و ص ۳۰۴.

۳- عراقی، ناگفته ها: صص ۷۵ - ۷۷.

۴- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۳۰۵ - ۳۰۷. گل محمدی، جمعیت فداییان اسلام...، ج ۲: صص ۶۶۶ - ۶۶۹.

۵- سفری، قلم و سیاست، ج ۱: صص ۴۲۱ - ۴۲۲.

۶- همان: ص ۴۲۲.

من هستم که ناچارم تاوان پس بدهم.»(۱) فردای قتل رزم آرا، روز ۱۷ اسفند ۱۳۲۸ کمیسیون نفت پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت را تصویب و اعلام کرد.(۲) «در همان روزی که رزم آرا به قتل رسید، امیر اسداللّه علم شتابزده به سفارت انگلیس رفت و از جانب شاه با مقامات سفارت راجع به دولت آینده مشورت کرد: دولت آینده آیا باید قوی باشد یا بی آزار»؟!(۳) انگلیسی ها، به رغم میلشان به سید ضیاءالدّین طباطبایی، رضایت دادند که دولتی روی کار بیاید که نقش بینابینی بازی کند. شاه و مشاورانش، حسین علاء را که به گفته آبراهامیان، «مورد قبول جبهه ملی بود»،(۴) و «وزیرانش را به توصیه مصدق انتخاب می کرد»،(۵) به عنوان محلل برگزیدند(۶) تا مخالفت کمتری برانگیخته باشند. سرانجام در روز ۲۴ اسفند ۱۳۲۹، در پی تظاهرات عظیم مردم در خیابان ها، مجلس شورای ملی به اتفاق آراء اصل ملی شدن صنعت نفت را تصویب کرد. مجلس سنا نیز در ۲۹ اسفند – به اتفاق آراء– اصل مذکور را تأیید نمود. در روز ۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ کمیسیون نفت قانون ۹ ماده ای طرز اجرای ملی شدن صنعت نفت را به اتفاق آراء تصویب کرد و مجلسین نیز در روزهای بعد آن را تأیید نمودند؛ حسین علاء هم از نخست وزیری استعفا داد و سمت سابقش، وزارت دربار را مجددا بر عهده گرفت. در محافل سیاسی آن زمان شایع شده بود که سید ضیاء به نخست وزیری خواهد رسید؛ که ناگهان جمال امامی، از نمایندگان مخالف مصدق و واسطه دربار پیشنهاد کرد مصدق نخست وزیر شود. «از ۹۰ نفر عده حاضر در جلسه خصوصی [مجلس شورا] ۷۹ نفر به دکتر مصدق رأی تمایل دادند.»(۷) مصدق خود در مورد پذیرش پیشنهاد نخست وزیری، در تقریرات زندانش، چنین می گوید:

۱– هیکل، ایران، روایتی که...: صص ۱۱۲ – ۱۱۳.

۲– نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۱۲۶.

۳– ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۲.

۴– آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۲۷.

۵– همان: همان صفحه.

۶– بزرگمهر، تقریرات مصدق...: ص ۱۲۱، تعبیر «محلل» برای کابینه علاء توسط مصدق نیز به کار رفته است اما وی آن را مقدمه نخست وزیری سیدضیاء توصیف می کند در حالیکه برخی دیگر با توجه به ارتباطات جبهه ملی با وی، آن را زمینه ساز حکومت مصدق می دانند. عراقی، ناگفته ها: صص ۸۷ و ۹۵.

۷– سفری، قلم و سیاست، ج ۱: ص ۴۴۵.

... کابینه [علاء] جنبه محلّل داشت و زمینه را برای نخست وزیری سید ضیاءالدّین طباطبایی مهیّا می کرد تا بیاید و مسئله ملی شدن نفت را به سبک خود منتفی سازد. به همین دلیل متولیان مجلس به این امید که من - نظیر دوره چهاردهم - نخست وزیری را نخواهم پذیرفت، در جلسه خصوصی، به زمامداری من ابراز تمایل کردند؛ در حالی که در همان موقع سید ضیاءالدّین در دربار منتظر بود تا فرمان به نامش صادر شود. اما من که نهضت را در خطر می دیدم، رأی تمایل را بلافاصله با شرط تصویب قانون طرح اجرای ملی شدن صنعت نفت پذیرفتم.(۱) سفارت انگلیس پیش بینی می کرد که مصدق «در زمان کوتاهی شکست خواهد خورد و لاجرم، نیست خواهد شد».(۲)

اجرای قانون ملی شدن نفت

اشاره

مسلّم بود که دیگر نمی توان دولت ایران را از تحقق ملی شدن نفت باز داشت. در آغاز نخست وزیری دکتر مصدق، هیئتی از جانب شرکت نفت به ریاست «بازیل جکسون» به ایران آمد؛ مذاکرات به نتیجه ای نرسید و هیئت انگلیسی بازگشت. «انگلیسی ها در خرداد ۱۳۳۰ فرمول «نوعی ملی شدن» را تصدیق کرده بودند. یک ماه بعد نیز هیئت نمایندگی شرکت نفت به ریاست استوکس، اصل ملی شدن را از جانب دولت انگلستان و شرکت نفت به رسمیت شناخت. در مذاکرات بعدی که آمریکایی ها نیز مداخله داشتند اصل ملی شدن تأیید شده بود... [دکتر مصدق و همکارانش] فرمول و پیشنهادهای انگلیسی ها و آمریکایی ها را زیر پوشش «نوعی ملی شدن» مغایر با قانون ملی کردن می دانستند و معتقد بودند که باید ایستادگی کرد و حتی برای مدتی از صدور و فروش نفت به خارج و تحصیل عواید آن چشم پوشید.»(۳) «اورل هریمن» نماینده تام الاختیار آمریکا نیز با موافقت دکتر مصدق برای میانجی گری به ایران آمد. «حزب توده» که در این زمان جنبش ملی را رقیب خود می دانست، تظاهرات بزرگی به راه انداخت و دکتر مصدق را به عنوان «عامل امپریالیسم آمریکا» مورد حمله قرار داد. نتیجه تظاهرات ۲۵ کشته و ۲۵۰

۱- بزرگمهر، تقریرات مصدق...: ص ۱۲۱.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۴.

۳- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۱۶۰ - ۱۶۱.

زخمی بود.(۱) نشریات وابسته به «حزب توده» حملات خود را به دکتر مصدق تشدید کردند. پس از «هریمن» یک هیئت انگلیسی به ریاست «ریچارد استوکس» در مرداد ۱۳۳۰ به تهران آمد؛ که با دست خالی به انگلستان بازگشت. انگلیسی ها، که در تلاش های دیپلماتیک ناکام شده بودند دست به تحریک های مختلف در داخل می زدند. رهبر نمایندگان مخالف مصدق، جمال امامی، که با سفارت انگلیس رابطه داشت، «ضد کمونیستی دو آتشه و محافظه کاری طرفدار غرب بود و مؤثرترین شیوه مبارزه با کمونیسم را توسل به سرکوب و اختناق می دانست».(۲) «در شهریور ماه، که شرکت نفت تکنیسین های خود را خارج و تأسیسات نفتی را تعطیل کرد، دولت انگلیس هم نیروی دریایی خود را در خلیج فارس تقویت و علیه ایران به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کرد.» شکایت انگلیس به شورای امنیت، فرصت مغتنمی بود تا از ایران در یک مجمع جهانی دفاع شود و تبلیغات انگلیسی ها خنثی گردد. «مصدق، در مهر ماه، برای اقامه دعوا در شورای امنیت به نیویورک رفت، برای دستیابی به کمک مالی بانک جهانی به تلاش ناموفقی دست زد و با متهم کردن انگلیس به مداخله در سیاست داخلی ایران، همه کنسولگری های این کشور را تعطیل کرد. بدین ترتیب، در اواخر پاییز ۱۳۳۰، مصدق در یک انقلاب بزرگ دیپلماتیک درگیر شده بود.»(۳) کاتم در مورد موضع آمریکا در قبال دولت مصدق چنین می نویسد: «از دیپلماسی ایالات متحده در نخستین سال زمامداری مصدق و نیمه اول دوره حکومت وی چنین برمی آید که بسیاری از مقام های آمریکایی موافق ناسیونالیست ها بوده اند. گفته می شد که آمریکا با اعمال فشار فراوان بر بریتانیا مانع از مداخله نظامی آن کشور در ایران شده و انگلستان را به مذاکره با مصدق تشویق کرده است. از دیگر نشانه های سیاست مساعد آمریکا نسبت به ایران، تمدید مهلت اقامت هیئت نظامی آمریکایی در ایران و اجرای برنامه اصل چهار با کمک ۲۳ میلیون دلار سالانه بود.»(۴) انتخابات مجلس هفدهم در راه بود و همه نیروهای سیاسی غنیمت می طلبیدند. به رغم همه محدودیت ها و زمینه ها و ریشه های تقلّب و اعمال نفوذ، انتخابات به نحوی برگزار شد که همه نیروها در

۱- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۴. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۹۳.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۵.

۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۳۰.

۴- کاتم، ناسیونالیسم در ایران (چ ۳، کویر): ص ۲۶۷.

مجلس نماینده داشتند. آبراهامیان می نویسد: «در شهرهای بزرگ، جبهه ملی بیشتر کرسی ها را صاحب شد. در تهران که مجموع آراء دو برابر انتخابات پیشین بود، جبهه ملی همه دوازده کرسی را به دست آورد. ولی در اکثر حوزه های دیگر استان ها به ویژه نواحی روستایی، مخالفان موفق تر بودند... مصدق با پی بردن به اینکه جناح مخالف، اکثریت قابل توجه کرسی های استانی را به دست خواهند آورد، پس از اینکه انتخاب شوندگان به حدنصاب لازم رسیدند (هفتاد و نه نماینده)، انتخابات را متوقف کرد...از ۷۹ نماینده، ۳۰ نفر، یا وابسته به «جبهه ملی» بودند و یا موضعی بسیار نزدیک با آن داشتند... ۴۹ نماینده دیگر، که بیشتر از زمین داران بودند،(۱) به دو فراکسیون سلطنت طلب و طرفدار انگلیس تقسیم می شدند».(۲) نجاتی می نویسد: «نتیجه انتخابات دوره هفدهم برخلاف انتظار دکتر مصدق بود. همه مخالفان دولت در مجلس شانزدهم که با دربار بستگی داشتند، از شهرستان ها انتخاب شده بودند.»(۳) دکتر مصدق طی پیامی رادیویی گفت: «مداخلات بعضی از مأمورین دولتی و ثروتمندان متنفذ محلی در شهرستان ها و آزادی بی سابقه انتخابات موجب گردید بعضی از انجمن های نظارت سوءاستفاده کنند.»(۴) مع الوصف «وی در عین حال اظهار اطمینان کرد که هشتاد درصد نمایندگانی که به مجلس می روند، نماینده حقیقی ملت خواهند بود.»(۵) پس از دو ماه کشمکش ها و درگیری های فراوان در مجلس بر سر تصویب اعتبارنامه های نمایندگان و رسمیت یافتن مجلس هفدهم، ۵۳ نفر از ۶۶ نماینده حاضر رأی تمایل به ادامه نخست وزیری دکتر مصدق دادند.(۶)

۱- روزنامه دنیا در ۴ خرداد ۱۳۳۱ مشاغل نمایندگان دوره هفدهم را ذکر کرده است که طبق آن ۱۵ نفر از آنان مالک و زمین دار بوده اند. سفری، قلم و سیاست، ج۱: ص ۵۸۵.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: صص ۳۳۱ - ۳۳۲.

۳- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۲۱۹.

۴- همان: همان صفحه، به نقل از روزنامه کیهان مورخ ۱ فروردین ۱۳۳۱.

۵- همان: همان صفحه.

۶- سفری، قلم و سیاست، ج۱: ص ۶۰۶.

استعفای مصدق، انتصاب قوام، قیام سی تیر

مصدق از مجلس تقاضای ۶ ماه اختیارات تام کرد و از شاه خواست که «وزارت جنگ» را - با همه اختیارات - به وی بسپارد؛ شاه نپذیرفت و مصدق «روز ۲۵ تیر [۱۳۳۱] بدون اطلاع دوستان، همکاران، مشاوران یا وزیران کابینه استعفا کرد...»(۱) و حتی «برای مردم یک پیام رادیویی نفرستاد.»(۲) همایون کاتوزیان اضافه می کند: «ظاهرا می خواسته است نفس راحتی بکشد. روز بعد خبر کناره گیری مصدق و انتصاب قوام به نخست وزیری اعلام گردید. همه حیرت زده شدند.»(۳) ۱ تر مصدق، ۲دکتر مصدق بعدها در «خاطرات و تألمات» می نویسد: «اکنون اعتراف می کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام السلطنه آن اعلامیه کذایی را نمی داد و با مخالفت صریح مردم مواجه نمی شد و دولت خود را تشکیل می داد و قبل از اینکه دادگاه [لاهه [اعلام رأی کند دولتین ایران و انگلیس روی این نظر که اختلاف در صلاح دولتین نیست دعوای خود را از دیوان لاهه پس می گرفتند و کار به نفع دولت انگلیس تمام می شد و زحمات هیئت نمایندگی ایران به هدر می رفت.»(۴) فرایند این مخالفت و استعفا، عامل تازه ای را در جریان مبارزات ملت ایران وارد کرد: وارد شدن شاه به میدان جنگ. آبراهامیان در تحلیل خود از این مسئله می نویسد: پس از پنج ماه کشمکش های پارلمانی، در ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱ مصدق به ناگاه با استفاده از حق قانونی نخست وزیر در تعیین وزیر جنگ، کشمکش را به یک بحران مهم ملی تبدیل کرد. هنگامی که شاه فرد مورد نظر مصدق را نپذیرفت،(۵) وی بدون توجه به نمایندگان و با نوشتن استعفانامه ای، مستقیما به مردم متوسل شد. مصدق در استعفانامه خود به این موضوع اشاره کرده بود که چون به وزیر جنگ مورد اعتمادی نیازمند بود و شاه هم فرد مورد نظر را نپذیرفت، استعفا می دهد تا اعلیحضرت فرد مورد اعتماد و مجری سیاست هایش را به نخست وزیری تعیین کند. برای نخستین بار یک نخست وزیر آشکارا از شاه به دلیل نقض

۱- کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت: ص ۲۳۳.

۲- همان، همان صفحه.

۳- همان، همان صفحه.

۴- افشار، خاطرات و تألمات...: ص ۲۵۹.

۵- دکتر مصدق در استعفای خود خطاب به شاه تصریح می کند که درخواست وی آن بوده که «پست وزارت جنگ را فدوی شخصا عهده دار شود.» نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۲۲۲.

قانون اساسی انتقاد می کرد،(۱) دربـار را به دلیـل مقاومت در برابر مبارزه ملی محکوم می نمود و جسارت می کرد تا مشـکل قـانون اساسـی را مسـتقیما برای ملت مطرح سـازد.(۲) شـاه و نماینــدگان هـوادارش در مجلس، در برآورد میزان جدّی بـودن نهضت ملی و نفوذ رهبران آن، دچار اشتباهی بزرگ شدند. در ۲۶ تیر ۱۳۳۱ مجلس در غیاب نمایندگان عضو «جبهه ملی»، به نخست وزیری احمـد قوام (قوام السـلطنه) رأی تمایـل داد و شـاه نیز فرمـان نخست وزیری او را صادر کرد. شاه، در این فرمان، قوام را بـا لقب «جنـاب اشـرف» مخاطب ساخته بود که به دنبال حوادث آذربایجان - عملاً - پس گرفته شـده بود. قوام پس از دریافت فرمان، اعلامیه شدیـداللحن و تنـدی صادر کرد. «دو تن از زیردسـتان قوام به سـفارت انگلیس اطلاع داده بودند که او خیـال دارد مثـل یـک دیکتاتور عمل کنـد و بسـیاری از مخالفانش را به زنـدان بینـدازد و مجلس را منحل سازد.» اعلامیه قوام حـاکی از قصـد او بود ولی به جـای ترسانـدن مخالفـان، آنها را تحریک کرد.(۳) تعـبیراتی چون «وای بر حـال کسـانی که در اقـدامات مصـلحانه مـن اخلال نماینـد و در راهی کـه در پیش دارم مـانع بتراشـند یـا نظـم عمـومی را بر هـم زننـد. ایـن گـونه آشوبگران با شدیـدترین عکس العمل از طرف من روبه رو خواهنـد شد» و یا «به عموم اخطار می کنم که دوره عصیان سپری شده است و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت رسیده است»،(۴) مردم را خشمگین تر ساخت. خبر انتصاب قوام و مخالفت قاطع آیه اللّه کاشانی و فراکسیون جبهه ملی در مجلس شورا با وی، تهران را در ناآرامی و تظاهرات اعتراض آمیز فرو برد و از همـان روز ۲۶ تیر بیـن مردم و قـوای نظـامی برخوردهـای پراکنــده ای رخ داد. وحـدت و همـاهنگی مردم در برابر دربـار، که بازتـابی از اتحـاد رهبران مـذهبی و سیاسـی بود، برگ دیگری بر قهرمانی های مردم ایران افزود. روز ۲۶ تیر یـک روز پس از استعفای

۱- در استعفانامه مصدق هیچ اشاره و یا استدلالی به نقض قانون اساسی نشده است.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۳۳. «چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده، پیشرفت کار در این مواقع حساس ایجاب می کند که پست وزارت جنگ را فدوی - شخصا - عهده دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشـده، البته بهتر آن است که دولت آینـده را کسـی تشـکیل دهـد که کاملاً مورد اعتماد باشـد و بتوانـد منویّات شاهانه را اجرا کنـد. بـا وضع فعلی ممکن نیست مبـارزه ای را که ملت ایران شـروع کرده است، پیروزمنـدانه خـاتمه دهـد. ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ - فدوی دکتر محمد مصدق.» سمیعی، سی و هفت سال: ص ۶۰.

۳- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۲۵. ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۷؛ مطلب داخل گیومه از مأخذ اخیر نقل شد.

۴- سمیعی، سی و هفت سال: صص ۲۵ - ۲۶. این اعلامیه در اکثر مطبوعات آن روز درج شد.

مصـدق، اعلامیه شدیـداللحن و قاطع آیه اللّه کاشانی خطاب به ملت در مخالفت با قوام و حمایت از دولت دکتر مصدق انتشار یافت. در این اعلامیه که صـلابت انقلابی و عزم ملّی در آن بارز بود، چنین آمـده بود: احمـد قوام باید بداند: در سـرزمینی که مردم رنجدیـده آن، پس از سال ها رنـج و تعب، شانه از زیر دیکتاتوری بیرون کشـیده اند نباید رسـما اختناق افکار و عقاید را اعلام و مردم را به اعدام دسته جمعی تهدید نماید. من صراحتا می گویم: بر عموم برادران مسلمان لازم است که در این جهاد اکبر کمر همت بربندند و برای آخرین مرتبه، به صاحبان سـیاست استعمار ثابت کنند که تلاش آنها در به دست آوردن قدرت و سـیطره گذشته محال است.(۱) همـایون کاتوزیـان می نویسـد: کاشانی ضـمن نشـر و توزیع پاسـخی به قوام، از او با جملات تحقیرآمیز یاد کرد و از مردم خواست در برابر او پایداری به خرج دهند. قوام پیشنهاد سازش داد و به کاشانی پیغام داد نیمی از پست های کابینه را در اختیار او قرار می دهـد به شـرطی که با دولت وی همکاری کند. اما پیام رسانان او – دکتر علی امینی و حسن ارسـنجانی – از نزد آیه اللّه دست خـالی بازگشـتند. شـاه وزیر دربـار را بـا همان مأموریت نزد کاشـانی فرسـتاد، اما او هم نتیجه ای نگرفت و اوضـاع را بـدتر کرد، چون کاشـانی از طریق علاء به شاه پیغام داد «اگر در بازگشت دولت دکتر مصـدق تا فردا اقدام نفرمایند دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد.»(۲) در روز ۲۸ تیر قوام «برای اعاده امنیت» از شـاه تقاضـای اختیـارات فوق العـاده کرد؛ ولی در واقع اشـرف و علیرضـا – خواهر و برادر شـاه – «عملاً زمام قـدرت نظـامی و انتظـامی کشور را در اختیـار گرفته بودنـد و بـا فرامینی که صـادر می کردنـد، سـرکوبی مردم را از نیروهـای انتظامی خواستار بودند».(۳) از اولین ساعات بامـداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تهران در محاصـره نیروهـای نظامی و انتظامی و تانک ها و زرهپوش هـا قرار گرفت ولی مردم بی محابـا به حرکت درآمدنـد. اصـناف و بازاریان، کارگاه ها، مغازه ها و حجره های خود را از روز پیش بستند و از صبح ۳۰ تیر به همراه دیگر مردم، از بازار به سوی مجلس به راه افتادند. کارمندان دولت، کارکنان راه آهن و رانندگان وسایل نقلیه عمومی دست از کار کشیده به

۱– مطبوعات ۲۶ تیر ۱۳۳۱. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۶۱. نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۲۲۵ – ۲۲۶.

۲– کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت: ص ۲۳۴.

۳– سمیعی، سی و هفت سال: ص ۲۶.

تظاهرکنندگان پیوستند. دانشجویان دانشگاه تهران و دانش آموزان کلیه مدارس نیز به صف مردم درآمدند و مقاومت هر زمان بیشتر اوج می گرفت. همه نیروها به قیام پیوسته بودند؛ پس از آیه اللّه کاشانی و «جبهه ملی» که از همه مردم خواسته بودند تا در روز ۳۰ تیر به اعتصاب دست زنند، «حزب توده» نیز - هرچند دیر و در صبح همان روز - مردم را به اعتصاب عمومی و راهپیمایی سراسری فرا خواند. مطابق نوشته نجاتی به نقل از مطبوعات آن زمان بسیاری از هواداران حزب توده نیز پیش از فراخوانی حزب و «به ابتکار خود به صفوف مردم پیوسته بودند و با تجارب و آزمودگی که در زد و خوردهای خیابانی داشتند، در نبرد با نیروهای انتظامی شرکت کردند.»(۱) حقیقت این است که مردم در پیشاپیش گروه های سیاسی قرار داشتند و آنها را به دنبال خویش می کشیدند. ۳۰ تیر تبلور وحدت و هماهنگی مردم و نیروهای عمده سیاسی بود.(۲) نبرد نیروهای شاه با مردم، در نیمه راه مجلس، قریب پنج ساعت به طول انجامید. «پس از پنج ساعت تیراندازی، فرماندهان نظامی که از میزان وفاداری نیروهایشان نگران بودند دستور دادند تا افراد به پادگان ها باز گردند و شهر را در اختیار تظاهرکنندگان قرار دهند. یک کمیته پارلمانی بررسی کننده حوادث سی تیر، در آن هنگام، اعلام کرد که خونین ترین برخوردها در چهار محله شهر روی داده است: بازار به ویژه بازار فرش فروشان، عطاران و آهنگران - که مردم با فریاد «یاحسین» به شدت با ارتش درگیر شده بودند؛ مناطق کارگر نشین[جنوب] شرق تهران به ویژه اطراف تأسیسات راه آهن و کارخانه ها؛ مسیر دانشگاه تا مجلس؛ و میدان بهارستان که از قدیم محل گردهم آیی تظاهرکنندگان بود.»(۳) اعلام شد که ۲۹ تظاهر کننده در تهران کشته شدند که از جمله آنها ۴ کارگر، ۳ راننده، ۲ صنعتگر، ۲ شاگرد مغازه، یک دستفروش، یک خیاط، یک دانش آموز و یک آرایشگر بودند.(۴)

دوره دوم دولت ملّی

قوام استعفا کرد و گریخت. شاه هم، زیر فشار قیام مردم مجددا فرمان نخست وزیری دکتر مصدق را

۱- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۲۲۷.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۷. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۳۴.

۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۳۵.

۴- همان: همان صفحه؛ به نقل از مجله تهران مصور، ۲۴ تیر ۱۳۳۲.

صادر کرد. طرفداران قوام خانه نشین شدند و مردم پیروزی قیام ۳۰ تیر را جشن گرفتند. «در شب سی و یکم تیر ماه خبر اعلام رأی دیوان داوری لاهه مبنی بر عدم صلاحیت آن دادگاه در رسیدگی به شکایت دولت بریتانیا راجع به مسئله نفت به تهران رسید و این رأی، که حقّانیت مردم ایران را در مبارزه با استعمار به ثبوت می رساند، پیروزی مردم را تکمیل کرد.»(۱) از ۶۳ نماینده حاضر در جلسه مجلس شورای ملی پس از ۳۰ تیر، ۶۱ نفر به نخست وزیری دکتر مصدق رأی تمایل دادند. در مجلس سنا نیز از ۴۱ سناتور حاضر در جلسه، ۳۳ نفر رأی تمایل دادند و حکم نخست وزیری توسط شاه صادر گردید.(۲) وی، کابینه جدید و برنامه ۹ ماده ای اصلاحاتش را به مجلس معرفی کرد. برنامه او شامل: اصلاح قوانین انتخاباتی، مالی و اقتصادی و پولی، اصلاحات اداری، قضایی، اصلاح قوانین مطبوعاتی و اصلاح خدمات آموزشی و بهداشت و ارتباطات بود.(۳) لایحه اختیارات قانونگذاری شش ماهه - که همان زمان و بعدها موضوع مناقشات و اختلافاتی در درون نهضت ملی گردید - در فضای بعد از ۳۰ تیر و افزایش اقتدار دولت دکتر مصدق در جلسه ۱۲ مرداد همراه با طرح اعلام مفسدفی الارض بودن قوام و مصادره اموال وی، تصویب گردید.(۴) همایون کاتوزیان می نویسد: «به فاصله یک ماه لایحه تفویض اختیارات از مجلس سنا و شورا گذشت و به توشیح شاه رسید. قدرت به «جناب دکتر محمد مصدق نخست وزیر» تفویض شده بود. دولت اجازه یافت در قوانین انتخاباتی مجلس و انتخابات شهرداری تجدیدنظر نموده، نظام مالی و پولی را اصلاح کند، در دستگاه اداری و نظامی اصلاحاتی صورت دهد و دامنه اصلاحات به دستگاه قضایی، بهداشت و آموزش و پرورش همگانی کشانیده شود. در دی ماه ۱۳۳۱ بار دیگر مجلس، تفویض اختیارات را برای یک سال دیگر (و به دنبال بحثی داغ در مجلس و خارج از آن) تمدید نمود.»(۵)

۱- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۲۷.

۲- سفری، قلم و سیاست، ج ۱: صص ۶۴۲و۶۴۶.

۳- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۷.

۴- سفری، قلم و سیاست، ج۱: ص ۶۵۱.

۵- کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت: ص ۲۴۴.

آبراهامیان تأکید می کند که بعد از سی تیر «مصدق پیروزی خود را با حمله های شدید علیه شاه، ارتش، اشراف زمین دار و مجالس سنا و شورای ملی دنبال کرد... از هر اقدامی علیه روزنامه های توده ای که دربار را «مرکز فساد، خیانت و جاسوسی» معرفی می کردند خودداری کرد. در واقع، سرانجام، خود مصدق هم دربار را به دخالت در سیاست متهم کرد و یک کمیته ویژه پارلمانی را مأمور نمود تا مسائل قانونی میان کابینه و شاه را بررسی کند. در گزارش این کمیته آمده بود که قانون اساسی سرپرستی و اداره نیروهای مسلح را در صلاحیت دولت قرار داده است نه شاه. بدین ترتیب، شاه در اردیبهشت ۱۳۳۲ همه قدرت و اختیاراتی را که از شهریور ۱۳۲۰ به خاطر آن جنگیده بود و دوباره به دست آورده بود، از دست داد.»(۱)
همچنین وی در مورد اقدامات بعدی مصدق چنین می نویسد: «مصدق با افسران ارتش هم به شدت برخورد کرد... پانزده درصد از بودجه نظامی را کاهش داد... صد و سی و شش نفر از افسران ارتش، از جمله ۱۵ ژنرال را از ارتش بیرون کرد و با گماردن تنی چند از افسران مورد اعتماد به پست های مهم، حکومت نظامی را علیه مخالفان سیاسی خود به کار برد... حمله علیه مخالفان غیرنظامی نیز شدید بود... با گذراندن قانونی از مجلس شورای ملی مبنی بر کاهش دوره مجلس سنا از چهار سال به دو سال، آن را منحل کرد. همچنین، هنگامی که نمایندگان مخالف در مجلس شورای ملی جرأت مقاومت پیدا کردند، همه نمایندگان وابسته به جبهه ملی یکباره استعفا دادند... در واقع، مجلس هفدهم را منحل کردند. مصدق در مرداد ۱۳۳۲، برای مشروع ساختن این انحلال - با پشتیبانی حزب توده - خواستار برگزاری همه پرسی ملی شد. زیرا به نظر او در چنین مواردی تنها مردم حق قضاوت داشتند... چون قوانین برای مردم است و نه بر عکس، آنها می توانند در مورد قانون اظهارنظر کنند و در صورت تمایل آن را تغییر دهند. مصدق، حقوقدان کاملاً آشنا به قانون اساسی که آن را با دقت و ظرافت بسیاری علیه شاه به کار برده بود، اکنون بدون توجه به همان قانون، به نظریه اراده عمومی متوسل می شد. اشرافی آزادی خواهی که در گذشته روی سخنش اغلب با طبقه متوسط بود، اکنون به طبقات پایین متوسل می شد. اصلاح طلب میانه رویی که سلب حق رأی از بی سوادان را توصیه کرده بود اکنون برای جلب رضایت و تحریک توده ها تلاش می کرد. برای اطمینان از پیروزی در همه پرسی، صندوق های رأی مثبت و منفی در مکان های [جداگانه]گوناگونی قرار داده

۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۳۶.

شد.»(۱)

کودتای ۲۸ مرداد؛ توطئه مشترک انگلیس و آمریکا

اشاره

انگلیسی ها، تلاش داشتند آمریکایی ها را هم متقاعد کنند که وجود مصدق باعث سلطه و استیلای کمونیست ها بر ایران خواهد شد. آمریکا نیز هماهنگی هایی نشان می داد که از نمونه های آن، پیام مشترک «چرچیل» - «ترومن» به مصدق بود که پیشنهاد می کردند موضوع پرداخت و میزان غرامت به شرکت نفت، به حکمیت بین المللی واگذار شود؛ که با مخالفت ایران و پافشاری انگلیس بر ادامه اقداماتش علیه ایران، دولت ایران روابط خود را - در همه زمینه ها - با انگلیس قطع کرد. «قطع رابطه با انگلیس، به روابط ایران و آمریکا هم لطمه زد و پیروزی حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۵۲ زمینه را برای همکاری نزدیک تر انگلیس و آمریکا آماده تر ساخت و اندیشه توسل به کودتای نظامی را قوت بیشتری بخشید.» (۲) دربار و ایادی استعمار در به هم زدن جبهه متحد ملت موفق شدند و در این میان نقش کسانی چون دکتر مظفر بقایی کرمانی و برخی اطرافیان مشکوک دکتر مصدق و همچنین برخی از اطرافیان آیه اللّه کاشانی بارزتر بود. با تمهیدات دشمنان نهضت ملی و زمینه سازی مطبوعاتی همچون فرمان به مدیریت شاهنده، شاهد به مدیریت بقایی، آتش به مدیریت میراشرافی و مانند آن، که همگی در دشمنی با مردم و نهضت ملی هم پیمان شده بودند، متّحدان سابق، رودرروی همدگیر قرار گرفتند؛ روزنامه های طرفدار دولت مانند باختر امروز به مدیریت دکتر فاطمی، نیروی سوم، به مدیریت خلیل ملکی، شورش به مدیریت کریم پورشیرازی، توفیق، جبهه آزادی و مطبوعات وابسته به حزب توده نیز از موضع حمایت از دولت دکتر مصدق به حملات شدید و تحریک کننده علیه آیه اللّه کاشانی و سایر منتقدان و مخالفان دولت دست می زدند و آنان را همدست دربار و عامل انگلستان توصیف می کردند.(۳) تا آنجا که از ابتدای بهار ۱۳۳۲

۱- همان: صص ۳۳۶ - ۳۳۷.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۸.

۳- بررسی نقش مطبوعات...: صص ۱۸ - ۱۹، ۴۴، ۹۹ - ۱۰۲، ۱۱۱ - ۱۱۵. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۲۰۳ - ۲۰۴.

مطبوعات طرفدار دولت، هماهنگ و در کنار مطبوعات چپگرا و توده ای(1) بر شدت حملات خود به مخالفان می افزودند و چنین بود که بخش های مهم و تعیین کننده ای از بدنه جامعه، سردرگم و مأیوس شدند تا کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد به ثمر رسد. داستان کودتا معروف تر از آن است که در اینجا نیاز به شرح داشته باشد. کودتا، پس از فرار شاه از ایران، در دو مرحله (۲۵ و ۲۸ مرداد) - که در پی هم «پیشامد» کرد و مرحله نخستین آن شکست خورد - روی داد و فضل اللّه زاهدی با فرمانی که از پیش نوشته شده بود، به نخست وزیری رسید.

تحلیل کودتا، از زوایای گوناگون

تحلیل زمینه های وقوع کودتا و ارزیابی نقش و میزان تأثیر برخی اشخاص و جریان ها در این واقعه، از دیدگاه های متفاوت صورت پذیرفته است و معمولاً با جانبداری از یک جناح و مطلق انگاری مواضع و عملکرد آن تلاش می شود تا همه تقصیرها متوجه جناح دیگر شود. برخی با نگاه مصدق محوری، همه اشتباهات و خیانت ها را به پای آیه اللّه کاشانی و جداشدگان جبهه ملی گذارده و کسانی نیز با نگاه کاشانی محوری، از ابتدا ماهیت، نقش و عملکرد دکتر مصدق و همفکران وی را زیر سؤال برده و آنان را مسئول زمینه سازی و موفقیت کودتا بر می شمارند. البته در هر دو نگاه، انگلیس و آمریکا طراح و برنده ماجرا برشمرده می شوند و مقصران را نیز در اردوگاه آنان قرار می دهند. بدیهی است که تحلیل یکسونگرانه و افراطی آنان که وقایع و اشخاص را سیاه و سفید ترسیم می کنند و با اغماض، از قصورها و تقصیرهای بارز و آشکار جناح مطلوب خویش عبور می کنند، نمی تواند بیانگر همه ابعاد واقعه باشد و باب مناقشات و اختلافات را با حدّت و شدّت بیشتری باز می گذارد. به ویژه آنکه اهداف و اغراض سیاسی و مسلکی و حزبی باقیمانده از دوران نهضت ملی در نسبت با شرایط روز، کماکان با تعصب و حرارت احیاء شده و تداوم یافته اند. در این مقال نمی توان و بایسته نیست که نسبت به نگرش های متعارض موجود در باب کودتای ۲۸ مرداد به داوری نشست. پیچیدگی ها و ابهامات ناشی از تاریخ نگاری های مرامی و مسلکی و حزبی چنان دامنه مباحث را گسترده می سازند که شاید نتوان در آینده ای نزدیک به خاتمه این اختلافات و جدل ها امید داشت. حتی تحقیقات و تحلیل های مدعی نگرش

۱- در مورد تغییر موضع مطبوعات توده ای در قبال نخست وزیر، ریچارد کاتم می نویسد: «بعد از ۳۰ تیر حمله به مصدق در نشریه های حزب توده متوقف گردید.» کاتم، ناسیونالیسم در ایران (چ ۳، کویر): ص ۲۸۰.

صرفا علمی و آکادمیک نیز نتوانسته اند خود را از دایره علائق و دلبستگی های پیشینی خارج سازند. تا آنجا که پژوهشگران خارجی نیز بسته به موضع و وابستگی های سیاسی آشکار و نهان خویش در این وادی قدم نهاده اند. از این رو تنها می توان کلیاتی تقریبا مورد توافق را در زمینه کودتا به عنوان مخرج مشترک دیدگاه های موجود ارائه نمود. و البته کماکان این حق برای هرکس محفوظ است که مطابق عقاید و آراء و سلایق فکری و سیاسی خویش، به گونه ای، یا ترکیبی از گونه های مشابه، در تحلیل موضوع، گرایش داشته باشد. مضافا اینکه صرف نظر از چگونگی توصیف و تبیین وقایع، طبیعی است که «داوری ارزشی» درباره نقش آفرینان نهضت ملی شدن نفت، امری است غیرقابل اجتناب و متناسب با «نظام عقیدتی و ارزشی» داوری کننده، اساسا خارج از محل چون و چرا و مجادله است. در این مورد، اختلاف در جزئیات امور و وقایع اهمیتی ندارند و عمدتا مبادی و غایات مواضع و عملکردها در معرض سنجش قرار می گیرند تا به حکمی کلّی منتهی گردد؛ سپس مهم آنست که بنیادهای نظری و بینشی اینگونه سنجش ها تا چه میزان نزد مخاطب، مقبول باشند. لیک از حیث پدیده شناسی، جمع بندی مشترکی از رویدادها و تحولات منجر به کودتا بدون اشاره به موارد مناقشه انگیزی چون لوایح اختیارات و انحلال مجلس هفدهم، می توان به این شرح ارائه داد: ۱ - در اکتبر ۱۹۵۱/آبان ۱۳۳۰ دولت «کلمنت اتلی» رهبر حزب کارگر، سقوط کرد و «وینستون چرچیل» به نخست وزیری رسید. سران دولت «حزب کارگر با دخالت مستقیم در ایران مخالف بودند و میل داشتند مشکل را از راه های آشتی جویانه حل نمایند.»(۱) طرح کودتا در دولت «حزب محافظه کار» به طور جدی پی گیری شد. ۲ - بخشی از نخبگان حاکم در ایران، که منافع و موقعیت خود را در خطر می دیدند و از ترس مردم ساکت بودند، به تشویق عوامل انگلیس و آمریکا تدریجا امیدوار شدند و به میدان آمدند. ۳ - در صفوف نهضت ملی تفرقه و تشتت روی داد و برخی از مهمترین رهبران درجه دوم نهضت (مکّی، بقایی، حائری زاده و...) از دولت جدا شدند. در این میان، اختلافات بین دکتر مصدق و

ص:۹۳

۱- بیل، شیر و عقاب (چ فاخته): ص ۱۰۳.

آیه اللّه کاشانی – رهبران نهضت ملی – لطمه زیادی وارد کرد. ۴ – شکست «حزب دموکرات» در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و روی کار آمدن «حزب جمهوریخواه»، که به طور سنّتی بیش از «حزب دموکرات» در دفاع از منافع سرمایه داران و کمپانی های بزرگ به شیوه مداخله آشکار و خشونت بار عمل می کرد، در نزدیکی و هماهنگی انگلیس و آمریکا فوق العاده مؤثر بود.(۱) ۵ – استفاده از حربه خطر کمونیزم با بهره گیری از تبلیغات سیاه و جنگ روانی شبکه بِدامَن در بستر اشتباهات تاکتیکی دولت در قبال نیروهای چپ و اقدامات خائنانه و دسیسه گرانه حزب توده.(۲) در اینکه «حزب توده» یکی از عوامل مؤثر در شکست جنبش ملی ایران بود تردیدی نیست؛ چرچیل و ایدن، نخست وزیر و وزیر خارجه انگلیس، برای نگران ساختن افکار عمومی در آمریکا این نظریه را تبلیغ می کردند که ادامه زمامداری مصدق، موجب نیرومندتر شدن حزب توده و توسعه نفوذ کمونیست ها در ایران خواهد شد. دکتر مصدق نیز از حزب توده به عنوان «مترسک کمونیسم» استفاده می کرد؛ با این تفاوت که دخالت های شرکت نفت و بریتانیا را در ایران موجب فقر و فساد و عامل پیشرفت حزب توده و گسترش نفوذ کمونیست ها می دانست.(۳) در همان زمان با اقدامات کمیته رسیدگی به عملیات عناصر ضدآمریکایی به ریاست سناتور مک کارتی، فضای ضدکمونیستی شدید و گسترده ای در افکار عمومی و نخبگان آمریکا ایجاد شده بود. در واقع تقارن «مک کارتیسم» با ماه های آخر نهضت ملی فرصت مناسبی برای کارآمدی تبلیغات انگلیسی ها در مورد خطر کمونیزم در ایران، فراهم آورده بود.(۴) سپهر ذبیح در مورد سیاست دولت دکتر مصدق در قبال حزب توده چنین می نویسد: «موضوع دیگری که در سقوط رژیم دکتر مصدق مؤثر افتاد عبارت بود از طرز برخورد وی با حزب توده... ابهام و تردید زیادی در سیاست مصدق نسبت به حزب توده و دولت شوروی (حامی حزب توده) وجود داشت. دکتر مصدق یک سیاستمدار بورژوا – لیبرال بود، شخصا هیچ گونه علاقه ای به توده ای ها نداشت، حتی در چند مورد در گذشته، به مبارزه با توده ایها پرداخت. از جمله، هنگامی که توده ای ها از قرارداد نفت شمال، جانبداری

۱– ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۱۶۴ – ۱۶۵.

۲– ظهور و سقوط...، ج۲: صص ۱۷۸ – ۱۸۶.

۳– نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۱۷۵ – ۱۷۶.

۴– همان: ص ۲۸۲.

می کردنـد. بـا این حال، به نظر برخی از سیاسـتمداران ایرانی چنین می رسـید که حکومت مصـدق به هیـچ اقـدام قاطعی برای پاسـخ گویی به مبـارزه طلبی حزب توده دست نزد. پرواضـح است که قـدرت حزب توده در دوران دکتر مصـدق به اوج خود رسـید، در حـالی کـه این حزب هنـوز غیرقـانونی به شـمار می رفت. حزب تـوده در کارمنـدان دولت، ارتش و قشـر بزرگی از قضـات دادگسـتری رخنه کرد، به طوری که وقتی یـک سـال بعـد، شـبکه نظامیـان حزب توده کشف شـد، حتی رهبران بسـیار دیربـاور جبهه ملی نیز، به راستی، از فعـالیت حزب توده به وحشت افتادنـد.»(۱) انگلیسـی ها، در جلب پشتیبانی دولت آمریکا، کوشـش های موفقیت آمیزی برای قدرتمند نشان دادن حزب توده به عمل آوردند. عوامل آنها، در شورای رهبری حزب توده و دیگر نهادهـای آن، نفـوذ کردنـد؛ حتـی موفق به سازمانـدهی گروه هـای «بـدلی» به نـام حزب توده شدنـد و برای ترسانـدن آمریکایی ها و نگران ساختن مردم ایران، به خصوص روحانیون و قشـرهای مذهبی، آنها را به تظاهرات ضدّملی و ضدّ مذهبی واداشـتند. شـبکه وسـیع گروه ها و تشکل های اجتماعی و کارگری حزب توده در کنار مطبوعات متعدد و تأثیرگذار وابسته به آن بـا کـارآیی و موفقیت، طرح های تشـنج آفرین و بحران ساز علیه نهضت ملی را به اجرا در می آوردنـد. البته حزب توده با ایفای نقش دوگانه، تا قبل از قیام سـی تیر در موضع کاملاً مخالف دولت دکتر مصـدق و پس از آن به مرور به عنوان مدافع و در مـاه هـای آخر در قـالب مؤتلف و متحـد دولت دکتر مصـدق، ظـاهر شـد. دقیقـا برعکس نقش آفرینی افرادیماننـد بقایی، زاهـدی، شـمس قنات آبادی، مکی و... که در دولت اول دکتر مصدق از حامیان و متحدان وی و جبهه ملی بودند، اما از سـی تیر به بعد در صف مخالفین قرار گرفتند و در کودتا مشارکت و یا سـکوت کردند. ۶- تندروی ها و تشنج آفرینی های احزاب و مطبوعات موافق و مخالف دولت در کنار سایر زمینه ها و عوامل موجود، در تضـعیف توان جنبش ملی نقش بارز و آشکاری داشت. ادبیـات تحریـک آمیز مطبوعات و اقـدامات خشونت بار گروه هایی ماننـد حزب ملت ایران، حزب زحمتکشان، سـپس نیروی سوم و حـتی حزب ایران که در اغلب مواقع در واکنش هـای نسـنجیده و گـاه مشـکوک علیه اقـدامات مخـالفین به ویژه حزب توده، صورت می گرفت، بهـانه هـای فراوانی جهت تـداوم تنش آفرینی و ایجـاد انفعـال در بخش هـای وسـیعی از مردم برای دسیسه گران فراهم می ساخت.

ص:۹۵

۱- ذبیح، ایران در دوران مصدق...: ص ۲۰۷.

۷- به نتیجه نرسیدن مذاکرات مربوط به نفت و لاینحل ماندن آن و مشکلات اقتصادی و اجتماعی ناشی از عدم صدور نفت و مسدودسازی ذخایر ایران در انگلیس و خودداری شوروی از پرداخت مطالبات ایران نیز از عوامل مؤثر در تضعیف نهضت ملی و زمینه سازی کودتا محسوب می شوند. ۸ - برخی خطاهای بارز در انتصاب های سیاسی و اداری و نظامی توسط دولت، اشتباهات تاکتیکی و عدم قاطعیت در عملیات ضدکودتای دولت در خلال ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ نیز از اهمیت برخوردارند. به تعبیر نجاتی «در آن سه روز سرنوشت ساز که آینده سیاسی ایران تعیین می شد، مسئولین مملکت و رهبران احزاب سیاسی در انجام وظایف خطیری که به عهده داشتند غفلت کردند... فرصت های گرانبهایی از دست رفت.»(۱) همو درباره روز ۲۸ مرداد چنین می نویسد: «مردم شهر تهران، که چند بار توطئه های علیه نهضت ملی را با قیام خود و پشتیبانی از دولت مصدق خنثی کرده بودند، صبح روز ۲۸ مرداد، بدون رهبر و فرمانده، شاهد تردید و تزلزل رهبران نهضت ملی و خیانت و سهل انگاری چند تن از فرماندهان نظامی و رؤسای سازمان های انتظامی بودند. پیروزی سریع کودتاچیان در روز ۲۸ مرداد نه تنها برای ملت ایران بلکه برای کرمیت روزولت و سردمداران کودتا، باور کردنی نبود.»(۲)

۱- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۴۱۵.

۲- همان: ص ۴۳۹.

فصل سوم: از کودتا تا نهضت امام

دولت های کودتا در برابر مقاومت ها

اشاره

در طول ۱۱ سال و اندی پس از کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا تبعید امام خمینی(ره) در ۱۳ آبان ۱۳۴۳، هفت کابینه بر سر کار آمد. شاه، از شهریور ماه ۱۳۲۰ به بعد، با فراز و نشیب ها و زیر و بم هایی متغیّر، قدم به قدم به دیکتاتوری تمام عیار، که محصول کودتای ۲۸ مرداد بود، نزدیک تر شد. شاه، پیش از فرار از ایران، دو فرمان را امضا کرد؛ اولین فرمان همان بود که توسط سرهنگ نصیری (ارتشبد بعدی و از رؤسای ساواک) در ۲۵ مرداد به دکتر مصدق ارائه شد که در واقع مرحله نخست کودتا بود؛ و شکست خورد. حکم یا فرمان دوم، همان است که پس از ۲۸ مرداد مستند نخست وزیری زاهدی قرار گرفت. زاهدی در سال ۱۳۲۲، همراه با عده دیگری، به اتهام طرفداری از آلمان نازی - و در واقع با ترفند چهره پردازانه سرویس های اطلاعاتی بریتانیا - توسط نیروهای انگلیسی دستگیر شد(۱) و مدت ها در اراک و فلسطین تبعید بود. بازداشت و تبعید او از طرف انگلیسی ها و سابقه نقش او در فرماندهی سرکوب شیخ خزعل در خوزستان به هنگام حکومت رضاخان و نیز بازداشت و تنزل درجه وی از سوی رضاخان

۱- شهبازی، ظهور و سقوط...، ج۲: صص ۲۵۱ - ۲۵۵. مشتمل بر اطلاعات بیشتر درباره زاهدی.

در سال ۱۳۰۸، مقدمه ای شد تا زاهدی «ضد انگلیسی» شناخته شود. «عده ای هم - متأسفانه - باور کرده بودند که زاهدی واقعا ضد انگلیسی یعنی ملّی است!».(۱) «در ۱۳۲۸ زاهدی توسط دکتر اقبال [وزیر کشور] از بازنشستگی خارج و به ریاست شهربانی منصوب گردید. در حقیقت او را ظاهرا قدرتی در مقابل سپهبد رزم آرا قرار دادند. انتخابات دوره شانزدهم در این موقع انجام گرفت. زاهدی به جبهه ملی کمک کرد و در نتیجه دکتر مصدق و چند نفر از افراد جبهه ملی از تهران به وکالت مجلس رسیدند و زاهدی هم سناتور انتصابی همدان شد... دکتر محمد مصدق نیز در معرفی اولین هیئت وزیران خود، زاهدی را در [پست] وزارت کشور تثبیت نمود. در مرداد ۱۳۳۰ از عضویت کابینه مصدق کنار رفت و خود تدریجا داعیه نخست وزیری پیدا کرد و از ۱۳۳۱ در مقام مبارزه با دولت برآمد.»(۲) اسناد و مدارک حاکی از آن است که زاهدی از چند سال قبل از نهضت ملی ایران (احتمالاً از ۱۳۲۵) با انگلیس و آمریکا رابطه مخصوص داشته و «با سازمان های جاسوسی انگلیس، آلمان و سپس آمریکایی ها ارتباط داشت».(۳) «در سال ۱۳۲۵ نیز چونان آلت دستی برای سرنگون کردن دولت ائتلافی قوام فعالیت می کرد.» از جمله سوابق وی اینکه در جوانی «ستوانی بود که در بریگاد قزّاق رضا شاه با جنگلی ها جنگیده و به درجه سرتیپی رسیده بود».(۴) شاه، با فرار خود، نزد کارگردانان استعمار بی اعتبار شد؛ از این رو زاهدی و کابینه اش اختیارات مطلق پیدا کردند. وزارت خارجه انگلیس در تلگرامی که در همان روز ۲۸ مرداد به سفارت خود در تهران مخابره کرد، نظرش را در مورد شاه چنین بیان کرد: ... شاه بدون کمترین توجّه به شأن و مقامش فرار کرد. در چنین وضعی، پیام او به مردم ایران تأثیر مثبت نخواهد داشت؛ و امیدی به آینده او به عنوان یک رهبر مورد اعتماد از سوی مردم وجود ندارد.(۵) کابینه کودتا، که بیشتر از آنکه انگلیسی یا آمریکایی باشد محصول اتفاق نظر قدرت های استعمارگر بود، دو وظیفه اساسی داشت: اول سرکوبی جنبش ملی ضداستعماری و تحکیم موقعیت سیاسی رژیم؛ دوم حل مسئله نفت، که راهگشای مسائل اقتصادی ایران پس از کودتا بود. سپهبد زاهدی شخصا وظیفه

ص:۹۸

۱- برهان، بیراهه...: ص ۱۶۴. برای سوابق گذشته زاهدی، همان: صص ۱۶۳ - ۱۶۵.

۲- عاقلی، شرح حال رجال... ج۲: ص ۷۵۶. همچنین؛ کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت: صص ۱۵۲ - ۱۵۳.

۳- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۳۵۱.

۴- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۴۲.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۷۳.

اول را رهبری می کرد و دکترعلی امینی مسئول حل مسئله نفت بود. (۱) در تحقق وظیفه اول، از روز ۲۹ مرداد، فرمانداری نظامی تهران به فرماندهی سرتیپ تیمور بختیار و سرتیپ فرهاد دادستان جوّ وحشت و اختناق را حاکم کرد.(۲) فرمانداری نظامی، با همکاری رکن دوم ارتش و اداره کل شهربانی، ضمن دستگیری دکتر مصدق به بازداشت عده کثیری از مقامات دولت ملی، اعضای جبهه ملی، نمایندگان مستعفی مجلس، روزنامه نگاران مستقل و اعضای «حزب توده» دست زد؛ مطبوعات آزاد توقیف شدند؛ در تمام شهرهای ایران حکومت نظامی اعلام شد؛ در فردای آن روز، فرمانداری نظامی اعلام کرد که ۲۰۰ نفر از عوامل حکومت سابق را بازداشت کرده در زندان های شهربانی، فرمانداری نظامی و دژبان انداخته است. (۳) به نوشته آبراهامیان «به جز فاطمی که اعدام شد و لطفی وزیر دادگستری که [پس از زندان در هجوم به منزلش] کشته شد، با سایر رهبران جبهه ملی به مدارا رفتار کردند و بیشتر آنها به زندان های کمتر از پنج سال محکوم شدند. اما رفتار با توده ای ها خشن و شدیدتر بود. طی چهار سال بعدی که مخفیگاه های حزب توده به تدریج کشف می شد، نیروهای امنیتی چهل مقام حزبی را اعدام کردند، چهارده نفر دیگر را زیر شکنجه کشتند، دویست نفر را به حبس ابد محکوم و بیش از سه هزار تن از اعضای عادی حزب را دستگیر کردند.»(۴) نجاتی در این باره چنین می نویسد: «سرکوب کادرها و افراد حزب توده ایران با شدت و خشونت بیشتری انجام گرفت. رهبران حزب توده، بی آنکه مقاومت از خود نشان دهند یا تسلیم شدند و یا به خارج از کشور گریختند. هزاران تن از افراد حزب، در کارخانجات، ادارات دولتی و مدارس دستگیر گشتند و جمعی به محاکمه کشیده شدند. اکثریت قریب به اتفاق زندانیان، که در رأس آنها سران حزب بودند، با اعلام تنفر و ندامت از اعمال گذشته و ابراز وفاداری به شاهنشاه آزاد گردیدند، گروهی که به ایدئولوژی خود وفادار ماندند، سالیان دراز شکنجه و زندان را تحمل کردند و تسلیم نشدند. جمعی نیز به خدمت دستگاه های انتظامی و حتی سازمان امنیت درآمدند و به مقامات بالا رسیدند.»(۵)

۱- جزنی، تحلیل مختصری از تحولات...: ص ۵۳.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۷۴.

۳- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۹ - ۱۱؛ ذیل ۲۹ و ۳۰ مرداد ۱۳۳۲.

۴- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۴۵.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۷۴ - ۷۵.

شاه، در ۳۱ مرداد پس از توقف کوتاهی در بغداد، از رُم به تهران رسید. دکتر مصدق در دادگاه نظامی محاکمه شد ولی دادگاه را تبدیل به صحنه افشاگری و اثبات «کودتا» بودن روند برکناری دولت ملّی کرد. جریان دادگاه در سراسر جهان انعکاس یافت و برای رژیم کودتا رسوایی به بار آورد.(۱) در ۳۰ آذر ۱۳۳۲ دادگاه، رأی خود را اعلام داشت. بر اساس این رأی، دکتر مصدق به سه سال حبس مجرد محکوم گردید.(۲) پس از پایان محکومیت به مصدق اجازه ندادند در تهران ساکن شود؛ او به «احمدآباد»، که ملک شخصی اش بود، رفت و تا پایان زندگی اش - سال ۱۳۴۵ - در آنجا ساکن بود و نمی توانست با افرادی جز بستگان نزدیک خود تماس بگیرد. «احمد آباد» قریه ای در «آبیک» قزوین است که ملک آن در دوره حیات مصدق بین ورثه او تقسیم شده بود.(۳)

«نهضت مقاومت ملی»

گروهی از اعضا و حامیان جبهه ملی، که برخی از آنان صبغه مذهبی داشتند، با اجتماع حول آیه اللّه حاج سیدرضا زنجانی، «نهضت مقاومت ملی» را تشکیل دادند. نخستین افراد شاخص این حرکت عبارت بودند از: عباس رادنیا، ناصر صدرالحفاظی و رحیم عطایی که دو روز بعد از کودتا در منزل زنجانی گردهم آمدند. در برخی منابع، دکتر مرجائی، مهندس حسین راضی و اصغر گیتی بین نیز جزو هسته اولیه این حرکت که ابتدا «هیئت عامله» نامیده می شد، برشمرده شده اند.(۴) بعد از «چند نشست مخفی در منزل آیه اللّه زنجانی، برای دعوت از شخصیت های حائز شرایط و نیز نمایندگان مورد اعتماد احزاب و گروه های سیاسی، مذاکره و تبادل نظر کردند.»(۵) مهندس بازرگان [که تا یازدهم بهمن ۳۲ به عنوان رییس سازمان آب تهران به کار خود ادامه داد] در خاطرات خود نحوه پیوستن به نهضت مقاومت ملی را اینگونه شرح می دهد: «چند روز بعد، اینجانب و

۱- متن دفاعیات مصدق ابتدا به صورت ناقص در مطبوعات روز به چاپ رسید و سپس توسط هواداران جبهه ملی در خارج از کشور، به صورت کاملتری، تکثیر شد. شرکت سهامی انتشار، در سال های پس از پیروزی انقلاب، متن کامل دفاعیات و جریان دادگاه را در دو جلد منتشر کرد.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۲۷.

۳- جزنی، تاریخ سی ساله، ج ۲: ص ۲۵.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص ۹۹. نجاتی، شصت سال خدمت...، ج۱: ص ۳۰۶.

۵- سفری، قلم و سیاست، ج۲: ص ۴۹، به نقل از خاطرات فتح اللّه بنی صدر.

چند تن از دوستانمان از جمله دکتر یداللّه سحابی، دکتر شاپور بختیار، فتح اللّه بنی صدر و حسین شاه حسینی را به عضویت و همکاری دعوت نمودند.»(۱) از جمله افراد دیگری که به این جمع پیوستند عبارت بودند از: محمد نخشب، ابراهیم کریم آبادی، احمد توانگر، داریوش فروهر، آیه اللّه حاج سیدضیاءالدین حاج سید جوادی، علی اردلان، عباس سمیعی، آیه اللّه سیدمحمود طالقانی، دکتر مسعود حجازی، دانشپور، محمد پورسرتیپ، آیه اللّه سیدجعفر غروی، حسین فولادی، حاج حسن شمشیری، حاج حسن قاسمیه، حاج محمود مانیان، محمدعلی خنجی، حسن نزیه، نصراللّه روافیان [امیرانتظام].(۲) نام «نهضت مقاومت ملی» را - به روایت شاه حسینی - ناصر صدرالحفاظی پیشنهاد کرد؛(۳) ولی مهندس بازرگان و دیگران، دکتر شاپور بختیار را مبتکر این نامگذاری عنوان کرده اند؛(۴) این نامگذاری به تأسی از «نهضت مقاومت» (Résistance)فرانسه در جنگ بین الملل دوم و تداعی کننده مبارزه با غاصبان؛ آن هم با شرکت همه سازمان ها، احزاب و گروه های مبارز بود. در مورد چگونگی تأسیس، «روایات دست اندرکاران نهضت مقاومت ملی در برخی موارد با هم سازگار نیستند و گاه متعارض هم می باشند.»(۵) حسین راضی تأسیس نهضت مقاومت ملی را محصول جلسه هیئت اجرائیه جمعیت آزادی مردم ایران به دبیرکلی محمد نخشب می داند که با چند تن دیگر به منزل آیه اللّه سیدرضا زنجانی می روند و آن را پیشنهاد می کنند.(۶) «به روایت مهندس بازرگان فکر تشکیل نهضت مقاومت ملی از یکی از فعالان جبهه ملی و از بازاریان تهران به نام عباس رادنیا بوده است.»(۷) و آقای راضی برخلاف تصریح مهندس بازرگان مبنی بر پیوستن به این حرکت چند روز پس از کودتا معتقد است که «مهندس بازرگان در جریان انتخابات مجلس هجدهم (اواخر سال ۱۳۳۲) به نهضت [مقاومت

۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج۱: ص ۳۰۶.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: صص ۹۹ - ۱۰۹. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۱۹۶ - ۱۹۹.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۹۷.

۴- از جمله، در مجله ایران فردا، ش ۲۰: ص ۳۰. نجاتی، ج ۱: صص ۹۹ - ۱۰۰.

۵- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج۱: ص ۱۹۹.

۶- همان: صص ۱۹۹ - ۲۰۰.

۷- همان: ص ۲۰۰.

ملی] پیوست.»(۱)اشکوری اشاره می کند که «مهندس بازرگان به رغم فعالیت سیاسی و پیوستن به نهضت مقاومت ملی، پس از کودتا همچنان در مقام سابق خود یعنی مدیریت سازمان آب تهران بود.»(۲)بازرگان خود در خاطرات خویش چنین می نویسد: «... به واسطه اعتمادی که شخص زاهدی و شهردارها داشتند و حسن شهرتی که وجود داشت، با آنکه یکی دو مورد سرشاخ هم شدم، ادامه خدمت من در لوله کشی [سازمان آب تهران] تثبیت شد.»(۳) «نهضت مقاومت ملی» در موقعیتی استثنایی و شرایطی ویژه توسط افرادی با شخصیت ها و گرایش های متفاوت و حتی متعارض پایه گذاری شد. «نهضت مقاومت ملی»، با توجه به حضور افرادی نظیر بختیار و عوامل نفوذی حکومت کودتا(۴) و چند تن از مسئولان و مقامات دولتی، عملاً ـ فاقد قدرت و امکانات لازم برای مبارزه با دشمن قدرتمند - رژیم وابسته - بود؛ همان گونه که برخی بر این باورند که «بنیانگذاران نهضت ارزیابی واقعی از توان سیاسی خود نداشتند». (۵) پیش از آنکه نهضت مقاومت به صورتی تشکیلاتی انسجام بیابد، در وهله نخست، مؤسس و دو تن از پیوستگان روحانی نهضت با شکستن توطئه تعطیلی بازار(۶) حضور خود را نشان دادند. دومین اقدام، پس از تشکّل، پخش اعلامیه ای بود زیر عنوان «نهضت ادامه دارد»؛ که در واقع نخستین حرکت امضادار «نهضت مقاومت ملی» به شمار می رود. (۷) در این اعلامیه، که در هفتم شهریور ماه ۱۳۳۲ در دو هزار

۱- همان: ص ۲۰۳.

۲- همان: همان صفحه.

۳- بازرگان، یادداشت های روزانه: ص ۳۹.

۴- مطالعات سیاسی، ک۱: صص ۱۷۹ - ۱۸۳.

۵- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۱۱۰.

۶- پس از کودتا، دولت زاهدی در اعلامیه ای «تا اطلاع ثانوی» تعطیل عمومی اعلام کرد؛ و در روز ۳۰ مرداد دستور باز کردن ادارات و بازار را از رادیو صادر کرد؛ ولی بازاریان همچنان تعطیل را ادامه دادند. عمّال کودتا به این شایعه متوسل شدند که بازاریان حاضر نیستند تا پیش از مراجعت شاه به ایران دکان های خود را باز کنند. این بار سه تن از روحانیون دستور به بازگشایی بازار و دکان ها صادر کردند و بدین ترتیب توطئه رژیم کودتا عقیم ماند. اعلامیه با امضای سه نفر (آیه اللّه زنجانی، آیه اللّه رسولی و آیه اللّه رضوی قمی) در یکصد نسخه پخش شده بود و بعدها به عنوان یکی از اقدامات نهضت مقاومت ملی محسوب گردید که البته با توجه به نقش بعدی سه روحانی مزبور در نهضت مقاومت، عملاً این موضوع پذیرفته شد. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: صص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ با تلخیص.

۷- همان: صص ۹۹ - ۱۰۲؛ با تلخیص و تصرف. اسناد نهضت آزادی...، ج ۵: صص ۲۵۶ - ۲۵۷.

نسخه انتشار یافت، برنامه آینده نهضت مقاومت در این سه اصل عنوان شده بود: ۱- ادامه نهضت و اعاده استقلال و حکومت ملی؛ ۲- مبارزه علیه هرگونه استعمار خارجی، اعم از سرخ و سیاه؛ ۳- مبارزه علیه حکومت های دست نشانده خارجی و عمّال فساد.(۱) ترکیب سازمانی نهضت مقاومت مرکب بود از کمیته مرکزی، کمیته اجرایی (به منزله ستاد عملیاتی کمیته های دانشگاه - بازار - ادارات - روحانیون - بین الاحزاب - انتشارات و تبلیغات) و کمیسیون های چهارگانه مربوط به تشکیلات تهران، تشکیلات شهرستان ها، کمیسیون مالی و تبلیغات. نهضت مقاومت در شهرستان ها نیز فعال بود؛ و از جمله در مشهد با مدیریت استاد محمدتقی شریعتی و در شیراز با نظارت آیه اللّه شیخ بهاءالدین محلاتی فعالیت می کرد. بازرگان تأکید می کند که «نهضت مقاومت ملی تعلق به هیچ شخصیت و یا گروه خاصی حتی پایتخت کشور یعنی تهران نداشته و به طور طبیعی و خود به خود از شهرهایی چون مشهد، تبریز، کرمانشاه و تهران و حتی خارج از کشور در آمریکا و اروپا جوشید.»(۲) نشریات نیمه مخفی نهضت عبارت بودند از: خبرنامه راه مصدق - که ارگان نهضت مقاومت شمرده می شد؛ نشریه های نهضت مصدق و مکتب مصدق؛ و نشریه های شهرستان ها از جمله خوزستان مصدق. (۳) «مشخص نیست [که] بیانیه های عمده ایدئولوژیکی و سیاسی را چه کسانی نوشته اند. به گفته بازرگان، اکثر اسناد رسمی کار محمدرحیم عطایی و عباس رادنیا بود. میرمحمد صادقی و محمدعلی خنجی هم در نوشتن مقالات نهضت مقاومت سهیم بودند.»(۴) در ترکیب مؤسسان و گردانندگان نهضت، افرادی مانند: شاپور بختیار عضو سابق کمیته بختیاری های حامی شاه، که از زمان نهضت ملی شدن نفت اسناد ارتباط وی با شرکت نفت ایران و انگلیس افشا شده بود و مشکوک بود،(۵) اصغر گیتی بین که با سپهبد تیمور بختیار ارتباط داشت(۶) و عباس امیرانتظام با سابقه

۱- اسناد نهضت آزادی...، ج ۵: ص ۲۵۷.

۲- بازرگان، انقلاب ایران در...: ص ۱۷.

۳- برای آگاهی بیشتر آ نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۰۳ - ۱۰۹.

۴- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۱۱۲.

۵- مطالعات سیاسی، ک۱: صص ۱۵۱ و ۱۷۷. هفته نامه نیمروز، چ لندن، ش ۳۳۹، ۱۳/۸/۷۴، مقاله بازیگران سیاسی از آغاز مشروطیت. رائین، اسناد خانه سدان: ص ۳۹۷.

۶- مهربان، بررسی مختصر احزاب...: ص ۱۳۰.

یهودی بودن نیاکانش، نیز حضور داشتند.(۱) نجاتی از فردی با نام «نصرالّله لوافیان (بعدا امیرانتظام)» به عنوان یکی از اعضای کمیته اجرایی نهضت مقاومت ملی نام می برد.(۲) احتمالاً منظور وی نصرالّله روافیان است که فرزند یعقوب روافیان یهودی الاصل بود و چند سال بعد نام عباس امیرانتظام را انتخاب می کند و مدعی می شود که پدرش مسلمان بوده است.(۳) اسناد منتشره بعدی و از جمله مدارک موجود در لانه جاسوسی نشان داد که بختیار و امیرانتظام از طرف نهضت مقاومت ملی با سفارت آمریکا در ارتباط بوده اند.(۴)مهندس بازرگان در مصاحبه ای، امیرانتظام را «عضو فعال و رابط سیاسی نهضت مقاومت با خارجی ها» معرفی می کند.(۵) بازرگان طی مقاله ای همچنین تصریح می کند که «پایه گذاران و اعضاء و علاقمندان» نهضت مقاومت ملی «نه تنها با آمریکا بلکه با بعضی از کشورهای اروپا و نیز با دولت وقت، ارتباط های کم و بیش پنهانی داشته اند.»(۶) وی اضافه می کند: «در دوران فعالیت نهضت مقاومت ملی به خاطر آنکه کنترل روی خارجی های مقیم یا مأمور به ایران زیاد بود، ارتباط به طور غیرمستقیم و با تدابیر احتیاطی صورت می گرفت.»(۷) مهندس بازرگان در ادامه مقاله خود که پس از تسخیر لانه جاسوسی و اوج گیری انتقادات علیه وی و همفکرانش نگاشته و منتشر ساخته است (بهمن ۱۳۵۸) می نویسد: «نهضت مقاومت ملی ایران به وسیله دو نفر از اعضای خود، آقای امیرانتظام و مرحوم رحیم عطایی با یک جوان دانشجوی آمریکایی [ریچارد کاتم] ارتباط منظم داشت.»(۸) وی در این مقاله نامی از شاپور بختیار نمی برد. در مورد ریچارد کاتم که «از کارکنان ارشد سفارت آمریکا بود»(۹) و هم به عنوان پژوهش مدتی در دانشگاه تهران

۱- مجله پر، چ آمریکا، ش ۱۴۴، دی ماه ۱۳۷۵.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص ۱۰۹.

۳- روزنامه میزان، ۶ خرداد ۱۳۶۰. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۷/۲/۶۰، مقاله جلال الدین فارسی درباره امیرانتظام.

۴- مجموعه اسناد لانه جاسوسی...، ج۲: صص ۸۸ - ۸۹ و ۹۰ - ۹۲. روزنامه کیهان، ۱۸/۱۱/۵۸، دفاعیه امیرانتظام در مورد ارتباط با سفارت آمریکا از طرف نهضت مقاومت ملی.

۵- روزنامه بامداد، ۳/۱۰/۵۸، مصاحبه بازرگان.

۶- روزنامه کیهان، ۲۰/۱۱/۵۸، ص ۱۰، مقاله بازرگان.

۷- همان.

۸- همان.

۹- کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت: ص ۳۸۹.

اشتغال داشته است، برایان لپینگ در کتاب سقوط امپراتوری تصریح می کند که وی «برای «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) کار می کرد.»(۱) جیمز بیل نیز ریچارد کاتم را «واسطه میان دولت آمریکا و میانه روهای ایران» می نامد.(۲) برخی معتقدند تفکر و اندیشه حاکم بر «نهضت مقاومت ملی»، «در بسیاری موارد شبیه ایدئولوژی های ملی جهان سومی است که به خصوص پس از جنگ دوم جهانی در کشورهای استعمارزده رایج شدند.»(۳) و «نهضت مقاومت ملی موقعیت خود را همطراز جنبش های ملی اعراب در مراکش، عراق، مصر (به رهبری جمال عبدالناصر) و الجزایر (به رهبری جبهه رهایی بخش ملی) می شناخت».(۴) «اختلاف درباره سیاست و تشکیلات به زودی بروز کرد»؛ «اعضای شورای مرکزی به ۸ نفر تقلیل یافت و کارها به سختی افتاد. صفوف پایین تر «نهضت مقاومت ملی» اراده سیاسی بیشتری نشان دادند و نقش شان در سازماندهی و پیشبرد اهداف چشمگیرتر بود؛ اما شرایط فعالیت سخت شد و روحیه مبارزه طلبی و همکاری سیر قهقرایی داشت.»(۵) در سطح کلی، جدایی «حزب ایران» که گرایش محتاطانه داشت و مواضع جناح تندرو نهضت مقاومت را بر نمی تابید، اولین جرقّه اختلاف بود؛ اختلاف دیگر در مورد ترکیب سازمانی نهضت و اختلاف بعدی مخالفت عده ای (همچون خنجی و مسعود حجازی که از خلیل ملکی جدا شده بودند) با حضور ملکی در نهضت مقاومت بود.(۶) به نوشته نجاتی، عملیات «نهضت مقاومت ملی» سه دوره داشت: مرداد ۳۲ تا پایان ۳۳؛ فروردین ۳۴ تا شهریور ۳۶؛ و شهریور ۳۶ تا تشکیل جبهه ملی دوم در تیر ۳۹.(۷) از نقطه نظر اندیشه دینی، «دین نقش مهمی در ساختار فکری «نهضت مقاومت ملی» نداشت و در

ص:۱۰۵

۱- لپینگ، سقوط امپراتوری...: ص ۶۱.

۲- بیل، شیر و عقاب (چ فاخته): ص ۳۷۷.

۳- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۱۱۴.

۴- همان: همان صفحه؛ با استناد به اسناد نهضت آزادی...، ج ۵: ص ۱۵۷.

۵- همان: صص ۱۱۰ - ۱۱۱.

۶- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۲۲ - ۱۲۳؛ با تلخیص و تصرف.

۷- همان: صص ۱۲۷ - ۱۲۸.

نوشته های ایـدئولوگ های نهضت توجه کمی به آن شده» بود.(۱) مهندس بازرگان دوران فعالیت «گسترده و مؤثر» نهضـت مقاومت ملی را سه سال بر می شـمرد(۲) و در مقـاله ای نیز می نویسـد: «این جمعیت [نهضت مقـاومت ملی] تا سال های ۳۵ و ۳۶ به حیـات خود ادامه داد و فعالیت هایی از نوع تجمع و تشـکل و تظاهرات، پخش اعلامیه و نامه، انتشار روزنامه مخفی «راه مصـدق»، صدور نامه سر گشاده اعتراض به قرارداد کنسرسـیوم نفت داشت. با زندان افتادن اینجانب و آقای مهندس سـحابی و گیتی بین در سال ۱۳۳۵ و پس از آنها بازداشت آیه اللّه حاجی سیـدرضا زنجانی، مرحوم دکتر معظمی و مرحوم رحیم عطایی و آقایـان عباس سـمیعی، عباس رادنیا، استاد محمـدتقی شـریعتی، طاهر احمـدزاده و عـده ای از تجار مشـهد و مرحوم آیه اللّه میلانی و بالا رفتن کنترل فرمانداری نظامی توأم با کنار رفتن حزب ایران و حزب مردم ایران، نهضت مقاومت ملی عملاً تعطیل گردید.»(۳) در تحلیلی از نهضت آزادی، ضـمن برجسـته توصـیف شـدن انگیزه تشـکیل و مبـارزات نهضت مقـاومت ملی، مع الوصف تأکید می شود که بجز چند اقدام معدود و انتشار محدود بعضی نشریات و وجود برخی ارتباطات، فعالیت های نهضت مقـاومت ملی «تا حـد فعالیت های محفلی محـدود می گشت»(۴) رسول مهربـان از اعضای قـدیمی حزب ایران نیز می نویسـد: «عمده ترین فعالیت مسـتمر نهضت مقاومت ملی ترتیب جلسات هفتگی بود.»(۵) غلامرضا نجاتی عملیات نهضت مقاومت ملی را تحت عنوان: مقاومت بازار (شـعار دادن به نفع مصدق در مسـجد شاه و حمله نظامیان به تظاهر کنندگان)، تظاهرات ۱۶ مهر ۱۳۳۲، تظاهرات ۲۱ آبان که نهضت مقاومت ملی در این تظاهرات «با پیشـنهاد سازمان رهبری حزب توده مبنی بر شرکت افراد آن حزب توافق بـه عمـل آورد.»(۶) تظـاهرات ۱۴ آذر کـه بـه واقعه ۱۶ آذر منجر شـد، انتخابـات دوره هجـدهم (شـرکت در مبـارزات انتخابـاتی و افشـاگری در مورد عـدم آزادی و تقلب در انتخابـات) و اعـتراض به قرارداد کنسرسـیوم در پـاییز ۱۳۳۳، برشمرده و توضیح داده است.(۷) و پس از شرح

ص:۱۰۶

۱- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۱۲۵.

۲- بازرگان، انقلاب ایران در...: ص ۲۰۱.

۳- روزنامه کیهان، ۲۰/۱۱/۵۸، ص ۱۰، پانوشت شماره ۴، مقاله بازرگان.

۴- روزنامه میزان، ۳۱/۲/۱۳۶۰، ضمیمه «یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی»، ص ۲.

۵- مهربان، بررسی مختصر احزاب...: ص ۱۳۰.

۶- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۱۱.

۷- همان: صص ۱۱۰ - ۱۲۱.

اختلافات درونی رهبران و گردانندگان نهضت مقاومت ملی، به اقداماتی مانند انتشار بیانیه و نامه و پیام به جنبش های خارجی و بالاخره جزوه نفت در سال ۱۳۳۶ نیز اشاره نموده است.(۱)

سرکوب «حزب توده»؛ کشف سازمان نظامی

سرکوب افراد «حزب توده» بعد از کودتا آغاز شد و اوج آن در شهریور ماه ۱۳۳۳ بود که با کشف شبکه سازمان نظامی «حزب توده» در ارتش و نیروهای انتظامی، قریب ۶۰۰ تن از نظامیان - از درجه ستوانی تا سرهنگی - دستگیر و در دادگاه های نظامی محاکمه و محکوم شدند. از میان محاکمه شوندگان ۶۹ تن به اعدام محکوم شدند؛ که درباره ۲۷ تن حکم اجرا گردید. ۹۲ تن به زندان دائم، ۱۱۹ تن به ۱۵ سال، ۷۹ تن به ۱۰ سال، ۷ تن به ۸ سال، ۵ تن به ۷ سال، ۳۸ تن به ۵ سال و ۳۶ تن به ۳ سال زندان مجرد محکوم گردیدند. برای ۳ تن دیگر نیز ۱۸ ماه زندان تأدیبی صادر شد.(۲) بجز جمعی از همین افسران، افراد دیگر به خصوص چند تن از سران حزب تسلیم رژیم شدند. «اکثریت قریب به اتفاق زندانیان، که در رأس آنها سران حزب مانند دکتر مرتضی یزدی و دکتر حسین بهرامی بودند، با اعلام تنفر و ندامت از اعمال گذشته و ابراز وفاداری به «شاهنشاه» آزاد گردیدند.»(۳) بعضی بر آنند که ضعف اساسی «حزب توده» در این بود که از یک سال پیش از کودتا، یعنی بعد از قیام ۳۰ تیر، نیروی آماده و از نظرِ عدّه و عُدّه فراوان را برای تدارک مبارزه با دربار به کار نگرفت؛ پس از پیروزی کودتا اهمیت واقعه را درک نکرد و به این تصور دل خوش کرده بود که مانند سال ۱۳۲۷ اوضاع خود به خود مساعد گردیده و شرایط مناسب برای حزب فراهم شود. دیگر اینکه ضعف و اشتباه نابود کننده «حزب توده» در این بود که پس از کودتا تجدید سازمان نکرد. فرمانداری نظامی توانست از سیاست دفع الوقت و مشی فرصت طلبانه رهبری «حزب توده» به خوبی بهره برداری کرده و طی یک مصاف طولانی متشکل ترین نیروی مخالف را از پا درآورد. و بالاخره ضعف نهایی «حزب توده» این بود که پس از شکست سیاسی و آسیب جدّی سازمانی، رهبران حزب اغلب تسلیم دشمن شدند و این ضعف نهایی،

۱- همان: صص ۱۲۲ - ۱۲۶.

۲- همان: ص ۷۵.

۳- همان: همان صفحه.

حزب را با شکست ایدئولوژیک نیز روبه رو ساخت.(۱) اما واقعیت این است که «حزب توده» جریان مستقلی نبود که بتوان با تحلیل اشتباهاتش، دوران فعالیتش را نقد کرد. آنچه حزب می کرد و سران حزب نیز بدان آگاه بودند، این بود که قدم به قدم با «فرمان» و «دستور» و «موافقت» یا «مخالفت» حزب مادر یعنی «حزب کمونیست شوروی» و دستگاه های اطلاعاتی آن، در حرکت یا سکون بود. بدین جهت بود که «در جریان مبارزه ضد استعماری ملت ایران، برای ملی کردن نفت و در دوره حکومت دکتر مصدق، سازمان نظامی، با فرمانبرداری از رهبری حزب توده، علیه منافع ایران و در جهت پیشبرد مقاصد امپریالیست های انگلیس و آمریکا عمل کرد»؛ و «بدین ترتیب گروهی از افسران جوان و تحصیل کرده، وطن دوست و شجاع، که شور و عشق خدمت به ایران را در سر داشتند و از مشاهده فساد و تباهی در ارتش و کشورشان به تنگ آمده بودند، به امید همکاری با یک سازمان سیاسی مدعی مبارزه با فساد و هواخواه استقرار آزادی و دموکراسی، قربانی آرمان های خود شدند».(۲)

دولت زاهدی، مسئله نفت

وظیفه دوم کابینه کودتا، یعنی حل مسئله نفت به سود استعمارگران، پس از یک سال سرکوبی عملی شد. سپهبد زاهدی که در ابتدای کار هنوز خود را ملی و وفادار به نهضت ملی شدن نفت نشان می داد برای تظاهر و فریب، سه روز بعد از کودتا به دیدار آیه اللّه کاشانی رفت و گفت «به هیچ وجه نفت به انگلستان نخواهم داد و غرامت را هم چون انگلستان هیچ حقی ندارد، نخواهم پرداخت.»(۳) در مرحله اول، چند روز پس از کودتا، «ژنرال آیزنهاور» رییس جمهوری آمریکا در پاسخ به تقاضای کمک مالی دولت زاهدی، لزوم کمک فوری را تأیید کرد و مدتی بعد، اداره کمک های خارجی آمریکا مبلغ ۲۳/۴۰۰/۰۰۰ دلار کمک فنی در اختیار ایران گذاشت. البته معادل همین مقدار در سال ۱۳۳۱ نیز توسط

۱- جزنی، تحلیل مختصری از تحولات...: صص ۵۴ - ۵۵. این تحلیل از بیژن جزنی است که با تلخیص و اندکی تصرف نقل شد.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۵۳.

۳- دهنوی، مجموعه ای از مکتوبات...، ج ۴: ص ۹.

دولت آمریکا کمک های فنی به دولت دکتر مصدق ارائه شده بود.(۱) عبدالرضا هوشنگ مهدوی می نویسد: «چون هنوز دولت آمریکا درصدد یافتن یک راه حل آشتی جویانه با مصدق بود در آذرماه ۱۳۳۰ مبلغ ۰۰۰/۷۵۰/۸ دلار به عنوان کمک اضطراری از طریق بانک بین المللی ترمیم و توسعه در اختیار وی قرار داد. همچنین در اسفند همان سال که مذاکرات ایران با بانک بین المللی برای حل مسئله نفت با شکست روبرو شد و ایران در مضیقه شدید مالی قرار داشت، خزانه داری آمریکا همزمان با امضای موافقتنامه کمک نظامی، یک وام [کمک] ۰۰۰/۴۵۰/۲۳ میلیون دلاری به ایران داد.»(۲) عظیمی نیز می نویسد که کمک آمریکا «از آبان ۱۳۳۰ مبلغ ۲۳ میلیون دلار آن بر اساس برنامه اصل چهار پرداخت شده بود» و پس از موافقت مصدق «با ادامه کمک آمریکا بدون پذیرفتن هیچ گونه شرایط خاصی» در اردیبهشت ۱۳۳۱ تعلیق کمک آمریکا برطرف شد.(۳) اما بعد از کودتا سیرصعودی و افزایش این کمک ها چشمگیر است. دو روز بعد از موافقت با کمک فنی، «آیزنهاور» اعلام کرد که مبلغ ۴۵ میلیون دلار «کمک فوری بلاعوض» برای دولت کودتا در نظر گرفته است.(۴) در مرحله بعد و موازی مرحله پیش، روابط قطع شده دولتین ایران و انگلیس، پس از ۱۴ ماه، از سر گرفته شد و هر دو دولت تصمیم گرفتند «دوستی دیرینه خود را تحکیم سازند.»(۵) آیه اللّه کاشانی که در اعلامیه اوایل آذر(۶) و مصاحبه با منچستر گاردین و مصاحبه ۲۰ آذرماه اظهار تنفر از انگلیسی ها را وظیفه مردم دانسته و روز اعلام تجدید رابطه را «عزای ملی» نامیده بود،(۷) تجدید رابطه با انگلستان را محکوم کرد و برقراری روابط مجدد را به اعتراف دولت انگلستان به «مبارزات ضداستعماری و حق طلبانه» ملت و پذیرش «حق حاکمیت و استقلال» کشور و «رأی نمایندگان ملت» مشروط نمود و تأکید کرد که: «عموم ملت غیر از معدودی عمال انگلیسی ها از تجدید روابط متنفر است».(۸)

۱- بیل، شیر و عقاب (چ فاخته): ص۱۷۵.

۲- هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در...: ص ۲۱۰.

۳- عظیمی، بحران دموکراسی...: ص ۳۸۳.

۴- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۲۷۸ - ۲۷۹.

۵- روزنامه کیهان، ۱۴/۹/۳۲. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۲۵.

۶- روزنامه کیهان، ۱۴/۹/۱۳۳۲.

۷- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۰۰. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج۲: ص ۲۱.

۸- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: ص ۵۴۱.

برای یکسره شدن مسئله نفت، به مجلسی نیاز بود که «کودتا»پسند باشد؛ این بود که در اسفند ۱۳۳۲ انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی «زیر سرنیزه نظامیان و تهدید چاقوکشان» برگزار شد ولی «رسوایی آن در سراسر جهان انتشار یافت».(۱)

انتخابات فرمایشی

«نهضت مقاومت ملی» تصمیم گرفت در انتخابات شرکت کند و از این رو با شعار «یا پیروز می شویم یا رسوا می کنیم» وارد میدان شد؛ تشکیلاتی را برای نظارت بر آزادی انتخابات مهیا ساخت و ۱۲ نفر کاندیدا معرفی کرد. وزارت کشور اجازه میتینگ نداد ولی چند تن از شخصیت های ملی در نامه ای سرگشاده و افشاگرانه به وزیر کشور، مردم تهران را دعوت کردند که به کاندیداهای نهضت مقاومت ملی رأی دهند. این شخصیت ها عبارت بودند از: علامه علی اکبر دهخدا، دکتر عبداللّه معظمی، اللهیار صالح، آیه اللّه حاج سید رضا زنجانی، آیه اللّه فیروزآبادی، آیه اللّه انگجی، آیه اللّه جلالی موسوی، دکتر کریم جناب، دکتر محمد قریب، دکتر اسد بیژن، مهندس ابوطالب گوهریان(۲). آیه اللّه کاشانی در نامه ۱۵ دی به زاهدی هشدار داد که «دولت مشغول تهیه مقدماتی است که انتخابات دوره هیجدهم را به طور فرمایشی و لیستی انجام دهد.»(۳) وی پس از اطلاعیه شدیداللحن ۱۴ بهمن علیه دولت و انتخابات ننگین،(۴) در ۲۰ بهمن طی تلگرامی به دبیرکل سازمان ملل متحد ضمن توصیف وضعیت «اسف انگیز و دلخراش» مملکت و «وجود آزادی برای خائنین و عمّال اجانب»، دولت زاهدی را ناقض «قانون اساسی و منشور ملل متفق و اعلامیه جهانی حقوق بشر» و مجلسین ناشی از انتخابات «توأم با تقلب و تزویر و تهدید» را «فاقد ارزش قانونی» خواند.(۵) همچنین آیه اللّه کاشانی طی تلگرافی به مردم هشتپر طوالش رسما اعلام نمود که به دلیل عدم

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۷۶. در این مأخذ تاریخ برگزاری انتخابات، به سهو، فروردین ۳۳ آمده که اشتباه است؛ مجلس در فروردین ماه افتتاح شد.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱، صص ۱۱۵ - ۱۱۶؛ به نقل از اسناد نهضت آزادی...، ج ۵: صص ۱۰۶ - ۱۰۷.

۳- سفری، قلم و سیاست، ج۲: ص ۱۳۱. دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: صص ۵۴۱ - ۵۴۲. روحانیت و اسرار...: ص ۱۹۱.

۴- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: صص ۵۴۲ - ۵۴۳.

۵- همان: صص ۵۴۴ - ۵۴۷. سفری، قلم و سیاست، ج۲: ص ۱۳۱.

آزادی انتخابات از انتخاب فرزندش مصطفی کاشانی «به هیچ وجه راضی نیست.»(۱) در نتیجه این مخالفت ها و سایر مصاحبه ها و اقدامات دیگر وی، سرتیپ فرزانگان سخنگوی دولت کودتا در ۱۸ بهمن ۱۳۳۲ با تعابیری موهن، اعلام کرد: «... اخیرا شخصی به نام سیدابوالقاسم کاشی برای خودنمایی و کسب شهرت طلبی مطالبی دور از حقیقت و انصاف در باب انتخابات و نفت و دخالت خارجیان در کار ایران گفته...».(۲) از این پس تضییقات و محدودیت ها علیه آیه اللّه کاشانی همانند برخی نیروهای نهضت مقاومت ملی تشدید گردید. مروری بر اسامی چند تن از انتخاب شدگان دوره هیجدهم ماهیت آن را نشان می دهد: ابوالحسن حائری زاده، رهبر اقلیت دوره هفدهم مجلس - سیدمهدی میراشرافی، مدیر روزنامه آتش و از نقش بازان اصلی کودتا - سید جعفر بهبهانی، سید مصطفی کاشانی، سرتیپ محمد علی صفّاری، رییس اسبق پلیس تهران و یکی از ضاربین «فخرآرایی» در دانشگاه تهران - ابوالحسن عمیدی نوری، روزنامه نگار وابسته - رضا حکمت (سردار فاخر)، از جمله رؤسای «حرفه ای» مجلس و از نزدیکان دربار و سفارت انگلیس - دکتر شمس الدین جزایری، دکتر موسی عمید، محمد درخشش، دکتر حسن افشار، شمس قنات آبادی، مهندس کاظم جفرودی، ارسلان خلعتبری.(۳) فضاحت انتخابات فرمایشی، که چاقوکشان و اوباشی چون «شعبان بی مخ» و «حسن عرب» بر حسن انجام آن نظارت داشتند به حدی روشن بود که حتی خبرنگاران خارجی نیز با تفصیلِ همراه با شگفتی آن را گزارش کردند.(۴) «نهضت مقاومت ملی» نیز با ارائه اسناد و شواهد تخلفات و تقلبات، علاوه بر مجاریِ - ظاهرا - قانونی داخلی، به سازمان ملل نیز شکایت کرد.(۵)

قرارداد کنسرسیوم؛ دستاورد کودتا

اشاره

در نتیجه مذاکره دکتر علی امینی وزیر دارایی کابینه کودتا که در کابینه اول دکتر مصدق سمت وزیر

ص:۱۱۱

۱- سفری، قلم و سیاست، ج۲: ص ۱۳۲.

۲- همان: همان صفحه. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج۲: ص ۳۰.

۳- همان: ص ۷۹؛ با اندکی اضافات و تصرف. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۳۲.

۴- از جمله، در مجله نیویورک تایمز، ۱۱ مارس ۱۹۵۴.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۱۶ - ۱۱۷.

اقتصاد ملی را داشت و «هوارد پیج» Howard Page سرپرست هیئت نمایندگی کنسرسیومی از شرکت های بزرگ نفت، طبق قراردادی، «کنسرسیوم» مزبور نفت ایران را تصاحب کرد. در این کنسرسیوم ۵ شرکت بزرگ آمریکایی و ۹ شرکت مستقل (اعضای غیر عضو کارتل بین المللی) جمعا با ۴۰ درصد، شرکت نفت انگلیس با ۴۰ درصد، شرکت داچ - شِل با ۱۴ درصد و شرکت نفت فرانسه با ۶ درصد سهم حضور داشتند و طرف قرارداد با ایران بودند.(۱) آیه اللّه کاشانی مقارن با مذاکرات کنسرسیوم طی اطلاعیه ای به مناسبت سومین سالگرد خلع ید از شرکت نفت انگلیس بر ایستادگی مردم در برابر استعمار انگلیس تأکید نمود.(۲) ۱ تر امینی، ۲دکتر امینی، در مهرماه ۱۳۳۳، لایحه قرارداد را به مجلس برد. در مقدمه نطق خود تلویحا به ذلت بار بودن قرارداد اعتراف کرد؛ وی گفت: «ما موفق شدیم قرارداد را به این شکل تنظیم کنیم ولی در این شرایط، امکانی جز آنچه تقدیم می شود نبود»!(۳) لایحه قرارداد کنسرسیوم یا «امینی - پیج» در روزهای ۲۹ مهر و ۶ آبان ۱۳۳۳، «بی آنکه یک کلمه آن حذف شود»، به تصویب مجلسین رسید.(۴) «چرچیل»، نخست وزیر انگلیس و «آیزنهاور»، رییس جمهور آمریکا در پیام هایی حلّ مسئله نفت را به شاه تبریک گفتند.(۵) آیه اللّه کاشانی در اعلامیه ۱۵ دی ۳۲ تأکید کرده بود: «اگر انتخابات فرمایشی انجام بگیرد هر قراردادی که در مجلس هیجدهم به تصویب برسد از نظر ملت ایران دارای ارزش و اعتبار نمی باشد و سرنوشت آن مانند قرارداد تحمیلی نفت ۱۹۳۳ خواهد بود.»(۶) وی در اعلامیه ۱۴ بهمن ۳۲ نیز مجددا همین هشدار را داده بود،(۷) در نامه به دبیرکل سازمان ملل متحد، مورخ ۲۰ بهمن، یکی از اهداف انتخابات تقلبی و غیرقانونی مجلس هجدهم را تصویب «قراردادهایی برای فروش نفت» در «مباینت با حیثیت و استقلال و آزادی کشور» بر شمرد.(۸) بعد از طرح کنسرسیوم مجددا اعلامیه قاطع و شدیداللحنی علیه انگلیس و

۱- جزنی، تحلیل مختصری از تحولات...: ص ۵۵. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۸۳.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۳۷.

۳- کاتوزیان، مصدق و...: ص ۲۶۱.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۹۱ - ۹۲.

۵- همان: ص ۹۲؛ به نقل از روزنامه کیهان، ۱۸ آبان ۱۳۳۳.

۶- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱و ۲: ص ۵۴۲. روحانیت و اسرار...: ص ۱۲۱.

۷- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: ص ۵۴۳.

۸- همان: ص ۵۴۶.

آمریکا و قرارداد استعماری کنسرسیوم توسط آیه اللّه کاشانی در آبان ۳۳ انتشار یافت که در آن با اشاره به «فجایع و مظالم محصول یک قرن سیاست استعماری» انگلیس و حمله شدید به همکاری دولت آمریکا «در این معامله بیشرمانه و انتقام جویی وقیحانه با انگلستان مکار و حیله گر»، قرارداد کنسرسیوم «خیانتی نابخشودنی» و «به مراتب بدتر» از قرارداد ۱۹۳۳ رضاخان توصیف گردید.(۱) در این اطلاعیه آیه اللّه کاشانی پس از حملات شدید به دولت کودتا نوشت: «ملت ایران در اولین فرصت به هر قیمتی که باشد یک بار دیگر از انگلیس و همدستانش خلع ید خواهد نمود... تا خون در شرائین ملت ما جاری است دیگر اجنبی نمی تواند بساط یغماگری و چپاول را در سرزمین ایران بگستراند و عوامل استعمار با تبلیغات سویی که علیه من برای نیل به هدف ها و مقاصد پلید خویش در ایران و دنیا می نمایند نخواهند توانست مرا از ادامه مبارزه سرسختانه خویش علیه بیدادگری هایشان منصرف سازند، زیرا جان ناقابل من همیشه برای عظمت و استقلال ملتم کف دست بوده و تا واپسین لحظات زندگی نیز خواهد بود و با آتشی که از پرتو جانبازی جد فداکارم حضرت حسین بن علی علیه السلام در کانون قلبم مشتعل است مرگ شرافتمندانه را به حیات ننگین و نکبت بار ترجیح می دهم.»(۲) در اعتراض به قرارداد کنسرسیوم، دو حرکت سیاسی مهم دیگر نیز صورت پذیرفت که هر دو از یک خاستگاه، یعنی «نهضت مقاومت ملی» نشأت می گرفت. نهضت مقاومت با انتشار سه نشریه و «اعلامیه تفصیلی نهضت مقاومت ملی درباره قرارداد کنسرسیوم»، «مقاصد استعماری انگلیس و آمریکا و نیز عدم انطباق مفاد قرارداد کنسرسیوم را با قانون ملی کردن صنعت نفت، به طور مشروح، روشن ساخت»؛ و نیز «متن فرجام خواهی دکتر مصدق: نظریات راجع به اعلامیه مشترک هیئت نمایندگی ایران و کنسرسیوم» را انتشار داد. دکتر مصدق که نظرات خود را در قالب لایحه ای از زندان لشکر ۲ زرهی به دیوان عالی کشور ارسال کرده بود، «قرارداد کنسرسیوم را مغایر با قانون ملی شدن صنعت نفت و مخالف با اصل ۲۴ قانون اساسی و قانون مصوب ۱۱ آذر ۱۳۳۲ و تصمیم قانونی ۳۰ مهر ۱۳۲۶ مجلس شورای ملی و نیز،

۱- همان: صص ۵۴۷ - ۵۵۱: ص ۱۹۸. تاریخ این اعلامیه بر اساس سند ستاد ارتش، ۱۴/۷/۳۳ می باشد، مندرج در روحانی مبارز...، ج۲: ص ۷۰۴.

۲- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: صص ۵۵۰ - ۵۵۱.

در جهت اعاده سلطه استعمارگران برای از میان بردن استقلال سیاسی و اقتصادی ایران دانست.»(۱) همچنین «نهضت مقاومت ملی نامه هایی به زبان های فرانسوی، انگلیسی و فارسی تهیه و برای اعضای هیئت نمایندگی کنسرسیوم که به ایران آمده بودند و نیز آمریکایی های مقیم تهران فرستاد.»(۲) حرکت دوم، نامه سرگشاده ای بود در اعتراض به طرح لایحه قرارداد کنسرسیوم به امضای شخصیت های مختلف ملی، از جمله ۱۲ تن از استادان دانشگاه تهران. آیه اللّه سیدرضا فیروزآبادی، آیه اللّه سیدرضا زنجانی، آیه اللّه سیدجعفر غروی، آیه اللّه سیدمحمود طالقانی، علامه علی اکبر دهخدا، اللهیار صالح، دکتر شاپور بختیار، خلیل ملکی، حسن صدر، دکتر خنجی و محمد نخشب از جمله امضاکنندگان نامه مزبور بودند که در تاریخ ۱۸ مرداد ۳۳ خطاب به مجلسین شورا و سنا ارسال گردید.(۳) برخلاف اصول و مقررات استقلال دانشگاه، توسط کفیل وزارت فرهنگ کابینه زاهدی، استادان امضاکننده نامه به انتظار خدمت یا اخراج موقت از دانشگاه محکوم شدند.(۴) این ۱۲ نفر عبارت بودند از: دکتر عبداللّه معظمی، استاد دانشکده حقوق - مهندس مهدی بازرگان، استاد دانشکده فنی - دکتر اسد بیژن، رییس و استاد دانشکده علوم - مهندس منصور عطایی، رییس و استاد دانشکده کشاورزی - دکتر محمد قریب، استاد دانشکده پزشکی - دکتر کمال جناب، استاد دانشکده علوم - دکتر یداللّه سحابی، استاد دانشکده علوم - دکتر نعمت اللهی، استاد دانشکده پزشکی - دکتر میربابایی، استاد دانشکده فنی - مهندس انتظام، استاد دانشکده کشاورزی - دکتر رحیم عابدی، استاد دانشکده علوم - مهندس خلیلی، رییس و استاد دانشکده فنی.(۵) به گفته بازرگان، در تاریخ ۲۰/۶/۳۳ مجله سپید و سیاه خبر موافقت شاه با بازگشت استادان مزبور به دانشگاه و ادامه خدمت آنان را منتشر ساخت.(۶) مخالفت ها با قرارداد کنسرسیوم از سوی گروه های مختلف صورت می گرفت. در همان روز انتشار اطلاعیه جمعی از رجال ملی، «از طرف حزب زحمتکشان اعلامیه بسیار شدیداللحنی در مخالفت با

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۹۰ و ۱۱۸.

۲- همان: ص ۱۱۸.

۳- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۶۱۹ - ۶۲۰.

۴- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج۱: ص ۳۲۵.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: صص ۱۱۸ - ۱۱۹. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۴۸.

۶- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج۱: ص ۳۲۷.

قرارداد» صادر شد.(۱) حزب ایران نیز در خرداد ۳۳ بـا انتشـار کتـابچه ای تحت عنوان «تاریخچه نفت و راه حل این مشـکل» معـایب قرارداد کنسرسـیوم را برشـمرده و به آن اعـتراض کرد. همچنین در مهر ۳۳ اطلاـعیه ای دربـاره «قرارداد ننگین امتیازی امینی - پیـج» از سـوی همیـن حزب منتشـر شـد کـه آن را بـدتر از قرارداد ۱۹۳۳ توصـیف می کرد.(۲) در مجلس شـورا نیز نمایندگانی مانند درخشـش، سیدمصـطفی کاشانی، شـمس قنات آبادی و حائری زاده با لایحه مخالفت کردند. در مجلس سنا دیوان بیگی، شریف امامی، دکتر محمود حسابی و ابوالفضل لسانی از مخالفین بودند.(۳)

شانزدهم آذر؛ یک سر آغاز

کشـتار دانشـگاه تهران در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ از جملـه حـوادث مهمی اسـت که در طـول زمامـداری اولین کـابینه کودتـا رخ داد. دانشجویان دانشگاه تهران، در اعتراض به ورود «دنیس رایت» کاردار سفارت انگلیس - پس از برقراری روابط مجدد - و سفر قریب الوقوع «ریچـارد نیکسون» معـاون رییس جمهوری آمریکا، از روز ۱۴ آذر کلاـس هـا را تعطیل کرده دست به تظاهرات زدند. در روز ۱۵ آذر تظاهرات به بیرون دانشـگاه کشـیده شد و مأموران انتظامی به زد و خورد با دانشـجویان پرداختند، که به مجروح و دسـتگیر شـدن عـده ای انجامید. نیروهای انتظامی و نظامی، از جمله مأموران و سـربازان فرمانداری نظامی تهران، در دانشـگاه استقرار پیدا کردند. پیش از ظهر روز دوشنبه ۱۶ آذر بین دانشـجویان و مأموران زد و خورد شد که در دانشـکده فنی به تیرانـدازی و قتل سه دانشـجو انجامیـد. ماجرا بـدین قرار بود که دانشـجویان با مشاهـده یک گروهبان فرمانـداری نظامی در کلاس درس - به منظور دسـتگیری یکی از تظاهرکننـدگان - و مشاجره با اسـتادشان، «از کلاس بیرون می آیند و علیه حضور نظامیان در دانشـگاه اعتراض می کنند. در همین اوان، نظامیان دانشجویان را تعقیب می کنند و در سرسرا و سالن دانشکده فنی آنها را با مسـلسل به گلوله می بندند که در نتیجه سه تن از دانشجویان به نام های مصطفی بزرگ نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی کشته

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۴۰.

۲- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: صص ۱۸۰ - ۱۸۲.

۳- همان: صص ۱۹۰ و ۱۹۸. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۴۴.

می شونـد؛ عده ای نیز مجروح می گردند».(۱) در روز ۱۸ آذر تظاهرات بسـیار وسـیعی علیه ورود «ریچارد نیکسون» به تهران برگزار شـد و سوم «شـهدای دانشـگاه تهران» مبـدّل به اعتراض عمومی و در نتیجه برخوردهای شدید میان پلیس و دانشـجویان گردیـد و صدها نفر نیز دسـتگیر شدند.(۲) «دانشـجویان مراسم وداع بـا یاران شـهید خود را شـکوهمندانه برگزار کردنـد و به عنوان اعتراض به جنایت های دولت کودتا، مـدت ۱۵ روز از شـرکت در کلاس های درس خودداری نمودنـد. حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ به عنوان یک روز «مقاومت تاریخی» در تاریـخ دانشـگاه تهران ثبت شد. از آن پس، همه ساله، به رغم کوشـش رژیم و ساواک، دانشـجویان دانشـگاه تهران و دیگر دانشـگاه های ایران مراسم و تظاهراتی به یاد شهیدان آن روز برپا کردند. ۱۶ آذر نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت ایران در مقابله با رژیم کودتا نیز محسوب می شود.»(۳)

دستگیری و اعدام دکتر فاطمی

از دیگر اتفاقات دوران زاهدی، دسـتگیری و اعدام دکتر سـید حسـین فاطمی (۱۲۹۶-۱۳۳۳) بود. دکتر فـاطمی از فرانسه فارغ التحصـیل شده بود و آخرین سـمت او، وزارت امور خارجه در کابینه دکتر مصدق بود. دکتر مصدق تأکید داشت که پیشـنهاد ملی شـدن صـنعت نفت ایران در بین اعضای جبهه ملی، نخستین بار توسط دکتر فاطمی عنوان شـد. فاطمی یک بار هم توسـط جوان ۱۷ سـاله ای از اعضای «فـداییان اسـلام» مورد اصابت گلوله قرار گرفت، که تا آخر عمر از عوارض جسـمی آن در رنج بود. دلیـل این اقـدام از دیـدگاه مجریـان آن این بود: پس از دسـتگیری نواب صـفوی در خردادمـاه ۱۳۳۰ توسـط دولت دکتر مصـدق که در نظر فـداییان اسـلام «پیمـان شـکنی» تلقی گردیـد و اقـدامات گسترده و بی نتیجه اعضای این گروه برای آزادی رهبر خود، پنجـاه و یک تن از فـداییان اسـلام در ۲۱ دی ۱۳۳۰ هنگام ملاقات در زنـدان تحصن کردنـد.(۴) به دسـتور دولت مصدق پلیس به متحصنین حمله ور گردید و آنها را به شدت مورد ضرب و شتم

۱- عاقلی، روزشـمار تاریـخ ایران، ج ۲: ص ۲۵. نجاتی، تاریـخ سیاسـی...، ج ۱: صص ۱۱۲ - ۱۱۳؛ به نقل از اسـناد نهضـت آزادی...، ج ۵: ص ۲۷۴.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۲۶.

۳- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۱۵.

۴- عراقی، ناگفته ها: صص ۱۰۸ - ۱۱۴، شرح ماجرای تحصن.

قرار داد و در «زندان های انفرادی در حالی که از شدت خونریزی و ضربات وارده در حال مرگ بوده اند، زندانی کردند».(۱) در غیاب رهبر و بسیاری از اعضای اصلی گروه، افراد باقیمانده در بیرون زندان به رهبری سیدعبدالحسین واحدی به این نتیجه رسیدند که عامل اصلی تشدید خشونت علیه آنان، دکتر فاطمی (معاون نخست وزیر) است.(۲) مهندس عزت اللّه سحابی با اشاره به نقش دکتر فاطمی در بد رفتاری با فداییان اسلام نقل می کند که در این مورد «مرحوم طالقانی به مهندس حسیبی اعتراض کردند که چرا با فداییان اسلام در زندان اینگونه رفتار می شود؟ سپس کار بالا گرفت و به داد و بیداد رسید. در این هنگام مهندس بازرگان واسطه شد و خطاب به مهندس حسیبی گفتند: دکتر فاطمی کار درستی نمی کند، آخر چرا دستور می دهد که این قدر آنها را اذیت کنند.»(۳) مهدی عراقی نیز از قول آیه اللّه طالقانی مخالفت سخت دکتر فاطمی با فداییان اسلام را نقل کرده است.(۴) وی تأکید می کند که اقدام به ترور دکتر فاطمی در غیاب نواب صفوی و «بدون اینکه از خود مرحوم نواب هم در این باره مشورت بکنند و از ایشان اجازه ای گرفته باشند، این کار تنها و تنها به دست مرحوم واحدی انجام شده بود».(۵) «بنا به اذعان نواب صفوی چنانچه دولت [مصدق [ملاقات وی را با فداییان اسلام خارج از زندان قطع نمی کرد، با آنان تماس داشته و نمی گذاشته است که قضیه ترور دکتر فاطمی اتفاق بیفتد.»(۶) و نواب بعدها هم به واحدی گفته بود که «شما اشتباه کردید، نبایستی این کار را می کردید.»(۷) در زمان وقوع این حادثه نیز محکومیت ها و مخالفت هایی از موضع نیروهای مذهبی و حتی برخی اعضای فداییان اسلام، ابراز گردید.(۸) البته مهدی عراقی واقعه ای از ملاقات واحدی با دکتر فاطمی پس از ترور را نقل می کند که با یکدیگر مذاکره می کنند و واحدی آن اقدام را نتیجه تندروی های خود فاطمی برمی شمرد که در پاسخ دکتر فاطمی گفته بود «امیدوارم توی حکومت خودم تلافی بکنم، یعنی تلافی آن اذیت هایی که کرده ام،

۱- خوش نیت، سیدمجتبی نواب صفوی...: ص ۸۴.

۲- عراقی، ناگفته ها: ص۱۱۶. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص۳۲۷.

۳- فصلنامه گفتگو، ش۲۹، پاییز ۱۳۷۹: ص ۲۱۲، مقاله فداییان اسلام، به قلم سید محمدحسین منظورالاجداد.

۴- عراقی، ناگفته ها: ص ۱۱۶.

۵- همان: ص ۱۲۰.

۶- امینی، جمعیت فداییان اسلام...: ص ۲۷۴. همچنین Ĵ نامه نواب صفوی به دکتر فاطمی با خطاب «پسر عموی عزیز» پس از سی تیر ۱۳۳۱، مندرج در همین کتاب، ص ۲۷۷.

۷- عراقی، ناگفته ها: ص ۱۲۳.

۸- امینی، جمعیت فداییان اسلام...: ص ۲۷۴.

من اشتباه کردم»[(۱)] محمد جواد حجتی کرمانی نیز نقل کرده است که فداییان اسلام پس از بهبود دکتر فاطمی با وی ملاقات کرده و درباره «رفع سوءتفاهمات صحبت کرده اند.»[(۲)] دکتر فاطمی بیش و پیش از آنکه یک سیاستمدار صاحب مسند باشد، یک روزنامه نگار بود؛ و روزنامه او، باختر امروز، نقش بزرگی در جریان نهضت ملی داشت و اهمّ مواضع آن، علاوه بر وجهه کلی ضد استعماری و ضد استبدادی، «ضدّ درباری» بود و در این مورد بی پروایی و تهوّر چشمگیری داشت. پس از فرار شاه، در ۲۶ مرداد ۳۲، تیتر سرمقاله روزنامه باختر امروز چنین بود: «خائنی که می خواست وطن را به خاک و خون بکشد، فرار کرد».[(۳)] دکتر سید حسین فاطمی، پس از چند ماه که به صورت مخفی در پناهگاه های حزب توده می زیست،[(۴)] در ۲۲ اسفند ۱۳۳۲ در مخفیگاهش، منزل یک افسر توده ای واقع در تجریش، دستگیر شد. وی بیمار بود و خواهرش در مخفیگاه از او پرستاری می کرد. به هنگام انتقال به شهربانی، او و خواهرش مورد حمله دار و دسته «شعبان بی مخ» قرار گرفتند و هر دو به شدت مجروح شدند.[(۵)] زخم های ناشی از چاقو و دشنه و مشت و لگد اراذل رژیم و نیز شکنجه های دوران زندان، وضعی پدید آورد که ظرف چند ماه بیش از ۳۰ کیلو از وزن بدنش کم شده بود.[(۶)] در جریان دادگاه و سپس مراسم اعدام، هنوز بیمار بود و تب شدید داشت. کینه توزی رژیم کودتا، به خصوص شخص شاه و خواهرش اشرف - که بارها، به نام، در باختر امروز مورد حمله قرار گرفته بودند - نسبت به دکتر فاطمی به حدی بود که حتی وساطت علما و مراجع بزرگ کشور نیز مؤثر واقع نشد و نیز درخواست تعویق اعدام وی را - به دلیل بیماری - نپذیرفتند. محمدرضا جلالی نائینی سردبیر روزنامه باختر امروز که پسرخاله دکتر فاطمی بود، در مورد تلاشش برای نجات جان وی - پس از آنکه شبی از تصمیم شاه بر اعدام فاطمی مطلع می شود - گفته است: فردای آن شب، هراسان به اصفهان رفتم و با «مصباح فاطمی» برادر بزرگ دکتر فاطمی

۱- عراقی، ناگفته ها: ص ۱۴۳. امینی، جمعیت فداییان اسلام...: صص ۲۷۷ - ۲۷۹.

۲- روزنامه اطلاعات، ۲۲ بهمن ۱۳۷۲، ص۶، مقاله «آموزگار من نواب»، به قلم محمدجواد حجتی کرمانی.

۳- روزنامه باختر امروز، دوشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲، شماره ۱۱۷۳.

۴- خاطرات نورالدین کیانوری: صص ۲۹۵ - ۲۹۶. خلعت بری، کیانوری و ادعاهایش: صص ۲۶۷ - ۲۷۸.

۵- عاقلی ، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۳۱. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۲۸.

۶- برهان، بیراهه...: ص ۳۱۸.

تماس گرفته او را در جریان امر قرار دادم و بالاتّفاق خدمت حضرت آیه اللّه «حاج آقا رحیم ارباب» شرف حضور یافتیم و پس از بیان ماوَقَع، از آن وجود نازنین، حکیم ربّانی، تقاضای مساعدت کردیم. همان لحظه «حجه الاسلام خادمی» را احضار [کردند] و دستور دادند تمام روحانیون و حجج اسلام مقیم اصفهان شب در منزل ایشان جمع شوند. پس از اجتماع آقایان علما و روحانیون، متن تلگرافی را آماده نمودند تا به امضای کلیه حاضران در جلسه برسد. در آن تلگراف که خطاب به شاه تنظیم شده بود، علمای اصفهان خواستار عفو دکتر فاطمی شده بودند و در آخر تلگراف آمده بود: «اعلیحضرت بدانند که قتل بضعه حضرت فاطمه - سلام اللّه علیها - برای مقام سلطنت یُمن ندارد». این تلگراف توسط حجه الاسلام خادمی به تهران مخابره شد. ضمنا مرحوم حاج آقا رحیم ارباب شرحی به عنوان «آیه اللّه العظمی بروجردی» مرقوم و از ایشان خواستند که در این مورد از هیچ مساعدتی دریغ نفرمایند. این نامه نیز توسط مرحوم خادمی به قم فرستاده شد.(۱) شگفت آن که در فاصله دستگیری دکتر فاطمی (اسفند ۱۳۳۲) تا اعدام وی (آبان ۱۳۳۳)، از سوی گروه ها و رجال سیاسی طرفدار نهضت ملی و نهضت مقاومت ملی به جز اقدامات شخصی آیه اللّه زنجانی(۲) هیچ اقدامی از قبیل اطلاعیه، مصاحبه یا نامه سرگشاده به مقامات داخلی و خارجی برای تخفیف محکومیت و نجات وی صورت نپذیرفت. نهضت مقاومت ملی به مناسبت چهلمین روز اعدام دکتر فاطمی شماره فوق العاده نشریه تک برگی راه مصدق را در ۲۸ آذر ۳۳ منتشر ساخت که طی آن اطلاعیه تسلیت و مطالبی در بزرگداشت وی درج شده بود.(۳)

عزل زاهدی و نصب علاء

شاه، سپهبد زاهدی را که نخست وزیر مطیع و سربه راهی نبود، «برای تثبیت قدرت خود»، کنار زد و حسین علاء، درباری کهنه کار را به نخست وزیری منصوب کرد.(۴) از جمله دلایلی که برای برکنار کردن زاهدی عنوان شده، فساد مالی «انفرادی» وی و دیگر مسائل مالی فی مابین او و شاه بوده است. شنیده می شد که درباره کمک آمریکا (اوایل ۱۳۳۴) زاهدی مبلغ آن را خیلی کمتر از رقم واقعی به شاه گزارش

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج۲: ص ۴۶.

۲- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۵۵۷ و ۵۷۶.

۳- اسناد نهضت آزادی...، ج۲: صص ۴۹۱ - ۵۰۴.

۴- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۱۷. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۳.

کرد. شاه، که قبلاً از رقم درست مطلع شده بود، می گوید بقیه چه شد؟ زاهدی فورا جواب می دهد: قربان! خرج برگرداندن تخت و تاج شد. شاه به زاهدی تکلیف استعفا می کند؛ زاهدی نمی پذیرد و پیش اشرف می رود ولی اشرف نیز تکلیف برادر خود را تأیید می کند.(۱) ثریا اسفندیاری همسر شاه در آن هنگام، می نویسد: «شاه از نفوذ زیاد زاهدی در ارتش بیم داشت چرا که می ترسید مثل کاری که جمال عبدالناصر در مصر انجام داد، زاهدی هم تاج و تخت او را سرنگون سازد و این چیزی نبود جز یک بیماری دائم ترس از آسیب دیگران.»(۲) شاه برای تحقق و اِعمال استراتژی درازمدت کودتا نیاز به تمرکز قدرت بیشتری داشت. این استراتژی یا اهداف درازمدت، «سرکوب جنبش ملی ایران و ریشه کن ساختن آن و یا مخدوش کردن آن بود؛ به نحوی که تجربه ایران در هیچ یک از کشورهای صادر کننده نفت تکرار نشود و منافع اقتصادی و استراتژیکی غرب، در آینده، در معرض مخاطره قرار نگیرد».(۳) از سوی «نهضت مقاومت ملی»، طلیعه سال ۱۳۳۴، اعلامیه ای زیر عنوان «در مقابل این توطئه بیدار باشیم»، در برابر ترفند تظاهر به صلح و سازش از سوی شاه، انتشار یافت. شاه از طریق واسطه هایی برای آشتی و سازش با نهضت مقاومت ملی در قبال بیانیه ۸ ماده ای اردیبهشت ۳۳ پیغام داده بود که «اینها، ماده اول آن را که حمایت از دکتر مصدق است کنار بگذارند و اجرای بقیه موادش را از من بخواهند.»(۴) بیانیه مذکور رد پیشنهاد صلح و آشتی با دولت وقت محسوب گردید و به دنبال پخش آن، در فروردین ۱۳۳۴ فرمانداری نظامی، بازداشت اعضای نهضت مقاومت را آغاز کرد. آیه اللّه حاج سیدرضا زنجانی، مهندس بازرگان، دکتر یداللّه سحابی، مهندس سحابی، محمدتقی شریعتی، احمدزاده، آسایش و عده ای دیگر در تهران و مشهد دستگیر و زندانی شدند. دستگیرشدگان تا اواخر شهریور ماه در زندان بودند و سپس آزاد گشتند.(۵) در اردیبهشت ماه نیز ۵ تن از اعضای جبهه ملی، باقر کاظمی، اللهیار صالح، دکتر معظمی، شمس الدین امیرعلائی و محمود نریمان دستگیر و به جنوب تبعید

۱- برهان، بیراهه...: ص ۱۶۶؛ به نقل از مهدی نیا، زندگی سیاسی رزم آرا: ص ۹۰.

۲- اسفندیاری، کاخ تنهایی: ص ۳۰۳.

۳- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۰۱.

۴- همان: ص ۱۲۵.

۵- همان: صص ۱۲۳ - ۱۲۵؛ با تلخیص. نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۳۲۹ و ۳۳۰.

شدند.(۱)

ماجرای حمله به مراکز بهائیان

حادثه قابل توجه دیگر در آغاز دولت علاء، که خود متهم به عضویت در فرقه بابی ازلی بود،(۲) مبارزه با بهائیان و تصرف مرکز آنان در اردیبهشت ۱۳۳۴ بود. سابقه موضوع به آنجا باز می گشت که طی دو دهه ۲۰ و ۳۰ فعالیت های تبلیغی و اجتماعی و نفوذ بهائیان در مراکز قدرت که به دلیل حمایت عوامل انگلستان با گستاخی و خشونت نیز همراه بود، روند رو به افزایشی یافته بود. در موارد مختلفی، حتی حمله به مسلمانان و قتل مردم بی گناه توسط بهائیان رخ می داد که برخی از آن موارد به دستگاه قضایی نیز کشانده می شد.(۳) بهائیان با حمایت پنهانی و گاه آشکار مقامات رژیم شاه در سراسر کشور مراکزی را به نام محفل تبلیغ و جذب مسلمانان برپا کرده بودند و به شیوه های گوناگون - حتی استفاده از زنان زیباروی و ضعف اخلاقی قربانیان خود - جمعی از افراد ساده لوح را به عضویت این فرقه مورد حمایت انگلستان و اسرائیل درآورده بودند. به مرور زمان برخی مقامات بالاـ و میانی رژیم شاه از بهائیان انتخاب می شدند و دامنه نفوذ آنان در مراکز قدرت روزافزون گردید. فردوست در مورد سپهبد دکتر ایادی که با عنوان ظاهری پزشک مخصوص، پشت پرده حکومت شاه از قدرت فراوانی برخوردار شد می نویسد: «می توان کتابی نوشت که آیا ایادی بهائی بر ایران سلطنت می کرد یا محمدرضا پهلوی؟ تمام ایرانیان رده بالا چه در ایران باشند و چه در خارج، خواهند پذیرفت که سلطان واقعی ایران ایادی بود... در زمان حاکمیت ایادی بود که بهائی ها در مشاغل مهم قرار گرفتند و در ایران بهائی بیکار وجود نداشت. در دوران قدرت ایادی تعداد بهائیهای ایران به ۳ برابر رسید... ایادی جاسوس بزرگ غرب و مطلع ترین منبع اطلاعاتی سرویس های آمریکا و انگلیس در دربار و کشور بود و نفوذ او با نفوذ محمدرضا مساوی بود.»(۴)

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج۲: ص ۵۲.

۲- کرباسچی، تاریخ شفاهی انقلاب...: ص ۱۵۷.

۳- خراسانی، فجایع بهائیت: شرح کشتار شش تن از یک خانواده (مادر ۵۰ ساله و فرزندان کودک و نوجوان وی) در ابرقو در دی ماه ۱۳۲۸ و تشکیل پرونده قضایی آن در ۲۱/۱۱/۳۲.

۴- فردوست، ظهور و سقوط...، ج۱: صص ۲۰۲ - ۲۰۴.

رفتار گستاخانه بهائیان، گسترش تبلیغ و ترویج آشکار بهائیت، افزایش نفوذ آنان در مقامات دولتی و اقدامات اسلام ستیزانه و ضداخلاقی آنان موجب توسعه حساسیت و اعتراض های مردم می گردید و از جمله «طومارهای مفصل و بسیار» از شهرهای مختلف ایران برای آیه اللّه بروجردی ارسال می گشت.(۱) «آیه اللّه بروجردی در یک فشار شدید افکار عمومی واقع شده بود. مرتبا از ولایات نامه می آمد که مثلاً فرماندار اینجا بهائی است و یا رییس فلان اداره بهائی است و چه ها که نمی کند.»(۲) این تقاضاهای روزافزون مردمی، اقدامات آیه اللّه بروجردی را در مبارزه علیه بهائیت پشتیبانی می کرد. ایشان ابتدا برای خنثی سازی تبلیغات بهائیت به اعزام روحانیون برای تبلیغ و روشنگری در مناطق موردنیاز اقدام کرد و برای مقابله با اقدامات خشونت آمیز و سوءاستفاده آنان از امکانات و مقامات دولتی، به نخست وزیران وقت فشار وارد می آورد. در زمان رزم آرا،حجه الاسلام فلسفی را به عنوان نماینده خود به ملاقات وی مأمور ساخت که مانع اقدامات بهائیان شده و از «نزاع و مقابله و خونریزی» جلوگیری گردد.(۳) پس از بی توجهی و عدم اقدام رزم آرا، در زمان نخست وزیری دکتر مصدق، بار دیگر آیه اللّه بروجردی به آقای فلسفی مأموریت داد که نزد وی رفته و نسبت به رفع مشکلاتی که بهائیها در شهرستان ها برای مسلمانان ایجاد می کردند و موجب شکایات وسیع مردم شده بود، مذاکره و درخواست اقدام نماید. در پاسخ به آقای فلسفی به عنوان نماینده آیه اللّه بروجردی، دکتر مصدق «به گونه ای تمسخرآمیز، قاه قاه و با صدای بلند خندید و گفت: آقای فلسفی از نظر من مسلمان و بهائی فرقی ندارند، همه از یک ملت و ایرانی هستند.»(۴) حتی دکتر مصدق، سپهبد اسداللّه صنیعی بهائی از یاران رزم آرا و دوستان حسین علاء را در اسفند ۱۳۳۱ به عنوان معاون وزارت دفاع (مسئولیت وزارت دفاع بر عهده خود نخست وزیر بود) برگزید.(۵)

بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز پیام های آیه اللّه بروجردی به مقامات بی نتیجه بود تا آنکه به پیشنهاد آقای فلسفی، آیه اللّه بروجردی موافقت کرد که در سخنرانی های ماه رمضان ۱۳۳۴ وی که مستقیم از

۱- دوانی، مفاخر اسلام، ج ۱۲: ص ۳۶۷.

۲- فلسفی، خاطرات و مبارزات: ص ۱۸۵.

۳- همان: ص ۱۸۸.

۴- همان: ص ۱۳۳.

۵- شهبازی، ظهور و سقوط...، ج۲: ص ۴۶۶.

رادیو پخش می شد، تبلیغ علیه بهائیت آغاز شود. آیه اللّه بروجردی برای جلوگیری از کارشکنی شاه و در نتیجه تجرّی بیشتر بهائی ها از آقای فلسفی خواست که موضوع را با شاه نیز در میان بگذارد و موافقت وی نیز جلب شود.(۱) در اثر هماهنگی کلیه وعاظ و سخنرانان در مورد مبارزه با بهائیت در سراسر کشور و تأثیر سخنرانی های آقای فلسفی، موجی از مقابله مردم با بهائیان آغاز گردید(۲) و در بسیاری از شهرستان ها محافل بهائیان توسط مردم تخریب شد و در تهران نیز مرکز اصلی آنان به نام «حظیره القدس» تصرف گردید. شاه و دولت که عکس العمل گسترده مردم را پیش بینی نمی کردند و از سوی دیگر مایل بودند از این موج بهره برداری کرده و اقدامات دولت های پس از کودتا را با عوام فریبی مشروع بنمایانند و افکار عمومی را نیز مشغول سازند، برای کنترل اوضاع ترتیبی دادند که در مواردی توسط مقامات دولتی نیز نسبت به مقابله با بهائیان اقدام شود. از جمله در تهران فرمانداری نظامی خود در تصرف مرکز بهائیان تهران دخالت کرد و با صدور اطلاعیه ای از همه مردم درخواست کرد که از هرگونه اقدام و تظاهرات در این زمینه خودداری نمایند.(۳) البته برای کاستن از فشار افکار عمومی، به گفته فردوست «در اثر این حرکت تعدادی از بهائیان از ایران رفتند و ایادی نیز به دستور محمدرضا ۹ ماه به ایتالیا رفت، ولی این حرکت دنبال نشد.»(۴) به رغم حمایت های مختلف علما و مردم از این حرکت، به ظاهر در پی فشار کنگره آمریکا در حمایت از بهائیان، فرمانداری نظامی از طرف شاه مانع تداوم اقدامات روحانیون شده و حمایت پشت پرده از آنان مجددا از سر گرفته شد. همین موضوع نقطه آغاز درگیری آشکار آیه اللّه بروجردی و محمدرضا شاه نیز گردید.(۵)

ص:۱۲۳

۱- فلسفی، خاطرات و مبارزات: صص ۱۹۰ - ۱۹۱.

۲- مجله ترقی، ش ۶۴۴، س ۱۳۳۴.

۳- روزنامه اطلاعات، ۱۶/۲/۱۳۳۴.

۴- فردوست، ظهور و سقوط...، ج۱: ص ۲۰۳.

۵- کرباسچی، تاریخ شفاهی انقلاب...: ص ۱۵۷. آیه اللّه بروجردی به شاه پیغام می دهد «کار باید یک طرفه شود چرا گفتید و حالا جلوگیری می کنید؟» از اینجا دیگر رابطه آیه اللّه بروجردی و شاه به هم خورد.Î حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص ۴۰۴.

آغاز دوره ای جدید از وابستگی نظامی

الحاق ایران به «پیمان بغداد» از مهمترین وقایع سیاسی دوران کابینه دوم کودتاست. این پیمان که کشورهای انگلستان، ترکیه، عراق و پاکستان عضو آن بودند و از همکاری و حمایت مستقیم و همه جانبه آمریکا - اگر چه عضو رسمی آن نبود - نیز برخوردار بود، عبارت از یک خط دفاعی در برابر تهدید شوروی بود که در واقع غرب آن را «حلقه شمالی» دفاع از خاورمیانه و بخش هایی از آسیا در قبال شوروی می دانست. ورود ایران به این پیمان، آغاز درهم شکستن «بیطرفی ایران» و وابستگی بیشتر بود. این پیمان بعدها، با خروج عراق از آن - در پی کودتای عبدالکریم قاسم در سال ۱۳۳۷ شمسی - به «سنتو» تبدیل شد و در پی انقلاب اسلامی و خروج ایران از آن، از سال ۱۳۵۷ عملاً از هم پاشیده شد.(۱) در تحقق بیشتر این وابستگی، از شهریور ۱۳۳۴، ستاد ارتش با سازمان جدیدی که اقتباس از سازمان نظامی آمریکا بود آغاز به کار کرد و در مرحله ای دیگر، قرار شد سفرای ایران در کشورهای عضو پیمان، از افراد نظامی باشند.(۲) آیه اللّه کاشانی مخالفت خود را با پیوستن ایران به پیمان بغداد اعلام کرد.(۳) نواب صفوی نیز در جلسه ای با حضور تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران، ضمن هشدار و تهدید شاه تصریح کرد که با ورود ایران به این پیمان و وابستگی به غرب مخالف است.(۴) همچنین اطلاعیه ای علیه پیوستن ایران به پیمان بغداد از سوی فداییان اسلام منتشر گردید.(۵) در نشریه راه مصدق ارگان نیمه مخفی نهضت مقاومت ملی نیز ضمن بی ارزش خواندن «مصوبات مجلس» و «اقدامات حکومت های بعد از ۲۸ مرداد»، ماهیت پیمان بغداد انگلیسی توصیف شده و تأکید گردید که الحاق ایران به این پیمان نتایج موردنظر «دستگاه کودتا» را به بار نخواهد آورد.(۶)

سرکوب «فداییان اسلام»

اشاره

از مهمترین حوادث داخلی این دوره و همزمان با الحاق ایران به پیمان بغداد، سرکوب «فداییان

۱- آشوری، دانشنامه سیاسی: ص ۲۰۲؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۵۶ و ص ۶۰.

۳- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص ۲۸۰.

۴- عبد خدایی، خاطرات...: ص ۲۰۵.

۵- خوش نیت، سیدمجتبی نواب صفوی...: ص ۱۵۴.

۶- اسناد نهضت آزادی...، ج ۲: صص ۲۸۳ - ۲۸۶.

اسلام» است. در مجلس ختم سیدمصطفی کاشانی(۱) در مسجد سلطانی بازار، که از طرف آیه اللّه کاشانی و سایر بازماندگان از ساعت ۳ تا ۵ بعدازظهر ۲۵ آبان ۱۳۳۴ منعقد شده بود، پس از ورود حسین علاء نخست وزیر به مسجد و حضور وی در شبستان، فردی با اسلحه کمری به سمت وی شلیک کرد ولی پس از مؤثر نیفتادن گلوله اول، گلوله دوم در لوله گیر کرد؛ در نتیجه ضارب با خود اسلحه به شدت بر سر علاء کوبید که باعث جراحتی مختصر و خونریزی گردید. ضارب دستگیر شد و روز بعد، در روز ۲۶ آبان، فرماندار نظامی اعلام کرد که ضارب نخست وزیر مظفّر علی ذوالقدر عضو «فداییان اسلام» است و به دستور نواب صفوی رهبر آن گروه دست به ترور زده است.(۲) ذوالقدر در زیر لباس خود کفنی به تن داشت که بر روی آن جملاتی نوشته شده بود مانند: «پیمان نظامی، قرارداد نفت و هر پیمان خارجی باید ملغی شود»، «قطع ایادی اجانب و دشمنان اسلام و ایران: انگلیس - آمریکا - روس»، «برقرار باد حکومت قرآن، واژگون باد حکومت کفر و معصیت»، «احکام اسلام باید اجرا شود.»(۳) جمعیت فداییان اسلام به رهبری سیدمجتبی نواب صفوی با خط مشی انقلابی در سال ۱۳۲۴ تأسیس شده بود و اقدامات فرهنگی، سیاسی و قهرآمیز زیادی با حمایت برخی علما و مراجع صورت داد. در جریان نهضت ملی شدن نفت، اعدام انقلابی هژیر و رزم آرا توسط این جمعیت از علل اصلی عقب نشینی عوامل انگلستان و تصویب قانون ملی شدن نفت محسوب گردید.(۴) به فاصله چند روز، در نتیجه بازجویی ها و تحقیقات مأموران فرمانداری نظامی و شهربانی، نواب صفوی و سایر افراد مؤثر «فداییان اسلام» دستگیر شدند. نواب صفوی و تعدادی از یارانش قبل از بازداشت «مدتی در منزل آیه اللّه طالقانی پنهان شدند و ایشان در منزل خویش از آنها پذیرایی می کرد.» «حفاظت از نواب به وسیله او سابقه داشت و آقای طالقانی در سال ۲۴ و ۲۵ نیز شهید نواب را در اطراف

۱- وی فرزند بزرگ آیه اللّه کاشانی و در زمان مرگ، نماینده مجلس شورای ملی بود. مرگ وی مشکوک اعلام شد و چون دولت متهم به مسموم کردن او بود حضور نخست وزیر در مراسم ختم بیشتر به خاطر رفع اتهام تلقی می شد. سفری، قلم و سیاست، ج۲: ص ۲۲۵. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص ۳۴۲.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۵۹ - ۶۰. سمیعی، سی و هفت سال: صص ۶۷ - ۶۸.

۳- روزنامه اطلاعات، ۲۶/۸/۱۳۳۴.

۴- در مورد تاریخ و اقدامات فداییان اسلام Î خوش نیت، سیدمجتبی نواب صفوی... و امینی، جمعیت فداییان اسلام... . جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۱۷۰ - ۲۱۵.

دهات طالقان مخفی می کنند.»(۱) از جمله اتفاقات مهم در همان روزهای نخست سرکوب، قتل سید عبدالحسین واحدی فرد دوم جمعیت مذکور به دست تیمور بختیار بود. در جلسه مواجهه بین بختیار و واحدی، سخنان تندی بین طرفین رد و بدل شد؛ که واحدی «پاسخ های صریح و شجاعانه» به بختیار می داد. در همانجا سرتیپ بختیار از شدت عصبانیت، با اسلحه کمری خود، پنج گلوله به واحدی شلیک کرد و او را به قتل رساند. در اعلام رسمی رژیم، عنوان شد که چون واحدی قصد فرار داشته است توسط مأموران به قتل رسیده است.(۲) پس از دستگیری رهبران و اعضای اصلی فداییان اسلام، پرونده قتل رزم آرا از بایگانی خارج شد و گروهی از اعضای سابق جبهه ملی در ارتباط با این پرونده احضار شدند و نواب صفوی با مصدق در بازداشتگاه مواجهه داده شد. همچنین «در مواجهه با نواب صفوی، بین دکتر بقایی و وی مشاجره شدید لفظی درگرفت.»(۳) بازجوییهای اعضای «فداییان اسلام»، با خشونت شدید و شکنجه های قرون وسطایی همراه بود. نواب صفوی در بازجویی در مورد علت اقدام به قتل حسین علاء می گوید: «با مخاطراتی که بعد از تسلط بیشتر از پیش کفار به مناسبت پیمان نظامی غربی برای اسلام و مسلمین پیش بینی می شد، حکومت او [علاء] هم یکی از مصادیق مهاجمین به اسلام بوده، عملی هم که آقای مظفر ذوالقدر انجام داد، یکی از مصادیق دفاع بوده... از نظر دینی هم که موظف به حکم دفاع بودیم... حکم کلی را باید فقیه جامع الشرایط بیان کند... ولکن تشخیص مصداق و موضوع به عهده مکلف است.»(۴) وی همچنین در دفاعیات خود تأکید کرد که حکومت هیئت حاکمه ایران نامشروع و غیرقانونی است و فداییان اسلام به منظور دفاع در برابر هجوم به اسلام، مسلح شده اند.(۵) نواب صفوی ضمن تأکید بر هدف برقراری نظام اسلامی در ایران، در دادگاه تشریح کرد که وی و یارانش هرگز تروریست نبوده اند، بلکه بر طبق موازین شرعی و با دستور از مجتهدین جامع الشرایط، هرکس را که مهاجم به اسلام و منافع و نوامیس مسلمین تشخیص داده اند، از میان برداشته اند و آنان که کشته شده اند یا در فهرست اقدامات بعدی این گروه قرار

۱- یادنامه ابوذر زمان: صص دوازده و سیزده.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۶۰؛ ذیل ۷ آذر ۱۳۳۴.

۳- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۲۲۷.

۴- امینی، جمعیت فداییان اسلام...: ص ۳۳۳.

۵- خوش نیت، سیدمجتبی نواب صفوی...: ص ۱۸۱.

داشته اند، همگی خائنین به دین و ملت و مملکت بوده اند.(۱) پس از شروع محاکمات نواب صفوی و یارانش، که در دادگاه نظامی به طور سرّی و بدون حضور تماشاچی تشکیل شد و در مدت زمان کوتاهی به سرعت خاتمه یافت، اعلام گردید که دکتر مظفر بقایی، حسین مکّی، سید محمود نریمان، علی زهری، عبدالقدیر آزاد، دکتر علی شایگان، کرباسچیان و چند نفر دیگر به اتهام معاونت در قتل رزم آرا دستگیر شده اند؛ این عده پس از مدتی آزاد شدند. سرانجام پس از تأیید حکم اعدام سید مجتبی نواب صفوی، سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و مظفّر ذوالقدر توسط دادگاه تجدیدنظر نظامی و توشیح فوری آن توسط شاه، حکم مزبور در سحرگاه روز ۲۷ دی ۱۳۳۴ در لشکر دو زرهی به اجرا درآمد و نامبردگان تیرباران شدند.(۲) اتهام فداییان اسلام رسما «توطئه به منظور بر هم زدن اساس حکومت و تجری مردم به مسلح شدن بر ضد سلطنت» اعلام گردید.(۳) تلاش برخی از علمای ایران و نجف و از جمله آیه اللّه روح اللّه خمینی برای جلوگیری از اجرای حکم به نتیجه ای نرسید.(۴) از دیگر حوادث قابل توجه دوران صدارت حسین علاء در رژیم کودتا، دستگیری آیه اللّه سید ابوالقاسم کاشانی در سن هشتاد سالگی بود. از سوی دولت رسما اعلام شد که وی جهت ادای توضیحات به دادستانی ارتش احضار شده است. آیه اللّه کاشانی، پس از حضور در دادستانی ارتش و چهار ساعت بازجویی به اتهام «تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد سلطنت»(۵) بازداشت شد و به زندان لشکر دو زرهی انتقال یافت. کاشانی در تحقیقات صریحا گفت: «من فتوای قتل رزم آرا را صادر کردم؛ چون مجتهد جامع الشّرایط بودم.» قرائن و شواهد آشکار ساخت که شدت عمل در مورد آیه اللّه کاشانی مقدمه محکومیت و اعدام وی است.(۶) برای جلوگیری از اعدام، فعالیت های وسیعی از سوی آیه اللّه بروجردی و علمای نجف و ایران صورت گرفت که با توجه به کهولت سن وی، موجب عقب نشینی شاه گردید.(۷) گرچه

۱- همان: صص ۱۷۴ – ۱۷۵.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج۲: صص ۶۱ – ۶۲. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۳۵.

۳- امینی، جمعیت فداییان اسلام...: ص ۳۳۶، نامه وزارت جنگ به شاه.

۴- همان: ص ۳۲۷. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۱۸۸.

۵- روحانی مبارز...: ج۲: ص ۷۴۴، نامه وزارت جنگ در مورد قرار بازداشت.

۶- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج۱و۲: ص ۴۵۸. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۶ و ۷: صص ۲۹۴ – ۲۹۷.

۷- سفری، قلم و سیاست، ج۲: صص ۲۲۷ – ۲۲۸. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص ۲۸۰. فلسفی، خاطرات و مبارزات: ص ۱۳۷.

این بازداشت تا ۲۳ اسفند بیشتر طول نکشید، لیکن نشانگر این حقیقت بود که رژیم کودتا به تحکیم خود اطمینان پیدا کرده است و نگران برخی از مصلحت اندیشی های مقطعی نیست. دکترین آیزنهاور اعلام

«دکترین آیزنهاور»

«دکترین آیزنهاور»(۱) و حمایت یکی از احزاب ملّی گرای ایران از این دکترین، از حوادث و مقاطع سیاسی مهم اواخر دوران نخست وزیری حسین علاء به شمار می رود. بر اساس این سیاست، آمریکا اعلام کرد که حمایت نظامی را از کشورهایی که مورد تهدید کمونیسم اند به عهده می گیرد. مانور آمریکا در مورد ایران، با عضویت رسمی آن در «پیمان بغداد» و سپس انعقاد قرارداد نظامی دوجانبه با ایران شروع شد.(۲) کمیته مرکزی «حزب ایران» در اول بهمن ۱۳۳۵، با انتشار اعلامیه ای به امضای اللهیار صالح، «دکترین آیزنهاور» را تأیید کرد.(۳) «حزب ایران» که در آن زمان بعضی رهبران شناخته شده آن صالح، کریم سنجابی، شاپور بختیار و مهندس حسیبی بودند، در سال های پس از شهریور ۱۳۲۰ توسط گروهی از اعضای کانون مهندسین مانند مهندس فریور، دکتر معظمی، مهندس حق شناس، مهندس بیانی، مهندس زیرک زاده و دکتر صفی اصفیا تشکیل شد. در تمام دوره حیاتش، به نظر بعضی نویسندگان یک «باشگاه سیاسی» بود و نتوانست توده های وسیعی را به خود جلب کند.(۴) پس از وحدت دو حزب ایران و

۱- لایحه پیشنهادی ژنرال دوایت آیزنهاور، رییس جمهور ایالات متحده آمریکا، از حزب جمهوری خواه و تصویب کننده طرح کودتای ۲۸ مرداد، که درباره سیاست آمریکا در خاورمیانه و مناطق پیوسته به آن - با نگاه به نفوذ شوروی و خطرات آن برای غرب - در ژانویه ۱۹۵۷ به کنگره ارائه شد، سه اصل مهم داشت: استفاده از نیروهای مسلح خود به درخواست کشورها در قبال نفوذ و خطر کمونیسم، کمک به توسعه اقتصادی این کشورها و کمک نظامی و اقتصادی به کشورها «به شرط اینکه کشورهای مزبور در ازاء آن اجازه استفاده از خاکشان را به نیروهای مسلح آمریکا بدهند.» حوزه ای که «دکترین آیزنهاور» در آن به کار بسته می شد، از لیبی در غرب تا پاکستان در شرق، ترکیه در شمال و شبه جزیره عربستان در جنوب را در بر می گرفت. آشوری، دانشنامه سیاسی: ص ۱۵۵؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲- جزنی، تحلیل مختصری از تحولات...: ص ۶۵.

۳- همان: ص ۶۳. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۷۳. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۵۳. کوهستانی نژاد، حزب ایران...: صص ۳۳۰ - ۳۳۱.

۴- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۱: ص ۸۷.

میهن (به رهبری افرادی نظیر ارسنجانی، جهانگیر تفضلی، عبدالقدیر آزاد، شجاع الدین شفا، حسین مکی، کریم سنجابی) در سال ۱۳۲۵، «از اعضای حزب ایران در این زمان می توان به مهندس بازرگان،(۱) مهندس جعفر شریف امامی، مهندس منصور روحانی، ابوالفضل قاسمی، اصغر گیتی بین، محمد نخشب و محمد مکری اشاره کرد.»(۲) پس از ائتلاف حزب ایران و حزب توده در تیرماه ۱۳۲۵ گروهی از حزب خارج شدند که برخی از آنان مانند ابوالحسن صادقی، جعفر شریف امامی و حسین مکی به حزب دمکرات قوام پیوستند. رسول مهربان از اعضای قدیمی حزب ایران، بازرگان، محمد نخشب، خلعتبری و جعفر شهیدی را نیز از جمله خارج شدگان برمی شمرد.(۳) به گفته نجاتی «حزب ایران، ایدئولوژی خاصی نداشت، یک حزب ناسیونالیست بود که مدرنیسم و سوسیالیسم را هم پذیرفته بود و چون ضدبیگانه [انگلیس و شوروی] بود، گروه قابل توجهی از ملیّون و حتی افراد مذهبی را جذب کرد.»(۴) در جوّ سیاسی آن دوران که «حزب توده» به شوروی وابسته بود و هیئت حاکم - اغلب - به انگلیس تمایل داشت، «حزب ایران» گرایش و تمایلات آمریکایی داشت که تأیید «دکترین آیزنهاور» از آثار و مصادیق این گرایش است.(۵) او در این باره می نویسد: «حزب ایران، در برابر «روسوفیل» و «آنگلوفیل»ها، تمایلات «آمریکوفیل» داشت.»(۶) در یک سند منتشره آرشیو ساواک مورخ ۲۳ بهمن ۱۳۳۵ [گزارش فرمانداری نظامی] اداره کنندگان حزب ایران و مخالفین اعلامیه صالح اینگونه معرفی شده اند: «برابر گزارش رسیده اشخاصی که با حزب ایران فعلاً همکاری می نمایند و در واقع هیئت

۱- مهندس بازرگان خود تأکید دارد که رسما عضو حزب ایران نبوده است. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج۱: ص ۹۹. به گفته اشکوری، «همکاری بازرگان با حزب ایران در دهه بیست، عمدتا فکری و فرهنگی بوده است.» همان، ص۱۰۰. برزین در این مورد می نویسد: «بازرگان هرگز عضو رسمی حزب ایران نشد... اما در جوار و هماهنگی با حزب فعالیت داشت. در دو سال اول تشکیل حزب، فعالانه جزوه نویسی کرد. در چند گردهم آیی اعضای حزب را مورد خطاب قرار داد. هم از طریق حزب بود که چند سال بعد به مقامات عالی رتبه رسید.» برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۵۹.

۲- مطالعات سیاسی، ک ۱: ص ۱۵۷.

۳- همان: ص ۱۶۳.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۴۹.

۵- همان: صص ۱۵۲ - ۱۵۳؛ با تلخیص و تصرف.

۶- همان: ص ۱۵۳.

مدیره حزب را تشکیل داده اند عبارتند از آقایان: مهندس احمد زیرک زاده، دکتر ناظرزاده، دکتر غلامحسین صدیقی، مهندس سیف اللّه معظمی، مهندس بازرگان. اشخاصی که در کمیته نهضت مقاومت ملی بودند و تا به حال با اعلامیه اللهیار صالح مخالف هستند عبارتند از آقایان حاج سیدرضا زنجانی، مهندس حسیبی، دکتر سیدعلی شایگان، مهندس حق شناس، دکتر محمدعلی ملکی، دکتر ملک اسماعیلی، دکتر کمال جناب، تیمسار بازنشسته صارم، سرتیپ بازنشسته قلعه بیگی، سرتیپ بازنشسته هوشمند افشار، سرتیپ بازنشسته احتسابیان.»(۱)

مهندس بازرگان بعدها در خاطرات خود یکی از علل اختلاف با صالح را همین موضوع عنوان کرده و می گوید: «ادعای پیروی از مکتب مصدق و تشکیل جبهه ملی، با تأیید و قبول دکترین آیزنهاور رییس جمهوری کودتاچی، منافات داشت.»(۲)

تأسیس س.ا.و.ا.ک

اشاره

در آخرین روزهای زمامداری حسین علاء، لایحه تشکیل «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» (س.ا.و.ا.ک) به تصویب مجلسین رسید. قبل از ساواک، بختیار فرماندار نظامی تهران دو سازمان اطلاعاتی در اختیار داشت: «رکن دو ارتش»، که وظیفه اش تصفیه مخالفین رژیم در ارتش بود و «کارآگاهی»، که در کشف جریان های سیاسی مخالف عمل می کرد و نیروهای شهربانی را هم در اختیار داشت.(۳) آغاز به کار سازمان امنیت ابتدا پس از تصویب هیئت دولت در دهم مهرماه ۱۳۳۵ بود که به نوشته مطبوعات از آن تاریخ «معاونین سازمان امنیت در فرمانداری نظامی مشغول کار شدند.» و اعلام شد که «تشکیل سازمان امنیت احتیاجی به اجازه مجلسین ندارد زیرا یک اداره عمومی است که اجازه تشکیل آن با هیئت وزیران است.»(۴) لایحه قانونی که متضمن «وظایف و اختیارات» سازمان مزبور است نیازمند تصویب و رسمیت قانونی بود. در ۱۹ آبان ۱۳۳۵ خبر دیگری انتشار یافت که «مقدمات تأسیس سازمان امنیت فراهم شد و محل آن در خیابان ایرانشهر استقرار یافت و ۳۵ نفر از افسران و درجه داران

۱- مطالعات سیاسی، ک ۱: ص ۱۸۸.

۲- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۶۲.

۳- مدنی ، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۱۴۹.

۴- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: صص ۲۵۶ - ۲۵۷.

ستاد ارتش در اختیار این سازمان قرار گرفتند.»(۱) در واقع ساواک پیش از تصویب لایحه قانونی عملاً فعالیت خود را آغاز کرد. لایحه مزبور، که به موجب آن رییس سازمان مذکور معاون نخست وزیر بود و بودجه آن نیز جزء بودجه «نخست وزیری» محاسبه می شد، در ۱۰ بهمن ۱۳۳۵ به تصویب سنا رسید. در ۲۳ اسفند نیز مجلس شورای ملی، بدون بحث و مخالفت، قانون تشکیل ساواک را که سنا تصویب کرده بود، تصویب نمود.(۲) در ماده ۲ این قانون، وظایف ساواک بدین قرار عنوان شده بود: الف - تحصیل و جمع آوری اطلاعات لازم برای حفظ امنیت کشور. ب - تعقیب اعمالی که متضمّن قسمی از اقسام جاسوسی است و عملیات عناصری که بر ضد استقلال و تمامیت کشور و یا به نفع اجنبی اقدام می کنند. ج - جلوگیری از فعالیت جمعیت هایی که تشکیل و اداره کردن آن غیرقانونی اعلام شده یا بشود و همچنین ممانعت از تشکیل جمعیت هایی که مرام و یا رویه آنها مخالف قانون اساسی است. د - جلوگیری از توطئه و اسباب چینی بر ضدّ امنیت کشور. ه - بازرسی و کشف نسبت به بزه های مندرج در دیگر قوانین مصوب در ۱۳۱۰، ۱۳۱۴ و ۱۳۱۷. بر طبق ماده ۳ این قانون، مأموران سازمان اطلاعات و امنیت کشور از حیث طرز تعقیب بزه های مذکور در این قانون و انجام وظایف، در زمره ضابطین نظامی محسوب می شدند و از این حیث دارای کلیه اختیارات و وظایف ضابطین نظامی بودند؛ ضمنا طبق همین ماده، از تاریخ تصویب این قانون، رسیدگی به کلیه بزه های مذکور در آن، در صلاحیت دادگاه های دایمی نظامی(۳) قرار می گرفت.(۴)

سرتیپ منوچهر

ص:۱۳۱

۱- همان: ص ۲۵۷.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۷۳ - ۷۴؛ با اندکی تصرف.

۳- «قانون دادرسی و کیفر ارتش» در سال ۱۳۱۷ از طرف وزارت جنگ به مجلس داده شد. طبق این قانون، عملاً رسیدگی به پرونده های سیاسی به دادگاه های نظامی محول شد و تمهیداتی نیز برای تشدید مجازات چیده شد؛ مثلاً حداکثر مجازات مقدمین علیه امنیت کشور در قوانین پیشین ۱۰ سال بود که در این قانون به اعدام تبدیل شد. از طرف کمیسیون دادگستری مجلس، این قانون برای مدت شش ماه به عنوان آزمایش تصویب شد ولی تا کودتای ۲۸ مرداد به تصویب نهایی مجلس نرسید. برای روشن شدن نقش شاه در این قانون، به سه ماده آن اشاره می شود: ماده ۴: دادستان ارتش، از لحاظ وظایف قضایی، نماینده «بزرگ ارتشتاران فرمانده» (یعنی شاه) است؛ ماده ۲۱: که تشکیل این دادگاه ها طبق امر «بزرگ ارتشتاران فرمانده» (یعنی شاه) صورت می گیرد؛ و ماده ۲۵ تصریح دارد که دادستان ها و دادرس ها بر حسب فرمان و تصویب «بزرگ ارتشتاران فرمانده» (یعنی شاه) تعیین می شوند!

۴- مجموعه قوانین سال ۱۳۳۶: ص ۶۲ (قانون تشکیل «سازمان اطلاعات و امنیت کشور»)؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

هاشمی که مدت پانزده سال مدیرکل ضدجاسوسی ساواک بوده است در مورد لایحه تأسیس ساواک می نویسد: «... از لحاظ قانونی و حقوقی انسانی بسیار مترقی و معتدل تر از «قانون امنیت اجتماعی» دکتر مصدق و قانون های مشابه در بسیاری از کشورهای دیگر بود. ولی... طی حیات بیست و دو ساله خود... از محدوده قانونی خود خارج شد و به مرور زمان... به [صورت] قدرت فائقه فوق قانون درآمد و بدتر از آن، این قدرت فائقه به جای اینکه در خدمت کشور درآید، کشور را در خدمت خود درآورد.»(۱) در واقع ساواک از ابتدا زیرنظر مستقیم شاه قرار گرفت و به گفته فردوست، «هیچ مقامی به جز محمدرضا حق دخالت در امور... ساواک را نداشت حتی نخست وزیر.»(۲) به این ترتیب، از نیمه دوم سال ۱۳۳۵ – و رسما با تصویب قانون ساواک از فروردین ۳۶ – فرمانداری نظامی تهران، که از ۲۸ مرداد نقش اساسی در سرکوبی حرکت های ملی و ضد رژیم داشت و متمرکزترین و فعّال ترین دستگاه پلیسی رژیم شده بود، به صورت یک سازمان پلیس سیاسی درآمد.(۳) ساواک، که از همان آغاز تأسیس به دلیل خشونت ها و شکنجه های معروفش شهرت جهانی پیدا کرد، ارتباطی تنگاتنگ با انتلیجنس سرویس، C.I.A. و «موساد» داشت؛ و ساختار تشکیلاتی و اداری آن نیز برگرفته از آنها و سازمان امنیت داخلی آمریکا (F.B.I) بود.(۴) فردوست می نویسد: «از سال ۱۳۳۵، ساواک توسط ۱۰ مستشار آمریکایی طبق قواره سازمان خودشان سازماندهی شده است... ساواک ۲ وظیفه اطلاعاتی (خارجی) و امنیتی (داخلی) را به عهده داشت و تلفیقی بود از دو سازمان «سیا» و «اف. بی. آی».»(۵)

آمریکا، انگلیس و اسرائیل در سازماندهی، آموزش و تجهیز ساواک از ابتدای شکل گیری نقش اساسی را دارا بودند و در واقع این سازمان را به یکی از ابزارهای اصلی تداوم وابستگی رژیم شاه به غرب تبدیل کردند.

۱- هاشمی، داوری...: ص ۱۰۹.

۲- فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: ص ۴۸۳.

۳- جزنی،تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۶۸.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۳۳. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۱۵. برای آگاهی بیشتر ì ظهور و سقوط...، ج ۱ و ج ۲، فصول مربوط به تشکیل ساواک و آموزش ها و ارتباطات.

۵- فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: ص ۴۰۹.

نخستین رییس ساواک تیمور بختیار بود که به دلیل خوش خدمتی هایش ظرف چند سال، از سرهنگی به سپهبدی رسید. وی که در شقاوت و بی رحمی شهره بود، مورد تنفر مردم و آزادیخواهان قرار داشت. شاه نیز - شخصا - از وی و قدرت رو به تزایدش در هراس بود. انجام اولین انتخابات پس از کودتا در اسفند ۱۳۳۲ - که رسوایی آن در جهان معروف شد، سرکوب «حزب توده» و سازمان افسری آن، سرکوب «فداییان اسلام» و قتل سید عبدالحسین واحدی با دست خود و... از موارد معروف کارنامه بختیار است.(۱)

«حزب بازی» شاه و بازداشت ملیون

اقبال، که خود را «چاکر جان نثار» شاه می نامید، در فروردین ۳۶ به نخست وزیری رسید و «مطیع ترین و متملق ترین نخست وزیر دوران سلطنت محمدرضا شاه بود».(۲)منوچهر اقبال، قبل از نخست وزیری، رییس دانشگاه تهران و سپس وزیر دربار بود. وی رییس یکی از لژهای «فراماسونری»(۳) بود و ده تن از اعضای کابینه او را هم «ماسون ها» تشکیل می دادند.(۴)

۱- نجاتی،تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۴؛ با اندکی تصرف. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۲۰. کاتم، ناسیونالیسم در ایران: ص ۱۰۵؛ با تلخیص و تصرف. برای آگاهی بیشتر ؤفردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: صص ۴۱۵ - ۴۲۲.

۲- نجاتی،تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۳. نویسنده در تخصیص لقب، سهوا، علم و اقبال را جابه جا کرده؛ واقع امر این است که امیر اسداللّه علم در نامه ها و پیام های ارسالی به شاه، امضای خود را با «غلام خانه زاد» زینت می داد و منوچهر اقبال با «چاکر جان نثار».

۳- Freemasonary بزرگ ترین انجمن پنهانی جهانی است که با پیشرفت امپراتوری بریتانیا در جهان گسترش یافت. شعارها و اهداف فراماسونری، ظاهری اخلاقی و انساندوستانه دارند. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شعبه های دستگاه فراماسونی در کشورهای خاورمیانه - مانند ترکیه و مصر و ایران - هم برپا شد. در زمان ناصرالدین شاه میرزا ملکم خان دستگاه فراماسونی را در ایران برپا کرد و قصد او این بود که عده ای از مخالفان رژیم استبداد را گردآورد و استفاده سیاسی از آن جمعیت بکند. مردم این انجمن پنهانی را «فراموشخانه» نامیدند؛ زیرا کسانی که عضو آن می شدند پیمان بسته بودند که هرچه می بینند و می شنوند فراموش کنند و فاش نکنند. ناصرالدین شاه دستور سرکوب بساط میرزا ملکم خان را داد؛ ولی پس از آن شعبه ای از فراماسونری انگلیسی و فرانسوی در ایران تشکیل شد و بعدها با گرد آمدن گروه بزرگی از صاحبان قدرت و نفوذ در تشکیلات فراماسونی، این دستگاه در گرداندن کارها و برآوردن مقاصد سیاست های استعماری نقش بزرگی یافت. آشوری، دانشنامه سیاسی: صص ۲۴۱ - ۲۴۳؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۴- کاتم، ناسیونالیسم در ایران: ص ۳۴۰. فهرست اعضای فراماسون در ایران، نخستین بار، در روزنامه فرمان در دی ماه ۱۳۳۵/دسامبر ۱۹۵۶ درج شد. بعدها با انتشار کتاب سه جلدی اسماعیل رائین اغلب اسامی فاش شد.

دوران کابینه اقبال مورد مناسبی برای شروع یک بازی توسط شاه بود: «حزب بازی»؛ مشاوران شاه و بیشتر خودش، مایل بودند ژستی از دموکراسی را به نمایش بگذارند. در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۶ امیراسداللّه عَلَم، طی یک مصاحبه مطبوعاتی، موجودیت حزبی را به نام «حزب مردم» اعلام کرد. وی در تشریح مرامنامه حزب گفت که این حزب طرفدار سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها و تقسیم زمین بین کشاورزان و برابری حقوق زن و مرد است. علم در این مصاجه سازمان حزب را توضیح داد و مسئولان حزب را معرفی نمود.(۱) در ۲۸ بهمن ۱۳۳۶ نیز دکتر منوچهر اقبال، نخست وزیر، تشکیل یک حزب اکثریت به نام «حزب ملّیون» را اعلام کرد.(۲) در یک تحلیل لیبرالی و مبتنی بر مدارک وزارت خارجه آمریکا، این «بازی» به مثابه نمایشی مضحک و شاهانه تلقی شده است. ریچارد کاتم می نویسد: [...] در عمل، این دو حزب در حدّ مضحکی مصنوعی بودند. حزب «آزادیخواه» به وسیله امیراسداللّه علم، یکی از بزرگترین مالکان ایران و عضو خانواده ای که به هواداری از انگلیسی ها شهرت داشت، رهبری می شد. برای جمع کردن آزادیخواهان به دور این حزب، بی تناسب تر از این رهبر یافت نمی شد. به عنوان راه حل [یا آلترناتیو]، مردم می توانستند به حزب «محافظه کار» دکتر اقبال و دوستان فراماسون او روی آورند. ایرانی ها - همگی - این دو حزب را شوخی تلقی می کردند. بسیاری استدلال می نمودند که شاه با قبول سلطه دیکتاتوری خود می توانست اعتبار بیشتری کسب کند تا با این نپختگی سعی در پنهان کردن آن داشته باشد. با آنکه دلیلی وجود ندارد تا بخواهیم در صمیمیت شاه برای ایجاد نظام دو حزبی تردید کنیم، مع ذلک او مایل نبود به این دو حزب برای انتخاب رهبر و خطّ مشی سیاسی، استقلال عملی بدهد که امکانا منجر به رشد دو حزب واقعی گردند.(۳) در مرداد ۱۳۳۶ قرارداد شرکت ملی نفت با شرکت نفتی ایتالیایی «آجیپ» به تصویب مجلسین رسید. «نهضت مقاومت ملی»، با انتشار جزوه ۲۴ صفحه ای «نفت»، به مناسبت امضای قرارداد مذکور با ارائه اسناد و شواهد مستدل به تشریح میزان وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران به غرب در پی قرارداد کنسرسیوم پرداخت. به دنبال آن در ماه های شهریور تا آبان ۳۶، سران و فعالان نهضت مقاومت در تهران و مشهد دستگیر و یا جهت بازجویی احضار شدند. آیه اللّه زنجانی، حجه الاسلام انگجی،

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۷۹؛ با اندکی تصرف.

۲- کاتم، ناسیونالیسم در ایران: ص ۳۴۰.

۳- همان: همان صفحه.

حجه الاسلام شبستری، دکتر عبداللّه معظمی، اصغر گیتی بین، حسن میرمحمد صادقی، مهندس عطایی، عباس سمیعی و چندتن دیگر از تهران و محمدتقی شریعتی، سید ابراهیم میلانی، طاهر احمدزاده، ذبیح اللّه آسایش، علی شریعتی و حاج عابدزاده از مشهد از این جمله بودند. این دستگیری ها اولین مانور گسترده سازمان امنیت شاه پس از تأسیس آن بود.(۱) ۱ دجعفر بهبهانی، ۲سیدجعفر بهبهانی نماینده تهران در مجلس نوزدهم در مورد بازداشت شدگان مزبور به نخست وزیر اعتراض و طرح سؤال کرد. در جلسه هفتم آبان ۱۳۳۶، دکتر اقبال در پاسخ به سؤال بهبهانی، توقیف شدگان را به ارتباط با عوامل خارجی و تهیه و چاپ اعلامیه علیه دولت متهم ساخت. بهبهانی در پاسخ بر اعتراض خود تأکید کرد و اقدام دولت را خلاف دمکراسی و قانون برشمرد و گفت: «اگر کسی نظر مخالفت دارد بگذارید حرفش را بزنند.»(۲) بعد از مدتی به تدریج بازداشت شدگان آزاد شدند ولی نهضت مقاومت ملی از آن پس دیگر مجال و امکان فعالیت چندانی نیافت و به تعبیر بازرگان «عملاً تعطیل گردید.»(۳) با تأسیس ساواک دیگر ضرورت نداشت که مقررات حکومت نظامی ادامه یابد؛ چرا که معنای تشکیل چنان سیستم سرکوبی این بود که مقررات مزبور به طور دایمی برقرار شده و نیازی به حفظ عنوان پر سر و صدا و تحریک آمیز حکومت نظامی نیست؛ از این رو اقبال پایان حکومت نظامی را رسما اعلام کرد،(۴) و برای فریب افکار عمومی برنامه ای برای اصلاح ادارات مطرح ساخت که به قانون «از کجا آورده ای» معروف شد. ابتدا تشکیلاتی به نام «سازمان بازرسی شاهنشاهی» تشکیل شد و یک روز بعد در ۲۹ مهر ۱۳۳۷ لایحه «از کجا آورده ای» به مجلس برده شد.(۵) «در طول ۵/۳ سال نخست وزیری اقبال، این قانون تبدیل به شوخی عمومی شد و هیچ اثری در مبارزه با فساد اداری به جا نگذاشت.»(۶)

سیاست خارجی به سود اسرائیل و تنش با اعراب

در مورد سیاست خارجی رژیم کودتا، در دوران زمامداری اقبال، تغییری آشکار رخ داد. شاه

ص:۱۳۵

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۲۶. جبهه ملی به روایت...: صص ۲۶ و ۲۷.

۲- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره نوزدهم، جلسه ۱۲۵، ۷ آبان ۱۳۳۶.

۳- روزنامه کیهان، ۲۰/۱۱/۵۸: ص ۱۰، مقاله بازرگان، پانوشت شماره ۴. روزنامه اطلاعات، ۱۸/۱۱/۵۸: ص ۱۰.

۴- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۷۵.

۵- همان: صص ۹۲ - ۹۳.

۶- همان: ص ۹۳.

نخست وزیری را به کار گماشته بود که صریحا گفته بود: «من بدون اجازه اعلیحضرت همایونی آب نمی خورم»(۱) و در مورد سیاست خارجی نیز طی یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت: «سیاست خارجی مملکت، تحت هدایت مدبّرانه شاهنشاه، روشن است. این سیاست مال اعلیحضرت همایونی می باشد و مال دولت نیست.»(۲) در تحقق همین سیاست بود که شاه در مصاحبه ای مطبوعاتی درباره روابط سیاسی ایران و اسرائیل سخن گفت و اظهار کرد که ایران مدت ها پیش اسرائیل را به رسمیت شناخته است. ضمنا اعلام شد که ایران با اسرائیل روابط سیاسی ندارد بلکه این دولت را به صورت شناسایی «دوفاکتو»(۳) پذیرفته است.(۴) اعلام این موضوع واکنش شدید «جمال عبدالناصر» رییس جمهور مصر را به دنبال داشت؛ وی در نطقی در اسکندریه، شاه را همدست استعمارگران نامید و با ذکر موارد و مصادیق متعدد او را به شدت مورد حمله قرار داد. «ناصر» روابط سیاسی با ایران را قطع کرد و سفیر و اعضای سفارت ایران در مصر را اخراج نمود. سوریه، اردن و در پی آنها «اتحادیه عرب» نیز ایران را مورد حمله قرار دادند؛ و در این میان، سوریه روابط خود را با ایران قطع کرد.(۵) اتحادیه عرب به رهبری ناصر در واکنش به مواضع شاه همچنین اعلام کرد، از این پس عبارت مجعول «خلیج عربی» را به جای «خلیج فارس» به کار می برد و خوزستان ایران را نیز «عربستان» نامیده و جزء لاینفک سرزمین اعراب می داند. در واقع شاه با شناسایی اسرائیل، آتش ستیز ناسیونالیسم عربی علیه ایران را برافروخت و آغاز عداوت طولانی افکار عمومی اعراب بر ضد ایرانیان را موجب گردید.

زنگ خطر کودتا در عراق

در بامداد ۲۳ تیر ۱۳۳۷/۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸، در حالی که رؤسای کشورهای ایران و ترکیه و پاکستان و

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۳.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۸۰.

۳- «شناسایی» در روابط دو کشور، از نظر حقوق بین الملل، بر دو گونه است: ۱- شناخت واقعیت یا «دوفاکتو» de facto؛ که محدود است و روابط حقوقی و دیپلماتیک کامل را ایجاد نمی کند. ۲- شناخت قانونی یا «دوژور» de jure؛ که شامل روابط کامل دیپلماتیک و مصونیت برای نمایندگان سیاسی است. آشوری، دانشنامه سیاسی: ص۲۱۶؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۴. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۱۰۹ - ۱۱۰.

۵- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۱۰۹ - ۱۱۱؛ با تصرف.

وزیران امور خارجه آمریکا و انگلیس در استانبول منتظر «ملک فیصل» پادشاه عراق و «نوری سعید» نخست وزیر آن کشور بودند، اعلام شد که گروهی از افسران عراقی به رهبری «سرهنگ عبدالکریم قاسم» و «سرهنگ عبدالسّلام عارف» در عراق دست به کودتا زده و در همان ساعات نخستین پادشاه، ولیعهد، نخست وزیر و عده ای از مقامات آن کشور را به قتل رسانده اند؛ و رژیم سلطنتی را باطل و رژیم جمهوری برقرار نمودند.(۱) این کودتا بازتاب وسیعی در جهان داشت. یک روز پس از وقوع این کودتا، که کارگردانان آن نام «انقلاب ۱۴ ژوئیه» بدان دادند، شوروی و مصر رژیم جدید را به رسمیت شناختند؛ و این امر ثابت کرد که بغل گوش ایران، ترکیه و پاکستان، یک رژیم جمهوری دست چپی روی کار آمده است. یک نویسنده چپ ایرانی به این رویداد اینگونه نگریسته است: «نقشی که عراق در خاورمیانه و پیمان بغداد داشت و همبستگی دیرینه دربار ایران با رژیم وابسته انگلیس در عراق، زنگ های خطر را به صدا درآورد و در عمل معلوم شد که «پیمان بغداد» در جلوگیری از جنبش ضد امپریالیستی چقدر بیهوده است! همان طور که سقوط دیکتاتوری سلطنتی عراق در برانگیختن گروه ها و عناصر مبارز ایران اثر گذاشت، در به هراس افتادن دستگاه حاکمه نیز تأثیر گذاشت.»(۲) روابط ایران و شوروی نیز در پی اعتراض به قرارداد نظامی ایران و آمریکا تیره شد. حملات شوروی به ایران افزایش یافت و رادیو «صدای ملّی» پخش برنامه بر ضد رژیم ایران را آغاز کرد. دولت ایران به کشورهای شوروی، رومانی، چکسلواکی و لهستان اعتراض کرد و «انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی» را به حال تعطیل درآورد.(۳) خروج عراق از «پیمان بغداد»، وضعیتی پدید آورد که پیمان مذکور با حضور رسمی تر آمریکا تبدیل به «سنتو» شد و ایران و آمریکا قرار داد دوجانبه نظامی منعقد کردند. این اتفاق جنگ تبلیغاتی علیه ایران را دامن زد و با افزایش حملات رادیو مسکو، رادیو «پیک ایران» نیز از برلن شروع به سخن پراکنی علیه ایران کرد.(۴) همزمان با این جدال ها، مراحل مبارزات انتخاباتی در آمریکا آغاز شده بود و «جان اف. کندی» نامزد

۱- همان: صص ۸۸ و ۹۰.

۲- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۶۹.

۳- همان: همان صفحه. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۹۳ – ۹۷.

۴- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۷۰.

حزب دموکرات و رقیب «ریچارد نیکسون»، از دموکراسی و حقوق بشر دم می زد. در آذر ۱۳۳۸/ دسامبر ۱۹۵۹ «ژنرال آیزنهاور» رییس جمهوری آمریکا و تصویب کننده کودتای ۲۸ مرداد، ضمن دیدار از یازده کشور، وارد تهران شد. وی «به شاه و دولت ایران هشدار داد که تنها با تکیه به قدرت نظامی نمی توان به صلح و عدالت دست یافت.»(۱) «با شدت یافتن ناآرامی های داخلی، ادامه سیاست سرکوب، پس از هفت سال، جز نارضایتی بیشتر و نیرومند شدن اپوزیسیون حاصلی به بار نمی آورد. حزب سازی و تظاهر به دموکراسی به شکست انجامیده بود. آیزنهاور در توقف کوتاهش در ایران، به طور علنی، راه حل استفاده از زور را مردود شمرده بود. شاه و مشاورانش آینده سیاسی ایران را با نگرانی نظاره می کردند.»(۲)

«جبهه ملی دوم»، انتخابات بیستم

دکتر کریم سنجابی در مورد تشکیل جبهه ملی در آستانه انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی چنین گفته است: «در همین زمان بود که فکر تجدید فعالیت جبهه ملی در ذهن همکاران سابق دکتر مصدق و احزاب و عناصر ملی آزادیخواه وابسته به آن ظاهر شد. جلسات متعددی به طور خصوصی از افراد مختلف، بعضی اوقات در منزل اللهیار صالح و بیشتر اوقات در منزل سیدباقر خان کاظمی تشکیل می شد و بالاخره تصمیم گرفته شد که از یک عده ای از افراد که سوابق مبارزاتشان در راه آزادی خواهی و علیه استبداد و سوابق همکاریشان با دکتر مصدق و شرکتشان در احزاب ملی مسلم بود دعوت بعمل آید تا با هم بنشینند و ببینند چه اقدامی می توانند بکنند. بالاخره این اقدام شد و هیئت اولیه ای به وجود آمد که در واقع از شخصیت ها بود و نه از نمایندگان منتخب احزاب و جمعیت ها.»(۳) مهندس بازرگان درباره تأسیس جبهه ملی دوم چنین نوشته است: «جبهه ملی دوم» در سال ۱۳۳۹، به منظور شرکت در انتخاباتی که دولت کودتا، بنا به مصلحت اندیشی آمریکایی ها به منظور باز کردن سوپاپ های اطمینان، آزاد اعلام نموده و معلوم بود که به آن عمل نخواهد کرد، با پیگیری و پادرمیانی «نهضت مقاومت ملی» و

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۰۴. نجاتی،تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۴؛ با اندکی تصرف.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، صص ۹۴ - ۹۵.

۳- سنجابی، خاطرات سیاسی: صص ۲۲۵ - ۲۲۶.

استقبال همکاران سابق دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی اول، تأسیس گردید.(۱) همچنین وی می گوید: «به اتفاق آقایان دکتر [کاظم] یزدی و سیستانی و شاپور بختیار و عباس رادنیا به منزل اللهیار صالح رفتیم و پیشنهاد جبهه ملی دوم را به ایشان و به وزراء کابینه دکتر مصدق دادیم.»(۲) دکتر غلامحسین صدیقی تأکید داشت که «گام نخست برای تشکیل جبهه ملی دوم به همت و تلاش» وی برداشته شده است.(۳) در روز ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۹، به دعوت صدیقی، هفده تن از فعالان سیاسی در منزل او اجتماع کردند و در زمینه تجدید فعالیت در قالب تشکل سیاسی به توافق رسیدند. «جبهه ملی» نامی بود که به پیشنهاد سنجابی برای این دوره جدید تصویب شد؛ و اعلامیه «تجدید فعالیت» در سالگرد قیام ۳۰ تیر انتشار یافت.(۴) اللهیار صالح که در پیشنهاد تجدید فعالیت برای انتخابات مجلس بیستم نقش فعال و مؤثری ایفا کرده بود، به منظور عدم ایجاد حساسیت در هیئت حاکمه «مایل به انتخاب نام جبهه ملی» نبود و عقیده داشت که «در آغاز کار بهتر بود نام دیگری در نظر گرفته می شد.»(۵) پس از صدور اعلامیه، تجمعی با حضور خبرنگاران و فعالان سیاسی در منزل صادق فیروزآبادی برگزار شد و حسن نزیه اعلام کرد: «از امروز جبهه ملی ایران فعالیت خود را مجددا آغاز می کند.»(۶) به گفته کریم سنجابی، شاه از طریق ارتشبد هدایت با وی تماس گرفت و در مورد اهداف و انگیزه های فعالیت مجدد جبهه ملی کسب اطلاع کرد. سنجابی تأکید می کند که ملاقات خلیل ملکی با شاه نیز به همین منظور و به درخواست خود شاه بوده که پس از موافقت سنجابی انجام گردید.(۷) نجاتی می نویسد: «جبهه ملی دوم از آغاز فعالیت بر سر ترکیب سازمانی، عناصر تشکیل دهنده و انتخاب اعضای شورای مرکزی، دچار اختلافات درونی گردید.»(۸) نیروهای سیاسی تشکیل دهنده «جبهه

۱- بازرگان، انقلاب ایران در...: ص ۱۹.

۲- مجله ایران فردا، ش۴، آذر و دی ۱۳۷۱: ص ۵۹، مصاحبه بازرگان.

۳- ورجاوند، یادنامه دکتر صدیقی: ص ۵۰۹.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۳۶؛ با اندکی تصرف.

۵- سفری، قلم و سیاست، ج۲: ص ۴۹۱. مشیر، خاطرات صالح: ص ۲۱۲.

۶- جریان تأسیس نهضت آزادی: ص ۱۱.

۷- سنجابی، خاطرات سیاسی: ص ۲۲۷.

۸- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: صص ۱۴۶ - ۱۴۷.

ملی دوم» علاوه بر اشخاص منفرد عبارت بودند از: ۱- حزب ایران؛ ناسیونالیست با گرایش سوسیالیستی. به اعتقاد نجاتی، رهبران آن «بیشتر در فکر به دست آوردن مشاغل مهم بودند و عنایت چندانی به تحولات اساسی» نداشتند و در زمان مصدق به «بنگاه کارگشایی» معروف شد. پس از تأیید دکترین آیزنهاور گرایشات آمریکایی این حزب آشکارتر گردید و «امریکوفیل» محسوب می شد. اللهیار صالح، شاپور بختیار، کریم سنجابی و کاظم حسیبی رهبران حزب ایران به شمار می آمدند. ۲- حزب ملت ایران؛ با گرایش ناسیونالیستی تند، که مؤسسان آن افرادی مانند پزشکپور، عالیخانی و عاملی تهرانی بودند. داریوش فروهر پس از انشعاب حزب پان ایرانیست، دبیرکل حزب ملت ایران شد و با نهضت مقاومت ملی همکاری می کرد. ۳- حزب مردم ایران؛ مرکّب از انشعابیون چپ «حزب ایران»؛ با ایدئولوژی سوسیالیسم متکی به مذهب؛ به رهبری دکتر محمد نخشب (که در زمان تشکیل جبهه ملی دوم در ایران حضور نداشت) و حسین راضی. ۴- حزب سوسیالیست؛ جمعیت کوچکی به رهبری دکتر محمدعلی خنجی. وی ابتدا همراه با خلیل ملکی از حزب توده انشعاب کرد و در حزب «زحمتکشان ملت ایران» به رهبری مظفر بقایی عضویت داشت. پس از انشعاب «نیروی سوم» به رهبری ملکی با وی همکاری داشت و در نیمه دوم سال ۱۳۳۲ از «حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم)» جدا شد و به همراه دکتر مسعود حجازی و جمعی دیگر «حزب سوسیالیست» را تشکیل داد. گروه خنجی در نهضت مقاومت ملی مشارکت و همکاری داشت.[(۱)] «جبهه ملی دوم» ابتدا یک شورای عالی داشت که مرکب از سران احزاب یادشده و اعضای سابق جبهه ملی و منفردین بود. اعضای «شورای مرکزی» بعدی، که از دل کنگره جبهه بیرون آمد، ۳۵ نفر بودند؛ که اغلب افراد شورای اولیه در آن حضور داشتند.[(۲)] ۱۵ تن دیگر توسط اعضای شورای مرکزی

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: صص ۱۴۹ - ۱۵۵ و ۱۵۷ و ۱۶۲؛ با تلخیص.

۲- «دکتر مهدی آذر - دکتر عبدالحسین اردلان - علی اردلان - مهرداد ارفع زاده - نصرت اللّه امینی - دکتر شمس الدین امیرعلایی - مهندس مهدی بازرگان - دکتر شاپور بختیار - اصغر پارسا - غلامرضا تختی - آیه اللّه سیدباقر جلالی موسوی - دکتر یوسف جلالی موسوی - آیه اللّه حاج سید ضیاءالدین حاج سید جوادی - مهندس کاظم حسیبی - مهندس جهانگیر حق شناس - مهندس عبدالحسین خلیلی - دکتر محمدعلی خنجی - مهندس احمد زیرک زاده - حسین شاه حسینی - اللهیار صالح - دکتر غلامحسین صدیقی - آیه اللّه سید محمود طالقانی - داریوش فروهر - حاج حسن قاسمیه - باقر کاظمی - ابراهیم کریم آبادی - سید محمدعلی کشاورز صدر - اصغر گیتی بین - حاج محمود مانیان - علی اشرف منوچهری - دکتر فریدون مهدوی - حسن میرمحمد صادقی - عباس نراقی - مهندس [علی اکبر [نوشین.» جبهه ملی به روایت...: صص ۱۴۴ و ۱۴۵. و سفری، قلم و سیاست ج ۲: صص ۵۲۴ و ۵۲۵. تعدادی از اعضای شورای مرکزی اولیه که عنوان مؤسس را داشتند و در شورای مرکزی منتخب کنگره (۱۳۴۱) با افراد دیگر جایگزین شدند عبارتند از: «امیرتیمور کلالی - حسین راضی - حسن نزیه - دکتر سعید فاطمی - علی اصغر بهنام - جلیل غنی زاده - عبدالعلی ادیب برومند - محمدرضا اقبال - حسن صدر - دکتر یداللّه سحابی» ضمنا در کنگره، دکتر مسعود حجازی، نزیه و دکتر سحابی به عنوان سه عضو علی البدل انتخاب شدند. سفری، قلم و سیاست، ج۲: ص ۴۹۳. فهرست اسامی شورای مرکزی اولیه جبهه ملی دوم در نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص۱۴۶،ناقص است.

انتخاب شدند.(۱) از همـان روزهـای نخست، جنـاح بنـدی چـپ و راسـت در جبهـه ملی ظـاهر شـد. «حزب ایران» و «حزب سوسـیالیست» خنجی و اکثریت رجال منفرد، در یک صف قرار گرفته؛ و نهضتی ها و «حزب ملت ایران» و عناصر مصدقی، در صف مقابـل. در حـالی که جناح دکتر خنجی و همکارانش، می خواسـتند جبهه را به یک حزب تبـدیل کننـد و شـعار انحلال احزاب شـرکت کننـده در جبهه را سـر می دادند، دیگر نیروها از فرم «جبهه» دفاع کرده آنرا مرکز همکاری اعضا و دسـته های سیاسی می دانستند.(۲) رقـابت ها و اختلافات درونی اشـخاص در مورد عضویت در هیئت رییسه و شورای مرکزی نیز یکی از عوامل تشدید مشکلات داخلی جبهه ملی دوم بود.(۳) سرنوشت «جبهه ملی دوم» را اختلاف ها و تشتت ها رقم زدند. تضادها، سردرگمی ها، انفعال و بی برنامگی بیشتر از آن بود که جریان امور تصحیح شود. و به تعبیر نجاتی: «اختلافات درون سازمانی، رقابت های نامعقول و نفاق افکنی ها، که بیماری مزمن و مسری میان احزاب و سازمان های سیاسی کشورماست، جبهه ملی را تا مرحله فروپاشی تضعیف کرد.»(۴)

«بازی» انتخاباتی دوره بیستم مجلس شورای ملی از آخرین بحران های دوره زمامداری دکتر اقبال

ص:۱۴۱

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص ۲۵۶.

۲- چه نباید کرد: ص ۵۳.

۳- نمونه های این اختلافات آ سنجابی، خاطرات سیاسی: صص ۲۴۶ - ۲۴۸. جبهه ملی به روایت...: صص ۱۴۵ و ۱۵۴ و ۱۵۶.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص ۲۴۷.

بود. اسدالله علم به عنوان رهبر «حزب مردم» (اقلیت) و اقبال هم به عنوان رهبر «حزب ملّیون» (اکثریت) نطق های انتخاباتی خود را شروع کردند و کاندیداهای دو حزب را معرفی کردند. در آن سوی «میدانِ بازی»، منفردین حضور داشتند که عبارت بودند از: دکترعلی امینی، ارسلان خلعتبری، محمد درخشش و سید جعفر بهبهانی.(۱) دولت دکتر اقبال امکان شرکت در مبارزات انتخاباتی دوره بیستم را به «جبهه ملی دوم» نداد. در روز ۲ مرداد ۱۳۳۹ نمایندگان جبهه ملّی (صدیقی، بازرگان، اردلان، بختیار، کاظمی و کشاورز صدر) با وزیر کشور ملاقات و درخواست کردند که دولت به تأمین آزادی انتخابات متعهد باشد. وی نیز وعده مساعد داد ولی «در عمل تغییری در رویه دولت مشاهده نشد و رأی گیری به روال گذشته انجام گرفت».(۲) در ۲۵ مرداد ۱۳۳۹ میتینگ طرفداران جبهه ملی، در قسمت جنوبی میدان جلالیّه (پارک لاله) برپا شد. برگزارکننده اصلی این میتینگ ۳۰ هزار نفری، که اولین اجتماع بزرگ ملّیون پس از کودتای ۲۸ مرداد بود، عباس شیبانی دانشجوی پزشکی دانشگاه تهران بود که خود نیز سخنرانی کرد و دولت را به باد انتقاد گرفت. شرکت کنندگان میتینگ خواهان ابطال انتخابات شدند.(۳) دکتر صدیقی که خود را بانی تشکیل جبهه ملی دوم می دانست و سایر همفکران وی در شورای عالی جبهه، با این میتینگ مخالف بودند. کشاورز صدر در ملاقات با رییس ساواک تهران می گوید: «آقای دکتر صدیقی با میتینگ اولیه دانشجویان وابسته به جبهه ملی مخالف بودند و عباس شیبانی خودسرانه این عمل را انجام داد و دکتر صدیقی شدیدا با ایشان مخالفت کردند و حالا آقای شاپور بختیار امور دانشجویان دانشگاه را اداره می کنند تا این جریانات تکرار نگردد.»(۴)

در ۲۶ مرداد ۱۳۳۹ اخذ آرا شروع شد؛ و طی دو روز بعد در چندین حوزه انتخاباتی، زد و خوردهایی درگرفت. جبهه ملی طی اعلامیه ای، در اعتراض به آزاد نبودن انتخابات، درخواست ابطال آن را کرد.(۵) «حزب مردم» و «منفردین» نیز تقاضای ابطال انتخابات را کردند و حتی صدای شاه هم درآمد. دکتر

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۰۹.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۳۹؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۳- همان: ص ۱۴۰. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۱۱.

۴- جبهه ملی به روایت...: ص ۳۴.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۴۰.

امینی طی یک مصاحبه مطبوعاتی، انتخابات دوره بیستم را «ننگین ترین انتخابات ادوار اخیر» دانست. با اوج گیری اعتراضات نسبت به تقلب در انتخابات، آیه اللّه بهبهانی از شاه درخواست ابطال انتخابات را کرد. شاه نیز از انتخابات ابراز نارضایتی کرد. مظفر بقایی، حاج سیدجوادی، علی آبادی و حسین مکی نسبت به انتخابات رسما اعلام جرم کردند. در تهران تمام کاندیداهای «حزب ملّیون» (اکثریت) سر از صندوق ها درآوردند. کار به استعفای دکتر اقبال کشید. دولت جدید به نخست وزیری شریف امامی که در کابینه اقبال وزیر صنایع بود، تشکیل شد و انتخابات مجلس متوقف گردید.(۱) شریف امامی از سران فراماسونری بود که در سال های مختلف سلطنت پهلوی همواره وضعی روبه ترقی داشت. وی در شهریور ۲۲ به اتهام هواداری از آلمان نازی در زندان متفقین در اراک به سر برد. در کانون مهندسین و حزب ایران عضویت داشت. در دولت رزم آرا ابتدا معاون و سپس وزیر راه شد، از کابینه اول علاء تا پایان دوره کابینه دکتر مصدق عضو شورای عالی سازمان برنامه بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد به سمت مدیرعامل این سازمان منصوب شد. در بخش خصوصی به عنوان نماینده صنایع «کروپ» آلمان و پیمانکار ساختمانی سال های مدیدی نمایندگی این صنایع را نیز عهده دار بود.(۲) در ۲۴ آذر ۱۳۳۹ باقر کاظمی، دکتر صدیقی، دکتر اردلان و کشاورز صدر به نمایندگی از سوی جبهه ملی به دیدار شریف امامی رفتند و با او گفت وگو کردند. وی در خصوص آزادی انتخابات و نیز آزادی مطبوعات و اجتماعات قول مساعد به این جمع داد. به هیچ یک از وعده ها عمل نشد و حتی کلوپ جبهه در خیابان فخرآباد به اشغال پلیس درآمد. از این رو در ۱۰ بهمن ۱۳۳۹ چهارده تن از رهبران جبهه ملی در مجلس سنا متحصّن شدند که پنج هفته به طول انجامید.(۳) از جمله متحصنین سنا، کاظمی، سنجابی، اردلان، صدیقی، بازرگان، کشاورز صدر، شاپور بختیار و حسیبی بودند. همزمان با این تحصن بی نتیجه، مجلس بیستم در دوم اسفندماه گشایش یافت. اللهیار صالح عضو مؤسس جبهه ملی دوم و شناخته شده ترین رهبر آن که دارای نوعی «شیخوخیت» در بین سران جبهه بود، نماینده کاشان در

۱- همان: همان صفحه. کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۳۵.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی، ج۱: ص ۱۸۰. مطالعات سیاسی، ک۱: ص ۱۵۷. شریف امامی، خاطرات...: ص ۲.

۳- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج۲: ص ۱۱۷. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص ۱۶۹؛ با تلخیص.

مجلس بیستم شد.(1) مقامات سیاسی آمریکا در اواخر سال ۱۳۳۹/ اوایل سال ۱۹۶۱ وضع ایران را نگران کننده توصیف کردند. یک تحلیلگر وزارت امور خارجه آمریکا در گزارشی مفصل، پس از بررسی دقیق نیروهای اپوزیسیون و تأکید بر بی اعتباری روزافزون شاه، دستورالعملی ۱۴ ماده ای ارائه کرد تا شاه پس از عمل بدان از سقوط رهایی یابد و ضمنا مسیر مبارزه نیروهای اپوزیسیون منحرف شود. این اصول زمینه برنامه اصلاحات شاه بود که بعدها رژیم با عناوین «انقلاب سفید» و «انقلاب شاه و ملت» از آن یاد می کرد. بر اساس این دستورالعمل (یا توصیه) وزارت امور خارجه آمریکا، شاه باید این موارد را اِعمال می کرد: ۱- روند نارضایتی موجود را از خود به وزیرانش منتقل کند. ۲- خانواده سلطنتی را طرد کند یا بیشترشان را به اروپا بفرستد. ۳- مسافرت های خارج را قطع و سفرهای داخلی را محدود کند. ۴- نیروهای نظامی را به تدریج محدودتر ولی ورزیده تر سازد که قادر به عملیات ضدچریکی باشند. ۵ - از تعداد مستشاران نظامی آمریکا بکاهد. ۶- طبقه سنتی حاکم در کشور را به دلیل فقدان احساس مسئولیت اجتماعی علناً سرزنش کند. ۷- از تظاهر به غربگرایی بپرهیزد. ۸ - شیوه تجملاتی و پرزرق و برق زندگی خود را تغییر دهد. ۹- بخشی از برنامه تقسیم اراضی را با تبلیغات پرسروصدا اجرا کند. ۱۰- علیه کنسرسیوم ژست تهدید بگیرد و درخواست امتیازات بیشتر کند. ۱۱- مقامات مملکت را - بی آنکه دردسری تولید شود - فاسد جلوه دهد. ۱۲- جمعی از شخصیت های میانه رو «مصدقی» را در سمت هایی مثل وزارت دارایی و سازمان برنامه بگمارد.

۱۳- عملکرد «بنیاد پهلوی» را منتشر سازد و چند تن «مصدقی» میانه رو را ناظر آن کند. ۱۴- با خانواده های طبقه متوسط جامعه تماس مستمر برقرار کند.(2) انتخاب کندی به ریاست جمهوری آمریکا برای شاه خوشایند نبود. کندی با برنامه های بلندپروازانه ای

ص:۱۴۴

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص ۱۴۸.

۲- همان: صص ۱۳۶ - ۱۳۸؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

به قـدرت رسـیده بود که می توانست همه دسـتاوردهای شـاه را پس از کودتا در مخاطره قرار دهـد؛ به همین جهت بود که در جریان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، شاه تمام امید خود را به «ریچارد نیکسون» کاندیدای جمهوریخواه بسته بود.(۱)

درگذشت آیه اللّه بروجردی، انتقال مرجعیت

در نیمه شب جمعه ۴ فروردین ۱۳۴۰ آیه اللّه العظمی بروجردی دچار سـکته شـد و برای معالجه ایشان، پروفسوری فرانسوی به ایران دعوت گردید. در سراسـر کشور و مناطق شیعه نشین جهان اسلام، در مساجد و تکایا، مجالس نیایش برای سلامتی مرجع تقلید شـیعیان برپا شد. سرانجام ایشان در صبحگاه ۱۰ فروردین جهان را بـدرود گفت. برنامه های عادی رادیو ایران قطع شد و از سوی دولت عزای عمومی اعلام گشت. «مردم عزای عمومی را بیش از مـدت رسـمی برگزار ساختند. در غالب نقاط کشور تـا سه روز و در بعضـی از نقـاط تا هفت روز بازارها و مغازه ها تعطیل بود.»(۲) در مراسم تشـییع جنازه «جاده های خارج شهر که به قم منتهی می شـد از وسایل نقلیه موج می زد... صف اتومبیل ها در طول جاده تهران و قم قطع نمی شد... تعداد جمعیت را حـدود دویست هزار تن تخمین زدند.»(۳) نشـریه مکتب اسـلام در گزارشی از عزاداری رحلت آیه اللّه بروجردی، در همان زمـان نوشت: «خبر فوت زعیم بزرگ جهـان تشـیع به راستی تمـام ایران را تکان داد و همه طبقات بـدون اسـتثناء در این عزای بزرگ دینی شـرکت نمودند. در کلیه نقاط کشور حتی در کلیه قصـبات و دهات و نقاط دوردست مجالس یادبود باشـکوه بی سابقه ای در هر کوی و برزن برپا گردیـد... معمرین و پیرمردان معترفنـد که در تمام مـدت عمر خود مراسم عزاداری در مرگ هیـچ کس را بـا این عظمت و شـکوه به خاطر ندارنـد.»(۴) روزنـامه هـا و مطبوعات فروردین ۱۳۴۰ دربردارنـده گزارش ها و تصـاویر متعـددی بودنـد که حضور گسترده و بی سـابقه مردم در مراسم تشـییع و عزاداری فوت آیه اللّه بروجردی را نشان می داد. گویی یک جنبش وسـیع اجتماعی که بیانگر قدرت و نفوذ گسترده و عمیق اعتقادات مذهبی در کلیه سطوح جامعه ایرانی است، خود را در منظر نخبگان و ناظران داخلی و

۱- شهبازی، ظهور و سقوط...، ج۲: صص ۳۰۰ - ۳۰۱؛ با تلخیص و تصرف.

۲- دوانی، زندگانی زعیم بزرگ: ص ۲۶۸.

۳- همان: صص ۲۶۶ - ۲۶۷.

۴- همان: ص ۲۶۸، به نقل از مجله مکتب اسلام، س۳، ش۳.

خارجی به نمایش گذارده بود. علاوه بر ایران، در پاکستان و عراق نیز به مناسبت رحلت آیه اللّه بروجردی سه روز عزای عمومی اعلام شد و سران دولتی و شخصیت های مذهبی کشورهای اسلامی و غیراسلامی پیام های تسلیت فرستادند.(۱) شاه به قصد عوام فریبی، شریف امامی را برای شرکت در مراسم تشییع و تدفین آیه اللّه بروجردی به قم فرستاد و در جهت انتقال مرجعیت به خارج ایران تسلیت خود را برای آیه اللّه حکیم در نجف اشرف ارسال کرد. شاه وجود قدرت مرجعیت در ایران را مزاحم برنامه های آتی خود می دانست و درصدد بود بعد از فوت آیه اللّه بروجردی مرجعیت به عراق انتقال یابد.(۲) دولت مستعجل شریف امامی در آخرین روزهای عمرش با اعتصاب معلّمان تهران روبه رو شد. در روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ فرهنگیان، در اعتراض به شرایط کار و کمی حقوق خود، در میدان بهارستان جمع شدند و میتینگی به راه انداختند. مأموران انتظامی به جمعیت تیراندازی کردند و معلمی به نام «دکتر عبدالحسین خانعلی» کشته شد، دو معلم و یک دانش آموز نیز مجروح شدند. تقاضای معلمان، در روزهای بعد، تغییری کیفی یافت؛ اینان خواستار مجازات قاتل دکتر خانعلی شدند. شریف امامی در پی تشنج و مشاجره در مجلس شورا ناچار به کناره گیری شد و در ۱۶ اردیبهشت استعفا داد.(۳) با فشار آمریکا، شاه به ناچار(۴) در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ فرمان نخست وزیری دکترعلی امینی - عاقد قرارداد کنسرسیوم - را صادر کرد. امینی مهره کارساز و قابل اطمینانی برای آمریکا و سیاست های جدید آن بود. «آرمین مایر» یکی از سفرای سابق آمریکا در ایران، سازوکار اِعمال نظرات کندی و کاندیداتوری امینی از سوی آمریکا را به روشنی بیان کرده است: کندی از مشاوران خود خواسته بود که برای دادن کمک به ایران شرایط خاص تعیین کنند. ایران خواستار یک وام ۳۵ میلیون دلاری شده بود تا کسری موازنه پرداخت های خود را

۱- کرباسچی، هفت هزار روز...، ج۱: صص ۵۱ - ۵۲.

۲- همان: صص ۴۹ - ۵۵؛ ذیل روزهای فروردین ۱۳۴۰.

۳- همان: ص ۵۶؛ ذیل ۱۲ تا ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۰. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۲۳ ذیل ۱۲ و ۱۳ اردیبهشت ۱۳۴۰. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۷۲ - ۱۷۳. شهبازی، ظهور و سقوط...، ج ۲: ص ۴۰۱.

۴- «فشار آمریکا بر شاه به حدّی بود که ظاهراً در مسافرت زمستانی سال ۱۳۳۹ او به سوئیس، به وی اعلام شد که اگر با خواست های دولت جدید آمریکا موافقت نکند با سقوط سلطنت و ریاست جمهوری امینی مواجه خواهد شد.» شهبازی، ظهور و سقوط...، ج ۲: ص ۳۰۶؛ مستند به سندی از ساواک.

جبران کند. مشاوران کندی درخواست ایران را مطالعه کردند و در چارچوب یک برنامه، پیشنهاد شد که شخص به خصوصی به سمت نخست وزیر ایران منصوب شود. تعیین آن شخص، شرط دادن ۳۵ میلیون دلار وام درخواستی قرار گرفت... شخص به خصوص که در ماجرای مذکور مطرح شد «علی امینی» بود که پیش از نخست وزیری، سمت سفارت ایران در واشینگتن را بر عهده داشت و از نزدیکان کندیها به شمار می رفت.(۱) آبراهامیان در مورد دلایل انتخاب امینی از سوی آمریکا چنین می نویسد: «امینی به چند دلیل مورد علاقه آمریکا بود. وی هنگامی که در اوایل دهه ۱۳۳۰ سفیر ایران در واشینگتن بود، اعتماد وزارت خارجه آمریکا را به دست آورده بود. او در مقام رییس هیئت گفتگو کننده ایران با شرکت های نفتی در سال ۱۳۳۳، نشان داده بود که می تواند تصمیماتی مخالف نظر عمومی اتخاذ کند. او از آن هنگام که وزیر دارایی دولت مصدق بود رابطه خود را با بیشتر رهبران جبهه ملی حفظ کرده بود و مهمتر از همه اینکه همچون یک اشرافی تک رو، از اواسط دهه ۱۳۲۰ که به همراه برادر بزرگترش ابوالقاسم امینی به گروه قوام پیوسته بود از اصلاحات ارضی پشتیبانی می کرد.»(۲) «اتحاد برای پیشرفت» (Alliance for Progress) عنوان منشوری بود که به دنبال تشکیل کنفرانسی از کشورهای قاره آمریکا - بجز کوبا - در ماه مارس ۱۹۶۱/ اسفند ۱۳۳۹ انتشار یافت. این کنفرانس، به پیشنهاد کندی و متعاقب شکست نقشه تهاجم نظامی جهت سرنگونی حکومت «فیدل کاسترو»، در اروگوئه تشکیل شد. هدف کنفرانس، مقابله با خطر گسترش کمونیسم در آمریکای لاتین بود. بر مبنای این برنامه «سیاست خارجی دولت کندی، در قبال کشورهای توسعه نیافته و جهان سوم، اجرای رفورم از بالا به پایین در جهت پیشگیری از انقلاب قهرآمیز بود.» ایران نیز مشمول این طرح شده بود.(۳) دوران صدارت امینی یکی از حسّاس ترین مقاطع تاریخ معاصر ایران است. دکتر امینی، در آغاز کار، اعلام نمود که مهمترین برنامه دولت جدید، «اصلاحات ارضی، مبارزه با فساد و اصلاح وضع اقتصاد ورشکسته کشور» است. در روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰، دو روز پس از آغاز نخست وزیری امینی، شاه به از کودتا

۱- شهبازی، ظهور و سقوط...، ج ۲: صص ۳۰۷ - ۳۰۸. به نقل از روزنامه آیندگان، ۳۰/۷/۱۳۵۶.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۱۹.

۳- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۳۲ و ۱۳۳. بیل، شیر و عقاب: ص ۱۸۴. برای آگاهی از نتایج طرح «اتحاد برای پیشرفت» در کشورهای آمریکای لاتین آ بیلز، دنیای انقلاب: صص ۲۶۰ - ۲۸۰؛ فصل آخر (۱۳) با عنوان «اتحاد مقدس».

تـا نهضت امـام تقاضای او مجلسـین را منحل کرد.(۱) شـورای عـالی جبهه ملی در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ با صـدور اطلاعیه ای رسـما بـا دولت امینی اعلام مخـالفت کرد. در ذیـل اطلاعیه مزبـور کلیه اعضـای شـورای عـالی از جمله اللهیـار صالـح، کریم سنجابی، شاپور بختیار، مهدی بازرگان و داریوش فروهر امضا کرده بودند.(۲) برخی محققان تاریخ معاصر بر این اعتقادند که در کنـار مخـالفت دربـار پهلوی بـا امینی «سـران جبهه ملی دوم که پـذیرش دکتر علی امینی به عنوان آلترناتیو [مطلوب] حزب دمکرات آمریکا برایشان سـخت گران بود» به عاملی برای تضـعیف و سقوط دولت وی بدل شدند.(۳) نجاتی بر این نظر است که «رهبران و فعالان جبهه ملی در زمینه روش جبهه در قبال دولت امینی، اتفاق نظر نداشتند. جناح رادیکال معتقد بود که باید از اختلاف بین شاه و امینی اسـتفاده کرد و با تحکیم قدرت نخست وزیر، شاه را تضـعیف نمود... جناح میانه رو جبهه ملی، که در شورای عالی نیز در اکثریت بود، به مبارزه علیه امینی تأکید داشت... امینی، گذشته از مخالفت جبهه ملی با توطئه های شاه، که مایـل نبود برنـامه رفورم به نـام نخست وزیر انجـام شود، رو به رو بود.»(۴) ۱ نـدس بازرگان، ۲مهنـدس بازرگان بعدها در خاطرات خود تأکیـد می کنـد که وی جزو جناح میانه رو نبوده است. به رغم امضای اطلاعیه مخالفت با امینی توسط بازرگان، او و سایر همفکرانش که مـدتی بعـد نهضت آزادی را تأسیس نمودنـد معتقـد بودنـد که «باید به امینی فرصت داد.»(۵) کریم سنجابی می گویـد «در دوران امینی، مهنـدس بازرگان و رفقایش با امینی همراهی و همکاری می کردند. شاید پیش خودشان چنین تـوجیه می کردنـد که تقـویت امینی مخـالفت بـا شـاه است... جلسـات ارتبـاط و مـذاکره بـا امینی به طـور مرتب و منظم داشتند.»(۶) بازرگـان در این مورد چنین گفته است: «ادعای ایشان در مورد همکاری بنـده و دوسـتانم با آقای دکتر علی امینی نخست وزیر، صـرفا یک ادعای نادرست و غیرمنطقی است... بنـده و دوسـتانم در نهضت آزادی، با توجه به اهداف و مرامنامه نهضـت، نمی توانسـتیم بـا دولـت امینی و دیگر دولـت هـای پس از کودتـا همکـاری و همراهی داشـته باشـیم و نـداشتیم، ولی همانطور که قبلاً هم گفتم، معتقد بودیم که مخالفت با دکتر

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۳۳.

۲- سفری، قلم و سیاست، ج۲: ص ۳۸۹.

۳- مطالعات سیاسی، ک۱: ص ۱۹۵.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: صص ۱۷۵ - ۱۷۶.

۵- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج۱: ص ۳۵۲.

۶- سنجابی، خاطرات سیاسی: ص ۲۴۱.

امینی، به سود شاه تمام می شود و موضع او را تقویت می کند.»(۱) لطف اللّه میثمی در خاطرات خود ضمن شرح موضع نهضت آزادی در قبال دکتر امینی با اشاره به انتصاب احمد صدر حاج سیدجوادی عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، به عنوان دادستان تهران توسط دولت امینی، تأکید می کند: «نهضتی ها با کابینه دکتر امینی رابطه نزدیکی داشتند.»(۲)

تأسیس «نهضت آزادی ایران»

اشاره

یک روز پیش از برگزاری میتینگ بزرگ جبهه ملی در جلالیه، «نهضت آزادی ایران» در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ اعلام موجودیت کرد. اعضای هیئت مؤسس در حدود ۴۲ نفر بودند که به گفته بازرگان: «تشکیلات و پایه اصلی نهضت را با کسب نظر از آقای دکتر مصدق ریخته اند. آقایان سیدمحمود طالقانی، دکتر یداللّه سحابی، مهندس منصور عطایی (وزیر کشاورزی کابینه آقای دکتر مصدق)، آیه اللّه زنجانی، حسن نزیه، رحیم عطایی، عباس سمیعی و اینجانب جزء هیئتی هستیم که از طرف هیئت مؤسس مأمور تهیه مرامنامه و اصول کار نهضت شدیم.»(۳)

اطلاعیه اعلام تأسیس نهضت آزادی توسط اشخاص فوق الذکر به استثنای زنجانی، با قید «از طرف هیئت مؤسس» امضا شده بود(۴) و به استناد همین اطلاعیه در اغلب کتب منتشره، مؤسسان نهضت آزادی هفت نفر مزبور محسوب شده اند. در بسیاری از نشریات و کتاب های منتشره نهضت آزادی و مهندس بازرگان، مؤسسان اصلی سه تن برشمرده می شوند. نجاتی می نویسد: «بنیانگذاران نهضت آزادی ایران عبارت بودند از: مهندس بازرگان، آیه اللّه محمود طالقانی، دکتر یداللّه سحابی».(۵) آیه اللّه سیدرضا زنجانی که به مناسبت تأسیس نهضت آزادی یک اطلاعیه مستقل صادر کرد(۶) و به

۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج۱: ص ۳۶۴.

۲- میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۷۹.

۳- سلطانی، خط سازش، ج۱: ص ۲۳؛ به نقل از مجله روشنفکر، ۲۵ خرداد ۱۳۴۰، مصاحبه بازرگان، ص ۵۰.

۴- جریان تأسیس نهضت آزادی...: ص ۲۷.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص ۱۶۳.

۶- جریان تأسیس نهضت آزادی...: ص ۳۱.

تصریح مهندس بازرگان عضو هیئت تهیه مرامنامه و اصول کار نهضت بوده است، بعد از مدت کوتاهی از نهضت کناره گیری کرد و از این رو حتی در نقل تاریخچه نهضت آزادی، دیگر نام وی ذکر نمی شود. آیه اللّه طالقانی نیز بیانیه ای در مورد تأسیس نهضت آزادی منتشر ساخت که در آن ضمن تأیید تأسیس این جمعیت تصریح می کند که وی «دعوت همکاری با بنیادگذاران نهضت آزادی» را پذیرفته است.(۱) مهندس بازرگان همچنین تصریح کرده است که آیه اللّه طالقانی «مؤسس درجه اول» در تأسیس نهضت نبوده است بلکه ایشان «استخاره کرد آمد و شد عضو نهضت آزادی... نه رییس و نه گرداننده، نه کسی که دارای حق وِتو است، بلکه یک عضو ساده مثل سایرین. البته جزء مؤسسین هم بود، اما نه مؤسس درجه اول، [بلکه] مؤسسی که دعوت را پذیرفته بود...»(۲) جلسه اعلام تأسیس(۳) در منزل آقای صادق فیروزآبادی برگزار شد و حسن نزیه عضو مؤسس و هیئت اجرائیه و مسئول کمیته سیاسی و تبلیغات،(۴) پس از مهندس بازرگان تنها سخنران دیگر جلسه بود که در ابتدای سخنان خود گفت: «ده ماه قبل در همین خانه و در محفلی نظیر این مجلس بود که به اینجانب مأموریت داده شد تا خبر تجدید فعالیت جبهه ملی را اعلام کنم... شاید مقدر بود که تأسیس «نهضت آزادی ایران» هم در این خانه اعلام شود تا انشاءاللّه به سهم خویش پیروزی های جبهه ملی را تکمیل و تقویت نماید.»(۵)

مهندس بازرگان به عنوان اولین سخنران جلسه افتتاحیه می گوید: «جبهه ملی یک اتحادیه و ترکیبی از احزاب و جمعیت های حزبی و احیانا از افرادی می باشد که هنوز در اجتماعی متشکل نشده اند... نهضت آزادی ایران به هیچ وجه من الوجوه در صدد ایجاد دکانی در مقابل جبهه ملی ایران و در عرض آن نیست. بلکه در طول آن و در حکم یکی از

۱- همان: ص ۳۰. سلطانی، خط سازش، ج۱: ص ۲۳.

۲- یادنامه ابوذر زمان: صص ۱۹۹ - ۲۰۰.

۳- به نوشته یوسفی اشکوری، «نامه دعوت برای شرکت در جلسه افتتاحیه نهضت آزادی با امضای مهندس بازرگان بود. پس از آن نیز وی به عنوان دبیرکل نهضت آزادی انتخاب گردید که تا آخرین لحظه زندگی این عنوان را داشت.» یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج۱: ص ۲۶۵.

۴- نجاتی در کتاب نجاتی، شصت سال خدمت... ج۲: ص ۱۱۵، ضمن برشمردن اعضای هیئت اجرائیه نهضت آزادی، در مقابل نام حسن نزیه، مسئولیت وی را «عضو کمیته سیاسی و تبلیغات» ذکر می کند. در حالیکه هیئت اجرائیه، متشکل از مسئولان کمیته های اجرایی نهضت بوده است و نزیه مسئولیت کمیته مزبور را برعهده داشته است.

۵- جریان تأسیس نهضت آزادی...: ص ۱۱.

عناصر تشکیل دهنده و تکمیل کننده آن است.»(۱) در پایان همان جلسه اعلام تأسیس، «آقای فیروزآبادی ضمن تشکر از حضار از آنها دعوت نمود که در میتینگ پنجشنبه ۲۸/۲/۴۰ در میدان جلالیه شرکت نمایند و در ضمن، همبستگی انجمن مزبور [نهضت آزادی] را به جبهه ملی اعلام داشت.»(۲) همچنین بازرگان در زمان تأسیس طی مصاحبه با هفته نامه روشنفکر چنین تأکید می کند: «نهضت آزادی ایران... اعلام داشت که در مبارزات سیاسی آینده خط مشی و روش جبهه ملی را دنبال خواهد کرد... فعالیت خود را منطبق با روش این دسته [جبهه ملی [آغاز کرد... ما در اصول هیچ گونه اختلاف نظر و عقیده با جبهه ملی نداریم.»(۳) بعدها نیز بازرگان به تولد نهضت آزادی در جبهه ملی اینگونه تصریح کرد: «... از درون جبهه ملی نهضت آزادی به وجود آمد که هم وارث نهضت مقاومت ملی بود و هم فرازنده و بلند کننده شعار شاه سلطنت کند نه حکومت.»(۴) در ابتدای تأسیس نهضت آزادی، محمدعلی کشاورز صدر، سخنگوی جبهه ملی، در گفتگویی با یک عضو سفارت آمریکا گفت: «بین آراء جبهه ملی و نهضت آزادی جز در مورد سرعت عمل اختلاف زیادی نیست. معهذا آنها اعضای زیادی ندارند. آنها موافقت کرده اند که آراء ما و کنترل ما و جهت ما را بپذیرند. احتمالاً در آینده مشکل دیگری بین این دو گروه نخواهد بود.»(۵) در تاریخ اول خرداد ۱۳۴۰ مهندس بازرگان طی یک نامه رسمی از طرف مؤسسین نهضت آزادی خطاب به باقر کاظمی، رییس شورای جبهه ملی، تقاضای عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل را اعلام کرد.(۶) در اولین نشریه نهضت مورخ ۲۱ خرداد ۱۳۴۰، «تأسیس

۱- همان: ص ۹.

۲- منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج۱: سند شماره ۶۹/۱؛ اسناد بخش اول پس از ص ۱۱۱.

۳- سلطانی، خط سازش، ج۱: ص ۲۷؛ به نقل از روشنفکر، ۲۵ خرداد ۱۳۴۰، ص ۵۰.

۴- بازرگان، مشکلات و مسائل اولین...: ص ۲۱۴.

۵- مجموعه اسناد لانه جاسوسی، چ اول: ش ۲۲: ص ۳۵. سلطانی، خط سازش، ج ۱: ص ۲۷.

۶- اسناد نهضت آزادی...، ج ۲: ص ۳۴. به دلیل اختلاف نظر در مورد ساختار تشکیلاتی جبهه ملی دوم، موضوع عضویت نهضت آزادی به عنوان یک سازمان سیاسی مستقل به تصمیم گیری کنگره جبهه در دی ۱۳۴۱ موکول گردید. بازرگان می گوید یکی از موارد اختلاف، «عدم تصویب عضویت نهضت آزادی ایران و جامعه سوسیالیست های نهضت ملی در جبهه ملی بود.» نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۴۰۲ و ۴۰۵. اما در نامه هیئت رییسه و هیئت اجرایی جبهه ملی دوم به دکتر مصدق در دوم اردیبهشت ۴۳، تصریح می شود که ۴ نفر از رهبران نهضت آزادی به کنگره دعوت شدند، دو نفر به عضویت شورای مرکزی انتخاب شدند و «علاوه بر آن، کنگره اصل عضویت جمعیت نهضت آزادی ایران را در جبهه ملی مورد تصویب قرار داد.» نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۵۷ مع الوصف مهندس بازرگان تأکید دارد که «نهضت آزادی ایران را، تا روز آخر، از لحاظ سازمانی، به عضویت جبهه ملی دوم نپذیرفتند.» نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۶۲.

نهضت آزادی منطبق بـا هـدف و مرام و اساسـنامه جبهه ملی» برشـمرده شـد و تأکیـد گردیـد که «یکی از هـدف های تأسـیس نهضت آزادی ایران تقـویت و اعتلای نـام جبهه ملی ایران است.»(۱) دکتر عبـاس شـیبانی عضو هیئت اجرائیه و مسـئول کمیته دانشـگاه نهضت آزادی در مـورد علـل تشـکیل نهضت آزادی می گویـد: «موقعی که جبهه ملی [دوم] تشـکیل شـد و مهنـدس بازرگـان هم جزو شورایش بود، مطـالبی را در [جمع باقیمانـده [نهضت مقـاومت مطرح می کردیم و به ایشـان می گفتیم آنجا مطرح کن. آنها هم می گفتنـد که همه گروه ها، دسـتجات مشخصـی دارنـد شـما هم برویـد یک دسـته ای بشویـد و بیاییـد... مجبـور بودیم مسـتقلاً متشـکل شویم. لـذا نهضت آزادی را تشـکیل دادیم... اکـثر آنهـایی که در نهضت [آزادی [جمع شـدیم مـذهبی بـودیم. البته کسـانی مثـل حسن نزیه هم سوابق غیرمـذهبی داشـتند... همه اعضـای مرکزی نهضت هم کاملاًـ همفکر و محکم نبودنـد... مـا هم نمی خواستیم از جبهه ملی جـدا بشویم، می خواستیم یک گروه ملی مـذهبی درست بکنیم و در داخل جبهه ملی، صاحب کرسـی و نظر بشویم یعنی یک فراکسـیون مذهبی در جبهه ملی باشـیم. البته قبل از ما حزب ایران هم ظاهرا مذهبی بود... ولی ما وجهه مذهبی تری می خواستیم تا بتوانیم مردم را بسـیج کنیم ولی نتوانستیم موفق شویم... بازرگان اعتقاد به دموکراسـی غربی و پارلمـان و اصـلاحات در داخـل رژیم پادشـاهی و مـوافقت شـخص شـاه داشت چون فکر نمی کرد که سلطنت را هم می شود حـذف کرد. اصولاً بازرگان اختلاف مهمی با جبهه ملی در روش مبارزه نـداشت، منتهی مذهبی تر بود و جبهه ملی به مـذهب اعتناء نداشت.»(۲) در یـک سـند ساواک با ادبیات و تعابیر خاص و مطابق برداشت کارشـناس مربوطه، چگونگی تشـکیل نهضت آزادی اینگونه تشـریح شـده است: «روزی در جلسه شورای جبهه ملی بین داریوش فروهر و مهندس مهدی بازرگان مشاجره لفظی صورت گرفته و داریوش فروهر اظهار می دارد بنده به نمایندگی از یک حزب صحبت

۱- همان: ص ۲۶. سلطانی، خط سازش ج ۱: ص ۲۶.

۲- فصلنامه کتاب نقد، ش ۱۳، زمستان ۷۸: صص ۶۱ - ۶۳؛ مصاحبه با دکتر شیبانی.

می کنم و شما (مهندس بازرگان) از طرف خودتان و با این ترتیب بازرگان که فرد خودخواهی می باشد از این حرف ناراحت شده و اظهار می دارد من هم حزبی تشکیل خواهم داد و بلافاصله جلسه را ترک می کند. و در جلسه بعدی نیز به علت اینکه به عضویت هیئت اجرائیه جبهه ملی انتخاب نمی گردد و دکتر مهدی آذر به جای وی تعیین می شود به شدت عصبانی شده و تصمیم می گیرد که به فکر خود جامه عمل پوشانده و سرانجام با کوشش و همکاری افرادی از قبیل رادنیا، رحیم عطایی، مهندس عطایی، حسن نزیه و چند نفر دیگر که جبهه ملی عضویت آنها را قبول نکرده بود، نهضت آزادی را تشکیل و در پوشش مذهب و با استفاده از احساسات یک مشت جوان و دانشجوی متعصب مذهبی که اکثر آنها شهرستانی و ساده بودند به مقصود خویش نائل می آید... جنبه دینی و مذهبی این جمعیت به سیاسی بودن آن کاملاً تفوق و برتری دارد.»(۱)

کریم سنجابی از رهبران جبهه ملی دوم طی یک گفتگو با رابط سفارت آمریکا در تاریخ ۱ تیر ۱۳۴۰ تأکید کرد که: «بازرگان تا زمانی که به عضویت کمیته اجرایی انتخاب نشد، در جبهه ملی باقی ماند، آنگاه او شورای جبهه ملی را ترک کرد و اکنون نهضت آزادی ایران را تأسیس کرده است.»(۲) وی بعدها در کتاب خاطرات سیاسی خود مضمون مزبور و سایر مطالبی را که در آن ملاقات در مورد علل تشکیل نهضت آزادی ذکر کرده است مجددا تکرار کرد. مهندس حسیبی از رهبران جبهه ملی دوم طی نامه ای به دکتر مصدق در سال ۱۳۴۲ نیز چگونگی تشکیل نهضت آزادی را مشابه سنجابی روایت کرده و می نویسد: «اما آقای مهندس بازرگان که عضو مؤسس و عضو هیئت اجرایی جبهه ملی [دوم] بودند در تجدید انتخابات به علت غیبت عمدی و عدم ابراز داوطلبی اعم از مستقیم و غیرمستقیم، انتخاب نشدند و به جای ایشان آقای دکتر مهدی آذر انتخاب گردید و این امر موجب گله مندی و اعراض ایشان از شرکت در جلسات شورای جبهه ملی و عاقبت منجر به تشکیل حزب نهضت آزادی گردید...»(۳) در شماره اول نشریه داخلی نهضت در مطلبی تحت عنوان «جبهه ملی و نهضت آزادی ایران»، «علل و موجبات» تأسیس نهضت اینگونه برشمرده شده است:

۱- پرونده بازرگان: سند ش ۴۱۹/دع مورخ ۱۵/۱۰/۴۵، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی، چ اول، ش ۲۱: ص ۵۵.

۳- ورجاوند، یادنامه دکتر صدیقی: ص ۵۷۳؛ به نقل از یادنامه مهندس کاظم حسیبی: صص ۱۵ - ۲۵.

«۱- لزوم تشکل و تحزب افراد... همچنین لزوم اعلام علنی و رسمی مرام و هدف این افراد. ۲- قبول و اجرای پیشنهاد بعضی از رهبران محترم جبهه ملی ایران مشعر به تشکیل حزب یا جمعیتی مرکب از کسانی که به همفکری و همکاری شناخته شده بودند. ۳- لزوم اشتراک مساعی و قبول مسئولیت بیشتر به نام یک جمعیت متشکل در مبارزات جبهه ملی ایران... ۴- لزوم تأسیس احزابی به اتکاء توجه و اعتقاد عمومی برای مقابله با تحریکات و اقدامات مضره سیاسی علیه معتقدات ملی و اجتماعی و مذهبی مردم [که] روش مطلوب و مناسب تری داشته باشند.»(۱)

در یک سند دیگر ساواک مورخ ۹/۳/۴۰ به نقل از مهندس بازرگان آمده است که وی «می گفت کسانی که تحت عنوان جبهه ملی فعالیت خود را شروع کرده اند اکثرا کسانی هستند که موضوع جبهه ملی را وسیله اجرای مقاصد شخصی و سیاسی خود قرار داده و خود دکتر مصدق نیز به آنها نظر مساعدی ندارد. این عده می خواهند تحت عنوان جبهه ملی جنجال و آشوبی در تهران ایجاد کرده از دولت و مقامات مسئول کشور مزایایی به دست آورند و برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود بی میل هم نیستند از وجود توده ای ها استفاده کنند. مهندس بازرگان می گفت ما هرگز برنامه ای برای تضعیف مقام سلطنت نداریم و با توده ای ها هم همکاری نخواهیم نمود و می خواهیم فقط از آزادی در ایران دفاع کنیم.»(۲) در گزارش دیگری از ساواک از دومین جلسه بحث و انتقاد نهضت آزادی مورخ ۲/۴/۴۰، عباس رادنیا در پاسخ به سؤال رابطه جبهه ملی و نهضت گفت: «ما خود را عضو جبهه ملی می دانیم و امیدواریم که همکاری ما یا در داخل جبهه و یا کنار آن یا در پشت سر آن ادامه یابد.»(۳) در همین جلسه حسن نزیه به عنوان عضو هیئت مؤسسین و سخنگوی نهضت آزادی تأکید کرد که «اینکه می گویند ما از جبهه ملی جدا شده ایم کاملاً دروغ است و چنین چیزی نیست.»(۴) در جلسه مورخ ۱۵/۴/۴۰ کلوپ نهضت آزادی، مهندس بازرگان اعلام کرد که «ما طرفدار این هستیم که باید حکومت را جبهه ملی در دست بگیرد و ما هم مانند یک عضو جبهه ملی از آنها پشتیبانی

۱- نشریه داخلی نهضت آزادی، ش۱، ۲۱/۳/۴۰: صص ۱و۲.

۲- منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج۱: سند ش ۶۶/۱.

۳- همان: سند ش ۶۸/۱.

۴- همان؛ همان سند.

خواهیم نمود.»(۱) بعدها در دادگاه تجدیدنظر که از اسفند ۴۲ تا تیر ۱۳۴۳ به طول انجامید، در فضای پس از آغاز نهضت روحانیت و قیام پانزده خرداد، مهندس بازرگان در پاسخ به ادعای کیفرخواست مبنی بر تشکیل نهضت آزادی به دلیل «اختلاف سلیقه ها و پاره ای اختلافات» در درون جبهه ملی، چگونگی تشکیل نهضت آزادی را اینگونه تشریح کرد: «حقیقت مبدأ تأسیس نهضت آزادی ایران را باید در وصایای شاه سابق [رضا پهلوی] و در اعزام محصلین به اروپا جستجو کرد. مشاهدات و تأثیرات اروپا نقش ابتدایی را داشت. ایمان و علاقه ما به اسلام محرک و میزان اصلی شد... جبهه ملی ایران همانطور که از اسمش پیدا است جبهه بود. یعنی اجتماع و اتحادی از واحدها یا مکتب های اجتماعی و بعضی افراد شاخص که دارای مقصد مشترک (استقلال کشور و آزادی ملت) بودند. ولی مقصد مشترک داشتن ملازم با محرک مشترک داشتن نیست... محرک بعضی ممکن است ناسیونالیسم، بعضی دیگر عواطف انسانی یا تعصب های نژادی و محرک بعضی ها مثلاً سوسیالیسم باشد... ولی برای ما و برای عده زیادی از همفکران و شاید اکثریت مردم ایران محرکی جز مبانی و معتقدات مذهبی اسلامی نمی توانست وجود داشته باشد. نمی گویم سایرین مسلمان نبودند یا مخالفت با اسلام داشتند. خیر برای آنها اسلام ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی حساب نمی شد. ولی برای ما مبنای فکری و محرک و موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی بود.»(۲) از آن پس در توضیح علل تشکیل نهضت آزادی تأکید خاصی بر هویت اسلامی این جمعیت صورت پذیرفت و به کرات گفته شد که تفاوت اصلی آن با جبهه ملی در گرایش اسلامی آن بوده است. مهندس بازرگان در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت که در سال ۱۳۶۳ منتشر ساخت، با تأکید بر صبغه اسلامی نهضت آزادی تصریح می کند که این امر به مفهوم جهت گیری آن «به قصد اجرای اسلام» نبوده است. وی در این باره می نویسد: «نهضت آزادی ایران، به عنوان اولین حزب سیاسی که بنا به وظیفه دینی و با ایدئولوژی منطبق و مأخوذ از اسلام، به دنبال سالیان طولانی، تدارک و برای پرکردن جای خالی اکثریت مسلمانان در مبارزات ایران ایجاد شده بود، در سال ۱۳۴۰ تأسیس گردید. البته نه نهضت آزادی یک جمعیت خارج و مقابل جبهه ملی بود و نه جبهه ملی مخالف اسلام بلکه در میان مؤسسین و

۱- همان: سند ش ۷۱/۱.

۲- بازرگان، مدافعات در دادگاه...: صص ۲۰۶ - ۲۰۷.

گردانندگان جبهه، عده ای از علما مانند انگجی، حاج سیدجوادی، طالقانی و رضوی مشارکت داشتند... متدینین و متشرعین بنا به وظیفه شرعی و با صبغه دینی، به منظور خدمت و دفاع از مملکت و برای نجات ملت از ظلم و فساد و کفر وارد در فعالیت های سیاسی و اجتماعی می شدند، نه به قصد اجرای اسلام که از مقوله و رسالت دیگری است.»(۱) در جلسه مورخ ۱۵/۴/۴۰ کلوپ نهضت آزادی در پاسخ به این سؤال که «آیا شما اشخاص بی دین را هم به عضویت خود می پذیرید؟»، مهندس بازرگان چنین پاسخ داد: «هر کس می تواند در حزب ما اسم نویسی کند و ما با دین داشتن و نداشتن او کاری نداریم.»(۲) ضمنا مهندس بازرگان بعدها مجددا تأکید کرد که «بیشتر آقایان سران جبهه ملی مردان با تقوی، وطن دوست و درستکار بودند. خلاصه، راه ما و نقطه نظرهایمان یکی بود. ولی نحوه اجرای برنامه هایمان فرق داشت، به اصطلاح، اختلافاتمان جنبه «تاکتیکی» داشت.»(۳) در اغلب منابع متأخر مربوط به نهضت آزادی اختلافات موجود در جبهه ملی که منجر به تشکیل نهضت آزادی شد ناشی از «اسلام گرایی»، «مبارزه آشکار علیه شاه» و «اختلافات دوران نهضت مقاومت ملی» برشمرده شده است. اشکوری می نویسد: «به هر حال بازرگان تا آخر جبهه ملی دوم، از اعضای برجسته و عضو شورای عالی جبهه ملی بود. در شهریور ۱۳۴۰ نیز همراه با سران جبهه ملی از جمله صدیقی و سنجابی با دکتر علی امینی نخست وزیر دیدار کردند... به روایت بازرگان، تأسیس یک حزب سیاسی اسلامی به اوایل تشکیل جبهه ملی دوم مربوط بود و لذا اختلافات بعدی در درون جبهه، نقش چندانی در تشکیل و تأسیس نهضت آزادی در کنار جبهه ملی نداشت.»(۴) در مقاله ای با امضای محمدمهدی جعفری به عنوان «یک عضو نهضت آزادی» که در مجموعه اسناد نهضت به چاپ رسیده است، علت تشکیل نهضت اینگونه ترسیم می شود: «چون آن افراد [نهضت مقاومت ملی] روش ضدملی، ضداسلامی، سازشکارانه و محافظه کارانه گردانندگان جبهه [ملی] دوم را که به سوی سازش با غرب و به ویژه آمریکا پیش می رفت، مشاهده کردند، به فکر تأسیس جمعیتی با ایدئولوژی اسلامی و با تأکید بر ادامه راه

۱- بازرگان، انقلاب ایران در...: ص ۱۹.

۲- منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج ۱: سند ش ۱۷/۱.

۳- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص ۲۱۳.

۴- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج۱: ص ۲۵۹.

مصدق و با استراتژی مخالفت مستقیم با دیکتاتوری شاه افتادند و «نهضت آزادی ایران» را تشکیل دادند».(۱) جلال الدین فارسی از منظر جوانانی که به نهضت آزادی پیوستند و مبتنی بر اطلاعات خود، در مورد نقش اسلام گرایی در تأسیس نهضت می گوید: «نهضت آزادی آمد گفت که ما باید حزبی اسلامی تشکیل بدهیم. این فکر اصلی بود. گفتند شما چه فرقی دارید با بقیه جبهه ملی؟ گفتند ما می خواهیم اسلامی باشیم. البته این خط را آقای طالقانی دادند نه بازرگان. منتهی بازرگان هم پذیرفت، دکتر یداللّه سحابی هم پذیرفت چون آدم های مذهبی و متدین بودند... [اما] طرز تشکیل نهضت، اصلاً اشکال داشت و با فلسفه اش نمی خواند.»(۲)

وی در کتاب زوایای تاریک می نویسد: «جمعیتی که مدعی بود اصول و هدف های مرامنامه اش را به حکم «مبادی عالیه دین مبین اسلام» طرح کرده و می خواهد «ترویج اصول اخلاقی و اجتماعی و سیاسی بر اساس دین مبین اسلام» کند باید همه مؤسسین و اعضای شورای مرکزی و هیئت اجرائیه اش آشنا با معارف و فرهنگ اسلام و ملتزم به احکامش می بود. اگر آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی را به مرحوم آیه اللّه طالقانی ملحق کرده واجد این دو شرط بدانیم چهار مؤسس دیگر قطعا فاقد آن بودند.

مرحوم آیه اللّه طالقانی در اعلامیه تأییدیه خویش شرط هایی برای کسانی که در مراکز تصمیم گیری قرار می گیرند قائل شد که به هیچ وجه رعایت نگشت... این عدم رعایت معلول یک علت ریشه ای در شخص کارگردان اصلی نهضت [آزادی] یعنی آقای مهندس بازرگان بود. وی برای تأسیس یک جمعیت اسلامی و مدیریت آن، دو خواهرزاده اش را با علم به این که فاقد شرایط و صلاحیت لازم برای چنین مسئولیتی هستند به این امور گماشت. رحیم عطایی که کارمند راه آهن بود در آنجا با عباس سمیعی و فولادی دو سمپات حزب توده آشنا شد و آنها را به تشکیلات نهضت مقاومت ملی آورد. در تأسیس یک جمعیت اسلامی، مهندس بازرگان، اولی را در هیئت مؤسسین و شورای عالی مرکزی و دومی را در مناصب عالیه آن جای داد. حسن نزیه که از اطلاعات سیاسی و حقوقی بی بهره نبود ملتزم به احکام اسلامی و اهل نماز و روزه نبود. اصلاً احکام اسلام را برای اداره کشور، صلاح نمی دانست. این پنج نفر به همراه

۱- اسناد نهضت آزادی...، ج ۱۱: ص ۱۷۷. سلطانی، خط سازش، ج ۱: صص ۲۹ - ۳۰.

۲- فصلنامه کتاب نقد، ش ۱۳، زمستان ۷۸: ص ۱۹۶؛ مصاحبه با جلال الدین فارسی.

نظائرشان در شورای مرکزی و در هیئت اجرائیه... ترکیب مؤسسان و - به تبع آن - شورای مرکزی و هیئت اجرائیه، از دو دسته ملتزم به احکام اسلامی و غیرملتزم به آن معایبی اساسی در آن سازمان به وجود آورد. از جمله، اختلاط مرامنامه را از اصول و آراء اسلامی و غیر آن سبب گشت. این اختلاط، در پاره ای مواضع و موضوعات به التقاط نیز کشید... همان دو عیب اساسی سبب گشت اولاً، آن سازمان سیاسی به سه شاخه متمایز تقسیم شود و ثانیا، بدنه آن که از افراد متعهد و ملتزم به احکام اسلام تشکیل می شد با کادر رهبری یا یکی از دو جناح آن در تصادم افتد و به کشمکش درآید.»(۱) لطف اللّه میثمی در مورد «جناح های داخلی نهضت آزادی» چنین گفته است: «در نهضت آزادی، جناح ها و گرایش های متفاوتی وجود داشت. جریان آیه اللّه طالقانی، مهندس سحابی، دکتر شیبانی و بچه های انجمن اسلامی، بیشتر، گرایش مذهبی داشتند. جناحی دیگر، سیاسی و به جبهه ملی نزدیک تر بودند، مثل آقای حسن نزیه که می خواست نهضت، چهره سیاسی و غیرمذهبی داشته باشد. جناح مهندس بازرگان، بینابین بود، یعنی هم ایدئولوژیک بود و می خواست با جریان مذهبی باشد و هم سیاسی بود... این سه جناح، ضمن وحدت، اغلب با هم درگیر بودند.»(۲) در کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران» آمده است: «تعهد دینی و مذهبی دو مؤسس نهضت آزادی یعنی مهدی بازرگان و یداللّه سحابی نیرومند بود... اما در نهضت، گرایش دیگری نیز وجود داشت که چندان مذهبی نبود. این گرایش تلاش می کرد که نهضت را حتی از همان مقدار گرایش مذهبی هم که داشت دور کند... مهدی بازرگان و سحابی به رغم مذهبی بودن، به لحاظ سیاسی، به رادیکالیزم اعتقادی نداشتند. افراد جوان و مذهبی نهضت که در لایه های پایین قرار داشتند، فعالیت های خود را به گونه ای سامان دادند که نهضت را در برابر رژیم قرار دهند... نهضت در اوج فعالیت خود در اوائل دهه چهل دو لایه داشت: نخست لایه پایینی که تشکیل شده از نیروهای جوان تر و طبعا انقلابی تر و مذهبی تر بود و لایه بالا که به عنوان سران نهضت شناخته می شدند و به رغم مذهبی بودن، در مسائل سیاسی برخوردهای آرامتر و نرم تری داشتند.»(۳) مهندس عزت اللّه سحابی در مورد گرایش های موجود در نهضت چنین می گوید:

ص:۱۵۸

۱- فارسی، زوایای تاریک: صص ۷۰ - ۷۳.

۲- میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۹۹.

۳- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۳۴۷ - ۳۴۸.

«از همـان روز تأسـیس نهضـت آزادی، در ساختـار تشـکیلاتی و ترکیـب اعضـای آن، دو گرایش وجـود داشت: یکی گرایش معروف به «انجمنی» یعنی افرادی که از انجمن های اسلامی دانشجویان یا مهندسین یا معلمین به نهضت آزادی پیوسته بودند و وجه مشخص آنهـا در عین ملی بودن و مصـدقی بودن، عبـارت از این بود که نسبت به دیانت اسـلام، یک اعتقاد یا برداشـت مکتبی و ایدئولوژیک داشتند. ایشان نهضت آزادی ایران را یک حزب با ایدئولوژی مدرن اسلامی می شناختند.

دسته دوم، یا گرایش دوم، معروف به «نهضت مقاومتی»ها، متشکل از اعضا و فعالین نهضت مقاومت ملی بودند که در ملی و مصـدقی بـودن بـا دسـته اول اشـتراک داشـتند و تقریبـا همگی مسـلمان و کم و بیش عامـل هم بودنـد ولی از اسـلام برداشـت ایـدئولوژیک و یـا مکتـب سیاسـی - اجتمـاعی نداشـتند. ایشـان به نهضت آزادی، نه به عنـوان یـک حزب و سازمـان صـاحب ایدئولوژی، بلکه به مثابه یک «جبهه» می نگریستند که کم و بیش «آلترناتیو» جبهه ملی دوم باشد... در بطن همین دو گرایش، دو نوع گرایش دیگر به وجود آمـده بود؛ یکی تمایل به برخورد انتقادی شدید با جبهه ملی دوم و دیگری تمایل به پیوسـتن به جبهه ملی دوم و همکـاری سازنـده بـا آن. بودنـد کسانی که هم با گرایش انجمنی در گرایش مخالف جبهه ملی دوم قرار می گرفتند و عده ای دیگر، موافق با همکاری جبهه ملی بودند.»(۱) وجود اقوال و روایت های مختلف از چگونگی و علل تأسیس نهضت آزادی و پیچیـدگی هـا و نکـات سؤال برانگیز موجـود، ترسـیم تصویر روشـنی از موضوع را برای پژوهشـگران تـاریخ معاصـر دشوار سـاخته است. بـدیهی است که هر یک از روایت ها با توجه به موضع و جایگاه و گرایش های راوی، منظری از واقعیت را پیش رو می نهد. مهندس بازرگان در حالی که خود نقش فعال و مؤثری در تأسـیس جبهه ملی دوم در تیرماه ۱۳۳۹ داشـته است، در شرح چگونگی شکل گیری اندیشه تأسیس نهضت آزادی به خاطره ای از تابستان همان سال اشاره می کند و اینکـه «سه مسئله» برای وی و همفکرانش محرز بـود: ۱- فعـالیت سیاسـی و تشـکیل یک حزب یا جمعیت، در شـرایط موجود مملکت، به ما واجب است؛

۲- جمعیت موردنظر و مورد لزوم، مرام و ایدئولوژی آن باید بر مبنا و مأخوذ از اسلام باشد؛

۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۲: ص ۱۳۷؛ مصاحبه سحابی با نجاتی گردآورنده کتاب.

۳- ما ذوق و فرصت و قدرت این کار را نداریم. هفت هشت ماه، باز با تردید و تأخیر گذشت. بالاخره در آغاز [سال] ۱۳۴۰ از تردید بیرون آمده و در یک جلسه سی نفری دوستان، تصمیم به تأسیس «نهضت آزادی ایران» گرفتیم. (۲۷/۲/۱۳۴۰) در اولین اجتماع عمومی، تأسیس «نهضت آزادی ایران» و علت تشکیل و مرام آن را به هموطنان اعلام کردیم.(۱) پیش از تشکیل جلسه افتتاحیه، در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰ نامه ای به امضای مهندس مهدی بازرگان خطاب به دکتر محمد مصدق نوشته و فرستاده شد. جواب دکتر مصدق، تأییدی بر حرکت بازرگان و دوستانش بود و تا حدّی موضعگیری علیه سایر رهبران جبهه ملی تلقی می شد.(۲) در همان زمان داریوش فروهر احساسات دوستان خود در جبهه ملی در مورد این نامه را اینگونه بیان می کند: «من بسیار متأسف بودم که مصدق به آنها [نهضت آزادی [آن نامه را فرستاد. مصدق از تماس بسیار خارج شده است و در واقع نمی داند چه می گذرد و می خواسته است دوستی خود را با مهدی بازرگان نشان دهد.»(۳)

در جلسه افتتاحیه نهضت، مهندس بازرگان اصول نهضت آزادی را بدین گونه بیان داشت: ۱- مسلمانیم؛ نه به این معنی که یگانه وظیفه خود را روزه و نماز بدانیم؛ بلکه ورود ما به سیاست و فعالیت اجتماعی، مِن باب وظیفه ملی و فریضه دینی بوده دین را از سیاست جدا نمی دانیم و خدمت به خلق و اداره ملت را عبادت می شماریم. آزادی را به عنوان موهبت اولیه الهی و کسب و حفظ آن را از سنن اسلامی و امتیازات تشیّع می شناسیم.[...] ۲- ایرانی هستیم؛ ولی نمی گوییم «هنر نزد ایرانیان است و بس»؛ ایران دوستی و ملی بودن ما ملازم با تعصب نژادی نیست [...] نسبت به حیثیت و استقلال و تعالی کشورمان فوق العاده پافشاری می کنیم؛ ولی مخالف ارتباط و تعامل با سایر ملل [...] نیستیم. ۳- تابع قانون اساسی هستیم؛ ولی منافی «نومن ببعضٍ و نکفر ببعض» نبوده، از قانون اساسی به صورت واحد جامع طرفداری می کنیم و اجازه نمی دهیم اصول و اساس آن [... [فراموش و فدا شود[...]

۱- بازرگان، مدافعات در دادگاه...: صص ۲۰۷ - ۲۰۸.

۲- متن نامه مهندس بازرگان و جواب دکتر مصدق در اسناد نهضت آزادی...، ج ۱: صص ۳-۴ درج شده است. نیزآ یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۲۶۰ - ۲۶۱.

۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی، چ اول، ش ۲۲: ص ۵۳.

۴- مصدقی هستیم؛ و مصدق را از خادمین بزرگ افتخارات ایران و شرق می دانیم.[...] ما مصدق را به عنوان یگانه رییس دولتی که در طول تاریخ ایران، محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته های ملت برداشت و توانست پیوند بین دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگ ترین موفقیت تاریخ اخیر ایران، یعنی شکست استعمار، نایل گردد تجلیل می کنیم؛ و به این سبب از «تز» و «راه مصدق» پیروی می کنیم.(۱)

بازرگان قبل از سخنان مزبور تأکید کرد که: «آقای حسن نزیه عضو مؤسس نهضت آزادی ایران به تفصیل و تشریح کافی از مرامنامه صحبت خواهند کرد.» نزیه نیز طی سخنانی ضمن اشاره به همگامی با جبهه ملی، در مورد خط مشی سیاسی نهضت آزادی چنین گفت: «هدف نهضت آزادی ایران، از لحاظ احیاء حقوق اساسی ملت ایران قبل از اینکه متکی بر یک تحول انقلابی باشد مبتنی بر فکر تکامل است، تکامل از نظر اجرای اصول دمکراسی و مشروطیت واقعی. برای تأمین این مقصود به عقیده ما، اولین و مهمترین قدم، تعیین خیلی مشخص حدود «اختیارات» و «مسئولیت ها» نزد هیئت حاکمه می باشد... در رژیم سلطنت مشروطه شاه باید بماند، خاندانش نسلاً بعد نسل سلطنت کند و تنها عاملی که می تواند این امتیاز را برای یک سلسله سلطنتی حفظ نماید احتراز جدی شاه از قبول مسئولیت و اجتناب دائم او از طرفیت با دولت و مجلس و مردم و خارجی هاست.»(۲) جبهه ملی دوم نیز از بدو تأسیس، شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» را که از دوران نهضت ملی شدن نفت برجسته شده بود مجددا عنوان می ساخت و از جمله در اعلامیه مورخ ۲۰/۴/۱۳۴۰ به این موضوع به تفصیل، تصریح کرد. در سند ساواک مورخ ۲/۱۱/۳۹ آمده است: «نظر و تز فعلی سران جبهه ملی که شدیدا مشغول تبلیغ آن هستند این است: ما هیچ گونه نظر مخالفت نسبت به اعلیحضرت همایونی نداریم شاهنشاه باید سلطنت کند نه حکومت.»(۳) مهندس بازرگان بعدها در مورد مواضع مصوب کنگره جبهه ملی دوم در دی ۴۱ چنین گفت:

۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۳۷۹ - ۳۸۰. برای مطالعه اصل این سخنرانی Î اسناد نهضت آزادی...، ج ۱: صص ۵ - ۱۸.

۲- جریان تأسیس نهضت آزادی...: صص ۱۶ - ۱۷. اسناد نهضت آزادی...، ج ۱: ص ۲۷.

۳- جبهه ملی به روایت...: ص ۴۲.

«کنگره در پایان کار خود قطعنامه ای صادر کرد مبنی بر اینکه شاه باید سلطنت کند نه حکومت، انحلال ساواک، آزادی زندانیان سیاسی، اجرای اصلاحات اجتماعی، آزادی فردی و اجتماعی... همان حرف های تکراری سابق، که نه تنها شاه به آن توجه نداشت بلکه مقدمات استبداد سلطنتی را فراهم می کرد.»(۱) غلامرضا نجاتی می نویسد: «گروه کثیری از شیفتگان ادامه مبارزه علیه دیکتاتوری شاه، از قشرهای مختلف جامعه، همچنین تعداد قابل توجهی از تکنوکرات های رادیکال، که تحصیلات دانشگاهی داشتند و هوادار تلفیق تعالیم اسلامی و دانش نوین بودند، به نهضت [آزادی [پیوستند»؛(۲) و به تعبیر جلال الدین فارسی «[گروهی از] بهترین جوانان تحصیل کرده آن نسل به این جمعیت پیوستند».(۳)

میتینگ جبهه ملی و نمایش اصلاحات ارضی

جبهه ملی، در جهت ارزیابی قدرت خود و نمایشی از مخالفت سیاسی، با موافقت دکتر امینی، نخست وزیر، در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ میتینگی در میدان جلالیه (پارک لاله) برگزار کرد که به نظر نجاتی «تعداد شرکت کنندگان بین ۸۰ تا ۱۲۰ هزار تن برآورد شد.» در اسناد ساواک جمعیت، ۲۵ تا ۵۰ هزارنفر تخمین زده شده است. خبرگزاری آمریکایی آسوشیتدپرس، تعداد جمعیت را بیش از شصت هزار و خبرگزاری یونایتدپرس «متجاوز از هشتادهزار نفر» اعلام کرد و رادیو مسکو نیز عدد شصت هزار نفر را ذکر کرد. سخنرانان میتینگ عبارت بودند از دکتر کریم سنجابی، دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر شاپور بختیار. دو سخنران اول درباره مسائل داخلی، لزوم آزادی، احترام به قانون اساسی و آزادی انتخابات صحبت کردند ولی برخلاف توافق و تصمیم قبلی شورای مرکزی، سخنران سوم بحث را به سیاست خارجی دولت امینی کشاند و شدیدا به دولت حمله کرد. و به تعبیر بازرگان، «بدین ترتیب میتینگ آن روز برخلاف خواست سران جبهه ملی صورت گرفت.» در قطعنامه میتینگ، که توسط داریوش فروهر خوانده شد، بیشترین تأکید بر تأمین آزادی ها و برگزاری انتخابات آزاد بود.(۴)

ص:۱۶۲

۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۶۸.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۶۶.

۳- فارسی، زوایای تاریک: ص ۶۶.

۴- مطبوعات ۳۰/۲/۱۳۴۰. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۷۷ - ۱۷۸؛ با تلخیص. نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۵۶. جبهه ملی به روایت...: صص ۵۹ و ۶۷.

رویدادهای آینده نشان داد که شاه نمی تواند حضور مجدد جبهه ملی را تحمل کند. دکتر امینی «نیز متوجه شد که در ارزیابی پشتیبانی مردمی جبهه ملی اشتباه کرده است. در ضمن، این نکته آشکار گردید که جبهه ملی از لحاظ سازمان رهبری ضعیف است و رهبران آن بر سر تعیین استراتژی و مشی سیاسی اتفاق نظر ندارند.»(۱) به مناسبت سالگرد قیام ۳۰ تیر، جبهه ملی درخواست میتینگ کرد ولی دکتر امینی که برپایی این تظاهرات را به ضرر خود و مشروعیت دولت می دانست، با انجام آن مخالفت نمود. جبهه ملی، بی اعتنا به این ممنوعیت، مردم را به شرکت در تظاهرات علیه دولت دعوت کرد. نهضت آزادی نیز طی اعلامیه ای مردم را به شرکت در میتینگ جبهه ملی دعوت نمود. تظاهرات پراکنده به برخورد با پلیس انجامید. «این حادثه آغاز رویارویی جبهه ملی و دولت امینی بود.»(۲) سرانجام رهبران جبهه ملی دوم و نهضت آزادی در روزهای ۲۹ و ۳۰ تیر و ۵ مرداد ۱۳۴۰ برای مدت کوتاهی بازداشت شدند.(۳) شاه، در اقدامی کم سابقه، در روز ۲۸ مرداد ۱۳۴۰، در یک نطق طولانی، سخنانی ایراد کرد که نشان می داد در صدد است از برخورد جبهه ملی و دولت بهره برداری کند.(۴) در روز ۲۴ آبان ماه ۱۳۴۰ شاه، طی فرمانی خطاب به دکتر امینی، مواد برنامه جدید اصلاحات را تشریح کرد. «این همان برنامه مورد نظر دولت کندی بود.»(۵) مهم ترین برنامه اصلاحی دولت امینی، اصلاحات ارضی و تقسیم زمین بین کشاورزان بود. اصلاحات ارضی، که «یک طرح دیکته شده آمریکایی بود» و در واقع به قصد انهدام ساختار کشاورزی ایران و گسترش وابستگی کشور به بیگانگان طراحی شده بود، نتایج فاجعه باری داشت؛ نه تنها کارگران کشاورز به زمین دست نیافتند بلکه ده ها هزار نفر از آنها بیکار شدند و برای کاریابی، روستاها را رها کرده به شهرها روی آوردند. اصلاحات ارضی شاه «آن دسته از روشنفکران ساده اندیش را که فقط به ضربت خوردن تعداد اندکی

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص ۱۷۸.

۲- همان: ص ۱۸۱. سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۴۱۲؛ اعلامیه نهضت آزادی مبنی بر دعوت به شرکت در میتینگ جبهه ملی.

۳- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۳۱ تیر و ۵ مرداد ۱۳۴۰.

۴- روزنامه کیهان، ۲۹ مرداد ۱۳۴۰. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۸۱.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۸۱.

از مالکان بزرگ دلخوش بودنـد و از پایان ماجرا خبر نداشـتند، شاد کرد. این گروه، که عـده کمی هم نبودند، هنگامی متوجه اشـتباه خود و ارزیابی «انقلاب شاه و مردم» شدند که از لحاظ تئوریک مات شده بودند. طولی نکشید که حکومت بانکداران، مقاطعه کاران، صاحبان صـنایع وابسـته و «مونتاژ» و بوروکراسـی اداری و نظامی در کشور برقرار شـد» و... سـرانجام کشاورزی ایران دچار اضـمحلال گردید. کشوری که از نظر تولیدات مختلف کشاورزی و دامی نه تنها خودکفا بود که حتی می توانست صادرکننده ای کلان باشد، «به صورت واردکننده غله، گوشت، میوه، تخم مرغ و حتی علوفه درآمد».(۱)

یورش کماندوها به دانشگاه تهران

روز اول بهمن ۴۰ به دنبـال تظاهرات دانشـجویان دانشگاه تهران در اعتراض به تعطیل مجلس و حمایت از خواست های جبهه ملی، یـک گروه از کمانـدوها به فرمانـدهی سـروان منـوچهر خسـروداد(۲) بـه دانشـگاه تهران حملـه ور شدنـد. در نـتیجه این زدوخورد حـدود ۶۰۰ دانشـجو مجروح شدنـد و به تأسـیسات دانشـگاه خسـارات زیـادی وارد آمـد. دولت اعلام کرد که این تظاهرات به تحریک مالکان و متنفذین بوده و عمّال کمونیست نیز در آن دست داشته اند.(۳) در روزهای بعد نیز تظاهراتی در مدارس و خیابان های تهران انجام گرفت. روز سوم یکی از دانش آموزان دبیرسـتان دارالفنون (بهمن کلهر) کشـته شد و جمع کثیری مجروح شدند.(۴) دکتر احمـد فرهاد رییس دانشـگاه تهران در اعلامیه ای، حمله وحشـیانه پلیس به دانشـگاه را محکوم کرد و از ریاست دانشـگاه اسـتعفا داد.(۵) امینی دسـتور بازداشت ۱۵ تن از اعضـای شورای عـالی جبهه ملی را صـادر کرد.(۶) همچنین «رویداد اول بهمن دانشگاه سرآغاز یک سلسله درگیری های درون سازمانی در

ص:۱۶۴

۱- همان: صص ۱۸۶ - ۱۸۷؛ با تلخیص و تصرف.

۲- وی بعـدها بـا درجه سرلشـکری فرمانـده کـل کمانـدوهای کلاـه سبز شاه شـد و پس از پیروزی انقلاب اسـلامی محاکمه و محکوم به اعدام گردید.

۳- عاقلی، روزشـمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۳۶؛ ذیل اول بهمن ۱۳۴۰. نجاتی، تاریخ سیاسـی...، ج ۱: صص ۱۸۹ - ۱۹۰؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۸۹-۱۹۰.

۵- همان.

۶- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۹۲.

جبهه ملی ایران گشت که تـا تشـکیل کنگره در سال ۱۳۴۱ ادامه پیـدا کرد و در جریان کنگره به گونه ای شدیـد برملا شـد و سرانجام با اوج گرفتن اختلاف ها پس از انتخابات کنگره، به اعتباری، به توقف و شـکست جبهه ملی دوم منجر گردید.»(۱) به نظر برخی از تاریخ نویسان، «حمله کماندوها به دانشگاه تهران حاصل توطئه ای بود که طرح آن را مخالفان دکتر امینی که در رأس آن سپهبد تیمور بختیار، اسداللّه رشیدیان و فتح اللّه فرود قرار داشتند، تهیه دیده بودند و بدون تردید با موافقت و دستور محمدرضا شاه اجرا گردید».(۲) دکتر امینی اقدام به دسـتگیری رشیدیان و فرود و تبعید تیمور بختیار کرد. بختیار به رم رفت و در فرودگاه آنجا اظهار نمود که «با قانون اصـلاحات ارضی مخالفم و از طرفی در ایران آزادی وجود ندارد»!(۳) سرانجام پس از شـدت یـافتن ناآرامی ها و تضـعیف موقعیت و اعتبار داخلی و خارجی دولت و به دنبال مسافرت شاه به آمریکا در فروردین ۱۳۴۱ و مطمئن سـاختن مقامـات آمریکـا از ادامه اجرای طرح هـای مطلـوب واشـنگتن توسـط وی، در اواخر تیر ۱۳۴۱ به بهانه اختلاف بر سر بودجه نیروهای نظامی، دکتر امینی، که شاه هرگز از صدارت او خشـنود نبود، اسـتعفا داد. ریچارد کاتم در این باره می نویسد: سـقوط امینی از قدرت، به دنبال تلاش بی ثمری بود که برای قانع کردن ایالات متحده به کار برد تا این کشور سهم قابـل توجهی از کسر بودجه دولت ایران را پرداخت نمایـد. بیـانیه ای که امینی در موقع ترک پست نخست وزیری صادر کرد، این دیدگاه را تقویت می کرد که عدم موفقیت وی به خاطر آن بوده که واشنگتن حمایت خود را از او پس گرفته است. شاه از اینکه می دید یک نخست وزیر نسبتاً مستقل خود را کنار می کشد، خرسند و راضی بود.(۴)

۱- ورجاوند، یادنامه دکتر صدیقی: ص ۵۱۸.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۹۰.

۳- تیمور بختیـار در مهرماه ۴۱ بازنشسـته شـد. اختلاف وی و شاه از این تاریـخ شـدت گرفت. علاوه بر مخالفت دکتر امینی با بختیار، کینه شاه از بختیار مربوط به مـذاکراتی بود که وی در سـفر آمریکا با مقامات کاخ سـفید برای برکناری شاه و ریاسـت جمهوری خود کرده بود. از نکـات ظریف این ماجرا مربوط به زمانی است که بختیار کاخی برای سـکونت خود در نیاوران بنا کرده بود؛ و شاه روزی به او گفت: «تیمورا شـنیدم برای خود کاخ ریاست جمهوری بنیانگـذاری می کنی؟!» عاقلی، روزشـمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۳۶؛ پانوشت ذیل ۵ بهمن ۱۳۴۰.

۴- کاتم، ناسیونالیسم در ایران: ص ۴۳۲؛ با تلخیص.

عَلَم در پی سازش با جبهه ملی

اسدالله علم، جانشین امینی، عضو «هزار فامیل» بود و از جهات مختلف با امینی تفاوت داشت: خادم تمام عیار شاه بود و خانواده اش به هواداری از انگلیس معروف بودند. علم نیز همچون امینی - نخست - در صدد تحبیب جبهه ملی برآمد. کاتم درباره سیاست نزدیکی به جبهه ملی در آغاز دولت علم می نویسد: سیاستی که علم برای نزدیک شدن به رهبران جبهه ملی دنبال کرد، به مراتب پرتوان تر از سیاست امینی بود. علم با اللهیار صالح و دو تن دیگر از سران جبهه ملی [دکتر مهدی آذر و مهندس عبدالحسین خلیلی] ملاقات کرد و پیشنهاد نمود که سه پست از پست های وزارت را در کابینه او بپذیرند. شرایط جبهه ملی برای آزادی انتخابات، مورد قبول علم واقع نگردید و در نتیجه مذاکرات قطع شد.(۱) اسدالله علم به نمایندگی از شاه در شهریور و مهرماه طی ملاقات هایی که در خانه خودش و اللهیار صالح ترتیب داد، با سه فرد مذکور به عنوان نمایندگان جبهه ملی گفت وگوهایی بی نتیجه صورت داد. جبهه ملی، در روز هفتم آذر ماه ۱۳۴۱ اعلامیه ای انتشار داد که ضمن آن مشکلات کشور را ناشی از دخالت مستقیم شاه در امور مملکتی و نقض قانون اساسی برشمرد و مذاکرات سران جبهه با نخست وزیر را نیز تشریح نمود: [...] در ضمن مذاکرات، آقای علم اظهار داشتند [که] پافشاری جبهه ملی به اینکه اعلیحضرت باید سلطنت نمایند نه حکومت، عملی نبوده و با واقع بینی منطبق نیست. ولی نمایندگان جبهه ملی به این تذکر پاسخ دادند که برای جبهه ملی قبول چنین امری، که مخالف قانون اساسی و مقتضای حکومت مشروطه سلطنتی است و به مصلحتِ مُلك و ملت و سلطنت نمی باشد، امکان پذیر نبوده و نیست...(۲)

ص:۱۶۶

۱- همان.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۱۰.

فصل چهارم: قیام ۱۵ خرداد

سرآغاز نهضت امام خمینی

اشاره

در تاریخ پانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ هیئت وزیران لایحه جدید تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی را تصویب کرد. در مصوّبه دولت برای اولین بار قید «اسلام» از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان برداشته شد و به جای سوگند به قرآن، سوگند به «کتاب آسمانی» آورده شد.(۱) به دنبال اعلام تصویب نامه مزبور در جراید؛ امام خمینی(ره) علمای طراز اول قم را به نشستی دعوت کرد. در این جلسه، که در منزل آیه اللّه مرتضی حائری تشکیل یافت، شخصیت های زیر حضور داشتند:

- امام خمینی(ره)؛ - آیه اللّه گلپایگانی؛ - آیه اللّه شریعتمداری؛ - آیه اللّه شیخ مرتضی حائری یزدی. امام خمینی در این نشست نقشه های استعمار و امپریالیسم را برای مراجع تشریح کرد و تصویب لایحه را نمونه ای از آن توطئه ها معرفی کرد و مسئولیت علما در قبال صیانت از اسلام و استقلال کشور

ص:۱۶۷

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۴۵؛ ذیل ۱۵ مهر ۱۳۴۱.

را یادآور شد. در آخر، تصمیم گرفته شد که اولاً از شاه خواسته شود که در لغو تصویب نامه اقدام نماید؛ ثانیا به علمای مرکز و شهرستان ها در این مورد اعلام خطر گردد؛ و ثالثاً هر هفته یک بار - و در صورت لزوم بیشتر - جلسه مشاوره میان علمای قم برقرار شود.(۱) مراجع تقلید قم - جداگانه - طی تلگرامی، از شاه خواستند تا نسبت به لغو تصویب نامه اقدام کند. شاه در پاسخ، مراجع را با عبارت «جناب مستطاب حجه الاسلام...» خطاب کرده و اظهار داشت که تلگرام آنها را به دولت ارجاع داده است. علمای اعلام تلگرام هایی را خطاب به نخست وزیر مخابره کردند. امام خمینی(ره) در متن تلگرام خود چنین آورد: [...] در تعطیلی طولانی مجلسین دیده می شود دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین صریح قانون اساسی است. مطمئن باشید تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شورای ملی، برای شخص جناب عالی و دولت ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه مقدس خداوند قادر و قاهر و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد. [...] در خاتمه یادآور می شود که علمای اعلام ایران و اعتاب مقدسه و سایر مسلمین، در امور مخالف با شرع مطاع ساکت نخواهند ماند.(۲) شاه و دولت - کماکان - بی اعتنا باقی ماندند. دروس حوزه علمیه قم تعطیل گردید؛ ولی دامنه مبارزه از قم فراتر رفت و علمای تهران و شیراز و مشهد و نجف را به صحنه کشاند. گویندگان دینی، در مجالس مذهبی، کم و بیش به مسائل سیاسی روز پرداختند؛ و بدین ترتیب زمینه حرکت عمومی مردمی را - دست کم در شهرهای بزرگ - آماده ساختند. بازاریان، پیشه وران، دانشجویان و روشنفکرانی که مذهبی بودند و یا گرایش های دینی داشتند، به نهضت روحانیون پیوستند.(۳) روز ۱۳ آبان بنا به دعوت امام خمینی جلسه مشترک مراجع قم در منزل ایشان تشکیل گردید و مسئله بی اعتنایی دولت نسبت به درخواست علما مورد بحث قرار گرفت. در این جلسه تصمیم گرفته شد مجددا با ارسال تلگراف به شاه و نخست وزیر و انتشار عمومی آنها، رژیم وادار به تسلیم گردد. امام خمینی(ره) با ارسال تلگرام شدیداللحن ۱۵ آبان خطاب به شاه، ضمن انتقاد شدید از عملکرد دولت و اختناق در مطبوعات، به او اخطار کرد باید «عَلَم را ملزم فرمایند از قانون اسلام و قانون اساسی

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۱۴۹ - ۱۵۰.

۲- همان: صص ۱۵۲ - ۱۵۳. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۴۶؛ ذیل ۲۸ مهر ۱۳۴۱.

۳- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۵.

تبعیت کنـد»، «والاّـ نـاگزیرم در نامه سـرگشاده به اعلیحضـرت مطالب دیگری را تـذکر دهم». ایشان همچنین در همان تاریـخ، تلگراف شدیـداللحن دیگری خطاب به نخست وزیر ارسال کرد و وی را از نتایـج وخیم اقـداماتش علیه اسـلام و ایران و قانون اساسی تحذیر نمود.(۱) سایر مراجع قم نیز تلگراف های مجـددی به شاه و علم مخابره نمودنـد.(۲) با چاپ و پخش دو تلگرام امـام خمینی(ره) «در میـان مردم، موج شور و عصـیان علیه دولت ایران اوج گرفت و خشم و تنفر توده هـا فزونی یـافت... اقشار مختلـف مردم در تلگراف هـا و طومارهـایی که برای علمـا و مقامـات روحـانی می فرسـتادند، آمـادگی خـود را برای هرگـونه فداکاری اعلام می کردند. بسیاری از علما، مجامع مذهبی و اصـناف، با صدور اعلامیه های با امضا، از خواسته های پیشوایان اسلامی پشتیبانی به عمل می آوردنـد.»(۳) اعلامـیه هـایی از سـوی اقشـار مختلـف مردم، ماننـد اصـناف مختلف بـازار تهران، جمعیـت آبـادانی هـای مقیـم مرکز، جـامعه مبلغیـن اسـلامی تهران، کـانون نشـر حقـایق اسـلامی مشـهد، انجمن هـای اسـلامی دانشـجویی، علما و وعاظ تهران و شـمیران، علما و روحانیون مشـهد منتشـر گردید.(۴) «نهضت آزادی ایران» نیز در آبـان مـاه ۱۳۴۱، طی اعلامـیه ای بـا عنوان «دولت از هیاهوی انتخاباتی انجمن های ایالتی چه خیالی دارد؟»، تصویب نامه دولت را نقشـه ای جهت عوام فریـبی و سـرگرم سـاختن مردم دانست. و بـا یـادکرد مصـدق به عنوان «رهبر واقعی و محبوب همگی»، انتخـاب نماینـدگان مجلس را اولین کـار لازم دانست.(۵) «نهضـت آزادی گرچه در این بیـانیه هیـچ نـامی از مراجع تقلیـد و نهضـت روحانیون نبرد، لکن صدور چنین بیانیه ای از نیروهای سیاسـی در بین علما گامی مثبت تلقی شد».(۶) جبهه ملی نیز در اعلامیه هفتم آذرمـاه خود به حرکت علمـا اینگونه اشـاره کرد: «خودسـری های فردی به آنجا رسـیده که حتی در میان جامعه پرتحمل روحانیت که یکی از پایه های ثبات و معنویات کشور است ناراحتی های شدیـد به وجود آمـده و اضـطراب و نگرانی عموم را فراهم ساخته است».(۷)

ص:۱۶۹

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۱۸۳ - ۱۸۴. حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۱۳۲.

۲- حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۱۳۳.

۳- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۱۸۶ - ۱۸۷.

۴- همان: صص ۱۸۷ - ۱۸۹. حسینیان، سه سال ستیز...: صص ۱۳۷ - ۱۳۸ و ۱۴۰ و ۱۴۵.

۵- روحانی، نهضت امام خمینی، ج۱: صص ۱۶۳ - ۱۶۶ (متن کامل و تصویر اعلامیه نهضت آزادی).

۶- حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۱۴۵.

۷- ورجاوند، یادنامه صدیقی: ص ۵۳۹؛ متن اعلامیه جبهه ملی.

اسـدالله علم، در یک سـخنرانی رادیویی، با به کار بردن تعبیراتی چون «چرخ زمان به عقب بر نمی گردد»، به تهدیـد و ارعاب پرداخت؛ و هشـدار داد که به قوای انتظامی دسـتور اکیـد داده شد که هرگونه اخلالگری را شدیداً سـرکوب سازند.(۱) در ۲۲ آبـان مـاه، علـم تلگرامی برای سه تن از آیـات قم (گلپایگـانی، شـریعتمداری و نجفی) فرسـتاد؛ و از ارسـال تلگرام جهت امـام خمینی(ره) خودداری کرد.(۲) علم در این تلگرام بر سه موضوع تأکید کرده بود: ۱) نظریه دولت در مسئله «شرط اسلامیت»... همـان نظریه علمای اعلام است؛ ۲) سوگنـد... با قرآن مجید است؛ ۳) در مسـئله مسـکوت بودن عدم شرکت بانوان در انجمن هـای ایـالتی و ولایتی... دولت نظر آقایان را به مجلسـین تسـلیم [می کنـد] و منتظر تصـمیم مجلسـین خواهـد بود.(۳) برخی از علمای قم این اقدام را کافی و قانع کننده دانستند؛ ولی امام خمینی(ره) آن را کافی ندانست، بر لزوم لغو رسمی تصویب نامه و اعلان در جرایـد تأکیـد نمود و طی اطلاعیه ای خواسـتار ادامه مبارزه شـد. دانشـجویان دانشـگاه تهران به قم آمدند و پشتیبانی خود را ضـمن تظاهراتی اعلام داشـتند؛ رهبران ایلات و عشایر فارس، با ارسال نامه ها و طومارها، حمایت خود را ابراز کردند؛ دیگر اقشار نیز بر حمایت خود پای فشـردند. سرانجام، پس از پنجاه روز مبارزه، دولت آشکارا عقب نشینی کرد؛ در مطبوعات دهم آذر مـاه ۱۳۴۱ صـریحاً نوشـته شـد که «در هیئت دولت تصویب شـد که تصویب نامه مورخه ۱۴/۷/۴۱ قابل اجرا نخواهد بود».(۴) اما ابعاد و عمق مبارزات امام خمینی(ره) فراتر از تصویب نامه مزبور بود و این موضوع فقط بستر و فرصتی برای شـعله ور ساختن قیام علیه رژیم شاه را برای ایشان فراهم نموده بود. امام در اعلامیه پاسخ به اصـناف شهرسـتان قم که بعد از تلگراف علم به بعضـی مراجع صـادر شـد به ملت ایران «اعلام خطر» کرد که اسـلام و اسـتقلال مملکت و اقتصاد آن «در معرض قبضـه صهیونیست هاست» و تا رفع این خطرها

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۱۶۳ و ۱۶۷.

۲- «این اولین موضـعگیری و واکنش رسـمی شاه علیه امام خمینی(ره) به شمار می آید؛ که پس از تلگراف شدیداللحن ایشان به شاه و علم ابراز گردید.» روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: ص ۱۷۳.

۳- همان: ص ۱۷۳. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۲۴. علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: صص ۳۵ - ۳۶.

۴- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۶؛ با اندکی تصرف.

نبایستی سکوت نمود.(۱) «نهضت آزادی ایران»، بار دیگر با صدور اعلامیه ای تحت عنوان «در زمینه اعلامیه های اخیر علمای اعلام و مراجع عظام – دامت برکاتهم» به دفاع از نهضت روحانیون برخاست.(۲) نویسنده کتاب «نهضت امام خمینی» با بررسی محتوای این اطلاعیه چنین می نویسد: «نهضت آزادی ایران نیز با صدور اعلامیه دیگری از قیام مقدس روحانیت پشتیبانی کرد و به روشن کردن موضع، نظرات و خواسته های روحانیان و انگیزه آنان از این قیام پرداخت. با این وجود کوشید که نقش روحانیت را در نهضت ها و حرکت های ضداستعماری و استبدادی پس از دوران مشروطه را به زیر سؤال ببرد و نیم قرن مبارزه پیگیر و خستگی ناپذیر عالمان دینی و پیشوایان مجاهد روحانی، مانند: جنبش جنگل و تنگستان، حرکت مدرس، خیابانی، کاشانی و رویارویی بزرگان روحانی با کودتای رضاخانی و سلطنت ستم پایه او، جنبش فداییان اسلام بر ضد رژیم شاه و... را نادیده بگیرد.»(۳) در اعلامیه نهضت آزادی، بازگشت روحانیت به صحنه مبارزه «پس از گذشت ۵۶ سال» و رهبری انقلاب مشروطیت، موجب «اعجاب و امید» خوانده شده بود. اشکوری درباره چگونگی مواضع نهضت آزادی در قبال نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی چنین نوشته است: «در اوایل مهرماه ۱۳۴۱ در دولت امیر اسداللّه علم، نهضت روحانیان آغاز شد، نهضتی که ادامه پیدا کرد و تا سرنگونی رژیم پهلوی کوتاه نیامد و متوقف نشد. با شروع مبارزات روحانیان، نهضت آزادی هم در مواضع خود رادیکالتر شد و لذا از جبهه ملی بیشتر فاصله گرفت و هم در مقابل، به روحانیان نزدیکتر شد و به طور طبیعی گرایش عمیق تر و گسترده تر اسلامی پیدا کرد. رهبران نهضت، به ویژه طالقانی و بازرگان و کمیته دانشجویی نهضت که جناح رادیکال آن محسوب می شد، در این گرایش نقش مؤثری ایفا کردند.»(۴) جلال الدین فارسی نیز تأکید می کند که: «با اوج گیری مبارزه روحانیت و امام(ره) لحن و محتوای

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۲۰۵.

۲- برای مشاهده و مطالعه متن کامل اعلامیه نهضت آزادی Î روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۱۸۴ – ۱۸۶.

۳- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۲۰۹ – ۲۱۰.

۴- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۲۶۶.

اعلامیه های نهضت آزادی محرک تر و خشن تر گشت».(۱)

رفراندوم ششم بهمن؛ «انقلاب سفید»

همانگونه که یوسفی اشکوری در مورد آثار نهضت روحانیت می نویسد، «جنبش جدید اسلامی» آغاز شده بود: «پس از پیروزی روحانیان بر رژیم شاه در جریان «انجمن های ایالتی و ولایتی» که تمام مدت پاییز ۱۳۴۱ را به خود اختصاص داد، مبارزات سیاسی احزاب غیرمذهبی (مانند جبهه ملی)، تحت الشعاع جنبش جدید اسلامی قرار گرفت. رژیم شاه که دست کم در آن مقطع انتظار چنین حرکت موفقی از سوی روحانیان سال ها در انزوا مانده را نداشت، غافلگیر شد.»(۲) پس از پایان ماجرای انجمن های ایالتی و ولایتی، دولت علم تبلیغات دامنه داری را علیه روحانیت آغاز کرد. مضامین تبلیغات حول محور ارتجاعی شمردن روحانیت دور می زد. پس از زمینه سازی مناسب، شاه در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ در یک اجتماع تبلیغاتی کشاورزان، اصول عوامفریبانه پیشنهادی خود را (که بعدها «لوایح ششگانه» نام گرفت و تا سال ۱۳۵۶ به نوزده اصل گسترش یافت) اعلام کرد و از مردم خواست که طی رفراندومی به آن رأی دهند. شاه در سخنان خود روحانیت را مخالف اصلاحات و «ارتجاع سیاه» نامید و برنامه خود را تحول عمیق و اساسی در کشور توصیف کرد. اقدام شاه که تلاش آشکاری در راه تثبیت اقتدار و خودکامگی از طریق نقض قانون اساسی و گسترش وابستگی فرهنگی و اقتصادی به غرب بود، با واکنش مناسب امام خمینی و علما روبرو شد. در روز اول بهمن ۱۳۴۱ ،امام خمینی(ره) طی اعلامیه ای که در تهران و شهرستان ها پخش شد، رفراندوم را خلاف اصول و قانون و اجباری دانست و آن را تحریم کرد.(۳) سایر مراجع نیز اطلاعیه هایی علیه رفراندوم صادر کردند. روز دوم بهمن بازار تهران اعتصاب کرد و تظاهرات گسترده ای صورت گرفت. پلیس و ساواک به سرکوبی و دستگیری بسیاری از فعالان سیاسی و مردم پرداختند. سوم بهمن، قم نیز

۱- فارسی، زوایای تاریک: ص ۷۶.

۲- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج۱: ص ۲۶۷.

۳- صحیفه امام، ج ۱: صص ۲۳ - ۲۴. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۲۳۰-۲۳۲. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۲۴.

در موج اعتصاب و تظاهرات فرو رفت و حکومت نظامی در این شهر برقرار شد.(۱) روز چهارم بهمن ماه شاه در حالیکه شهر به صورت یک پایگاه نظامی درآمده بود و تحت شدیدترین اقدامات امنیتی به قم سفر کرد. وی در این سفر، با جسارت بی سابقه ای، علما را مورد اهانت قرار داد و مجددا با تفصیل بیشتری از خطر «ارتجاع سیاه» سخن گفت. روز ششم بهمن بعد از یک موج گسترده سرکوب و وحشت آفرینی و بازداشت طیف های مختلف فعالان سیاسی و گروهی از روحانیون، رفراندوم انجام شد و دولت به رغم عدم استقبال عموم مردم، به دروغ اعلام کرد که بیش از پنج میلیون نفر رأی موافق داده، از اصلاحات شاه حمایت کرده اند. کندی و رهبران دیگر کشورها به شاه تبریک گفتند و حمایت خود را اعلام نمودند.(۲) پیش از رفراندوم، جبهه ملی برای مخالفت، اعلام میتینگ در روز پنجم بهمن نمود و اطلاعیه تندی منتشر ساخت.(۳) نهضت آزادی نیز طی بیانیه مشروحی، ابعاد و آثار رفراندوم را بررسی کرده و بدون اشاره به قیام علما و روحانیان، با رفراندوم مخالفت نمود.(۴) بنا به گفته عزت اللّه سحابی، «جبهه ملی شعارش این بود که «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» اما موضع نهضت آزادی خیلی محکم تر بود».(۵) از روز سوم بهمن بازداشت رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی آغاز شد. به روایت بازرگان «به دستور شاه کلیه افراد جبهه ملی و نهضت آزادی و حتی افرادی از روحانیون و بازار را به زندان انداختند برای اینکه اینها نباشند تا در رفراندوم مخالفت بکنند.»(۶) در یک نشست تاریخی که علاوه بر امام خمینی(ره)، آقایان گلپایگانی، شریعتمداری، حائری، علامه طباطبایی، محقق داماد، زنجانی، لنگرودی و آملی در آن شرکت داشتند، انتشار اعلامیه ای تصویب شد که با عنوان «نظریه مراجع تقلید و آیات عظام حوزه علمیه قم راجع به تصویب نامه مخالف شرع و قانون دولت» چاپ و منتشر گردید.(۷) «با صدور این اعلامیه افشاگرانه که در آن، روی فقر، گرسنگی، تیره بختی

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۲۶۲ - ۲۶۶. حسینیان، سه سال ستیز...: صص ۱۸۰ - ۱۸۵. سفری، قلم و سیاست، ج ۲: صص ۴۷۹ - ۴۸۰.

۲- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۲۷۰ - ۲۷۶؛ با تلخیص.

۳- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۴۸۲. ورجاوند، یادنامه دکتر صدیقی: صص ۵۴۴ - ۵۵۲.

۴- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۲۶۸ - ۲۷۳.

۵- همان: ص ۲۶۸.

۶- همان: ص ۲۷۳.

۷- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۲۹۶ - ۳۰۲ (متن کامل اعلامیه مراجع).

مردم، ورشکستگی اقتصادی، وضع اسف بار زراعت و فلاحت کشور و واردات کمرشکن تکیه شده و گوشه هایی از توطئه های اسلام زدایی را برملاـ کرده بود، موجی از نگرانی همراه با خشم و خروش، سراسر کشور را فراگرفت و افکار توده های مسلمان را علیه رژیم شاه به شدت برانگیخت.»(۱) برای رژیم شاه مسجل شده بود که امام خمینی و علمای همفکر او مبارزه را تداوم خواهند داد. در اسفند ماه ۱۳۴۱، پس از نطق شدیداللحن شاه که حداکثر اهانت و تهدید را در مورد علما بکار برد، امام خمینی(ره) طی نطقی، خطاب به طلاب و روحانیون جوان اظهار داشت: [...] خود را آماده کنید برای کشته شدن، زندان رفتن و سربازی رفتن؛ خود را آماده کنید برای ضرب و شتم و اهانت؛ خود را آماده کنید برای تحمل مصایبی که در راه دفاع از اسلام و استقلال برای شما در پیش است؛ خود را آماده کنید و استقامت نمایید.(۲) ایشان همچنین در این سخنرانی کوبنده، ضمن اعلام عزای ملی در عید نوروز، خطاب به روحانیون چنین تأکید نمود: «روحانیت نباید از چیزی بترسد، روحانیت نباید از عربده کشی ها، وحشی گری ها و غوغای مشتی رجاله و اراذل وحشت کند. علما و روحانیون باید تا آخرین قطره خون خود را در راه اسلام، در راه قرآن و در راه اعلای کلمه اللّه نثار کنند.» امام خمینی در این سخنان خطاب به رژیم شاه اعلام کرد: «من تا آخرین لحظه های زندگی ام از نوامیس اسلام و مسلمین دفاع می کنم... تا من هستم، نمی گذارم قوانین مخالف اسلام تصویب و اجرا شود. تا من هستم نمی گذارم که دستگاه جبار استقلال این ملت را برباد دهد.» امام خمینی(ره) در این سخنرانی که «یکی از حماسی ترین و پرشورترین نطق های»(۳) ایشان به شمار می رود می گوید: «اولاد فاطمه – سلام اللّه علیها – در طول تاریخ اسلام همیشه در برابر دستگاه های ظالم و جائر ایستادند و از اسلام دفاع کردند، زجرها کشیدند، ناسزاها شنیدند، لای جرز قرار گرفتند، دسته جمعی سربریده شدند، قتل عام شدند، به شهادت رسیدند، مع الوصف مقاومت کردند و نگذاشتند که بدخواهان اسلام را از بین ببرند و احکام خدا را محو و نابود کنند. اکنون هم بحمداللّه اولاد فاطمه زنده اند... تا اولاد فاطمه زنده اند اجازه نمی دهند که دشمنان به مقدسات

۱- همان، ج ۱۵: ص ۳۲۷.

۲- همان، ج اول: صص ۳۱۰ – ۳۱۱.

۳- همان، ج ۱۵: ص ۳۴۱.

اسلام تجاوز کنند و مقدرات مسلمین را به دست یهود و اسرائیل بسپرند.»(۱) به گزارش شهربانی قم، شمار حاضران در سخنرانی امام «حدود چهارهزار نفر» برآورد شد(۲) که از دید برخی شاهدان عینی به مراتب بیشتر بود. «در هنگام سخنرانی بیشتر چشم های حاضران اشکبار بود و بسیاری از حاضران با خشم و خروش فوق العاده و شور و هیجان زایدالوصفی از مجلس برخاستند.»(۳)

فاجعه حمله به فیضیه

مبارزات قاطع امام و روحانیون از آغاز سال ۱۳۴۲ شدت گرفت. بر اساس پیشنهاد امام خمینی(ره) و تأیید علما، ایام نوروز و عید، عزای عمومی اعلام شد. امام در اعلامیه خود اعلام داشت که «عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر - عجّل اللّه تعالی فرجه -» می داند و به مردم «اعلام خطر» می کند.(۴) روز دوم فروردین، مصادف با سالروز شهادت امام جعفر صادق(ع) یک مجلس سوگواری از سوی آیه اللّه گلپایگانی در مدرسه فیضیه قم برقرار شد؛ که جمعیت انبوهی در آن شرکت کردند. مأموران رژیم، با لباس مبدّل، با هجوم به مجلس عزاداری، ضمن ضرب و جرح مردم و شکستن در و پنجره مدرسه، عده زیادی از مردم و طلّاب را کشته و مجروح کردند.(۵) همزمان با این فاجعه، به «مدرسه طالبیه» تبریز نیز حمله شد و چند تن در این حادثه نیز کشته و مجروح شدند.(۶) باز همزمان با این دو اتفاق، منزل آیه اللّه سید حسن قمی در مشهد نیز مورد حمله قرار گرفت.(۷) رژیم حمله به مدرسه فیضیه را هجوم خودجوش عده ای از کشاورزان زایر دانست که به انگیزه های شخصی دست به عمل زده اند.(۸) به دنبال این حوادث، اعلامیه هایی از علمای قم، تهران، نجف و دیگر شهرهای ایران و عراق صادر

۱- صحیفه امام، ج ۱: صص ۱۵۸ - ۱۵۹ و ۱۶۲ و ۱۶۴.

۲- همان: ص ۱۶۵؛ پانوشت، به نقل از کتاب کوثر.

۳- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۳۴۱ - ۳۴۲.

۴- همان، چ اول: ص ۳۱۵. صحیفه امام، ج ۱: ص ۳۷.

۵- کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: صص ۱۳۳ - ۱۳۴؛ ذیل ۲ فروردین ۱۳۴۲. برای مطالعه تفصیلی این موضوع رک: روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۳۳۷ - ۳۴۹.

۶- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸. کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: صص ۱۳۵ - ۱۳۶؛ ذیل همان روز. روزنامه اطلاعات ۶/۱/۴۲: «طی زدوخورد قم و تبریز، سه نفر کشته و عده ای مجروح شدند.»

۷- کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۱۳۴؛ ذیل همان روز.

۸- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸.

شـد که رژیم شـاه را به دلیـل بی حرمتی به دین و اهـل دیانت و علما و طلاب محکوم می کرد. امام خمینی(ره) نیز اعلامیه ای تاریخی صادر کرد که به «اعلامیه شاهدوستی یعنی غارتگری» معروف شـد(۱) و سه محور عمـده و تعیین کننده داشت: اول - حمله مسـتقیم به شـخص شاه و نهاد سـلطنت؛ با تعابیری که تا آن زمان سابقه نـداشت؛ اینان با شـعار شاهـدوستی به مقـدسات مـذهبی اهـانت می کننـد. شاهـدوستی یعنی غـارتگری، هتک اسـلام، تجاوز به حقوق مسـلمین، تجاوز به مراکز علم و دانش؛ شاهدوستی یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه های اسلام و محو آثار اسلامیّت؛ شاهدوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام و تبدیل احکام قرآن کریم؛ شاهدوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت.(۲)

دوم - تحریم معاذیر و بهانه های عافیت طلبان و خشـکه مقدسان، که اصل «تقیّه» را «تقوای گریز» می فهمیدند و با تشبّث بدان هیچ نوع اعتراضـی را مجاز نمی دانسـتند؛ حضـرات آقایان توجه دارند، اصول اسـلام در معرض خطر است؛ قرآن و مذهب در مخـاطره است. بـا این احتمال، «تقیّه» حرام است و اظهار حقایق واجب؛ «وَلَو بَلَغَ ما بَلَغْ».(۳) سوم - اعلام استیضاح نخست وزیر کشور، از سوی یک مرجع و رهبر دینی، که خود به صـراحت، افزون بر مقام ولایت، با عنوان «نماینـدگی ملت» این صـلاحیت را برای خویش قایل شد؛ اکنون که مرجع صلاحیت داری برای شکایت در ایران نیست و اداره این مملکت به طور جنون آمیز در جریان است، من به نام ملت از آقای عَلَم شاغل نخست وزیری استیضاح می کنم.(۴)

امام خمینی در این پیام بر عزم خود در تـداوم مبارزه علیه رژیم شاه تأکیـد نموده و چنین اعلام داشت: «من اکنون قلب خود را برای سـرنیزه های مأمورین شـما حاضر کردم، ولی برای قبول زورگویی ها و خضوع در مقابل جباری های شما حاضر نخواهم کرد.»

۱- این اعلامیه، در اصـل، پیـام امـام به علمـای تهران است که در سـطح گسترده ای به صورت اعلامیه چاپ و در بسـیاری از شهرها توزیع شد.

۲- صـحیفه امام، ج ۱: صص ۳۹ - ۴۰. روحـانی، نهضت امـام خمینی، ج ۱: صص ۲۷۲ - ۲۷۳. (در هر دو مأخـذ متن کـامل اعلامیه درج شده است).

۳- همان: همان صفحات.

۴- همان.

«با صـدور اعلامیه مزبور، توده های سـتمدیده و مرعوب، یکباره به جوش و خروش آمدند، رعب و وحشتی که به دنبال فاجعه خونین فیضیه، قلب ها را فراگرفته بود، جای خود را به خشم و عصیان و شهامت و دلاوری سپرد.»(۱) این اعلامیه «نه تنها شاه و هیئت حاکمه ایران را بهت زده ساخت، بلکه عموم ملت، احزاب ملی، رجال سیاسی، طبقه دانشگاهی و مبارزان برجسته ملی را نیز به شـگفتی واداشت تـا آنجـا که بسـیاری از مقامـات سیاسـی بـا نامه و پیام و طی ملاقات های خصوصـی و عمومی با امام، مراتب ارج گزاری و پشتیبانی خویش را در برابر عظمت فکری، خردمنـدی، ژرف نگری، پایداری، اسـتواری و رهبری داهیانه امام آشکار کردند.»(۲)

روحـانیت تهران یـک هفته اعتصاب را با خودداری از اقامه جماعت در مساجـد اعلام کرد، حوزه علمیه مشـهد از این تصـمیم اعلام حمایت کرد و اعتصاب سراسـری ائمه جماعات را خواستار شد. اصناف و بازاریان تهران و سایر شهرستان ها نیز سه روز اعتصاب عمومی را با بسـتن مغازه ها و بازار تدارک دیدند.(۳) در بین گروه های سیاسـی، مسئولان خارج از زندان جبهه ملی با امضای «سازمان های جبهه ملی - اسـتان تهران» با صـدور اعلامیه ای تحت عنوان «سراسـر خاک وطن در آتش اسـتبداد می سوزد» فاجعه فیضیه قم و طالبیه تبریز را محکوم نمودند ولی از به کار بردن تعابیر روحانیان و طلاب خودداری کرده، اشاره ای به قیـام علمـا به رهبری امـام خمینی نکردنـد.(۴) نقـل شـده اسـت کـه اللهیـار صالـح رهـبر جبهه ملی دوم در ملاقـات یکی از دانشـجویان جبهه بـاوی در زنـدان قصـر، حرکت روحـانیت را «زودگـذر و موسـمی» توصـیف کرده و از پیروی و همکـاری با مبارزات روحانیون منع کرد.(۵) در مورد فاجعه فیضـیه، اطلاعیه ای به نام نهضت آزادی و یا واکنش خاصی توسط رهبران آن در زندان، ثبت و طرح نشده است. وزیر مشاور رژیم،

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۳۹۹.

۲- همان: صص ۳۹۵ - ۳۹۶.

۳- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۵۴؛ ذیل ۶ فروردین ۱۳۴۲. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۴۰۶ - ۴۰۹.

۴- روحـانی، نهضـت امـام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۳۵۶. یوسـفی اشـکوری، در تکـاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۲۷۵؛ وی این اعلامـیه را مربوط به بعـد از پـانزده خرداد می دانـد و نیز تأکیـد می کنـد که در این اعلامـیه «به روحانیـان و علمـا و یـا ماهیت مذهبی قیام ها» اشاره ای نمی شود.

۵- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۳۵۶، پانوشت.

طی مصاحبه های متعدد، سعی کرد اعتصابات و اعتراضات مردم و روحانیون را به فئودال ها و مخالفان اصلاحات ارضی نسبت دهد.(۱) پس از درگیری خونین فیضیه، موج تازه ای در علمای عراق برخاست؛ آنان نامه ها و پیام های متعددی به سران کشورهای اسلامی و عربی ارسال داشته، عملکرد رژیم شاه را مورد انتقاد قرار دادند و از آنان برای حمایت از مبارزان ایرانی یاری طلبیدند. آیه اللّه حکیم، با ارسال تلگرامی، از علمای ایران خواست که به طور دسته جمعی - به عنوان اعتراض - ایران را ترک کرده به عراق مهاجرت کنند. در واکنش به این پیام آقای حکیم، نخست امام خمینی(ره) و سپس دیگر مراجع ایران این امر را به صلاح دین و ملت ندانستند.(۲)

در روز ۲۰ فروردین این خبر جلب توجه کرد: رژیم شاه، در یورشی دیگر، معافیت تحصیلی طلاب را نادیده گرفت و جمعی از روحانیون را به سربازی برد. این اقدام که آشکارا به قصد فشار بر روحانیت و به ویژه افزایش محدودیت ها و تضییقات بر روحانیان جوان صورت می گرفت به نحو توهین آمیز و تحقیرکننده ای اجرا شد و با عملیات غافلگیرانه در بیرون محل تدریس طلاب، آنان را دستگیر و به پادگان های نظامی اعزام می کردند. مأموران حتی طلابی که کارت تحصیلی صادره از وزارت فرهنگ داشتند نیز بازداشت و کارت های آنها را پاره می کردند.(۳) امام با ارسال پیام برای روحانیانی که به سربازخانه ها اعزام شده بودند از جمله حجه الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی، ضمن تأکید بر فراگیری تعلیمات نظامی و آمادگی جسمانی اعلام داشت: «رسالت سنگینی که اکنون به عهده دارید، روشن ساختن و آگاه کردن سربازان و درجه دارانی است که با آنان سر و کار دارید.»(۴) ساواک نیز پس از اطلاع از اقدامات تبلیغی روحانیان سرباز، به مقابله برخاست و با جلوگیری از فعالیت های فرهنگی آنان، در مواردی با خشونت، روحانیان مبارز را در داخل پادگان ها سرکوب و بازداشت می نمود.(۵) به مناسبت «اربعین شهدای فیضیه» نیز با صدور اعلامیه شورانگیز امام خمینی(ره)، مجالس یادبود

۱- کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۱۳۹؛ ذیل ۱۷ فروردین ۱۳۴۲. مطبوعات ۱۷ - ۲۰ فروردین ۱۳۴۲.

۲- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۹. مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: صص ۲۸ - ۲۹. کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۱۴۰؛ ذیل ۲۳ فروردین ۱۳۴۲.

۳- حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۲۴۵. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۴۲۴.

۴- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۴۲۴.

۵- همان: ص ۴۲۵.

در نقاط مختلف کشور تشکیل شد و فرصت دیگری برای تهاجم به رژیم فراهم گشت.(۱) شاه در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۲ طی نطقی، آینده خونینی را در ایران و لزوم کشتار افرادی را برای تحقق اهداف «انقلاب سفید» پیش بینی کرد و وقوع آن را غیرقابل اجتناب دانست؛ وی گفت: «اگر متأسفانه لازم باشد که بگوییم انقلاب بزرگ ما با خون یک عده بی گناه یعنی مأمورین دولت و خون یک عده افراد بدبخت و گمراه متأسفانه آغشته خواهد شد، این کاری است که چاره ای نیست و خواهد شد.»(۲)

محرم و قیام خونین خرداد

اشاره

با آغاز ماه محرم مبارزات اوج دیگری گرفت. رژیم، که تشدید مبارزه را پیش بینی می کرد، تمهیداتی دید. شهربانی کل کشور، به ریاست نصیری، رییس بعدی ساواک، اعلامیه مفصلی منتشر ساخت و «اعمال و تظاهراتی که شرع مقدس نیز آنها را تجویز نفرموده است» به کلی ممنوع اعلام کرد(۳) و متذکر شد که «اگر اشخاصی مراسم مذهبی را وسیله اغراض شخصی قرار دهند شدیدا مجازات خواهند شد». از طرف دیگر، ساواک و شهربانی با احضار وعّاظ با تهدید از آنان خواستند ملتزم شوند که سه موضوع را مراعات کنند: اول - علیه شخص اول مملکت سخنی نگویند؛ دوم - علیه اسرائیل نیز سخنی به میان نیاورند؛ و سوم - مرتب به گوش مردم نخوانند که اسلام در خطر است!(۴) امام خمینی(ره)، در مقابله با تهدیدهای رژیم، ضمن پیامی به وعّاظ، گویندگان دینی و هیئت های مذهبی، به نکاتی اشاره کرد که اهمیت ویژه ای دارد. در ابتدا با افشای توطئه رژیم در گرفتن التزام سه گانه، صریحاً نظر داد که «این التزامات، علاوه بر آنکه ارزش قانونی نداشته و مخالفت با آن هیچ اثری ندارد، التزام گیرندگان مجرم و قابل تعقیب هستند»؛ سپس با ذکر مواردی که لازم است گویندگان بدان بپردازند، با حمله به دربار و ارتش و دستگاه های دولتی یادآور شد که «خطر اسرائیل و عمّال آن را به مردم تذکر دهید». از دیگر موارد قابل توجه این پیام، تکیه و حسّاسیت روی بخشی از ادبیات انقلابی مردم بود؛ امام خمینی(ره) با این یادآوری که «در نوحه های سینه زنی، از مصیبت های وارده بر اسلام و مراکز فقه و دیانت و انصار شریعت یادآور

۱- همان: صص ۴۲۷ - ۴۳۶.

۲- روزنامه اطلاعات، ۲۸ ادیبهشت ۱۳۴۲.

۳- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۳۲؛ به نقل از روزنامه های خبری ۵ خرداد ۱۳۴۲.

۴- همان: صص ۳۳ - ۳۴.

شوید»،(۱) نوحه خوانـان و سـرایندگان نوحه و مرثیه را متوجه ساخت که در ایام عزاداری، شور و شـعور مبارزه علیه رژیم شاه را زنده نگاه دارند.(۲) روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ مصادف بود با عاشورای حسـینی. از صبح آن روز تظاهرات گسترده ای همراه با مراسم عزاداری و عکس های امام خمینی(ره) در دستان مردم، در خیابان های تهران آغاز شد. مسیر اصلی تظاهرات از مدرسه مسجد حاج ابوالفتح در میدان شاه به سمت بهارستان و سپس میدان فردوسی با حضور ده ها هزار نفر از مردم تا دانشگاه تهران امتداد یافت و پس از عبور از مقابل کاخ شاه و شعارهای خشمگینانه مردم علیه دیکتاتور به میدان توپخانه و سپس میدان ارک منتهی گشت. در گزارش هـای سـاواک از تظـاهرات این روز به حضور آشـکار دانشـجویان در کنار طلاب و سایر اقشار مردم اشاره شده است.(۳) در شـهر قم نیز در ده روز اول محرم مراسم عزاداری بـا شـکوه و متفاوت از سال های گذشـته برگزار می شد و همه منتظر نطق عاشورای امام بودند. تهدید مأمور ساواک از طرف شـخص شاه برای منصرف ساختن امام خمینی(ره) از ایراد سخنرانی ثمری نداد و ایشان به سوی فیضیه حرکت کرد. و در حالی که هزاران تن از مردم او را همراهی می کردند وارد مدرسه فیضیه شد. مقارن ساعت هفت بعدازظهر، بر بلندای منبر قرار گرفت و بیانات تاریخی خود را ایراد کرد. با این سخنرانی آتشـین و حماسـی، رویارویی قاطع و سازش ناپذیر امام در برابر شاه و رژیم سلطنتی به اوج خود رسید و «روح انقلابی تازه ای در مردم مسـلمان ایران دمیـده شد.»(۴) محمـدرضا شـاه برای نخستین بـار از سوی یک شخصـیت مرجع روحانی، مورد سؤال، انتقاد، سرزنش و حمله قرار گرفته بود. به تعبیر غلامرضا نجاتی، «غول وحشت و هراسی که

۱- نقل قول ها از صحیفه نور، ج ۱: ص ۵۲.

۲- حاج صادق امانی، به روایت حاج مهدی عراقی، از کسانی بود که این توصـیه را جامه عمل پوشاند؛ و از جمله این نوحه را سرود که در روز ۱۵ خرداد نیز خوانده می شد: «گفت عزیز فاطمه / نیست ز مرگ واهمه / تاکه به تن توان بوَد / زیر ستم نمی روم / ننـگ و حیـات ذلـت اسـت / عزت و مرگ لـذّت اسـت / مـن ز یزیـد بی حیـا / ظلم و سـتم نمی کشم». شـهید امـانی از بنیانگذاران و رهبران «هیئت های مؤتلفه اسـلامی» بود که همزمان با شـروع نهضت امام خمینی(ره) تشـکیل شد. روایت ناقص این نوحه در عراقی، ناگفته ها: ص ۱۷۹ آمده است. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۳۶۹ به نقل از خاطرات زنـدان بازرگـان آن را به طور کامـل نقل می کنـد و یادآور می شود که این نوحه را در زنـدان هم می خوانـده انـد. در مورد نوحه های دیگر اُروحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۸۴.

۳- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۴۹۳ - ۴۹۵.

۴- همان: ص ۴۹۸.

نـام شاه طی سال های متمادی در اذهان جای داده بود، در هم شکسـته شـد. آیه اللّه روح اللّه خمینی در حضور ده ها هزار تن مستمع، شاهنشاه را «آقای شاه!»، «تو!»، «بیچاره!»، «بدبخت!» خطاب کرده بود! بت بزرگ سخت ضربه خورده بود؛ اقتدار رژیم کودتـا و ترس و وحشـتی که از سازمـان امنیت مخوف او در اذهـان وجود داشت، آسـیب دیـده بود.»(۱) وی پس از نقـل این نکات، می نویسـد: «نطق روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ آیه اللّه خمینی نقطه عطفی است در تاریـخ معاصـر ایران؛ نمـودی است از یک حرکت پهلوانی و واکنش شدیـدی است در برابر سـتمگری های محمـدرضا شاه. بپـذیریم یا نپذیریم، سـخنان آن روز آیه اللّه خمینی رژیم شاهنشاهی را تکان داد؛ سـخت هم تکان داد و شـمارش معکوس از همان روز شـروع شد. ابعاد ماجرا وسیع تر از آن بود که بتوان از راه تهدید یا وعده و وعید با آن مقابله کرد. شاه، به شـیوه معمول و با اتکا به پشتیبانی آمریکا، در برابر این تهدید به سیاست خشونت و سرکوب متوسل شد و دستور بازداشت آیه اللّه خمینی را صادر کرد.»(۲)

در یکی از گزارش های ساواک، وضـعیت تجمع مردم در سخنرانی عصر عاشورای امام اینگونه توصیف شده است: «جمعیت، تمام صـحن مدرسه فیضـیه، صـحن بزرگ حضرت، میدان جلوی صحن و صحن مسجداعظم را گرفته بود. تمام پشت بام ها پر از جمعیت بود که غالبا از شهرسـتان ها آمده بودند. تعداد جمعیت را در حدود دویست هزار نفر می گفتند و اظهار می داشتند در تاریـخ قم چنین جمعیتی دیده نشده است... خمینی را مثل امام وارد کردند و تمام جمعیت آنچنان صـلوات فرسـتادند که تا دو کیلومـتر صـدای آن می رفت.»(۳) نیمـه شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ / ۱۲ محرم ۱۳۸۳ پس از دسـتگیری هـای گسترده روحانیان طرفـدار امـام در تهران و شهرسـتان هـا، مأموران رژیم، بـا اسـتفاده از تـاریکی شب و خواب بودن مردم، امام خمینی(ره) را با بکارگیری ده ها کماندو و سـرباز گارد شاهنشاهی و کنترل نظامی محله های اطراف منزل ایشان بازداشت نمودند – و در واقع «ربودند» – و به تهران منتقل کردند؛(۴) این دستگیری ۱۵ خرداد را آفرید. از ابتدای

ص:۱۸۱

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۲۸.

۲- همان: ص ۲۳۳.

۳- حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۴۶۶؛ سند ش ۳۵.

۴- مـدنی ، تاریـخ سیاسـی...، ج ۲: صـص ۴۲ – ۴۳. کرباسـچی، هفـت هزار روز...، ج ۱: ص ۱۵۰؛ ذیـل ۱۵ خرداد ۱۳۴۲. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: ص ۴۷۲.

صبح آن روز تظاهرات گسترده و خونینی در شهرهای قم، تهران، ورامین، شیراز و کاشان، و اعتصاب ها و واکنش های مردمی در مشهد، اصفهان، تبریز و بسیاری از شهرستان های کوچک و بزرگ کشور رخ داد. بیشترین کشتار وحشیانه مردم در تهران و ورامین صورت گرفت و هزاران تن از اقشار مختلف مردم کشته و زخمی شدند.(۱) روزنامه واشنگتن پست، تلفات ۱۵ خرداد در تهران را یک هزار تن اعلام کرد.(۲) «ماروین زونیس روزنامه نگار آمریکایی که در تهران شاهد تظاهرات بوده، تعداد کشته شدگان و مجروحین را چند هزار تن تخمین زده است.»(۳) در تهران و چند شهر حکومت نظامی اعلام شد و موج دستگیری روحانیون و دانشجویان و بازاریان و مردم مبارز در مناطق مختلف گسترش یافت. روز شانزده خرداد هم شهر تهران همچنان شاهد صحنه های تظاهرات مردم و مقابله آنان با نیروهای مسلح بود که با شهادت و مجروح شدن عده ای و دستگیری تعدادی دیگر قبل از ظهر کاملاً سرکوب شد.(۴) در جلسه کابینه عَلَم که بعد از ظهر ۱۵ خرداد تشکیل شد وی گفت: «ما شانس آوردیم، زیرا اینها تشکیلات قوی داشتند و کوچک نیست با آنکه از صبح عده ای مجروح و کشته شدند، معذلک هنوز هستند و این خیلی عجیب است.»(۵) در این جلسه محمد باهری وزیر دادگستری، جهانگیر تفضلی وزیر مشاور و نصرت اللّه معینیان وزیر راه و چند تن دیگر از اعضای کابینه در تأیید کشتار مردم و برقراری حکومت نظامی سخنانی گفتند. دکتر پرویز ناتل خانلری وزیر فرهنگ نیز چنین اظهار داشت: «طبقه روشنفکر سخت عصبانی است و بر له دولت است و می گوید چرا دولت سستی می کند و اقدام شدید نمی کند... حکومت نظامی ضرورت کامل دارد و بسیار شدید باید عمل کرد.»(۶) ارتشبد فردوست در خاطرات خود می نویسد: «درباره تظاهرات وسیع ۱۵ خرداد، حتی شب قبل آن، اداره کل سوم [ساواک] و شهربانی هیچ اطلاعی نداشت... اگر تظاهرات قبلاً تدارک می شد و دو موضوع در آن رعایت می گردید، بدون

۱- شرح وقایع پانزده خرداد آ روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۵۱۵ - ۵۸۵. حسینیان، سه سال ستیز ...: صص ۲۹۳ - ۳۱۹. منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج ۲: صص ۱۵-۳۵.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۳۶؛ به نقل از روزنامه واشنگتن پست، ۱۵ نوامبر ۱۹۷۸.

۳- همان: همان صفحه، به نقل از متن انگلیسی کتاب زونیس.

۴- منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج ۲: ص ۲۶.

۵- متن کامل مذاکرات...: صص ۲۲ - ۳۱.

۶- همان: ص ۲۶.

هیچ تردید به سقوط محمدرضا می انجامید... تا ظهر ۱۵ خرداد، هم محمدرضا و هم آمریکایی ها و هم انگلیسی ها تظاهرات را یک طرح براندازی وسیع و سازمان یافته می دانستند و به شدت دستپاچه بودند.»(۱) نجاتی می نویسد که قیام پانزده خرداد «قیام مردم علیه رژیم و شخص محمدرضا شاه بود و همه گرایش های سیاسی و مذهبی را در بر می گرفت... قیام ۱۵ خرداد یک قیام خودجوش و ناگهانی بود.»(۲) ۱ راهامیان، ۲آبراهامیان می نویسد: «قیام خرداد ۱۳۴۲ سه روز به طول انجامید، صدها – و شاید هزاران – کشته برجای گذاشت و نه تنها تهران و قم بلکه اصفهان، شیراز، مشهد و تبریز را هم در برگرفت. البته رژیم این قیام را سرکوب کرد و از گسترش آن به شهرهای دیگر جلوگیری کرد.»(۳) شرح وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تهران به نقل یک مارکسیست شناخته شده در پی می آید؛ بیژن جزنی، که پس از گذار از سازمان جوانان حزب توده و جناح چپ دانشجویان جبهه ملی دوم و تشکیل اولین گروه چریکی با ایدئولوژی مارکسیستی، به ایدئولوگ حرکت های مسلحانه چپگرا تبدیل شد: تظاهرات خونین ۱۵ خرداد در تهران از چند روز قبل به صورت تظاهرات نیمه مذهبی – نیمه سیاسی شروع شد. حمله به مدرسه فیضیه قم و سپس بازداشت [امام] خمینی... باعث شد که تظاهرات در روز ۱۵ خرداد (دو روز بعد از عاشورا) ابعاد و شدت بی سابقه ای پیدا کند. خصلت شورشی تظاهرات باعث تعطیل زندگی عادی شهر و جاری شدن انبوه انسانی به خیابان ها شد... . خیابان های مهم شهر توسط نیروی نظامی از یکدیگر قطع شد و نیروی نظامی همراه تانک و زرهپوش و جیپ های حامل مسلسل سنگین، مردم را – اعم از تظاهرکننده یا عابر – به گلوله بست. مردم از خیابان های مرکزی به خیابان های اطراف پخش شدند و جمعیتی که داوطلبانه یا به اجبار کار را تعطیل کرده بود، هیجان زده در خیابان های اطراف شهر سنگربندی کرده و در هر جا نغمه ای ساز کرده بودند. نیروی مسلّح به خیابان های اطراف شهر اعزام شد و در منطقه ای وسیع که از شرق به خیابان دلگشا و سه راه شکوفه می رسید و از غرب تا انتهای خیابان آذربایجان، کشتار با ابعادی وحشیانه آغاز شد. چنین سرکوبی خونین به هیچ وجه متناسب با

۱- فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: صص ۵۱۰ و ۵۱۳ - ۵۱۴.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۳۹.

۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۲۳.

امکانات و نیروی شورشیان نبود. شاه از خانه «خاتمی»، فرمانده نیروی هوایی، در جریان امور قرار داشت و دستور حداکثر اِعمال خشونت را صادر می کرد. مردم، که جز چوب و سنگ سلاحی نداشتند، قادر به هیچ گونه مقاومتی نبودند. اشغال نظامی شهر ادامه یافت. در روز ۱۶ [خرداد] نیز با کوچک ترین تجمعی، آتش نظامیان عده ای را از پا در می آورد. توده، که از سلّاخی رژیم به خشم آمده بود، مشت های خالی خود را با خشمی جنون آسا می نگریست و بسیار کسانی بودند که از شدت نومیدی می گریستند. ... جنبه مذهبی تظاهرات، دهقانان اطراف تهران را نیز به حرکت درآورد؛ گروهی خود را به شهر رساندند و در تظاهرات شرکت کردند و عده ای نیز با نیروی مسلح ارتش و ژاندارمری - هردو - روبه رو شدند. از جمله در سرپل باقرآباد ورامین، سلّاخی وحشیانه ای از دهقانان شد که عازم «جهاد با دشمنان دین» بودند. گفته شد که در این نقطه ۴۰۰ تن قربانی شدند. عصر پانزدهم خرداد، بیمارستان ها و هر جای دیگر که نام درمانگاه و درمان های طبی و بهداشت داشت، انباشته از زخمی و کشته شده بود. این کشتگان کسانی بودند که زنده به این مراکز رسیده بودند؛ و الّا اجساد کشته شدگان در خیابان ها توسط ارتش جمع آوری می شد و به طور جمعی منهدم می گشت. گفته اند تعداد زیادی از اجساد در دریاچه قم ریخته شد و مقادیری نیز در چاله های عظیم انباشته شد و با بولدوزر روی آنها پوشانده شد. رقم قطعی کشته شدگان در دست نیست؛ از ۴ هزار تا ۲۰ هزار گفته شده (در تهران، قم [، شیراز] و مشهد). به این ترتیب بود که ۱۵ خرداد نقطه عطفی در رابطه رژیم با مردم شد؛ نقطه عطفی که در جریان های سیاسی علنی و مخفی اثر بزرگ داشت.(۱) غلامرضا نجاتی با تأکید بر حرکت های مسلحانه بعد از سال ۱۳۴۲، چنین معتقد است: «۱۵ خرداد، به رغم سرکوب و شکست آن، تجربه بزرگی از قیام مردم علیه ظلم و ستم و نیز نمایشی از شکست رژیم شاه در انجام اهداف دراز مدت استعمارگران آمریکایی و انگلیسی بود که سالیان دراز، برای اجرای آن، سرمایه گذاری شده بود. قیام ۱۵ خرداد نقطه عطفی بود در تاریخ معاصر ایران، که جنبش سیاسی و انقلابی را به جنبش ایدئولوژیکی سیاسی - مذهبی و مبارزه مسلحانه مبدل ساخت. همچنین بیانگر این حقیقت بود که از آن پس مبارزه با رژیم کودتا با مسالمت و در چارچوب قانون امکان نخواهد داشت. ظهور گروه های چریکی و آغاز نبرد مسلحانه، پیامد قیام ۱۵ خرداد و تداوم مبارزه ملت ایران تا انقلاب

۱- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: صص ۱۱۴ - ۱۱۵.

سال ۱۳۵۷ بود.»(۱) آبراهامیان در مورد پیامد قیام ۱۵ خرداد نوشته است: «هر چند شاه توانست قدرتش را تثبیت کند، خاطره کشتارهای خرداد ۱۳۴۲ آتش زیر خاکستر باقی ماند تا در فرصتی مناسب شعله ور شود. همچنان که بحران تنباکوی سال ۱۲۹۱ تمرینی برای انقلاب مشروطه بود، رویدادهای خرداد ۱۳۴۲ نیز تمرینی بود برای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷.»(۲)

حامد الگار استاد دانشگاه برکلی و محقق شناخته شده در زمینه اسلام و ایران، می نویسد: «شورشی که با تقویم شمسی ایرانی در روز پانزدهم خرداد، برپا شد، نقطه عطفی در تاریخ نوین ایران است. در این روز بود که پایه های رهبری و سخنگویی امام خمینی برای الهام بخشیدن به توده های مردم در مبارزه بر ضد شاه و اربابان بیگانه او، با ایجاد همبستگی از راه تفکر اسلامی ریخته شد و به جای احزاب غیرمذهبی که پس از مصدق اعتبارشان از دست رفته بود، توده مردم، تحت رهبری مذهبی، اقدام به جنبش های سیاسی کردند. به هر صورت نهضت ۱۵ خرداد پیش درآمد انقلاب اسلامی ۹- ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) بوده است.»(۳)

انحلال «جبهه ملی دوم» و تعطیل «نهضت آزادی»

در نوزدهم خرداد ۱۳۴۲ نهضت آزادی اطلاعیه ای تحت عنوان «دیکتاتور خون می ریزد» در دفاع از قیام ۱۵ خرداد منتشر ساخت که «موضع تعدادی از اعضای خارج از زندان این گروه بود. چندی بعد اعلامیه دیگری به امضای دستگاه اجرایی نهضت آزادی منتشر شد که اختلاف نظر آنان را با گروه منتشر کننده اعلامیه قبلی فاش می ساخت.»(۴) میثمی در مورد این اعلامیه تأکید می کند که «سران نهضت [آزادی] اطلاعیه های بعد از ۱۵ خرداد را که به نام نهضت آزادی داده شده بود، نپذیرفتند.»(۵) در کتاب نهضت امام خمینی نیز تصریح شده که «رهبران این گروه این اعلامیه و چند اعلامیه مشابه آن را

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۴۰.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۲۴.

۳- بیل، شیر و عقاب (چ فاخته): ص ۲۱۳.

۴- منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج ۲: ص ۶۱.

۵- میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۱۳۷.

تکذیب کردند و ساختگی دانستند.»(۱) مهندس بازرگان در خاطرات خویش با آنکه جریان پیشنهاد خود در زندان به رهبران جبهه ملی برای صدور اعلامیه ای در محکومیت اعمال رژیم و کشتار ۱۵ خرداد را توضیح می دهد هیچ اشاره ای به اطلاعیه های منتشره در بیرون از زندان نمی کند.(۲) در مجموعه اسناد نهضت آزادی با وجود چاپ اطلاعیه مزبور، چند صفحه بعد اعلامیه تکذیب اینگونه اطلاعیه ها درج شده است.(۳)

نجاتی در مورد عدم موضع گیری جبهه ملی در قبال قیام پانزده خرداد می نویسد: «رهبران جبهه ملی دو سه روز پس از قیام پانزده خرداد، در زندان از حادثه آگاه شدند. فاجعه مهم تر از آن بود که نسبت به آن بی تفاوت بمانند. بازرگان پیشنهاد کرد شورایعالی جبهه ملی، اعلامیه صادر کند و اعمال رژیم را در کشتار مردم محکوم نماید... بحث درباره تهیه و تصویب اعلامیه مبنی بر محکوم کردن رژیم کودتا در کشتار مردم در قیام ۱۵ خرداد، به اختلاف نظر شدید و مشاجره کشید و سرانجام مقدمات انحلال و فروپاشی جبهه ملی دوم را فراهم ساخت.»(۴)

بازرگان نیز در شرح ماوقع می گوید: «قرار شد آقای صالح موضوع را در هیئت اجرائیه جبهه ملی مطرح کند و تصمیم بگیرند. نتیجه از پیش معلوم بود، هیئت اجرائیه پس از چند روز سرانجام به مخالفت با صدور اعلامیه رأی داد... آقای [شاپور] بختیار در خاطرات خود گفته است که با کوشش او طرح مورد بحث (صدور اعلامیه جبهه ملی در اعتراض به حادثه ۱۵ خرداد) به تصویب نرسید. به هر حال این موضوع نیز که حاکی از اختلاف نظر بین رهبران جبهه ملی بود، مقدمه انحلال جبهه را فراهم ساخت.»(۵)

با اوج گرفتن اختلافات درونی جبهه ملی که بخشی از آن به ویژه در زمینه ساختار تشکیلات در کنگره جبهه ملی (دی ۱۳۴۱) تشدید گردید، پس از آزادی سران آن در شهریور ۴۲، روند از هم پاشیدگی این گروه شتاب یافت. مکاتبات متعدد شورایعالی جبهه و دکتر مصدق به نتیجه ای نرسید و «کشمکش

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۶۴۹.

۲- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۳۹۱ - ۳۹۴.

۳- اسناد نهضت آزادی...، ج ۱: صص ۲۹۶ و ۳۳۲ و ۳۴۰. سلطانی، خط سازش، ج ۱: صص ۷۳ - ۷۴.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی... ج ۱: ص ۲۴۳.

۵- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۳۹۲ و ۳۹۴.

درون سازمانی تا اردیبهشت ۱۳۴۳، که شورای عالی جبهه ملی در پاسخ به نامه دکتر مصدق انحلال خود را اعلام کرد، ادامه یافت.»(۱) همزمان با افزایش دستگیری روحانیان و یک موج بازداشت یکباره علمای تبریز و تداوم سرکوب مبارزان مذهبی، از نیمه دوم سال ۱۳۴۲ رژیم شاه به سرکوب نیروهای سیاسی مخالف پرداخت. در آبان ماه، سران نهضت آزادی به محاکمه کشیده شدند؛ داریوش فروهر و چندتن از فعالان «حزب ملت ایران»، همچنین گروهی از دانشجویان، بازاریان و افراد وابسته به جبهه ملی - با محاکمه و بی محاکمه - به زندان افتادند؛ جمعی برای خدمت سربازی به نقاط بد آب و هوا فرستاده شدند؛ طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی، به جرم تحریک مردم به شورش در پانزده خرداد، به حکم دادگاه نظامی محکوم و در آبان ۴۳ تیرباران شدند.(۲) یوسفی اشکوری در مورد آزادی سران جبهه ملی از زندان و وضعیت نهضت آزادی می نویسد: «رهبران جبهه ملی سرانجام بدون دادرسی و محاکمه، در روز ۱۸ شهریور ۱۳۴۲، از زندان آزاد شدند. اما اعضای نهضت آزادی در زندان ماندند. دلیل آن نیز روشن بود. جبهه ملی در مجموع راه مسالمت آمیز خود را در مبارزه با رژیم دنبال کرد و به آن وفادار ماند. ولی نهضت آزادی با شتاب، رادیکال و ستیزه جو شد... و در نهایت به نهضت انقلابی و حماسی روحانیان و به ویژه آیه اللّه خمینی، مرجع سازش ناپذیر و مقاوم جنبش جدید روحانیان، پیوند برقرار کرد.»(۳) به باور جلال الدین فارسی، در آن زمان ساواک پی برده بود که «عناصر متدین، با تجربه و اهل مطالعه نهضت آزادی با پیروان امام(ره) یا نیروی ۱۵ خرداد به هم پیوسته اند.»(۴) وی همچنین تأکید دارد که «بیش از هشتاد تا نود درصد بدنه نهضت آزادی» در آن هنگام «جوانان متدین، ملتزم به احکام و دارای مطالعات و آموزش اسلامی نسبتا خوبی بودند.»(۵) اشکوری درباره محاکمه رهبران و اعضای نهضت آزادی می نویسد: «... پس از اجرای دو مرحله محاکمه (بدوی و تجدیدنظر) تقریبا تمامی رهبران و کادرهای

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۴۵.

۲- همان: ص ۲۹۷؛ با اندکی تلخیص و تصرف.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۲۷۵.

۴- فارسی، زوایای تاریک: ص ۱۱۱.

۵- همان: ص ۶۶.

اصلی و اعضای درجه دو و سه آن به حبس (یک تا ده سال) محکوم شدند. رژیم می خواست از محاکمه علنی آنان در دادگاه نظامی به نفع خود بهره برداری کند اما مدافعات آنان (بویژه مدافعات مهندس بازرگان) در دادگاه تجدیدنظر نظامی... کاملاً به زیان رژیم تمام شد.»(۱) از هفت نفری که از طرف هیئت مؤسس، اعلامیه تأسیس نهضت آزادی را امضا کرده بودند، چهارنفر (حسن نزیه - منصور عطایی - رحیم عطایی - عباس سمیعی) تحت تعقیب قرار نگرفتند. مجموع محکومین نهضت آزادی در محاکمات ۴۲ و ۴۳ هشت تن بودند و تا پایان سال ۴۴ مجموعا در دو سری محاکمه (۳ تن و ۸ تن جداگانه) یازده تن دیگر از اعضای نهضت آزادی محاکمه و از یک تا ۵ سال محکوم شدند.(۲) همانگونه که نجاتی تصریح می کند در محاکمه سری اول ۴۲، «مبنای کیفرخواست دادستان ارتش، چند اعلامیه از سوی نهضت آزادی بود» که بعد از قیام پانزده خرداد و در هنگام بازداشت رهبران نهضت، انتشار یافته بود.(۳) در واقع اقدامات جناح انقلابی جوانان نهضت آزادی، به پای رهبران نهضت محسوب گردید. در مورد آیه اللّه طالقانی که در اوایل خرداد ۴۲ آزاد شده بود و بعد از ۱۵ خرداد مجددا بازداشت گردید، پیش نویس اعلامیه ای که به خط ایشان خطاب به سربازان و افسران مسلمان کشف شده بود، مستند اصلی محکومیت وی قرار گرفت.(۴) جلال الدین فارسی که روشن ساخته اغلب اعلامیه های شدیداللحن نهضت آزادی را در زمان بازداشت سه تن رهبران اصلی نهضت آزادی نوشته و منتشر نموده است، در خاطرات خود ضمن تصریح به ارتباط و همکاری هیئت های مؤتلفه اسلامی با نهضت آزادی، می نویسد: «نهضت آزادی مثل همه سازمان های سیاسی، امکان چاپ و انتشار چیزی نداشت و محتاج

ص:۱۸۸

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج۱: ص ۲۷۶.

۲- نوزده تن محکومین نهضت آزادی عبارت بودند از: آیه اللّه طالقانی - مهندس بازرگان - دکتر یداللّه سحابی - دکتر شیبانی - احمد علی بابایی - محمدمهدی جعفری - عزت اللّه سحابی - ابوالفضل حکیمی - مصطفی مفیدی - محمد بسته نگار - رادنیا - مجتبی مفیدی - عالی - مهدی شاملو - محمدمهدی خمسی - نیلفروشان - مقدس پور - ضرابی - محمدرضا خمسی. آیه اللّه طالقانی و بازرگان به ده سال و دکتر شیبانی و علی بابایی به شش سال، یک تن به پنج سال، پنج تن به چهار سال، یک تن به سه سال، چهار تن به دو سال و چهار تن دیگر به یک سال زندان محکوم شدند؛ نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۳۳۲ و ۳۳۴.

۳- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۴۱۱.

۴- همان: صص ۴۱۵ - ۴۱۶.

پیروان امام(ره) یعنی هیئت های مؤتلفه بود... در انتشار اعلامیه های نهضت آزادی هم هیئت های مؤتلفه شرکت می کردند.»(۱) هیئت های مؤتلفه که در آن زمان «فقط در تهران بیش از ۵۰۰ نفر عضو داشته است، در راه انداختن تظاهرات و بسیج توده ها علیه رژیم نقش بسزایی ایفا می کرد.»(۲) اشکوری در مورد توقف فعالیت های نهضت آزادی پس از محاکمه رهبران آن می نویسد: «... نهضت آزادی با رکود و توقف و مانع جدی مواجه شد و از گسترش و فعالیت آن در داخل کشور جلوگیری به عمل آمد.»(۳) در یکی از بیانیه های نهضت آزادی نیز در مورد تعطیل شدن نهضت در آن زمان چنین آمده است: «... پس از محکومیت سران و بعضی اعضای نهضت آزادی، فعالیت آن عملاً تعطیل گردید.»(۴)

آزادی امام خمینی؛ و ترفندهای دولت جدید

اسدالّله علم در اسفند ماه ۱۳۴۲ مکلّف به استعفا شد و حسنعلی منصور، فرزند «علی منصور» نخست وزیر اسبق، جای او را گرفت. وی، پیش از این، تأسیس «حزب ایران نوین» را اعلام کرده بود. علم در یادداشت های خود این گونه به آمریکایی بودن منصور تصریح دارد: [...] پدرسوخته راکول، وزیر مختار وقت آمریکا، نوکر می خواست و من نوکر نمی شدم؛ به این جهت بی علاقه به سقوط من نبود و حتی خیلی علاقه هم داشت؛ و حسنعلی منصور را هم که در جیب خودش داشت - که بعد هم آمد.(۵) ژست شاه در واکنش به اعتراضات گسترده مردمی و مهاجرت علما و روحانیان برجسته از شهرستان ها به تهران(۶) و درخواست آزادی ایشان - ظاهراً - آشتی جویانه و فریبکارانه بود. اما پس از آنکه در ۱۱ مرداد ۴۲، امام خمینی و آیه اللّه قمی و آیه اللّه محلاتی به یک منزل مسکونی در «داوودیه» انتقال داده شدند و از آنجا نیز امام خمینی(ره) به منزلی در قیطریه تحت محاصره و کنترل ساواک برده شد، به

۱- فارسی، زوایای تاریک: ص ۹۲.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۷۵۸.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۳۷۶.

۴- اسناد نهضت آزادی...، ج ۱۱: ص ۲۴.

۵- علم ، یادداشت های علم...، ج ۲: ص ۴۳۸.

۶- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۶۶۸ - ۶۹۸.

دلیـل تشدیـد فعالیت مبارزان در آبان و آذر ۴۲، جمعی از علمای تهران و شهرسـتان ها دسـتگیر شدنـد؛ و در روز ۱۱ آبان نیز طیب حاج رضایی و حاج اسـماعیل رضایی، که رژیم سـعی داشت به دروغ تدارک ۱۵ خرداد را به آنها نسبت دهد، مظلومانه تیرباران شدند. «رژیم شاه و دسـتگاه جاسوسـی او طیب را مدت ها در زندان شـکنجه دادند و حتی ناخن های او را کشیدند تا به دروغ اعتراف کند که از امام برای دست زدن به «آشوب» و «بلوا» پول دریافت کرده است، حتی به او وعده دادند که اگر به چنین دروغی اعتراف کنـد، مورد عفو ملوکانه قرار خواهد گرفت و آزاد خواهد شد، لیکن او به چنین خیانتی تن در نداد.»(۱) سرانجام در ۱۵ فروردین ماه ۱۳۴۳ امام خمینی(ره)، پس از چنـد ماه که در تهران تحت نظر بود، آزاد و شـبانه به قم برده شد. هزاران تن از مردم از سراسـر کشور به دیدار امام شـتافتند. جشن باشـکوهی در مدرسه فیضـیه که سه شـبانه روز ادامه داشت با حضـور انبوه مردم تشـکیل گردید(۲) کـه بنـابر اسـناد موجـود «شـمار جمعیـت حاضـر در آن نزدیـک به صـدهزار نفر برآورد گردید.»(۳) در قطعنامه این جشن اهداف نهضت امام در مورد اجرای قوانین اسـلام و جلوگیری از ظلم و فساد در ۹ بند قرائت و منتشر شد.(۴) چنین جشن هایی در تهران و بسـیاری از نقاط کشور در مساجد و حسـینیه ها و منازل علما برپا گردید.(۵) در روز ۱۸ فروردین، روزنـامه اطلاعـات مقـاله ای مبنی بر رفع سوءتفـاهم و همگـامی جـامعه روحـانیت با مردم، در اجرای برنامه «انقلاب شاه و مردم»، منتشر کرد.(۶) این تحریف، واکنش شدید امام را در پی داشت. در تاریخ ۲۱ فروردین ۴۳، که گروهی از دانشـجویان انجمن های اسـلامی با امام دیـدار داشـتند و ضـمن تقدیم سـبد گل و تبریک آزادی ایشان، درخواست نمودند برای آزادی محکومین نهضت آزادی اقدامی شود،(۷) ایشان چنین گفت:

۱- همان: صص ۷۸۴ - ۷۸۵.

۲- همان: ص ۸۴۱.

۳- همان: ص ۸۴۳، پانوشت.

۴- همان: صص ۸۴۲ - ۸۴۳.

۵- همان: صص ۸۴۴ - ۸۴۶. حسینیان، سه سال ستیز...: صص ۳۷۱ - ۳۷۶.

۶- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۸۶۹.

۷- آیه اللّه طالقانی و مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۶ از زندان آزاد شدند. قبل از این تاریخ سایر محکومین نهضت آزادی نیز غالبا پس از گذراندن نیمی از محکومیت خود آزاد شده بودند. البته آیه اللّه طالقانی در ادامه مبارزات خویش به طور مستقل، در سال ۱۳۵۰ به مـدت دو سال از تهران تبعیـد و سـپس در سال ۵۴ مجـددا به زندان افتاد که تا شـهریور ۵۷ به طول انجامید. یادنامه ابوذر زمان: صص هجده و بیست و دو، تا بیست و چهار.

از زنـدانی بودن آقای طالقانی و مهنـدس افسـرده نباشـید. تا این چیزها نباشد کارها درست نمی شود؛ تا زندان رفتن ها نباشد، پیروزی به دست نمی آیـد. هـدف، بزرگ تر از آزاد شـدن عـده ای است؛ هـدف را بایـد در نظر داشت؛ هـدف اسـلام است، استقلال مملکت است، طرد عمّال اسرائیل است، اتحاد با کشورهای اسلامی است. ...آقایان سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید... اگر علاقه به اسـتقلال ایران دارید، وحدت مذهبی داشـته باشـید... اسـلام برای تمام زندگی انسان، از روزی که متولد می شود تا موقعی که وارد در قبر می شود، دستور و حکم دارد.(۱)

در همین دیـدار و سـخنرانی، امام به خبر تحریف شده و جعلی روزنامه اطلاعات اشاره نمود و ضـمن اظهارات مهمی، هرگونه سازش با رژیم را تکـذیب کرده چنین فرمود: اگر روزنامه اطلاعات جبران نکنـد، با عکس العمل شدیـد ما مواجه خواهد شد. [...] خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد.(۲) مبارزات امام خمینی(ره) با سخنرانی های قاطع و روشنگر و صدور اعلامیه هـای گونـاگون ادامه یـافت. یکی از محورهای اصـلی مواضع امام مسـئله صـهیونیسم بود. «امام پس از آزادی، برنامه مبارزه با صهیونیست ها را از رئوس اهداف خویش شـمرده بود و بانگ بیدارباش خود را علیه صهیونیسم رساتر سرمی داد و با تأکید بر اتحاد اسـلامی و همکاری با ملت عرب، افکار عمومی را به شدت برضد روابط سرّی شاه با اسرائیل و نفوذ صهیونیسم در ایران تحریک می کرد.»(۳) در اعلامیه شهریورماه ۱۳۴۳، امام خمینی حکم دادگاه تجدیدنظر آیه اللّه طالقانی و مهندس بازرگان و دوسـتانشان را به شـدت محکوم ساخت و به اعضای دادگاه نظامی هشدار داد که «رأی دهندگان باید منتظر سـرنوشت سـختی باشـند.» امام در این اعلامیه به تداوم مظالم رژیم شاه و دستگیری و حبس مبارزان ۱۵ خرداد نیز اشاره کرده و بخش اعظم آن را به روشـنگری و محکوم ساختن روابط رژیم و اسـرائیل اختصاص داد و تأکید کرد که ملت ایران از اسـرائیل و عمال اسرائیل متنفرند.(۴)

ص:۱۹۱

۱- صحیفه امام، ج ۱: صص ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۷۱.

۲- همان: ص ۲۶۹.

۳- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۹۸۰.

۴- همان: ص ۹۸۴.

احیای کاپیتولاسیون؛ تبعید امام خمینی

«کاپیتولاسیون» (Capitulation)، امتیاز قضایی یا حق قضاوت خارجیان در کشوری دیگر است. وزارت خارجه آمریکا، در مارس ۱۹۶۲/اسفند ۱۳۴۲، از دولت ایران درخواست کرد که پرسنل نظامی آمریکایی مأمور خدمت در ایران از امتیازات و مصونیت های اعضای اداری و فنی مشروح در پیمان وین برخوردار شوند.(۱) این امر منجر به تهیه لایحه ای شد که دولت حسنعلی منصور به مجلس برد و تصویب شد.(۲) از آنجا که این واقعه در تاریخ معاصر ایران نقش مهمی داشته است، ابتدا سوابق حضور نظامیان آمریکایی در ایران مرور می شود: پس از اشغال ایران در شهریور ماه ۱۳۲۰/ دسامبر ۱۹۴۱، ارتش آمریکا در اواخر سال ۱۹۴۲/۱۳۲۱، به بهانه ایجاد کریدور تدارکاتی نظامی به اتحاد شوروی، بر همه مناطق جنوبی ایران به ویژه بنادر و مبادی تجاری و خطوط راه آهن سراسری تسلط پیدا کرد. این هجوم به صِرف توافق محمدرضا شاه و نخست وزیرش قوام السّلطنه صورت گرفت؛ بدون آنکه قراردادی منعقد شود.

در مارس ۱۹۴۳/ ۱۳۲۲، کمیسیون نظامی آمریکا به ایران اعزام گردید؛ و در پی آن، ریاست ژاندارمری کل کشور به «ژنرال شوارتسکف» آمریکایی تفویض شد و مستشاران آمریکایی در شهربانی و دیگر وزارتخانه ها استخدام شدند. پس از خاتمه جنگ جهانی دوم، دامنه فعالیت میسیون مزبور در ایران وسعت پیدا کرد. در آغاز سال ۱۹۴۷/۱۳۲۶ طی قراردادی، حضور این مستشاران، نخست تا ۱۹۴۹/۱۳۲۸ و سپس برای مدتی طولانی تر تمدید شد. در ششم اکتبر ۱۹۴۷/ چهاردهم مهر ۱۳۲۶، بر اساس قرارداد دیگری فعالیت میسیون نظامی آمریکا، در وزارت جنگ و تمام واحدهای ارتش دامنه یافت و بر تعداد مستشاران آمریکایی افزوده شد. مهمترین نکته قرارداد مزبور این بود که حق مستشاری نظامی در ارتش ایران انحصارا به وزارت دفاع آمریکا تعلّق گرفت. این موافقتنامه در سال های بعد تا اواخر سال ۱۳۵۷ مرتبا تمدید گردید و همچنان به قوت خود

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۰۳.

۲- به موجب پیمان وین مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ هیئت های سیاسی در کشور میزبان، مصونیت قضایی و مدنی و اداری دارند. حیله دولت منصور در لایحه مزبور این بوده که مستشاران نظامی آمریکا را طراز هیئت های سیاسی قرار داده است. و برخلاف کادر دیپلماتیک که به طور متقابل شامل مأموران هر دو کشور (ایرانیان در آمریکا و آمریکاییها در ایران) می شد، مصوبه دولت منصور به طور یکجانبه هزاران تن از مستشاران نظامی آمریکایی را که در سراسر ایران پراکنده بودند از مصونیت قضایی برخوردار می ساخت.

باقی بود.(۱) در زمان نخست وزیری سپهبد رزم آرا بر اساس آن، آمریکا با درخواست ۲۵ میلیون دلار وام به ایران موافقت کرد.(۲) در اسفند ۱۳۳۰ همزمان با امضای موافقتنامه کمک نظامی با دولت دکتر مصدق، آمریکا یک وام ۲۳ میلیون دلاری به ایران داد.(۳) در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آمریکا در ازای ۴۵ میلیون دلار که به دولت زاهدی داد، از جمله از وی خواست که برای «انعقاد پیمان نظامی با ایالات متحده و ترکیه، زمینه [را [فراهم سازد».(۴) در بهار ۱۹۵۵/۱۳۳۴ انگلیس و ایران به پیمان نظامی بغداد با حضور و نظارت آمریکا ملحق شدند و در مارس ۱۹۵۷/اسفند ۱۳۳۵ پذیرش «دکترین آیزنهاور» توسط شاه، در عمل، به افزایش اعتبارات نظامی آمریکا در ایران منجر شد. از این پس مستشاران آمریکایی در ژاندارمری، شهربانی و ساواک برای تقویت رژیم شاه و سرکوب مخالفان افزایش یافتند.(۵) و در زمان «کندی» برای آموزش نیروهای ضدشورش ارتش، موسوم به کلاه قرمزها، تعداد زیادی از مستشاران نظامی آمریکا به ایران آمدند.(۶) در دوران نخست وزیری دکتر اقبال، پنجم مارس ۱۹۵۹/۱۴ اسفند ۱۳۳۷ پیمان نظامی دوجانبه ای بین آمریکا و ایران منعقد شد که بر اساس آن، رابطه ساختاری ارتش ایران با ماشین نظامی آمریکا و سیاست های منطقه ای آن مستحکم تر گردید.(۷) با افزایش چشمگیر تعداد مستشاران آمریکایی و گسترش اعمال و رفتار ناشایست آنان با مردم در مناطق مختلف، عکس العمل هایی از سوی نیروهای پلیس و دادگستری نشان داده شد که موجب اعمال فشار دولت آمریکا برای تصویب مصونیت مستشاران نظامی گردید.(۸) سرانجام در ۲۱ مهر ۱۳۴۳/۱۳ اکتبر ۱۹۶۴ به موجب قانونی که به تصویب مجلس رسید،

۱- هوشنگ مهدوی، روابط خارجی...: ص ۴۴.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۵۰۹ - ۵۱۰.

۳- هوشنگ مهدوی، روابط خارجی...: ص ۱۰۶.

۴- مجله خواندنی ها، ۱۷ مهر ۱۳۳۲.

۵- بیل، شیر و عقاب (چ فاخته): ص ۵۶.

۶- همان: ص ۲۱۳.

۷- [مجموعه مقالات] پنجاه سال...: ص ۴۲. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۹۶.

۸- حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۳۹۹.

«کاپیتولاسیون» یا «حق قضاوت کنسولی» احیا شد و به مستشاران و کارشناسان نظامی آمریکا در ایران مصونیت سیاسی داده شد. بهای این «خیانت ملی» ارزان بود: در همین اوان، قانونی تصویب شد که به موجب آن، ایران در طول پنج سال مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار از دولت آمریکا وام می گرفت!(۱) حاج مهدی عراقی، درباره نحوه اطلاع و استناد امام خمینی(ره) در این امر، توضیحاتی دارد که نظر به اهمیت تاریخی آن، از نظر خوانندگان می گذرد: در همین اواخر شهریور یا تقریباً اواخر مهر بود که یکی از رفقایی که ما در مجلس داشتیم، به ما اطلاع داد که یک لایحه ای دولت می خواهد بیاورد در مجلس و مصونیت بدهد به ۱۷۰۰ مستشار آمریکایی - که بعدا به همین نام لایحه کاپیتولاسیون مشهور شد. این مسئله آمد با آقا [= امام خمینی(ره)] مطرح شد. آقا این جوری قبول نکردند؛ گفتند: «تا مدرک نباشد ما نمی توانیم روی آن حرفی بزنیم؛ شما [اگر [بتوانید مدرکش را تهیه بکنید.» تا این شد که لایحه آمد در مجلس و عده ای مخالفت کردند با لایحه. ما فرستادیم صورت جلسه ای که در مجلس بود، از روی آن صورت جلسه - به حساب - فتو[کپی] کردند؛ عین صورت جلسه را خارج کردیم؛ هم از مجلس شورا و هم از مجلس سنا. جفت این صورت جلسه را در اختیار آقا گذاشتیم.(۲) همچنین دو تن از نمایندگان مخالف در مجلس شورا از طریق ملاقات و پیغام با واسطه موضوع را به امام خمینی اطلاع دادند. برادر امام، آیه اللّه پسندیده، نیز طی نامه ای به ایشان خبر طرح محرمانه لایحه را داد. حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی و حجه الاسلام فضل اللّه محلاتی نیز اسناد مربوط به مجلس را برای امام تهیه کردند(۳) و اطلاعات ایشان کاملاً مستند و کامل گردید. در تاریخ ۴ آبان ماه ۱۳۴۳، امام خمینی(ره) در اجتماع بزرگی از مردم، در منزل خویش، نطقی در مخالفت با قرارداد مزبور ایراد نمود که آثار و اهمیت تاریخی بسیار زیادی یافت. به گزارش ساواک، جمعیت حاضر در این سخنرانی که در حیاط منزل امام و کوچه های اطراف گردآمده بودند و بلندگوهای متعددی در آنجا نصب شده بود، شش هزار نفر محاسبه گردید.(۴) روز سخنرانی مصادف با عید میلاد حضرت فاطمه(س) بود ولی امام سخنان خود را با «اناللّه و انا الیه راجعون» آغاز کرده و در میان تأثر و

۱- مطبوعات ۲۲ مهر - اول آبان ۱۳۴۳. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۷۹؛ ذیل ۲۱ مهر ۱۳۴۳.

۲- عراقی، ناگفته ها: ص ۲۰۷.

۳- حسینیان، سه سال ستیز...: صص ۴۰۱ - ۴۰۳.

۴- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۰۳۳.

گریه های شدید حضار اعلام داشت: «ایران دیگر عید ندارد. عید ایران را عزا کرده اند... ما را فروختند. استقلال ما را فروختند... عزت ما پای کوب شد، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران را پای کوب کردند.»(۱) در این سخنرانی، امام «شاه را مورد انتقاد و حمله قرار داد، دولت و مجلس را فاسد و دست نشانده آمریکا و اسرائیل و دشمن مردم ایران و اسلام خواند».(۲) همزمان با این سخنرانی، اعلامیه امام در تقبیح لایحه کاپیتولاسیون، با اقدام و همت اعضای جمعیت مؤتلفه در مدت کوتاهی، بدون آنکه رژیم مطلع شود، در ده ها هزار نسخه در شهرهای مختلف پخش شد.(۳) دولت دستپاچه شد و منصور، طی سخنانی در مجلس سنا، به اظهارات امام پاسخ گفت. نظر به اهمیت سخنان تاریخی امام خمینی(ره)، اهمّ آن در پی می آید: مصونیت آمریکایی ها از هر جنایت: قانونی در مجلس بردند... الحاق کردند به پیمان وین که تمام مستشاران نظامی آمریکا - با خانواده هایشان، با کارمندهای فنی شان، با کارمندان اداری شان، با خدمه شان، با هر کس که بستگی به آنها دارد - اینها از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند. اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشپز آمریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد[...] اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست می کنند؛ و اگر - چنانچه - یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، بزرگترین مقام را زیر بگیرد، هیچ کس حق تعرض ندارد.[...] معنای نفوذ روحانیون: اگر نفوذ روحانیون باشد، نمی گذارد این ملت - یک وقت - اسیر انگلیس باشد، - یک وقت - اسیر آمریکا باشد. اگر نفوذ روحانیون باشد، نمی گذارد که اسرائیل قبضه کند اقتصاد ایران را؛ [...] اگر نفوذ روحانیون باشد، توی دهن این دولت می زنند؛ توی دهن این مجلس می زنند و وکلا را از مجلس بیرون می کنند.[...] اگر نفوذ روحانیون باشد، نمی گذارند یک دست نشانده آمریکایی این غلط ها را بکند؛ بیرونش می کنند. اعلام خطر به همه:

۱- همان: ص ۱۰۳۴.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۰۵.

۳- برای آگاهی بیشتر در مورد نحوه انتشار اعلامیه آ عراقی، ناگفته ها: صص ۱۷۰ و ۲۲۳ - ۲۲۵. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۰۴۲.

آقـا! مـن اعلاـم خطر می کنـم. ای ارتش ایران! مـن اعلاـم خطر می کنـم. ای سیاسـیون ایران! مـن اعلاـم خطر می کنـم. ای بازرگانان! من اعلام خطر می کنم. ای علمای ایران! ای مراجع اسـلام! من اعلام خطر می کنم.[... [در مجلس گفتنـد نگذارید پرده هـا بالا برود. معلوم می شود برای ما خواب ها دیـده انـد. امروز سـروکار ما با آمریکاست: واللّه، گناهکار است کسـی که داد نزند، واللّه، مرتکب کبیره است کسـی که فریاد نکشد.[... [آمریکا از انگلیس بدتر؛ انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بـدتر؛ همه از هم بـدتر و پلیـدتر. امـا امروز سـروکار مـا بـا این خبیث هاست، با آمریکاست. رییس جمهور آمریکا بدانـد - بدانـد این معنا را - که منفورترین فرد دنیاست پیش ملت ما.[...]امروز قرآن با او خصم است؛ ملت ایران با او خصم است.[...] آقـا! تمـام گرفتـاری مـا از این آمریکاست؛ تمام گرفتاری ما از این اسـرائیل است. اسـرائیل هم از آمریکاست؛ این وکلا هم از آمریکا هسـتند، این وزرا هم از آمریکا هسـتند. وظیفه علما و ملت: آقایان موظف اند ملت را آگاه کنند؛ علما موظف اند ملت را آگاه کنند. ملت موظف است که در این امر صدا در بیاورد؛ با آرامش [به] عرض برساند؛ به مجلس اعتراض کند، به دولت اعتراض کنـد - که چرا یـک همچو کـاری کردیـد؟ چرا مـا را فروختیـد؟ مگر مـا بنـده شـما هستیم؟ عزل وکلا از نماینـدگی: وکلاـی مجلسـین خیـانت کردنـد - آنهـایی که موافقت کردنـد با این امر؛ وکلای مجلس سـنا خیانت کردنـد - این پیرمردها؛ وکلاـی مجلس شورا - آنهایی که رأی دادنـد - خیانت کردنـد به این مملکت؛ آنها وکیل نیسـتند. دنیا بدانـد [که] اینها وکیل ایران نیسـتند؛ اگر هم بودنـد، من عزل شان کردم؛ از وکالت معزول انـد. [...] ما این مجلس را مجلس نمی دانیم؛ ما این دولت را دولت نمی دانیم؛ اینها خائن اند به مملکت ایران؛ خائن اند.(۱) موج اعتراض روحانیان و مردم بر ضد کاپیتولاسیون بسیاری از نقـاط ایران را فراگرفت. شـماری از روحـانیون، دسـتگیر و به زنـدان فرسـتاده شدنـد. «احزاب و گروه هـای سیاسـی آن روز ایران... کوچک ترین واکنشی در برابر احیای رژیم کاپیتولاسیون از خود نشان ندادند.»(۲)

ص:۱۹۶

۱- صحیفه امام، ج ۱: صص ۲۱۵ - ۲۲۴.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۰۴۸.

مأموران رژیم، در شب ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳، شبانه امام خمینی(ره) را در خانه مسکونی خود در قم دستگیر کرده و بلافاصله از فرودگاه تهران با هواپیمای نظامی به ترکیه تبعید کردند. ساواک خبر تبعید امام را در جراید بدین گونه اعلام داشت: «طبق اطلاع موثق و دلایل کافی، چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارٌالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد، لذا در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید.»(۱) همزمان با این اقدام، فرزند ایشان - حجه الاسلام سیدمصطفی خمینی و شماری از روحانیون و طلاب، در قم و دیگر شهرستان ها، دستگیر و زندانی شدند. تبعید امام سرآغازی جدید برای استبداد سلطنتی بود؛ که ظاهرا آرامش موردنظر شاه را تأمین می کرد ولی سیر حوادث بعدی نشان داد که این، آرامش قبل از توفان بود.(۲)

۱- مطبوعات ۱۴ آبان ۱۳۴۳. نجاتی، هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۱۹۸؛ ذیل ۱۳ آبان ۱۳۴۳. علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۴۲.

۲- نجاتی ، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۳۱۰ - ۳۱۱.

فصل پنجم: تشکل های دینی، پس از سقوط رضاشاه

اولین «اتحادیه»ها و «انجمن»ها

اشاره

در این فصل، با رجوع به سال های پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه، تلاش های سازمان یافته نیروهای مسلمان مرور می شود. اغلب این حرکت ها بر بستر بازسازی هویت دینی در برابر چهار تهاجم فکری است: اول - ناسیونالیسم مذهب زدای رضاخانی و مفاسد فرهنگی و اخلاقی ناشی از آن؛ دوم - تبلیغات ضدّاسلامی و ضدّشیعی احمد کسروی، با رگه هایی از وهّابی زدگی و تجدد؛ سوم - مارکسیسم و ماتریالیسم بیگانه گرای دکتر ارانی و (بعدها) حزب توده؛ چهارم - گسترش فعالیت و نفوذ فرقه صهیونیستی بهائیت.

تشکل های مذهبی – سیاسی

پس از شهریور بیست، برخی از روحانیان و روشنفکران مذهبی برای سامان دادن به وضعیت فرهنگی و مقابله با لامذهبی و بی دینی، تشکل هایی پدید آوردند. به اعتقاد رسول جعفریان: «طبعا همه تشکل هایی که پس از شهریور بیست به وجود آمد، به یک میزان سیاسی نبودند، اما وقتی مجموع رفتارهای آنان مورد بررسی قرار گیرد و سیاسی بودن هم به معنای اجتماعی بودن تفسیر شود، روشن

ص:۱۹۹

می شود که این تشکل ها به رغم آنکه گاه ادعای غیرسیاسی بودن دارند، دارای گرایش های سیاسی نیز هستند. با کمترین تردیدی باید گفت تلاش های چهارگانه شهاب پور، نوریانی - مدیر آیین اسلام - حاج سراج انصاری و شیخ عباسعلی اسلامی را باید مهم ترین تلاش مذهبی معتدل برای نشر افکار دینی در این دوره دانست.»(۱) این گونه فعالیت ها به عنوان مکمل تلاش های مرجعیت و حوزه های علمیه در شکل دهی به ساختار نوین آموزش و تبلیغات اسلامی محسوب می گردید. حوزه های علمیه در دوران دیکتاتوری بیست ساله «به شدت تضعیف شده و نیازمند آن بودند تا خانه تکانی کرده، از وضعیت خمودی ناشی از فشار دولت رضاخانی بیرون آیند. در کنار حوزه، روحانیان شهرستان ها و چهره های باقی مانده که در دوره رضاخان، به اجبار سکوت کرده بودند، به آرامی فعال شدند.»(۲) و «زمانی که فعالیت مجدد روحانیون آغاز شد، روشنفکران مخالف، بنای فحاشی و تندروی را گذاشتند. آنان از ترس آنکه مبادا دستاوردهای دوره رضاشاه بر باد برود، به شکل های مختلف به مقابله برخاستند.»(۳) تشکل های دینی گسترده و فراگیر عبارت بودند از: انجمن تبلیغات اسلامی - اتحادیه مسلمین - جامعه تعلیمات اسلامی و انجمن های اسلامی دانشجویی. جمعیت ها و گروه های متشکل دینی محلی و کوچک تری نیز پدید آمده و فعالیت های مؤثری داشتند که مهم ترین آنها را می توان اینگونه برشمرد: کانون اسلام - جمعیت پیروان قرآن - جمعیت روحانی منتظم - جمعیت جامعه مسلمین - جمعیت اتحاد و ترقی مسلمین (اصفهان) - کانون نشر حقایق اسلام (مشهد) - انجمن پیروان قرآن (مشهد) و گروه های کوچک تر مختلف در سایر شهرها. تعداد مطبوعات دینی نیز در دهه بیست و سی افزایش یافت و برخی از آنها واجد اهمیت و تأثیرگذاری فراوان گشتند. نشریاتی مانند: آیین اسلام - نور دانش - پرچم اسلام - خرد - دنیای اسلام - پرتو اسلام - مسلمین - مجله تعلیمات اسلامی - ندای حق - حیات مسلمین - فروغ علم - نهضت اسلام و... . در همان زمان، در محیط مدارس تهران، با ابتکار معلّمین متدین و روشنفکر، یک سری فعالیت های

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۵۵.

۲- همان: صص ۳۵ - ۳۶.

۳- همان: ص ۴۴.

اجتماعی - دینی شروع شده بود. به عنوان مثال در سال ۱۳۲۱ در دبیرستان دارالفنون، در کنار انجمن های تئاتر، موسیقی، ادبیات و ورزش، کلاس یا انجمن فوق العاده ای به ابتکار سید کمال الدین نوربخش، دبیر فقه و فلسفه دارالفنون، به منظور بحث درباره مسائل مذهبی و اصول عقاید، تشکیل شد. شماری از دانش آموزان علاقه مند، پس از پایان برنامه درسی خود، در آن کلاس شرکت می کردند. انجمن هایی در چند دبیرستان و یا در بین دانش آموزان و دانشجویان مانند «انجمن اسلامی جوانان امیرکبیر» تشکیل گردید. اشخاصی از قبیل راشد، نوربخش و ابن الدّین در این انجمن سخنرانی می کردند.(۱)

به دنبال این فعالیت ها، «انجمن اسلامی دانشجویان» برای بار نخست در دانشکده پزشکی ایجاد شد. به گفته دکتر محبّ اللّه آزاده، یکی از بنیانگذاران، این انجمن در سال ۱۳۲۲ تشکیل شد. برخی بانی آن را دکتر عطاءاللّه شهاب پور دانسته اند.(۲) انجمن اسلامی دانشجویان عده ای از وعّاظ و نویسندگان را برای همکاری و سخنرانی دعوت می کرد؛ که از جمله آنها این افراد بودند: آیه اللّه طالقانی، حسینعلی راشد، محمدتقی فلسفی، ۱ ندس بازرگان، ۲مهندس بازرگان، حبیب اللّه آموزگار، دکتر رضازاده شفق، دکتر موسی عمید، دکتر سحابی، دکتر مهدی آذر و سید صدرالدین بلاغی.(۳) بسیاری از سخنرانی های مذکور به چاپ رسید.

«اتحادیه مسلمین ایران»

«اتحادیه مسلمین ایران» از جمله تشکّل هایی بود که در ۱۳۲۴ ایجاد شد. بنیانگذار این تشکّل، روحانی فرهیخته ای به نام حاج مهدی سراج انصاری بود که از نویسندگان پیشتاز و پرکار اسلامی و از فعّالان حرکت های سیاسی - مذهبی دهه ۲۰ به شمار می رفت و قبلاً ـ افزون بر همکاری با مطبوعات دینی و نگارش مقالات، در سال ۱۳۲۳ جمعیت مبارزه با بی دینی را تشکیل داده بود که بستر شکل گیری اتحادیه شد. تا سال ۱۳۲۸ مجله دنیای اسلام سخنگوی «اتحادیه مسلمین» به شمار می رفت ولی از

۱- همان: ص ۹۹.

۲- همان.

۳- بازرگان، مدافعات در دادگاه...: ص ۸۱. نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۲۲۲؛ با اندکی تصرف و اصلاحات.

سال ۱۳۲۸؛ مجله مسلمین ارگان این تشکّل بود؛ که انتشار مرتب آن تا سال ۱۳۳۵ ادامه یافت.(۱) حاج سراج انصاری در نجف درس خواند و در سال ۱۳۲۱ ش. دولت عراق او را به ایران تبعید کرد. وی در ایران، به موازات خدمات دینی، به مبارزات سیاسی علیه احزاب ضدّملی نیز پرداخت. حاج سراج با همراهی جمعی از دانشمندان مسلمان، «اتحادیه مسلمین» را تشکیل داد. برخی از اعضای هیئت مدیره این تشکل در سال ۱۳۲۸ عبارت بودند از: آیه اللّه طالقانی - سیدغلامرضا سعیدی - نصرت اللّه نوریانی - عطاءاللّه شهاب پور - شیخ مهدی شریعتمداری و سیدمرتضی خلخالی.(۲) از اولین اقدامات این جمعیت، اعلام پشتیبانی از استقلال و آزادی کشمیر، الجزایر و فلسطین بود. برای شرکت در جنگ فلسطین (اعراب) علیه اسرائیل، «اتحادیه مسلمین» اعلام ثبت نام کرد و هزاران نفر داوطلب مسلمان نام نویسی کردند.(۳) این اتحادیه، سازمان جوانان را نیز تشکیل داد و در برخی شهرستان ها دارای نمایندگی بود. اتحادیه مسلمین در جریان نهضت ملی شدن نفت نیز فعالیت داشت و در مبارزه علیه انگلستان مشارکت مؤثر کرد.(۴) «یکی از نقاط ثقل فعالیت حاج سراج مبارزه با خرافات بود»(۵) که در بین برخی از مردم متدین رواج داشت. مبارزه با مظاهر بی دینی و تلاش برای اجرای قوانین اسلامی و آموزش مفاهیم دینی در صدر فعالیت های فرهنگی اتحادیه قرار داشت. حاج سراج انصاری در سال ۱۳۴۰ فوت کرد.(۶)

اصحاب مجله «آیین اسلام»

در سال ۱۳۲۳ مجله ای به صاحب امتیازی و مدیریت نصرت اللّه نوریانی منتشر شد که آیین اسلام نام داشت. این نشریه، که انتشار آن تا سال ۱۳۳۴ ادامه یافت، ارگان هیچ تشکّلی نبود ولی برخی

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۴. مدیر شانه چی، احزاب سیاسی...: ص ۸۴؛ با اندکی تصرف. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۶۰ و ۶۶ و ۶۸.

۲- فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۵: ص ۹۸.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۴.

۴- فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۵: ص ۱۰۰. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۶۹.

۵- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۷۴.

۶- اطلاعات بیشتر Ì فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۵: مقاله اتحادیه مسلمین، صص ۹۱ - ۱۳۳. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۵۹ - ۸۰.

شخصیت های فرهنگی آن دوران، مقالات خود را در این مجله انتشار می دادند؛ از جمله آیه اللّه طالقانی، سید غلامرضا سعیدی، حسینعلی راشد، محمدباقر کمره ای، حاج سراج انصاری، سید جعفر شهیدی.(۱) به رغم ارگانی نبودن آیین اسلام، نظر به نقشی که این مجله در جنبش اسلامی ایران و در دهه ۱۳۲۰ شمسی ایفا کرده است و مجموعه ای از نیروها را گرد آورد، گردانندگان آن را می توان از جریان های مؤثر و تعیین کننده آن دوران دانست. به نظر اشکوری، «اتحادیه مسلمین»، جمع پیرامونی مجله آیین اسلام و «جمعیت فداییان اسلام» سه مجموعه ای اند که محور مشترک آنها سیاسی و اجتماعی بودن ایشان است؛ حسّاس بودن نسبت به سرنوشت جهان اسلام و مسلمین - به خصوص فلسطین - و نقش استعمار و (تا حدی) استبداد داخلی از مشترکات این سه است که به تعبیری یک جریان به شمار می روند. این جریان خواهان اجرای بی چون و چرای شریعت اسلام بود و اعتقاد داشت که با اجرای کامل شریعت و احکام دین، همه مشکلات مادی و معنوی جوامع مسلمان حل خواهد شد.(۲)

«جامعه تعلیمات اسلامی»

از دیگر مراکز و تشکّل های دینی اوایل دهه بیست، «جامعه تعلیمات اسلامی» است؛ که به وسیله حجه الاسلام شیخ عباسعلی اسلامی تأسیس شد. وی در سال ۱۳۲۲ جمعیت پیروان قرآن رانیز تأسیس کرده بود که پایه ای برای شکل گیری جامعه تعلیمات اسلامی محسوب می شود.(۳) مجله تعلیمات اسلامی نیز توسط این جامعه انتشار می یافت. وی شخصا در عرصه اجتماعی و سیاسی به یکی از فعالان مبارز و شناخته شده تبدیل گشت. در نهضت ملی شدن نفت با آیه اللّه کاشانی و نواب صفوی همکاری گسترده ای داشت و در جریان نهضت امام خمینی تا پیروزی انقلاب اسلامی نیز به مبارزات و فعالیت های سیاسی ادامه داد(۴) و چند بار از جمله در پانزده خرداد ۴۲ و شهریور ۴۳ بازداشت و زندانی شد.(۵) وی همچنین از

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۵؛ با اندکی تصرف و اضافات.

۲- همان: صص ۱۸۵ - ۱۸۶؛ با تلخیص.

۳- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۸۰.

۴- همان: صص ۸۳ - ۸۵.

۵- کرمی پور، جامعه تعلیمات...: ص ۶۰.

اواخر دهه چهل تا ۱۳۵۷ از سوی ساواک ممنوع المنبر گردید(۱) و در تداوم مبارزات خود از آغاز نهضت امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۱ به یکی از حامیان پرشور امام تبدیل شد و تا پیروزی انقلاب اسلامی با ایشان رابطه مستحکم داشت. امام نیز در مناسبت هایی از خدمات فرهنگی و مبارزات وی یاد کرد و تجلیل به عمل آورد.(۲) اما حرکت اصلی و مستمر وی، فعالیت وسیع فرهنگی - آموزشی از طریق جامعه تعلیمات اسلامی بود. از جمله اعضای هیئت مدیره «جامعه» در سال ۱۳۲۸ عبارت بودند از: شیخ العراقین بیات، شیخ محمد آخوندی، حاج عباسقلی بازرگان، عبدالکریم فقیهی شیرازی، حسینعلی گلشن، حاج غلامحسین دلیل تهرانی، حاج سیدحسن عدنانی.(۳) مهم ترین وجه فعالیت های «جامعه تعلیمات اسلامی»، اهتمام در تأسیس مدارس با هویت دینی بود. هدف، این بود که خارج از محدوده نظام آموزشی دولتی، مدارسی را تشکیل دهند و علاوه بر آموزش علمی رسمی، به تربیت دینی دانش آموزان بپردازند. تعداد مدارس ابتدایی و متوسطه ایجاد شده توسط جامعه تعلیمات اسلامی در تهران و شهرستان ها تا سال ۱۳۵۶ به ۱۸۳ باب رسید. حمایت های فرهنگی علما و پشتیبانی مالی بازاریان مؤمن موجب تقویت و تداوم فعالیت های این مؤسسه عظیم گردید. آیه اللّه بروجردی و آیه اللّه حکیم و آیه اللّه سید محمدتقی خوانساری از مدارس مؤسسه حمایت می کردند. علامه طباطبایی کتاب های دینی پنجم و ششم دبیرستان و حجه الاسلام باهنر و حجه الاسلام گلزاده غفوری نیز کتاب درسی تعلیمات دینی سوم ابتدایی این مدارس را تألیف کردند.(۴) «جامعه تعلیمات اسلامی» در دهه های بعد نیز فعال بود و تا پیروزی انقلاب اسلامی به فعالیت خود ادامه داد.(۵) حجه الاسلام حاج شیخ عباسعلی اسلامی به رغم سن بالای بیش از هشتاد سال، در رویدادهای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ مشارکت داشت و تا زمان فوت در سن ۸۹ سالگی (۱۳۶۴) به حمایت از نظام جمهوری اسلامی کوشید.(۶)

۱- همان: ص ۶۵.

۲- همان: صص ۴۸ - ۵۲ و ۵۵ - ۵۷ و ۶۰ - ۶۱ و ۶۵ - ۶۶ و ۷۹.

۳- همان: ص ۷۷.

۴- همان: صص ۷۹ - ۸۲ و ۹۰ و ۹۴.جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۸۶.

۵- کرمی پور، جامعه تعلیمات...: صص ۹۶ - ۹۷.

۶- همان: ص ۶۶. اطلاعات بیشترĵ صص ۲۱ - ۹۷.

«انجمن تبلیغات اسلامی»

از مطرح ترین و معروف ترین تشکّل ها و کانون های نوگرای اسلامی در دهه بیست، «انجمن تبلیغات اسلامی» است که در سال ۱۳۲۱، به ابتکار و مدیریت دکتر عطاءاللّه شهاب پور و به سبکی تازه و جالب، تأسیس شد. و در واقع، این انجمن نخستین تشکیلات اسلامی است که در دهه ۱۳۲۰ (پیش از همه احزاب و گروه های سیاسی - مذهبی و انجمن های اسلامی) شکل گرفت.(۱) مجله نور دانش، که انتشار آن تا دهه های سی و چهل نیز ادامه داشت، با امتیاز و مدیریت دکتر شهاب پور به عنوان نشریه انجمن منتشر می شد.(۲) انجمن، در ابتدای کار، مجله ای نداشت ولی سال نامه ای به نام نور دانش داشت؛ و نیز جزوه هایی به نام مجموعه انتشارات «انجمن تبلیغات اسلامی» منتشر نمود که بعدها به صورت مجموعه انتشار یافت. دکتر شهاب پور، تا چند سال، فقط به نام «بانی انجمن تبلیغات اسلامی» شناخته می شد؛ یعنی حاضر نبود نام اصلی خود را درج کند؛ اما پس از اینکه نام صاحب امتیاز مجله درج شد، معلوم گشت که وی بانی انجمن است.(۳) دو سال پس از تأسیس، انجمن یازده جلد کتاب در شصت هزار نسخه چاپ کرده بود. در سال ۱۳۲۵ تیراژ جزوات چاپ شده انجمن از بدو تشکیل، یکصد و پنجاه و هشت هزار نسخه اعلام شد.(۴) انجمن تبلیغات اسلامی از آنجا که می کوشید با شیوه های فرهنگی روز به تبلیغات دینی بپردازد، در کار خود بسیار موفق بود و توانست در سراسر ایران پانزده هزار نفر را به عنوان همکار ثبت شده جذب و سازماندهی کند.(۵) این انجمن همچنین در مبارزه با اقدامات تبلیغی بهائیان و تلاش برای وحدت شیعه و سنی و ترویج اندیشه اتحاد اسلامی تلاش وسیع و مؤثری داشت. «مجتهدان و روشنفکران مسلمان زیادی با نامه های خود از انجمن حمایت کردند.»(۶) دکتر عطاءاللّه شهاب پور فارغ التحصیل حقوق دانشگاه تهران و دارای دکترای افتخاری از کانادا، به چند زبان از جمله عربی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی تسلط داشت. نوشته های وی شیوا و روان بود و در

ص:۲۰۵

۱- شورای انقلاب...: ص ۶.

۲- یوسفی اشکوری ، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۸. فصلنامه یاد، ش ۷: ص ۴۲.

۳- فصلنامه یاد، ش ۷: صص ۴۲ - ۴۳؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۴- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۵۶ - ۵۸.

۵- همان: ص ۵۸.

۶- همان: ص ۵۶.

آن دوران تازگی داشت. شاید بتوان دکتر شهاب پور را بانی نوشته های شیوای مذهبی برشمرد.(۱) از امور مورد اهتمام وی، ارائه و گزارش توانایی اسلام در جذب نیروهای فرهنگی و علمی مغرب زمین بود و اغلب در سالنامه و مجله «نور دانش»، شرحی از اسلام آوردن یکی از فرنگیان به چشم می خورد. مرکز پخش و نشر آثار وی و «انجمن تبلیغات اسلامی»، بیشتر «کتابفروشی محمدی» واقع در خیابان شاه آباد تهران به مدیریت محمدی اردهالی بود که از دوستان نزدیک شهاب پور بود و جزء نخستین ناشران کتاب های جدید مذهبی به شمار می رفت.(۲)

«کانون اسلام» و «کانون نشر حقایق اسلامی»

«کانون اسلام» که به عنوان یک مرکز آموزش های اسلامی و امور خیریه تأسیس شده بود، پیش از شهریور ۲۰ فقط دارای کلاس های سوادآموزی شبانه بود.(۳) اما پس از سقوط رضاخان و حضور آیه اللّه طالقانی بعنوان مدرس و سخنران آن، هویت جدیدی یافت. آیه اللّه طالقانی با اشاره به همکاری با «انجمن تبلیغات اسلامی» و «اتحادیه مسلمین» و «کانون اسلام» بیشتر بر بعد اجتماعی و خیریه این تشکل تأکید می کند.(۴) مخاطبان سخنرانی های آن، بیشتر دانشجویان و نظامی ها و کارمندان بودند.(۵) ۱ ندس بازرگان، ۲مهندس بازرگان در جلسات این کانون با آیه اللّه طالقانی آشنا شد و در جلسات سخنرانی و تدریس وی حضور می یافت و خود نیز با سخنرانی و نوشتن مقاله با آن همکاری می کرد.(۶) نشریه دانش آموز توسط این تشکل منتشر می شد. بعد از انتقال پایگاه فعالیت های آیه اللّه طالقانی به مسجد هدایت در سال ۱۳۲۳، کانون اسلام عملاً برچیده شد.(۷) «کانون نشر حقایق اسلامی»، در همان سال های اوایل دهه بیست شمسی، توسط استاد محمدتقی

۱- شنیده یکی از مؤلفان کتاب حاضر از مرحوم استاد محمدتقی شریعتی.

۲- کتاب هایی چون ترجمه تفسیر المیزان و بسیاری از تألیفات روحانیون نوگرا و نونویس حوزه علمیه قم، همچون مکارم شیرازی و دیگر اصحاب مجله مکتب اسلام، توسط «انتشارات محمدی» چاپ و نشر یافته است.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۶۵.

۴- افراسیابی، طالقانی و تاریخ: ص ۶۴.

۵- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۵۴.

۶- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۶۶.

۷- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۵۴.

شریعتی در مشهد بنیانگذاری شد. شریعتی، که نخست در کسوت روحانی بود، سال ها در دبیرستان ها و دانشگاه مشهد تدریس کرد. «هرچند این کانون عمدتا فکری و فرهنگی بود و در برابر تبلیغات مارکسیستی و ماتریالیستی و جز آن، از اسلام دفاع می کرد... اما در فضای نهضت ملی، که فضای عمومی جامعه سیاسی تر شد و دین نقش برجسته ای در آن پیدا کرد، استاد شریعتی و کانون نیز به سیاست و مبارزه و جنبش ملی - مذهبی ایران گرایش یافت؛ و در واقع نقش رهبری جنبش ملی در خراسان را به عهده گرفت.»(۱) یکی از نویسندگان درباره کانون و مؤسس آن می گوید: نخستین کسی که در مشهد گفت [که] «ولایت» باید به شکل و شیوه ای مطرح و تشریح بشود که بتواند جایگزین و بدیلی برای حکومت های منحرف و فاسد و جابر وقت باشد، مدیرعامل کانون نشر حقایق اسلامی (استاد محمد تقی شریعتی) بود که آن را در هر مناسبت و محفل و مجلس عنوان می کرد. نخستین کسی هم که در مشهد به ضرورت شناسایی و برقراری حکومت اسلامی اشاره نمود، مهندس بازرگان بود. از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ چند هفته ای بیشتر نگذشته بود که در کانون نشر حقایق در این موضوع سخن گفت.(۲) «کانون نشر حقایق اسلامی» پس از حوادث سال ۴۲ تعطیل شد و بعد از آن، دیگر اجازه فعالیت پیدا نکرد. ولی استاد محمدتقی شریعتی، خود با سخنرانی ها و تألیف مقالات و کتب در عرصه مبارزات اسلامی حضور فعال داشت. استاد شریعتی، علاوه بر مشهد، در تهران نیز - بیشتر در مسجد هدایت و حسینیه ارشاد - سخنرانی ها و جلسات متعددی داشت که حاصل آن، کتاب هایی بود که توسط حسینیه ارشاد، شرکت انتشار، دارالتبلیغ اسلامی و دفتر نشر فرهنگ اسلامی انتشار یافت؛ و معروف ترین آنها تفسیر نوین (تفسیر جزء سی ام قرآن کریم) است. همچنین در مشهد، چهره فعال مذهبی شناخته شده به نام حاج علی اصغر عابدزاده نیز با تأسیس مهدیه و انجمن پیروان قرآن از دهه بیست به بعد، موجب رونق هیئت ها و مجالس مذهبی گردید و جوانان زیادی را جذب فرهنگ اسلامی نمود. حاج عابدزاده در نهضت ملی شدن نفت از فعالان شهر مشهد بود. مدارس، حسینیه ها و مراکز مذهبی تأسیس شده توسط وی، اغلب هنوز فعال هستند.(۳)

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۷.

۲- فارسی، زوایای تاریک: صص ۱۹ - ۲۰.

۳- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۱۰۶.

«فداییان اسلام» و نواب صفوی

«جمعیت فداییان اسلام» در اوایل سال ۱۳۲۴ از سوی سید مجتبی میرلوحی (نواب صفوی) با همکاری سیدحسین امامی، سید عبدالحسین واحدی، سید محمد واحدی و تنی چند از جوانان متدین و پرشور تأسیس شد.(۱) نواب صفوی از اهالی «دُرچه»ی اصفهان بود که از مدرسه صنعتی دیپلم گرفت؛ و دروس مقدماتی حوزه را در مسجد قندی خانی آباد تهران خواند.(۲) در نجف اشرف نیز تحصیل کرد و در پی تبلیغات «ضددینی و فرقه سازی» احمد کسروی، به منظور مبارزه با افکار و اقدامات او به ایران بازگشت.

«جمعیت فداییان اسلام نخستین سازمان متشکلی بود که به اقدام مسلحانه (ترور انقلابی) دست زد و این امر در تاریخ معاصر، تنها در دوره مشروطه - تا حدودی - معمول بود.(۳) علاوه بر این، فداییان اسلام اولین تشکلی به شمار می رود که ایدئولوژی اسلامی را با جامعیت آن و در راستای استقرار یک حکومت اسلامی تبلیغ و ترویج می کرد.»(۴) به نوشته جعفریان، فداییان اسلام «یک گرایش مذهبی انقلابی به شمار می رود که طی یک دهه با فعالیت سیاسی جدی (۱۳۳۴-۱۳۲۴) تأثیر عمیقی در صحنه سیاسی و مذهبی ایران بر جای گذاشت.»(۵) اشکوری می نویسد: «در دوران نهضت ملی، فداییان [اسلام] با چند ترور سیاسی مهم (ترور رزم آرا و هژیر) نقش مهم و مثبتی در نهضت ایفا کردند. در یک مرحله از نهضت، بین مصدق و جبهه ملی، آیه اللّه کاشانی و فداییان اسلام تفاهم بود، اما بعدها فداییان هم از مصدق جدا شدند و هم از کاشانی و راه مستقل خود را پی گرفتند.»(۶)

ص:۲۰۸

۱- مدیر شانه چی، احزاب سیاسی...: ص ۷۵. گل محمدی، جمعیت فداییان اسلام...، ج ۱: ص ۳۷.

۲- عراقی، ناگفته ها: صص ۱۲۷ - ۱۲۸ با تلخیص.

۳- البته میان ترورهای دوره مشروطه و اقدامات فداییان اسلام، تفاوتی بنیادین وجود داشت. در دوره مشروطه، برخی از گروه ها یا اعضای یکدیگر را ترور می کردند و یا رهبران نهضت، از قبیل شیخ فضل اللّه نوری و سید عبداللّه بهبهانی را. در حالیکه فداییان اسلام به نمایندگی از سوی نهضت کنندگان، مخالفان سرکوب گر نهضت و مقام های مجرم هیئت حاکمه استبداد، از قبیل رزم آرا و هژیر و علاء را مجازات می کردند.

۴- مدیر شانه چی، احزاب سیاسی...: ص ۷۷.

۵- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۱۷۰.

۶- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۳.

سیدمجتبی نواب صفوی فرزند یک روحانی (که بعدا وکیل دعاوی شد و در سال ۱۳۱۵ سه سال زندانی شد) پس از تحصیل در رشته مکانیک در هنرستان فنی آلمانی ها، مدت سه سال و نیم در نجف اشرف به تحصیل علوم حوزوی پرداخت و در سال ۱۳۲۱ تحت تأثیر علامه امینی برای مقابله با کسروی به تهران بازگشت. وی بعد از گفتگوهای علمی با کسروی و اثبات لجاجت وی در ادعاهای ضددینی و حتی نوعی فرقه سازی توسط وی، در اردیبهشت ۱۳۲۴ برای اجرای حکم شرعی، کسروی را هدف حمله قرار داد که منجر به جراحت او گردید. پس از همین واقعه نخستین اطلاعیه فداییان اسلام منتشر شد. در اسفند ۱۳۲۴ حکم شرعی قتل کسروی توسط فداییان اسلام عملی شد و پس از آن علما و جمعیت های اسلامی در دفاع از اقدام فداییان و درخواست آزادی دستگیرشدگان، تلگراف ها و اعلامیه هایی صادر کردند. به نوشته جعفریان «درباره اینکه فداییان با اجازه برخی از مراجع وقت دست به این اقدام زدند، تردیدی وجود ندارد.»(۱) در سال ۱۳۲۵، فداییان اسلام در ماجرای بازگرداندن جنازه رضاشاه، اقدامات و تبلیغات زیادی علیه پهلوی انجام دادند. در سال ۱۳۲۶ به حمایت از مردم فلسطین، فداییان اسلام در کنار آیه اللّه کاشانی فعالیت های سیاسی خود را افزایش دادند و در تظاهرات گسترده مردم تهران به حمایت از فلسطینی ها، نواب صفوی سخنرانی پرشوری ایراد کرد.(۲) و بالاخره از سال ۱۳۲۸ و گسترش نهضت ملی شدن صنعت نفت، نقش فداییان اسلام برجسته گردید که اوج آنها اعدام انقلابی هژیر و رزم آرا و همکاری وسیع با آیه اللّه کاشانی و دکتر مصدق و جبهه ملی تا زمان به قدرت رسیدن مصدق بود. پس از کودتا نواب حاضر شد با همکاری «نهضت مقاومت ملی» سپهبد زاهدی را از میان بردارد؛ که این پیشنهاد را سران نهضت مقاومت نپذیرفتند.(۳) آیه اللّه واعظ زاده خراسانی درباره نفوذ و محبوبیت فداییان اسلام در بین روحانیون، می نویسد: در سال ۲۷ تا ۲۹، که موج آزادی خواهی سراسر ایران را گرفته بود، در قم نیز جنبش ها و حرکت هایی وجود داشت؛ به خصوص «فداییان اسلام» ستاد عملیاتی خود را در قم و در مدرسه فیضیه قرار داده بودند؛ و روزها و شب ها در صحن مدرسه و پس از نماز جماعت مرحوم آیه اللّه سید محمدتقی خوانساری - که به طور آشکار از آنان حمایت می فرمود - سخنرانی های داغ ایراد می کردند و به افشاگری علیه رژیم می پرداختند و طلاب جوان را به قیام

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۱۷۴.

۲- همان: صص ۱۷۵ - ۱۷۷.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۳۱۲ - ۳۱۳.

دعوت می کردند؛ [و [نوید تشکیل حکومت علوی را می دادند. کدام مسلمان آزاده و طلبه پیراسته ای بود که در آن امواج پرتلاطم اسلام سیاسی، بتواند بی طرف بماند و حق را به جانب نواب صفوی و جوانان از جان گذشته ای که دور او را گرفته بودند، ندهد؟! غالب مدرّسان و طلاب فاضل، در پنهان یا آشکار، پشت سر «فداییان اسلام» ایستاده بودند.(۱) رهبران و اعضای فداییان اسلام دارای «تعهد و تقدس اخلاقی و التزام شدید به مبانی شرعی و حس مسئولیت پذیری دینی و اجتماعی شدید بودند.» نگاه آنان به اسلام، «نگاه فراگیر و جامع بود» و اسلام را آیین کامل زندگی انسان در همه ابعاد فردی و اجتماعی می دانستند. «اتحاد اسلامی و وحدت شیعه و سنی» را از اصول فکری خود قرار داده بودند. بخش وسیعی از «جوانان مبارز دهه سی تا چهل» را تحت تأثیر گرایش های انقلابی به مبارزات اسلامی جذب نمودند. صراحتا بر «مبارزه علیه شخص شاه و اصل سلطنت» تأکید داشتند و تجربه تشکیل «اولین سازمان سیاسی نظامی مسلمان» را در تاریخ معاصر پدید آوردند.(۲) همچنین «فداییان اسلام در شرح اندیشه های خود، برای ایجاد حکومت اسلامی، نخستین برنامه مفصل را به صورت یک قانون اساسی و بر پایه تصوری از اسلامی که خود می شناختند و عمیقا به آن ایمان داشتند، ارائه دادند.»(۳) برنامه فداییان اسلام برای حکومت اسلامی، نخستین بار در سال ۱۳۲۹ انتشار یافت. به اعتقاد نویسنده کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران»، اما این برنامه که «جالب ترین بخش فکری آنان بود، آنگونه که شایسته بود و چنان که انتظار می رفت، دنبال نشد.»(۴)

ص:۲۱۰

۱- یادنامه استاد شهید...، ج ۱: صص ۳۳۹-۳۴۰. برای آگاهی بیشتر از ویژگی های شخصیتی نواب صفوی آ عراقی، ناگفته ها: صص ۱۲۶ - ۱۳۷؛ و برای آشنایی با دیدگاه های فداییان اسلام آ امینی، جمعیت فداییان اسلام...: صص ۷۳ - ۱۱۲.

۲- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۱۹۴ - ۲۰۰؛ با تلخیص.

۳- همان: ص ۲۰۰.

۴- همان: ص ۲۱۵.

گفتار دوم: مبارزه نوین مسلحانه

اشاره

ص:۲۱۱

فصل اول: بن بست ها و الگوها

زمینه های مقبولیت مشی مسلحانه

اشاره

در اغلب تحلیل هایی که در پاسخ به چرایی افزایش مبارزه مسلحانه با رژیم شاه در دهه های ۴۰ و ۵۰ ارائه می شود، قیام ۱۵ خرداد یک نقطه اتکا و مبدأ به شمار می رود. شاه توانست این قیام را، که جدّی ترین مبارزه جویی علیه سلطنت بود، سرکوب کند؛ ولی ۱۵ خرداد مرحله جدیدی، در ابعاد مختلف، در تاریخ ایران پدید آورد که تحولات مهمی را در سالیان بعد رقم زد. اهمّ این تحولات به شرح ذیل بررسی و تبیین شده اند: ۱) از ۱۵ خرداد به بعد، با حضور رهبری مذهبی که مرجعیت هم داشت، جایگاه روحانیت در میان اقشار مردم مستحکم تر شد. تأثیر نقش امام خمینی(ره) در تغییر نگرش ها و مناسبات، انکارناپذیر است. یکی از شرق شناسان و اسلام شناسان آمریکایی می نویسد: آنچه در تأثیر تاریخی بی همتای او تعیین کننده بود، نه ساز و کارهای مرجعیت تقلید، بلکه دیدگاه زنده و نیرومندی از اسلام بود که وی ابتدا در زندگی خود به کار بسته و سپس توانسته بود آن را به گونه ای قانع کننده دیگران، نخست به شاگردانش و سپس به مردم ایران منتقل کند... با ظهور او، نوع کاملاً جدیدی از رهبری مذهبی تحقق یافت.(۱)

۱- الگار، سلسله پهلوی...: ص ۳۰۱.

بعد از خرداد ۴۲ گرایش به تفکر سیاسی اسلامی به شدت رو به افزایش بود. ۲) پیوند خوردن مبارزه علیه استبداد و ارتجاع حکومتی، با ضدیت علیه امپریالیسم آمریکا، در تمامی چهره ها.

۳) تغییر اندیشه رفرم به انقلاب، در مبارزه با رژیم؛ این تحول از نقاط عطف مهم قیام ۱۵ خرداد بود. پس از ۱۵ خرداد، امید به کارایی شیوه های اصلاح طلبانه از بین رفت و جای خود را به اندیشه سرنگونی رژیم سلطنتی داد؛ که یک وجه آن، از نظر مشی، شکل قهرآمیز بود. پیدایش اندیشه انقلاب و دگرگونی اساسی، در دیدگاه برخی جریان ها به مبارزه مسلحانه با رژیم معطوف شد؛ و در پی آن، گروه های سیاسی - نظامی پدیدار شدند.(۱) بیش از آنکه فریاد امام خمینی(ره) فضای سکوت کشور را بشکند، با قیام ایشان، فضای ذهنی مبارزه و یک رشته تابو در این میان، شکسته شد؛ که دو مورد آن کلیدی و تعیین کننده است: الف) شاه ستیزی و حمله به نهاد سلطنت امام با خطاب مستقیم به شاه و انداختن مسئولیت فجایع کشور به گردن وی، برای نخستین بار از موضع مرجعیت و روحانیت، شاه و استبداد سلطنتی را مورد حمله قرار داد. مسئول دانستن دولت ها و شاه را از تعرّض مبرّا داشتن، دیگر فراموش شد و همه حمله ها متوجه او گشت. اعلامیه تاریخی «شاهدوستی یعنی غارتگری» اوج این حرکت امام است. ب) طرح مبارزه با آمریکا (دشمن اصلی) و اسرائیل و صهیونیسم (زاییده آمریکا) پیش از آنکه امام - مستقیما - آمریکا را مسئول بشمارد و آن را دشمن اصلی ملت ایران قلمداد نماید و نیز قبل از حمله ایشان به اسرائیل و اعلام خطر درباره نفوذ آن در ایران، به خصوص در سطوح هیئت حاکمه، نگاه سیاستمداران حرفه ای ملی گرا و نیز نیروهای غیر روسی سوسیالیست، نسبت به آمریکا و اسرائیل، نه تنها منفی نبود که حتی مثبت بود. یک نمونه روشن و توضیح دهنده از دیدگاه مثبت نسبت به آمریکا و اسرائیل، مواضع «نیروی سوم» و «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» است. با این فرض که جریان مذکور ناوابسته محسوب می شد و حتی اصلی ترین حمله آن به «حزب توده ایران» نیز بیشتر متوجه وابستگی آن بود، اهمیت تأمّل

ص:۲۱۴

۱- طاهری، جنگ چریکی...، صص ۶۶ - ۶۷.

در این دیـدگاه ها و مواضع مثبت در مورد آمریکا و اسـرائیل بیشتر روشن می شود.(۱) نیروی سوم و جامعه سوسـیالیست ها با بزرگ کردن خطر روس ها و از آنجا که انگلیسـی ها را با آنان همسو می دید این جریان را به موضـعی کشاند که سودجویی از سـیاست خارجی آمریکا را با توجیه «موازنه قوا» لازم بدانـد و این سـیاست را مثبت ارزیابی کند. این «مغالطه» باعث شد که همسویی علاـیق و مطـامع اسـتعماری آمریکا و انگلیس - از جمله همـدستی در کودتای ۲۸ مرداد، نقش مشـترک در برقراری پیمان بغداد، برنامه مشترک جهت غارت نفت به ویژه از طریق کنسرسیوم - و نیز شکل گیری و رشد امپریالیسم جهانی آمریکا مورد توجه و تدقیق قرار نگیرد.(۲) در قسـمتی از بیانیه جامعه سوسـیالیست ها آمده است: سیاست خارجی آمریکا به خصوص از لحاظ کشور ما یک جنبه مثبت سیاسـی و اقتصادی دارد. ما که با شوروی هم مرز هستیم، بایـد به این سـیاست قاطع و جدی آمریکا که با هرگونه تجاوز شوروی نسبت به سـرحدّات کنونی جهان مخالف است علاقه مند باشـیم.[...] جنبه مثبت سیاسـت اقتصادی آمریکا در این است که به مناسـبت داشـتن بزرگترین عایدی ملی می تواند از بعضـی منافع بحرانی صـرف نظر کند و در عین حال دست به کمک های مالی و فنّی بزند.(۳) در خصوص اسرائیل نیز همین ساده انگاری وجود داشت. نیروی سوم و جامعه سوسـیالیست ها نسبت به صهیونیسم و ساز و کار نژادپرستانه، مهاجم و غاصب آن، دچار جهل و غفلت بودند.(۴) خلیل ملکی و حرکت حزبی او - از انشـعاب تا جامعه سوسـیالیست ها - در مسـیر کشف الگوهای جدید سوسـیالیستی و در پی کنار نهادن مدل های روسـی و آزمودن برخی دیگر از اشـکال سوسـیالیستی اقتصاد و جامعه، چندی نیز مجذوب سوسیالیسم نوبنیاد اسـرائیل شدند و با شیفتگی نسبت به دستاوردهای این سوسیالیسم، به ویژه ابعاد اقتصادی - اجتماعی «کیبوتص»ها و «موشاو»ها (مزارع و مجتمـع هـای کشت و صـنعت اشـتراکی) به عنوان نمـاد سوسـیالیسم اسـرائیلی، چشم بر جنبه هـای سیاسـی - نظـامی، شوونیستی، سـرکوبگرانه و اسـتعماری سـیاست هـای اسـرائیل بسـتند. در بهمن ماه ۱۳۲۷، حـدود یـک سـال پس از انشـعاب و گسسـتن از مسکو و سوسیالیسم کمونیستی شوروی و در حالی که در این فاصله دولت اسرائیل به وجود آمده بود، نخستین بار حسین ملک برادر ناتنی

۱- برای آگاهی بیشتر ‌أ مدیر شانه چی، احزاب سیاسی... .

۲- همان: ص ۱۹۵؛ با اندکی تصرف.

۳- همان: صص ۱۹۵ - ۱۹۶؛ به نقل از بیانیه جامعه سوسیالیست ها، ص ۳۶.

۴- همان: همان صفحات.

خلیـل ملکی در مجله انـدیشه نو مطلـبی در مورد «کیبوتص» نوشت و «سوسـیالیسم کیبوتصـی» را تحسـین کرد. پس از تشـکّل انشـعابیون در «نیروی سوم»، خلیل ملکی در فروردین تا خرداد ۱۳۴۲ در سه شـماره علم و زندگی مقاله ای با عنوان «کیبوتص» منتشـر کرد که ظاهرا ترجمه ای آزاد از کتـابی به نـام عمران و آبادی کشاورزی در اسـرائیل بود. در شـماره های مختلف نبرد زنـدگی نیز مقالاتی در شـناخت و جانبـداری از برخی سـیاست های اقتصادی و اجتماعی اسـرائیل نوشـته شـد. پیش از آن، در بهمن ۱۳۴۱ خلیل ملکی، جلال آل احمد و داریوش آشوری سـفری به اسرائیل داشتند و در بازگشت مطالبی درباره جنبه های مختلف سـیاست و اقتصاد اسرائیل نوشتند. در این میان مقاله آل احمد حاوی نکاتی در انتقاد از اسرائیل بود.(۱) یکی از موارد اختلاـف نظر آل احمـد و خلیـل ملکی، به تفاوت دیـدگاه های آنان درباره اسـرائیل مربوط می شـد. بعـدها نیروی سومی ها و اعضای جامعه سوسیالیست ها تا حدودی به بازنگری و اصلاح نظرگاه های خود در مورد اسرائیل پرداختند و - بعضا - مطالبی در انتقاد و افشای سیاست های اسرائیل در منطقه نوشتند.(۲) خروش بی مهابا و صریح امام خمینی(ره)، که برخاسته از تحلیل و تبیینی عمیق از مناسـبات و سازوکار امپریالیسم و صهیونیسم بود، جای تردید برای نیروهای مبارز باقی نگذاشت؛ و روند مبارزه در چرخه ای تازه به گردش افتاد.

مبانی عاطفی – سیاسی

تحلیل گروه ها و نیروهای مارکسـیست و برخی از نیروهای مسلمان از قیام ۱۵ خرداد، نوعی نتیجه گیری و جمع بندی از مبانی انگیزشـی است؛ که به بن بست رسـیدن مبارزات مسالمت آمیز سیاسی در پی داشته است. این مبانی، یا سکوهای پرش، متکی به چند اتفاق است: نخست - سـرکوبی جبهه ملی دوم و محاکمه و محکومیت سـران نهضت آزادی. این جریان، که با تأکید و اصـرار، تعهـد خود به راه حل های قانونی و حتی تأکید بر سـلطنت مشـروطه را اثبات کرده بود و برآیند تحزّبی مبتنی بر قانون اساسـی بود، با «حماقت» سـرکوب شد. نتیجه این حادثه چنین بود که از این پس - حتی - نمی توان به مبارزات مسالمت آمیز رفرمیستی و پارلمانتاریستی دست زد؛ چرا که رژیم سرکوبگر

۱- برای آگاهی بیشتر Î آل احمد، از چشم برادر: صص ۴۲۶ و ۴۷۶.

۲- مدیر شانه چی، احزاب سیاسی...: صص ۱۹۶ - ۱۹۷؛ با اندکی تصرف.

شاه تحمل هیچ نوع اعتراض قانونی را ندارد. دوم – کشتار مردم بی گناه در روز ۱۵ خرداد. وقتی حرکت حزبیِ مبتنی بر قانون و غیرقهرآمیز به بن بست می رسد، یکی از دیگر راه های مبارزه (یا اعلام نظر عمومی) تظاهرات مسالمت آمیز است. کشتار بی رحمانه و شگفت مردم تهران، قم، ورامین، مشهد و شیراز در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جای شک باقی نگذاشت که این شیوه نیز برای رژیم منحطّ متکی به سرنیزه قابل تحمل نیست. سوم – سلب مصونیت قانونی و شرعی یک مرجع تقلید. حال که مبارزات حزبی آرام و تظاهرات مسالمت آمیز مردمی شکست خورده و به بن بست رسیده است، توسّل به تنها روزنه موجود قانونی در کشور باقی می ماند؛ و از آنجا که مراجع تقلید از هرگونه تعرّض، اهانت و تعقیب – قانونا – مصون می باشند، ندای اعتراض ایشان می تواند راهگشا باشد. دستگیری، حبس، حصر و سرانجام ربایش و تبعید مرجع بزرگ و مطرحی همچون امام خمینی(ره)، این تنها روزنه مفروض را هم بست؛ و آشکار شد که رژیم شاه دیگر هیچ گونه صدای مخالفی را نمی تواند تحمل نماید و یا بدان اجازه بروز دهد. آنچه توسط برخی گروه های مسلمان و مارکسیست، در تبیین به بن بست رسیدن مبارزه قهرآمیز، پس از ۱۵ خرداد، عرضه شده است، نتیجه ای است که این سه حادثه – به مثابه سه سکوی پرش در نگرش و حرکت – به دست داده است.

شرایط جهانی گرایش به مبارزه قهرآمیز

در پی اجرای دکترین آمریکا مبنی بر انجام اصلاحات اقتصادی در کشورهای جهان سوم، به منظور پیشگیری از انقلاب و نیز سرعت رژیم شاه در اجرای اهداف ستیزه جویانه اش علیه روحانیت و فرهنگ اسلام، تعارض خشونت باری بین توده های شهری و روستایی کشور با رژیم شاه روی داد که با سرکوب شدید رژیم فروکش کرد ولی به تعبیری، به «آتش زیر خاکستر» مبدل گشت. از سوی دیگر، تأثیر تئوری های جنگ چریکی در آمریکای لاتین، به ویژه انقلاب کوبا، بر جوانان پرشور ولی سرخورده احزاب مارکسیستی و ملی گرا و نیز فعل و انفعالات ناشی از اختلافات بین دو قطب بزرگ کمونیستی – چین و شوروی – عاملی شدند بر نضج و طرح جدی مسئله جنگ چریکی در ایران. گروهی از نیروهای مبارز جوان در ایران، در مقطعی از قرن بیستم میلادی، در وضعیتی که علاوه بر انقلاب کوبا، پیروزی «جبهه آزادی بخش ملی الجزایر» بر نیروهای استعمارگر فرانسوی تحقق یافته بود؛

«نهضت ملی کنگو» به رهبری پاتریس لومومبا نبردی آرمانی را در جریان استقلال طلبی، رهبری کرده بود؛ نیروهای «جبهه آزادی بخش ملی ویتنام» حماسه جنگی نابرابر ولی اسطوره ای را در برابر آمریکا خلق کرده بودند؛ و در جای جای سرزمین های مستعمره نبرد آزادی بخش جریان داشت، هر نوع مبارزه غیر قهرآمیز را بی نتیجه و منتهی به بن بست می دانستند. پیروزی مارکسیسم در یک کشور جهان سومیِ غیرصنعتی مثل چین تأثیر زیادی بر حرکت های مارکسیستی در کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین گذاشت؛ و الگوی انقلاب چین، به عنوان یک راه نوین مطرح شد. تئوری مائو که عبارت بود از به راه انداختن جنگ توده ای درازمدت در روستاها و به شورش کشانیدن دهقانان و سپس ایجاد مناطق آزاد شده؛ و بعد از آن «محاصره شهرها به وسیله روستاها» و در نتیجه سقوط شهرها و پیروزی انقلاب، بر مارکسیست های کشورهای جهان سوم تأثیر فوق العاده گذاشت.(۱) عدم کارایی نظریات مائو در ایجاد تغییرات انقلابی در کشورهای جهان سوم و شکست های پی درپی همه گروه های مائوئیستی در این کشورها، سبب شد که به جای مائوئیسم شیوه جدیدی در مبارزات چریکی طرح شود؛ که به وسیله رژی دبره مارکسیست فرانسوی و دوست نزدیک چه گوارا در کتاب انقلاب در انقلاب تئوریزه شد.(۲) دبره در کتاب خود تأکید کرد که نظریات مارکس و انگلس و لنین دیگر کهنه شده است. برای شروع مبارزه مسلحانه، نیازی به حمایت توده ها و وجود «شرایط عینی و ذهنی» نیست؛ و یک گروه محدود چریکی، مانند موتور کوچکی است که موتور بزرگ (مردم) را به حرکت در می آورد.(۳) مشی «چریک کوه»، با مرگ چه گوارا در اکتبر ۱۹۶۷ در دره «ال یورو»ی بولیوی به دست نیروهای دولتی، در نطفه به خاموشی گرایید. این شکست ها سبب شد تا تئوریسین های جدیدی ظهور کنند. کارلوس ماریگلّا برزیلی تئوریسین اصلی «جنگ چریک شهری» شد. او مرکز ثقل جنگ چریکی را «شهر» می داند. در شرایط سرمایه داری، قلب جامعه و نیروی اصلی محرک انقلاب (طبقه کارگر) در شهر

۱- برای آگاهی بیشتر درباره دیدگاه های مائو Î مائوتسه تونگ، مسائل استراتژی در جنگ چین.

۲- برای یافتن مشخصات ترجمه فارسی کتاب Î «فهرست منابع» جلد سوم کتاب حاضر.

۳- طاهری، جنگ چریکی...: ص ۴۲.

است.(۱)

نظریه های جنگ چریکی در ایران

نخستین مکتوبات مربوط به جنگ چریکی مارکسیستی، متعلق است به افراد طرفدار چین در کنفدراسیون؛ یعنی جمعی که از حزب توده انشعاب کردند و به «سازمان انقلابی حزب توده ایران» معروف شدند.(۲) این جمع با تبعیت محض و کلیشه ای از مائوئیسم، تلاش داشت وضعیت چین را با ایران انطباق دهد و چرایی شروع جنگ مسلحانه از روستا را چنین توجیه کند: از آنجا که نیروهای ضدانقلاب به طور عمده در شهرها متمرکزند، باید کار انقلابی قهرآمیز را از روستا آغاز کرد. علاوه بر نقدهای تند به این مواضع(۳) شکست و سرکوب شورش بهمن قشقایی در فارس و پس از آن دستگیری گروه پرویز نیکخواه(۴) نیز باعث شد که سازمان انقلابی حزب توده، چه به لحاظ نظری و چه در حیطه عمل، در انزوا قرار گیرد. اصلی ترین مباحث تئوریک در تأیید جنگ چریکی در ایران، نوشته های بیژن جزنی و علی اکبر صفایی فراهانی و مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان است. بجز برخی از نوشته های جزنی مطالب دیگران غالبا رونوشت و یا شرح و توضیحات متون کلاسیک تئوریسین های جنگ چریکی آمریکای لاتین است. سرمایه تئوریک گروه های کوچک مارکسیست و یا تعدادی از جوانان مسلمان متأثر از آنها، در همین موارد خلاصه می گشت. آن دسته از جوانان مسلمانی که نیازهای فکری و نظری خود را در جبهه ملّی دوم و نهضت آزادی نیافته بودند و نتوانسته بودند با جریان های اصیل اسلامی پیوند بخورند و در محافل بسته سیاسی و دانشجویی چپ گرا پاسخ سؤالات خود را می جستند، به سرعت مجذوب و مرعوب اینگونه نظریه پردازی ها شدند. حال آنکه، نیروهای اصیل اسلامی در پیوند با علما با اتکا بر آموزه های دینی و

۱- همان: ص ۴۸.

۲- درباره سازمان انقلابی Î فصل سوم از گفتار دوم کتاب حاضر.

۳- برای آگاهی از برخی انتقادها Î اسناد و دیدگاه ها: ص ۴۸۳. نشریه دنیا، ش ۱ - سال ۱۳۴۵؛ مقاله «چگونه مارکسیست های واقعی مارکسیسم را تحریف می کنند». نشریه مردم، دوره ششم، شماره ۲۲ - اردیبهشت ۱۳۴۶؛ مقاله «بیماری چپ روی و چپ نمایی در بین نیروهای اپوزیسیون.»

۴- درباره «شورش بهمن قشقایی» و «گروه پرویز نیکخواه» Î فصل سوم از گفتار دوم کتاب حاضر.

پشتوانه تاریخ اسلام، استراتژی و مشی مبارزاتی خویش را بر مبنای حکم شرعی و رهبری مرجعیت دینی به روشنی ترسیم کرده و متناسب با شرایط سیاسی اجتماعی و مقدورات خویش از انعطاف لازم برای انتخاب گزینه های مختلف و حتی متفاوت مبارزه سیاسی برخوردار بودند. در واقع نیروهای اصیل مسلمان هیچ گاه دچار بحران «خط مشی» نبودند و با دل سپردن به رهبری امام خمینی و هماهنگی با روحانیان مبارز، از تمامی اشکال و ظرفیت های مبارزه برمبنای تجویز شرعی و تبیین دینی بهره می گرفتند. ساده ترین شکل نظریه پردازی در مشی مبارزاتی، ارجاع به تنوع شرایط، مواضع و عملکرد امامان معصوم علیهم السلام بود که در هرگونه وضعیتی پاسخ روشن و کافی از آنها استخراج می گردید. بدیهی بود که در موارد پیچیده و مبهم، اجتهاد عالمان و به ویژه حکم و رهنمود رهبر دینی و مرجع شرعی همواره گره گشا و روشنگر «تکلیف» و «وظیفه» مبارزه بوده است. به ویژه با توجه به این موضوع که آرمان گرایی اسلامی منوط و موکول به نتیجه بخشی فوری و پراگماتیسم نبوده و نیست. در شرایط بعد از ۱۵ خرداد ۴۲، نظریات مبتنی بر «امکان» و «ضرورت» «جهاد مسلحانه» به مثابه یکی از شیوه های مشروع حکم الهی جهاد علیه ظلم و استبداد، در بین بسیاری از نیروهای مسلمان مبارز، طرح و به طور جدّی مورد بحث قرار گرفتند. ارزیابی شرایط اجتماعی و سیاسی و چگونگی جبهه بندی نظام سلطنتی نامشروع در برابر مردم و برآورد واقع بینانه و اصولی از جایگاه «مبارزه قهرآمیز» به عنوان «پشتیبان و مکمل» جنبش فراگیر و مردمی به رهبری امام خمینی(ره)، نوع نگاه جریان اسلامی اصیل را متمایز می ساخت. مهم ترین ویژگی این نگرش و خط مشی برآمده از آن، «بومی و درون زا بودن» می بود که ریشه در فرهنگ و تاریخ غنی دین و سرزمین اسلامی ایران داشت و علاوه بر تجارب قیام ها و مبارزات پیشین، از دستاوردهای سایر کشورها و فرهنگ ها نیز بهره می جست. در مشی «جهاد مسلحانه»، آرمان گرایی و تکلیف اعتقادی مانع بروز آفت ایده آلیسم و فانتزی رایج در گرایش های مارکسیستی می شد و تغییرات و پیروزی ها و شکست های دیگران، نه موجب یأس و سرخوردگی و نه عامل سردرگمی و انشعاب و دگردیسی های مکرر «تحلیل و مشی» می گشت.

فصل دوم: دو سازمان مسلمان

اشاره

«در پی قیام ۱۵ خرداد، مبارزه پارلمانی، لیبرالیستی، دموکرات مآبانه و مسالمت جویانه به کلی رنگ باخت. سازمان ها و گروه های سیاسی که با اندیشه پارلمانتاریسم حرکت می کردند، بیش از پیش به حاشیه رانده شدند و از مردم بیشتر جدا ماندند. اندیشه جنبش قهرآمیز و مسلحانه در میان ملت ایران به شدت و سرعت رشد کرد. در حوزه های علمی، مراکز دانشجویی و در میان کسبه و بازاری ها و... همه جا سخن از این بود که باید سلاح در دست گرفت و جهاد کرد.»(۱) به نوشته سیدحمید روحانی: «جهاد مسلحانه در آیین اسلام و مکتب تشیع، جایگاه ویژه ای دارد... پیروان راه حسین(ع) به درستی آموخته اند که اگر با «قول لیّن» و با زبان نرم و ملایم نتوانند طاغوتیان را به راه آورند باید به جهاد و جانبازی برخیزند... و راه عاشورای حسینی، راه قیام و جانبازی و راه عزت و شهادت، همیشه باز است... این اندیشه های مکتبی و باورهای دینی... الهام بخش نیروهای مسلمان در گرایش آنان به جنبش مسلحانه است... قرن ها پیش از پیدایش اندیشه مارکسیستی در جهان، توده های پاکباخته مسلمان، همواره با حرکت های قهرآمیز و شیوه های جنگ و گریز در برابر ستمگران و زورمندان ایستاده بودند... در دوران معاصر مبارزات مسلحانه ای مانند اعدام انقلابی ناصرالدین شاه دیکتاتور به دست شهید میرزا رضا کرمانی و جنبش تنگستان به رهبری شهید رییس علی دلواری و جنبش جنگل به رهبری

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۱۱۳.

شهید میرزا کوچک خان نیز با شیوه های چریکی آغاز و دنبال شد. شهید مدرس نیز شماری از نیروهای خود را به آموزش نظامی و فراگیری تاکتیک های جنگی و چریکی فراخواند تا بتواند به قیام مسلحانه دست بزند... قیام خیابانی و جنبش شهید نواب صفوی نیز از نوع مبارزات چریک شهری بود.»(۱) از جریان ها و گروه های اسلامی، که در ابتدای دهه چهل در داخل کشور به مشی قهرآمیز در مبارزه اقبال کرده اند، دو گروه اصلی و جریان ساز، جداگانه بررسی شده اند: ۱- جمعیت مؤتلفه اس-لامی: این گروه، به لحاظ کلاسیک و در چارچوب تعاریف شناخته شده، منحصرا در حوزه مشی مسلحانه قرار نمی گیرد و تنها بخشی از آن «شاخه نظامی» بوده است. ولی از جنبه اعتقاد به اقدام قهرآمیز در صورت لزوم در کنار سایر اقدامات ممکن، می توان آن را یک گروه سیاسی - نظامی برشمرد. اغلب اوراق کارنامه مؤتلفه معطوف به مبارزات سیاسی - مذهبی نهضت امام خمینی(ره) است و جنبه نیمه علنی - نیمه مخفی داشته است. تنها مورد قهرآمیز عملی شده در مشی مبارزاتی این گروه، اعدام انقلابی حسنعلی منصور - نخست وزیر شاه به هنگام طرح و تصویب لایحه کاپیتولاسیون - بود که به شیوه «فداییان اسلام» صورت گرفته است.

۲- حزب ملل اسلامی: این گروه، از اساس، بر محور مبارزه قهرآمیز و مشی چریکی به وجود آمد. رهبر آن، متأثر از جریانات سیاسی مخفی در کشورهای عربی به خصوص عراق، گروهی تشکیل داد که به سرعت از لحاظ کمّی رشد نمود و توانست جمع کثیری از جوانان مسلمان را متشکل کند.

جمعیت هیئت های مؤتلفه اسلامی

این جمعیت، در بهار ۱۳۴۲ از ائتلاف سه گروه مذهبی به وجود آمد.(۲) گروه مسجد امین الدوله، گروه اصفهانی ها و گروه مسجد شیخ علی که در قالب هیئت ها و جلسات مذهبی فعالیت می کردند و با آغاز

۱- همان: صص ۱۱۱۳ - ۱۱۱۶.

۲- عراقی، ناگفته ها: صص ۱۶۵ - ۱۶۶. تعبیر «گروه» به جای «هیئت» نیز از عراقی است: «... در تهران سه گروهی بودند که با همدیگر کار می کردند. کار که می کردند، کارهای مذهبی داشتند... مطالعه کتابی داشتند، قرائت قرآنی داشتند... برنامه اردویی داشتند... البته دو گروهش تقریبا این شکلی بود؛ یک گروهش هم که مال شهرستان بودند، به خصوص بیشترشان مال اصفهان بودند که به نام بچه های اصفهانی معروف بودند توی بازار.» همان: ص ۱۶۵.

نهضت امام خمینی(ره) در سال ۴۱، به طور جداگانه «فعالیت های چاپ و پخش اعلامیه های مراجع و علما و برگزاری تظاهرات و راهپیمایی ها و مجالس سخنرانی ها [را] به صورت پراکنده داشتند»،(۱) بعد از برقراری ارتباط با امام، به توصیه ایشان برای اتحاد با یکدیگر آشنایی پیدا کرده در قالب مؤتلفه به هم پیوستند.(۲) آیه اللّه دکتر بهشتی که جلسات درس خصوصی با دو گروه اصفهانی ها و مسجد امین الدوله داشت، «نقش مؤثری در ایجاد هماهنگی و تشکل مؤتلفه» ایفا نمود.(۳) مؤسسان این گروه عمدتا از کسبه و اصناف بازار بودند که در فعالیت های مذهبی و سیاسی دارای سوابق مختلفی بودند و برخی از آنها تجارب عضویت در گروه های سیاسی را نیز داشتند. از بیش از ۴۰ تن مؤسسان و رهبران غیرروحانی این جمعیت تنی چند از شناخته شده ترین آنها عبارتند از: حاج صادق امانی، محمدصادق اسلامی، حاج مهدی عراقی، حبیب اللّه عسگراولادی، سیداسداللّه لاجوردی، حاج سیدعلاءالدین میرمحمد صادقی، حاج حبیب اللّه شفیق، حاج ابوالفضل توکلی. مؤتلفه در مدت کوتاهی موفق به توسعه شبکه در تهران و ایجاد هسته هایی در شهرها گردید. در بدو تشکیل این سازمان، مؤسّسین آن درصدد برآمدند برنامه ها و اصول خود را با امام خمینی(ره) هماهنگ و موافق سازند. حاج مهدی عراقی در این زمینه می گوید: [...] ایشان هم تأیید فرمودند؛ و هرکسی هم که می رفت از حاج آقا [=امام خمینی [سؤال می کرد، ایشان می فرمودند که «مسلمان باید تشکیلاتی باشد؛ مسلمان بدون تشکیلات ارزشی ندارد.»(۴)

مرام نامه و اساسنامه پس از تصحیح توسط آیه اللّه دکتر بهشتی و حجه الاسلام دکتر باهنر (مسئول کمیته تبلیغات) زیرنظر شورای روحانیت تهیه و پس از مشورت و تصویب، در حوزه های اصلی و شوراهای مرکزی هیئت های سه گانه نیز به تصویب رسید.(۵) شورای روحانیت که در رأس جمعیت قرار داشت متشکل از ۴ نفر بود: آیه اللّه مطهری، آیه اللّه دکتر بهشتی، آیه اللّه انواری و حجه الاسلام مولائی.(۶)

۱- مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۲۷.

۲- همان: صص ۱۴۷ و ۱۴۹.

۳- همان: ص ۱۵۱؛ پانوشت.

۴- عراقی، ناگفته ها: ص ۱۶۶.

۵- مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۵۴.

۶- همان: صص ۴۴۹ و ۱۵۳.

پس از نوشتن اساسنامه و آیین نامه، تقسیم کارها در چهار گروه انجام گرفت: گروه اجراییات، گروه بررسی مسائل سیاسی، گروه اقتصادی و گروه روحانیت (ایدئولوژی و اعتقادات).(۱) مسئله ایدئولوژی را واگذارِ گروهی به نام «گروه روحانیت» کرده بودیم که آنها مسائل تعلیماتی را از جهت ایدئولوژی بررسی می کردند؛ به صورت جزوات، می دادند و در حوزه ها[ی تشکیلات] تدریس می شد.(۲) حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود، پس از اشاره ای گذرا به تشکیل مؤتلفه، در مورد رابطه منظم این تشکیلات با روحانیت می نویسد: [...] امام هم موافقت کردند و چند روحانی مورد اعتماد خودشان را برای نظارت بر کار این ها و پاسخگویی سؤالات و تغذیه فکری شان انتخاب کردند؛ از آن جمله آقایان مطهری، بهشتی، انواری. کتاب انسان و سرنوشت آقای مطهری محصول درس هایی است که ایشان برای همین جمعیت و جلسات دیگری از این قبیل آماده کرده بودند.(۳) در خصوص مشی مبارزاتی، به نظر می آید که حرکت های مؤتلفه متناسب با روند مبارزه امام خمینی(ره) بوده و از بدو تشکیل مبارزه قهرآمیز در دستور کار قرار نداشته است. حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در مورد علل اتخاذ مشی قهرآمیز در این جمعیت می گوید: «موج جدید مبارزه از سال ۴۱ پیدا شد... یک حرکت اسلامی بود، بر پایه موعظه و نصیحت و با سخنرانی، اعلامیه، تظاهرات، اجتماعات عظیم و اعتراضات صریح و افشاگری و ارشاد سیاسی علنی و حضوری فراگیر در سراسر کشور. ماهیت این مبارزه دینی و سیاسی بود، بی آنکه بخواهیم دست به اسلحه ببریم. بعد از خشونتی که رژیم نشان داد و تظاهرات بدون خشونت مردم [۱۵ خرداد] را به خاک و خون کشید و در پی آن زندان ها و اعدام ها، واکنشی پیش آمد و عده ای به این فکر افتادند که نمی توان به حرکت نظامی رژیم پاسخ سیاسی داد. پاسخ مناسب خشونت، خشونت است. از طرفی گروهی از فداییان اسلام هم - مثل حاج مهدی عراقی و حاج صادق امانی - از یاران نزدیک امام بودند که تجربه ها و سوابق گذشته آنان در گرایش به حرکت مسلحانه، مؤثر بود. چنین بود که در کادر مرکزی مؤتلفه، گروهی راه مبارزه مسلحانه را انتخاب کردند. تکروی هم نبود، دوستان دیگر آنان هم این حرکت را تأیید می کردند، ما هم در سطح

۱- عراقی، ناگفته ها: صص ۱۶۶ - ۱۶۷.

۲- همان: ص ۱۶۷.

۳- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج۱: صص ۱۹۸ - ۱۹۹.

محدود و کنترل شده مخالف نبودیم. چون احساس می شد که اگر با آن خشونت رژیم با نرمش برخورد شود، گستاخ تر می شوند... با چنین زمینه ای گروهی از مؤتلفه به مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کردند.»(۱) تشکیلات مؤتلفه طبق اساسنامه که با رعایت اصول تقیه (پنهان کاری مبارزاتی) تنظیم شده بود، دارای ۳ سازمان مرکزی، مالی، و تبلیغات و ارتباطات بود.(۲) شورای روحانیت، شورای تصمیم گیری و شاخه نظامی در متن اساسنامه مکتوب درج نگردید ولی عملاً وجود داشت.(۳) واحد پایه تشکیلات مؤتلفه، «حوزه» بود؛ و فعالیت هفتگی حوزه ها عبارت بود از بحث عقیدتی، تفسیر سیاسی امور داخلی، تفسیر سیاسی امور خارجی، مطالعه انقلاب های آزادی بخش، جمع آوری حق عضویت اعضا و برآوردن نیازهای سازمانی.(۴) حاج مهدی عراقی می گوید تا مرحله دستگیری رهبران گروه در بهمن ۴۳ «در حدود ۵۰۰ جلسه ما داشتیم و ۵ هزار تا عضو می شده که ۵۰۰ جلسه می توانیم بگوییم در تهران و شهرستان ها داشتیم که سیصد و خرده ای از آن در تهران بود... طی این مدت یک نفر، یک دفعه، نه پلیس توانست رخنه کند و کشف کند و نه ساواک، این حرفی بود که خود این ناصر مقدم که الآن [پاییز ۵۷ [رییس ساواک هست، آن موقع هم رییس سازمان امنیت تهران بود، گفت که در این مملکت نزدیک به سه سال حرکت هایی ایجاد شد که همه دست این گروه [مؤتلفه] بود، بدون اینکه ما سرنخی از آنها به دست آوریم.»(۵) تا سال ۱۳۴۳ هشت جزوه تشکیلاتی - سیاسی حاوی مسائلی در مورد حزب، ضرورت مبارزه، عضوگیری و غیره - که عنوان جزوه یا درس هشتم، «ضرورت مبارزه در شرایط فعلی از نظر شرعی» بود - در اختیار حوزه های مؤتلفه قرار گرفته بود. این دروس ، پس از مطالعه اعضا و مباحثه در حوزه، از طرف مسئول رابط جمع آوری می شد. هر ماه، «تفسیر سیاسی ماه» نیز در نشریه ای جداگانه منتشر می شد.(۶) پیشتر، از جمله در جزوه ای منتشر شده در اروپا، اشاره شده بود که «ارگان مؤتلفه، نشریه انتقام بود...» و

۱- مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۲۴.

۲- همان: ص ۱۵۵.

۳- همان: صص ۲۴۱ - ۲۴۲. عراقی، ناگفته ها: ص ۲۰۶؛ تصریح بر وجود شاخه نظامی.

۴- اسنادی از جمعیت های مؤتلفه...: ص ۲.

۵- عراقی، ناگفته ها: ص ۱۷۰.

۶- اسنادی از جمعیتهای مؤتلفه...: صص ۲-۳.

شرح نسبتا مبسوطی نیز در بیان مشخصات و محتوای آن آمده بود؛(۱) این تصور از آن رو پدید آمده بود که طبق تصریح حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، این نشریه و نشریه بعثت را جمعی از روحانیون مبارز قم با پشتوانه مالی مؤتلفه منتشر می کرده اند؛ که طبعا در حوزه های آن نیز مطالعه می شده است.(۲) در نگاهی اجمالی، بخشی از عمده ترین فعالیت های مؤتلفه - یا دقیق تر، گروه های تشکیل دهنده مؤتلفه - به قرار زیر است: بهمن ماه ۱۳۴۱ تدارک و شرکت در رهبری اعتصابات علیه رفراندوم شاه در ۶ بهمن. خرداد ماه ۱۳۴۲ سازمان دادن و سامان بخشیدن تظاهرات ده ها هزار نفری عاشورای ۱۳۸۳ ق./ ۱۳ خرداد و سپس ۱۵ خرداد. فروردین ماه ۱۳۴۳ برگزاری مجالس جشن آزادی امام خمینی(ره) در تهران و قم، که تبدیل به مجالس افشاگری علیه رژیم شد؛ برگزاری مجلس ختم شهدای مدرسه فیضیه در مسجد جامع چهل ستون تهران. خرداد ماه ۱۳۴۳ تدارک و رهبری تظاهرات عاشورای ۱۳۸۴ ق.، در بزرگداشت نخستین سالگرد شهدای ۱۲ محرم / ۱۵ خرداد.

ص:۲۲۶

۱- همان: ص ۳.

۲- «از اساسی ترین کارهای ما در آن چند ماه [فاصله دستگیری تا آزادی امام خمینی [ایجاد تشکیلاتی بود که مرکزیت آن از یازده نفر تشکیل می شد: آقایان خامنه ای، منتظری، ربّانی شیرازی، قدّوسی، مصباح یزدی، امینی[نجف آبادی]، محمدخامنه ای، آذری[قمی]، مشکینی، حائری تهرانی و من. نشریه مخفی بعثت و انتقام در حقیقت ارگان همین جمعیت بود که در کارهای اجرایی آن آقایان سیدمحمود دعایی، مصباح، علی حجتی کرمانی و سیدهادی خسروشاهی و من همکاری داشتیم. نشریه بعثت بیشتر جنبه سیاسی و پرخاش و افشاگری داشت و نشریه انتقام جنبه ایدئولوژیکی آن قوی بود؛ که شاید براساس احساس چنین نیازی پس از بعثت منتشر شد. بعثت را من اداره می کردم و انتقام را آقای مصباح یزدی. در حل مسائل مالی هم نقش اساسی را هیئت های مؤتلفه داشتند.» هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج۱: ص ۱۹۵.

آبان ماه ۱۳۴۳ چاپ و پخش وسیع اعلامیه ضدکاپیتولاسیون امام خمینی(ره)، در تهران و شهرستان ها؛ تدارک اعتصاب در بازار و محلات جنوبی تهران، به مناسبت تبعید امام خمینی(ره). آذر ماه ۱۳۴۳ رهبری اعتصابات تاکسیرانان تهران در ۹ آذر، به مناسبت گران شدن قیمت بنزین؛ برگزاری میتینگ اعتراضی ضدّرژیم در ۲۱ آذر در مسجد حاج سید عزیزاللّه تهران. بهمن ماه ۱۳۴۳ اعدام انقلابی حسنعلی منصور نخست وزیر شاه در اول بهمن، به علت طرح و تصویب ماده واحده منضم به «قرارداد وین» دایر بر مصونیت قضایی و کنسولی مستشاران نظامی آمریکا در ایران (کاپیتولاسیون).(۱) صبح روز اول بهمن ماه ۱۳۴۳ حسنعلی منصور به ضرب گلوله های سلاح کمری محمد بخارایی مجروح شد و در ششم بهمن ماه، مصادف با سالروز رفراندوم شاه، درگذشت. «هیئت های مؤتلفه اسلامی برای اعدام انقلابی حسنعلی منصور و دیگر مقامات دولتی از [آیه اللّه] حاج سید هادی میلانی مجوز گرفتند. طبق برنامه تعیین شده از سوی این گروه، بنا بود همزمان با کشتن منصور، برخی از مهره های دیگر رژیم شاه، مانند نصیری، علم، اقبال و برخی از مدیران جراید که وابسته به دربار و صهیونیسم بین المللی بودند و به امام اهانت می کردند نیز کشته شوند، نیز برخی از مراکز و اماکن وابسته به دربار، امپریالیسم و صهیونیسم نیز منفجر شود. لیکن پیش از آنکه بتوانند به این برنامه ها جامه عمل بپوشانند، همگی شناسایی و دستگیر شدند.»(۲) در جریان محاکمه این گروه، که در هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ آغاز شد، صادق امانی - از رهبران مؤتلفه - گفت: ما با بررسی اوضاع به این نتیجه رسیدیم که پاسخ به «این مسئله» از لوله تفنگ می تواند خارج

۱- عراقی، ناگفته ها: صص ۱۶۵ - ۲۱۲؛ با تلخیص. اسنادی از جمعیت های مؤتلفه...: صص ۲ - ۴.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۱۲۲. در مورد مجوز شرعی همچنین Î مقدم، خشونت قانونی: صص ۲۴۵ و ۲۴۶.

شود.(۱) وی در قسمت دیگری از دفاعیات خود نیز گفت: «شاه بدون آنکه حق دخالت در امور مملکت را داشته باشد، رسما دخالت و اوامر خود را تحمیل می نماید، که ما خواهان محو آن هستیم، من به خوبی مشاهده و احساس می کنم که تبعیض سراسر شئون این کشور را فراگرفته است. بسیار در شگفتم در کشوری که دم از اسلام و مذهب تشیع می زند، نمونه های حیات اسلامی هیچ دیده نمی شود.»(۲) محاکمه در دادگاه نظامی و به صورتی - تقریبا - دربسته انجام گرفت. محمدبخارایی جوان ۲۱ ساله ای که متهم ردیف اول شمرده می شد، از موضع دفاع از عمل خویش برخورد کرد و دست به افشاگری علیه رژیم زد. وی پس از بیان مشکلات اقتصادی کشور، فقر مردم، شدت اختلاف طبقاتی و اشاعه رو به فزون فساد توسط سران رژیم، اظهار داشت (نقل به مضمون): آقای دادستان! اینها چیزهایی هستند که عامل محرک من [بوده است] که من را وادار کرد حداقل بتوانم از یکی از افرادی که این فساد را در این جامعه حاکم کرده و این بدبختی را برای جامعه ما به وجود آورده انتقام بگیرم. و من ادعا می کنم که اولین تیر را به طرف دشمن رها کردم تا به جوانان این مرز و بوم بگویم: تا خارج کردن آخرین نفر استعمار، اسلحه خودشان را[به [زمین نگذارند.(۳)

مرتضی نیک نژاد متهم ردیف سوم نیز در دفاعیه خویش چنین گفت: «این فشار و اختناق است که در سینه ها، کینه های التیام ناپذیری به وجود می آورد و این تبلیغات مسموم است که نمی گذارد فریاد سوزناک و جگرخراش مظلوم شنیده شود. این شیوع کفر و نفاق است که نمی گذارد پیام های الهی به گوش مردم برسد. و این استعمار است که نمی گذارد پیک آزادی، نوید امیدبخش خود را در فضا طنین انداز کند.»(۴) دادستان نظامی برای ۱۳ تن از متهمان تقاضای اعدام کرده بود. با اقداماتی که در سطح جامعه و بویژه توسط علما و روحانیون انجام شد، در دادگاه تجدیدنظر ۶ تن به اعدام محکوم شدند و بقیه به حبس های مختلف. «علاوه بر گروه محمد بخارایی [شاخه نظامی]، بیش از صدنفر از افراد «جمعیت های

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص ۳۷۴ - ۳۷۵.

۲- مقدم، خشونت قانونی: ص ۲۸۶؛ پانوشت ۴.

۳- عراقی، ناگفته ها: ص ۲۳۸.

۴- مقدم، خشونت قانونی: ص ۲۸۶؛ پانوشت ۳.

مؤتلفه اسلامی» نیز به اتهام همدستی با آنان پس از شکنجه های غیرانسانی، در دادگاه نظامی به زندان درازمدت» محکوم شدند.(۱) سرانجام مطبوعات کشور در ۲۶ خرداد ماه ۱۳۴۴ اعلام کردند که حکم اعدام در مورد چهار تن به اجرا درآمده است. اسامی و مشخصات اعضای بازداشت شده مؤتلفه و محکومیت آنان ذیلاً درج شده است:

ردیف

نام و نام خانوادگی

تاریخ تولّد

شغل

محکومیت

۱

محمد بخارایی

۱۳۲۳

شاگرد آهن فروش

اعدام

۲

رضا صفّارهرندی

۱۳۲۵

پارچه فروش

اعدام

۳

مرتضی نیک نژاد

۱۳۲۱

گالش فروش

اعدام

۴

صادق امانی همدانی

۱۳۰۹

خواربارفروش

اعدام

۵

مهدی عراقی

۱۳۰۹

معدن چی

اعدام (تبدیل به ابد)

۶

هاشم امانی همدانی

۱۳۰۳

حبوبات فروش

اعدام (تبدیل به ابد)

۷

حبیب اللّه عسگراولادی

۱۳۱۱

فروشنده خشکبار (تحصیلات حوزوی تا سطح)

ابد

۸

عباس مدرّسی فر

۱۳۱۷

خواربارفروش

ابد

۹

ابوالفضل حیدری

۱۳۱۹

حبوبات فروش

ابد

۱۰

محمدتقی کلافچی

۱۳۲۰

بلورفروش

ابد

۱۱

محی الدین انواری

۱۳۰۵

روحانی

۱۵ سال

۱۲

احمد شاهبداغلو(شهاب)

۱۲۹۸

آهن فروش

۱۵ سال

۱۳

حمید ایپکچی

۱۳۲۶

محصل (روحانی زاده)

۵ سال در دارالتأدیب (به علت صغر سن)

سایر اعضای شورای روحانیت و بقیه رهبران و مسئولان اصلی مؤتلفه توسط ساواک شناسایی نشدند و هویت و جایگاه تشکیلاتی آنها در آن زمان مکتوم ماند. دو عضو مهم جمعیت مؤتلفه متواری شدند و رژیم تا سال ها از آنها خبری نداشت. فرد نخست سیدعلی اندرزگو روحانی عضو شاخه نظامی معروف به «شیخ عباس تهرانی» در سال های بعد با گروه «حزب اللّه» و «سازمان مجاهدین خلق» ارتباطاتی پیدا کرد و در تدارک اسلحه آنها را یاری داد. وی به دلیل تعبّدش به «احکام شرع» نتوانست به همکاری با سازمان اخیر ادامه دهد؛ و سرانجام در ماه رمضان ۱۳۵۷ شمسی، پس از ۱۳ سال مبارزات مؤثر و زندگی مخفی

ص:۲۲۹

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۱۳۰.

در درگیری مسلحانه توسط مأموران ساواک شهید شد.(۱) نفر دوم حاج مهدی بهادران عضو سازمان مرکزی با نام مستعار «عباس میرزایی»، ضمن حضور در جریان مبارزات، سال ها در شیراز - ظاهرا - به معماری اشتغال داشت؛ تا اینکه در سال ۴۸ دستگیر شد و هویت اصلی وی فاش گردید(۲) از میان اعضای زندانی مؤتلفه، عباس مدرسی فر به سازمان مجاهدین خلق جذب شد - که پس از حوادث اوایل تابستان ۱۳۶۰، همراه با برخی دیگر از اعضای سازمان، روانه خارج از کشور گشت. حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی معتقد است که فکر مبارزه مسلحانه ابتدا در مؤتلفه قوی بود، اما پس از ضربه ای که به علت اعدام انقلابی منصور به آنان وارد شد، تقریبا این اندیشه از میان آنان رفت، چرا که از آن ماجرا چنین نتیجه گرفته شد که «با عملیاتی کوچک، ضربه ای بزرگ به جریان های سیاسی وارد می شود.»(۳) پس از دستگیری های سال ۴۴ به بعد «و مسافرت شهید مظلوم دکتر بهشتی به اروپا و ضرورت مخفی کاری بیشتر... مؤتلفه دچار رکود شد و هر چند فعالیت های آن تا سال ۴۹ ادامه یافت اما آن گسترش قبلی را نداشت... و دیگر به نام مؤتلفه اسلامی فعالیت چندانی انجام نگرفت.»(۴) چند نکته در جمع بندی یادآور می گردد: ۱- مؤتلفه را در تعاریف متداول نمی توان در حوزه گروه هایی قرار داد که استراتژی و تاکتیک های مدوّنی برای مبارزه مسلحانه داشته اند. ۲- از مجموعه شواهد و خاطرات برمی آید که هدف اعدام انقلابی، در ابتدا، شخص شاه بوده است اما به دلیل نداشتن «سازمان دهی برای جایگزینی» او، از این اقدام منصرف شده اند. یکی از عمده ترین دلایل انصراف، بیم جایگزینی نیروهای سازمان یافته ای بوده است که ایدئولوژی دیگری داشته اند و احتمالاً با کمک اجنبی قدرت را قبضه می کرده اند.(۵) خود بخارایی نیز در

۱- مشروح ماجرای کنترل و برخورد ساواک، از زبان بهمن نادری پور (معروف به تهرانی) - بازجو و شکنجه گر ساواک - در دادگاه انقلاب اسلامی بیان شد. روزنامه اطلاعات، ۳ تیر ۵۸. برای آگاهی بیشتر در مورد زندگی سیدعلی اندرزگو ؛ کتاب سردار سرفراز... و مجله عروه الوثقی، ش ۷۹، ۹ مرداد ۵۹.

۲- طاهری، خاطرات...: ص ۷۱. در گزارش ساواک نام شناسنامه جعلی وی «حسن میرزایی» قید شده است. مقدم، خشونت قانونی: ص ۴۳۰.

۳- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: ص ۲۴۱.

۴- مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۲۸.

۵- عراقی، ناگفته ها: ص ۲۰۹.

بـازجویی هـا و محاکمات، به قصـد اولیه از بین بردن شاه تصـریح دارد: آقای بخارایی صـراحت دارد بر اینکه ما نظر اولی مان این بود که شاه را برداریم از وسط؛ چون عامل مسـتقیم اسـتعمار در داخل، این را تشـخیص داده بودیم. ولی بعـد از مذاکراتی که داشتیم، چون دیـدیم که در داخل ما آن سازمان بندی و تشـکیلاتی که با رفتن شاه بتوانیم خودمان قبضه کنیم و دیگران یا اسـتعمار دیگری نیایـد و جایگزین نشود نـداریم، بهتر دیـدیم که به عنوان هشـدار به اسـتعمار و به شاه، این مهره ها را انتخاب کنیم.] ... [و ما از این فرصت اسـتفاده بکنیم، بتوانیم آن سازمان بندی که جایگزین این تشـکیلات بشود، به وجود بیاوریم.(۱)

۳- نقش بخـارایی در اعـدام انقلابی منصور و بـازجویی و محاکمـات قابل توجه است؛ تا آنجا که بیژن جزنی پس از اشاره به سـابقه فعـالیت بخارایی در جبهه ملی می نویسـد: بخارایی در بازجویی مقاومت کرد ولی با شـناسایی او، رفت و آمـدهای او و همکارانش به خانه و آشـنایی اش با این افراد، رفقایش بازداشت شدند.[... [پس از تحقیقات و محاکمه، سـرانجام چهار نفر به اسامی محمد بخارایی، صفّار هرندی، مرتضی نیک نژاد و صادق امانی به شهادت رسیدند و بقیه به زندان های سنگین محکوم شدند.(۲) عراقی نیز تصـریح دارد بر اینکه «مرحوم بخارایی هیچ اعترافاتی نداشته، اصلاً»؛(۳) و در خصوص مواضع نخستین او در بـازجویی، پیش از کشف گروه و دسـتگیری سایر افراد، می نویسـد: بخارایی هم همه مسـئولیت ها را خودش پـذیرفته بود. خـودش قبـول کرده بـود. گفت: «خودم کردم؛ تشـخیص این بود: خـائن بوده، وظیفه شـرعی ام بوده.»(۴) ۴- عمل شـجاعانه و «موفق» بخارایی، در افزایش جـذب جوانان مذهبی به مبارزه مؤثر بود. این نکته را جزنی نیز مورد تأکید قرار داده است: کشـته شدن منصور، در حد عمومی، اثر گذاشت و در افزایش تمایلات مسلحانه به خصوص در بین عناصر مذهبی و غیر مارکسیست بی تأثیر نبود.(۵) واقعه کاخ مرمر، چنانکه در فصل بعد اشاره خواهد شد، یکی از تأثیرات این حرکت محسوب می شود.

۱- همان: ص ۲۳۳.

۲- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: صص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۳- عراقی، ناگفته ها: ص ۲۱۷.

۴- همان: همان صفحه.

۵- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۰.

۵- خصوصیات اعتقادی و اخلاقی اعدام شدگان، الگوی ویژه ای در مبارزات پدید آورد. آنان «به اسلام راستین سخت ایمان داشتند... و در راه عقیده خود از هستی خویش مایه گذاشتند. برخی از این افراد، چنانکه دوستانشان اظهار کردند، در مدت عمر ترک اولی انجام ندادند و عمل مکروهی از آنان سر نزد. درباره شهید امانی برخی از مجتهدان عادل گفتند که ایشان عادل است و به ایشان [در] نماز [اقتدا کرده] می خوانند. آنان در روزهای آخر عمر در زندان، همواره با وضو بودند و به راز و نیاز و عبادت اشتغال داشتند و آنگاه که به سوی میدان شهادت می رفتند، با رویی باز و چهره ای خندان و قدمی استوار، پیک مرگ را استقبال کردند و در حالی که با فریاد «اللّه اکبر» میدان تیر را به لرزه درآورده بودند، به سوی خدا شتافتند.»(۱)

حزب ملل اسلامی

روزنامه های ۲۸ دی ماه ۱۳۴۴، به نقل از سرهنگ فرسیو دادستان ارتش، از کشف و سرکوب جمعیتی با نام «حزب ملل اسلامی»(۲) خبر دادند. رژیم در خرداد ۴۴ عاملین ترور منصور را به اعدام و حبس های سنگین محکوم کرد. در آذرماه آن سال نیز محاکمه ۱۴ تن از متهمین حادثه کاخ مرمر را، به انجام رساند و محکومیت شان را اعلام نمود. فحوای تبلیغات رژیم حکایت از آن داشت که چنانچه سازمان مخالفی وجود داشته سرکوب شده است. از این رو، با آنکه نخستین بازداشت های اعضای حزب ملل در اواخر مهرماه همان سال صورت گرفته بود لیکن اخبار آن ماه ها بعد انتشار یافت. مطابق تحلیل رهبر و یکی از اعضای «حزب ملل اسلامی»، تأخیر در اعلام کشف جمعیت مزبور

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲.

۲- برای تنظیم این بخش، از تاریخ سی ساله ایران تألیف بیژن جزنی نیز استفاده شده است. در مقاله «حزب ملل اسلامی» که در شماره نخست فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر به چاپ رسیده، ذیل عنوان فرعی «نقدی بر ارزیابی نویسندگان»، به شدت به جزنی و کسانی که از نوشته وی سود برده اند انتقاد شده است. بیژن جزنی در نقل ماجرای تشکیل و کشف حزب ملل، تا حدّی انصاف به خرج داده ولی در طرح تحلیل جهت دار خود نکات درست و نادرست را به هم آمیخته است. در بسیاری از موارد، روایت «دیگران» - تا آنجا که ناقض واقعیت ها نباشد - سودمندتر است؛ به خصوص اگر به حوزه نقد و تحلیل راجع باشد.

بی سبب نبود.(۱) دستگیری گروه زیادی از مخالفین رژیم، آن هم جوانانی که متوسط سن آنها ۲۳ سال بود، «در حقیقت نشانه ای از یک جریان نیرومند مخالف و مبارز علیه رژیم بود» و «نشان از یک جریان تازه ای بود که برای جوانان جاذبیت و مقبولیت داشت». شیوع اخبار غیررسمی درباره این تشکیلات، در محافل سیاسی و تبلیغاتی داخل و خارج کشور، رژیم را ناچار ساخت که «خبر را به شکل کاملاً غیرمنتظره و به صورتی ویژه، که نشان از پیروزی دولت بر یک جریان بسیار خطرناک علیه امنیت ملت و کشور داشت، اعلام نماید».(۲) «طرح تأسیس این حزب در سال ۱۳۴۰ توسط رهبر آن ریخته شد و فعالیت برای عضوگیری، در سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ آغاز گشت و در فاصله کوتاهی توانست شماری (جمعا ۵۵ نفر) از نیروهای جوان مذهبی را به خود جذب کند، اما پس از لو رفتن تشکیلات و دستگیری همه اعضا، به سرعت پایان یافت و تنها، رهبران آن برای سال ها در زندان رژیم شاه باقی ماندند.»(۳) سیدمحمدکاظم موسوی بجنوردی، فرزند یکی از علمای مقیم نجف اشرف، در دوران تحصیلات متوسطه جذب جنبش اسلامی عراق بویژه حزب الدّعوه شد. وی برای ادامه تحصیل به ایران آمد و در سال ۱۳۴۰، به اتفاق چند تن از دوستانش، تشکیلاتی را پایه ریخت که «حزب ملل اسلامی» نام گرفت. «سید محمدکاظم که تنها بیست و سه سال داشت... توانست در قم با برخی از طلاب ملاقات کرده و از میان آنان محمدجواد حجتی را به تشکیلات وارد کند. در تهران نیز دوستانی داشت که هر کدام به نوبه خود وظایفی را در تشکیلات برعهده داشتند. هدف این حزب، سرنگونی نظام سلطنتی و ایجاد دولت اسلامی بود.»(۴) علایق بجنوردی در عراق و نگاه او به تحولات سیاسی جهان عرب و آمریکای لاتین فضای سیاسی

۱- منظور سید محمدکاظم بجنوردی و جواد منصوری است. مأخذ، فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش۱: ص ۱۹۲ است؛ ولی آنچه در گیومه سطور بعدی نقل شده از جواد منصوری است که مأخذ آن در پی می آید.

۲- منصوری، سیر تکوینی انقلاب اسلامی: ص ۲۳۲. روزنامه کیهان، چهار روز پس از مصاحبه دادستان ارتش، گزارش رپرتاژگونه ای انتشار داد که نمونه ای از عناوین و مطالب آن در اسنادی از جمعیت های مؤتلفه...: صص ۵۲ - ۵۵ از روزنامه کیهان ۲ بهمن ۴۴ نقل شده است.

۳- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۳۲۸ - ۳۲۹.

۴- همان: ص ۳۲۹.

و انقلابی ذهن بجنوردی را شکل می داد.(۱) خود وی در این مورد چنین نوشته است: [...] از همه جریانات انقلابی که در دنیا بود کسب تجربه و بهره برداری می کردیم. شخص خاص و یا جریان خاصی مدّنظر نبود. از حرکت های ناسیونالیستی ناصر گرفته تا جنگ های چریکی الجزایر و کوبا، تا جنگ هایی که در آسیای جنوب شرقی بود و مبارزاتی که در همه کشورهای جهان سوم در آن زمان وجود داشت ، ما بهره و الهام می گرفتیم. [...] الهام به این معنی که برای ما القای تجربه بود.(۲) بجنوردی و دوستانش، مشی قهرآمیز و «استراتژی مبارزات مسلحانه» را برگزیدند. نشریات درونْ گروهی تدوین شد و در کلاس ها(حوزه ها)ی حزب مورد بررسی قرار گرفت. اولین نشریه، ما و مرحله کنونی نام داشت.(۳) این نشریه چکیده نظریات «حزب ملل اسلامی» و مطالبی راجع به مبارزه مسلحانه را در خود جای داده بود و در ضمن آن، شرایط اقتصادی و سیاسی مورد تأکید قرار می گرفت.(۴) استراتژی حزب دارای سه مرحله بود: مرحله اول را «مرحله ازدیاد و تعلیمات» می نامیدند، مرحله دوم «استعداد یا آمادگی» بود و مرحله سوم «ظهور یا قیام مسلحانه»؛ که خود سه مرحله داشت: اول «آشوبگری مسالمت آمیز»، دوم «آشوبگری قهرآمیز»، سوم «جنگ چریکی دهقانی».(۵) حزب معتقد بود که پیش از «آشوبگری قهرآمیز» و یا در عرض آن، باید درصدد کسب «مشروعیت عرفی و شرعی» مبارزه باشد. چون هنوز - عملاً - به مرحله مبارزه مسلحانه نرسیده بودیم، از لحاظ امنیتی، برای خودمان جایز و لازم نمی دانستیم که برویم نزد مجتهدین [و] کسب مشروعیت کنیم ولی کسب مشروعیت در برنامه هایمان بود و معتقد بودیم آنچه را که امام در این زمینه پاسخ داده است، پاسخ مقطعی و برای همان گروه و محدود به همان گروه بوده است؛ و مخاطبین امام مشخص و معین بود[ه ا]ند؛ بنابراین ما، در وقت خودش، به هرحال کسب اجازه می کردیم.(۶)

ص:۲۳۴

۱- هفته نامه بهمن، ش ۲، ۲۳ دی ماه ۷۴: ص ۱۳؛ متن خاطرات بجنوردی.

۲- هفته نامه بهمن، ش ۱۶، اول اردیبهشت ۷۵: ص ۱۳.

۳- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۰. هفته نامه بهمن، ش ۲، ۲۳ دی ماه ۷۴: ص ۱۳.

۴- هفته نامه بهمن، ش ۲: همان صفحه.

۵- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۱. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱ و ۲-۳: مقالات بجنوردی و حجّتی کرمانی. هفته نامه بهمن، ش ۳ و ش ۴: ص ۱۳.

۶- هفته نامه بهمن، ش ۶، ۲۱ بهمن ۷۴: ص ۱۳.

«این حزب یک برنامه ۶۵ ماده ای داشت که مهم ترین نکته آن ایجاد دو مجلس، یکی مجلس مردم و دیگری مجلس بزرگان بود. در مجلس نخست، لوایح مطرح می شود و در نهایت برای تعیین حدود شرعی، به مجلس بزرگان که از فقهای عادل تشکیل شده، ارجاع داده می شود... [به نظر مؤسس حزب[حزب ملل در سه زمینه، [در زمان تأسیس و عرصه نظریه پردازی [پیشگام مبارزات مرحله نوین بود. نخست در براندازی رژیم، دوم طرح حکومت اسلامی و سوم جنگ مسلحانه.»(۱) «حزب برای مدتی به ایجاد نظم داخلی خود پرداخت و در نهایت خود را برای مبارزه مسلحانه آماده کرد. این اقدامات خیلی سریع و تقریبا بی حساب انجام شد، دلیل آن هم کم تجربگی افراد بود که بیشتر جوانان حول و حوش بیست سال بودند.»(۲) سرانجام رهبر و اعضای «حزب ملل اسلامی» در مهرماه ۱۳۴۴، پیش از انجام هر عملیاتی، از طریق کاملاً تصادفی به دلیل «یک سهل انگاری ساده» توسط یکی از افراد «تازه عضوگیری شده» به دام افتادند و گروه متلاشی گشت.(۳) به گفته بجنوردی، «حزب در لحظه دستگیری بیش از یکصد نفر کادر آموزش دیده تشکیلاتی داشت که برای هر مأموریت و هر فداکاری حاضر بودند و انگیزه همه این افراد، اسلام و حکومت اسلامی بود.»(۴) وی تأکید دارد که «حضرت امام[خمینی](ره) برای ما مرجع تقلید دینی و سیاسی و الگو و عروه الوثقی بودند. ما از اعلامیه های ایشان درس و الهام می گرفتیم... ایمان و اعتقاد ما به حضرت امام(ره)... همواره حفظ شد.»(۵) رژیم شاه در تبلیغات خود کوشید که عضویت یک روحانی در کادر رهبری این حزب را پوشیده نگاه دارد، «از این رو تیمسار فرسیو رییس دادستانی ارتش در مصاحبه خود در برابر این پرسش که آیا در میان دستگیرشدگان، روحانی نیز وجود دارد پاسخ منفی داد و حتی در روزنامه ها عکس شیخ محمدجواد حجتی کرمانی را بی عمامه انداختند که خود، نشان دهنده وحشتی بود که رژیم از رو آوردن جامعه روحانیت به انقلاب مسلحانه داشت. کرمانیان مقیم مرکز در مقابل این توطئه، طی اعلامیه ای همراه با عکس حجتی

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۳۲۹ و ۳۳۱.

۲- همان: ص ۳۳۰.

۳- موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۵۹.

۴- همان: ص ۵۷.

۵- همان: صص ۵۶ - ۵۷.

کرمانی [با لباس روحانی]، شاه را رسوا کردند.»(۱) بجنوردی در خاطرات خود عضویت حجه الاسلام دکتر محمدجواد باهنر در حزب ملل اسلامی توسط آقای حجتی کرمانی، را اینگونه شرح داده است: «آقای حجتی [کرمانی] در تهران در خانه ای زندگی می کرد که با مرحوم شهید باهنر مشترکا اجاره کرده بودند... آقای باهنر را بعدها آقای حجتی عضوگیری کرده بود و چون در هنگام دستگیری اعضای حزب، هیچ کس متوجه عضویت شهید باهنر نشد، ایشان از دستگیری مصون ماند.»(۲)

محاکمه ۵۵ نفر از اعضا و سران حزب ملل در بهمن و اسفند ۱۳۴۴ در دادرسی ارتش به صورت غیرعلنی انجام شد. رهبر گروه به اعدام و بقیه به حبس هایی از ۳ سال تا ابد محکوم گردیدند. در اثر فشار روحانیون متنفّذ، به خصوص دخالت آیه اللّه حکیم از نجف و آیه اللّه خوانساری از تهران، حکم اعدام بجنوردی با یک درجه تخفیف به حبس ابد تقلیل یافت. اسامی و میزان محکومیت بیست تن از اعضای اصلی حزب ملل به این شرح است:

ردیف

نام و نام خانوادگی

تاریخ تولّد

شغل

محکومیت

۱

سیدمحمدکاظم موسوی بجنوردی

۱۳۲۱

دیپلمه مدرّسی (فاقد شغل)

ابد

۲

محمد سیدمحمودی قمی

۱۳۲۴

آموزگار

ابد

۳

عباسعلی مظاهری عمرانی

--

دانشجو

ابد

۴

علی نورصادقی

--

دانشجو

ابد

۵

حسن حامد عزیزی

۱۳۲۴

آموزگار

ابد

۶

سیدمحمد میرمحمدصادقی

۱۳۲۵

--

ابد

۷

ابوالقاسم سرحدّی زاده

۱۳۲۴

--

ابد

۸

محمد پیران

--

پزشکیار وظیفه

ابد

۹

محمدجواد حجّتی کرمانی

۱۳۱۱

روحانی

۱۰ سال

۱۰

سیدکیوان مهشید

۱۳۲۲

دانشجو

۱۰ سال

۱۱

ناصر نراقی

۱۳۲۲

--

۸ سال

۱۲

محمدحسن ابن الرضا

۱۳۲۵

آموزگار

۸ سال

۱۳

جواد منصوری

۱۳۲۴

دانش آموز

۶ سال

۱۴

حمید خان محمدی

--

دانش آموز

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۱۸۱.

۲- موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۳۱.

ردیف

نام و نام خانوادگی

تاریخ تولّد

شغل

محکومیت

۱۵

احمد منصوری

۱۳۲۶

دانش آموز

۴ سال

۱۶

احمد احمد

۱۳۱۸

آموزگار

۴ سال

۱۷

محمدکاظم سیفیان

--

مهندس

۳ سال

۱۸

محسن حاج محمدی

--

دانش آموز

۳ سال

۱۹

محمدباقر عباسی

۱۳۲۵

دانش آموز

۳ سال

۲۰

عباس آقازمانی

۱۳۱۸

آموزگار

۵/۳ سال

بجنوردی در خاطرات خود می نویسد که به دلیل وجود حجه الاسلام محمدجواد حجتی کرمانی و روحیه و نقش وی در طول زندان، «حزب ملل اسلامی کم ترین تلفات [فکری] را در زندان داد و فقط دو نفر از اعضای ما بعدها از حزب بریدند و به دیگران پیوستند، هیچ یک از اعضای حزب ملل اسلامی به رژیم نپیوست... در حالی که بقیه گروه ها که دستگیر می شدند همواره درصدی از آنها... با رژیم همکاری می کردند. بخش عظیم از این موفقیت حزب ملل اسلامی در زندان مرهون آقای حجتی کرمانی بود.»(۱) چنانکه در بخش دیگری از این کتاب تشریح خواهد شد، جمعی از اعضای «حزب ملل اسلامی»، پس از آزادی از زندان، در اواخر دهه ۴۰ شمسی گروهی را به نام «حزب اللّه» تشکیل دادند. افراد این گروه، در نشیب و فراز مبارزات مسلحانه دهه ۵۰ حضوری چشمگیر و شاخص داشتند. در جمع بندی و تحلیل تاریخچه حزب ملل اسلامی نکاتی به نظر می رسد: عضوگیری از افراد جوان و بدون سابقه سیاسی و بازداشت، هرچند به اختفای حزب کمک می کرد،

کمبودهایی اساسی در این سازمان به وجود آورد که مهمترین آن نداشتن تجربه عملی در مبارزه و شناخت از محیط دشمن بود. کمیته مرکزی در سال ۴۳ مقاله ای زیر عنوان «پس کو ساواک؟!» در نشریه خود نوشته بود که نشان می داد دشمن را دست کم گرفته و پلیس را تمسخر می کند.(۲) به رغم پیچیدگی تشکیلاتی و تعدد نفرات و نیز با وجود روند منظم مطالعاتی، حزب در انطباق تئوری ها بر شرایط عینی ضعیف بود و به نظر می رسد اعتماد به نفس زیاد مؤسسان این تشکل، موجب کم توجهی به امکانات واقعی رژیم شاه در سرکوب مبارزان گردیده بود که در نتیجه آسیب پذیری آن را افزایش داد.

۱- همان: ص ۹۱.

۲- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۴.

بیژن جزنی از زاویه نگرش یک مارکسیست به تحلیل چگونگی شکل گیری حزب ملل پرداخته است و ضمن طرح دیدگاه خاص و جهت دار خود، تأکید می کند که این حزب برای گذار از یک پروسه صرفا سیاسی به یک پروسه سیاسی - نظامی، طرح و برنامه قابل اجرایی نداشت.(۱) نمی توان نادیده گرفت که تلفیق نوعی بلندپروازی و عدم محاسبه رخ داده است: از یک سو تعجیل در تدارک اسلحه و تنظیم لیست ترور و عملیات برای «سحرگاه انقلاب»، از سویی مشخص نبودن مشی عملیاتی و کاستی توان بالفعل سازمان، چندان با هم متناسب نبودند. حال آنکه «برنامه سه مرحله ای حزب نشان می دهد که حزب نیز در آن سال ها قصد آغاز مبارزه مسلحانه را نداشت؛ تنها به پایان رساندن مرحله نخستین با آهنگ ملایم افزایش افراد و امکانات خوب، سال ها به درازا می کشید.»(۲) در میان گروه های آن دوران، حزب ملل از معدود گروه ها (و شاید تنها گروه) است که برنامه مدوّنی برای «حکومت» داشته است. این وجه ممتاز حزب ملل نسبت به بقیه قابل توجه است.

۱- همان: ص ۱۴۵.

۲- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱: ص ۱۸۸؛ مقاله بجنوردی.

فصل سوم: گروه های مارکسیست

اشاره

در دهه چهل شمسی سه جریان مارکسیست که عملکرد و کارنامه آنها با اتخاذ مشی قهرآمیز، ارتباطی مستقیم دارد، حضور پیدا کردند که در ابتدای این بخش مرور می شوند. «شورش بهمن قشقایی» و «گروه پرویز نیکخواه» - هردو - در حوزه فعالیت های «سازمان انقلابی حزب توده» و مورد سوم، «گروه جزنی»، جریانی است که ریشه در «سازمان جوانان حزب توده» و سازمان دانشجویی جبهه ملی دوم دارد.

پیش از تشریح این سه جریان، آن بخش از کارنامه حزب توده که به زمینه های کلی تشکیل و نضج این گروه ها ارتباط پیدا می کند، بررسی می شود.

پیشینه

رهبران «حزب توده ایران» در پی شکست و انهدام مجموعه تشکیلات شان در سال های ۳۳ و ۳۴ توسط فرمانداری نظامی تهران، تا سال ۱۳۳۹ عملاً- منفعل ماندند و کارنامه آنها اغلب تشکیل جلسات بحث و مطالعه پیرامون «علل شکست» بود. حزب، پس از «پلنوم چهارم وسیع» تیرماه ۱۳۳۶، که طی آن به اشتباهات مکرّر گذشته اعتراف کرده

بود(۱) و توانسته بود با تظاهر به صداقت، بخشی از نیروها را حفظ کند،(۲) اینک می رفت که با اتخاذ مواضع رادیکال، تداوم حیات خود را تضمین کند. گردانندگان حزب از ۲۸ تیر تا ۷ مرداد ۱۳۳۹ به تشکیل جلسه ای دست زدند که به «پلنوم هفتم وسیع» شهرت یافت. در این جلسه که با جنجال فراوان شرکت کنندگان توأم شد، گرچه به طور صریح به عملیات مسلحانه اشاره ای نشده بود اما جریان هایی که می توانستند به لحاظ نظری در مسیر اقدام مسلحانه قرار گیرند، مورد توجه واقع شدند. پلنوم کمیته مرکزی «حزب توده ایران» معتقد است که [...] تمام اشکال مبارزات انقلابی باید مورد مطالعه دقیق قرار گرفته و با انطباق با شرایط خاص ایران مورد استفاده قرار گیرد...(۳) بی آنکه به اعترافات ریز و درشت سران اسبق و سابق حزب استناد گردد و یا تنها از منابع مخالفان آن بهره گرفته شود، مروری گذرا به کارنامه چهل ساله حزب و انطباق آن با سیاست های شوروی سابق کفایت می کند تا آشکار شود که کاربرد کلمه «اشتباه» در مورد سیاست ها و مواضع حزب، چه میزان غیرعلمی و به دور از واقعیت است. جز این نیست که «حزب توده ایران» زایده ای از یک مجموعه بود که زیر پوشش «انترناسیونال کمونیست» در خدمت سیاست های حزب کمونیست و رهبری اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت. دستگاه رهبری حزب توده استقلال فکر و عمل نداشت و به تمام معنای این کلمه (ایدئولوژیک، پولیتیک، ارگانیک) به انترناسیونال کمونیست - کمینترن و بعد کمینفرم - «وابسته» بود و از «خطّ مشی» آن، بدون قید و شرط و چون و چرا، پیروی می کرد. دستگاه رهبری حزب توده در موافقت با اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، انحلال سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان، حمایت از فرقه دموکرات که هدف غایی آن جدا کردن آذربایجان ایران و الحاق به شوروی بود، عدم حمایت از قیام افسران خراسان، ضدیت با نهضت ملی نفت، انفعال و وادادگی در قبال کودتای ۲۸ مرداد و سایر کارکردها و مواضع، اصلاً و ابدا «اشتباه» نکرد؛ تنها سیاست و «خطّ مشی» شوروی را مو به مو اجرا کرد.(۴) دولت شوروی، که پس از کودتای ۲۸ مرداد و همزمان با سرکوب حزب توده توسط رژیم شاه، درصدد

۱- در تأسّی به مشی «خروشچف» در «کنگره بیستم» حزب کمونیست شوروی.

۲- اسناد و دیدگاه ها...: صص ۳۶۱ - ۳۸۲.

۳- همان: ص ۳۹۸.

۴- نشریه نگاه نو، ش ۲۷، بهمن ۱۳۷۴: ص ۱۲۶؛ مقاله «کارنامه حزب توده»، با اضافات و تلخیص.

بهبود روابط خود بـا ایران بود و در این جهت نیز به توفیقاتی دست یافت، تنها، وقتی که با تهاجم هماهنگ آمریکا و انگلیس در پهنه دیپلماسی ایران مواجه می شد، مخالفت با رژیم شاه را نیز در حوزه جنگ سرد خویش با «دولت های امپریالیستی» قرار می داد. «در نیمـه دوم سـال ۴۱ [...] در واقع پس از حـدود ۱۰ سـال، شوروی به آنچه نظر داشت رسـید؛ روابـط بازرگـانی و همکاری اقتصادی خود را با ایران به سـرعت گسترش داد و ایران نیز در خاورمیانه از ایفای نقش بلندگوی ضد شوروی دست کشـید و در صـحنه جهانی سیاست خود را در مقابل شوروی تا حدود زیادی تعدیل کرد.»(۱) وقتی شوروی اصلاحات شاه را تأیید کرد و قیام ۱۵ خرداد را حرکتی ارتجاعی برشمرد،(۲) «رادیو پیک ایران، ۱۵ خرداد را محکوم ساخت و آن را کوششی ارتجاعی از سوی قشـریون مذهبی اعلام کرد»؛(۳) و «درست هنگـامی که رژیم به سـرکوبی شدیـد مردم و تحکیم دیکتاتوری خود» می پرداخت، «مـاه عسل مناسـبات ایران و شوروی» آغاز می شـد؛(۴) حزب توده نیز دیگر از «عمـل انقلاـبی مردم ایران» برای سـرنگونی «رژیم منفور» دم نزد و – از همه مهمتر – «تمـام اشـکال مبـارزات انقلاـبی» را غیرقابل «انطباق با شـرایط خاص ایران» می دانست!(۵) عریـان شـدن اختلافـات ایـدئولوژیک چین و شوروی، بزرگترین تنش و انشـقاق را – تـا آن زمان – در حزب توده پدیـد آورد. جـاذبه «مـائوئیسم» و زخم های کهنه اختلافات حزبی، بخش مؤثری از رهبران حزب را به سـمت چین راند و زمینه ایجاد «سازمان انقلابی حزب توده» فراهم شد.

ص:۲۴۱

۱- جزنی ، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۶۵.

۲- روزنـامه کیهان ، ۱۸ خرداد ۴۲، به نقـل از ایزوستیا مقاله ای در تحلیل از اصـلاحات ارضـی شاه و تقبیـح مخالفان به چاپ رساند، تحت عنوان «به دستور ارتجاع». «تبلیغات رادیویی شوروی و حزب توده به سرعت رو به آرامش گذاشت؛ به طوری که در روزهای پس از رفرانـدوم شـشم بهمن، یعنی در فاصـله چنـد ماه، روزنامه ایزوستیا و رادیو مسـکو – تلویحا – از اصـلاحات ایران حمایت کرده و از نیکبختی مردم ایران سخن می گفتند. خبرگزاری تاس رپورتاژهایی از ایران فرستاد که عنوان آن «همه امیدوارند» بود.» جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۰۴. «اصلاحات ارضی با افزایش علاقه نسبی دهقانان به ثمرات کار خود و با تسریع رسوخ سرمایه داری در دِه، امکانات بیشتری برای رفاه دهقانان و رشد اقتصاد روستایی فراهم می سازد.» نشریه دنیا، دوره دوم، ش ۳.

۳- جزنی، تاریخ سی ساله... ج ۲: ص ۴۰.

۴- جزنی، کلیات: ص ۵۸.

۵- مطالب داخل گیومه، نقل از اسناد و دیدگاه ها...: ص ۳۹۸.

احمـد قاسـمی تهرانی و دکـتر غلامحسـین فروتن اعضـای هیئت اجراییه و عبـاس سـغایی عضـو مشـاور کمیته مرکزی، مواضـع مائوئیستی خود را اعلام داشـتند و با دانشـجویان چپ ایرانی مقیم غرب در «کنفدراسـیون دانشـجویان ایرانی»، «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور» را تشـکیل دادند که بعدها به «سازمان انقلابی توده» تغییر نام داد. پس از چندی قاسمی و فروتن، از سازمان انقلابی اخراج شدنـد. این دو به آلبانی و رهبر اسـتالینیست آن «انور خوجه» گرایش پیـدا کردنـد و «سازمان مارکسـیستی – لنینیستی توفان» را ایجاد کردند.(۱) با وساطت فریـدون کشاورز، از رهبران پیشـین حزب توده، هیئتی مرکب از مهدی خانبابا تهرانی، کورش لاشایی، محمود مقدم، محسن رضوانی، بیژن حکمت – از سازمان انقلابی – به چین سـفر کردند و هماهنگی هایی با نماینـدگان حزب کمونیست چین به عمل آوردند(۲) که در نتیجه آن، در طول سـال های ۶۴ تا ۶۷ م./۴۳ تا ۴۶ شمسـی، افرادی برای گذراندن دوره های آموزشی به چین رفتند و بین ۴ تا ۵ ماه در آن کشور اقامت کردند.(۳) خانبابا تهرانی بعـدها در مورد این اعزام هـا و ماهیت واقعی آنها چنین می گویـد: «این سـفر[ها] در واقع یک تور سیاسـی – توریستی بود. بیشـتر یـک ماسـاژ روانی بود... اعزام افراد به چین بیشتر از جنبه روانی و تـأثیر عمومی آن مـدنظر بود. واقعیت امر این بود که، افرادی را که به سازمـان جلب می شدنـد در واقـع آلوده می کردیم. فلاـن جوان را از درس خوانـدن بیرون می کشـیدیم، گـذرنامه اش را در جوی آب می انـداختیم و برایش گـذرنامه جعلی صادر می کردیم... می بایستی تمام پل های بازگشت را پشت سـر این جوانان خراب کرد... می توانم مورد علی صادقی را که با نام مسـتعار عباس فعالیت می کرد توضـیح بدهم. علی صادقی دکترای فیزیک اتمی داشت و در پژوهش گاه اتمی فرانسه به عنوان متخصص درجه اول

۱- سـیاست و سازمان حزب توده...، ج ۱: ص ۵۴ و صص ۱۵۲ – ۱۵۴. کنفدراسـیون دانشجویان ایرانی: ص ۹۷، با تصرف و تلخیص.

۲- کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: ص ۷۸. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۱: صص ۱۳۱ – ۱۳۴.

۳- این افراد عبارت بودنـد از: کورش لاشایی، عطا پورحسن آقایی کشـکولی(عطا کشـکولی)، ایرج کشـکولی، بیژن قـدیمی، علی شـمس، سـیاوش پارسانژاد، محمود صادقین، محسن رضوانی، موسـی رادمنش، علی کائیـدی چهارمحالی، سـیامک لطف اللّهی، خسـرو صفایی، پرویز نعمان، مهدی خانباباتهرانی، همایون قهرمان، بیژن حکمت، سیروس نهاوندی، اکبرایزدپناه، محمد عطری، بیژن چهرازی، رحیمی لاریجانی، علی سـعادتی، پرویز واعظ زاده، هاشم هاشـمی قوچانی، خسـرو نراقی، علی صادقی، خسرو محمد رجایی، چند نفر با نام مستعار. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: صص ۸۰ – ۸۱

خارجی با حقوق ماهیانه ده هزار فرانک به کار مشغول بود... پاسپورتش را توی جوی آب انداختند و همراه گروه اعزامی به کوبا او را راهی کوبا کردند. صادقی سپس به چین و بعد به منطقه اعزام شد و مدتی در عراق با گروه طالبانی بود تا این که به ایران رفت و دستگیر شد. سه چهار سالی را هم در زندان گذراند و پیش از انقلاب آزاد شد و تا امروز مشغول ادامه پیگیری همان خط سازمان انقلابی [حزب توده] است... او به عنوان رهبر حزب رنجبران با چهار پنج نفر دیگر در آلاچیقی در منطقه کردستان نشسته و مشغول چرت زدن است. در سفرم به کردستان پس از ۱۶ سال با علی صادقی ملاقات کردم و متوجه شدم چون دیوار گچی شده است و تنها با ۲۰ کلمه صحبت می کند، چرا که با کسی تماس ندارد و از زندگی واقعی بریده است. به تصور اینکه هنوز سال ۱۹۶۵ است و قضیه محاصره شهرها از طریق دهات مطرح است... این نتیجه از خود بیگانه کردن انسان هاست و روشن است با مسخ انسان ها، نظرات آنها نیز هیچ انطباقی با واقعیت نخواهد داشت.»(۱) پیش از آن، در پی پیروزی «فیدل کاسترو» و یارانش در کوبا، «روش کوبا» یا «راه کاسترو» زبانزد شده بود. این بود که «تا سال ۴۴ نقطه نظرهای سازمان انقلابی، مخلوطی از نظریات حزب کمونیست چین و نظرات کاسترو بود.»(۲) مجموعه این تجربیات و گرایش ها، تئوری و اندیشه ای را نتیجه داد که نخستین ادبیاتِ راهبردی اقدام مسلحانه مارکسیستی در ایران است.

گروه پرویز نیکخواه / واقعه کاخ مرمر

نیکخواه، که از فعالان کنفدراسیون بود و نقطه نظرهای چین را رسما پذیرفته بود، در اواخر سال ۱۳۴۲ با پنج تن از همکاران و همکلاسی های خود گروهی را به وجود آورد. آنان درصدد تبلیغ مواضع «حزب کمونیست چین» و پیاده کردن جنگ توده ای دهقانی برآمده بودند.(۳) پرویز نیکخواه در ایران و دوران تحصیل در انگلستان عضو «حزب توده» بود. در خارج، از آن جدا شد و در کنفدراسیون دانشجویان، به منشعبین مائوئیست حزب توده پیوست تا به ایران بازگشت. اندکی

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۱: صص ۲۶۷ - ۲۶۹.

۲- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۲۳.

۳- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۲۲. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: ۷۵ - ۷۶.

بیش از دو ماه پس از کشته شدن منصور نخست وزیر، در پی تیراندازی به شاه در روز ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ توسط سرباز مسلمان رضا شمس آبادی - به دلیل آشنایی وی با احمد کامرانی که یکی از اعضای گروه نیکخواه بنام احمد منصوری با او همکار و دوست بود - این گروه تحت تعقیب قرار گرفت. رژیم شاه هم با استفاده از این فرصت، موج تبلیغاتی وسیعی را آغاز کرد که اثبات کند دشمنان شاه، کمونیست ها هستند. رژیم که پیش از این، با اعدام انقلابی «حسنعلی منصور» آرامش خود را از دست داده بود، ابتدا با دستپاچگی سعی کرد از علنی شدن حادثه جلوگیری کند. روزنامه های ۲۱ فروردین از نزاع چند سرباز در کاخ مرمر که منجر به تیراندازی و قتل دو سه نفر شده بود، خبر دادند(۱) ولی روز بعد اطلاعیه دیگری در روزنامه ها به چاپ رسید که به نحوی مبهم حکایت از واقعه حمله به شاه داشت: «هنگامی که اعلیحضرت همایون شاهنشاه به دفتر کار خود در کاخ مرمر نزول اجلال می فرمود، سرباز وظیفه ای - گویا - بر اثر جنون آنی به تیراندازی دست زد و باغبان و دو مأمور را به قتل رسانید و خود کشته شد.»(۲) پلیس از طریق خانواده شمس آبادی و دیگر دستگیرشدگان، به روابط کامرانی و شمس آبادی از یک طرف و کامرانی و منصوری از طرف دیگر پی برد و به دستگیری بقیه گروه چند نفره نیکخواه پرداخت. توسط ضدّاطلاعات ارتش، ابتدا آن دو نفر و در مرحله بعدی نیکخواه و دو سه نفر بقیه، که زندگی عادی خود را می گذراندند، بازداشت شدند. رکن دوم می خواست به هر قیمتی دست های پشت پرده را بشناسد؛ از این رو فشار در بازجویی ها شدید بود ولی مجموعه روابط این گروه، ماجرای حمله به شاه را توجیه نمی کرد. منصوری که از عواقب تیراندازی به شاه روحیه خود را باخته بود، اطلاعات دیگری برای اعتراف نداشت ولی مأموران دست از سرش برنمی داشتند. او هم، ترفند آخرین را به کاربرد و مأموران گارد و مقامات مجهولی را متهم به همدستی کرد و اظهار داشت که تنها در حضور «اعلیحضرت» حقایق را خواهد گفت. شاه وی را پذیرفت؛ و منصوری در آنجا اعتراف کرد که این حیله را برای رهایی از شکنجه ابداع کرده است و حال آنکه همه اطلاعات را داده است و هیچ دستی - حقیقتا - پشت پرده وجود ندارد. پس از آن بود که به دستور شاه پرونده به سازمان امنیت ارجاع داده شد. اسناد باقیمانده از ساواک و پژوهش های بعدی کاملاً روشن می سازد که گروه نیکخواه هیچ گونه نقشی در اقدام شمس آبادی نداشته

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۱۵.

۲- روزنامه های اطلاعات و کیهان، ۲۲ فروردین ۴۴.

است.(۱) رضا شمس آبادی شخصا یک فرد مذهبی با پای بندی به عبادات شناخته شده بود و در اجتماعات مذهبی حضور فعال داشت.(۲) وی در قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ کاشان و پخش اعلامیه های امام خمینی مشارکت داشت.(۳) احمد کامرانی که قبل از اقدام موضوع را شنیده و به دوستش منصوری گفته بود، در مصاحبه ای در سال ۱۳۶۰ چنین تصریح می کند: «طرح حمله به شاه و اجرای آن، همه به وسیله رضا [شمس آبادی] بود. هیچ کس حتی در تشویق او نقشی نداشت. جز حوادثی که آن روزها اتفاق افتاد و توانست مشوق او بشود منجمله اعدام انقلابی منصور... من هم هیچ نقشی در برنامه او نداشتم. فقط مطلع بودم.»(۴) به تصریح بیژن جزنی، «نیکخواه در رأس بازداشت شدگان، کلیه اطلاعات تشکیلاتی و حتی مسائل بسیار فرعی را در اختیار پلیس گذاشت و با ژستی رهبرمآبانه به افراد توصیه می کرد که به همه چیز اعتراف کنند. خود او منکر اطلاع دقیق و جدی از تصمیم شمس آبادی شد... ولی داشتن مرام کمونیستی و طرفداری از نظرات چینی را پذیرفت.»(۵) «در آبان ۴۴، در دادگاه، اکثر متهمان اظهار ندامت و وفاداری [به رژیم [کردند.»(۶) رژیم شاه برای جدّی نشان دادن نمایشنامه اقدام به ترور شاه توسط یک گروه کمونیستی، ۹ تن از اعضا و مرتبطین این گروه را از سه تا ده سال و دو تن را ابتدا به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم ساخت. و در خلال سال های بعد تمامی متهمان بعد از سپری شدن اندکی از دوران زندان به مناسبت های مختلف آزاد شدند. «نیکخواه و همکارانش در زندان به مشی چینی خود به شدت ادامه دادند و با عناصر توده ای طرفدار شوروی برخوردهای تندی کردند که به زدوخورد نیز کشید. در پایان سال ۴۶ نیکخواه و منصوری به بروجرد تبعید شدند و در زندان بروجرد، با تماس هایی که ساواک با نیکخواه برقرار کرد، او چهره خود را که از همان روزهای نخست بازداشت برای عده ای شناخته شده بود آشکار کرد و نه فقط در لباس یک نادم

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۱۱۴۹ - ۱۱۷۵.

۲- همان: ص ۱۱۵۰.

۳- همان: ص ۱۱۵۲.

۴- همان: ص ۱۱۵۹.

۵- احمدزاده، جنبش دانشجویی: ص ۴۵.

۶- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۵.

بلکه در نقش مدعی هرگونه مبارزه و مدافع رژیم ظاهر شد»(۱) و سرانجام ابتدا در ۲۰ خرداد و سپس در ۲۲ مرداد ۱۳۴۹ طی مصاحبه های مطبوعاتی و رادیو - تلویزیونی ویژه ای، که توسط ساواک ترتیب داده شده بود و مانند آن بعدها نیز مشاهده شد، به ابراز ندامت از گذشته سیاسی خود و تمجید از رژیم و برنامه های «انقلاب شاه و مردم» پرداخت.(۲) مصاحبه پرویز نیکخواه اولین مصاحبه از این نوع بود.(۳) نظر به سابقه فعالیت های اسلامی رضا شمس آبادی و با توجه به نبود هیچ گونه سندی دالّ بر رابطه تشکیلاتی وی با «گروه نیکخواه» تردیدی نیست که هیچ شایبه حزبی و گروهی در این حرکت گمان نمی رود ولی معذلک به دلیل تبلیغات رژیم شاه، دو گونه بهره برداری توسط دیگران صورت گرفت: اوّلاً ـ کنفدراسیون بویژه مائوئیست ها بیشتر مطرح شدند و میانه میدان را در جنگ قدرت بین گروه ها و گرایش های خارج از کشور از آن خود کردند؛ «سازمان انقلابی [حزب توده [در حادثه کاخ مرمر و تیراندازی به شاه، که در پی آن نیکخواه و یارانش دستگیر شدند، ماجرا را غیرمستقیم به خود نسبت داد و سعی کرد در اذهان خود را تواناتر از آنچه هست جلوه دهد»؛(۴) ثانیا نیکخواه و برخی دیگر از همراهان وی نیز در این سو از الطاف و امکانات رژیم شاه بهره مند شدند. استنباط برخی این است که رژیم شاه، با شناختی که از نیکخواه و ضعف های او به دست آورده بود و با استفاده از عواملی که در کنفدراسیون و نیروهای خارج از کشور داشت، در بزرگ نمایی نیکخواه - عمدا - نقش مهمی ایفا کرد تا بتواند در موقعیت مناسب بهره برداری های لازم را بکند. گروه کوچک مزبور که نسبت به اغلب گروه های سیاسی مخفی به لحاظ امنیتی و تشکیلاتی ضعیف تر بود صرفا وسیله ای شد در دست رژیم و نهادهای امنیتی آن که قدرت خود را به نمایش گذارند.

شورش بهمن قشقایی

بهمن قشقایی خواهرزاده ناصر و خسرو قشقایی بود و در انگلستان در رشته پزشکی تحصیل

۱- همان: همان صفحه.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۲۴۲ و ص ۲۴۵.

۳- نیکخواه، پس از آن، در وزارت اطلاعات و جهانگردی، رادیو تلویزیون و حزب رستاخیز به عنوان ایدئولوگ در خدمت رژیم شاه درآمد و پس از پیروزی انقلاب محاکمه و اعدام شد.

۴- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۱: ص ۱۵۴.

می کرد؛ تمایلات مصدقی داشت ولی در جریان فعالیت های دانشجویی تحت تأثیر «سازمان انقلابی حزب توده» قرار گرفت.(۱) سازمان در سال ۱۳۴۳ از موقعیت قشقایی استفاده کرد و او را به حرکت به ایران و برپاساختن جنگ چریکی در جنوب تشویق نمود.(۲) وی در حالی که تحت نظر ساواک قرار داشت، خود را به فارس و میان عشایر قشقایی رساند. عشایر قشقایی و کلانتران و رؤسای سایر ایلات نیز حاضر به همکاری با او نشدند؛ با این حال توانست از میان عشایر «دشتی» و «مسیح» تعدادی تفنگچی جمع آوری کند.(۳) بهمن و گروهش در سال های ۴۳ و ۴۴ چندماهی در کوهستان های جنوب با ژاندارم ها و نظامیان به جنگ و گریز پرداختند. مطبوعات در ۲۶ فروردین ۴۳ نوشتند: «بهمن قشقایی و افراد مسلح او به چند پاسگاه حمله کردند و در نتیجه زد و خورد، عده ای ژاندارم کشته شدند.»(۴) سازمان انقلابی در اولین شماره ارگان خود، روزنامه توده، به بزرگ نمایی شورش بهمن قشقایی دست یازید و توهّمات دیرین را بیش از پیش دامن زد. حرکات محدود گروه را «اولین جرقه مبارزه مسلحانه در ایران» نام داد و طلیعه سقوط رژیم را در آن دید. گروه کوچک بهمن قشقایی، که از حمایت دیگر عشایر هم محروم مانده بود، قوایش تحلیل رفت و نتوانست به مقاومت ادامه دهد. وی چندی بعد، در ۱۸ آبان ماه ۱۳۴۴، در شیراز تیرباران شد و عده ای از همدستانش نیز به حبس های طویل المدّت محکوم شدند.(۵) در تجربه ناکام بهمن قشقایی و گروه محدودش، از جمله، بار دیگر اثبات شد که هرگز حرکت های مغایر با هویت دینی مردم قادر به کسب نفوذ و پایگاه وسیع اجتماعی نیستند. قطعا با آگاهی کامل تیره های قشقایی و دیگر عشایر از ویژگی های فکری و وابستگی های سیاسی گروه بهمن قشقایی، یکی از دلایل اقبال نکردن عشایر به آن گروه، مغایرت ایدئولوژی و انگیزه های آنها با عقاید ایشان بوده است. تجربه عدم حمایت ایل بختیاری از «تیمور بختیار» در اواخر سال های دهه ۳۰ و از «شاپور بختیار» در

۱- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۸. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۹۲.

۲- جزنی ، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۲۳.

۳- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۹۲. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۸.

۴- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۷۵.

۵- همان: ص ۱۹۰.

جریان انقلاب اسلامی سال ۵۷ نشان می دهد که صِرف علایق ایلی نمی تواند برانگیزنده برخی حمایت ها باشد. در موردی مشابه ولی ماهیتا متفاوت، در شورش سال های ۴۱ و ۴۲، عشایر لُر فارس و بویراحمد از مذهب و هویت خویش دفاع می کردند. جامعه ایرانی همواره پیوند نیرومندی با باورهای مذهبی خود داشته و عدم شناخت محیط ایران به ویژه جامعه روستایی و تلاش بیهوده در انطباق وضعیت ایران و چین، برآمده از ذهنیت های روشنفکرانه و اصالت دادن به مشافهات و مکتوبات تئوریک توسط عده ای دور از ایران و بیگانه با آن نیز از عوامل اصلی این شکست بود.

گروه جَزَنی

بیژن جزنی از فعالان «حزب توده» و «جبهه ملی دوم» بود. در اواخر سال ۴۱ اندیشه تشکیل یک گروه جدید مارکسیستی - لنینیستی در ذهن جزنی و دوستانش قوّت گرفت و سرانجام در بهار ۱۳۴۲ هسته اولیه این گروه تشکیل شد. استراتژی گروه، اقدام قهرآمیز «در جهت برپا ساختن انقلاب دموکراتیک نوین»(۱) بود. این گروه شیوه عمل خود را با نگاهی به تجارب کوبا پایه ریزی کرد و در آغاز عمده نیروی خود را بر روی مبارزه چریکی در کوه و جنگل متمرکز ساخت. هسته مرکزی گروه از بیژن جزنی، منوچهر کلانتری، حشمت اللّه شهرزاد و محمد چوپان زاده تشکیل یافت؛ و از آغاز فعالیت، اساس کار را بر «تفکیک فعالیت های علنی و نیمه علنی از فعالیت های مخفی»(۲) گذارد. برهمین اصل، گروه برسه بخش تقسیم بندی شد: قسمت اول فعالیت های عمومی و علنی، از جمله همکاری با جبهه ملی را برعهده داشت. این بخش تحت مسئولیت بیژن جزنی بود که در آن هنگام در دانشگاه تهران مشغول تحصیل بود. قسمت دوم افرادی بودند که حکم «ذخیره» را داشتند. قسمت سوم «شبکه نظامی» بود که مسئولیت تدارک اقدام مسلحانه را بر عهده داشت و شامل دو تیم شهر و کوه بود. محمد صفاری آشتیانی، عزیز سرمدی، احمد جلیل افشار، محمد چوپان زاده، مشعوف کلانتری و علی اکبر صفایی فراهانی از اعضای اولیه این قسمت بودند.(۳)

۱- تاریخچه سازمان های چریکی...: ص ۱۹.

۲- همان: همان صفحه.

۳- همان: صص ۲۰ - ۲۱.

عمده ترین برنامه گروه تا سال ۴۵ مطالعه و آموزش متون و آثار مارکسیستی بود. کتاب جنگ گریلایی اثر چه گوارا و دیگر مقالات او و فیدل کاسترو مورد توجه بود؛ و در اواخر، کتاب انقلاب در انقلاب رژی دبره مورد بحث قرار گرفته بود.(۱) در آن هنگام زندگی حرفه ای چریکی نیز، که گروه را گامی به تئوری «مبارزه حرفه ای» لنین نزدیک می ساخت، مورد توجه بیشتری قرار گرفت.(۲) در سال ۴۶ «گروه جزنی» به خاطر نفوذ یک عنصر توده ای سابق، ضربه خورد و اکثر اعضای آن دستگیر و بازداشت شدند.(۳) بازداشت شدگان جمعا ۱۵ نفر بودند. در دادگاه نظامی رژیم شاه ابتدا برای یازده تن از اعضای گروه تقاضای اعدام شد ولی بعدا کیفرخواست تغییر کرد. دادگاه در حضور یک هیئت ناظر خارجی و مخبرین داخلی در جلسات متعدد تشکیل شد و سرانجام آنها را پس از تجدیدنظر، به مجازات حبس تقاضا شده در کیفرخواست محکوم نمود.(۴)

جزنی در تئوریزه کردن مبارزه مسلحانه در بین گروه های چپگرا بیش از دیگران نقش داشت و تئوری های او در زمینه تشکیل جبهه متحد، که ایدئولوژی مارکسیسم – لنینیسم را شرط اساسی می داند، در سرنوشت تراژیک گروه های مسلح متأثر از مارکسیسم مانند مجاهدین خلق بی تأثیر نبوده است. نظرات جزنی، در مرزبندی ایدئولوژیک و استراتژیک سازمان های مسلح بعدی با حزب توده، نقش اساسی داشت. البته بایستی توجه نمود که نگاه به افرادی چون بیژن جزنی، بدون توجه به جایگاه ها و خاستگاه های فکری و فرهنگی آنها، محیط سیاسی خانواده و تجربیات زاییده شرایط خفقان بار دیکتاتوری، ممکن نیست.

سازمان چریک های فدایی خلق ایران

اشاره

«سازمان چریک های فدایی خلق ایران»، از نظر تاریخی و ساختاری، دنباله «گروه جزنی» محسوب

۱- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۸.

۲- تاریخچه سازمان های چریکی...: ص ۲۲.

۳- اشرف، جمع بندی سه ساله: ص ۷.

۴- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۷.

شـده و تشـکیلاتی معتقد به مارکسـیسم لنینیسم و مبارزه مسـلحانه بود که از به هم پیوسـتن «گروه احمدزاده - پویان» و «گروه جنگل» پدید آمد.

گروه احمدزاده – پویان

هسـته اولیه این گروه را سه نفر به نـام هـای مسـعود احمـدزاده، امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی در سال ۱۳۴۶ تشکیل دادند. گروه طی دو سال شاخه های کوچکی در مشـهد، تبریز و مازنـدران تشـکیل داد و تا اواخر سال ۱۳۴۸ به مشی مسلحانه معتقد نبود اما در اواخر سال مـذکور، به علت بروز مشـکلات و ناتوانی در زمینه کار سیاسـی و جـذب کارگران، در خط مشـی خود تجدیدنظر کرد. پس از قبول مشـی مسـلحانه از سوی گروه، نخست در بهار ۴۹ مقاله ضـرورت مبارزه مسلحانه و ردّ تئوری بقا توسـط پویـان نوشـته شـد. این مقـاله از اولین مقـاله هـایی در ایران است که از دیـدگاه مارکسـیستی مطالبی را به منظور اثبات درستی «عمل مسـلحانه»، ارائه می کند. سـپس مسـعود احمدزاده جزوه مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک را نوشت که هدف اصلی آن دفاع از تز رژی دبره و انطباق آن با شرایط مبارزه در ایران بود. اقدامات «گروه احمدزاده - پویان» تا فروردین ۵۰، سه اقـدام مسـلحانه برای تهیه پول و سـلاح بود: ۱- حمله به بانـک ملی ونـک در آبان ماه ۱۳۴۹ و سـرقت مبلغ ۳۳۰ هزار تومان موجودی بانک.(۱) ۲- حمله به کلانـتری ۵ تبریز در اسـفندماه ۱۳۴۹ و خلع سـلاح نگهبـان، پس از کشـتن یک نفر و مجروح کردن فردی دیگر.(۲) ۳- حمله به کلانـتری قلهک در فروردین ماه ۱۳۵۰ به قصد خلع سلاح نگهبان کلانتری قلهک که نگهبان به قتل رسید.(۳) در پایان سال ۴۹ اکثر اعضای «گروه احمدزاده - پویان» لو رفتند.(۴)

ص: ۲۵۰

۱- تاریخچه سازمان های چریکی...: ص ۳۴.

۲- همان: همان صفحه.

۳- همان: صص ۳۴ - ۳۵.

۴- همان: ص ۳۵.

گروه جنگل

پس از ضربه سال ۴۶ به «گروه جزنی»، پنج تن از اعضای گروه به فعالیت های خود ادامه دادند. سه نفر از این عده، در ایران باقی ماندند و دو نفر دیگر، یعنی محمد صفّاری آشتیانی و علی اکبر صفایی فراهانی، از کشور خارج شدند. مدتی در عراق به سر بردند و سپس برای گذراندن دوره های چریکی به اردوگاه های «الفتح» روانه شدند.(۱) «گروه جنگل»، در همان زمان سازمان داده شد و تا زمستان ۴۸ تعداد اعضای آن به ۲۲ نفر رسید.(۲) در بهار سال ۴۹ صفایی فراهانی همراه با صفاری آشتیانی و با مقادیری تجهیزات جنگی به ایران بازگشتند. از این زمان، «گروه جنگل» مسلّح شد.(۳) پس از تشکیل تیم های مختلف، در درون «گروه جنگل»، برنامه شناسایی کوهستان آغاز شد؛ و به منظور رفع نیازهای مالی نیز بانک ملی شعبه وزرا مورد حمله قرار گرفت و ۶۰ هزار تومان موجودی آن به سرقت رفت.(۴) «گروه جنگل» نخستین تماس های خود را با «گروه احمدزاده - پویان» در شهریور ماه ۱۳۴۹ برقرار کرد و مذاکرات آنها تا دی ماه ۴۹ ادامه پیدا کرد و در آخر، نظریات «گروه جنگل» توسط گروه دیگر پذیرفته شد. روز ۱۳ بهمن ۱۳۴۹ ساواک بر اساس اطلاعات به دست آمده از یک عضو دستگیر شده گروه، حمله خود را علیه «گروه جنگل» شروع کرد؛ و در فاصله چند روز، ۳ نفر را در گیلان و ۷ نفر را در تهران دستگیر نمود.(۵) توسط افراد باقیمانده در ارتفاعات، در شبانگاه ۱۹ بهمن ماه ۱۳۴۹ طرح حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل اجرا شد. ۸ قبضه تفنگ و یک قبضه مسلسل به غنیمت گرفته شد(۶) و یک گروهبان کشته و

۱- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۹.

۲- تاریخچه سازمانهای چریکی...: ص ۲۶.

۳- همان: ص ۲۷.

۴- همان: همان صفحه.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸۸.

۶- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۲۹۳ - ۲۹۴.

گروهبانی دیگر زخمی شد.(۱) سلاح های غنیمتی به دلیل نبود فشنگ، به درد نخورد و آنها را در کوهستان مخفی کردند. از فردای آن روز، چریک های جنگل به محاصره نیروهای مسلح درآمدند و تا ۱۸ اسفند تعقیب و گریز مأموران به طول انجامید. از ۳۳ نفر افراد تیم های جنگل و شهر، ۱۷ تن دستگیر و ۲ نفر در هنگام فرار کشته شدند.(۲) سیزده تن از دستگیرشدگان در ۲۶ اسفند ماه ۱۳۴۹ با حکم دادرسی ارتش تیرباران شدند. در واکنش به این عمل، صبح روز ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ «سرلشکر فرسیو»، دادستان دادگاه دستگیرشدگان «گروه سیاهکل»، در تهران ترور شد. در پی حادثه سیاهکل، در بهار ۵۰ طی اطلاعیه های مصوّری بر در و دیوارهای تهران و دیگر شهرستان ها، نام و عکس ۹ تن از فراریان «گروه سیاهکل» از سوی ساواک انتشار یافت. برای لو دادن هر یک از آنها یکصد هزار تومان جایزه تعیین شده بود که در آن زمان مبلغ خیلی کلانی بود.(۳) این اقدام ساواک فضای سیاسی جامعه را ملتهب تر کرد و اهمیت آنان را افزایش داد. در تاریخ مبارزات مسلحانه پس از کودتای ۲۸ مرداد، از رخداد سیاهکل، توسط مارکسیست ها و برخی دیگر به عنوان سرآغاز جنبش چریکی در ایران یاد می شود؛ اما واقعیت این بود: حمله به یک مرکز دور افتاده در یک روستا، به سه نفر نیرو (دو گروهبان و یک سرباز) و برداشتن تعدادی تفنگ بدون فشنگ؛ که در درگیری های متعاقب آن نیز تنها ۱۰ نفر نیروی نظامی کشته شدند.(۴) شاید واکنش پرشتاب رژیم شاه اهمیت این واقعه را بیش از آنچه بود جلوه داد.(۵) اغلب قریب به اتفاق گروه های مارکسیست مسئله عدم تناسب شرایط زمانی و مکانی و نبود شرایط ذهنی و عینی مناسب را در جریان حرکت سیاهکل و شکست آن پذیرفته اند و حتی خود چریک های فدایی در نوشته های بعدی خود به آن انتقاد کرده اند؛ با این تفاوت که شکست را «تاکتیکی» خوانده و از

۱- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۱۴/۱ تا ۱۷/۱/۵۰.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸۹. از سی و سه نفر افراد جنگل، غیر از پنج نفر، بقیه دستگیر، کشته و اعدام شدند و چهار نفر از افراد گروه نیز توسط روستاییان دستگیر گشتند. اشرف، جمع بندی سه ساله: ص ۱۰۳.

۳- روزنامه کیهان، ۲۱/۱/۵۰.

۴- اسامی ده نفر از نیروهای رژیم که در درگیری های گروه کشته شدند، در روزنامه کیهان ۱۴/۱۰/۵۰ اعلام شد. چریک ها اعلام کردند که بیش از ۶۰ نفر نظامی را کشته اند. اشرف، جمع بندی سه ساله: ص ۱۰۱.

۵- E. Abrahamian. The Guerrilla Movement in Iran ۱۹۶۳-۱۹۷۷, P. ۳-۲۱.

نظر استراتژیکی و تـاریخی آن را نقطه عطفی به حساب آورده انـد. با این همه، از آن پس، هیـچ گروه و دسـته مهمی دیگر به فکر جنگ چریکی روسـتایی نیفتاد. به هر حال شکست سیاهکل صورت عملی تئوری هایی بود که چند سال تنها حالت نظری داشـتند. بـا این همه، اگر چه پیروان تئوری جنگ چریکی – در عرصه نظریه – هیـچ تجدیـد و تغییری را بر نتافتنـد؛ اما در پهنه عمل، جریان سیاهکل نقش بسزایی داشت: از آن پس، اولویّت مبارزه در روستا به کلی منتفی شد و در مورد شهرها هم مبارزه چریکی به صورت نوعی مبارزه منزوی و دور از مردم ادامه یافت.

ادغام دو گروه

در اواخر فروردین ماه ۱۳۵۰ «سازمان چریک های فدایی خلق ایران»، از به هم پیوستن دو گروه مذکور تشکیل شد. هنوز مدتی از تشکیل این سازمان نگذشته بود که تیم انتشارات آن ضربه خورد.(۱) در همین زمان، بهار ۵۰، اولین بمب سازمان در «انجمن ایران و آمریکا» منفجر شد. در ۲۵ اردیبهشت ۵۰ به بانک ملی خیابان آیزنهاور حمله کرده ۶۰ هزار تومان موجودی آن را به سرقت بردند. در همان ماه دو تن از اعضا دستگیر شدند. در خرداد ماه امیرپرویز پویان و یک تن دیگر ضمن درگیری و حمله به دو خانه تیمی کشته شدند.(۲) در همان ماه به بانک صادرات شعبه تهران نو حمله کرده ۳۰ هزار تومان موجودی آن را به سرقت بردند. در نیمه دوم مرداد ماه همان سال ضربه دیگری به کادرهای بالای سازمان وارد شد که طی آن مسعود احمدزاده و سه تن از کادرها دستگیر شدند. تا شهریور ۵۰، چهار حمله دیگر به بانک ها نیز صورت گرفت. در مجموع «سازمان» در نیمه اول سال ۵۰ اکثر کادرهای مهم خود را در ضربات شهربانی و ساواک از دست داد.(۳) از ۹ نفری که اسامی و عکس آنها را ساواک در بهار ۵۰ اعلام کرده بود و به شدت نسبت به دستگیری و یا قتل آنها حسّاس بود، در مرداد ماه ۵۰ تنها یک نفر از چنگ آنها فرار کرد و بقیه دستگیر یا کشته شدند.

گروه فلسطین

این گروه با انتشار دفاعیه شکراللّه پاک نژاد معروف و مطرح شد. در سال های ۴۷ و ۴۸ پاک نژاد با سابقه فعالیت در جبهه ملی دوم، به همراه چند تن از دوستانش گروهی با ایدئولوژی مارکسیستی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند برای آموزش به فلسطین عزیمت کنند؛ و بدین لحاظ به «گروه فلسطین» معروف گشتند. تعداد اعضا ۲۳ یا ۲۴ نفر بود.

ص:۲۵۶

۱- دهقانی، حماسه مقاومت: صص ۲۸۶ - ۲۸۷. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۹۱. تیم انتشارات مرکب بود از نابدل، سلاحی، پویان، بهروز و اشرف دهقانی. سلاحی در برخورد با پلیس در خیابان پامنار دست به خودکشی زد ولی نابدل زخمی و دستگیر شد و بعدا اعدام گردید.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۹۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۳۳۲.

۳- برای آگاهی بیشتر درباره این ضربه هاA اشرف، جمع بندی سه ساله: صص ۵۶ - ۵۸. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۳۳۲ - ۳۳۳.

این گروه در حالی که می خواست افرادش را از طریق عراق به فلسطین بفرستد، لو رفت. علت کشف و دستگیری گروه بدین قرار است: احمد صبوری، معروف به «احمد مائو»، در سال ۴۸ از سوی گروه به عراق رفت و با «تیمور بختیار» و «پناهیان»، که توسط عناصر نفوذی ساواک احاطه شده بودند، ارتباط برقرار کرد. صبوری در بازگشت دستگیر شد و جز چهار تن که توانستند وارد عراق شوند، بقیه اعضا در دی ماه ۱۳۴۸ در مرز ایران و عراق دستگیر شدند. صبوری بعدا به مصاحبه تلویزیونی تن داد؛ ولی بقیه اعضا مواضعی نسبتا تند اتخاذ کردند. پاک نژاد و دو تن از اعضای اصلی گروه به حبس ابد و سه تن دیگر به ده سال زندان محکوم شدند.(۱) ریاحی، ستوده و جعفری اعضای گریخته گروه، سال ها در عراق ماندند و از مجریان فعّال برنامه فارسی رادیو بغداد بودند.

سازمان رهایی بخش خلق های ایران

پس از چند انشعاب و افزایش اختلاف نظر در کادر رهبری سازمان انقلابی حزب توده، یکی از گردانندگان آن، تحت این عنوان که سایر رهبران سازمان افرادی راحت طلب و مقام پرست اند و در اروپا شعار انقلابی می دهند و در همان حال به عشرت طلبی و عیّاشی مشغول اند، از آنها جدا شد. وی سیروس نهاوندی بود که در کنفرانس سازمان در سال ۱۹۶۴ در پایتخت آلبانی، همراه با افرادی چون خانبابا تهرانی، کورش لاشایی، محسن رضوانی، محمود مقدم و بیژن چهرازی شرکت داشت.(۲) وی در یک دوره شش ماهه نیز با جمعی از افراد سازمان به چین سفر کرد. سیروس نهاوندی در سال ۴۸، برای سازماندهی عملیات مسلحانه به سبک مختلط چینی و کوبایی، با عده ای دیگر از اعضای سازمان به ایران بازگشت و مخفیانه به ایجاد یک گروه مارکسیستی پیرو مشی مسلحانه، با عنوان «سازمان رهایی بخش خلق های ایران» دست زد.(۳) اولین عملیات این گروه، در تیرماه ۴۸، حمله مسلحانه به بانک ایران و انگلیس، در خیابان

۱- تاریخچه سازمان های چریکی...: صص ۸۸ - ۸۹.

۲- کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: صص ۷۶ - ۷۷.

۳- همان: ص ۸۵.

تخت جمشید بود که حدود ۲۹۰ هزار تومان را به سرقت بردند.(۱) «گروه نهاوندی»، پس از ناکامی در طرح ربودن سفیر آمریکا، تاکتیک خود را تغییر داد. اقدام به ایجاد یک واحد کشاورزی در تربت جام و یک واحد دامداری در ارومیه و اجاره یک کوره آجرپزی در جنوب تهران کردند؛ و چند نفر از اعضای گروه را به سرپرستی این واحدها گماردند. افراد موظف بودند سعی نمایند با استفاده از این موقعیت، کارگران و کشاورزان را به شبکه جلب نمایند.(۲) سرانجام گروه مزبور در سال ۵۰ به چنگال ساواک افتاد. بر اساس اعلام همکاری سیروس نهاوندی با ساواک، این بار نیز ساواک تصمیم به «نفوذ در هسته مرکزی» گروه ها گرفت. اعضای گروه موسوم به «سازمان رهایی بخش خلق های ایران»، بجز سیروس نهاوندی که سرگذشت دیگری داشت، در سال ۵۲ در دادگاه ارتش محاکمه شدند و به نسبت اتهاماتشان محکومیت های سبکی گرفتند.

ص:۲۵۸

۱- روزنامه کیهان ۲۶ دی ماه ۵۰: ص ۱۹؛ مصاحبه پرویز ثابتی، مقام امنیتی.

۲- همان.

گروه «آرمان خلق»

در سال های اواسط دهه چهل شمسی چندتن از جوانان بروجرد، که جمعی عاطفی را تشکیل می دادند، به تدریج علایق سیاسی مشترکی پیدا کردند که با محوریت فردی به نام همایون کتیرایی به تشکیل این گروه منجر شد. با دستگیری تصادفی دو تن از این جمع، وضعیت «ذهنی» گروه دگرگون شد. این دو در زندان با «گروه بیژن جزنی» آشنا گشتند. دوران زندان شش ماهه تمام شد و آن دو با اعتقاد به مشی مسلحانه بیرون آمدند؛ و کار سیاسی خود را بر اساس مطالعه مارکسیسم بنا نهادند. اولین عملیات گروه حمله به یک بانک و سرقت مسلحانه پول های آن بود. در زمستان سال ۴۹، گروه درصدد ادغام در چریک های فدایی بود که با انجام یک حمله دیگر در بهمن ۱۳۴۹ به بانک ملی جاده آرامگاه، دو تن از اعضای گروه دستگیر شدند. در پی این حادثه بقیه این جمع کوچک شش نفره نیز بازداشت گردیدند. در مهر ماه ۱۳۵۰ همه این افراد با حکم دادگاه ارتش اعدام شدند.(۱)

۱- تاریخچه سازمان های چریکی...: صص ۸۳ - ۸۶؛ با تلخیص و تصرف.

فصل چهارم: گروه های دانشجویی خارج از کشور

اشاره

فعـالیت هـای سیاسـی دانشـجویان و نیروهـای ایرانی مقیم اروپـا و آمریکا، از دهه چهل شمسـی و پس از شـکست جریان های سیاسـی داخلی ماننـد «جبهـه ملی دوم» و «نهضـت آزادی ایران» شـکل گرفـت. عناصـر وابسته بـه حزب تـوده، نظر بـه تجربه تشـکیلاتی و توان سازمانـدهی، در اوایـل کـار بر این فعـالیت ها مسـلط بودنـد؛ ولی تغییر شـرایط اجتماعی و سیاسـی در ایران وضـعیتی پدید آورد که نفوذ توده ای ها کاسـته شد و به تدریج نیروهای طرفدار چین، سوسیالیست های غیر روسی و نیروهای مسـلمان انقلابی توانسـتند هر یک در چارچوب اعتقادات خود سازمانـدهی یابنـد. در این فصل، گروه ها و سازمان های فعال خارج از کشور، به ترتیب سابقه، معروفیت و نقشی که در روند حرکت سیاسی داشتند، مورد بررسی قرار گرفته اند.

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

از سال ۱۹۶۰ فعالیت عناصر وابسته به احزاب سیاسی و جبهه ملی در اروپا، به خاطر به وجود آوردن انجمن های دانشجویی در شهرهـای دانشـگاهی اروپـا، شـکل گرفـت و در آلمـان غربی و انگلسـتان به تشـکیل «فدراسـیون دانشـجویان ایرانی» انجامیـد. واحدهای تشـکیل دهنده کنفدراسیون اروپایی عبارت بودند از فدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان غربی و برلن، فدراسیون دانشجویان ایرانی در بریتانیا،

ص:۲۶۳

سازمان های دانشجویان مقیم اتریش، اتحادیه فرانسه و سازمان سوئیس (لوزان). در سال ۱۳۴۰/۱۹۶۱ جلسه ای با شرکت عده ای از فعالین در شهر هایدلبرگ آلمان غربی برگزار شد تا مقدمتا تشکیل یک کنگره وسیع دانشجویی را تدارک ببیند. در آمریکا نیز فعالیت دانشجویان موجب نفوذ در سازمان دانشجویان در آمریکا گردید و رهبری آن به دست دانشجویان سیاسی افتاد. سازمان دانشجویان دانشگاه تهران هم با اعلام عضویت خود در کنفدراسیون، شکل خاصی به آن بخشید. با تشکیل کنگره پاریس، کنفدراسیون موجودیت خود را رسما به نام «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی» اعلام کرد. بعد از کنگره پاریس، کنفدراسیون اروپایی از بین رفت و فرم تشکیلاتی نوینی پیاده شد. بعد از تشکیل کنفدراسیون جهانی، رژیم شاه برای خفه کردن نطفه فعالیت دانشجویی و جلوگیری از گسترش اقدامات آنان، برای تحت فشار گذاشتن مسئولین کنفدراسیون، از تمدید گذرنامه دو نفر از افراد هیئت دبیران آن سر باز زد تا سایرین را از پیوستن به کنفدراسیون برحذر دارد. این امر موجب شد که اولین تظاهرات وسیع و یکپارچه کنفدراسیون در چند کشور به وقوع بپیوندد. این تظاهرات که به اشغال بعضی سفارتخانه ها و کنسولگری های ایران در اروپا و آمریکا منجر شد، برای اولین بار قدرت دانشجویان را علیه رژیم شاه به نمایش گذاشت و کنفدراسیون از آن پس در سطح وسیعی شناخته شد و در مطبوعات و تلویزیون های کشورهای جهان به عنوان یک نیروی جدید به حساب آمد. رژیم شاه مجبور به عقب نشینی شد.

در سال ۱۳۴۳/۱۹۶۵ واقعه کاخ مرمر و دستگیری متهمان ادعایی آن که اعضای سابق کنفدراسیون بودند، موجب شد که کنفدراسیون با تمام امکاناتش وارد عمل شود. این مسئله به طور غیرمنتظره ای در خطّ مشی کنفدراسیون اثر گذاشت و نقطه عطفی در حیات کنفدراسیون گردید. از آن پس، کنفدراسیون در کشورهای اروپا و آمریکا ارتباط خود را با افراد و سازمان های سیاسی و حقوقی، دانشگاه ها و دانشجویان سراسر جهان گسترش داد و به این نتیجه رسید که با قدرتی که به دست آورد و زمینه هایی که فراهم شد می تواند به طور مطلوبی به زندانیان سیاسی ایران کمک و از حقوق آنان دفاع کند. بدین منظور دفاع از زندانیان سیاسی ایران در فعالیت های کنفدراسیون وارد شد و جزء خطّ مشی آن درآمد. ارگان های تبلیغاتی و انتشاراتی کنفدراسیون وسعت پیدا کردند. شاه در اردیبهشت ۱۳۴۶/ مه ۱۹۶۷ برای اولین بار بعد از تشکیل کنگره کنفدراسیون قصد داشت به

آلمان غربی سفر کند. فدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان با برگزاری تظاهرات، اعتراض علیه شاه را به نمایش گذاشت. در تظاهرات، بر اثر تیراندازی پلیس، یک دانشجوی آلمانی از دانشگاه برلن به قتل رسید. مسافرت شاه به آلمان و تظاهرات دانشجویان موضوع روزنامه های جهانی شد. شاه در وقت مراجعتش از آلمان، به یک خبرنگار گفت که اگر می دانست اوضاع از این قرار است هرگز به این سفر نمی آمد. و بعد از مراجعتش به ایران رییس سازمان امنیت ایران در اروپا، سرلشگر علوی کیا را برکنار کرد. در شرایط افزایش فعالیت و اعتبار کنفدراسیون، سازمان امنیت عده ای از مأموران خود را به خارج اعزام کرد و این مأموران بعدا شبکه های ساواک را در اروپا و آمریکا گسترش دادند که زیر نظر «پرویز خوانساری» فعالیت داشتند. رژیم بعد از بی اثر دیدن عدم تمدید گذرنامه دانشجویان فعال، اعلام کرد که کنفدراسیون را قانونی نمی داند و اعلامیه دادستان ارتش مبنی بر اعلام مجرمیّت اعضای کنفدراسیون و تعیین حبس های ۳ تا ۱۰ سال برای کسانی که با کنفدراسیون همکاری کنند یا در تشکیلات آن باقی بمانند، انتشار یافت. با وسعت یافتن دامنه دستگیری های سیاسی در ایران، مسائل دفاعی محور فعالیت های کنفدراسیون شد و قرار بر این شد که کلیه دفاعیات و اعلامیه ها و انتشاراتی که از طرف مبارزین درون کشور پخش می شود و به دست کنفدراسیون جهانی می رسد، بدون توجه به محتوای آن چاپ و در سطح وسیعی پخش گردد.(۱) به نوشته شوکت، «با رشد مبارزه گروه های مذهبی در ایران، کنفدراسیون کوشش هایی را در دفاع و حمایت از مبارزه آنها سازمان داد... انتشار اعلامیه های آیه اللّه خمینی در نشریه های کنفدراسیون، نمونه دیگری از حمایت آن سازمان از مبارزه نیروهای مذهبی شمرده می شد. بر همین روال بود که هیئت دبیران کنفدراسیون در دو نوبت در نجف با آیه اللّه خمینی ملاقات کرد...».(۲) در شهریور ۱۳۴۷، آیه اللّه مصطفی خمینی، طی نامه ای پیرامون چگونگی همکاری های آینده با کنفدراسیون، به دبیر انتشارات آن سازمان، در تأکید بر ضرورت برخورداری آن سازمان از معیارهای اسلامی، بیانی صریح و روشن داشت. در صورت تحقق گرایش و هویت اسلامی، کنفدراسیون از امکانات

۱- احمدزاده، جنبش دانشجویی: صص ۳۹ - ۷۱؛ با تلخیص. نجاتی ، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۴۵۶ - ۴۵۸. شوکت، کنفدراسیون جهانی...: تلخیص مطالب اغلب صفحات.

۲- شوکت، کنفدراسیون جهانی...: ص ۳۵۹ - ۳۶۰.

گسترده روحانیان نیز برخوردار می گشت. حمید شوکت می نویسد: «شاید آنچه فرزند آیه اللّه خمینی در نامه خود پیرامون باورهای مذهبی مردم خطاب به کنفدراسیون نوشته بود، مطالب پیش پا افتاده ای به نظر می آمد اما در همان چند جمله رمز پرمعنایی نهفته بود؛ رمزی که کنفدراسیون هیچ گاه به معنی واقعی آن، به معنی واقعی همان چند جمله ای که روزگاری دیگر سرنوشت ملتی را رقم می زد، پی نبرد. بدون تردید، بی توجهی کنفدراسیون به نقش مذهب در جامعه ایران، یا آنچه در آن نامه «رمزهای اسلامی» نام می گرفت، مطلب تازه ای نبود... بدون تردید، شکست قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و قدرت روزافزون دستگاه حاکم، در این میان نقشی اساسی بازی می کرد. واقعیت این بود که کنفدراسیون... نقش آیه اللّه خمینی را خاتمه یافته تلقی می کرد. کنفدراسیون کوچکترین امکانی مبنی بر اینکه روحانیان روزگاری در ایران به قدرت برسند، نمی دید و در این ارزیابی تنها نبود.»(۱)

سازمان های اروپایی جبهه ملی ایران

پس از ایجاد جبهه ملی دوم در تیرماه ۱۳۳۹ در ایران، گروهی از هواخواهان جبهه ملی در آلمان و فرانسه گرد آمدند و سازمان های اروپایی جبهه ملی ایران را ایجاد کردند. پس از چند ماه نشریه ای به نام ایران آزاد منتشر کردند. از ویژگی های سازمان مزبور، عدم تجانس فکری و سیاسی بین رهبران و فعالان آن بود. سران و فعالان سازمان های اروپایی جبهه ملی ایران، دیدگاه سیاسی و اجتماعی مشخصی نداشتند؛ برخی مانند خسرو شاکری و حسن ماسالی چپگرا و چند تن مانند بنی صدر و حبیبی ملی گرا با گرایش مذهبی بودند؛ بعضی دیگر نظیر قطب زاده و سلامتیان... صرفا سیاسی بودند و منش ماجراجویی داشتند. در مجموع، گروه نامتجانسی بود با نقطه نظرهای مختلف؛ که هر چند رابطه منظم و ارگانیک با جبهه ملی در تهران نداشت، از آن پشتیبانی می کرد. انجمن های دانشجویی جبهه ملی در اروپا، به طور پراکنده و به ابتکار خود عمل می کردند؛ بنی صدر و یارانش سال ها به نام جبهه ملی فعال بودند و نشریه ای به نام خبرنامه منتشر کردند. حسن ماسالی، یکی دیگر از فعالان جبهه ملی که هواخواه مبارزه مسلحانه و جنگ چریکی بود، به عراق رفت تا در آنجا شعبه

۱- همان: صص ۳۶۱ - ۳۶۴؛ با تلخیص.

جبهه ملی را ایجاد کند. سازمان های دانشجویی جبهه ملی در اروپا، تا اواسط دهه ۱۳۵۰، بی آنکه فعالیت چشمگیری داشته باشند، ابراز وجود می کردند و گاه اعلامیه هایی در مخالفت با رژیم شاه منتشر می نمودند.(۱)

جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا

جمعی از بقایای «حزب زحمتکشان ملت ایران» به رهبری خلیل ملکی، در پی سومین کنگره کنفدراسیون، به دلیل سلطه نیروهای چپ، از آن جمع خارج شدند و به فکر ایجاد سازمان مستقلی با هدف «سوسیالیسم ایرانی منطبق با فرهنگ و سنن و شرایط ویژه ایران» افتادند. جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا، اولین سازمان سیاسی سوسیالیستی بود که در خارج از ایران به وجود آمد و پس از مدتی توانست گروهی از جوانان ایرانی سرخورده از جریان های سیاسی و حزب توده را جذب کند. چند تن از اعضای این گروه که بعدها شهرت یافتند عبارت بودند از: حمید عنایت، محمدعلی همایون کاتوزیان، منصور فرهنگ و ناصر پاکدامن. این جامعه، با خلیل ملکی و رهبران جامعه سوسیالیست های نهضت ملی در ایران ارتباط منظم داشت. نشریه این گروه در اروپا به نام مجله سوسیالیسم، به مدیریت و سردبیری امیر پیشداد مدیر سابق مجله علم و زندگی در تهران و نامه پارسی در پاریس، حدود سه سال به طور مرتب انتشار یافت. فعالیت های «جامعه» موجب عملیات ساواک از طریق فرستادن عوامل نفوذی گردید؛ یکی از عوامل نفوذی محمد طاهری دزفولی بود که بعدها در مراجعت به ایران نام خود را به «امیر طاهری» تغییر داد و سردبیر کیهان و مشاور مطبوعاتی امیر عباس هویدا شد.(۲)

سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا

پس از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد، دو گروه - با دو دیدگاه متفاوت - برای ایجاد جبهه ملی در آمریکا فعال شدند. از یک سو دکتر علی شایگان، وزیر فرهنگِ دکتر مصدق، که پس از رهایی از زندان به آمریکا رفت، در فوریه ۱۹۶۲/بهمن ۱۳۴۰ جبهه ملی را در آمریکا تأسیس کرد.

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۴۵۸ - ۴۶۱؛ با اندکی تصرف.

۲- همان: صص ۴۶۱ - ۴۶۳؛ با تلخیص.

در شورای مرکزی جبهه ملی، دکتر شایگـان رییس شورا و نخشب، چمران، قطب زاده، شـاهین فـاطمی و ابراهیم یزدی اعضای هیئت اجراییه بودند. از سوی دیگر محمد نخشب رهبر نهضت خداپرستان سوسیالیست، با گرایش مذهبی – سوسیالیستی، برای ایجاد سازمان دانشـجویان جبهه ملی در سال ۱۳۳۹ به فعالیت پرداخت. کوشـش در برقراری وحـدت سازمانی بین جبهه ملی و سازمان دانشـجویان به نتیجه نرسید. جبهه ملی، از آن پس، حضوری سمبولیک داشت ولی سازمان دانشجویان فعال بود و پس از پیونـد با کنفدراسیون در سال ۱۳۴۲، بـا آن همکـاری داشت و به کنگره های آن نماینـده می فرسـتاد. سازمان دانشـجویان ایرانی، که ترکیـبی از ملّیـون و تـوده ای هـا بود، همواره در معرض رقـابت آن دو گروه برای زیر نفوذ قرار دادن سازمـان قرار داشـت. روزنـامه انـدیشه جبهـه، بـه مـدیریت نخشـب، ارگـان ملّیـون بـود. بـا مطرح شـدن امـام خمینی(ره)، در جبهـه ملی و کنفدراسـیون در مورد مـاهیت قیام روحانیون اختلاف ایجاد شـد و توده ای ها موضع مخالف گرفتنـد. بالاخره فروپاشـی جبهه ملی دوم به خارج از ایران هم سرایت کرد.(۱)

نهضت آزادی خارج از کشور

فکر ایجـاد نهضت آزادی در خارج از کشور را دکتر علی شـریعتی، که از فعّالان جبهه ملی در فرانسه بود، عنوان کرد. وی در سپتامبر ۱۹۶۲/ آبان ۱۳۴۱ نامه ای برای طرفداران نهضت آزادی فرستاد و لزوم ایجاد نهضت آزادی در خارج از ایران را تأکید کرد؛ و در عین حال خاطرنشان ساخت که انجام این مهم بایـد به آینـده موکول شود و کوشـش در تقویت جبهه ملی در اروپا در اولویت قرار گیرد؛ و نیز نهضت آزادی زیر چتر حمایت جبهه ملی باشد. بنیانگذاران نهضت آزادی در خارج از کشور، که همگی دانشـجو بودند در اواخر سال ۱۳۴۱، در پـاریس اجتماع کردنـد و درباره ایجاد سازمان مزبور به توافق رسـیدند؛ و قرار شد نهضت مانند «سایه» وجود داشـته باشـد(۲) و در واقـع شـاخه دانشـجویی خـارج از کشور در قـالب نهضت آزادی، به طور مسـتقل از تشـکیلات ایران که به تعطیلی گراییده بود در سطح محدودی شکل گرفت. از جمله افراد شورای نهضت آزادی در خارج از کشور این افراد بودند: علی شریعتی، مصطفی چمران،

۱– همان: صص ۴۶۴ – ۴۶۶؛ با تلخیص.

۲– همان: ص ۴۶۹؛ از مصاحبه نویسنده با دکتر ابراهیم یزدی در اسفند ماه ۱۳۶۹.

ابراهیم یزدی، صادق قطب زاده، فریدون سحابی، محمد توسلی و ابوالفضل بازرگان.(۱) عده ای از فعالان این گروه در دی ماه ۱۳۴۲ برای آموزش نظامی و چریکی با موافقت عبدالناصر رییس جمهوری مصر به این کشور اعزام شدند. این عده عبارت بودند از: چمران، یزدی، بهرام راستین، پرویز امین، شریفیان و قطب زاده.(۲) جمع مزبور به عنوان نمایندگان «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» (سماع)، موافقت نامه ای با نمایندگان دولت مصر برای برنامه آموزش سیاسی - نظامی اعضا و معرفی شدگان این گروه امضا نمودند. در مرامنامه این سازمان که به منظور کسب موافقت عبدالناصر به وی ارائه شد «کوشش برای تحقق نظام جمهوری و رژیم اقتصادی سوسیالیستی متکی بر جهان بینی خداپرستی» به عنوان هدف، قید شده بود.(۳) در غیاب رهبران اصلی نهضت آزادی داخل کشور که در زندان به سر می بردند، احمد صدر حاج سیدجوادی و رحیم عطایی رابط تشکیلات داخل کشور با این سازمان بودند. در مجموع طی چهار دوره آموزشی، سی و یک تن از افراد اعزامی به مصر تحت آموزش قرار گرفتند و در سال ۱۳۴۵، سازمان مزبور به ارتباط با دولت مصر پایان داد و لبنان را مرکز فعالیت های خود قرار داد. اما در تابستان سال ۱۳۴۶ پس از تحولات سیاسی خاورمیانه و لبنان «پس از مدتی گروه مزبور پراکنده شد.»(۴) در اواخر سال ۱۳۴۹ دکتر مصطفی چمران، برای از سرگیری مبارزه، به طور مستقل و منفردا به لبنان رفت و در ارتباط با امام موسی صدر - رهبر شیعیان لبنان - در ایجاد سازمان چریکی شیعیان (جنبش امل) نقش اساسی ایفا نمود. از سال ۱۳۵۰ نهضت آزادی خارج از کشور که از حالت دانشجویی خارج شده بود، فعالیت خود را توسعه داد. دکتر یزدی و قطب زاده، هرچند وقت یک بار، به لبنان می رفتند و گاه در عراق با امام خمینی(ره) ملاقات می کردند. نشریه پیام مجاهد، ارگان نهضت آزادی و انجمن های اسلامی، توسط اینان در آمریکا منتشر می شد.(۵)

۱- همان: همان صفحه؛ پانوشت.

۲- همان: ص ۴۷۰.

۳- همان: همان صفحه، پانوشت.

۴- همان: ص ۴۷۲. اطلاعات بیشتر Î همان: صص ۴۶۹ - ۴۷۲ و فارسی، زوایای تاریک: صص ۴۱ - ۴۴.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۴۷۳ - ۴۷۴.

انجمن های اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا

از سال ۱۳۴۸ انجمن های اسلامی دانشجویان در فرانسه، آلمان، اتریش و دیگر کشورهای اروپا تشکیل شد. این انجمن ها، که رابط اصلی آنها صادق قطب زاده بود، با دیگر انجمن های مشابه در کشورهای خاورمیانه (لبنان، عراق، سوریه و مصر) در ارتباط بودند. انجمن های اسلامی دانشجویان، از نجف و ایران و محتملاً ـ دیگر کشورهای اسلامی (از طریق ایرانیان و روحانیون) کمک های مالی دریافت می کردند و پس از اتحاد با هم، در سطح اروپا سازمانی به نام «اتحادیه انجمن های اسلامی در اروپا» ایجاد کردند؛ حسن حبیبی، صادق طباطبایی، ابوالحسن بنی صدر و شمس الدین مجابی عناصر فعال آن بودند. این اتحادیه نشریه ای به نام مکتب مبارز داشت که سه ماه یک بار انتشار می داد. هدف نشریه در شماره ۱۲ این نشریه، «شناخت و شناسایی چهره واقعی اسلام» عنوان شده بود. در ایالات متحده آمریکا، ابراهیم یزدی در اداره و سازماندهی انجمن اسلامی دانشجویان فعال بود. وی در هوستون دفتر انتشاراتی تأسیس کرد؛ که کتب و نشریات اسلامی را پخش می نمود.(۱)

ص:۲۷۰

۱- همان: ص ۴۷۷؛ با تلخیص.

گفتار سوم: سازمان مجاهدین خلق ایران (۵۰ – ۱۳۴۴)

اشاره

ص:۲۷۱

«سازمـان مجاهـدین خلق ایران» نـام یـک گروه سیاسـی - نظـامی است که در سال ۱۳۴۴ توسـط سه تن از روشـنفکران جوان مسـلمان، با هدف سـرنگونی رژیم وابسته پهلوی تأسیس شد. این سازمان نیز همچون اغلب گروه هایی که در دهه ۱۳۴۰ مشی قهرآمیز را در مبارزه برگزیدند، تحت تأثیر سرکوب قیام مردمی ۱۵ خرداد و شکست مبارزات مسالمت آمیز، در جریان تدوین استراتژی به «مبارزه مسـلحانه» رسـید و به تدریج با بهره گیری از تئوری ها و تجارب جریان های چپ و مارکسیست آمریکای لاتین، شـیوه «جنگ چریکی شـهری» را در تاکتیک اتخاذ کرد. دوره مورد بحث، از شهریور و پاییز ۱۳۴۴ آغاز می شود و در مقطع شهریور ۱۳۵۰ - و انـدکی پس از آن، که تبعـات ضـربه امنیتی سـاواک به سازمـان در جـامعه انعکاس یافت - پایان می گیرد. زندگی و ویژگی های بنیانگذاران سازمان در ابتدای فصل حاضـر تشـریح شده است؛ و شرحی کوتاه از زندگی اعضای مطرح سازمان، که در طول بحث از آنها مکرر نام برده می شود، در انتها آمده است.

ص:۲۷۳

فصل اول: تأسیس و شکل گیری

بنیانگذاران

اشاره

در کتاب ها و نوشته هایی که از سازمان و یا درباره آن انتشار یافته، چه به صورت تاریخچه و چه به صورت زندگینامه، مؤسسین آن را حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان ذکر کرده اند. واقعیت این است که بنیانگذاران سازمان در سال ۱۳۴۴ عبارت بودند از: ۱- محمد حنیف نژاد؛ ۲- سعید محسن؛ ۳- عبدالرضا نیک بین رودسری (معروف به عبدی).(۱) اصغر بدیع زادگان از سال ۱۳۴۵ وارد رهبری سازمان شد و تا سال ۱۳۴۷، در کنار سه نفر دیگر، یک کادر رهبری چهار نفره را تشکیل دادند. پیش از آنکه نحوه تأسیس سازمان بیان شود، با زندگی و ویژگی های بنیانگذاران آن آشنا می شویم.

۱- اینکه «نیک بین» از بنیانگذاران سازمان است، علاوه بر «تواتر» آن، در موارد متعددی نیز آمده است. از جمله، بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۰۸ - ۱۱۱. موارد متعدد در گفت و گوی بهمن بازرگانی. خلاصه پرونده ها...: نیک بین، عبدالرضا. یادداشت های حسین روحانی: صص ۲۲ - ۲۳. تحلیل آموزشی...: ص ۲۱۰ (بدون ذکر نام).

محمد حنیف نژاد

محمد حنیف نژاد(۱) محمـد حنیف نژاد فرزنـد حمداللّه در سال ۱۳۱۸ در خانواده ای نسـبتا فقیر در تبریز به دنیا آمـد، پـدرش کارمنـدی سـاده بود و خـانواده را بـا سـختی اداره می کرد. محمـد تحصـیلات ابتـدایی را در دبسـتان «هُمـام» و متوسـطه را در دبیرسـتان های «منصور» و «فردوس» طی کرد. از دوران مدرسه به شـرکت در هیئت های مذهبی و دسـته های سـینه زنی علاقه داشت و این عُلقه تـا آخر بـا او بـود. یکی از بهـترین چیزهـایی که محمـدآقا را ارضـا می کرد، خوانـدن نوحه هـای انقلابی و اسلامی بود و اسـمش را در سازمان «محمد نوحه» گذاشـته بودند! وقتی که در سال ۵۰ دسـتگیر شد، منصور بازرگان تعریف می کرد: «صدای یک نفر را که در سلول بغلی نوحه می خواند شنیدیم و حدس زدیم که حنیف نژاد باشد.» او [منصور] موقع وضـو گرفتن دقت بیشـتری کرده بود و مطمئن شـده بود خودِ حنیف نژاد است. [...] در دوران دانش آموزی سینه می زد و در سازمـان هم که بود، دو روز تاسوعا و عاشورا معمولاً به تبریز می رفت و در دسـته ها شـرکت می کرد.(۲) در تبریز، از دوران متوسطه، در جلسات فردی به نام حاج یوسف شعار(۳) شرکت می کرد. در این

ص:۲۷۶

۱- علاوه بر منـابعی که در ارجاعـات متن بـدان اشـاره شـده، در تنظیم زنـدگی نـامه حنیف نژاد از این منـابع سود جسته ایم: خلاصه پرونده ها...: حنیف نژاد، محمد. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۸۲ – ۸۷. یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۶ – ۱۹. و پرونده حنیف نژاد.

۲- میثمی، سنت الاولین...، ج ۲: ص ۳۹.

۳- یوسف شـعار مـدرس قرآن در تبریز و از وابسـتگان به جریـان سـلفی گری شـیعی و پیرو مسـلک شـریعت سـنگلجی بود و همزمـان بـا وی، در تبریز جریان فکری او را تحت عنوان مکتب قرآن از حـدود سال های ۱۳۰۴ ترویج می نمود. یوسف شعار بعدها به تهران آمد. ساواک تهران چند گزارش از جلسات مذهبی در منزل حاج یوسف شعـار را در مسـجد سنگلجی در سال ۱۳۴۳ جمع آوری کرده است. یوسف شـعار در تـبریز مکتب قرآنی دائر کرد که سـال هـا فعـال بود و تـأثیرات فکری هم بر جای گذاشت که اینک نیز به جلسات شـعاریون معروف است. از شـعار دو کتاب تفسـیری و دو اثر قرآن پژوهی باقی مانده است: – تفسـیر آیات مشکله: در یک مجلد به زبان فارسی و مقدمه عربی که شامل بخشی از قرآن کریم است. این اثر در سال ۱۳۹۳ قمری در تبریز انتشار یافته است و حاوی مباحث جلسه منزل او می باشد. – تفسیر سوره جمعه و منافقون در یک مجلد و بـه زبـان فارسـی که شـیوه آن خطـابی است. این رسـاله تفسـیری نیز در تـبریز به چـاپ رسـید. دو اثر قرآن پژوهی او به نـام محکمات و متشابهات در قرآن و مقـدمات تفسـیر، هر دو در تبریز به چاپ رسـیده انـد. بخشـی از دیـدگاه های او دربردارنـده موارد متعارض با تشیع و خلاف اجماع محسوب شده اند. ایرادی که نوعا به تفاسـیر وی گرفته می شود، تفسیر به رأی بودن و دور بودن آنها از شـیوه و روش اهل بیت(ع) می باشد و این اشـتباهات از جمله در مورد تفسـیر «آیات مشکله» فراوان رخ داده است که در پاسخ آن تفسـیر صـحیح آیات مشـکله از سوی آیه اللّه جعفر سـبحانی با تعلیقات سیدهادی خسروشاهی در همان سال های انتشار این رساله منتشر گردیده است. وی در ۱۳۹۴ ه ق فوت کرد.

جلسات، تفسیر قرآن و مباحث روز مانند بررسی مکاتبی از جمله مارکسیسم، مورد بحث قرار می گرفت. حنیف نژاد در واقع مدتی شاگرد شعار بود و تحت تأثیر او قرار داشت.(۱) در سال تحصیلی ۳۹ – ۱۳۳۸ وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۴۲ در رشته مهندسی ماشین آلات کشاورزی از دانشکده کشاورزی کرج فارغ التحصیل شد. در دوران دانشجویی دامنه فعالیت های مذهبی – سیاسی او، که از تبریز آغاز شده بود، وسعت پیدا کرد. وی نماینده دانشجویان دانشکده کشاورزی در «سازمان دانشجویان جبهه ملی دوم»، عضو فعال «نهضت آزادی ایران» و مسئول «انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده کشاورزی» بود.(۲) پس از آمدن به تهران و ورود به دانشگاه، از یک سو با روحانیون قم و تهران و افرادی چون آیات و حجج اسلام سید محمود طالقانی، مرتضی مطهری، سید ابوالفضل زنجانی، دکتر سید محمد بهشتی، علی گلزاده غفوری، علامه محمد تقی جعفری، دکتر محمدابراهیم آیتی بیرجندی، سید مرتضی جزایری و... آشنا شد و یا ارتباط فعال تری برقرار کرد؛(۳) و از سوی دیگر با تعدادی از فعالان سیاسی چون مهندس مهدی بازرگان، دکتر یداللّه سحابی، مهندس عزت اللّه سحابی، رحیم عطایی، دکتر عباس شیبانی و احمد علی بابایی، که با «جبهه ملی دوم» همکاری داشتند و سپس «نهضت آزادی ایران» را تأسیس کردند، رابطه برقرار کرد.(۴)

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۷. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۸۲ – ۸۳.

۳- نظر به اینکه اغلب این روحانیون در جلسات «مسجد هدایت» و انجمن های اسلامی شرکت می کردند، اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان از نزدیک با ایشان آشنا بودند. در مواردی هم که بعدا اشاره خواهد شد، برخی از این روحانیون مستقیما توسط حنیف نژاد به سخنرانی دعوت می شدند. حسین روحانی در مورد سابقه انس حنیف نژادبا روحانیون می نویسد: «و باز آنچه از این دوره فعالیت محمد (دوره دبیرستان در تبریز) روشن است اینکه او با طلاب جوان علوم دینی در ارتباط فعال بوده و با آنها رفت و آمد داشته و با آنها بحث و جلسه داشته است؛ به طوری که پدر او به هنگام ورود محمد به دانشگاه بارها گفته بود: من فکر می کردم تو به قم خواهی رفت و آخوند خواهی شد». یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۶.

۴- با افراد نهضت و جبهه ملی در جلسات آنها و نیز در شرکت انتشار آشنا شده است. در این مورد در میثمی، سنت الاولین...، ج ۱: ص۱۲، و یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۷ نیز مطالبی آمده است.

فعالیت حنیف نژاد تا آنجا که در چارچوب انجمن اسلامی بود، صورت علنی داشت. او با تشکیل جلسات هفتگی در دانشکده و سخنرانی در این جلسات و نیز دعوت از روحانیون یاد شده برای ایراد سخنرانی، نقش فعالی را ایفا می کرد. علاوه بر این، در خارج از دانشکده کشاورزی نیز در چارچوب «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران» بیش از دیگران کوشا بود. همکاری با عناصری چون سعید محسن و تراب حق شناس در این مقطع بود.(۱) اما در چارچوب نهضت آزادی، فعالیت های وی به دلایل امنیتی همواره مخفی بود و در این ارتباط مسئولیت تشکیل حوزه ها و کلاس های سیاسی و یا برنامه های اعتصاب و تظاهرات را به طور غیرعلنی بر عهده داشت.(۲) از جمله جلسات مخفی که در این محدوده تشکیل شد، جلسه ای است که جلال الدین فارسی از آن یاد می کند و در دره اوین - درکه - برگزار گردید. علاوه بر فارسی، در این جلسه حنیف نژاد و سعید محسن و بدیع زادگان نیز شرکت داشتند.(۳) پس از دستگیری سران نهضت آزادی، در اول بهمن ماه ۱۳۴۱ - در آستانه برگزاری رفراندوم شاهانه - حنیف نژاد نیز دستگیر شد. حنیف نژاد، طبق یادداشت های روزانه مهندس بازرگان، در طول مدت زندان با سران نهضت در یک بند به سر می برد. بازرگان به عضویت حنیف نژاد در نهضت تصریح دارد و در بخش «خاطرات زندان»، ذیل تاریخ چهارشنبه ۶/۶/۴۲ اینگونه می نویسد: «کسانی که مانده اند، از نهضتی ها: حنیف نژاد - شیبانی - علی بابایی - حکیمی - جعفری - مجابی...».(۴)بازرگان تاریخ آزادی حنیف را دوشنبه ۱۱/۶/۴۲ قید می کند.(۵) برای دریافت موقعیت حنیف نژاد، نقل قسمتی از یادداشت های بازرگان، در بخش «صحبتی با خانواده»، ضروری است. در یادداشت مذکور، ذیل تاریخ سه شنبه ۱۴/۳/۴۲ آمده است:

روز یازدهم محرم است و ما این چند شب، مختصر مجلس سخنرانی و تذکر و زیارتخوانی داشتیم. دو شب مهندس [هاشم] صباغیان صحبت کرد، یک شب حنیف نژاد، دو شب شیخ

۱- نشریه پیکار، ش ۷۶، ۲۱ مهر ۵۹: ص ۱۵؛ قسمت پنجم مصاحبه با حسین روحانی و تراب حق شناس. یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۷.

۲- نشریه پیکار، همان.

۳- فارسی، زوایای تاریک: ص ۷۴.

۴- بازرگان، یادداشت های روزانه: ص ۷۸.

۵- همان: ص ۸۴.

مصطفی رهنما، یک شب دکتر سحابی، سه شب اول هم من.(۱) در این تجربه حنیف نژاد از زندان به نظر می رسد اتّخاذ شیوه های مسالمت آمیز برای تداوم مبارزه علیه رژیم پهلوی ، به خصوص پس از دستگیری سران جبهه ملی و نهضت آزادی و سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد، دیگر در ذهن اشخاصی چون مهندس بازرگان نیز مطرح نبوده و نمی توانسته توجیه داشته باشد. حنیف نژاد خود نقل کرده است که مهندس بازرگان در زندان به او گفته بود: «نمی بینی این رژیم با آقای طالقانی و من و دوستانمان چه می کند؟ شما جوان ها باید فکری بکنید!»(۲) نحوه تفکر سیاسی حنیف نژاد در دوران دانشجویی، متأثر از اندیشه ها و آثار مهندس بازرگان و آیه اللّه طالقانی بود؛ منتها رادیکال تر.(۳) او اگرچه اعتقاد داشت که اسلام مکتبی حیاتبخش، زنده و جامع است، اما در عرصه نظری وامدار منابع معرفتی متفاوت و گوناگونی بود و از منابع مختلفی همچون نوحنبلی گری حاج یوسف شعار، تحصلی مشربی مهندس بازرگان، قرآن گرایی به روایت طالقانی و تکامل گرایی یا تفسیر ترانسفورمیستی از قرآن به روایت سحابی و بالاخره مارکسیسمی عمدتا به روایت مائوتسه تونگ، تأثیر پذیرفته بود. بخش عمده صحبت های او در جلسات انجمن اسلامی و یا در بحث های خصوصی با دانشجویان و روحانیون نیز بر جنبه های سیاسی و اجتماعی مکتب اسلام و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی تأکید داشت و به شدت به انتقاد از افراد و از جمله روحانیونی می پرداخت که به این مسئله توجه نکرده اند یا سخن و عملشان مخالف آن بوده است. در همین زمینه نیز به کار فرهنگی اصولی و تشکّل باور داشت. [در شهریور ۴۱] در دبیرخانه انجمن اسلامی - شرکت انتشار - همه سخنرانی های پرزرق و برق کردند. محمدآقا از طرف انجمن اسلامی دانشجویان سخنرانی کرد گفت: «شما که این قدر سخنرانی می کنید چرا به یکی از حرف هایتان عمل نمی کنید؟! گروه تشکیل بدهید و کار کنید.»(۴)

حنیف نژاد «روی این نکته تکیه می کرد که در رساله توضیح المسائل، اکثر مجتهدین ما صفحات بسیار

۱- همان: صص ۴۹۱ - ۴۹۲.

۲- فارسی، زوایای تاریک: ص ۲۲.

۳- بیشتر مطالبی که در مورد عقاید و تفکر حنیف نژاد آمده، علاوه بر منابع پراکنده سازمان، از یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۷ - ۱۹ و اسناد باقیمانده ساواک و گفت و گوهای پژوهشی، برگرفته شده است.

۴- میثمی، سنت الاولین...، ج ۱: ص ۱۲.

زیـادی را اختصـاص به طهـارات و نجاسـات و آداب نماز و روزه داده انـد و حال آنکه درباره جهاد و امر به معروف و نهی از منکر اصـلاً مطلبی نمی نویسـند و اگر هم می نویسند، بسیار محدود است. و یا مطرح می کرد که بسیاری از روحانیون ما صرفا روی روایات و احادیث وقت خود را صـرف کرده و می کننـد و [حال آنکه] روی قرآن و نهج البلاغه تکیه ای ندارند و با آن آشنا هم نیستند.»(۱) این افکار در همان زمان به وسـیله علامه طباطبایی، آیه اللّه مطهری، دکتر بهشتی، مهنـدس بازرگان وآیه اللّه طالقانی تبیین و ابراز می شد.(۲)

از مسـائلی که حنیف نژاد بر آن تأکیـد داشت، ارتبـاط دانشـجویان مسـلمان بـا روحانیون مبارز و فعّال بود. او از این افراد برای سخنرانی و روشنگری دانشجویان دعوت به عمل می آورد تا در مجامع گوناگون دانشگاهی، به مناسبت های مختلف، شرکت کننـد. اقـدامات و حرکت های انقلابی امام خمینی(ره) را بسـیار مثبت تلقی می کرد و آن را سـرآغاز تحولی جدیـد در حوزه علمیه و نهاد روحانیت می دانست. در آن دوران کوشش به عمل می آورد تا به سهم خود، هماهنگی میان فعالیت های سیاسی روحانیون مبارز و نهضت آزادی و انجمن اسلامی را تقویت کند.(۳) تراب حق شناس در مورد این گونه علائق، که مهم ترین تجلی آن دیدار با امام خمینی(ره) در قم بود، می نویسد:

در آن زمان انجمن اسـلامی دانشـجویان یک نهاد دانشـجویی با گرایش های دموکراتیک بود. مجاهد شـهید حنیف نژاد و من جزء شورای مرکزی انجمن های اسـلامی دانشگاه بودیم و اعلامیه های ما دموکراتیسم انقلابی اقشار متوسط جامعه را به خوبی نشان می داد و به همین لحاظ برای برخی از همفکران ما و سـران نهضت آزادی تندروانه جلوه می کرد... یکی از فعالیت های مـا که در کنـار کارهـای تشـکیلاتی مـان انجـام می دادیم، تمـاس بـا روحانیون مبارز بود که در اینجا فقط به تماس با آیه اللّه خمینی اشاره می کنم. یک بار پس از خرداد ۴۲ با مقدار [تعداد [قابل توجهی از دانشجویان انجمن اسلامی یک راهپیمایی در قم ترتیب دادیم و به منزل آیه اللّه خمینی، که تازه از زندان چند ماهه آزاد شده بود، رفتیم.(۴)

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۸.

۲- برای آگاهی از آراء علامه طباطبایی، مطهری، بازرگان، طالقانی، بهشتی و... در خصوص وضعیت روحانیت در آن زمان و کمبودهای اساسی در حوزه ها Î بحثی درباره مرجعیت و روحانیت.

۳- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۸.

۴- نشریه پیکار، ش ۷۶: ص ۱۵.

در همین ملاقات[1] بود که امام خمینی(ره) یکی از بیانات تاریخی خود را، که بیشتر بر محور تکذیب شایعات و دروغ پراکنی های مطبوعات شاه در مورد تفاهم روحانیت و رژیم قرار داشت، ایراد کرد. قسمت هایی از این بیانات، که به موضوع ملاقات مربوط می شود، از این قرار است: هدف اسلام است، استقلال مملکت است، طرد عمّال اسرائیل است، اتحاد با کشورهای اسلامی است. الآن تمام اقتصاد مملکت در دست اسرائیل است، عمال اسرائیل اقتصاد ایران را قبضه نموده اند. [...] اینها [وابستگان اسرائیل] عمال استعمار هستند، باید ریشه استعمار را کند. آقایان سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید؛ تبلیغات مذهبی بکنید، مسجد بسازید، اجتماعا نماز بخوانید. [...] وحدت مذهبی است که این اجتماع عظیم و فشرده را ایجاد می کند. اگر علاقه به استقلال ایران دارید، وحدت مذهبی داشته باشید. [...] واللّه اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده اند. سیاست مُدُن از اسلام سرچشمه می گیرد. [...] اگر راست می گویند برای بیکاران کار پیدا کنند. این جوان بعد از بیست سال تحصیل کار می خواهد؛ فردا که فارغ التحصیل می شود سرگردان است؛ اگر معاشش فراهم نشود نمی تواند دین خود را حفظ کند. شما خیال می کنید آن دزدی که شب ها از دیوار با آن همه مخاطرات بالا می رود و یا زنی که عفّت خود را می فروشد، تقصیر دارد؟ وضع معیشت بد است که این همه جنایات و مفاسد[را]، که شب و روز در روزنامه ها می خوانید، به وجود می آورد.[2] [...] کشتار پانزده خرداد از اعمال یک قشون بیگانه با ملت بدتر بود، آنها بچه ها را نمی کشتند، زن ها را نمی کشتند، [...] پانزده خرداد ننگ ملت بود زیرا از پول همین ملت، اسلحه تهیه شده و با این اسلحه مردم را کشتند. یکی از روحانیون مبارز، حجه الاسلام علی حجتی کرمانی، طی مقاله ای که در روزنامه وظیفه به چاپ رسید، راهپیمایی مذکور را - که طلاب جوان هم در آن شرکت داشتند - طلیعه وحدت حوزه و دانشگاه برشمرد. البته بی تردید این اقدام، در آن دوران، حرکتی انقلابی بود. آن طور که از نوشته های آیه اللّه دکتر بهشتی بر می آید، در سال ۱۳۴۱ یا اوایل ۱۳۴۲، در یکی از جشن های «مبعث»، وی توسط انجمن اسلامی برای سخنرانی دعوت شد که این مراسم در سالن غذاخوری کوی دانشگاه در امیرآباد برگزار گردید. این سخنرانی و دعوت، زمینه ای برای یک طرح مطالعاتی در مورد «حکومت اسلامی» فراهم کرد که از جمله افراد پی گیر آن حنیف نژاد بود. دکتر بهشتی

۱- تاریخ این ملاقات ۲۱ فروردین ۱۳۴۳ است.

۲- صحیفه امام، ج ۱: صص ۲۶۷ - ۲۷۲.

می نویسد: در این سخنرانی موضوعی را من مطرح کردم به عنوان «مبارزه با تحریف یکی از هدف های بعثت است»؛ و در این سخنرانی طرح یک تحقیقاتی اسلامی را ارائه کردم که آن سخنرانی بعدها در مکتب تشیّع چاپ شد. مرحوم حنیف نژاد و چندتای دیگر از دانشجویان، که برای این دعوت به قم آمده بودند و عده ای دیگر از طلاب جوان که باز آنجا بودند، اینها اصرار کردند که این کار تحقیقاتی آغاز بشود. در پاییز همان سال ما کار تحقیقاتی را آغاز کردیم، با شرکت عده ای از فضلا، در زمینه حکومت در اسلام. ما همواره به مسئله سامان دادن به اندیشه حکومت اسلامی و مشخص کردن نظام اسلامی علاقه مند بودیم و این را به صورت یک کار تحقیقاتی آغاز کردیم...(۱) از دیگر دیدگاه های حنیف نژاد این بود که «با انجمن حجتیه آن زمان که [به انجمن ضدّ بهائیت معروف بود و اکثر نیروهای جوان مذهبی را به خود جلب می کرد] و در تهران و شهرستان ها فعالیت وسیعی داشتند، شدیدا مخالف بود و آنها را مرتجع می دانست و معتقد بود که فعالیت آنها نه تنها کوچک ترین زیانی به حال رژیم ندارد بلکه حتی برای او بسیار هم مفید خواهد بود».(۲) حنیف نژاد، به گفته حسین روحانی که فضای زمان دانشجویی و اوایل فعالیت او را تصویر کرده است، «از نظر سیاسی دیدی روشن و تیز داشت و قادر بود در مقایسه با دیگران مسائل سیاسی روز را تجزیه و تحلیل نماید. اکثر روحانیون معروف آن روز، که در ارتباط نزدیک با دانشگاه بودند و قبلاً- از آنها یاد کردیم، او را به عنوان یک عنصر مسلمان آگاه و روشنفکر می شناختند و او را می ستودند.»(۳) قبل از ۱۵ خرداد، مبارزینی مثل حنیف نژاد که در دانشگاه بودند، نسبت به توده مردم نظر چندان خوشی نداشتند؛ چراکه می دیدند دیگران مبارزه می کنند ولی آنها لبیک نمی گویند؛ و از این راه نتیجه می گرفتند که «مردم ما صلاحیت مبارزه را ندارند و شایسته فداکاری ما نیستند». بعد از ۱۵ خرداد، که در آن هنگام حنیف نژاد در زندان به سر می برد، «یکی از اولین چیزهایی که به ذهنش آمده بود ایمان به فداکاری توده ها و تحقیر خودش بود. می گفت: این توده ها خیلی فداکارند و این ما هستیم که صلاحیتش

۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۳ و ۴: ص ۴۴۵؛ به نقل از هفته نامه «بعثت»، سال سیزدهم، شماره ۱۶، چاپ قم.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۸.

۳- همان: ص ۱۹.

را نـداریم و دست روی نیاز اصـلی شان نگـذاشتیم؛ ما آنها را خوب بسـیج نکردیم. این توده ها بیش از هزاران نفر در این قیام شهید داده اند».(۱) حنیف نژاد، پس از اتمام تحصیل، به سربازی رفت و ۹ ماه دوره خدمت سربازی را در شیراز به همراه سعید محسن (که دوره سـربازی اش را البته در جهرم می گذرانـد) و اصـغر بـدیع زادگان گذراند؛ و بقیه خدمت را با درجه سـتوان دوم وظیفه رسـته توپخانه در اصـفهان به اتمام رسانـد. بعد از پایان دوره سـربازی، حدود یک سال در بخش مهندسـی ماشـین آلات کشاورزی سازمان عمران دشت قزوین، به عنوان کارمند، به کار پرداخت. از آن به بعد، برای همیشه، شغل اداری را رها کرد و به طور کامل انرژی و وقت خود را در اختیار مبارزه گذاشت.(۲)

سعید محسن

سعید محسن(۳) سعید محسن فرزند سلیمان در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده مذهبی در زنجان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسـطه را در همانجا به پایان رسانـد. برای ادامه تحصـیل به تهران آمـد و در سال ۱۳۴۲ از دانشـکده فنی دانشگاه تهران، در رشـته تأسـیسات، مهنـدس شد. او به خاطر فعالیت های سیاسـی دو بار به زندان افتاد. بار اول در تاریخ ۱۴/۹/۴۰ به جرم پخش تراکت و شـرکت در میتینـگ هـای جبهه ملی بـازداشت شـد و بـار دوم در شب اول بهمن مـاه ۱۳۴۰، کـه فردای آن پلیس به دانشـگاه حمله کرد، به عنوان عضو «کمیته دانشـجویان نهضت آزادی» همراه با چند تن دیگر دستگیر شد و پس از مدتی آزاد گردید. اولین تقابل سیاسـی - فرهنگی سعید محسن با خانواده و به خصوص پدرش بود. عبداللّه محسن، برادر کوچکتر سعید، می گویـد: خانواده ما، جد اندر جد، روحانی و از مراجع بودند. پدرم قبلاً معمّم بوده که در زمان رضاشاه تغییر لباس می دهد و سردفتر می شود. پدرم با مرحوم [آیه اللّه سید محمد هادی[میلانی همدوره بودند و با آقای بروجردی رفت و آمد داشت. به مرحوم [آیه اللّه سید محسن]

ص:۲۸۳

۱- میثمی، سنت الاولین...، ج ۲: ص ۸.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۶. البته در گفت و گوی بهمن بازرگانی قید شده که حنیف نژاد تا سال های ۴۸ - ۴۹ به کار اشتغال داشته است.

۳- بجز منابع ارجاع شده، این منابع نیز مأخذ قرار گرفتند: خلاصه پرونده ها...: محسن، سـعید. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۱ - ۹. یادداشت های حسین روحانی: صص ۲۰ - ۲۲.

حکیم هم نـامه می نوشت. یادم است پس از فوت آقای بروجردی، یک بار در خانه روضه داشتیم، پـدرم از سـعید سؤال کرد: «مقلّد چه کسـی هستی؟» سـعید هم گفت: «مقلّد آقای خمینی». پدرم عصـبانی شد. آخر او مخالف این چیزها بود.(۱) ارتباط سعیـد با شخصـیت هایی چون آیه اللّه طالقانی و مرتضـی مطهری از روحانیون و مهنـدس بازرگان و دکتر سـحابی از متفکرین غیرروحانی مسـلمان، نشان دهنده جهت گیری ویژه او و بریدن از فضای سـنتی خانواده است. در کنار فعالیت های سیاسی، در حرکت های انسانی مردمی نیز پیشـقدم بود. در جریان سـیل جوادیه در زمسـتان ۱۳۳۹، به اتفاق دیگر دانشـجویان، برای تعمیر خرابی ها اکیپ های کمک تشـکیل دادند که خود زمینه ای شد برای تشـکّلی دیگر در جریان زلزله قزوین (بوئین زهرا). او به اتفاق اصـغر بدیع زادگان و سایر دانشـجویان ماه ها در منطقه زلزله زده به کارگری و کمک به مردم مشغول بود. پس از پایان تحصیل دانشگاهی، سعید ۱۸ ماه خدمت وظیفه را انجام داد؛ هنگام تقسـیم مأموریت، پس از آموزش های اولیه، او را – البته با تلاش خودش – به جهرم فرستادند،(۲) که ۹ ماه طول کشید. سعید از اقامت در جهرم استفاده کرد و با طبقات مختلف مردم – اعم از روحـانیون، مردم عـادی، روشـنفکران و جوانـان محصل و دانشـجو – آشـنایی و ارتباط برقرار نمود. پس از بازگشت به تهران، مدتی به کارهای سیاسـی پیشـین ادامه داد و کوشـید به بقایای نهضت آزادی، که سـرانش در زندان بودند، سروسامانی دهد. ولی شـرایط را به گونه ای یافت که احساس کرد باید کاری تازه انجام دهد. شرایط شغلی وقت بسیاری از او می گرفت؛ ابتدا در کارخانه «ارج» و سپس در

۱- گفت و گوها: عبداللّه محسن.

۲- در زنـدگی نامه های منتشر شـده توسط سازمان، چنین تعبیراتی آمـده: «... به خاطر فعالیت ها و سابقه سیاسـی اش او را به منطقه ای گرم در جنوب یعنی جهرم در فارس فرسـتادند و در واقع تبعید کردند.» این مطلب قطعا صـحیح نیست. سـعید نظر به آشـنایی با تراب حق شناس – که اهل جهرم بود – و چندتن از دانشجویان شیرازی مثل مشکین فام، خوشرو و ذوالانوار، منطقه فارس را برای خدمت انتخاب کرد. آموزش های نخستین جهرمی های عضو سازمان مانند ابراری، معظمی، آوخ و رحمانی در همیـن دوران خـدمت وظیفـه سـعید محسـن صـورت گرفت. اغلب در فاصـله تعطیلی پنجشـنبه و جمعه به شـیراز می آمـد و در جلسـاتی شـرکت می کرد که روحـانیونی چون محی الـدین حائری شـیرازی و مجدالـدین محلّاتی نیز در آنها حضور داشـتند. اعضای شـیرازی سازمان ماننـد زرّین کفش، ذوالانوار، مشـکین فام، بهپور، انتظارالمهـدی، شاهسونـدی، لغوی، مهدی و هادی محصل و... اغلب در این جلسات پرورده و شـناسایی شدنـد. پس از پایان خدمت وظیفه، سـفر به شـیراز توسط کادرهای بالای سازمان ادامه یافت که بیشتر سـعید محسن، حنیف نژاد و ناصـر صادق بـدانجا می رفتنـد. خلاصه پرونده ها...: ذیل اسامی ذکر شده. و نیز بخش هایی از خاطرات پراکنده و انتشار نیافته.

کارخانه پروفیل «سپنتا» مشغول شد. اختلاف با مدیران به خاطر دفاع از حقوق کارگران و اشتغال وقت گیر، فرصتی برای کار فکری و سیاسی برایش نمی گذاشت از این رو آن کارها را رها کرد و به استخدام غیررسمی وزارت کشور درآمد و از سال ۴۴ – عملاً – تصدی تأسیسات وزارت کشور را بر عهده گرفت. او تا سال ۱۳۴۸ به همین کار، که فقط صبح ها وقتش را می گرفت، مشغول بود. در طول این سال ها و حتی زمان مدیریتش در وزارت کشور، زندگی زاهدانه خود را تغییر نداد. برادرش می گوید: در وزارت کشور پست حسّاسی داشت؛ حقوق خوبی هم داشت. اما وضع زندگی اش دو اتاق کوچک بود که اجاره کرده بود و حمام هم نداشت! در توالت یک شیلنگ آویزان کرده بود که با آن دوش می گرفت. یخچال نداشت، ماشین نداشت، با یک موتور رفت و آمد می کرد. شاید کل وسایل او، با حساب امروز، ۲۰ یا ۲۵ هزار تومان نمی شد. به خودش خیلی سخت می گرفت.(۱) سعید محسن و محمد حنیف نژاد، از همان آغاز فعالیت های دانشجویی، با یکدیگر دوست و همفکر بودند. همکاری در انجمن اسلامی دانشگاه و حضور در «مسجد هدایت» و ارتباط مشترک با آیه اللّه طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس سحابی، رحیم عطایی و روحانیون مترقی و مبارز تهران و قم با دوره خدمت وظیفه شان نیز همزمان بود. مجموعه این هماهنگی ها و تجانس سیاسی و مذهبی باعث فعال تر شدن ارتباط این دو شد که سرانجام مشترکا تصمیم به تأسیس «سازمان» گرفتند.(۲) تفاوت در ویژگی های روحی و خصلتی حنیف و سعید، از عوامل مهم نضج و گسترش «سازمان» و توفیق در عضوگیری بود. اقتدار و انضباط در حنیف نژاد از یک سو و قدرت تحلیل، عاطفه و جاذبه فردی و روحیه همکاری در سعید محسن از سوی دیگر، هریک دیگری را تکمیل می کرد. «سعید اگر از نظر قدرت فکری و خلاّقیت در حد محمد حنیف نژاد نبود اما در مقایسه با او، به دلیل هوش و حافظه و استعدادی که داشت، از انباشت ذهنی وسیعی در زمینه های مختلف مذهبی و سیاسی و اجتماعی برخوردار بود. سعید همچنین، برخلاف محمد، از قدرت بیان بسیار خوبی برخوردار بود. سعید محسن، از جهت تیپی [در تشکیلات]، تابع حنیف نژاد بود. آدم عارف مسلکی بود؛ مثلاً وقتی به خانه تیمی می آمد اولین کارش این بود که آستین ها را بالا بزند و برود ببیند اگر در آشپزخانه ظرف کثیف

۱- گفت و گوها: عبداللّه محسن.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۲۰.

مانـده بشویـد، اگر لوله ای خراب است درست کنـد، اگر جـایی جارو کردنی است به آنها برسـد.»(۱) یـادم است که یک بار سعید ما را به «توچال» برده بود؛ از سـمت «شهرستانک» پایین می آمدیم. یک پیرمرد خار کنده بود و داشت می برد؛ سعید بار را از دست او گرفت و شروع به صحبت کردند. پیرمرد گفت: «چه کاره ای؟» آن وقت ها وزارت کشور – محل کار سعید – روبه روی بازار بود؛ سعید گفت: «من جلو بازار حمّالی می کنم!» [...] سعید ویژگی های فردی زیادی داشت؛ برای بچه های همسایه مان که یتیم بودند، در بانک حساب باز کرده بود. به دور از سیاست، خودش هم واقعا زندگی ساده ای داشت؛ خیلی ساده زندگی می کرد. [...] محمدآقا، برعکس سعید، خیلی رک بود و خیلی هم خشن و آتشی بود. یک بار که من در رابطه با تشکیلات [از تبریز] به تهران آمده بودم، سعید به شیراز رفته بود که درس استراتژی بدهد. در شیراز – که گویا سعید مسئول آنجا هم بود – وارد خانه که می شود می بینـد خیلی کثیف است؛ بلند می شود خانه را تمیز می کند، حتی لباس زیر بچه ها را می شویـد؛ و در نتیجه از کـار اصلی باز می مانـد! وقتی که به تهران برگشت، محمـدآقا گفت: «چکار کردی؟» سـعید گفت: «رفتم؛ آن دیگر چه جور خانه ای است؟! چرا بچه ها این قـدر بی انضـباط انـد؟» خلاصه سعید شروع به انتقاد کرد که نظافت نبوده و... محمـد هم خیلی تنـد گفت: «ما دکتر می فرستیم که برود بیماری مریض را معالجه کنـد؛ می رود ظاهر مریض را درست می کنـد. تو برو کـار اساسی ات را بکن، آن انتقادات را هم بکن؛ ولی تو چرا دنبال جارو کردن و شستن می روی؟» محمـدآقا خیلی رک و تنـد بود ولی سعید این طور نبود؛ بیشتر عاطفی بود. از بچه هـای داخل زنـدان شـنیدم که تمام موهای سعید دو ماهه سفید شده بود؛ بچه ها را که با آن وضع دیده بود، موهایش سفید شده بود.(۲) پس از تأسیس سازمان،(۳) در زمانی که کادرهای سیاسی و فکری هنوز به قدر کافی نبودند و سازمان هم در ابتدای فعالیت خود قرار داشت، سعید به سختی کـار می کرد و گـاهی در هفته ۱۶ جلسه را اداره می کرد و آموزش می داد. مسئولیت سیاسی بر دوش او بـود. او نیز مـانند برخی دیگر از عناصر اولیه

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- گفت و گوها: عبداللّه محسن.

۳- ذکر این نکته ضروری می نمایـد که تشکیلات مبـارزاتی مورد بحث، در سال های نخست (تا پس از ضـربه شـهریور ۵۰) نامی – اعم از «سازمان» یا غیر آن – نـداشت؛ و عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران» در زمسـتان ۱۳۵۰ در زندان طرح و وضع گردید.

سازمان، با اتکاء به باورهای مذهبی - که حتی زیارت عاشورا را در هیچ شرایطی ترک نمی کرد -(۱) بر «کیش شخصیت» و «خود محوری» نیز غالب آمده بود و این نکته از پیامی هم که در زندان به برادرش داد، بر می آید. عبداللّه محسن می گوید: وقتی در اوین بودیم من را به سلول انفرادی بردند. یک سرباز بود به اسم جبّاری، که موقع رفتن به دستشویی از زیر کلاهش کاغذی درآورد و به من داد. یک کاغذ سیگار بود که سعید با خودکار - ریز - روی آن نوشته بود: «عبداللّه! من کارهای زیادی کردم؛ هم کارهای درستی داشتم، هم اشتباهاتی کردم. امیدوارم خدا و مردم مرا ببخشند؛ اشتباهاتم از روی عمد نبوده است. از تو و خانواده ام یک خواهش دارم: بعد از اینکه من مُردم (شک نداشته باشید که مرا اعدام می کنند) من را برای مردم، قهرمان نسازید.» همه اش همین بود و چیز دیگری نبود. ما هم همین کار را کردیم.[...] اول انقلاب چندتا خانم و آقا آمدند با مادرم مصاحبه کنند؛ مادرم گفت: «اگر [سعید] کار خوب کرده برای خدا کرده و اگر کار بد کرده خدا او را ببخشد.»(۲)

عبدالرّضا (عبدی) نیک بین رودسری

عبدالرّضا (عبدی) نیک بین رودسری(۳) عبدی نیک بین فرزند یوسف در سال ۱۳۲۱ در یک خانواده کارمند در مشهد به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مشهد به انجام رساند. در سال های آخر دبیرستان در جلسات «کانون نشر حقایق اسلامی»، که استاد محمدتقی شریعتی آن را اداره می کرد، شرکت می نمود و از همانجا با مفاهیم مذهبی - سیاسی آشنا شد. برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران به تحصیل مشغول شد. از همان آغاز دانشجویی به فعالیت در انجمن اسلامی پرداخت. او به همراه تراب حق شناس، لطف اللّه میثمی و... با ارسال طوماری برای آیه اللّه میلانی در مشهد از هدف های مقدس روحانیت به پیشوایی آیه اللّه العظمی خمینی پشتیبانی نمود. متن طومار به شرح زیر می باشد: بسمه تعالی به حضور مبارک حضرت آیه اللّه العظمی جناب آقای حاج سیدمحمدهادی میلانی دام ظله العالی، هدف های مقدس روحانیت به پیشوایی مجاهد عالیقدر حضرت آیه اللّه العظمی

۱- گفت و گوها: عبداللّه محسن.

۲- همان.

۳- خلاصه پرونده ها...: نیک بین، عبدالرضا. یادداشت های حسین روحانی: صص ۲۲ - ۲۳.

حاج آقا روح اله خمینی که عبارتند از [:] ۱- استقرار حکومت مردم بر مردم. ۲- اجرای فوری انتخابات آزاد. ۳- رعایت توافق قوانین مصوبه با موازین حقوق اسلامی و لغو هرگونه فرمان شخصی و تصویب نامه وزارتی که به عنوان قانون نامیده می شود. ۴- بهبود وضع اقتصادی مردم ایران بویژه طبقات کارگر و دهقان و دیگر زحمتکشان. ۵ - جلوگیری از حیف و میل اموال عمومی یا صرف آن برای خواص خودی. ۶ - استخدام نیروهای مسلح کشور در جهت هدف های حقیقی و معین آنها نه خفقان افکار آزادیخواهانه و سرکوبی حق طلبان. ۷ - دوستی صمیمانه با همه ملل اسلامی و دول آزاد شده اسلامی. ۸ - تقبیح همدستی با دولت پوشالی اسرائیل و ترویج صهیونیزم. مورد تأیید کامل ما امضاکنندگان ذیل است. ۱- عبدالرضا نیک بین ۲ - لطف اله میثمی ۳- محمدحسین طاهری ۴- سیدمرتضی حق شناس ۵ - جواد حکیم زاده ۶ - قدس گرجی ۷ - سیدعلی ابریشمی دانشجوی حقوق ۸ - سیدابریشمی ۹ - سیدمجتبی مفیدی دانش آموز دبیرستان مروی ۱۰ - سیداحمد طباطبایی دانشجوی سال دوم پزشکی ۱۱ - احمد ماکاراچی دانشجوی پزشکی ۱۲ - سیدمصطفی مفیدی دانشجوی سال سوم پزشکی ۱۳ - حسن طباطبایی ۱۴ - حسن افتخار اردبیلی ۱۵ - محمود سامی گر مدنی دانشجوی پزشکی.(۱)

عبدی در همین ارتباط با افرادی چون حنیف نژاد و سعید محسن آشنا شد و به تدریج، در جریان فعالیت های سیاسی، روابط نزدیک تری میان آنها ایجاد شد. او پس از دو سال تحصیل در دانشگاه، به دلیل اشتیاق به مطالعات و بررسی های سیاسی - اجتماعی، دانشکده را رها کرد و به طور تمام وقت به کار سیاسی پرداخت. میان این سه نفر جلسات و نشست های متعددی برقرار شد که طی آن، به مشورت و هم فکری درباره تحلیل اوضاع سیاسی - اجتماعی و شرایط نوین مبارزه پرداختند و به دلیل وحدت نظر در اغلب مسائل، نسبت به تشکیل سازمان به توافق رسیدند. عبدی همچنین با افرادی چون آیه اللّه طالقانی و آیه اللّه مطهری و مهندس بازرگان ارتباط داشت و در جلسات آنها نیز شرکت می کرد، اما زاویه برخورد او بیشتر، سیاسی و اجتماعی بود. به گفته میثمی «عبدی

۱- پرونده عبدالرضا نیک بین رودسری.

نیروی ایدئولوژیک و پرمطالعه ای بود.»(۱) در مقطع بنیان گذاری سازمان، مسئولیتی در زمینه مسائل اعتقادی نپذیرفت و روی مسائل اقتصادی و سیاسی کار می کرد. به جهت تماس با افراد نهضت آزادی، ساواک در تاریخ ۲۴/۴/۴۳ تصمیم گرفت او را دستگیر کند ولی موفق نشد. آشنایی وی با سعید محسن و محمد حنیف نژاد و برگزاری جلسات متعدد با آنان منجر به پایه گذاری سازمان مجاهدین خلق ایران گردید. همکاری وی با سازمان تا سال ۱۳۴۷ ادامه داشت، اما به علت ابتلاء به بیماری صرع از یک سو و مخالفت او با تمرکز بر کارهای تئوریک در سازمان، کناره گیری نمود و یک سال بعد نیز ازدواج کرد. حنیف نژاد نیز علت جدایی وی را بیماری صرع می داند. به نوشته حسین روحانی، نیک بین «وقت اصلی خود را صرف مطالعه و به اصطلاح کار تئوریک و تهیه و تنظیم مقالات و متون سیاسی و اقتصادی که بخشی از برنامه آموزشی کلاس ها و حوزه ها[ی تشکیلاتی] را تشکیل می داد، می نمود.»(۲) میثمی نیز در این باره نوشته است: «مقاله های آموزشی جمع [سازمان]، تا جایی که من اطلاع داشتم به قلم آقای عبدی [نیک بین] بود. یادداشت هایش را جمعی تهیه می کردند، وقت آزاد، زیاد داشت و خوش قلم بود، آنها را می نوشت.»(۳) میثمی علت جدایی نیک بین را «عمل گرایی» وی می داند و می نویسد: «آقای عبدی هم می گفت یا ترور شاه، یا بقیه کارها فایده ندارد»(۴) اما حسین روحانی ادعا می کند که وی به دلیل «ضعف انگیزه ای مبارزاتی» و «روحیه انفعالی» از سازمان کناره گیری کرده بود که با توجه به سایر اطلاعات موجود به نظر می رسد توصیف وی صحیح نمی باشد. نیک بین پس از جدایی از سازمان به زندگی عادی روی آورد و به جهت انصراف از تحصیل در شرکت کارتن سازی میهن مشغول به کار شد. ساواک در مورخه ۱۰/۱۰/۵۲ اقدام به دستگیری و بازداشت وی نمود و پس از بازجویی های متعدد وی را به ۱۸ ماه حبس محکوم کرد. او پس از طی دوران محکومیت، در تاریخ ۳۱/۳/۵۴ به علت عدم همراهی و همکاری با ساواک و مخالفت با مصاحبه تلویزیونی، سال دیگری را اضافه بر محکومیت در زندان بسر برد و در نهایت در تاریخ ۲۴/۵/۵۵ آزاد شد.

۱- میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۳۳۱.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۱.

۳- میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۳۳۰.

۴- همان: صص ۲۹۴ و ۳۹۹. میثمی، آنها که رفتند: ص ۷۷.

بحث های اولیه، در آستانه تشکیل

در نشست های نخستین که بین محمد حنیف نژاد، سعید محسن، عبدی نیک بین و حسن افتخار جهرمی(1) برقرار می شد، بررسی و تحلیل مبارزات مردم ایران - به خصوص از سال های قبل از کودتای ۱۳۳۲ تا مقطع ۴۲-۱۳۳۹ و قیام خونین ۱۵ خرداد - محور مباحث قرار گرفت و این نتایج به دست آمد: ۱ - مردم ایران، چه از نظر سیاسی و اجتماعی و چه از نظر اقتصادی، در بدترین شرایط تاریخی خود به سر می برند. مبارزات طولانی و فرساینده مردم، چه در گذشته و چه در حال و به ویژه در بارزترین شکل آن در قیام ۱۵ خرداد، همه به خاطر تأمین آزادی و استقلال ایران از زیر یوغ امپریالیست ها - به خصوص امپریالیسم آمریکا - و رژیم سرسپرده پهلوی بوده است. ۲ - به نتیجه نرسیدن مبارزات مردم، در تمامی این دوره ها و از جمله در مقطع ۱۵ خرداد، نه به خاطر کوتاهی و عدم شرکت فعّال آنها در مبارزه و تن ندادنشان به فداکاری و جانبازی بوده است بلکه در اساس، ایراد اصلی متوجه ماهیت سازشکارانه و عملکردهای رفرمیستی و لیبرالیستی احزاب و سازمان هایی چون جبهه ملی، حزب توده و حتی نهضت آزادی است. این احزاب و نیروهای سیاسی، به دلیل ماهیت و خصلت سازشکارانه خود در قبال آمریکا و رژیم پهلوی، خط مشی رفرمیستی و اصلاح طلبانه در پیش گرفته، سعی داشته و دارند که مبارزه مردم را در چارچوب قانون اساسی شاهنشاهی و مبارزات پارلمانتاریستی محدود نمایند. واکنش سران زندانی نهضت آزادی نسبت به اعلامیه های تند و رادیکال دانشجویان و بقایای انقلابی نهضت در بیرون از زندان و تکذیب انتساب آن اعلامیه ها به نهضت، از موارد این گونه سازشکاری است. ۳ - روحانیت مبارز ایران، گرچه برخلاف این نیروها مبارزه جدی تری را به رهبری آیه اللّه خمینی علیه شاه و لوایح شش گانه او دنبال کرده و می کند، لیکن این مبارزه نیز از آن جهت که متکی به یک تشکیلات منسجم نیست و آشنایی به زیر و بم مبارزه و پیچیدگی های آن وجود ندارد، نمی تواند به نتیجه مطلوب دست یابد. تنهایی و انفراد آیه اللّه خمینی و عدم همراهی دیگر مراجع و حوزه های مشهد و نجف با وی نشان دهنده این است که حرکت ایشان، اقدامی فردی است و پشتوانه نهادین و تشکیلاتی ندارد. ۴ - سرکوب خونین و شکست قیام مردمی ۱۵ خرداد، که منجر به شهادت هزاران مسلمان مبارز - از هر

۱- حسن افتخار جهرمی که در آن زمان دانشجوی پزشکی و عضو نهضت آزادی بود، با حنیف نژاد و سعید محسن آشنایی داشت. چندی بعد کناره گرفت ولی با مرکزیت سازمان تا سال ها بعد ارتباط غیرتشکیلاتی داشت.

قشر و طبقه - گردید و ناتوانی سازمان هایی چون جبهه ملی و نهضت آزادی در رهبری و بسیج مبارزات مردم، به خوبی ثابت کرد که دوران مبارزه مسالمت آمیز در ایران به سر آمده است. برای نابودی شاه و از بین بردن سلطه امپریالیسم در ایران و تأمین خواست های برحق مردم محروم و ستمدیده ایران، راهی جز «مبارزه مسلحانه» باقی نمانده است. از این رو باید ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را به عنوان نقطه عطف و به منزله پایان راه حل ها و خط مشی های مسالمت آمیز و سرآغاز مبارزه مسلحانه با دشمن به شمار آورد. پس از سرکوب ۱۵ خرداد، مبارزه به شیوه های گذشته دیگر امکان ندارد، زیرا قدرت حاکم اجازه هیچ گونه فعالیت سیاسی علنی را نمی دهد. در حقیقت مبارزه با بن بستی روبه رو شده است که شکستن آن احتیاج به گزینش شیوه های تازه ای برای مبارزه دارد. پیروزی مردم الجزایر بر استعمار فرانسه، پس از هفت سال مبارزه و دادن بیش از یک میلیون قربانی، مبارزات خلق ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا، پیروزی انقلابیون در کوبا و حاکمیت مردم بر آن سرزمین، به رغم حمایت امپریالیسم آمریکا از دیکتاتور آن و... عواملی هستند که امیدواری ما را به شیوه جدید «مبارزه مسلحانه» بر می انگیزند. ۵ - از دیگر عوامل شکست جنبش و حرکت های سیاسی، «حرفه ای» نبودن مبارزه و «علمی» نبودن آن است. در گذشته بارها شاهد بوده ایم که افرادی در موضع رهبری سازمان های سیاسی و مبارزات مردم قرار می گرفتند که صلاحیت و پیچیدگی لازم را برای این کار نداشتند؛ و مهم تر اینکه این افراد، مبارزه را نه به عنوان یک مسئله اصلی و فوری در زندگی خود، که به عنوان مسئله ای کاملاً حاشیه ای مورد توجه قرار می دادند. هر کس شغل و حرفه خود را داشت و دودستی به آن چسبیده بود و اگر فرصتی پیدا می کرد، در صحنه های سیاسی نیز - در صورت بی خطر بودن آن - حضور می یافت. ۶ - مبارزه با رژیم شاه و امپریالیسم آمریکا، گرچه توسط توده های محروم صورت می گیرد و همواره آنها هستند که در این مبارزه نقش اصلی را ایفا می کنند و در این راه از همه چیز خود می گذرند، اما صِرف این فداکاری و از خود گذشتگی نمی تواند تأمین کننده پیروزی باشد. این مبارزات زمانی منجر به رهایی مردم از زیر بار ستم و سلطه رژیم شاه و اربابان آمریکایی اش خواهد شد که توسط یک سازمان منضبط و آهنین (تشکیلاتی که عناصر آن را افرادی مسلمان، مؤمن و فداکار تشکیل می دهند که حاضر به مبارزه ای حرفه ای باشند) رهبری شود دیگر دوره جمع های محفلی و تشکیلات بی در و پیکر گذشته طی شده است؛ و تجربه های پیروز انقلاب های روسیه، چین، کوبا و الجزایر نشان داده که جز با

تشکیلاتی این چنین نمی توان مبارزه را به پیروزی رساند. تجربه های انقلابی جهانی متکی بر یک اصول لایتغیّر علمی است که آن را «علم مبارزه» می دانیم.(۱)

تأسیس سازمان و عضوگیری ها

به دنبال مباحثی که صورت گرفت، حنیف نژاد، سعید محسن و عبدی نیک بین در شهریور ماه ۱۳۴۴ تصمیم به تشکیل سازمانی گرفتند که در آینده بتواند واجد ویژگی های موردنظر باشد و توان رهبری مبارزه مردم را داشته باشد. در این جهت، به نحوی مخفیانه و نامحسوس، از مسئولان انجمن های اسلامی دانشکده های مختلف در تهران و شهرستان ها و نیز بقایای نهضت آزادی، که نیروی جوان و تحصیل کرده بودند، خواسته شد افرادی را معرفی نمایند تا برای آنها کلاس های ویژه آموزش سیاسی - ایدئولوژیک گذاشته شود. این افراد می بایست شرایط و خصوصیات زیر را می داشتند: الف - اعتقاد به اسلام؛ به طور قطع «مسلمان بودن» از شرط های اولیه عضوگیری بود و مطلقا انعطافی در این مورد نشان داده نمی شد. انگیزه های مذهبی مبنا بود. ما در افرادی که می خواستیم انتخاب کنیم، این را معیار قرار می دادیم ... در دانشگاه هم با اینکه برنامه های مذهبی نبود ولی اگر می دیدند که کسی روزه می گیرد یا نماز می خواند یا کتاب های مهندس بازرگان و دکتر سحابی (مثل خلقت انسان) یا آقای طالقانی (مثل جهاد و شهادت) را در دست کسی می دیدیم، به دنبال او می رفتیم.(۲) در خاطرم هست که از مسائل امنیتی که رعایت می شد این بود که سراغ چپی ها نمی رفتند؛ چون می گفتند مذهبی ها برای همکاری مورد توجه ساواک قرار نمی گیرند، در حالی که چپی ها به دلیل گرایشات فسادانگیزشان، که آدم های خوشگذران و عرق خور و مادی گرایی هستند، آلوده دستگاه های اطلاعاتی می شوند. این شناخت و تحلیلی بود که ما داشتیم.(۳) ب - اطمینان از نظر امنیتی؛ این عامل از ابعاد مختلف مورد توجه قرار می گرفت و از جمله آنها «انضباط پذیری» افراد بود. این طور که به ما گفتند ... می خواستند افرادی که شناخته شده هستند و ساواک

۱- شرح تأسیس...: صص ۱۴ - ۱۶ و صص ۲۳ - ۲۴. یادداشت های حسین روحانی: صص ۸ - ۱۰.

۲- گفت و گوها: عبداللّه محسن.

۳- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش.

می شناسدشان نباشند. ترجیح می دادند افرادی باشند که برای ساواک ناشناس اند و از صفر شروع کرده اند.[...]. [حنیف نژاد] روی انضباط خیلی تأکید می گذاشت. مثلاً یکی از پارامترهایی که باعث شد بچه های فعال قدیمی را به تشکیلات نیاورند همین بود. حنیف نژاد معتقد بود بچه های فعال قدیمی مثل [محمد [غرضی و لطف اللّه میثمی و پرویز یعقوبی حرف شنو نیستند. مثلاً احمد رضایی از بچه های فعال قدیمی بود ولی تا دستگیری ما موضع بالایی در تشکیلات نداشت؛ در حالی که بچه هایی که عضوگیری شده بودند منضبط تر و حرف شنوتر بودند. بچه هایی مثل محمد مفیدی حرف شنوی نداشتند. مصطفی جوان خوشدل بارها توبیخ شد و همیشه هم از خودش انتقاد می کرد که «حق با شماست و تأثیر آن روابط گل و گشاد سابق هنوز روی من هست.»(۱) ج - عدم وابستگی به خانواده، شغل و مظاهر زندگی مصرفی؛ [حنیف نژاد] می گفت اصلاً با خانواده نباید صحبت کرد. شعارش این بود که خانواده جلو استعمار است، پیشقدم استعمار است؛ آدم از طریق خانواده است که به شعارهای استعمار جذب می شود؛ از جمله مثلاً ازدواج کردن و دنبال زندگی رفتن و این چیزها. می گفت کسی که می خواهد مبارزه کند نباید ازدواج کند و باید فول تایم انقلابی بماند.(۲) د - نگران محرومیت ها و وضع نابسامان جامعه بودن؛(۳) ه - خصلت مبارزه جویانه داشتن و آمادگی فداکاری و گذشت در راه مبارزه. به دنبال این توصیه، تعداد قابل توجهی از دانشجویان دانشکده ها برای این کار معرفی شدند و به تدریج در کلاس های سه چهار نفره متشکل گشتند. این کلاس ها هفته ای یک بار برای آموزش تشکیل می شد. بسیاری از این افراد که در کلاس ها شرکت می کردند، از همان ابتدا و حتی تا پس از مدتی، از مسئله تشکیل گروه و برنامه آن اطلاعی نداشتند. تصوّر آنها این بود که در این کلاس ها صرفا آموزش سیاسی و متون اسلامی (مثل قرآن و نهج البلاغه)، که در گذشته هم سابقه داشت، مطرح است و نه چیزی بیش از آن. با گذشت زمان و آشنایی با آموزش های اولیه سازمان و توضیح به موقع مسئولان آموزشی، مسئله اصلی برایشان روشن می شد و عموما خود طالب و خواستار ادامه آن راه و برنامه

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- همان.

۳- یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۰ - ۱۱.

می شدند. شیوه کلی در عضوگیریِ موردی این بود که ابتدا افرادی در نظر گرفته می شدند؛ پس از آن، در حوزه (کلاس) با مسئول مربوطه در مورد شخصیت و ویژگی آن فرد و میزان صلاحیتش برای عضوگیری صحبت می شد و آن گاه به طریق ارتباط مستمر - بجز حضور در کلاس ها - شناسایی و آزمایش می شد. چند ماه با فرد، دوست نزدیک بودیم و مثلاً جاهای خطرناک می بردیمش که ببینیم می ترسد یا نه؛ و چکاپ می کردیم و بحث می کردیم. شاید چند ماه بعد از آشنایی، تازه مسئله تشکیلات را با او مطرح می کردیم.(۱) همان طور که گفته شد کلاس ها هفته ای یک بار در منزل یکی از افراد حوزه و یا در کوه به صورت مخفی تشکیل می شد و موارد آموزش، توسط مسئول حوزه ها، در طول نصف روز و گاه یک روز کامل تدریس می گردید. مسئولیت حوزه ها در شروع کار منحصرا بر عهده محمد حنیف نژاد و سعید محسن بود و عبدی نیک بین که کمتر توان این کار را داشت، عموما به کارهای تئوریک به خصوص در قسمت سیاسی می پرداخت.(۲)

برنامه های آموزشی

آموزش های نظری

برنامه آموزش نظری شامل چهار بخش بود که یکی پس از دیگری مورد بحث قرار می گرفت. در هر کدام از این چهار بخش، روش آموزش به این ترتیب بود که ابتدا در هر قسمت مسئول حوزه توضیحات لازم را می داد و سپس سؤالات افراد مطرح می شد و پاسخ ارائه می گشت. در هر جلسه، درباره مباحث جلسه بعد، سؤالاتی از سوی مسئول طرح می گردید و افراد موظف بودند آنها را در هفته بعد به طور کتبی تحویل دهند. برنامه های آموزشی عبارت بودند از: ۱- آموزش های ایدئولوژیک؛ برای هماهنگی و انطباق فرد با معیارها و اصول ایدئولوژیک سازمان و احراز وحدت ایدئولوژیک. متون اصلی ایدئولوژیک در درجه اول عبارت بودند از قرآن و نهج البلاغه و سپس کتب مهندس بازرگان (از جمله راه طی شده، خدا در اجتماع، مسئله وحی، عشق و پرستش،

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۱.

اسلام مکتب مبارز و مولد) و آیه اللّه طالقانی (از جمله تفسیر پرتوی از قرآن) و دکتر یداللّه سحابی (از جمله انسان و تکامل و خلقت انسان) و آثار آیه اللّه مطهری (از جمله بیست گفتار). در کنار مطالعه و بحث روی مضمون این کتاب ها، اولاً از یک متن دست نوشته حدودا ۴۰ صفحه ای، که مضمون آن بیشتر با کتاب راه طی شده مطابقت داشت و مشترکا توسط حنیف نژاد و سعید محسن تهیه شده بود و ثانیا از کتاب چهار مقاله فلسفی «مائو»، به خصوص مقالات «درباره عمل» و «تضاد»، نیز برای آموزش ایدئولوژیک استفاده می شد. آموزش های ایدئولوژیک نیز دارای سه مرحله بود: الف - آموزش قرآن (با استفاده از ترجمه معزّی) به این صورت بود که برخی از سوره های آن و در درجه اول سوره «توبه»، برای تفسیر تعیین می گردید؛ هر هفته چند آیه در نظر گرفته می شد تا اعضای حوزه روی آن فکر کنند و در جلسه بعد، این آیات مورد بحث و تفسیر قرار می گرفت. آموزش نهج البلاغه (با استفاده از ترجمه فیض الاسلام) بدین صورت بود که برخی از خطبه های حضرت علی(ع)، از آن جمله وصیت امام به فرزندانش در هنگام شهادت و نامه به عثمان بن حُنَیف والی بصره و فرمان به مالک اشتر، مورد بحث قرار می گرفت. این مباحث بعدها به صورت جزوه در داخل سازمان منتشر شد. ب - مرحله بعدی آموزش، آشنایی با تاریخ اسلام و دیدگاه های صاحب نظران مسلمان بود. متنی که بیشتر مبنا و محور این مرحله از آموزش قرار داشت، کتاب راه طی شده تألیف مهندس بازرگان بود. توسط مسئول، سؤالات مختلف از هر فصل کتاب تهیه می شد و به اعضای حوزه ارائه می گشت. آنها موظف بودند ضمن مرور بر آن فصل کتاب، هر سؤال را تجزیه و تحلیل کنند؛ و آن گاه این پاسخ ها در کلاس مورد بحث و بررسی قرار می گرفت. ج - مرحله آخر آموزش ایدئولوژیک، «متدلوژی» بود که بعدها به صورت کتاب شناخت مدون شد. در این مرحله، با استفاده از مدارک دست دوم مارکسیستی (مثل آثار فلسفی «مائو»، اصول مقدماتی فلسفه اثر «ژرژ پولیتسر» و ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی نوشته «استالین») روش شناخت دیالکتیکی مورد بحث و آموزش قرار می گرفت. این بحث ها به عنوان «اصول شناسایی دینامیک» به مثابه «علم» پذیرفته شده بودند و مقدمه و زمینه هر نوع تحلیل قرار می گرفتند.(1)

ص:۲۹۷

۱- همان: ص ۱۲. گفت و گوها. شرح تأسیس...: صص ۲۸ - ۳۰.

۲- آموزش های سیاسی - اجتماعی؛ برای آشنایی با «علم مبارزه»، تجربیات انقلاب های دیگر، آشنایی با مواضع سیاسی - استراتژیک سازمان و همچنین پیدا کردن توان تحلیل مسائل سیاسی، در جهت اتخاذ تاکتیک های متناسب برای برخورد با مانورهای رژیم. آموزش سیاسی در درجه اول مبتنی بر بحث هایی بود که متون اصلی آن را عبدی نیک بین، تهیه می کرد.(۱) مهمترین متن در این مرحله جزوه مبارزه چیست و به خصوص مبحث «چه باید کرد» در آن بود که تعیین کننده ترین اثر سیاسی - استراتژیک در سال های نخست تکوین سازمان به شمار می رود. در این جزوه شرایط پس از ۱۵ خرداد مورد تحلیل قرار گرفته و در پاسخ به این سؤال که در این شرایط چه باید کرد، مسئله مبارزه مسلحانه و ضرورت اقدام بدان - به رغم تمام محدودیت ها و اشکالات موجود - مطرح شده بود؛ و این شرط مورد بحث قرار گرفته بود که این حرکت باید آگاهانه صورت گیرد و قبل از آن، دانش و فن مبارزه - در ابعاد مختلف آن - فرا گرفته شود و سپس متعهدانه و مسئولانه در عمل به کار گرفته شود. در یکی از منابع اصلی سازمان اهمّ مطالب جزوه مبارزه چیست - به صورت فهرست وار - بدین شرح آمده است: [۱]- هدف استراتژیک مرحله اول، تربیت مسئولان همه جانبه (عناصری که بتوانند در آینده رهبری مبارزه را عهده دار شوند) تعیین شده بود؛ یعنی در واقع جبران ضعف اصلی مبارزات گذشته.

[۲]- دشمن اصلی (سدّ اصلی راه تکامل در مرحله کنونی) را امپریالیزم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا مشخص کرده با ویژگی های زیر توضیح می دهد: الف - امپریالیزم خوی جهانخواری دارد. ب - هیچ رابطه انسانی بین امپریالیسم و خلق های تحت سلطه وجود ندارد. هرچه هست، یا اسارت است یا نبرد آزادی بخش. ج - امپریالیزم(۲) ضربه پذیر است، چه از درون و چه از بیرون (امپریالیزم ببر کاغذی است). [۳]- بر ضرورت کار تئوریک (به خصوص ایدئولوژی) به عنوان کار مرحله ای تأکید شده و

۱- سعید محسن در یکی از بازجویی های خود در این باره می گوید: چون [عبدی نیک بین]از لحاظ مطالعات اقتصادی نسبت به ما جلو بود من و محمد حنیف نژاد در این مورد از وی استفاده می کردیم. او تا اوایل سال ۴۶ در جریان کارهای ما بود و در بعضی از موارد تعلیماتی همفکری می کرد، به خصوص کتاب های اولیه که اغلب کتاب های درسی دانشکده حقوق بود وی همه را مطالعه و تجویز می کرد. ر.ک: پرونده سعید محسن.

۲- رسم الخط منبع عینا حفظ شده است؛ چنانکه ملاحظه می فرمایید چند بار و هر بار فقط به فاصله چند کلمه، املای فارسی کلمه Imperialism به دو شکل متفاوت آمده است.

گرایش های ماجراجویانه تخطئه گردیده است. و قابل ذکر است که در آن شرایط، تحت تأثیر انقلاب الجزایر و سایر انقلابات جهانی و سرکوب [قیام] ۱۵ خرداد، گرایشات ماجراجویانه به شدت رشد کرده بود؛ که مظاهر آن را در بعضی گروه های خود به خودی آن زمان مشاهده می کنیم؛ ولی تأیید شده بود که ما هم دست به عملیات قهرمانانه خواهیم زد، اما بعد از کسب آمادگی لازم. [۴]- برای دچار نشدن به ذهنیت (به علت کار تئوریک زیاد) جامعه گردی، که خود در عین حال می تواند ما را به شناختی عینی از توده های مردم (مشکلات و خواست هایشان) برساند، پیشنهاد می شود. ولی در عین حال لازمه جامعه گردی را داشتن حداقل آمادگی تئوریک (مسلح بودن به تئوری و دانش انقلابی) نسبت به مسائل اجتماعی می داند. [۵]- بر ضرورت مکتبی بودن مبارزه و نیز داشتن سازمانی انقلابی با انضباط آهنین تأکید شده و بر مخفی کاری و حرفه ای بودن در امر مبارزه، به عنوان عوامل و شرایط ضروری یک انقلاب پیروزمند، انگشت گذاشته شده است. همچنین تحلیلی از اقشار و طبقات اجتماعی و نیروهای مبارز و فعال در صحنه اجتماعی به عمل آمده است.(۱) در توصیفی جزیی تر، در جزوه مبارزه چیست - که شاید بتوان آن را مهم ترین نوشته سازمان در همه دوره های آن دانست، «مطرح می شد که مبارزه احساس نیست؛ مبارزه علم است. چه علمی است؟ علمی است که بشر با آن موانع راه زندگی بهتر را برمی دارد. انسان همیشه می خواهد بهتر زندگی کند و همیشه موانعی جلو راهش هست. بعد در مورد تاریخچه تکامل زمین و تاریخچه تکامل انسان می گفت و اینکه انسان چگونه انسان شد و چگونه غول شد. به این ترتیب فرد با مسائل تکاملی آشنا می شد. در آن جزوه مطرح می شد که بشریت همواره سعی کرده که نیازهای خودش را از طبیعت برطرف کند؛ بعضی وقت ها زنده ماندنش تهدید می شده، گاهی توسط بیماری و گاهی توسط حیوانات وحشی تهدید می شده و... خلاصه در تمام این مراحل مختلف سعی کرده موانع را بردارد و زنده و باقی بماند. بعد مطرح می شد که الآن چه سدهایی در مقابل پیشرفت بشر وجود دارد؛ موانع شمرده می شد که در رأس این موانع، امپریالیسم قرار می گرفت؛ یعنی برای اینکه بشر به سعادت خودش نزدیک شود باید این مانع را که بزرگترین مانع بر سر راه تکامل اوست برطرف کند و بجنگد و مبارزه کند. و بعد مطرح می شد که کسی که

۱- شرح تأسیس...: صص ۲۳ - ۲۴.

می خواهـد با امپریالیسم مبارزه کنـد با شـعار به جایی نمی رسد و باید آن را بشـناسد».(۱) نکته قابـل توجه در خصوص جزوه مبارزه چیست این است که جوهر و اصول باورهای سازمان، از درون آن استخراج می شد و مطالبی که در مراحل بعد از متون کلاسـیک مـذهبی نقـل می شـد، در واقع، انطبـاق هایی بود که با آن اصول صورت می گرفت. در «بیانیه تغییر مواضع»(۲) نیز همین نتیجه گیری صورت گرفت که آن را بـا انـدکی تلخیص در اینجا ذکر می کنیم. «... آن مفاهیمی که اعتقاد به آنها تفکر مـذهبی موجود در سازمـان مـا را از نظر رایـج مـذهبی در جامعه – حتی مترقی ترین شاخه های آن – ممیّز می ساخت و آن را صورتـا در فـاز بالاـتری از اسـتنباط علمی و مترقی سیاسـی – اجتماعی قرار می داد، بر اصول زیر اسـتوار بود: ۱- پذیرش اصل تکامـل عمومی جهـان؛ قبول این اصـل در پهنه اسـتنباط های سیاسـی – تشـکیلاتی سازمان تأثیر بسـزایی دارد. در مقاله مبارزه چیسـت، می خـوانیم: ...به طـور کلی مبـارزه را از نقطه نظر خودمـان چنین تعریـف می کنیم: مبـارزه عبـارت است از برداشـتن هرگونه سـدّی از راه تکامـل بشـریت. در حال حاضـر سـدّ بزرگ را امپریالیسم می شناسـیم. تکامل با وجود سـلطه امپریالیسـم امکان پـذیر نیست و به همین دلیل است که مبارزه را در عصـر کنونی، رهایی ملت ها از چنگال امپریالیسم تعریف می کنیم... بـدین ترتیب، اولاً توجیه ایـدئولوژیک اساسـی ترین هـدف سیاسـی سازمان بر مبنای قبول اصل تکامل بنا گردید؛ ثانیا دشـمن اصـلی، یعنی امپریالیسم، در رابطه با چنین مفهوم اساسی، تعریف و مشخص شد. ۲- درک علمی بودن مبارزه؛ در این باره در همان مقاله فوق الـذکر اینگونه آمـده است: ...مبارزه فن است و اتفاقا یکی از پیچیـده ترین فنون بشـری بایـد به حساب آورده شود؛ چون سروکارش با جوامع انسان هاست... علم مبارزه عبارت است از علم رهایی ملت ها از چنگال امپریالیسم...

بـدین ترتیب مطابق این اصل، ضـرورت اصول شـناسایی علمی، مطالعه تاریـخ مبارزات و تجربیات انقلابی خلق های دیگر... و دشمن (امپریالیسم) مورد قبول قرار گرفت. چنین درکی، نتایج عملی زیر را برای سازمان دربر داشت:

ص:۳۰۰

۱- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش.

۲- بـا نـام کامـل «بیـانیه اعلاـم مواضع ایـدئولوژیک سازمـان مجاهـدین خلق ایران»؛ این بیـانیه متنی است توجیهی به قلم «تقی شهرام» که در سال ۵۴ انتشار یافت و مارکسیست شدن سازمان را اعلام داشت.

الف – حلّ مسئله تشکیلات، یعنی حل مسئله سازماندهی مخفی – سیاسی و کاربرد قوانین پیشرفته هدایت و کنترل یک سازمان انقلابی بر اساس تجربیات سازمان ها و احزاب انقلابی مارکسیستی (مرکزیت دموکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود، لزوم مبارزه درون تشکیلاتی و مبارزه با وابستگی ها و...)، یعنی طرح مسئله ای که تاکنون به هیچ وجه پیشینه ای در سازمان ها و احزاب مذهبی گذشته نداشت (نمونه بارزش طرز کار در نهضت...). ب – درک لزوم مطالعات مارکسیستی و آگاهی به فرهنگ انقلاب جهانی. ج – درک لزوم تحلیل دیالکتیکی جامعه و تاریخ و کاربرد اصول شناسایی علمی در قضایا و پدیده ها... ۳- درک مسئله استثمار، مسئله حیات مادی بشر و نقش سازنده آن در تاریخ و...؛ در این باره در همان مقاله نوشته می شود: ...انسان ها ذاتا محتاج آفریده شده اند؛ و احتیاجات طبیعی تازیانه های اصلی تکامل هستند. امپریالیسم با استثمار جوامع مانع ارضای نیازهای انسان هاست. بدون آگاهی از اصول حاکم بر جوامع و داشتن درک صحیح ارگانیسم استثمار و محرومیت ها، درک جامعه امری است محال... ۴- درک لزوم تئوری انقلابی و ضرورت طرح استراتژی و تاکتیک مبارزه...؛ در مقاله مبارزه چیست تحت عنوان «امروز چه باید کرد» نوشته می شود: ...نقص مبارزات گذشته را در نداشتن فرهنگ صحیح علمی برای مبارزه می دانیم. و از این جهت برنامه «خودسازی» را در این مرحله از تاریخ، یک عمل مترقیانه و انقلابی می دانیم؛ به شرط آنکه این عمل تا مدت نامحدودی ادامه پیدا ننماید که آن وقت عمل مرتجعانه و مضرّ و به خصوص بازدارنده خواهد بود... ما هیچ نقطه شروعی جز این (مطالعه و کار خودسازی برای تدوین تئوری) برای خود نمی دانیم...»(۱) پس از مقاله مبارزه چیست، همراه با بحث های مربوط بدان، سه رشته کتاب و رساله مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت: رشته اول شامل تاریخ سیاسی ایران از جنبش تنباکو به این سو می شد؛ مانند عصر بی خبری و جنبش تنباکو تألیف «تیموری»، تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هیجده ساله آذربایجان تألیف «کسروی»، سردار جنگل تألیف «فخرایی» و...(۲) رشته دوم شامل کتاب هایی می شد که در شناخت

۱- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۹۹ – ۱۰۱؛ نقل این فرازها از آن جهت لازم بود که به دلیل دست نیافتن به اصل جزوه «مبارزه چیست»، اقوالی را مستقیما در این متن می توانستیم بیابیم.

۲- گفت و گوها: عبداللّه محسن. گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش. یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۴.

امپریالیسم کمک می کردند؛ مانند میراث خوار استعمار تألیف «دکتر مهدی بهار»، شورشگری و ضد شورشگری، از تألیفات سازمان C.I.A که توسط نهضت آزادی خارج از کشور ترجمه شده بود و نیز کتاب هایی که با استناد به تاریخ انقلاب ها در امر تشکیلات می توانستند راهنمای عمل باشند؛ مانند چه باید کرد «لنین» – که مسئله «انقلابی و مبارزه حرفه ای» در آن مطرح بود –(۱) و برخی از رسالات «مائو» و «استالین» درباره تشکیلات.(۲) رشته سوم شامل تاریخ جهان به خصوص انقلاب جهانی و مباحث مربوط به تحولات سیاسی می شد؛ مانند کارنامه سیاه استعمار تألیف «هاشمی رفسنجانی»، زندگی جمیله بوپاشا (دختر انقلابی الجزایری)، الجزایر و مردان مجاهد تألیف «حسن صدر»، جنگ شکر در کوبا تألیف «ژان پل سارتر» و کتاب هایی درباره انقلاب های روسیه و چین مثل زردهای سرخ درباره انقلاب چین و تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی.(۳) علاوه بر اینها بحث هایی نیز درباره سیاست های آمریکا و شوروی در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس و بررسی تضادها و توافقات آنها در سطح منطقه ای و جهانی و از جمله ایران، به طور شفاهی انجام می گرفت که البته برخی از آنها بعدا به صورت کتاب درآمدند.(۴) ۳- آموزش های اقتصادی؛ سومین دوره در آموزش های اولیه سازمان آموزش های اقتصادی بود. این دوره آموزشی با هدف آشنا کردن فرد با مفاهیم و مباحث اقتصادی و نظام های اقتصادی مختلف، شناخت وضع اقتصادی جامعه ایران و سیر تطور تاریخی آن و رسیدن به الگویی از نظام اقتصادی مطلوب سازمان انجام می گرفت. در این زمینه نیز بنیانگذاران سازمان مفاهیم بنیادین اقتصاد سیاسی مارکسیستی را پذیرفته بودند، طبق الگوی ماتریالیسم تاریخی سیر تطور جامعه بشری را از کمون های اولیه به نظام های برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری می دیدند، ولی می کوشیدند تا در مقابل «سوسیالیسم» نظام اقتصادی مطلوب خود را، به عنوان نظامی بدیع و کامل، عرضه کنند. این نظام اقتصادی آرمانی آمیزه ای از سوسیالیسم بود که بنیانگذاران سازمان بر اساس برخی آیات و روایات بر آن

۱- لنین، چه باید کرد؟: ص ۱۲۰.

۲- البته مطالعات مربوط به «تشکیلات» خود مرحله آموزشی مستقلی بود و در اینجا فقط ربط این مباحث با تاریخ مورد نظر است.

۳- گفت و گوها: پیشین. یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۳ - ۱۴.

۴- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۴. شرح تأسیس...: صص ۳۰ - ۳۱.

جامه «اسلامی» پوشانیده و به زعم خود کاستی های آن را برطرف کرده بودند. آنها مطابق همه تعلیماتی که در سازمان داده می شد و مطابق همه ایده آل های انقلابی خود واقعا معتقد بودند که مبارزه انقلابی باید سرانجام به نفی کامل استثمار انسان از انسان بینجامد. و قبول کرده بودند که سرچشمه همه مظالم و مفاسد اجتماعی، همه نابرابری ها و نارسایی ها و همه رنج ها و بدبختی های موجود در جامعه ناشی از حاکمیت استثمارگرانه طبقه حاکمه بر طبقات زحمتکش جامعه است. همچنین تئوری های مارکس راجع به مسئله «ارزش اضافی» در جامعه سرمایه داری را مطالعه کرده و آنها را مورد تأیید قرار داده بودند... و معتقد بودند که ایدئولوژی اسلامی نه تنها هیچ گونه تناقضی با از بین بردن استثمار و نابودی طبقات ندارد و نه تنها هیچ گونه ممانعتی در راه یک جهان بی طبقه ایجاد نخواهد کرد، بلکه با قرار دادن پهنه های وسیع تری از تکامل اخلاقی و معنوی در مقابل انسان، جبران محدودیت دید مادی مارکسیسم را در همان جهان بی طبقه خواهد کرد. برای آموزش مباحث اقتصادی ابتدا برخی آیات قرآن کریم و فقراتی از نهج البلاغه مورد استفاده قرار می گرفت و تفسیرهایی منطبق با نگرش بنیانگذاران سازمان عرضه می شد. در این بخش تأکید بر مفهوم عدالت اجتماعی و مبارزه با تکاثر ثروت و نابرابری اقتصادی میان فقیر و غنی بود. کتاب های اصلی که نگرشی نزدیک به نگاه بنیانگذاران سازمان را در زمینه اقتصادی عرضه می کرد و مورد مطالعه و بحث و بررسی قرار می گرفت، اسلام و مالکیت (تألیف آیه اللّه طالقانی) و کار در اسلام (تألیف مهندس بازرگان) بود. معهذا، بنیانگذاران سازمان نوع نگاه خود به مباحث اقتصادی را رادیکال تر و انقلابی تر از نوع نگرش طالقانی و بازرگان می دانستند و این رادیکالیسم را در کلاس ها عرضه می کردند. بنابراین، تدریس کتب فوق به معنی پذیرش تمام و کمال مطالب آن نبود. در این دوره برای مطالعه و بررسی کتاب هایی در زمینه وضع اقتصادی دنیای توسعه نیافته، مانند کتاب سیاه گرسنگی و انسان گرسنه (تألیف خوزه دوکاسترو) و دنیای ممکن (تألیف تیبورمند)، کتاب هایی در زمینه علم اقتصاد، نظیر اقتصاد (پورهمایون)، پول برای همه، عقاید بزرگترین علمای اقتصاد و غیره، معرفی می شد. کتاب های سری اول همراه با سؤال مورد مطالعه قرار می گرفت. مضمون اصلی سئوالات بررسی تطبیقی وضع اقتصادی ایران و دیگر کشورهای توسعه نیافته با کشورهای توسعه یافته بود. در کنار این مطالعات، بحث ها و بررسی هایی نیز در زمینه روابط اقتصادی ایران با کشورهای

امپریـالیستی و پیمان های اقتصادی در سـطح جهان صورت می گرفت.(۱) ۴- آموزش های تشـکیلاتی - امنیتی؛ برای آشنایی فرد با تشـکیلات و اصول حاکم بر آن، شـیوه حل تضادها و تعارضات درون سازمانی، برخورد و حل تضاد فرد و سیستم و... و همچنین آشنایی و اجرای ضوابط امنیتی برای داشتن کمترین اطلاعات و در صورت لزوم حفظ افراد و عناصر از تهاجم پلیس و نیفتادن آنها - و در نتیجه سازمان - در تور پلیسـی و آشـنایی با اهمیت مسائل امنیتی. در این بخش از آموزش؛ درباره اصول و ضوابط و شـیوه های کار مخفی، سیسـتم های سازماندهی مخفی و اصول تشکیلاتی نظیر اصل «سانترالیسم دموکراتیک»، اصل «رهبری جمعی و مسـئولیت فردی»، اصـل «انتقـاد و انتقـاد از خود» و... بحث به عمـل می آمـد. این بحث هـا عموما به صورت شفاهی بود و تا مـدت ها در این باره نوشـته ای مدون نشده بود. در چارچوب همین بخش از آموزش، توسط مسـئول حوزه از یکایک افراد در مورد وظایف و مسئولیت های آنها و مسائل امنیتی، حسابرسی به عمل می آمد.(۲)

آموزش های عملی

بجز آموزش های تئوریک، یک دسـته آموزش های عملی نیز برای افراد در نظر گرفته می شـد که از آن جمله می توان موارد زیر را ذکر کرد: ۱- ورزش و کوهنـوردی: کلیه افراد سازمـان موظف بودنـد هر هفته در روزهـای جمعه و نیز دیگر روزهـای تعطیـل، برای تمرین و آمـادگی جسـمی به کوه بروند. این امر به ویژه در تهران، که امکانـات طـبیعی کوه پیمـایی فراهم بود، مـورد تـوجه قرار داشـت. افراد حـوزه هـا همراه بـا هـم و یـا افراد مسـئول همراه بـا افراد تحـت مسـئولیتشان بـه توچـال، درکـه، شهرسـتانک و... می رفتنـد که گـاه بیش از یـک روز طول می کشـید. این برنـامه در زمسـتان نیز، به رغم نبود وسایـل و لوازم مجهّز، اجرا می شـد. علاوه بر کوهنوردی، افراد موظف بودنـد هر روز صـبح به مـدت یک ربع تا نیم ساعت نرمش کننـد. ۲- جامعه گردی: بجز کوهنوردی، عموم افراد سازمان به خصوص آنهایی که مسئولیت اعضایی را در حوزه های پایین تر بر عهده داشـتند، در روزهـای تعطیـل و حتی روزهای عادی، به عنوان جامعه گردی و بررسـی وضع مردم و آشـنایی با زنـدگی آنها به مناطق جنوب شهر نظیر دروازه غار، گودها، کوره پزخانه ها

۱- شرح تأسیس...: صص ۲۱، ۲۷. یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۳.

۲- شرح تأسیس: صص ۲۸ و ۳۱. یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۳.

و... می رفتند؛ و با رعایت مسائل امنیتی و حفظ وضع عادی خود، با مردم تماس می گرفتند و با آنها از هر دری حرف می زدند - به خصوص با کارگران کوره پزخانه ها درباره نحوه کار، میزان دستمزد و وضع زندگی آنها به تفصیل سخن می گفتند - و پرسش می کردند. از نظر سازمان، جامعه گردی در مناطق پایین شهر، علاوه بر تأثیرش در خودسازی افراد، زمینه مناسبی نیز بود تا عضو مبتدی و یا فرد در حال عضویت، خود با مشاهده اختلاف طبقاتی در جامعه به نتایج سیاست های اعمال شده در جامعه ای تحت سلطه امپریالیست ها و رژیم پهلوی پی ببرد و از این راه، در کنار مطالعات سیاسی و اجتماعی، ضرورت مبارزه با سیستم را خود دریابد.(۱) ۳- خودسازی: از جمله برنامه های عملی سازمان، «خودسازی» بود. رهبران سازمان معتقد بودند که چون عموم اعضا از میان روشنفکران و اقشار متوسط جامعه برخاسته اند، صِرف مطالعه و شناخت نظری جامعه و تصمیم ایشان بر شرکت فعال در مبارزه نمی تواند تضمین قطعیِ پابرجا و استوار ماندن آنها بر این عقیده و حرکت باشد. از این رو لازم است تا خود نیز، تا آنجا که ممکن است، مانند مردم محروم زندگی کنند و با آنها حشر و نشر داشته باشند تا از درد آنها بهتر آگاهی یابند و احتمال جا زدن و انحراف از مبارزه در راه تأمین عدالت اجتماعی به حداقل برسد. در این مورد به خصوص، روی زندگی حضرت علی(ع) و گفته های ایشان از جمله نامه به «عثمان بن حُنیف» زیاد تکیه می شد. در جریان برنامه «خودسازی»، عموم افراد موظف بودند ساده زندگی کنند؛ یعنی ساده بخورند، ساده بپوشند، حتی المقدور روزه بگیرند و در همان حال روزه به توچال و شهرستانک بروند یا در کنار کوره ها با کارگران به سر برند و اگر کارمند هستند و درآمدی دارند - بجز میزان معینی برای اداره یک زندگی ساده - آن را به سازمان دهند. فرا گرفتن برخی مهارت های مورد نیاز مانند آموزش رانندگی با اتومبیل و موتور، کمک های اولیه و... نیز در این مرحله از آموزش قرار داشت.(۲) مجموعه آموزش های فوق الذکر حدود سه سال به طول می انجامید و حتی الامکان در عرض هم

۱- بسیاری از افرادی که در این پژوهش با آنها گفت و گو شده است، اظهار می داشتند که دیدار از «محله بدنام» تهران نیز از جمله مناطقی بود که در برنامه جامعه گردی توصیه می شد.

۲- گفت و گوها: عبداللّه محسن و عبداللّه زرین کفش. یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۴ - ۱۵. شرح تأسیس...: صص ۳۴ - ۳۵.

پیش می رفتند.(۱)

اولین بحران تشکیلاتی: جدایی عبدی نیک بین

در طول سال های ۴۶-۱۳۴۴ سازمان از نظر کمی و کیفی، تشکل و انسجام تشکیلاتی خود را - بالنّسبه - پیدا کرد. حوزه های محدود و معدود اولیه به حوزه های متعدد و نسبتا گسترده ای تبدیل شد، سطح آموزش ارتقا پیدا کرد و در طول این سال ها کادرهایی تربیت شدند که قادر بودند مسئولیت حوزه های جدید را بر عهده گیرند. در سال ۱۳۴۵ اصغر بدیع زادگان، که هم دوره سعید محسن در دانشگاه بود، در رهبری سازمان جای گرفت و از همین مقطع تا اواسط سال ۱۳۴۷ مرکزیت سازمان مرکب از این چهار نفر بود: محمد حنیف نژاد، سعید محسن، عبدی نیک بین و اصغر بدیع زادگان. در اواسط سال ۴۷ عبدی نیک بین از مبارزه کنار کشید و عملاً از سازمان جدا شد. سعید محسن در بازجویی دیدگاه خود را در مورد عبدالرضا نیک بین (عبدی) چنین بیان می کند: از همان اوان کار، ما با یکی از نهضتی ها به نام نیک بین آشنا شدیم مطالعات وی کمک فراوانی به بالاـ بردن ما داشت. آقای نیک بین با من از دوره دانشجویی سابقه رفاقت داشت و در کوی دانشگاه من او را می شناختم بعد از شروع کار ما در حدود تابستان سال ۴۴ وی نیز گاهی به خانه ما رفت و آمد داشت در حدود زمستان همان سال وی از کار ما مطلع شد و چون از لحاظ مطالعات اقتصادی نسبت به ما جلو بود من و محمد حنیف نژاد در این مورد از وی استفاده می کردیم او تا اوایل سال ۴۶ در جریان کارهای ما بود و در بعضی از موارد تعلیماتی همفکری می کرد به خصوص کتاب های اولیه که اغلب کتاب های درسی دانشکده حقوق بود وی همه را مطالعه و تجویز می کرد. کتبی که در این موقع مورد استفاده بود عبارت بودند از حقوق اساسی - حقوق بین الملل سه جلد - تاریخ دیپلماسی عزیزی ۲ جلد - اقتصاد پورهمایون - اقتصاد دول معظم - عقاید بزرگترین علمای اقتصاد. این کتاب ها قبلاً توسط عبدالرضا نیک بین مطالعه شده بود (وی در آن موقع اغلب وقت خود را صرف مطالعه می نمود) او تقریبا کمتر با دیگران تماس می گرفت. یک نوع روحیه گریز از افراد داشت. از سال ۴۷ وی مریض شد و تقریبا مدت یک سال مرض او تشدید یافت و طول کشید و در زمستان سال ۴۷ تقریبا همیشه در خانه ما

۱- شرح تأسیس...: صص ۳۵ - ۳۶؛ با اندکی تصرف.

می خوابید. بعدا دکتر به وی تجویز نمود برای نجات از ناراحتی ازدواج نماید او که تقریبا از کار کردن عاجز بود در بهار سال ۴۸ ازدواج کرد و بعد از آن دیگر فعالیتی نداشته و زندگی عادی گرفته است در وضع کنونی وی کار می کند ولی چون ارتباطی با وی ندارم اطلاع زیادی نیز از وی ندارم او فقط گاهی برای احوالپرسی به محل کار من تلفن می کرد فقط ممکن است شماره تلفن وی جزو مدارک من بنام عبدی موجود باشد.(۱) نخستین بار، بی آنکه اسمی برده شود، در «بیانیه اعلام مواضع» بود که موضوع نیک بین مطرح گردید و بعدها جز اشاره ای در دو کتاب از سازمان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ذکری از او نشد. از روشن ترین روایات مربوط به جدایی نیک بین، بیانی است که بهمن بازرگانی در این مورد دارد؛ و با تعبیری که وی به کار می برد، روشن می شود که این جدایی چه بحرانی را در پی داشته است. [عبدی نیک بین] به این شکل نگفت که «می کشم کنار» و بعد برود؛ به شکل پیچیده ای مطرح کرد؛ که محمد گفت: «اگر شماها (یعنی نسل بعدی) نبودید شاید اصلاً تشکیلات از هم می پاشید.» الآن ممکن است این موضوع خیلی طبیعی به نظر بیاید که یک نفر برای مبارزه آمده است و حالا ـ هم نمی خواهد مبارزه کند و می گوید: «خداحافظ، ما رفتیم». اما در آن زمان که ما در تشکیلات بودیم این موضوع اصلاً طبیعی نبود. شاید کسی که برای مبارزه آمده بود و می خواست کنار بکشد، باید کشته می شد. این مسئله در آن موقع رواج داشت؛ چون مسئله امنیت و اسرار مطرح بود. فردی که می خواست کنار برود به این سادگی نمی توانست؛ باید کلی ویراژ می آمد. البته این مسائل پیچیده است؛ یعنی در آنجا محیط طوری بود که مثل اینکه زندگی چیز عجیب و غریبی است. من فکر می کنم احتمالاً عبدی نیک بین مریض شده بود. در ضمن در آن زمان در مورد اینکه در سطح رهبری چه می گذشت، هیچ کس اطلاعاتش به اندازه عبدی نبود. من هم چون از سال ۴۸ وارد کادر رهبری شدم، دقیقا نمی دانم بین آنها چه می گذشت؛ و چون ما را طوری بار آورده بودند که کسی نباید کنجکاوی می کرد، هیچ سؤالی نمی کردیم.(۲)

ص:۳۰۷

۱- بازجویی سعید محسن.

۲- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

فصل دوم: ایدئولوژی سازمان و نخستین چالش ها

تشکیل «گروه ایدئولوژی»

اشاره

سازمان، تشکیل گروه ایدئولوژی را پس از نظرخواهی عمومی پاییز ۱۳۴۶ ذکر می کند(۱) اما آنچه حسین روحانی در این خصوص بیان کرده است، نشانگر این واقعیت است که بحران جدا شدن عبدالرضا نیک بین رودسری از سازمان، خود از علل موجده تشکیل «گروه ایدئولوژی» بوده است. این نکته از آن جهت حایز اهمیت است که روحانی نویسنده اولین رساله ایدئولوژیک سازمان یعنی «متدلوژی»(۲) یا

ص:۳۰۹

۱- شرح تأسیس...: صص ۳۷ - ۳۹. در منبع مذکور ذیل عنوان «نظرخواهی عمومی سال ۴۶» آمده است: «پس از قریب دو سال فعالیت، که طبعا متضمن تجاربی برای سازمان بود، در پاییز سال ۴۶ یک نظرخواهی عمومی در تمام زمینه های فعالیت سازمان به عمل آمد. نظرات ارائه شده در زمینه های مختلف، در مرکزیت سازمان مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت بحث های مرکزیت که به طور اساسی حول نظرات ابراز شده مرحله قبلی کار صورت می گرفت، جمع بندی گردید. برمبنای جمع بندی فوق، نهادها و تحولات زیر در سازمان به وجود آمد: الف - تشکیل گروه ایدئولوژی، برای جمع بندی و تدوین بحث های ایدئولوژیک و تهیه متون ایدئولوژیک برای آموزش کادرها و توضیح نقطه نظرات. ب -...»

۲- «کتاب های «شناخت» و «تکامل» هیچ معلوم نبود کار چه کسی است. اما این دو کتاب خیلی تحت تأثیر مارکسیسم بود. نسبت به دیگر کتاب های سازمان تأثیر زیادتری از تئوری های فلسفی مارکسیستی پذیرفته اند. لذا نقطه انحراف هم بیشتر از همین دو کتاب آغاز شد. البته می گفتند که شناخت را حنیف نژاد و تکامل را مسعود رجوی نوشته است.» جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۷۹.

شناخت است.(۱) وی می نویسد: نبودن رسالات تدوین شده از یک سو و پیشامد جریان عبدی و احساس این مطلب – به خصوص از سوی محمد حنیف نژاد – که این جریان زنگ خطری است که باید سازمان را متوجه نقایص و کمبودهای آموزش ایدئولوژیک خود بنماید از سوی دیگر، موجب شد تا در این باره بحثی در مرکزیت سازمان و به تبع آن با مسئولین درجه اول به عمل آمد. در آن هنگام اگرچه مخالفت جدی ای درباره تدوین مباحث ایدئولوژیک و ضرورت آن، از سوی فرد یا افرادی، مطرح نشد اما این به معنی آن نبود که همه افراد در این مورد نظر واحدی دارند. بدون تردید در همان زمان نیز افرادی بودند که اهمیت این مسئله را، آن طور که باید، درک نمی کردند.(۲) مرکزیت مارکسیست شده سازمان، به رهبری تقی شهرام، نیز در سال ۱۳۵۴ در متن بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران این اهتمام را به جدایی نیک بین مربوط ساخت؛ البته با شیوه رایج در ادبیات چپ آن زمان، که به زعم مخالفانشان فرصت طلبانه می نمود. مع الوصف در آثار پس از انقلاب سازمان، به نوعی، صحّت «تاریخی» بسیاری از مطالب بیانیه مورد تأیید قرار گرفته است. در بیانیه اعلام مواضع... ذیل عنوان «بروز تناقضات ایدئولوژیک در برنامه آموزشی سازمان» آمده است: «بعد از سه سال کار، با آنکه حجم عظیمی از مطالعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی صورت گرفته بود و با آنکه برخی از استنباطات مربوط به مبارزات گذشته جمع بندی شده و رهنمودهایی برای ادامه کار مخفی سازمان به دست آمده بود اما رهبری سازمان در تحلیلی که از سه سال کار گذشته به عمل آورده بود، اعلام می داشت که در رسیدن به یکی از اصلی ترین هدف های مرحله ای، یعنی کسب بینش علمی و قدرت تحلیل علمی از طرف کادرها، به موفقیت نرسیده است [...] در همین اوقات است که کم کم موج های تازه ای از فشار در جهت نزدیکی فکری با فلسفه علمی و نزدیکی عملی با عناصر یا گروه های مارکسیست – لنینیست از طرف برخی از کادرهای جوان تر سازمان – که مسیر حرکت های رو به رشد

اجتماعی را (هر چند به طور خود به خودی) به طور فعال تر داخل سازمان منعکس می ساختند – آغازیدن

۱- باید در نظر داشت که مرحله آموزش های ایدئولوژیک، که در سال ۴۶ مطرح بود و پیشتر بدان پرداختیم، از تشکیل گروه ایدئولوژی جداست.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۲۶. در ادامه بحث خواهیم گفت که چرا این افراد، اهتمام مرکزیت را به امر ایدئولوژیک برنمی تافتند؛ این اشاره را فعلاً بسنده می دانیم که جوهر مخالفت ها، در میل به حرکت بالفعل انقلابی یا «عمل گرایی» خلاصه می شد.

گرفت.

اما این حرکت و این موج جدید، که به دلیل نتایج بلافاصله مفیدش در حل مسائل و مشکلات سیاسی - تشکیلاتی سازمان با سرعت شروع به گسترش کرده بود، از یک طرف با مقاومت برخی از عناصر مسلط رهبری رو به رو شد و از طرف دیگر با حادثه جدیدی که به وقوع پیوست و نتایج غلط و جمع بندی نادرستی که مجموعا از این حادثه به عمل آمد (و این خود البته از نقطه نظرهای ایدئولوژیک همین رفقا جدا نبود)، به میزان نسبتا زیادی به عقب رانده شد. قضیه عبارت بود از کناره گرفتن یکی از اعضای مرکزی سازمان از فعالیت های انقلابی و روآوردنش به زندگی خرده بورژوازی. این حادثه، که در آن هنگام برای ما بسیار غیرمنتظره و عجیب می نمود، مخصوصا از این جهت که این فرد دارای گرایشات قوی مذهبی نبود،(۱) دلایل کافی ای در دست آن دسته از افراد رهبری سازمان که هرگونه گرایش غیرمذهبی را یک انحراف نادرست و مضر به حال جنبش انقلابی ایران می دانستند قرار می داد که تدابیر لازمی برای کانالیزه کردن این موج در مسیر اعتقادات مذهبی، به عنوان عاملی که به تنهایی پایه هایی ایدئولوژی مذهبی را سست می کند، بیندیشند. بدین ترتیب، تحلیلی که از علل سقوط و انحراف این فرد به عمل می آمد، بیشتر از هر چیز بر عدم ایمان عمیق مذهبی و تمایلات غیرمذهبی او تکیه داشت. [...] با این مقدمات بود که رهبری و بخش حاکم شدیدا مذهبی آن نتیجه می گرفت که باید رجعتی دوباره به کار عمیق تر روی مبانی اسلامی و تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام، به نحوی که پاسخگوی مسائل و مرتفع کننده تزلزلات ضدانقلابی و بی ایمانی محتمل مبارزین و... باشد، به عمل آید. [...] از همین هنگام (اوایل سال ۴۸) پایه های ایده آلیستی که می رفت مورد تردید و تزلزل قرار بگیرد، با حرکت جدیدی که از رأس تقویت می شد، رو به استحکام بیشتری رفت، بیان تئوریک پیدا کرد و به مرور در متون و مقالاتی مدون و منسجم شد.»(۲) سازمان، پس از انقلاب، در تحلیل آموزشی بیانیه... در خصوص گزارش و تحلیل رهبری، آن را «گزارش دو سال - و نه سه سال - کار سازمان» می داند که «جمع بندی نهایی آن حدود یک سال طول

۱- با توجه به پرونده عبدی نیک بین و اظهارات شخص وی و برخی از دوستان نزدیک او، برخلاف ادعای بیانیه و برخی منابع مانند یادداشت های حسین روحانی، به نظر می رسد که نامبرده فردی مذهبی و برخوردار از اعتقادات دینی بوده است.

۲- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۰۸ - ۱۱۱.

کشید و سرانجام در پاییز ۴۷ برای پخش در درون سازمان آماده شده است»؛ مبدأ بحث هایی که به دنبال آن انجام شد را نیز از همان «پاییز ۴۷» ذکر می کند که بعدا «در سطح ۱۶ تن از افراد منتخب [...] از آغاز زمستان ۴۷ به طرح ریزی، بحث و جمع بندی گذاشته شد»؛ البته، همان طور که در پیش نوشتیم، سازمان در همین کتاب جدایی یا «تصفیه» عبدی را «در پایان ۴۷ و آغاز ۴۸» بیان می نماید.(۱) ترکیبی که برای گروه ایدئولوژی درنظر گرفته شد محمد حنیف نژاد، حسین روحانی و علی میهن دوست بود. حنیف نژاد، علاوه بر عضویت در این جمع، وظیفه داشت با مطالعه متون اولیه ای که توسط گروه فراهم می شد، مضمون آموزش ایدئولوژی را در سازمان تدوین کند. بر اساس آثار به جا مانده از این جمع(۲)، اظهارات حسین روحانی، و مطالب مندرج در کتاب رسمی سازمان(۳)، از ابتدا برای تدوین ایدئولوژی چهار محور درنظر گرفته شد: روش شناخت (متدلوژی)، تکامل، رسالت انبیا و رابطه انسان با دین پس از ختم نبوت، جهان بینی اسلامی. تصمیم گرفته شد که این مسائل، به ترتیب ذکر شده، در دستور کار قرار گیرد و هر یک از افراد مسئولیت مستقیم فراهم ساختن مواد اصلی یکی از این موضوعات را عهده دار شود. تدوین روش شناخت به حسین روحانی، تکامل به علی میهن دوست، و راه انبیا به محمد حنیف نژاد واگذار شد؛ بحث جهان بینی نیز به عنوان کار جمعی موردنظر قرار گرفت(۴) پیش از آنکه به جمع بندی و تحلیل حاصل کار «گروه ایدئولوژی» بپردازیم، آثار تدوین شده در این گروه را به ترتیب معرفی و بررسی می کنیم:

۱- تحلیل آموزشی...: صص ۲۰۶ - ۲۰۷ و ۲۱۰. در شرح تأسیس...: صص ۴۱ - ۴۲، ضمن بیان وقایع اواخر سال ۴۷ آمده است: «در همین سال یکی از اعضا که در کنار بنیانگذاران فعالیت چشمگیری داشت، به علت وابستگی های شخصی نتوانست فعالیت مبارزاتی را ادامه دهد، و علی رغم مواضع بالای سازمانی اش کنار گذاشته شد. نکته مهم اینکه بنیانگذاران سازمان به علت درک عمیقی که از مبارزه داشتند، و همچنین به اتکای شور و ایمانشان توانستند او را کنار بگذارند؛ اگرچه شاید در یک برخورد سطحی با مسئله، ادامه کار او مشکلی ایجاد نمی کرد.» اظهارات روحانی و بازرگانی و مفاد بیانیه و سایر منابع موجود برخلاف نوشته فوق، مؤید این مسئله است که عبدی خود کنار کشید.

۲- کتاب های شناخت، تکامل، راه انبیا - راه بشر، و جزوه ناتمام جهان سه عنصری.

۳- شرح تأسیس...: صص ۲۹ - ۳۰ و صص ۳۸ - ۳۹.

۴- همان: همان صفحات. روزنامه ابرار ۱۶/۴/۶۹: ص ۲؛ به نقل از حسین روحانی. یادداشت های حسین روحانی: ص ۲۷.

این جزوه، که نام اصلی و اولیه آن «متدلوژی» بود و بعدها به شناخت معروف شد، ابتدا به صورت موجز و فشرده، در حدود ۶۰ صفحه، توسط حسین روحانی نوشته شد؛ و در تجدیدنظر و ویرایش مجددی که در سال ۴۹ توسط حنیف نژاد روی آن صورت گرفت، تعلیقاتی مستند به قرآن و نهج البلاغه بدان اضافه شد. سازمان نگارش این کتاب را به محمد حنیف نژاد نسبت داده است؛ از جمله در یکی از کتاب های منتشر شده در سال ۵۸ آمده است: «این مطلب را شهید حنیف نژاد در جزوه شناخت نیز آورده است.»(۱) میثمی نیز تصریح می کند که کتاب مزبور موسوم به «شناخت محمدآقا» بود(۲) و در واقع به دلیل آنکه زیرنظر حنیف نژاد نوشته و تکمیل شده بود، منتسب به وی محسوب می گردید. سازمان، در توضیحی بر نگارش این کتاب، با اشاره به اینکه سعی شده «شیوه و متد برخورد صحیح و علمی با پدیده ها و هماهنگی و انطباق آن با متد برخورد قرآن» توضیح داده و روشن شود، مخاطب آن را «قشر روشنفکر» برشمرد.(۳) کتاب شناخت، در طول سال های پس از ۵۰، به سه صورت در دسترس علاقه مندان و وابستگان به سازمان قرار گرفت: الف - شناخت قشر یک: متن کامل کتاب همراه با کلیه تعلیقات؛ این متن بیشتر در اختیار اعضا و کسانی قرار داشت که از پیش در خصوص ضرورت آموزش مارکسیسم به عنوان «علم مبارزه» توجیه شده بودند؛ افرادی که «هم ایدئولوژی، هم استراتژی و هم اصول حاکم بر سازمان» را پذیرفته بودند. ب - شناخت قشر دو: متن کتاب، با حذف بخش های محدودی از آن؛ مخاطبان این متن، بیشتر سمپات های سازمان بودند که «ایدئولوژی و استراتژی سازمان» را قبول داشتند ولی به دلایلی هنوز نمی توانستند «در مناسبات سازمانی و در درون تشکیلات» قرار گیرند؛ و نیز کسانی که برای عضویت کاندیدا می شدند. ج - شناخت قشر سه: متن ویراسته و سانسور شده کتاب بود که در اختیار مذهبیون علاقه مند به سازمان و اغلب ضدمارکسیست قرار می گرفت؛ از دید سازمان، اینان را «فرد وابسته» می دانستند که «استراتژی و

۱- تحلیل آموزشی...: ص ۸۱ (پانوشت).

۲- میثمی، آنها که رفتند: ص ۴۰۷.

۳- شرح تأسیس...: ص ۳۸.

سانترالیسم را که وسیله فعلیت یافتن ایـدئولوژی است، قبول دارد ولی ایـدئولوژی - به معنی اخصّ آن - را هنوز به طور کامل نپذیرفته است.»(۱) در مقایسه ای اجمالی و موردی بین شـناخت قشر یک و قشر سه(۲) دو تفاوت عمده و آشکار ملاحظه می شود: اول اینکه در متن اصـلی شناخت، تعداد پی نوشت ها که در انتهای هر فصل آورده شده ولی در شناخت قشر سه در آخر کتـاب آمـده است، در متن نخست ۱۱۱ عـدد و در متـن اخیر ۲۸ عـدد است. دوم حـذف بخش هـایی از متن است که احتمالاً حساسیت آفرین به نظر آمـده و حفظ آنها به مصـلحت نبوده است. مواردی از این تفاوت ها را در اینجا می آوریم که به طور واضح گویای «مصـلحت»هایی است که مدّنظر بوده اند. متن اصـلی: تاریخ اسلام نمونه هایی از گرایش های دگماتیستی دارد که هرکدام ضربات سختی به پیکر اسلام وارد آورده اند (از خوارج گرفته تا فداییان اسلام و گروه های جدیدتر).

ص:۳۱۴

۱- تعاریف سه قشـر (عضو، سمپات، فرد وابسته) را در متن حاضر از آموزش و تشریح...: ص ۱۴ برگرفته ایم. شرح تأسیس...: ص ۵۰، ضـمن اشـاره به اینکه تقسـیم بنـدی نیروهـای اجتمـاعی «جـامعه به سه قشـر از نظر آمـادگی و آگاهی های سیاسـی - مبارزاتی» نخستین بار در مقاله «مبارزه چیست» آمده، قشـرهای ۱ و ۲ را این گونه تعریف کرده است: «قشـر ۱- اصطلاحی بود که در این تقسـیم بندی در مورد افراد و عناصـر آگاه و مسـئول (قشـر پیشتاز) به کار رفته بود؛ قشری که در مراحل اول مبارزه طبعا پایگاه فعال نیروها و سازمان های پیشرو بود. قشر ۲ - به توده های شهری (خرده بورژوازی) اطلاق می گشت که بر مبنای تحلیل سازمان از پتانسیل بالفعل انقلابی برخوردار بوده و به خوبی می توانست نقشی فعال در توده ای کردن مبارزه ایفا نماید؛ وبـالطبع در مرحله اول استراتژیک می توانست به عنوان نیروی عمـده مبارزه مـدّنظر باشـد.» در این کتاب، تعریف قشـر ۳ ذکر نشده و خلطی هم در تعریف قشر ۲ و ۳ صورت گرفته است.

۲- متن اصـلی مورد اسـتناد ما، که با کلمه «شـناخت» مشـخص کرده ایم، تکثیر نسـخه اصلی داخل کشور (نسخه ای که توسط «گروه اکبری آهنگر» در ۱/۲/۱۳۵۵ در داخل ایران چاپ و به صورت محـدود توزیع گردیـد) توسط «انتشارات ابوذر» (جمعی از هواداران سازمـان در اروپـا) است که تاریـخ فروردین مـاه ۱۳۵۷ را دارد و ۹۶ صـفحه است. امتیـاز این نسـخه این است که حـذفیات پاورقی ها را از اولین چاپ «شـناخت» در مهرماه ۱۳۵۱ (توسط «انتشارات سازمان مجاهـدین خلق ایران» در خارج از کشور، که حق شـناس در نشریه پیکار ش ۶۹، ص ۱۴ مدعی است توسط حجه الاسـلام دعایی انجام شده) را در متن مشخص ساخته است. متن مهرماه ۵۱، همان «شـناخت قشـر دو» است. آن چه تنها با نام اختصاری «قشر سه» از آن نام برده ایم، مستند به چـاپی است که پیش از پیروزی انقلاب اسـلامی به صورت پلی کپی الکلی توزیع شـد و پس از انقلاب در قطع رقعی (بی تا و بی نا) در ۱۰۶ صفحه انتشار یافت.

قشر سه:... (مانند خوارج و حتی برخی گروه های معاصر).(۱) متن اصلی: (یکی از فلاسفه روسی در این مورد می گوید: اختلافات مربوط به عمق فهم، مستلزم

تشریح طبقاتی است؛ مثلاً در حال حاضر، در عصر فساد و سرمایه داری، هر قدر هم که یک ایدئولوگ بورژوا با استعداد باشد، توانایی او برای تحصیل یک مفهوم عمیق از قوانین تکاملی به علت ماهیت طبقاتی اش و به علت محافظه کاری طبقه ای که نماینده آن است، محدود می باشد). قشر سه: [حذف شده است.(۲)] متن اصلی: مائو می گوید: بدون موضعگیری صادقانه، پیروزی در این جهان غیرممکن است (سبک کار حزبی). قشر سه: [حذف شده است.(۳)] متن اصلی: [در بحث حل مسئله بردگی در اسلام] (برای درک بیشتر دینامیسم اسلام و قرآن به صفحات ۲۶ و ۲۷ از خطبه اول مراجعه شود). از این گفتار می توان فهمید که چگونه آیات قرآن، در عین حال که جاودانی است، اما نسخه چاپی نیستند و اگر چنین بود عمل بدان... آسان بود (اشتباهی که خیلی ها از جمله ابوبکر و عُمر بدان دچار شدند). حضرت علی در این قسمت از خطبه، از اصل وقوع ناسخ، منسوخ (که همان دیالکتیک طبیعت است) (به تفسیر پرتوی از قرآن جلد اول مراجعه شود) آزادی هایی که در مورد دستورات علی الوجوه دارد، مطلق ها و قصه های محکم و متشابه... بحث می کند تا آن جا که می گوید آیاتی هستند که سنت نبی(ص) آنها را نسخ کرد و برعکس این قسمت برای درک روح دینامیکی قرآن بسیار ضروری است (معانی فیض اسلام در این مورد ناقص است). قشر سه: [همه این عبارات حذف شده اند.(۴)] مآخذ عمده تدوین شناخت عبارت بودند از کتاب های مارکسیستی: اصول مقدماتی فلسفه تألیف «ژرژ پولیت سر»، ماتریالیسم دیالکتیک نوشته «ژوزف استالین»، دیالکتیک طبیعت و تاریخ: دینامیسم -

---

۱- شناخت: صص ۴۹ - ۵۰. قشر سه: ص ۶۲.

۲- شناخت: ص ۸۴. قشر سه: ص ۹۰.

۳- شناخت: ص ۸۵. قشر سه: ص ۹۱.

۴- شناخت: صص ۵۸ - ۵۹. قشر سه: صص ۹۸ - ۹۹.

جهش – تضـاد تـأليف «دكتر انور خـامه ای»، و دربـاره تضـاد اثر «مائو تسه تونگ» (دون)».(۱) این کتـاب هـا، پیش از آن، در جریـان آموزش هـای ایـدئولوژیک درون سازمـان مطـالعه می شـده و به صورت مباحثه و سؤال و جواب، در دسـتور کار قرار داشـته است. مفاد اصـلی شـناخت را دو مقوله اساسی مارکسیسم تشکیل می دهد؛ ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی. اگر پیشـتر ابهـامی در تفکیـک «ماتریـالیسم» و «دیالکتیـک» مارکسـی وجود داشت، اکنون دیگر واضـح است که در مضـمون اصـلی مارکسیسم، اصـالت مـاده و نفی خـدا (آتئیسـم) ملفـوف و مسـتتر است و دیگر در تـبیین اصـول چهارگـانه دیـالکتیک مارکسـی نیاز به تکرار ترجیع بند نفی خدا نیست. از این روست که می بینیم آنچه مباحث اصـلی کتاب شناخت را تشکیل می دهـد تفـاوتی مـاهوی و کیفی بـا آثـار مارکسـیستی در این زمینه نـدارد؛ بـا این توضـیح که در شـناخت انطباق هایی صوری و نادرست با مفاهیم قدسـی و نصوص کتاب و سـنت به عمل آمده است. اصول دیالکتیک مارکسی را نحله های مختلف، سه یا چهـار اصل برشـمرده انـد ولی در شـناخت همان چهار اصل منـدرج در اصول مقـدماتی فلسـفه آمـده است. در مقایسه عناوین اصـلی دو کتـاب، این امر به وضوح به چشم می خورد. عناوین مزبور در کتاب شـناخت زیر عنوان «اصول شـناسایی دینامیک» آمده است.

جلال الدین فارسـی که خود به عنوان یکی از عناصر متواری سازمان توسط ساواک شناسایی شده و تحت تعقیب بود و کتاب سه جلدی «درس هایی درباره مارکسـیسم» را نگاشته است، در خاطرات خود می نویسد که در سال ۱۳۵۱ جزوه شناخت را در بغـداد و نجف در دست برخی اشـخاص و حتی طلاب دیـده است. وی شـرحی از حـاکمیت انـدیشه های مارکسـیستی بر این کتاب به دست داده و تأکید می کند چنان از دیدن آن بهت زده شده بود که تصور کرده ساواک این کتاب را ساخته و با آرم مجاهدین منتشـر کرده تا آنان را بدنام کند. وی می نویسد که در همان زمان به طلبه ای که آن را در دست داشت گفتم: «این یک کتاب ماتریالیستی است با جامه شبه مذهبی».(۲) ماتریالیسم تاریخی نیز به همین ترتیب در شـناخت به طور صریح شرح و تبیین شده است. از جمله اهمیت هایی که شناخت دارد، این است که نخستین منبع این سازمان است که ضمن آن

۱– تحلیلی بر تغییر...: صص ۲۹ – ۳۰. یادداشت های حسین روحانی: صص ۲۷ – ۲۸.

۲– فارسی، زوایای تاریک: ص ۳۱۲.

«ماوراءالطبیعه زدایی یا خلع قداست (Disacralistaion) از مفاهیم قدسی و اصطلاحات قرآنی» صورت گرفته است. این تعبیر از آن دکتر حمید عنایت است؛ وی با کالبدشکافی جریان تلفیق مارکسیسم و اسلام می نویسد: «کوشش هایی که در جهت آشتی دادن مجدد اسلام و مارکسیسم به عمل آمده، هرگز صریح نبوده است. آغازگران و دست اندرکاران آن، عاقل تر از آن بوده اند و اطمینان داشته اند که تلفیقی که در پی آن اند، همواره باید نهانی و خرده باشد و به اصطلاح بخیه روی کار نباشد...

شاید نخستین نماینده این نحله در کشورهای مسلمان واقع در شرق مصر، سازمان مجاهدین خلق که یک سازمان چریکی است، باشد که در اوایل دهه پنجاه [کذا فی المتن(۱)] در ایران تأسیس شد. برجسته ترین ویژگی نگرش مجاهدین، علاوه بر طرد امپریالیسم و دیکتاتوری - که بدنه اصلی برنامه همه گروهبندی های انقلابی است - در واقع عبارت است از حملات مداوم به نهاد مالکیت خصوصی، به عنوان ریشه اصلی همه شرور اجتماعی، و تأکید پیگیرانه بر مبارزه طبقاتی به عنوان روندی همیشگی در تاریخ. نتیجه هر دو اینها، چنانکه می توان پیش بینی کرد، گرایش به مالکیت جمعی همه وسایل تولید است. ولی جسارت آنها در این تلفیق ایدئولوژیک، به شدت از به کار بردن آنها ماتریالیسم دیالکتیک را در تفسیر قرآن و بعضی از فراز و نشیب های زندگی پیامبر، علی(ع) و امام حسین(ع) بر می آید. کاری که آنها کرده اند این است که این مفهوم و مقولات فرعیِ آن را به عنوان یک ابزار تحلیلی به کار می برند بی آنکه اساسا اسمی از آن به میان آورند. بدین سان مفهوم سنت اللّه را کمابیش به معنای قانون تکامل، به عنوان یکی از قوانین عمده و اساسی جهان آفرینش به کار می برند(۲)... . به همین ترتیب مفاهیم متافیزیک نظیر نصرت الهی (نصرٌ من اللّه) و وحی و وظایف فرشتگان، همه به عنوان جلوه ای از همان سنّت تکامل در جهان انگاشته می شود: آنچه نصرِ الهی نامیده می شود چیزی نیست جز سازگاری و هماهنگی با این سنّت، که همواره به کسانی که در جهت آن پیش می روند مدد می رساند؛ وحی چیزی نیست جز به فعل درآوردن قدرتی که خصیصه ذاتی هر چیز اعمّ از جاندار یا بی جان (نظیر انگبین سازی زنبور، و جذب مغناطیسی برای آهن ربا و نظایر آن) و سرانجام فرشتگان صرفا

۱- افزوده مترجم.

۲- تفسیر سوره انفال، تفسیر آیه اول از سوره انفال؛ که به صورت پلی کپی تکثیر و نهانی پخش شده است (تهران؟ بدون تاریخ) ص ۱۹، همچنین صص ۱۵ - ۱۶. این اثر به عنوان نمونه ای از سایر آثار برگزیده شده. [پانوشت از مؤلف است.]

استعاره هایی از «قوای طبیعی»اند که عموما بر پایه قوانین علیّت می گردند. این ماوراءالطبیعه زدایی یا خلع قداست (disacralisation) از اصطلاحات قرآنی، بی شک منحصر به این مسلمانان رادیکال ایام اخیر نیست و می توان نظایر آن، از جمله بعضی از تعبیر و تفسیرهای تجدّدخواهانه قرآن را توسط مسلمانان هندی و پاکستانی، که دیدگاه به کلی متفاوتی دارند، پیدا کرد. آنچه در آثار و متون رادیکال ها تازه است، همانا تابع ساختن چنین برداشت «علمی» از قرآن و متون مقدس، نسبت به مقتضیات ایدئولوژی ای سیاسی و فعال است. ولی به این نکته هم باید اشاره کرد که هر نمونه ای از این ماوراءالطبیعه زدایی، همراه با تصریح اکید به عظمت شأن خداوند و اراده او، برای دفع تهمت کفر و ارتداد از قائلان آن است... برداشت کلی راجع به نظرگاه رادیکال ها این است که قائل به آمیزه ای از دین و سیاست اند با گرایشی آشکار به سیاست، و متمسّک به مشتی اصولند که فرقی با ماتریالیسم دیالکتیک یا تاریخی ندارد مگر از این نظر که در تنسیق آن، اصطلاحات دینی و شواهدی از قرآن و احادیث در آن درج شده است.»(۱) استاد مطهری که خود از جمله حامیان بنیانگذاران و اعضای اولیه سازمان بود(۲) «اولین باری که کتاب شناخت را دید در برابر آن موضع گرفت. از سال ۵۴ به بعد که در قم مبحث شناخت را مطرح می کرد، هدفش پاسخ گویی به انحراف فکری موجود در سازمان و جزوه شناخت آنان بود... استاد مطهری برای

۱- عنایت، اندیشه سیاسی...: صص ۲۶۵ - ۲۶۸.

۲- «مرحوم آیه اللّه مطهری هم در سفری که به عراق کردند، من این افتخار را داشتم که چند ساعت در محضر ایشان بودم و گفتم که شما در رابطه با اینها [= سازمان مجاهدین خلق و اعضای اولیه] پیغامی فرستاده بودید؛ یک نشانه خیلی دقیقی را داده بودید که امام می توانستند باور کنند که این نشانی را فقط شما دادید.[...] فرمودند که در داخل کشور آن قدر مجال و زمینه نیست که انسان بتواند با این افراد بنشیند و بحث دقیق علمی و ایدئولوژی بکند، و به ماهیت و اهداف و افکارشان پی ببرد؛ آن قدر خفقان شدید است و آن قدر ضرورت های مبارزاتی مجال نمی دهد که بنشینیم بحث فکری بکنیم و بحث عقیدتی... ما همین که به ظاهر می دیدیم اینها نماز می خوانند و دمی از اسلام و قرآن و نهج البلاغه می زنند و در این مسیر مبارزاتی هستند، ناچار به حمایت از اینها بودیم.» نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۵۲ - ۱۵۳؛ سخنرانی آقای دعایی در ساختمان رادیو - تابستان ۵۹. «در نجف بود که [مرحوم آیه اللّه مطهری] می فرمودند: همه ما - همه روحانیت - بی مهابا از اینها حمایت کردیم و فقط امام بود که توقف داشت؛ بعد از آنکه فهمیدیم این طرز تلقی اسلامی به اصطلاح سرانجامش به چی منتهی خواهد شد متوجه شدیم که امام درست فکر می کرد و تنها او بود که اشتباه نکرد. همه ما به ایشان فشار آوردیم و سفارش کردیم به ایشان که حمایت کنند؛ تنها ایشان بود که نلغزید.» همان: ص ۱۵۳. سرگذشت های ویژه، ج ۱: صص ۷۲ - ۷۳؛ مصاحبه آقای دعایی.

حل دشواری هایی که به سبب نشر این کتاب به وجود آمده بود، در سال ۱۳۵۶ در کانون توحید [تهران[اقدام به برگزاری درس شناخت کرد که با ممانعت ساواک مواجه شد.»(۱) آیه اللّه شهید مطهری با اشاره به جریان فکری سازمان نسبت به شکل گیری پدیده ای به نام التقاط بارها هشدار داد: «در سال های اخیر، بدبختانه گروه سومی هم پیدا شده اند که به یک مکتب التقاطی معتقد شده اند. اینها قسمتی از اصول کمونیسم را با بعضی از مبانی اگزیستانسیالیسم ترکیب کرده اند و بعد حاصل را با

مفاهیم، ارزش ها و اصطلاحات خاص فرهنگ اسلامی آمیخته اند. آن وقت می گویند مکتب اصیل و ناب اسلام این است و جز این نیست... . من در اینجا هشدار می دهم، ما با گرایش به مکتب های بیگانه استقلال مکتبی خودمان را از دست می دهیم. حال می خواهد آن مکتب کمونیزم باشد یا اگزیستانسیالیسم یا یک مکتب التقاطی.»(۲) آیه اللّه منتظری، در مردادماه ۱۳۵۹ طی مصاحبه ای رادیو - تلویزیونی، مطالبی مبسوط پیرامون سازمان مجاهدین خلق ابراز کرد. وی نیز زیربنای کتب ایدئولوژیک سازمان را کمونیستی محض دانسته، می گوید:

من قبل از اینکه این زندان اخیر - که سه سال و نیم زندان من طول کشید - بروم، با آقایانی که منتسب به سازمان مجاهدین خلق هستند از نزدیک تماس نداشتم و از دورادور علاقه هم داشتیم؛ برای اینکه با آن دولت سابق و حکومت طاغوتی، دلمان می خواست افراد مبارزه بکنند و اینها خوب، گروه متشکلی بودند؛ تقریبا مایه امیدواری بودند که بتوانند آن حکومت را ساقط بکنند از طریق جنگ های چریکی و... و دورادور علاقه داشتم به سازمانشان. و کتاب هایشان را هم من مطالعه نکرده بودم واقعیتش را بخواهید؛ جز دو سه جزوه خیلی مختصر. ولی بعد که به زندان رفتم و سه سال و نیم طول کشید (که با مرحوم آیه اللّه طالقانی و با یک عده دوستان و رفقای دیگر با هم بودیم در یک جا) من هم کتاب های آقایان را مثل کتاب شناخت و تکامل [و [راه انبیا [- راه بشر] و این سری کتاب ها را نگاه کردم؛ و [نیز] اقتصاد به زبان ساده [...] خلاصه دیدم که این کتاب های آقایان زیربنایش کمونیستی محض است و به قول بعضی رفقا همان مسائلی که مارکسیست ها دارند، اینها را

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۳۹۱.

۲- مطهری، پیرامون انقلاب...: ص ۶۵ - ۶۶ و ۱۶۲.

طرح کرده انـد و قبول کرده انـد و پـذیرفته انـد؛ منتهی چیزی که هست، لفظ خـدا – مثلاً – در بالایش گذاشـته اند [...] و می تـوان گفت پلی بـود که جـوان هـا از این مسیر به طرف مارکسیسم برونـد. این تنهـا راجع به تعلیمـات بود.(۱) آیه اللّه ربـانی شیرازی نیز دربـاره ایـدئولوژی سازمـان در مصاحبه ای در مرداد ۱۳۵۹ می گویـد: «مـا در زنـدان که بودیم به خوبی لمس می کردیم که آنها مارکسیسم را لباس اسـلام پوشانیـده و به خورد جوانان می دادنـد لـذا در زندان وقتی می دیدیم که فداییان یا گروه های دیگر می گویند اسـلام مرده بود و مجاهدین آمدند روح مارکسیسم در آن دمیدند و اسلام زنده شد، اینها سکوت کرده و نمی گفتنـد که این مطلب دروغی است و اسـلام خودش یـک مکتب است. اینهـا اسـلام را به این معنـایی که مـا قبول داشتیم نمی پذیرفتنـد و آن را به همان عنوان که مارکسیست می گوید که مذهب روبناست، قبول کرده بودند که زیربنای آن مارکسیسم و روبنایش اسلام است...»(۲) شـهید رجـایی که خود به دلیـل حمایت از مجاهـدین به زنـدان افتاد و شـکنجه های سختی را متحمل شـد در سال ۵۳ طی بازجویی درباره جزوه «شـناخت» تصـریح می کنـد که در این کتاب «اصول دیالکتیک» آمـده و آن را قبول ندارد.(۳) یکی از مرتبطین سازمـان در سـال های ۴۸ تا ۵۱ در مورد نظر دکتر شـریعتی درباره ایدئولوژی سازمان و به ویژه کتاب شـناخت می نویسد: [دکتر شـریعتی] به لحاظ ایدئولوژی آنها را قبول نداشت و در مورد جزوه شناخت نظرش این بود که تفاله ابتـدایی ترین نظرات در مورد دیالکتیک است. در پشت جلـد کتاب (فلسـفه شـناخت) علی تهرانی نیز نامه ای از شـریعتی چاپ شـده است که به تهرانی می گوید: «انتخاب این نام (فلسـفه شـناخت) آن جزوه معروف را هم تداعی نمی کند.»(۴) آقای کاظم بجنوردی نیز نقل می کند که در زندان، مسعود رجوی به وی گفت: «آقای بجنوردی، جزوه تئوری شناخت را که خدمتتان دادم، در واقع همان منطق دیالکتیک است.»(۵)

در کتاب شناخت، به اصطلاح «دیالکتیک» تصریح نشده و غالبا به جای آن کلمه «دینامیک» را

ص:۳۲۰

۱- نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: ۹۵ – ۹۷.

۲- نشریه پیام انقلاب، ش ۱۲۷، مرداد ۱۳۵۹: ص ۱۳.

۳- شهید محمدعلی رجایی به...: صص ۳۳۶ – ۳۳۷.

۴- کریمی، شرح تاریخچه سازمان...: صص ۱۳۰ – ۱۳۱.

۵- موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۱۴۷.

آورده اند. در اغلب نوشته هایی که در نقد آثار سازمان پدید آمده، این امر را نوعی احتیاط و «تقیه» برشمرده اند؛ حتی مرکزیت مارکسیست شده سازمان نیز در بیانیه اعلام مواضع...، ذیل عنوان «اسلوب شناخت التقاطی و تناقضات آن در جریان عمل انقلابی»، استفاده از کلمه «دینامیک» را

به جای «دیالکتیک»، «شیوه برخورد غیرصادقانه با قضایای فلسفه علمی و مفاهیم شناخته شده اسلوب شناخت دیالکتیکی» دانسته است.(۱) اما به رغم این برداشت ها، به کار بردن کلمه «دینامیک» صرفا مبتنی بر

«تقیّه» و «مشکل تعارض فکری» نبوده بلکه اقتباس صریح و روشنی از نوشته «دکتر انورخامه ای» است که کتاب وی، هم جزء متون قبلی در آموزش های ایدئولوژیک قرار داشته و هم از منابع نگارش کتاب شناخت است. عنوان فصل دوم کتاب دیالکتیک طبیعت و تاریخ، «دینامیسم در حالت کنونی علم و فلسفه» است. البته در کتاب سوم ایدئولوژی، یعنی راه انبیا – راه بشر، که صبغه و نمود مذهبی قوی تری نسبت به شناخت دارد، از «منطق خدشه ناپذیر دیالکتیک» سخن گفته شده است.(۲) در همین کتاب، در دو موضع دیگر، با صراحت آمده است: اساسا قرآن جریان تکامل و قوانین حاکم بر آن (اصول دیالکتیک) را جزء مشیّت خدا، خواست خدا، امر و نهی خدا می داند.(۳) [...] واقعا جای تأسف است که موافقین و طرفداران قرآن، ردّیه برای افکار دینامیکی و دیالکتیکی می نویسند.(۴) با آنکه سایر جزوات ایدئولوژیک سازمان توسط نهضت آزادی خارج از کشور انتشار یافته است ولی

۱- «ما می دانستیم که شیوه تفکر ایده آلیستی، به معنای مطلق آن، نادرست و ضدانقلابی است؛ ایده آلیسم به هر حال و در هر شکلش به نفع طبقات استثمارگر و ارتجاعی عمل می کند. اما وقتی می خواستیم اسلوب شناخت علمی را – که مسلما نه بر پایه ایده آلیسم بلکه بر پایه ماتریالیسم قرار دارد – در ایدئولوژی خودمان که به هر حال بر یک پایه ایده آلیستی (قبول عنصر غیرمادی حاکم بر جهان، و مقدم بر وجود مادی آن) قرار داشت وارد کنیم [...]، مجبور می شدیم اولاً: به طور ناآگاهانه دست به تحریف حقایق و تعاریف شناخته شده فلسفه علمی بزنیم؛ ثانیا: ایده آلیسم موجود در پایه تفکر مذهبی خود را به نحو پیچیده ای در پوسته های متعددی از اصطلاحات و تعبیر و تفسیرات ظاهرا علمی گم کنیم [...] اصول دیالکتیک را نه تحت همین عنوان بلکه تحت عناوین ناشناخته ای از قبیل اصول شناسایی دینامیک (در مقابل اصول شناسایی ایستا) مورد بحث قرار می دادیم. در جزوه شناخت (کتاب اول) نمونه های بارز چنین شیوه برخورد غیرصادقانه با قضایای فلسفه علمی و مفاهیم شناخته شده اسلوب شناخت دیالکتیکی به خوبی مشاهده می شود.» بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۲۸ – ۱۲۹.

۲- راه انبیا راه بشر: ص ۲۴۱.

۳- همان: ص ۸۵.

۴- همان: ص ۱۳۱.

«شناخت» در خارج از کشور توسط این گروه منتشر نشد. اشکوری در توضیح علت این موضوع می نویسد:

«آقای دکتر [ابراهیم] یزدی می گوید: اولین نشریه تئوریک سازمان، «شناخت» بود که درست بر اساس دیالکتیک تاریخی و فلسفی تدوین شده بود. اگرچه نسخه اصلی که به خط حنیف نژاد بود، سرشار از تأییدات قرآنی و نهج البلاغه بود ولی الگوی بحث، دیالکتیک بود و ایرادهای اساسی داشت. به همین دلیل نهضت آزادی خارج از کشور حاضر نشد آن را چاپ کند. تراب حق شناس در بیروت از من خواست که ایرادها را بنویسم تا به مرکزیت سازمان در ایران بفرستد و من نقد شناخت را در حدود ۸۰ صفحه نوشتم و فرستادم. اما بعد از دو ماه کتاب شناخت، بدون مقدمه حنیف نژاد و بدون آیات قرآن و جملات نهج البلاغه، توسط جبهه ملی خاورمیانه (که در کنترل طرفداران چریک های فدایی خلق بود) منتشر شد.»(۱) البته آقای یزدی توضیح نداده است که به چه علت این رویه را در مورد سایر متون ایدئولوژیک سازمان ادامه نداده و آنها را که مانند «شناخت» ایرادهای اساسی داشتند و مبتنی بر اصول دیالکتیک مارکسیستی بودند، در سطح گسترده در خارج کشور با امضای نهضت آزادی منتشر کرده است.

تکامل / کتاب دوم ایدئولوژی

به دنبال تدوین شناخت، به عنوان متدلوژی شناسایی طبیعت و اجتماع و تاریخ، و پس از یک بحث جمعی، کتاب تکامل به وسیله علی میهن دوست تدوین گردید.(۲) «این جزوه نیز پس از برخورد جمع با آن و تصحیح نهایی، در درون سازمان به عنوان بخشی از آموزش ایدئولوژیک سازمان منتشر گردید.»(۳) مبنای نخستین کتاب تکامل، کتاب خلقت انسان «دکتر یداللّه سحابی» است. وی که در علوم طبیعی و زیستی متخصص بود و به ویژه در رشته «زمین شناسی» صاحب نظر محسوب می گشت، برای نخستین بار در ایران، با استناد به آیاتی از قرآن کریم، اصل تکامل زیستی و تکوین تدریجی موجودات را مخالف نصوص دینی نمی دانست. انتشار مطالب «دکتر سحابی» واکنش هایی مخالف در محافل حوزوی ایجاد کرد و از جمله «علامه طباطبایی»، ابتدا به صورت خصوصی و سپس با درج نظراتش در بخشی از

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۴۰۳ - ۴۰۴.

۲- شرح تأسیس...: صص ۳۸ - ۳۹. یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۴.

۳- یادداشت های حسین روحانی: همان صفحه.

تفسیر معروف المیزان، به آرای «دکتر سحابی» خدشه وارد کرد. جواب «دکتر سحابی» به ایرادات «علامه طباطبایی» در جزوه ای بـا عنـوان قرآن و تکامـل منتشـر گردیـد؛ و کماکـان بـاب ایـن بحـث گشـوده مانـد. سازمـان، بر اسـاس «پیش فرض» (assumption) و «اصـل موضـوعه» (axiom) تکامـل را پـذیرفت و در تـبیین آن، بـه منـابع و مـدارک دیگری نیز اسـتناد جست که مجموعه آنها را ذکر می کنیم. پیشتر اشاره

کنیم که در مقـدمه ای بر یکی از چـاپ هـای تکامـل، که احتمالاً توسط نهضت آزادی خارج از کشور نگارش یافته، تصـریح شـده که تکامـل «به عنوان نشریه تعلیمـاتی درون سازمانی مورد اسـتفاده بوده است؛ و به طوری که ملاحظه می گردد، دارای نواقصی است.»(۱) منابع کتاب، به تصـریح خود کتاب در فصول مختلف بدین قرار است: بخش اول با عنوان «جهان چیست؟»: «مطالب این قسمت بیشتر از کتب داروینیسم، تاریخ علوم، فیزیک مدرن، آیا انسان زاده میمون است؟، اصل و منشأ حیات، سیر حکمت [در اروپا] و غیره اسـتفاده شده است».(۲) بخش دوم بـا عنوان «قـانون تکامـل جهان»: «برای اطلاع بیشتر به کتاب های تکامل موجودات زنـده و از کهکشان تا انسان مراجعه نمایید.»(۳) بخش سوم بـا عنوان «حیات چیست؟»: «اصل و منشأ حیات، پیدایش و تکامل موجودات زنده.»(۴) بخش چهارم با عنوان «انسان چه مهره ای است؟»: «برای نوشـتن بحث فوق از این کتب استفاده شده است: ۱- از کهکشـان تا انسان (جان فِفِر) ۲- اصل و منشأ حیات (جرج والـد) ۳- منشأ و تکامل حیات (اوپارین) ۴- تکامل موجودات زنـده (سیمون) ۵ - سـرگذشت زیست شناسـی ۶- چگونه حیـات آغاز شـد؟ ۷- سـرگذشت زمین ۸ - داروینیسم(۵) ۹-

---

۱- تکامل: ص «ج» (مقدمه).

۲- همان: ص ۲۱.

۳- همان: ص ۲۵.

۴- همان: صص ۵۳ و ۵۵ (پانوشت).

۵- صـرفنظر از مبـاحث علمی، توجه به ریشه هـای سیاسـی نظریه «تکامـل» نیز مفیـد است. متنفـذترین اندیشـمندی که پیش از داروین، تکامـل انسان را مطرح کرد و در سـده نوزدهم داروین نظر او را پی گرفت، اسـحاق لاپیر (۱۵۹۴ - ۱۶۷۶) بود. لاپیر، که او را «پـدر صـهیونیسم» می خواننـد، در رسـاله انسان های پیش از آدم (۱۶۴۳) ایـن نظریـه را مطرح کرد که پیش از «آدم» نسل انسان ها پدیـد شـده بود و بنابراین «آدم» نخستین انسان نیست. این نظریه کاربرد وسیع دینی و اخلاقی در تجارت جهانی برده و کشـتار سـکنه بومی قـاره آمریکـا داشت زیرا طبق آن سیاهان افریقـا و سرخپوسـتان آمریکـا از تبار «آدم» به شـمار نمی رفتند. رساله فوق مخالفت پاپ را برانگیخت ولی کریستینا، ملکه سوئد، آن را به خرج خود چاپ و منتشـر کرد. در سال ۱۶۵۵ پنج چاپ از این رساله به زبان لاتین در آمستردام و بال انتشار یافت و در سال های بعد به زبان های انگلیسی (۱۶۵۶) و هلندی (۱۶۶۱) نیز منتشر شـد. بعـدها، در فضـای فکری سـده نوزدهم، نظریه لاـپیر درباره منشأ انسان و نیز رساله های انسان شـناختی متعدد او درباره اقوام و قبایل غیراروپایی، مورد توجه اندیشـمندان غربی قرار گرفت بی آنکه به کاربردهای مستعمراتی آن در فضای سده هفدهم توجه شود.

میچورنیسم ۱۰- خلقت انسان (دکتر یدالّله سحابی) ۱۱- آیا انسان زاده میمون است؟ ۱۲- قرآن و تکامل موجودات زنده (دکتر یدالّله سحابی).» همراه با یک پانوشت: «نقل از کتاب عشق و پرستش مهندس مهدی بازرگان».(۱) بخش پنجم با عنوان «عوامل اصلی سرعت فوق العاده تکامل در انسان چیست؟»: ارجاعات پانوشت ها: مقاله «اختیار» از کتاب ذره بی انتها از مهندس مهدی بازرگان، و مقاله «اصل انسان» از کتاب آیا به راستی انسان زاده میمون است؟(۲) «در اینجا از درس دینداری (نوشته مهندس مهدی بازرگان) قسمت پرستش با توضیحات لازمه حتما مطالعه شود؛ همچنین پرستش از کتاب عشق و پرستش (نوشته مهندس مهدی بازرگان)، نیک نیازی از کتاب نیکنیازی (نوشته مهندس مهدی بازرگان) و کتاب نیایش (نوشته دکتر علی شریعتی)».(۳) «اوپارین عضو فرهنگستان علوم اتحاد شوروی و رئیس انستیتو بیوشیمی دانشگاه مسکو در کتاب محققانه خود به نام منشأ و تکامل حیات، که در سال های اخیر نوشته است، در ص ۱۳۶ چنین می نویسد [...]»(۴) «لنین در موردی شبیه به این امر [...] خود مارکس در کتاب مزد، بها، سود، چنین می گوید [...]».(۵) «جزوه تکامل چیزی جز خلاصه کتاب «حیات، طبیعت، منشأ و تکامل آن» ازاو پارین، تئوریسین مارکسیست نیست. در این زمینه از کتاب «از کهکشان تا انسان» جان ففر، کمونیست انگلیسی هم استفاده شده است. این کتاب در شمار آثاری بود که بینش مارکسیستی در تدوین

۱- همان: صص ۶۲ و ۷۴.

۲- همان: صص ۷۹ و ۸۴.

۳- همان: صص ۸۸ - ۸۹.

۴- همان: ص ۹۰.

۵- همان: ص ۹۷.

آن سخت مؤثر افتاده و «راه خدا» و «راه تکامل» یکی دانسته شده بود. این یکی از نظریه های بنیادی سازمان بود...»(۱)

راه انبیا – راه بشر / کتاب سوم ایدئولوژی

راه انبیا – راه بشر، سومین محصول گروه ایدئولوژی، پس از تکامل به صورت یکی از جزوات آموزشی درون سازمانی درآمد. در این کتاب هماهنگی و یگانگی راه انبیا و راه بشر [مستقل از وحی] و جدایی ناپذیری این دو تشریح شده در عین حال نقش و رسالت انبیا با استناد به قرآن و نهج البلاغه مشخص گردیده است.(۲) سومین جزوه ایدئولوژیک تحت عنوان راه انبیا – راه بشر، که عمدتا به سبک راه طی شده ی مهندس بازرگان تهیه شده و در آن آیات بسیار زیادی از قرآن مورد استناد و تفسیر قرار گرفته، توسط محمد حنیف نژاد تهیه و پس از برخورد نهایی جمع، در درون سازمان منتشر گردید.(۳) در توضیح این نکته که «کتاب سوم ایدئولوژی» مشخصا برآمده از کتاب راه طی شده است، باید گفت که نگرش مهندس بازرگان(۴) در آن کتاب، به طور عمده، به دو موضوع است: نخست دستاوردهای علمی بشر، که در حوزه علوم تجربی و علوم دقیقه قرار دارد؛ و دیگر دستاوردهای انسانی و اخلاقی، که اغلب برآمده از ضرورت وجود جامعه مدنی در جوامع صنعتی بورژوایی است.

ص:۳۲۵

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۳۹۴.

۲- شرح تأسیس...: ص ۳۹.

۳- یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۴.

۴- «مرحوم بازرگان معتقد بود که [از غرب] روبناها را گرفته و بر روی مبانی دینی و اخلاقی خودمان می گذاریم. نتیجه این بحث هم این بود که بشر به همان راهی رفته که دین رفته است، منتهی بشر از طریق عقل خودش این راه را پیموده و راه طی شده بشر همان راه رفته انبیا می باشد. نتیجه این تفکیک [بین مبانی و روبناها]، خودش را در قضیه سال ۵۴ سازمان مجاهدین نشان داد. آنها روبناهای چپ ملهم از غرب و مشخصا سوسیالیسم را بر روی این مبانی نهادند همانگونه که آقای مهندس بازرگان بخش لیبرالی آن را اخذ کرد. در فاصله ای نه چندان دور به علت تعارضات، کم کم به این نتیجه رسیدند که اساسا دین نمی تواند برای جامعه کارآیی داشته باشد. نتیجه اندیشه و اقدام مجاهدین را مهندس بازرگان بعد از بیست سال تجربه به دست آورد. مردی که یک عمر روی ایدئولوژی کار کرده و می گفت از دین می توان مبانی ارزشی و عدالت و دمکراسی درآورد، دینی که با علم آشتی داشته باشد، حالا به صورتی درآمده که عنوان می نماید هدف دین تنها آخرت است.»، دکتر حبیب اللّه پیمان، هفته نامه پیام هاجر، سال هجدهم، شماره ۲۶۵، ۴/خرداد/۱۳۷۸: ص ۱۱.

در اندیشه بازرگان دو میزان برای سیر تکامل انسان، که نهایتا همان راه انبیاست، عنوان شده: گرایش یا گریز از فردیت به زندگی اجتماعی و حتی هویت جهانی، و از احساس به عقل؛ و با انطباقی که صورت می دهد، در آخر به این نتیجه می رسد که «بشر در سیر تکاملی خود، راهی جز راه انبیا نپیموده است»(۱) و چون در این سیر، برخی از جوامع غربی به توفیقات قابل ملاحظه ای دست یافته اند، بعید نیست که آنها به راه انبیا نزدیک تر باشند (هر چند مذهبی به نظر نیایند) تا ما (که مذهبی تر به نظر می آییم): بشر از روز اول در راهی جز راه انبیا پیش نرفته است و اتفاقا دسته افراطی دوم، که پیشرو آنها مادیون علمی می باشند، در جاده ای افتاده اند که سرمنزل آن خدا و آخرت و دین است. شاید اینها به درک حقیقت مبدأ و معاد نزدیک تر باشند تا بسیاری از مقدسین خرافی مسلک.(۲) با همه اینها چون یک جهت آشکار کتاب فوق علاقه مند و مشتاق ساختن نسل جوان و دانشگاه دیده به دین و مذهب بوده است، از یادآوری این نکته نیز فروگذار نشده (یا دست کم این نتیجه از کتاب به دست می آید) که اصولاً ظهور انبیا و پدیده شگفت نبوت، در حوصله محاسبات زمانی و انطباق مرحله ای زندگی بشر نیست. [...] فاصله به قدری زیاد است و انبیا آن قدر جلوتر از مردم و بزرگترین نوابغ رفته اند که بشریت سال های سال باید رنج ببیند و پیش برود تا رشد کافی برای درک صحیح معانی و اجرای درست مقاصد آنها احراز نماید.(۳) مجاهدین خلق، در این انطباق، با توجه به اصل گرفتن و علمی دانستن مارکسیسم، آن را بزرگترین دستاورد بشر - که با راه انبیا منطبق است - و به قول خودشان «فرهنگ انقلابی عصر حاضر» می دانستند؛ که حتی قرآن را بدون آن نمی توان درک کرد. بیشترین موارد تأکید بر این امر، در همین کتاب سوم ایدئولوژی، زمانی است که از آیات قرآن کریم سخن می رود: [۱] بدون آگاهی از فرهنگ انقلابی عصر حاضر، اعجاز قرآن به خصوص آیات فوق را به درستی

نمی توان درک کرد. [۲] آگاهی از فرهنگ انقلابی معاصر، مفهوم اعجاز قرآن را برای ما روشن می کند. [۳] مشکل است امروز بدون اطلاع از مکاتب انقلابی عصر حاضر این گونه آیات به درستی

۱- بازرگان، راه طی شده: ص ۳.

۲- همان: ص ۲.

۳- همان: ص ۳.

تفسیر شوند.

[۴] بـدون آشـنایی بـا فرهنـگ انقلابی عصـر حاضـر، درک عظمت آیات قرآن هیـچ ممکن نیست. در اینجا حتما کتب زیر را بخوانید: ۱- کتابچه سرخ مائو [منتخب آثار مائو تدوین لین پیائو]

۲- امپریالیسم و کلیه مرتجعین ببر کاغـذی هسـتند. ۳- دو نوع همزیستی مسـالمت آمیز به کلی متضـاد [این دو نیز از مـائو(۱)] دکتر حبیب اللّه پیمان می گوید: «مبنای نظری دیگر نحوه حل رابطه علم و دین از طرف سازمان است. البته آنها با الهام از «راه طی شـده» آقای مهنـدس بازرگان به تدوین کتاب «راه انبیا، راه بشـر» دست زدند. مطابق نظریه راه طی شده، بشـر با عقل خود همان راهی را پیموده است که انبیا خواسـته انـد میانبر برونـد. آنچه که بشـر با علمش کشف می کنـد، همان هاست که انبیا به صورت کلی تر بیان کرده انـد و لـذا باید با همان اعتبار و اعتمادی که به «دین» داریم آنها را پذیرفته و پیروی کنیم و راهنمای عمل قرار بدهیم. در این تفکر علم هم می تواند به موازات دین راهنمای عمل قرار بگیرد. در این نگاه علم و وحی، موضوع ها و هـدف های واحدی را دنبال می کنند. آقای مهندس بازرگان می گوید که هر چه بشـر در طبیعت می آموزد همان است که انبیا به شـکل دیگر گفته انـد. همین اشتراک تعمیم پیـدا می کنـد به عرصه تاریـخ و جامعه شناسـی... بر همین پایه، مجاهدین، مارکسیسم را علم مبارزه تلقی کردند و با اعتقاد به وحی و تعالیم دینی پیروی از این علم را بر خود واجب دانستند. در این کار از توجه به چند نکته اساسی غفلت شد...»(۲)

مقدمه مطالعات مارکسیستی / جزوه آموزشی

از دستاوردهای گروه ایدئولوژی، کتابچه ای بود به نام مقدمه مطالعات مارکسیستی.(۳) «این جزوه به قلم سعید محسن است و علت نگارش آن، دادن دید اولیه به خواننده کتب مارکسیستی است؛ و تأکید روی این نکته که اولاً چرا ما ناگزیر از مطالعات مارکسیستی هستیم (علم مبارزه) و ثانیا برشمردن

۱- راه انبیا راه بشر: صص ۶۷ و ۷۶ و ۱۲۰ و ۲۳۵.

۲- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۸: ص ۴۶.

۳- این کتابچه در دو جلد با عنوان «چگونه قرآن بیاموزیم» و «دینامیسم قرآن»، پس از پیروزی انقلاب اسـلامی، توسط سازمان «با نگارش و قلم رجوی» انتشار یافت. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۳۹۵.

جنبه های اصولی و مثبت مارکسیسم (ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک) و ثالثا توضیح این مطلب که این هم برای درک هرچه بیشتر ایدئولوژی اسلامی و قرآن است؛ و بدون مطالعه این کتب ما قادر به درک دینامیکی از قرآن نخواهیم بود.»(۱)

در سرتاسر این نوشته، همان نگاه انفعالی و انطباقی نسبت به مارکسیسم وجود دارد. دو نمونه واضح از این نگرش را، از مقدمه مطالعات مارکسیستی نقل می کنیم: [...] قرآن در حد تبیین و تفسیر جهان متوقف نمی شود بلکه این تبیین و تفسیر را در خدمت تغییر جهان قرار می دهد، و انسان را بدین «تغییر» امر و دعوت می کند، و در این مسیر از او «مسئولیت» می طلبد. [...] تنها برای اولین بار در نیمه قرن نوزدهم بود که یک فیلسوف انقلابی(۲) اظهار کرد: تاکنون فلاسفه تنها به «تفسیر» جهان پرداخته اند اما تفسیر جهان کافی نیست بلکه باید آن را «تغییر» داد.(۳) گو اینکه «فضل تقدم» در این مطلب به قرآن داده شده ولی در جایی قرآن را مستند قرار داده اند که تأییدی از مارکسیسم برای آن یافت شود. تحت عنوان «نهاد اجتهاد» بحثی مطرح گشته پیرامون ویژگی انطباق پذیری قرآن با شرایط نوین زمانی و مکانی؛ و به عبارت دیگر استعداد «آداپتاسیون» (adaptation) قرآن. پس از اشاره در متن که دینامیسم قرآن «آن را قادر می سازد که با کلیه شرایط اجتماعی - تاریخی تطبیق یافته و نقش هدایت کننده خود را در حرکت اجتماعی ایفا کند» در جهت تأیید و انطباق این نظر با «نصوص» مارکسیستی اضافه می کند: این امرِ تطبیق و تطابق یک سیستم با شرایط مختلف، در مورد آرا و افکار بشری نیز در محدوده خودشان صادق است؛ یعنی این سیستم های نظری نیز، تا جایی که از دینامیسم و پویایی برخوردار باشند، با شرایط زمانی و مکانی مختلف (به همان معنایی که فوقا ذکر شد) قابل تطبیق می باشند. مثلاً می دانیم که لنین پیشوای کبیر انقلاب شوروی، مارکسیسم را با شرایط روسیه تزاری و کلاً با شرایط دوران امپریالیزم تطبیق داد. و یا اینکه مائوتسه تونگ تئوری مارکسیستی را با شرایط چین هماهنگ نموده و مارکسیسم را در آن شرایط پیاده کرد. روشن است که امکان نیل به چنین نتیجه ای اولاً مشروط است به استحکام و غنای خود مکتب و تئوری

۱- روزنامه ابرار ۲۵/۵/۶۹: به نقل از حسین روحانی.

۲- منظور «کارل مارکس» است.

۳- دینامیسم قرآن ج ۱:ص ۲۶.

و کشش آن، و در ثانی به یک برخورد علمی و بدور از تعصب و دگماتیسم. به عنوان مثال در

کتاب «تاریخ حزب کمونیست شوروی» درباره نحوه برخورد لنین با مارکسیسم چنین می خوانیم: «اگر لنین درباره ظاهر کلمات مارکسیسم سر تسلیم فرود می آورد، و جرئت نمی کرد که یکی از احکام مارکسیسم را که از طرف انگلس افاده شده بود، به حکم نوینی درباره جمهوری شوراها که با شرایط جدید تاریخ سازگار باشد بدل نماید، آن وقت وضع حزب ما، انقلاب ما و وضع مارکسیسم چه می شد؟ حزب در تاریکی سرگردان می گردید، پرولتاریا می باخت و دشمنان می بردند»(۱) (صفحه ۴۲۶). [...] و همچنین لیوشائوچی در کتاب «درباره حزب»، درباره نحوه برخورد مائو با تئوری مارکسیستی، شرح می دهد که «نبوغ و عظمت مائو در این بود که توانست قسمت های مندرس و فرسوده مارکسیسم را بزداید».(۲)

سیمای یک مسلمان (راه حسین)

سیمای یک مسلمان (راه حسین)(۳) در ادامه کار گروه ایدئولوژی، تحلیلی از تاریخ اسلام بعد از پیامبر(ص) و به طور خاص قیام امام حسین(ع) صورت گرفت که پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ و انتشار بیرونی آن، به کتاب امام حسین یا راه حسین مشهور شد ولی اسم واقعی و اولیه آن سیمای یک مسلمان بود.(۴) این کتاب منسوب به احمد رضایی است ولی تأکید خود سازمان این است که وی «در کارهای تحقیقاتی مربوط به این کتاب نقش مهمی بازی کرد».(۵) با توجه به هویت و وجهه مذهبی احمد رضایی - که در گفتارهای بعدی به آن اشاره خواهیم داشت - به نظر می رسد تنها تهیه فیش های مربوط به تاریخ اسلام و متون خالص دینی توسط او صورت گرفته باشد. آیه اللّه مهدوی کنی در مورد مراجعات وی به هنگام تدوین کتاب می گوید: خدای رحمت کند «احمد [رضایی]» را و ناصر [صادق] را، که اینها می گفتند: «شناختی که ما از اسلام داریم شناخت کامل نیست، ما در این مسیر آمده ایم و داریم می رویم.» و یادم هست که

۱- عبارات از «ژوزف استالین» است.

۲- دینامیسم قرآن، ج ۲: صص ۶۱ - ۶۳.

۳- این کتاب با نام «امام حسین» نیز منتشر گردیده است.

۴- شرح تأسیس...: ص ۳۹.

۵- همان: همان صفحه.

مرحوم «احمد [رضایی]» خیلی از وقت ها که از «مسجد جلیلی» بیرون می آمدیم تا پای اتوبوس، که من می خواستم به اتوبوس سوار شوم و به منزل بروم همراه من می آمد و سؤال مطرح می کرد. آن وقت می خواستند کتاب «امام حسین» را بنویسند، چون همیشه سؤالاتی برایشان مطرح بود و از اشخاص مختلف می پرسیدند و می خواستند نظرخواهی کنند که در کتابی که می نویسند اشتباه کمتر باشد. این جور برخورد، برخورد صادقانه است.(۱) منابع اصلی کتاب در مورد تاریخ عاشورا – عمدتا – از این قرارند: تاریخ یعقوبی، الفتنه الکبری (طه حسین)، بررسی تاریخ عاشورا و سرمایه سخن ۲ جلد (دکتر آیتی). نقل قول هایی که از منابع قدیمی تر آورده شده اغلب متخذ از کتاب های «دکتر محمدابراهیم آیتی بیرجندی» و شهید جاوید تألیف «صالحی نجف آبادی» است؛ لیکن نحوه ارجاعات به گونه ای است که تصور می شود آن منابع – مستقیما – مورد رجوع بوده اند. تحلیل کتاب از حرکت امام حسین (ع) متأثر از کتاب شهید جاوید است و خلاصه آن چنین است که انگیزه قیام امام، فقط نابودی حکومت یزید و امویان و به وجود آوردن یک حکومت اسلامی واقعی به زعامت خود بود؛ و دیدگاهی که انگیزه امام را صرفا شهادت طلبی (متضمن علم قبلی به شهادت خود) ارزیابی می کند، درست نیست. البته امام در مرحله آخر که مخیّر به بیعت یا جنگ شد، راه شهادت را برگزید و از عقیده و شرف خود و در واقع از اسلام راستین با خون پاکش دفاع کرد.(۲) در کتاب سازمان، این دیدگاه تنها از موضع «درون دینی» و «تفسیر مذهبی» ارائه نشده است بلکه نگاه خاص مزبور به دلیل امکان و قابلیت بیشتر برای تطبیق با دیدگاه های سیاسی مارکسیستی «انتخاب» گردیده است. در واقع روایتی از موضوع با تغییرات ظریف ارائه شده که حتی الامکان، تاریخ اسلام، نگرش مارکسیستی به تاریخ را تأیید و توجیه نماید. نکته مهمی که علاوه بر شیوه متداول گروه ایدئولوژی، یعنی انطباق مفاهیم اسلامی با موضوعات و مفروضات مارکسیستی، در این کتاب قابل توجه است این است که تصویر ارائه شده حکومت ایده آل به نام «حکومت اسلامی»، بیشتر با «دیکتاتوری پرولتاریا» و «سانترالیزم دموکراتیک» احزاب کمونیست شباهت دارد که به جای حزب حاکم، «متّقین» بر آن حاکمند و به نوعی سوسیالیسم گردن نهاده اند.

۱– یادنامه ابوذر زمان: صص ۲۸۷ – ۲۸۸.

۲– راه حسین، ملخص بخش دوم کتاب.

اکنون با پذیرش دینامیسم قرآن و درک بنیادهای اعتقادی آن، هرگز مجوزی برای انطباق این مکتب با سرمایه داری و یا انفصالش از امر حکومت نخواهیم یافت. خصوصا باید یادآور شویم که حکومت اسلامی، در عین آنکه سرشار از احترام به آزادگی و اختیار وجود انسانی است، هرگز مشابهتی با دموکراسی مورد تبلیغ غرب - که بالتّمام خرافه ای بیش نبوده و نیست - ندارد بلکه بعکس حاوی نوعی اعمال قدرت و رهبری جمعی است که اگر بخواهیم در قالب یکی دو کلمه به آن اشاره کنیم، «حکومت متّقین» بهترین تجسّم آن است. در این قالب است که گروه صاحب تقوا، که خصوصیت ویژه اش «اهلیّت» (آگاه ترین بودن) نسبت به احوال اجتماعی است، قدرت و رهبری را به دست می گیرد و جامعه را به جانب بنیادهای قرآن سوق می دهد.(۱)

تفسیر سوره های انفال، توبه و محمد(ص)

این تفسیرها که هرکدام در جزوه های جداگانه نگاشته و به طور محدود تکثیر شد، اولین مدارک عمومی و آموزشی سازمان بود که پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ در سطح دانشجویان و علاقه مندان، به صورت مخفی، رد و بدل می گردید. چنانکه مشهود است، انتخاب سوره ها و گزینش موضوعی آنها به امر «جنگ» و «قتال» و «تداوم مبارزه» مربوط می شود. از همین زاویه، نوع تفسیر نیز منطبق بر آرای نهایی گروه یعنی پذیرش مشی مبارزه مسلحانه است؛ علاوه بر آن، دیدگاه ها و نظرات مبنایی سازمان، یعنی التزام به مارکسیسم به عنوان «علم مبارزه» و تجلیل از مارکسیست های انقلابی، نیز در زمینه این تفسیرها مشهود است. برای آگاهی بیشتر از آنچه در این تفسیرها مندرج است، و با توجه به این حقیقت که متون تفسیری مزبور از قدیمی ترین مدارک سازمان به شمار می رود و نگارش اغلب آنها توسط شخص حنیف نژاد صورت گرفته(۲)، مواردی از بیان مفاهیم قدسی، شیوه تفسیر، روش انطباق آیات با مواضع و مسائل سیاسی روز، و از این گونه مباحث را از این تفسیرها نقل می کنیم. ذکر خدا «ذکر خدا» یعنی چه؟ غرض مطالعه و دقت در پدیده های طبیعی و قوانین بی شماری است که در بخش های مختلف هستی عمل می کنند. حاصل این مطالعه، شناخت هرچه بیشتر قوانین

۱- همان: ص ۸.

۲- این مطلب به تکرار در نوشته های حسین روحانی و بخش هایی از گفت و گوها آمده است؛ با این توضیح که اساسا تفسیر قرآن و مباحث تفسیری و تطبیقی مرتبط با قرآن را شخص حنیف نژاد عهده دار بوده است.

مربوط به ماده بی جان و جاندار، انسان و اجتماع، و افزایش ایمان فرد به اصالت قاطعیت این قوانین است.(۱)

یاری خدا «یاری خدا» همان سنت تکامل است که همیشه پشتیبان کسانی است که در راه آن گام بر می دارند. اگر این قانون را در صحنه روزگار مؤثر ندانیم، به هیچ وجه دلیلی نداشت آمریکا با آن همه ساز و برگ جنگی و تبلیغات همه جانبه اش، در سرزمین ویتنام – به قول خود او – تا گردن در لجنزار فرو رود و نتواند خود را از آن مهلکه خلاصی دهد؛ دیگر دلیلی نداشت ملت الجزایر بتواند قدرت افسانه ای فرانسه را در عرض هفت سال و نیم جنگ به پایان رساند و به زانو درآورد؛ به هیچ وجه دلیلی نداشت روح یک قهرمان [ارنستو چه گوارا]، پس از مرگ پرافتخارش، آمریکای لاتین را به لرزه و جنبش درآورد و خواب راحت را از دشمنان آزادی و انسانیت بازستاند.(۲)

وحی – ملائکه وحی عبارت است از اِعمال نیرو و قوه ای که ما در کلیه اشیا و پدیده ها به عنوان خصیصه ذاتی آنها سراغ داریم؛ مثلاً زنبور عسل، که دارای این قدرت است، می تواند از نوش گیاه به وسیله متابولیسم پیچیده درونی خود شهدی چون عسل بسازد؛ و به همین ترتیب است قوه مغناطیسی آهنربا، نیروی چرخشی الکترون در اطراف هسته اتم، حرکت اجرام سماوی (سوره ۴۱ آیه ۱۲) و غیره. ملائکه، همان طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، تعبیری است از قوای طبیعت که کلاً مبتنی بر «اصل علیّت» عمل می کنند.(۳)

تفسیر «ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتا...» (آل عمران، ۱۶۹) فداییان قهرمان فلسطین، که به خاطر آزادی سرزمینشان مبارزه می کنند و در خاک و خون می غلتند، تا ابد زنده هستند. سرباز ویت کونگ، که در جنگ کشته می شود، مرده نیست. [«چه [گوارا» و یارانش برای همیشه زنده هستند. «علی لاپوانت»، «عربی بن مهدی»، «یوسف

۱- درسی از سوره انفال: صص ۱۰ – ۱۱.

۲- همان: صص ۳۱ – ۳۲.

۳- همان: ص ۳۵.

ذیقود»، و سایر همرزمان شجاعشان - مجاهدین الجزایر - برای ابد بر تارک تاریخ درخشان الجزایر خودنمایی می کنند. آنها که در ۱۵ خرداد با مسلسل های شاه خائن در خاک و خون غلتیدند، آیه اللّه سعیدیها، پویانها، سلاحیها، و رضاییها(۱)... و هزاران شهید دیگر که به دست جلادان شاه شربت شهادت نوشیدند. همگی برای همیشه و تا ابد زنده خواهند ماند؛ و خلق قهرمان ما هرگز فداکاری های آنان را فراموش نخواهد کرد و با نثار خون خود، در مقابل خون پاک آنان، ادای دین خواهد نمود.(۲)

حق و باطل حق چیست؟ حق چیزی است که زیربنا و پایه آن بر روی یک اصل طبیعی و سنت جاری در خلقت باشد، کدام سنت و اصل طبیعی محکم تر از قانون تکامل است؟ پس حق، پیوسته و وابسته به این جریان طبیعت است اما باطل که در نقطه مقابل حق قرار دارد متکی به یک اصل ثابت و محکم طبیعی نیست...(۳)

راه خدا هر کس که از مفهوم تکامل درک عمیق تر و بینش وسیع تر داشته باشد و به تناسب آن در این راه مجاهده نماید، از نظر قرآن به همان اندازه به خدا نزدیک تر می باشد... مهم پیمودن راه است نه دعوای بر سر نامگذاری مسیر... کسانی که برای مبارزه بی امان با امپریالیزم، یعنی این سدّ بزرگ راه تکامل بشریت عصر کنونی، کمر همت بسته اند و رهبری آن [به] سوی پیروزی را، رسالت تاریخی خود می دانند، بی شک یک عمل خدایی انجام می دهند... کار اینان ادامه همان کارهائیست که انبیا، مأمور انجام آن بودند.(۴)

تداوم بحران ایدئولوژیک

تمایل و گرایش به عمل انقلابی و نوعی «آوانتوریسم» یا ماجراجویی، که در حقیقت ناشی از شتاب چریک های فدایی خلق در عمل مسلحانه بود، و نیز دوگانگی نهفته در بطن ایدئولوژی سازمان،بحرانی

۱- این اسامی بعدها به متن اضافه شده است.

۲- همان: صص ۲۰ - ۲۱.

۳- درسی از سوره محمد: ص ۳.

۴- درسی از سوره توبه: ص ۳۵.

را در پی آورد که می توان آن را ریشه ضربات شهریور ۱۳۵۰ دانست؛ و در هر حال، اجتناب ناپذیر بود. حنیف نژاد بر اهمیت کـار گروه ایـدئولوژی تکیه داشت و بالاـ بردن کیفی تشکیلات را مهم تر می دانست، تـا حادثه ای شبیه کنار کشیدن عبـدی تکرار نشود؛ ولی برخی از عناصـر مرکزیت، از جمله بهمن بازرگانی، معتقـد بودند که آنچه تاکنون در مورد ایدئولوژی انجام شده اضافی بوده و سازمان به جای این کار باید روی مسائل سیاسـی – نظامی و عمل مسلحانه کار کند.(۱) این چالش، که در واقع ایـدئولوژیک بود، سـرنوشتی دیگر برای سازمـان رقم زد. نظر به اینکه طرح و تشـریح این بحران، در تبیین وقـایع و مقاطع بعدی سازمان، مؤثر است ذیلاً اظهارات بهمن بازرگانی را نقل می کنیم.(۲) محور بحث ها این بود که عقب ماندگی ناشی از استعمار است و این حکومت هم عامل آن است. برای مبارزه بایـد «علم مبارزه» را یاد گرفت؛ مثل پزشـکی و دیگر علوم. دین انگیزه حرکت را به آدم می رسانـد و اگر نباشـد کسـی انگیزه نـدارد ولی اینکه چطـور می توان قـدرت را در چنـگ گرفت و چگونه یک گروه معلوم و آداب دار می توانند توده ها را بسـیج کنند و انقلاب راه بیندازند و حاکمیت را سـرنگون کنند، نیاز به «علم مبـارزه» دارد. در آن زمان می گفتنـد مارکسـیست ها دو نوع حرف دارنـد؛ یک سـری حرف های ضـدّدین دارنـد که مزخرف است و باید کنار گذاشت و یک سری حرف هایی هم دارند که همان علم مبارزه است؛ و در این زمینه کمونیست ها بیشتر از ما کار کرده اند. حنیف نژاد می گفت زمانی می رسد که ما هم

مثل کمونیست ها کتاب های خودمان را می نویسیم و این بخش از تفکر ما تقویت می شود. خواندن کتاب های مارکسـیستی بچه هـا را دچـار شـک ایـدئولوژیک می کرد. محمـد حنیف نژاد می گفت: «کسـی که دوره شـک را طی نکرده باشـد اصـلاً ایمـانش محکم نمی شود. بایـد از شک به یقین که مرحله بالاتری است رسـید.» خوب، اسـلام هم اسـلامی بود که حنیف نژاد تـبیین می کرد. بحث هـایی می شـد که آیـا در جـامعه ای که مـا می خواهیم بسـازیم، بـاز هم زکـات خواهـد بود یـا مـالکیت خصوصـی خواهـد بود یـا نه؛ یـا مثلاً بعضـی ها سؤال می کردنـد که امام زمان وجود دارد یا نه، یا اگر هست توجیه علمی اش چیست؟ حنیف نژاد زیاد زیربار بحث نمی رفت؛ می گفت «ما الآن می خواهیم مبارزه کنیم، این بحث ها برای بعد است. اگر

۱– یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۵.

۲– مطالب مزبور را، با توجه به موضوع، تلخیص کرده ایم؛ بی آنکه در آن تصرفی به عمل آمده باشد. چون متن مورد استناد، «گفت و گو»ست و طبع آن حاشیه رفتن است، تنها حواشی غیرمربوط را حذف کرده ایم.

بخواهیم به این سؤال ها جواب بدهیم باید دانش مربوط به آن را یاد بگیریم که ما را از مبارزه باز می دارد.» من وقتی جزوه تضاد را خواندم، از نظر ایدئولوژیک مشکلی پیدا نکردم؛ مشکل من وقتی شروع شد که چند جزوه ایدئولوژیک را طراحی کردند: شناخت، راه انبیا - راه بشر، و تکامل. اینها را که خواندم مسئله دار شدم و نپذیرفتم. ردّیه مفصلی هم نوشتم. در آن ردّیه، از اینجا شروع کرده بودم که اگر بدون مذهب هیچ انگیزه ای برای مبارزه نمی ماند، پس ویت کونگ ها چطور کشته می شوند؟ اگر حقیقت این است که کسی که دین ندارد مرگ را نمی تواند بپذیرد، پس ویت کونگ ها چه هستند؟ گفتم که کشته شدن ربطی به دین ندارد، یک مسئله عاطفی است. گاوی را مثال زده بود. که در یک میدان گذاشته بودند و گاو دیگری را می آوردند تا با هم بجنگند. گاوی که قبلاً آمده است، چون میدان را متعلق به خودش می داند، گاو دیگر را می کشد. از همین مثال نتیجه گرفتم که انسان در درجه اول می خواهد از وطنش دفاع کند، و وقتی می بیند وطنش را مستعمره کرده اند مبارزه می کند؛ و در این راه اگر کشته هم شد، معتقد بودم که این مسائل، عاطفی است و از نبض زندگی در می آید و الزامی نیست که از دین بیرون بیاید. اگر این طور باشد، پدیده ویت کونگ را چطور تبیین می کنیم؟ کوبا و آمریکای لاتین را چه کار می کنیم؟ ردّیه را در جلسه ای خواندم. در آن جلسه محمد حنیف نژاد، علی میهن دوست، علی باکری و مسعود رجوی بودند. نظراتم را که خواندم، علی میهن دوست تعریف کرد ولی حنیف نژاد خوشش نیامد و گفت: «اینها چیزی نیست؛ برای خودت هم حل می شود.» این را گفت، چایش را خورد و بلند شد. من کاراکتری داشتم که فکر می کردم اگر دنبال نظراتم بروم، در واقع به دنبال «منیّت» خودم رفته ام. این دو تا با هم قاتی شده بود. سعی کردم خودم را سرکوب کنم اما شروع شک ایدئولوژیک من همانجا بود. اگر من آن کتاب ها را نخوانده بودم، مسئله ای نداشتم؛ با خواندن آنها مسئله دار شدم و این تا دوران زندان ادامه پیدا کرد. من یک آدم تئوریک بودم؛ اگر قُد یا رهبری طلب بودم و یا خود کم بین نبودم و یا سرحرفم می ایستادم، کار به جدایی می کشید. ولی من سر حرفم نایستادم؛ البته قانع نشدم. محمد خیلی از بالا برخورد می کرد و اخلاقا این جور بود؛ در این مورد هم همین طور برخورد کرد. سعید اصلاً این طور نبود و می توانم بگویم به تشکیلات وابسته یا وقف تشکیلات بود. بدیع زادگان مخالفت می کرد ولی از خود راضی نبود، تواضع داشت؛ کسی بود که شخصیتش روی خیلی ها تأثیر می گذاشت.

مسئله من به این شکل تمام شد که فکر کردم: حالا که ما می خواهیم مبارزه کنیم، اگر این بحث ها را پیش بکشیم، بچه ها به شک می افتند. خلاصه با این دلایل خودم را قانع کردم و حرف هایم را مسکوت گذاشتم؛ و حتی طبق روال تشکیلات، همان کتاب ها را تعلیم می دادم؛ در حالی که خودم معتقد نبودم و خیلی از جنبه هایش را قبول نداشتم.(۱)

مارکسیسم زدگی دهه چهل

خودباختگی در برابر مارکسیسم یا «مارکسیسم زدگی»، چنانکه پیشتر نیز بدان اشاره شد، عارضه ای بود که به خصوص در دهه های چهل و پنجاه شمسی، بخشی از فعالان سیاسی و اجتماعی مسلمان بدان دچار بودند. این گونه اشخاص مجذوب دورانی بودند که جنبش های سیاسی و قهرآمیز مبتنی بر مارکسیسم در بسیاری از نقاط جهان در حال گسترش بود. مبارزات و انقلاب های مردم چین، ویتنام، کوبا و آمریکای لاتین به شیفتگان مبارزه مسلحانه الهام می بخشید و چهره ای «متفاوت» از مارکسیسم ایجاد می کرد.

در آن شرایط بسیاری از روشنفکران مسلمان و از جمله بنیانگذاران سازمان، به خاطر عقیده و ایمان

اسلامی شان گرایش و علاقه ویژه ای به انقلاب الجزایر و جنبش فلسطین داشتند؛ و عملاً هم جنبش فلسطین و مشخصا «الفتح» را سرمشق و ملجأ آموزش ها و کمک های خود قرار دادند. اما در فضای چپ زده آن زمان وقتی خواستند مبارزه خود را بر پایه «قوانین علمی» استوار کنند منبعی جز کتب و تجربیات و اندیشه مارکسیستی در دسترس خود نیافتند؛ به همین جهت در کنار چند کتاب مذهبی، نظیر برخی آثار مهندس بازرگان - به خصوص راه طی شده، به مطالعه نوشته های مارکسیستی آن هم بیشتر آثار مائو و لنین پرداختند. سعی بر این بود که با استناد به کتاب بازرگان، نشان داده شود بشر راهی را که انبیا نشان داده اند، مستقلاً با پای خود، آرام و در مدتی طولانی طی کرده است. این نحوه نگرش به تاریخ زندگی انسان، در افراد کم اطلاع، می توانست منشأ این طرز فکر شود که گویا جهان و حیات بشر مستقل از خدا، وحی، نبوت و معاد به خوبی تحول می یابد و رو به تکامل و تعالی می رود؛ و درست به همان اهدافی می رسد که انبیا مطرح می کردند. پیداست که پیگیری این نگرش به جدایی و استقلال عملی اندیشه دینی و علم

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

الهی از علم و تجربه بشری می انجامد و نتایج بعدی آن، چیزی جز جدایی دین از زندگی و سیاست، و تبدیل مذهب به مقوله ای ذهنی - و نه عینی و عملی - و عقیم، و عُلقه ای خصوصی نخواهد بود؛ و دیگر نمی تواند «مکتب راهنمای عمل» و محرک مبارزه باشد. چکیده طرز فکری که در نوشته های ایدئولوژیک سازمان، پرورش و تعمیم داده می شد این بود که «حقیقت همان چیزهایی است که در عمل تحقق می یابد؛ آنچه در عمل رخ می دهد اصالت دارد و پراتیک روزمره یا تجربه عملی هر کس راهنمای اصلی و تنها معلم اوست». هر چند که بنیانگذاران سازمان، با اعتقاد قلبی به وحی، سعی می کردند با الهام از قرآن به مسائل پاسخ دهند و در این کار خود صمیمی بودند ولی روشی که به کار می رفت، با منطق و روش شناخت قرآن نمی خواند. دیگر آموزش ها و دستاوردهای سازمان هم کتب مارکسیستی بودند که در آنها به نحوی دیگر منطق «اصالت عمل» و نوعی «پوزیتیویسم»(۱) القا و تبلیغ می شد.(۲)

سازمان، با پذیرش عقیده توحیدی و مقوله های وحی و نبوت و معاد، ضمن اعتراف به قانونمند بودن حرکت جهان و مبارزه اجتماعی و انقلاب و سازماندهی، چون با بضاعت علمی بسیار اندک و خوداتکایی محفلی نمی توانست از دل قرآن و منابع اسلامی، نظریه ها و چارچوب فکری مورد نیاز خود را بیرون کشد و از سوی دیگر نسبت به مارکسیسم شیفتگی پیدا کرده بود، ضمن مطالعه کتب دست دوم مارکسیستی و تحت تأثیر پیروزی های این جریان در سطح جهان، اصول تاریخی - اجتماعی و مبارزاتی آن را بی عیب و نقص می پنداشت؛ مارکسیسم را - منهای بُعد آتئیستی و ضدّ خدایی آن - «علم مبارزه، تحول، انقلاب و سازماندهی» می دانست و نیازمندی های خود را در این زمینه ها از آثار مارکسیستی اخذ می کرد. به رغم آن که مارکسیسم ماهیتا «علم» محسوب نمی شد و یک مکتب اجتماعی و اساسا فاقد ساختار علمی مشابه سایر رشته های علوم به مفهوم آکادمیک و مدرن بود و از اعتقادات و نظام فکری خاص برخوردار بود، مسعود رجوی در زندان به آقای کاظم بجنوردی تأکید می کرد که:

ص:۳۳۷

۱- حجاریان در این زمینه می گوید: «مبنای سازمان آریستوریسیسم و پوزیتیویسم نوع بازرگان بود که او هم از اسپنسر و کنت گرفته بود و در بطن خودش تاریخیگری داشت، اما منشأ تمام دیدگاه های بازرگان لیبرالی است. سازمان می خواهد مبانی تئوریک عملش، علمی باشد و نمی تواند توجیه شهادت را به حور و قصور حواله بدهد. چون می خواست توجیهش علمی باشد، وجه اخلاقی شهادت طلبی را از درون ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی در می آورد.» نشست پژوهشی با سعید حجاریان، ص ۱۲.

۲- بحران در خط مشی: صص ۵۶ - ۵۷؛ با اندکی تصرف.

از نظر ما مارکسیسم لنینیسم علم است، علم اجتماع و علم مبارزه است، درست مثل قوانین فیزیک، ربطی به دین و اسلام ندارد. ما نمی توانیم بگوییم فیزیک اسلامی یا فیزیک سرمایه داری، فیزیک، فیزیک است و قوانین خودش را دارد. مارکسیسم هم همین طور.(۱) حجاریان تبیین خاصی از این موضوع ارائه داده است: «چرا سازمان به سراغ علم مبارزه می رود؟ ما الزاما برای مبارزه کردن، احتیاجی به ماتریالیسم تاریخی نداشتیم. من فکر می کنم – تا جایی که به ادبیات و متون سازمان بر می گردد – سازمان می خواسته وجه اخلاقی مبارزه را برای خودش حل کند. وجه اخلاقی مبارزه یعنی چه؟ یعنی چگونه شهادت طلبی را توجیه بکند؟ باید فرد بتواند کیش مرگ را برای خودش توجیه بکند، چون هیچ وقت آدم با محاسبه هزینه و فایده هر عمل به نقطه مرگ و شهادت که نمی رسد، بالاخره باید چیزی عایدش شود و چیزی را از دست بدهد. هیچ وقت یک عنصر به این نقطه نمی رسد، چون در هیچ دستگاه محاسبه هزینه و فایده، چیزی معادل زندگی نیست. سازمان در هنگام تأسیس باید این مسائل را حل می کرده است. این مسئله یک راه حل مذهبی داشته و آن این بوده است که معادی داریم و حور و قصوری داریم و شهادت هست و ملائکه به استقبال شهیدان می آیند. این راه حلی بوده که روحانیت در مقابل مبارزه مسلحانه می گذاشته است. بالاخره نواب صفوی هم

وقتی که تیر می انداخته، یا دیگری که مبارزه می کرده است، قضیه را به این صورت برای خودش حل می کرده است. چرا سازمان مسئله را این طور حل نمی کند؟ شاید بعضی هایشان این طور بودند. و به نظر من در سطوح عملیاتی سازمان، خیلی افراد، واقعا با همان انگیزه ای که نواب صفوی تیر می انداخته تیر می انداختند و حتی ممکن است با بدنه تشکیلات این طور کار می شده است. اما برای اینکه این وجه اخلاقی را حل بکنند احتیاج به انگیزه های تئوریک قوی تری داشته اند... همین حرفی که... ملائکه به استقبال آنها می آیند، از نظر سازمان قابل توجیه علمی نبوده است. بنابراین به دنبال دستگاه اخلاقی دیگری می گشتند که این کار را توجیه کنند. دستگاه اخلاقی ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک این مشکل را حل می کند.»(۲)

۱- موسوی بجنوردی مسی به رنگ شفق:ص ۱۴.

۲- نشست پژوهشی با سعید حجاریان، صص ۱۱ و ۱۲.

از سوی دیگر قراین و شواهد(۱) تأیید می کند که تصور بنیانگذاران سازمان این بوده که مارکسیسم با قرار دادن ماتریالیسم فلسفی به عنوان جهان بینی و مبنای علم مبارزه و انقلاب، دچار تناقض و تضاد درونی است و اگر به جای آن، عقیده به خدا و وحی زیربنای مارکسیسم قرار گیرد، آن تناقض حل می شود. به عبارت دیگر، آنها در تلاشی بی نتیجه و تناقض آفرین می کوشیدند الحاد آشکار در زیربنای ماتریالیستی مارکسیسم را رها کرده بخش عمده مبانی و نظریات به اصطلاح «علمی» آن را با پوسته خداپرستی و اعتقادات مذهبی پیوند زنند، و این دو را نسبت به هم سازگارتر سازند. آنان به این حقیقت توجه نکردند که «روش شناخت» مارکسیسم و تبیین این مکتب از تاریخ و تحولات تاریخی، از جامعه و ساختار و روابط و مناسبات اجتماعی، از مبارزه و انقلاب و سازماندهی و تشکیلات، همه مبتنی و متکی بر بینش و پایه فلسفی آن یعنی «ماتریالیسم دیالکتیک» است؛ و تناقض و دوگانگی درونی آن، در ملقمه آنان از مارکسیسم به عنوان «علم مبارزه» و خداپرستی، بیشتر می گشت. حجه الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی می گوید: «از همان اول اختلافات فکری را دیدم. وقتی احمد رضایی شهید شد، در زندان سخنرانی کردم؛ از طرف مجاهدین مورد اعتراض واقع شدم که چرا حرف هایی از آخرت و ثواب و جزا زده ام، گفتند: اینها قابل توجیه نیست و ما نزد چپی ها شرمنده می شویم. مسئله دوم اینکه در زندان های گذشته، جمعمان از کمونیست ها، که حزب توده بودند، جدا بود و آنها را کافر می شناختیم اما موج جدید برنامه را عوض کرد؛ گفتند: در هدف مشترکیم و باید همراه باشیم و در همه چیز مشترک؛ که ما قبول نداشتیم. در محاکمه سران مجاهدین و در دادگاه، از یکی از مجاهدین [= ناصر صادق] نظرش را نسبت به مارکسیسم سؤال کردند و او جواب داد: ما به مارکسیسم احترام می گذاریم. ولی ما مخالف بودیم؛ چرا احترام به مارکس که نفیِ خدا می کند؟! مگر جمع کفر و ایمان ممکن است؟! یکی از متفکرینشان تحلیل کوتاهی از سازمان نقل می کرد که علم مبارزه را از مارکسیسم گرفتیم و بدون آن پیروزی ممکن نیست. از طرفی در جامعه ایران بدون اتکا به اسلام مبارزه نمی شود کرد؛ بنابراین باید پلی بزنیم بین مارکسیسم و اسلام، که هر دو را داشته باشد؛ هم علم مبارزه را داشته باشیم، هم زمینه آن را که مذهب است. تحلیل مذهب، به طوری که با مارکسیسم مباینتی نداشته باشد. و سال ها این متدلوژی را مطرح کرده اند که جمع

۱- از جمله اظهارات حسین روحانی و بهمن بازرگانی، و بخش آخر کتاب راه انبیا – راه بشر.

بین مارکسیسم و اسلام باید باشد...»(۱) غفلت از ماهیت متفاوت ابعاد و وجوه مختلف نظریات مارکسیستی باعث شد رهبران سازمان تئوری تکامل و تحول جهان را - عینا - از آثار مارکسیستی رونویسی کنند؛ و با آوردن تأییداتی ناقص و تأویل شخصی شده از برخی آیات قرآن و عبارات نهج البلاغه، به آن رنگ و صبغه اسلامی زده در جزوه تکامل به عنوان ایدئولوژی سازمان ارائه دهند. همین روش را سازمان در مورد تئوری های تاریخ و تحول تاریخی، و در امر مبارزه و سازماندهی، و مهم تر از همه در تدوین روش شناخت انجام داد. جزوه های شناخت، راه انبیا - راه بشر، و اصول تشکیلاتی سازمان، که بعدها مدوّن گردید، همه - عینا - رونوشت یا برداشتی مطابق اصل بودند از کتب و آثار مارکسیستی و نوشته های لنین، مائو، استالین و... که به آنها رنگ و لعاب دینی زده شده بود. منطقی که سازمان به وسیله آن با مسائل مبارزه و تشکیلات برخورد می کرد، از مارکسیسم اخذ شده بود و طبعا نمی توانست مقوله هایی چون «خدا»، «وحی»، «نبوت»، «معاد» و «عبادات و شعایر دینی» را توجیه کند. به اعتقاد آنان، شناخت مقوله های مزبور با منطق علمی به روایت مارکسیسم، میسّر نیست. در این زمینه از قرآن و اعتقاد قلبی باید کمک گرفت. متقابلاً بینش توحیدی و مقوله های یادشده، به صورت عقیده ای ذهنی و قلبی در اندیشه و اعتقاد اعضا محفوظ بود و عملاً در دادن روش شناخت و برخورد با پدیده ها، در حل مسائل مبارزه و تضادهای اجتماعی، و دادن شیوه عمل و سازماندهی و مناسبات انسانی

به کار نمی رفت. در آغاز کار، این دوالیسم و دوگانگی مشهود نبود و درک این معنا که قرآن و منابع وحی حرکت جهان را قانونمند می دانند، نزد آنها کشف بزرگی به شمار می رفت؛ و به قدری شیفته این «کشف» و «ابتکار» شده بودند که التقاط آشکار و ماهیت موزائیکی ایدئولوژی خود را ندیدند.(۲) نمونه ای کاملاً گویا از این دوگانگی را، که با هدف دفاع از «وحی» و «قرآن» و نفی بُعد ماتریالیستی مارکسیسم نوشته شده است، بخوانیم:

به راستی همچنان که مفاهیم انقلابی امروز، که حاصل مجاهدات خون آلود بشری در تفسیر سمت حرکت جهان می باشد صاحب اصالت است، پیام وحی نیز که رساننده قرآن است

۱- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۱۸؛ نقل از سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی در حوزه علمیه چیذر.

۲- بحران در خط مشی: صص ۴۹ - ۵۱؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

حقیقت دارد؛ و در پرتو همین حقیقت است که عمده ترین راز تکامل وجود مادی، که پیچیده ترین شکل مستمر فلسفی است، گشوده می شود. امروز فلسفه انقلابی راستین [= مارکسیسم]، به اتکای دانش تئوریک مترقی اش که بر شناخت های به تجربه رسیده هزاران سال تاریخ بشری مبتنی است، این اصل را به عینه لمس کرده است که «تضادها در جهت تکاملی حل می شوند». اما آنچه در همه مکاتب، صرفا به استثنای مکتب قرآن، مسکوت و یا بدون جواب قانع کننده مانده و به راستی جا دارد که «مشکل» خوانده شود، توضیح علت آن در راستای منطق علمی است. توضیح همان اصلی که بر طبق آن، «همیشه حرکات پست به عالی تبدیل می شوند و در حرکت و تکامل، قهقرا وجود ندارد». [در پانوشت توضیح داده شده: «نقل از فلسفه مارکسیسم»][...] ولی مسئله آن قدر مشکل است که دیالکتیک، که خود «منشأ تکامل و گسترش را در تضادهای درونی پدیده ها می داند». [نقل از همان مأخذ [به واسطه زیربنای صرفا مادی اش - «ماده ازلی بی نهایت» - در مقابل آن چندان جوابی ندارد؛ الاّ اینکه پرسنده را به دنبال پاسخ باز هم در وادی بی قید و شرط ماده و حیات مستقل آن از شعور و معرفت انسانی، قانع نشده و سرگردان به جا می گذارد.(۱) پوران بازرگان و تراب حق شناس که خود مارکسیست شده اند، با ادبیات مارکسیستی خود در خصوص گرایش سازمان به مارکسیسم از همان ابتدای تأسیس، می نویسند: «وقتی ما از عمق گندیدگی و انحطاط ایدئولوژیک طبقاتی و سیاسی مجاهدین حرف می زنیم نظرمان به آن حرکت اولیه مجاهدین است که از ابتدا تا اوایل سال ۵۰ صادقانه و علیرغم آغشته بودن شدید به ایده آلیسم مذهبی، روز به روز خود را به تحلیل های علمی مارکسیستی و آموزش های بزرگان مارکسیسم نزدیک تر می ساخت و به تدریج خود را در جبهه کار علیه سرمایه می دید (یا می خواست ببیند) بی جهت نبود که شهید محسن در حالی که روزهای قبل از اعدام خود را در زندان می گذراند جزوه مقدمه ای بر مطالعات مارکسیستی را - که هرگز سازمان مجاهدین آن را منتشر نکرده و از آن اسمی به میان نیاورده است - نوشت. بی جهت نبود که شهید ناصر صادق در دادگاه نظامی زمانی که وکیل تسخیری ارتش شاه خواست مجاهدین را مخالف مارکسیسم معرفی کند اعتراض کرده و گفت: «درست است که ما مسلمانیم ولی ما به مارکسیسم به عنوان یک مکتب مترقی اجتماعی احترام می گذاریم.» و باز بی جهت نبود که شهید علی میهن دوست در دادگاه بر وحدت مارکسیست ها و مجاهدین در مبارزه ضدامپریالیستی، تأکید قاطعانه ای می ورزید... آخرین

۱- راه حسین: صص ۲۰۴ - ۲۰۵.

جمله از کتاب «اقتصاد به زبان ساده» که اسما به وسیله شهید محمود عسگری زاده تنظیم شده و کتاب آموزشی سازمان بود با این جمله ختم می شود که «کارگران، زمانی آزاد خواهند شد که حکومت خاص خود را تشکیل دهند.» مجاهدین اولیه بدون شک در التقاط خویش چند بار دچار بحران شدند که سرانجام در سال ۵۴ شکست. بحرانی که البته به نحوی مارکسیستی بدان پاسخ داده نشد و خود انحرافات بزرگ دیگری داشت.

در اولین مقاله آموزشی مجاهدین تحت عنوان «مبارزه چیست؟» (سال ۴۴) امپریالیسم را «سد راه تکامل بشر» معرفی می کند و در جزوات آموزشی هر چه بیشتر از مبارزات قهرمانانه زحمتکشان چین، ویتنام و کوبا و حتی برخی از کتاب های لنین سخن می آید. بی جهت نیست که کلماتی مانند «جن» و «حوری» و «غلمان» که در قرآن بارها تکرار شده، در آن روزها یا با تمسخر یا با سکوت مواجه می شد و نماز خواندن به آخرین ساعات روز یا شب موکول می گشت. آن هم بسیار تشریفاتی و برای رفع تکلیف و بدون مُهر. ولی مجاهدین پس از قیام [انقلاب اسلامی]، جزوه «شعائر» نوشته موسی خیابانی را - که در زندان نوشته بود و بعدها در دانشگاه تهران به صورت سخنرانی تکرار کرد و در سال های ۵۳ - ۵۱ خواننده ای در سازمان نیافت - به صورت جزوه آموزشی در می آورند. کتاب های مارکسیستی از آموزش تشکیلات حذف می شود و جزوات «تبیین جهان» رجوی که به تأیید برخی اعضای مجاهدین هیچ حرف تازه ای جز آنچه در جزوه کوچک و سراپا التقاطی «شناخت» آمده بود ندارد «کتاب آموزش ایدئولوژیک»

می گردد... مجاهدین در آغاز فعالیت خود به مشابه یک جریان خرده بورژوایی که در مبارزه طبقاتی خود با امپریالیسم و بورژوازی بزرگ، خود را در صدر زحمتکشان می دیدند و «معجون و مخلوطی» از ایدئولوژی پرولتاریا و فرهنگ مذهبی در دسترس خود را تدوین کرده مبارزه خویش را توجیه و تفسیر تئوریک می نمودند، برداشتشان از اسلام با تفسیری که افرادی امثال [امام] خمینی از اسلام داشته و دارند تفاوت داشت. امری که برای [امام] خمینی، بازرگان و... از ابتدای امر آشکار بود و هرگز حاضر به دفاع از برداشت مجاهدین از اسلام نشدند چرا که بوی التقاط آن با مارکسیسم و سمتگیری به سوی زحمتکشان

و طبقه کارگر را از آن استشمام می نمودند.»(1) میثمی نقل می کند که مسعود احمدزاده مارکسیست نیز در زندان با شنیدن دیدگاه های ایدئولوژیک سازمان خطاب به مهدی ابریشم چی گفته است: «شما یک پوسته ایده آلیستی [= تعبیر مارکسیست ها برای مذهب] دارید و مثل جوجه که رشد می کند و پوسته [تخم مرغ] را می شکند، این پوسته ایده آلیستی در حال شکستن است و به زودی هسته ماتریالیستی آن بیرون می زند و نمایان می شود.»(2)

تشکیل «گروه سیاسی»

اشاره

این گروه، در تکمیل مطالعات سیاسی و به دنبال تشکیل «گروه ایدئولوژی» به وجود آمد؛ و از چند کادر سازمانی تشکیل می شد که سعید محسن در رأس آن بود. مسئولیت گروه سیاسی، تدوین مقالات و جمع بندی دیدگاه های سیاسی سازمان بود که به عنوان اسناد آموزشی مورد استفاده اعضا و مسئولان قرار می گرفت.(3)

علاوه بر جزوه مبارزه چیست، به قلم عبدی نیک بین که مقدمه مطالعات سیاسی به شمار می رفت، سعید محسن مقاله ای آموزشی در مورد «مبارزه» نوشت که از دستاوردهای محدود گروه سیاسی است. محور این مقاله، ذکر اصولی است که به عنوان مبنای مبارزه در سازمان باید مدنظر قرار می گرفت؛ و عوامل تعیین کننده این اصول نیز از شرایط ویژه پلیسی در رژیم شاه نشأت می گرفتند. این اصول عبارت بودند از: ۱- تبدیل کمّیت محدود به کیفیت نیرومند؛ ۲- بالا بردن دانش سیاسی؛ ۳- اصل تخصّص در عضوگیری، با توجه به حاکمیت سیستم پلیسی؛ ۴- بهره گیری از زمان و انرژی، به مثابه دو عامل حیاتی و تعیین کننده.(4) برای دستیابی به نگرش های ویژه سیاسی سازمان، که قطعا در «گروه سیاسی» نیز در مورد آن

۱- بازرگان - حق شناس، از بن بست آقای رجوی...: صص ۱ - ۴.

۲- میثمی، آنها که رفتند: ص ۷۹.

۳- شرح تأسیس...: صص ۳۰ - ۳۱. یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۳.

۴- متن موجود مقاله سعید محسن.

اتفاق نظر وجود داشته است، بخشی از مباحث سیاسی کتاب شناخت را انتخاب کرده ایم که مواضع سازمان را در خصوص مسائل مختلف داخلی و جهانی مشخص می کرد. در بحث مربوط به آخرین دیدگاه های سیاسی سازمان (ضمن طرح تدوین استراتژی و تجدید سازماندهی) به موارد تجدیدنظر شده ای برمی خوریم؛ لیکن اکثر مواضع ثابت مانده و تغییری نکردند.

تحلیل شرایط ایران

«بارها دیده ایم که این تظاهر به بی تفاوتی و عدم شرکت فعال توده در جریان ها را به حساب بی لیاقتی توده گذاشته اند و حتی آنها را تا سطح توجیه های علمی بالا می برند. عواملی از قبیل موقعیت جغرافیایی، حمله مغول، حکومت سلاطین را اصل گرفته و نتیجه می گیرند که ماندن در اسارت، سرنوشت محتوم توده مردم است. اما فردی که می خواهد قضاوتی علمی در این باره داشته باشد [...] جامعه خود را موشکافی می کند؛ روابط حاکم و غیرحاکم را می شناسد؛ تاریخ مبارزات این مردم را به دقت بررسی می کند؛ تأثیر مبارزات ناکام گذشته را روی این مردم در نظر می گیرد؛ در طی مبارزات گوناگون عکس العمل توده مردم را نسبت به مبارزه جویا می شود؛ گذشت ها و فداکاری های بی شمار آنها ذهن او را متأثر می نماید؛ جریان مبارزات مردم، مضمون تکاملی این جریان - از بست نشینی تا مبارزات هفت ساله انقلابی میرزاکوچک خان، از نطق و پخش اعلامیه و میتینگ و کوشش های انتخاباتی تا اعتماد به نبرد مسلحانه به مثابه تنها راه رهایی خلق - را می بیند؛ مراحلی را که توده پشت سر گذاشته و تجربیات گرانبهایی را - که با خون هزاران شهید که با دست خالی به استقبال تانک ها و تفنگ ها می روند - حاصل شده، تحلیل و ارزیابی می نماید.»(1) «[...] وجه مشترک تمام جوامع وابسته به امپریالیسم عبارت است از تضاد بین توده ها و امپریالیسم. اما در هر کدام از کشورهای وابسته، این تضاد شکل ویژه ای به خود می گیرد که از بقیه صورت ها متمایز است؛ مثل فرق ونزوئلا با ایران، که هر دو کشور وابسته به امپریالیسم است ولی به لحاظ ویژگی های خاص دو کشور، تضاد آن در هر یک از آن دو شکل خاصی دارد. نتیجه بسیار مهمی که در همین جا می توان گرفت این است که استراتژی و خط مشی کلی مبارزات، در عین حال که وجوه مشترکی با هم

۱- شناخت: ص ۴.

دارند ولی خصوصیات ویژه ای نیز حتما باید داشته باشند. و این به عهده دستگاه رهبری است که شرایط خاص جامعه خودش را دریابد و وجوه مشترک و عام مبارزات جهانی را با ویژگی های خاص جامعه خود تلفیق دهد. [پی نوشت: و این مطلب اشتباه حزب توده را در ایران - تا آنجا که به این بحث مربوط است - تشریح می کند.] خط مشی هایی که جنبه اقتباسی داشته باشد محکوم به شکست است.»(۱) «[...] رژیم، به عنوان یک پدیده، تضادهای گوناگونی دارد: تضاد بین منافع ملت و منافع خویش، تضاد بین جناح ها و دسته های مختلف داخل رژیم، تضاد بین تبلیغات و عمل، تضاد بین مسائل شهر و ده، تضاد بین بوروکراسی و تحوّل اداری و... روشن است که تمام این تضادها برای رژیم در یک درجه اهمیت قرار ندارند بلکه از میان تمام آنها یکی اصلی است و بقیه نسبت به آن جنبه فرعی دارند. تضاد داخلی، تضادی است که رشد و دوام و یا ضعف و نابودی پدیده، قبل از همه به آن مربوط است و وجود سایر تضادها وابسته به وجود تضاد اصلی است. تا وقتی که تضاد اصلی حل نشود، دستکاری سایر تضادها فقط از شدت مسئله به طور موقت می کاهد اما در عوض تضادهای جدید زاییده می شود. [پی نوشت: نقطه ضعف اصلی رفورمیسم و در نتیجه بی فایده بودن اعمال رفورمیستی در چه چیز می باشد؟(۲)] مثلاً اصلاحات ارضی، انقلاب اداری، سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات، پیکار با بیسوادی و... اینها همه برای این است که از اهمیت تضاد اصلی کاسته شود و همچنین برای گریز از حل مستقیم تضاد اصلی و مخفی نگه داشتن آن است؛ در صورتی که مسائل جدیدی که این اقدامات به وجود آورده، خود پس از مدتی موجب تشدید تضاد اصلی می گردد.»(۳)

اوضاع بین المللی

«اگر در تحلیل مسائل اجتماعی نقش هر یک از عوامل مؤثر را به درستی ارزیابی نکنیم، قادر به حل آنها نخواهیم بود. پاسخ به چراهای زیر اهمیت شناسایی صحیح را بیشتر می کند:

۱- همان: صص ۴۱ و ۵۳.

۲- امثال این گونه پرسش ها، که لا ـ به لای کتب سازمان دیده می شود، نوعی تکلیف آموزشی برای اعضا بود؛ که باید درباره آن تحقیق می کردند و پاسخ آن را به مسئول خویش ارائه می دادند.

۳- همان: صص ۴۴ - ۴۵ و ۵۶.

چرا بعضـی کشورهای فقیر توانسـته انـد از بن بست فقر بیرون آینـد و بسـیاری دیگر هنوز در این بن بست درجا می زنند؟ چرا بعضـی از جنبش هـای انقلابـی در جهـان پیروز شـده انـد اما برخی دیگر با وجود آمادگی شـکست خورده انـد؟»(۱) «[...] از اینجـاست کـه به راز مـوفقیت کشورهـای انقلابـی، در حـل تضادهـای درونی جـامعه، پی می بریم و همچنین است علت عـدم موفقیت کشورهـای غیرانقلابی و حتی نسـبتا مترقی (مثلاً مصـر) در امر دشوار حل تضادهایی که همواره با آن مواجه انـد.»(۲) «هر پدیـده تحت تـأثیر سایر پدیـده هاست ولی این تأثیرات را به اعتبار ماهیت تضادهای درونی خود قبول می کنـد. در جریان تغییر عام پدیده ها، عوامل درونی مبنای تغییرند و عوامل بیرونی شـرط تغییرند. [...] چرا ویتنام شمالی در برابر حملات آمریکا قوی تر و مصمّم تر می شود اما ممالک عربی سست تر و ترسوتر؟»(۳)

«در بررسـی مسائل سیاسـی و دیپلماسـی کشورها باید نخست تضادهای درونی آنها را بررسی کرد تا روشن شود که مثلاً فلان رژیم برای حل کدام تضاد و تحت فشار کدام مشـکلات ناشی از آن، دست به یک اقدام سیاسی می زند؛ مثلاً برقراری روابط چین و اتیوپی، چین و ایران، چین و آمریکـا. اثرات انقلاب فلسـطین و ظفار در کشورهای منطقه، بر اساس آمادگی و اسـتعداد درونی این کشورهاست و موضـعگیری رژیم های مختلف در مقابل آنها نیز ناشی از ماهیت درونی آن کشورها می باشد.»(۴) «اجتماع کهنه نمی تواند بدون گذار از دوران انقلاب وارد مرحله جدیدی بشود. رژیم سرمایه داری

می خواهد ثابت کند که بدون گذار از انقلاب می توان سوسیالیسم را برقرار کرد؛ و برای اثبات نظریه خویش سوسیالیسم نوع «سوئـد» را تبلیغ می کننـد؛ ولی روشن است که سوسـیالیسم سوئـد، سوسـیالیسم خوشـگذرانی و پرخوری است نه سوسیالیسـم انسانی؛ خصوصا این رفاه نسبی محصول استثمار ملل دیگر است و تغییرات کمی آنها ماهیت پدیده را تغییر نمی دهد.»(۵)

۱- همان: صص ۱ - ۲.

۲- همان: ص ۴۵.

۳- همان: صص ۴۳ - ۴۴.

۴- همان: ص ۴۴.

۵- همان: ص ۶۶.

تشکیل «گروه کارگری»

این گروه در سال ۱۳۴۸، به منظور کـار و فعالیت در میان کارگران و جـذب آنها، به وجود آمـد و مرکب از سه چهار نفر بود کـه تحت مسئولیت ناصـر صـادق کـار می کردنـد. گروه وظیفه داشت گزارش هـا و تحلیـل هـایی دربـاره کـارگران ایران، و همچنین شـیوه کار با کارگران را تهیه کرده در اختیار سازمان قرار دهد؛ و در این روند، آموزش کارگران عضو سازمان را نیز – عمـدتا – برعهـده گیرد. این گروه مـدت زیـادی دوام نیـاورد، کـار قابـل توجهی ارائه نـداد، و از هم پاشـید؛ به خصوص در برخورد با کارگران و جذب آنها کاملاً ناموفق بود. سازمان نه در طول فعالیت این گروه و نه پس از آن، به هیچ وجه نتوانست کمترین جای پایی در میان کارگران پیدا کند.(۱)

تشکیل «گروه روحانیت»

ایـن گروه نیز در سـال ۱۳۴۸، بـا مسـئولیت شـخص محمـد حنیـف نژاد و عضـویت دو سه نفر دیگر از جمله احمـد رضـایی و مصـطفی جوان خوشـدل – و احتمالاًـ جواد سـعیدی – به وجود آمـد. مسـئولیت گروه تمـاس بـا روحـانیت مبـارز، همکـاری و همراهی با آنها، و سـعی در واداشـتن و سـمت دادن آنان در جهت خط مشـی و دیدگاه های سازمان بود؛ بدون آن که مسـئله وجود سازمـان به طور مشـخص بـا آنهـا مطرح شود. البته فقـط با آیه اللّه طالقانی این مسـئله در سال ۴۷ مطرح شـده بود، ولی عموما درباره وجود سازمان و موقعیت آن با کسـی صـحبت نمی شـد. در مورد افرادی از روحانیت مبارز که سازمان با آنها به طور مشـخص در تماس بود، اطلاعی در دست نیست اما آنچه مشـخص است، در ابتدا این ارتباط سیاسـی با روحانیون برجسته ایماننـد آقایـان آیه اللّه مطهری، دکـتر بهشتی و هاشـمی رفسـنجانی وجود نـداشت. شـیخ مصـطفی رهنمـا و سـیداحمد طیّبی شبستری احتمالاً در جریان تشکیل سازمان بودند؛ چرا که از قبل ارتباط نزدیکی با حنیف نژاد داشتند. امّا گویا با آیه اللّه خامنه ای نیز از طریق یـک سـمپات به نـام حسن تهرانی ارتبـاطی برقرار شـده بود و بعـدها تمـاس هـایی نیز با روحانیونیماننـد آقای هاشـمی رفسـنجانی، آقـای مهـدوی کنی، آقـای لاـهوتی و آقـای ربـانی شـیرازی، صورت پـذیرفت. گروه روحانیت، علاوه بر مسئولیت برخورد و ارتباط با روحانیون مبارز، وظیفه ارتباط با بازاری های

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۳؛ با اندکی تلخیص.

فعال و مبارز را زیرنظر داشت و برای این بخش گروه جداگانه ای به وجود نیامد. ارتباط با بازار عمدتا توسط احمد رضایی صورت می گرفت.(۱)

تشکیل «گروه مطالعات روستایی»

گروه روستایی با مسئولیت عبدالرسول مشکین فام از همان سال ۱۳۴۸ تشکیل شد. از عوامل ضرورت تشکیل گروه، به زعم تشکیلات، برنامه اصلاحات ارضی رژیم شاه و پیروزی مبارزات دهقانی در جریان انقلاب چین بود. گروه مزبور با استفاده از منابع تئوریک موجود و با مسافرت به مناطق مختلف و آشنا شدن از نزدیک با وضع روستاهای کشور و مسائل روستایی، نتیجه تحقیقات خود را در جزواتی تحت عنوان «تحلیل روستایی» در اختیار تشکیلات قرار داد، که بعدها در تدوین استراتژی مورد توجه قرار گرفت.(۲) از دستاوردهای گروه، رساله ای بود که بعدها با نام «روستا و انقلاب سفید: بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران» در آبان ماه ۱۳۵۱ توسط سازمان انتشار یافت. در سرلوحه کتاب اشاره شده است که مشکین فام «در تهیه و تنظیم این رساله سهم بسزایی داشت». عناوین بخش های پنجگانه کتاب بدین قرار است: بخش یکم - مضمون اساسی تحولات اخیر در روستاهای کشور ما؛ بخش دوم - بررسی قانون اصلاحات ارضی و نتایج آن؛ بخش سوم - استراتژی جدید رژیم؛ بخش چهارم - بررسی روستاها؛ بخش پنجم - برنامه های اصلاحی شاه در بوته عمل و قضاوت مردم.(۳)

۱- خلاصه پرونده ها...: حنیف نژاد، محمد - سعیدی، جواد - جوان خوشدل، مصطفی. یادداشت های حسین روحانی: صص ۵۳ - ۵۴.

۲- شرح تأسیس...: صص ۳۹ - ۴۰.

۳- روستا و انقلاب سفید: سرلوحه (صفحه بعد از عنوان) و صفحات فهرست کتاب.

جمع بندی دیدگاه های اقتصادی

اشاره

جمع بندی دیدگاه های اقتصادی(۱) ما مطابق همه تعلیماتی که در سازمان داده می شد(۲) و مطابق همه ایده آل های انقلابی خود، واقعا معتقد بودیم که مبارزه انقلابی ما باید سرانجام به نفی کامل استثمار انسان از انسان بینجامد. ما صمیمانه قبول کرده بودیم که سرچشمه همه مظالم و مفاسد اجتماعی، همه نابرابری ها و نارسایی ها و همه رنج ها و بدبختی های موجود در جامعه ما ناشی از حاکمیت استثمارگرانه طبقه حاکمه بر طبقات زحمت کش جامعه است. همچنین ما تئوری های مارکس راجع به مسئله «ارزش اضافی» در جامعه سرمایه داری را مطالعه می کردیم و آنها را مورد تأیید قرار می دادیم... و تصور می کردیم که ایدئولوژی اسلامی نه تنها هیچ گونه تناقضی با از بین بردن استثمار و نابودی طبقات ندارد و نه تنها هیچ گونه ممانعتی در راه یک جهان بی طبقه ایجاد نخواهد کرد، بلکه با قرار دادن پهنه های وسیع تری از تکامل اخلاقی و معنوی در مقابل انسان، جبران محدودیت دید مادّی مارکسیسم را در همان جهان بی طبقه خواهد کرد.(۳) چنانکه در مباحث ایدئولوژیک ذکر شد، سازمان تحلیل ماتریالیستی تاریخ را - در کلیّت خود - پذیرفته بود و دوره های اجتماعی - تاریخی پنجگانه (کمون اولیه یا جامعه اشتراکی - برده داری - فئودالیسم - سرمایه داری - سوسیالیسم) را به مثابه یک حقیقت «علمی» در همه دیدگاه ها و تحلیل ها تأثیر می داد. بر همین اساس، اقتصاد سیاسی مارکسیسم نیز مورد قبول قرار گرفته بود و مجموعه تئوری های آن در کتاب اقتصاد به زبان ساده آموزش داده می شد.(۴)

ص:۳۴۹

۱- مضمون این بخش برگرفته از این منابع است: گفت و گوها، مفاد جزوه استثمار، کتاب اقتصاد به زبان ساده، یادداشت های حسین روحانی: صص ۷۱ - ۷۳؛ با تلخیص. موارد دیگر در متن ارجاع داده شده اند.

۲- «نگرش مدرن و یا به تعبیری تجدیدنظری که در اندیشه دینی مجاهدین پدید آمده بود به تدریج فراتر از افکار و جهان بینی معلمین اولیه آنان رفت. در توسعه و شکل گیری جهان بینی مذهبیشان، مجاهدین با الهام گرفتن و تأثیرپذیری از اندیشه های مارکسیستی رایج در میان جریانات رادیکال مخالف رژیم به تدریج سعی در تبیین و تلفیق برخی از آراء پرطرفدار مارکسیسم در قالب باورهای اسلامی نمودند. ردّپای نظریه های مارکسیسم در زمینه های تکامل اجتماعی - تضاد - دیالکتیک - ماتریالیسم تاریخی و برخی دیگر از مقولات در آثار و اندیشه های مجاهدین پدیدار شد و به تدریج پررنگ تر و متداول گردید. بالاخص در اقتصاد، مجاهدین نزدیکی زیادی با مارکسیسم پیدا نمودند.» زیباکلام، مقدمه ای بر انقلاب...: صص ۲۴۱ - ۲۴۲.

۳- بیانیه اعلام مواضع...: ص ۱۰۳.

۴- شرح تأسیس...: ص ۳۱. تحلیلی بر تغییر....: صص ۱۳ - ۱۵. در مأخذ اخیر آمده است: «جزوه اقتصاد به زبان ساده و جزوه شناخت که چکیده جهان بینی، ایدئولوژی، خواسته ها و آرمان های این سازمان را منعکس می کند، مشخصا بر نفی استثمار طبقات انقلابی و زحمتکش جامعه، بر قبول قوانین دیالکتیکی، مبارزه اضداد، قبول مبارزه طبقاتی به عنوان قانون حرکت تاریخ و حتی قبول ماتریالیسم تاریخی (صرف نظر از اینکه آنها را به شکلی به جهان بینی مذهبی ارتباط می داد) تأکید دارد.»

انطباق مقوله نفی «استثمار» به قرائت مارکسیستی با موازین اسلامی، توسط سعید محسن در مقاله ای با عنوان استثمار تدوین شد و محمود عسکری زاده، با همکاری دیگر اعضای گروه ایدئولوژی، تلخیصی از اقتصاد سیاسی مارکسیسم را مدوّن کرد که ابتدا بی نام - تحت عنوان «جزوه اقتصاد» - در سطح سازمان و پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ با عنوان اقتصاد به زبان ساده در سطح جامعه انتشار یافت. این کتاب تلخیص روانی است از دو کتاب اصول علم اقتصاد نوشته عبدالحسین نوشین و جامعه شناسی تألیف احمد قاسمی تهرانی. عبداللّه محسن که از جمله کسانی است که در شاخه تبریز این کتاب را زیر نظر عسکری زاده می آموخته، می گوید: «تا وقتی که هنوز مطالعات عمومی را شروع نکرده بودیم، محمود عسکری زاده با ما کلاس داشت. البته تخصص او اقتصاد به زبان ساده بود که خودش نوشته بود. در هفته دو جلسه کلاس داشتیم که در اول چند آیه قرآن می خواندند و تفسیر می کردند.»(۱) زرین کفش در مورد خصوصیات عسکری زاده می گوید: «مسئول اولیه من محمود عسکری زاده بود که من در او شور و شوق و اخلاص و روحانیت خاصی می دیدم. حتی اگر یک آیه قرآن را هم غلط می خواند ولی می دیدم به آن اعتقاد دارد. هیچ وقت به خودم جرئت ندادم به او بگویم فلان متن را غلط می خوانی؛ چون می دیدم محتوای آن را خوب ارائه می کند. به کارش ایمان داشت. فردی بود که من در مقابلش کرنش داشتم و جذبه اش مرا می گرفت. مگر چطور می شود افراد را شناخت؟ با کارشان دیگر. وقتی می بینی کم می خوابد، کم می خورد، کم از زندگی لذت می برد...اینها افرادی بودند که در آن سن و سال می توانستند خیلی کارها بکنند. عناصر پاک و از نظر اخلاقی مبرّایی بودند.»(۲) با مفروضاتی که گفته شد، در جامعه ایده آل سازمان، مالکیت خصوصی باید از بین برود و سرمایه ها و تمامی وسایل تولید به مالکیت دولت درآید. سازمان این اعتقاد را «اسلامی» می دانست و هر اندیشه ای را در برابر آن حامی استثمار و ضداسلامی. این دیدگاه مبنای برداشت سازمان از طبقات و گروه های اجتماعی بود، که در کلیّت با تحلیل مارکسیست ها تفاوتی نداشت ولی در مواردی به «خَلط» و «تناقض» دچار بود. به نظر می رسد این دوگانگی و تناقض درونی علاوه بر رگه های اعتقادات مذهبی، از جایگاه

۱- گفت و گوها: عبداللّه محسن.

۲- همان: عبداللّه زرین کفش.

اجتماعی عناصر متشکله سازمان و پیشینه روابط مبارزاتی آنان با مبارزین بازار، نیز متأثر بود. طبقه حاکم سازمان، جامعه ایران تا قبل از اصلاحات ارضی را یک «جامعه فئودالی» می دانست که سرمایه داری نیز - به کُندی - در آن رشد می یافت.

طبقه حاکم

از هر دو سوی این رابطه اقتصادی بهره مند بود؛ بنابراین سازمان سیستم حاکم را «بورژوا - فئودال» یا «بورژوا - ملاّک» می دانست. افراد رأس این سیستم - شاه و عَلَم و... - خود بزرگترین فئودال های کشور محسوب می شدند ولی از طرف دیگر در مناسبات جدید اقتصادی نیز بیشترین سهم را می طلبیدند. پس از اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۱، که طرحی در راستای دکترین بازدارنده «کِندی» رئیس جمهوری وقت آمریکا (اتحاد برای پیشرفت) بود، و در بحث های قبلی بدان اشاره شد، سازمان ابتدا آن را عاملی ضدانگیزه ای ارزیابی کرد که می خواست از شورش دهقانان، یعنی اکثریت جمعیت ایران، جلوگیری کند؛ و نقش اقتصادی این برنامه و جایگزینی شیوه تولید سرمایه داری به جای تولید فئودالی را عاملی فرعی برآورد نمود. در تحلیل جدید، سازمان پذیرفت که مناسبات اقتصادی نوین حاکم بر پایه «سرمایه داری وابسته» یا «بورژوازی کمپرادور» استوار شده بود. این سرمایه داری، برخلاف جوامع صنعتی، در روند پیدایش خود اصالتی نداشت و صرفا در ارتباط با منافع امپریالیسم آمریکا و شرکایش و به عنوان زایده آنها به وجود آمد. از این روست که کلیه سرمایه گذاری ها در جهت ایجاد صنایع مونتاژ، محصولات مصرفی، و مصارفی از قبیل خدمات حمل و نقل جهت ایجاد شرایط صدور کالاهای مورد نیاز غرب - که نفت در رأس آنهاست - و ورود محصولات غرب به ایران صورت می پذیرفت.

دهقانان

در تحلیل سازمان، دهقانانی که دیگر به شیوه تولید فئودالی (نَسَق کاری) کار نمی کردند و پس از اصلاحات ارضی روی زمین خود - به هر میزان - کار می کردند، جزء قشر «خرده بورژوازی» به شمار می رفتند؛ و تنها کسانی را که در چارچوب تولید فئودالی و به اشکال مختلف آن فعالیت می نمودند، جزء طبقه دهقانان (رعیت ها) می دانست؛ با این تأکید که این طبقه در ایران پس از سال های چهل در حال زوال بود.

خرده بورژوازی

سازمان همان برداشت ها و تعاریفی را که «مائو» درباره خرده بورژوازی در رساله تحلیل طبقات چین ارائه می دهد، پذیرفته بود و اقشاری چون خرده مالکان، صاحبان حِرَف، پیشه وران، فروشندگان جزء و متوسط، کارمندان، دانشجویان، افسران جزء و درجه داران، و مانند اینها را جزء خرده بورژوازی می دانست. به طور خلاصه این اقشار، از نظر اقتصادی، چنین تعریف می شدند: نه آن قدر سرمایه دارند که به سرمایه داران بپیوندند و به استثمار گسترده کارگران بپردازند، و نه چون کارگران برای تأمین معاش صرفا به بازوی خویش اتکا دارند.

کارگران

«طبقه کارگر»، از نظر سازمان، شامل کسانی می گشت که برای گذران زندگی و تأمین معاش خود اساسا به نیروی کار خویش متکی بودند، و در بخش های مختلف صنعتی، کشاورزی، معدن، حمل و نقل، خدمات و غیره فعالیت می کردند و در ازای کار خود مزد دریافت می داشتند. سازمان نیز مثل همه جریان ها و افرادی که نظریه ماتریالیستی تاریخ را، آن چنان که در مارکسیسم - لنینیسم تبیین شده، قبول داشتند و «دیکتاتوری پرولتاریا» و حاکمیت طبقه کارگر را در مرحله انقلاب سوسیالیستی بعد از سرمایه داری اجتناب ناپذیر می دانستند، طبقه کارگر را انقلابی ترین و قاطع ترین نیروی طبقاتی می دانست؛ اولین نیرویی که به محض شروع مبارزه و کسب آگاهی، به انقلاب می پیوندد و از هیچ فداکاری در راه آن دریغ نمی کند. «طبقه کارگر در ایران، به دلیل روابط تولیدی فئودالی، بسیار کم رشد کرده به خصوص از نظر آگاهی طبقاتی در سطح بسیار پائینی است. اما با رشد تولید سرمایه داری در ایران، این طبقه نیز رشد قابل توجهی کرده و در آینده نیز رشدِ به مراتب بیشتری خواهد داشت؛ و از همین رو اهمیت دارد که نیروهای انقلابی و از جمله سازمان به آگاه ساختن این طبقه و به میدان کشیدن آن اهتمام ورزند. به هر حال طبقه کارگر در ایران، علی رغم تمام ضعف ها و کمبود آگاهی اش، از مهم ترین نیروهای انقلاب است که بدون شرکت آن انقلاب به ثمر نخواهد رسید.»(۱)

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۷۳. برای تنظیم این بخش، از این مأخذ نیز استفاده شد: قسمتی از دفاعیات سازمان...: بخش هایی از دفاعیات سعید محسن.

فصل سوم: «مجاهدین خلق» و «نهضت آزادی»

پیشینه ها و تماس ها

چون مؤسسان سازمان مجاهدین خلق از اعضای نهضت آزادی بودند و به تعبیر محمدمهدی جعفری از فعالان اولیه نهضت؛ مهندس بازرگان «به یک معنی پدر فکری و معنوی مجاهدین خلق بود»،(۱) در ابتدا «سازمان» وابسته به «نهضت آزادی» محسوب می شد. همانگونه که نجاتی اشاره می کند: «در جریان تحقیق از متهمین [مجاهدین خلق] و در ابتدای شروع کار دادگاه [بهمن ۱۳۵۰]، مقامات دادستانی ارتش و ساواک گمان می کردند جمعیت مزبور وابسته به نهضت آزادی است ولی طی محاکمه، متهمین اعلام کردند که عضو سازمان جدیدی به نام مجاهدین خلق ایران می باشند.»(۲)

مهندس بازرگان بعدها نیز چنین نوشت: «مجاهدین خلق! شما فرزندان نهضت آزادی هستید. در سال ۱۳۴۳ [۱۳۴۴] که در زندان بودیم

به دنیا آمدید و راه خود را پیش گرفتید بدون آنکه از خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید. مبانی فکری و تعلیمات اولیه شما را کتاب ها و بحث و تحلیل ها و تجربیاتی که از نهضت گرفتید تشکیل می داد»(۳)

۱- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۱۳۹.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج۱: ص ۴۰۴.

۳- روزنامه میزان، ۱۲/۲/۱۳۶۰، سرمقاله به قلم بازرگان.

جلال الدین فارسی در مورد تأثیر مهندس بازرگان در تأسیس مجاهدین خلق، با تأکید بر اینکه وی معتقدان به مبارزات مسلحانه را «تشویق و کمک هم می کرد» می نویسد: ... مرحوم حنیف نژاد برایم نقل کرد که مهندس بازرگان در زندان درگوش او گفته بود «نمی بینی این رژیم با آقای طالقانی و من و دوستانمان چه می کند؟ شما جوان ها باید فکری بکنید.» و آن مرحوم از این اندرز سیاسی دریافته بود که باید سازمانی برای مبارزه مسلحانه علیه رژیم به وجود آورد...(۱) محمدمهدی جعفری در مورد توصیه تلویحی مهندس بازرگان به مبارزه مسلحانه خاطره ای به این شرح نقل می کند: محمد حنیف نژاد روزی برای خودم تعریف کرد که «وقتی من در سال ۱۳۴۲ از زندان آزاد شدم، با مهندس بازرگان به طور خصوصی خداحافظی کردم و مقداری درباره اوضاع سیاسی روز و آینده مبارزه صحبت کردم. در آن هنگام مهندس بازرگان به من گفت: این بار که آمدی به زندان دست خالی نیا. این حرف را در حالی زد که دستش را مثل هفت تیر کرده و به من اشاره می کرد.»(۲) این موضوع مورد اتفاق است که بنیانگذاران سازمان و - عمدتاً - حنیف نژاد و سعید محسن، رهبران نهضت آزادی را در جریان تشکیل سازمان قرار دادند. پیش از نقل جزییات این ماجرا از زبان مجاهدین خلق، چند روایت از سران نهضت آزادی ذکر می شود. روایت نخست از شخص مهندس بازرگان است؛ وی می گوید: سازمان چریکی مجاهدین خلق ایران به وسیله سه تن از اعضای نهضت آزادی ایران: محمد حنیف نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان در شهریور ۱۳۴۴ پایه گذاری شد.

در آن موقع ما، پس از محاکمه و محکومیت در دادگاه نظامی، در زندان بودیم و از خبر تأسیس سازمان مخفی مجاهدین خلق به وسیله رهبران آن آگاه شدیم. [...] فکر مقاومت مسلحانه در برابر رژیم کودتا، از اواخر سال ۱۳۴۲، پس از سرکوب آخرین مقاومت های ملی و مذهبی، متلاشی شدن نیروهای اپوزیسیون و شکست نهضت ملی و از بین رفتن امکانات مبارزه از طریق قانونی، شکل گرفت؛ به طوری که در سال ۱۳۴۳ همه گروه ها و دستجات مخالف رژیم، با افکار و ایدئولوژی های گوناگون، به یک نتیجه واحد

۱- فارسی، زوایای تاریک: ص ۲۲.

۲- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۳۰.

رسیده بودند که تنها راه مبارزه با رژیم شاه مبارزه مسلحانه است. بنده نیز، ضمن دفاع در دادگاه نظامی، این نکته را به رییس دادگاه خاطرنشان ساختم و گفتم: «... ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته ایم و از رییس دادگاه انتظار داریم این «نکته» را به بالا-تری ها بگویند...»(۱) در یک بولتن ساواک تولد مجاهدین خلق از درون نهضت آزادی اینگونه بیان شده است: «گروه مذکور [سازمان مجاهدین خلق] از متن فعالیت های جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی در یک مرحله خاص زمانی که فعالیت جمعیت مورد بحث با بن بست و رکود مواجه شده بود خارج گردید و با این شیوه [مبارزه مسلحانه] راه و مسیر جدیدی را پیمود.»(۲) عزت اللّه سحابی از مسئولان اولیه نهضت آزادی و پشتیبان بعدی مجاهدین خلق، در مورد اعتقاد مهندس بازرگان به «مشی مسلحانه» می گوید: «آن موقع فکر می شد که غیر از این روشی نیست و نظر مهندس بازرگان همین بود. حالا- یا تحت تأثیر جوّ جهانی و این که در همه جا حکومت نظامی بود و تجاربی چون ویتنام و الجزایر و فلسطین وجود داشت، یا در دو دو تا چهارتای منطقی می دیدند غیر از این راهی نیست.»(۳) لطف اللّه میثمی از کادرهای بعدی مجاهدین خلق که در دوران دانشجویی با نهضت آزادی همکاری داشت، در خاطرات خود، دیدگاه مهندس بازرگان در مورد مبارزه مسلحانه را اینگونه شرح می دهد: مهندس بازرگان، کتاب دیگری درباره انقلاب کوبا نوشت که خلاصه کتاب «جنگ شکر در کوبا» نوشته «ژان پل سارتر» بود. مهندس آن را در زندان خواند و خلاصه ای از آن تهیه کرد که با اوضاع ایران تطبیق کند. این کتاب در جهت جنبش مسلحانه نوشته شده بود و خط مشی مسلحانه از آن استنباط می شد. محتوای کتاب نسبت به اوضاع ایران خیلی تند بود. با تراب [حق شناس] صحبت می کردیم قرار شد از مهندس بپرسیم که این کتاب چه ارتباطی با خط مشی نهضت [آزادی] دارد؟ و آیا تغییر چشمگیری در ایران صورت گرفته است؟ و بگوییم که ممکن است چاپ این مطلب برای آنها دردسر بیافریند و روی دادگاه اثر بگذارد. تراب برای مهندس [در ملاقات زندان] این مسائل را مطرح کرده بود و او در جواب گفته بود «نهضت همین است دیگر.» و خیلی آشکار از حرکت مسلحانه دفاع کرده

ص:۳۵۵

۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج۱: صص ۳۸۱ - ۳۸۲.

۲- بولتن کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک و شهربانی، سال ۱۳۵۵، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳- سحابی، ناگفته های انقلاب...: ص ۱۶۴.

بود که به نظر ما تحول مثبت در زنـدگی و مبارزه مهندس بازرگان بود. تراب از این ملاقات خیلی خوشحال شده بود، گفت: مهندس خیلی تند شده است.(۱) اما بازرگان بعد از انقلاب تأکید می کند که با ترور و شیوه چپگرایانه مجاهدین موافق نبوده است: [...] عناصر تشکیل دهنده مجاهدین خلق ایران از اعضای رادیکال نهضت آزادی بودند. روابط مجاهدین خلق و نهضت آزادی، در دهـه ۱۳۵۰، به تحولات و رویـدادهای سیاسـی بسـتگی داشـتند؛ بدین معنی که رهبران نهضت آزادی کلیه عملیات مجاهدین را تأیید نمی کردند. به عنوان مثال بنده با ترور افراد موافق نبودم و شیوه چپگرایانه آنها را نمی پسندیدم. با این همه، در آغاز فعالیت مجاهـدین، در اوایل دهه ۱۳۵۰، نهضت آزادی به مجاهـدین کمـک های مالی می کرد. پس از آنکه آیه اللّه طالقانی از زنـدان آزاد شـد، با رهبران مجاهـدین ارتباط داشت و اغلب درباره ایـدئولوژی [و [نحوه عملیات با آنها مذاکره می کرد و گرایش چپ برخی از رهبران را نمی پسندید. برخی از رهبران و فعّالان نهضت آزادی، مانند آقایان عزت اللّه سحابی و مهنـدس محمد توسلی، برای کمک به مجاهدین و جلب پشتیبانی روحانیون از آنها، فعالیت می کردند و به همین مناسـبت در سال ۱۳۵۰ به اتهام همکاری با مجاهـدین دسـتگیر و پس از محاکمه به زندان محکوم شدند.(۲) محمدمهدی جعفری با آنکه تأکید دارد که مهندس بازرگان «به مشی چریکی و مبارزه مسلحانه

اعتقادی نـداشت» ولی نقل می کند که وی به سـران مجاهدین خلق گفته بود «از من کار چریکی و حاد بر نمی آید، اما در هر زمینه ای که کمک بخواهیـد هیچ دریغ نمی کنم و به شـما کمک خواهم کرد.»(۳) بـدیهی است که بازرگان نمی توانست به سازمانی که بر اساس مشـی مسـلحانه شکل گرفته در صورت عدم اعتقاد به آن مشی، کمک کند. عزت اللّه سحابی تأکید می کند که حمایت مهندس بازرگان از مجاهدین خلق برمبنای اعتقاد وی به مشی مسلحانه در آن زمان بوده است، اما در پاسخ به این سؤال که «آیا مهندس بازرگان تا مقطع انقلاب روی این نظر بودند یا تغییر و تجدیدنظر کردند؟» وی چنین پاسخ می دهد:

«بنده مهر ۵۰ به زنـدان رفتم و این تا آبان ۵۷ طول کشـید. با ایشان [بازرگان] نزدیک نبودم که در جریان تحولات فکر ایشان باشم. نظرات مهندس را فقط در سال ۵۷ در یک سخنرانی در

۱- میثمی، از نهضت آزادی...: صص ۱۶۵ - ۱۶۶.

۲- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج۱: ص ۳۸۳.

۳- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۲۹.

حسینیه ارشاد راجع به آفات توحید شنیدم که مسائلی را در مقابل چپگرایی این حرکت مطرح کرده بودند. در طول دوره زندان [بعد از سال ۵۱] هم بچه های مجاهدین مدام خبر از تهران [در زندان عادل آباد شیراز] می آوردند و از مهندس بازرگان شکایت داشتند.»(۱) البته سحابی تأکید دارد که مهندس بازرگان ضمن اعتقاد به مشی مسلحانه، خود را پیشتاز و یا عامل آن نمی دانست: «[در زندان] بازرگان گفت که این مبارزه قهرا به اعمال مسلحانه می کشد... وقتی به آن فاز برسد دیگر رهبر آن ما نمی توانیم باشیم. ما در این فاز سیاسی رهبرش هستیم ولی باید فرزندی متولد شود که آن فاز را رهبری کند. وظیفه ما آن است که آن فرزند را اولاً به دنیا بیاوریم، ثانیا آن قدر مراقبتش کنیم تا به بلوغ برسد.»(۲) او همچنین اشاره می کند که بعد از ضربه ۵۴ و تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق، بازرگان تکان خورد و تغییراتی در دیدگاه هایش رخ داد.(۳) می توان نظرات مخالف مشی مسلحانه وی پس از انقلاب را از آثار این موضوع نیز محسوب نمود. مهندس عزت اللّه سحابی اطلاع بازرگان از تأسیس مجاهدین خلق را به سال ۴۷ می داند و می گوید:

وقتی از حرکت مسلحانه و سازماندهی عمیق متناسب با آن، در سال ۴۷ اطلاع پیدا کردیم و مهندس بازرگان در جریان قرار گرفت خیلی خوشحال شد. آن موقع در نهضت آزادی، این جریان مجاهدین را به همه نمی گفتند. فقط مهندس بازرگان، طالقانی، پدر من [دکتر یداللّه سحابی] و من و آن طرف هم آقای صدر حاج سید جوادی و آقای [رحیم] عطایی در جریان بودند. عطایی بیمار بود و اصلاً نمی توانست فعالیت بکند؛ صدر حاج سید جوادی هم مشاور بود؛ یعنی مجاهدین با او مشاوره می کردند. با رحیم عطایی هم مشاوره سیاسی می کردند. ولی بازرگان و طالقانی و بنده و پدرم، ما هر دو هفته یکبار همدیگر را می دیدیم؛ جلسه داشتیم. همیشه بحث ما اینها بودند که چگونه به ایشان کمک کنیم - کمک مالی؛ از کجا پول بگیریم، چه جوری بدهیم. من یادم است یک جلسه در خانه مهندس بازرگان صحبت بر سرِ این بود که پول از کجا بیاوریم و چه کنیم و... بازرگان گفت: «من همه اش منتظرم اینها کارشان بگیرد، اینها روی پای خودشان بایستند؛ برای این کار، من خانه ام را هم

۱- سحابی، ناگفته های انقلاب...: صص ۱۶۴ - ۱۶۵.

۲- همان: ص ۱۶۳.

۳- همان: ص ۱۷۰.

می فروشم می دهم.» منتها بازرگان همان موقع یک اختلافی با اینها پیدا کرد؛ اینها این جزوه هایشان را نوشته بودند، راه انبیاء – راه بشر و غیره. بر سر آن جزوه های «متدولوژی» با بازرگان حرفشان شد. بازرگان می گفت که اینها حرف های مارکسیستی است؛ تضاد دیالکتیکی و... بازرگان مخالفت نکرد [ولی [گفت: «من اینها را نمی فهمم؛ شما این را از من نخواهید که تصویب کنم یا نظر بدهم.» اینها خیلی ترش کردند... این بود که اینها از آن موقع با مهندس بازرگان ناسازگار شدند.(۱) میثمی درباره ارتباط مجاهدین خلق و بازرگان می نویسد: سال ۱۳۴۷ بنیان گذاران مجاهدین مجددا با مهندس بازرگان ارتباط برقرار کردند، اما این بار از موضع یک تشکیلات مخفی، آنها دوبار با او جلسه داشتند و جریان مجاهدین را با او در میان گذاشته بودند. از آن پس، مهندس بازرگان به عناوین مختلف از بچه ها حمایت می کرد. خودش در سال ۱۳۴۳ در زندان گفته بود که با عدم رعایت قانون از سوی رژیم [شاه]، چاره ای جز مبارزه مسلحانه نمی ماند.(۲)

وی همچنین گفته است که در سال ۱۳۵۰ «خبر داشتم که مهندس [بازرگان] با بچه ها[ی سازمان مجاهدین] ارتباط دارد. او هم با منصور بازرگان و هم با حنیف نژاد ارتباط داشت.»(۳) میثمی در مورد شدت علائق موجود نسبت به نهضت آزادی، خاطره ای از زندان بعد از بازداشت شهریور ۵۰، به این شرح نقل می کند:

«درباره اسم سازمان بحث می شد. یادم می آید سعید محسن پیشنهاد می کرد «نهضت آزادی» بگذاریم. ما خود را در حد سازمان نمی دیدیم... سعید محسن می گفت همه ما الهام گرفته از نهضت آزادی و ادامه جریان نهضت آزادی هستیم.»(۴) بنا به نقل میثمی، در دوّمین ملاقات حنیف نژاد پس از تأسیس مجاهدین خلق، مهندس بازرگان «گفته بود که زمانی شاگرد من بودید، حالا استاد ما شده اید و بعد گفته بود من نمی توانم اسلحه بدهم، چه

۱- همان: صص ۱۶۳ - ۱۶۴.

۲- میثمی، از نهضت آزادی...، ج۲: ص ۱۷۶.

۳- همان: ص ۱۳.

۴- همان: ص ۷۰.

کمکی از من برمی آید؟»[(۱)] تراب حق شناس از اعضای اولیه سازمان که بعدها تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده است، پس از ذکر مقدمه ای کوتاه دالّ بر اشاره به تشکیل سازمان و توقف فعالیت های نهضت آزادی، شرح می دهد که «وقتی بازرگان و طالقانی در سال ۱۳۴۶ آزاد شدند، هیچ یک از دوستان قدیم که در سازمان مجاهدین فعالیت می کردند، به دلایل امنیتی - خود را مجاز ندیدند که به دیدن بازرگان بروند؛ چون دیدار با او ممکن بود ساواک را نسبت به آن افراد حسّاس کند. اما وی از این لحاظ گله مند شده بود. پس از مدتی در چارچوب سیاست سازمان دایر به تماس با برخی از «قطب»های سیاسی و جلب نظر و حمایت آنان برای آینده، همراه با رعایت ملاحظات امنیتی و پنهان کاری فراوان، با طالقانی و سپس با بازرگان تماس برقرار کردند و به طور بسیار فشرده به آنها گفتند که ما برخلاف ظاهر امر به هیچ وجه بیکار نبودیم و جمعی را تشکیل داده ایم. طالقانی با خوشحالی از تجمع جوانان مبارز و دوستان سابق، آن هم با هدف های انقلابی و رادیکال، استقبال می کند اما در مورد بازرگان، پس از یکی دو تماس خصوصی، قرار می شود در یک جلسه جمعی مسائل و نظرات گروه برایش تشریح گردد. جلسه در یکی از روزهای شهریور ۴۷ (مصادف با روز بازی معروف فوتبال بین تیم ایران و اسرائیل) در یکی از اتاق های منزل آقای ابراهیم مازندرانی - و بدون حضور ایشان - تشکیل شد. از طرف مجاهدین شهدای گرانقدر محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان بودند و به من [حق شناس] هم گفتند بیا. صحبتمان را در چهار بخش تنظیم کرده بودیم که یکی هم به عهده من بود و موضوعش «نارسایی چارچوب فعالیت گذشته در جبهه ملی و نهضت، برای ادامه مبارزه» بود... . گفت و گوها دوستانه بود. مهندس پرسش هایی کرد که رفقا پاسخ دادند. او شیوه مبارزه مخفی را نمی پذیرفت و گفت: «من نمی توانم کار و نظر و زندگی ام را مخفی کنم؛ و حتی این را که قرار بود من محل جلسه را به کسی نگویم رعایت نکردم و پسر کوچکم نوید (که در آن زمان ۸ - ۷ ساله بود) از من پرسید کجا می روی؟ من هم گفتم منزل آقای مازندرانی.» نتیجه کار در زمینه دیگر هم نشان می داد که مهندس نتوانسته است با این جمع توافق نظر داشته باشد. یادم هست که سعید محسن از نتیجه جلسه و عدم توجه او ناراحت بود و...

۱- همان: ص ۳۳۵.

جلسه دوم در یکی دو هفته بعد از آن تشکیل شد که من در آن نبودم و رفیق دیگری رفت. در این جلسه، پس از شرح اهداف و به خصوص نقطه نظرات فکری، آقای بازرگان صریحا می گوید که «شما حرف های کمونیست ها را می زنید»؛ و یکی از رفقا به اعتراض به او می گوید: «شما برای کار چند ساله ما پشیزی ارزش قایل نیستید». با فاصله چند ماه یا یک سال مجددا با مهندس تماس برقرار می شود؛ با این تصوّر که اگر برخی از جزوات چپ مثل تضاد اثر «مائوتسه تونگ» یا چه باید کرد اثر «لنین» را در اختیار او بگذارند یا حتی با او بحث کنند، نظرات او تغییر خواهد کرد. چنین کاری هم می کنند ولی نتیجه مطلوب عاید نمی شود. بازرگان از حجم مطالعاتی که گروه در زمینه های مختلف، به ویژه در مورد قرآن و نهج البلاغه و نوشته های خودش مثل راه طی شده، کرده بود عمیقا خوشحال و شگفت زده می شود... بعدها که دستگیری مجاهدین پیش آمد (ضربه اول شهریور ۱۳۵۰) و حنیف نژاد هم در ۳۰ مهر همان سال دستگیر شد، بازرگان به همسر حنیف نژاد پیغام فرستاد که «به حنیف بگو مهدی غبطه تو را می خورد»؛ و در جای دیگر هم گفته بود: «اگر لازم باشد پیراهنم را هم می فروشم و کمکتان می دهم». مسلّم است که این موضعگیری دوستانه و پدرانه نمی توانست چارچوب فکری و سیاسی او را خدشه دار سازد و از حدّ برخوردهای عاطفی فراتر رود. سازمان مجاهدین در بیانیه اعلام موجودیت خود در تاریخ بهمن ۱۳۵۰، در اولین پارگراف، از «سران مؤمن و فداکار نهضت آزادی» تجلیل کرد و سپس دلایل تشکیل سازمان و مواضع خود را در قبال رژیم

و چشم انداز فعالیت خود اعلام داشت. با این اعلامیه، گسستی که از پنج شش سال پیش با مشی سیاسی بازرگان کرده بودیم علنی شده رسمیّت یافت».(۱) به جز موارد پیش گفته، روابط دیگری بین رهبران نهضت آزادی و مجاهدین خلق در دهه پنجاه شمسی، طرح و ثبت نشده است. با توجه به تعطیلی و توقف فعالیت های نهضت آزادی در داخل کشور، ثقل اصلی پیوند این جریان با سازمان مجاهدین خلق به نهضت آزادی خارج از کشور منتقل می شود. دکتر ابراهیم یزدی تأکید می کند که «سازمان نهضت [آزادی] در خارج از کشور، مستقل از واحد داخل کشور بوده است و برنامه ها و روش ها و خط مشی خود را مجزا و مستقل تعیین و اجرا می نموده است.»(۲)

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج۱: صص ۴۰۱ - ۴۰۳؛ به نقل از نشریه نقطه، ش ۱: ص ۶۶.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۸/۱۱/۱۳۵۸، نامه دکتر ابراهیم یزدی. سلطانی، خط سازش، ج۱: ص ۲۷۸.

یزدی همچنین تصریح می کند که پس از علنی شدن وجود سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۰، «نهضت آزادی خارج از کشور با تمام قوا به حمایت از مجاهدین خلق» برخاست.(۱) «تأثیر این فعالیت ها به آن حد بود که از میان دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشجویان یا نهضت آزادی [خارج کشور] افرادی آمادگی خود را برای پیوستن به سازمان مجاهدین خلق اعلام می کردند.»(۲) قرائن و شواهد موجود نیز نشان می دهد که پس از دستگیری رهبران و کادرهای اولیه سازمان مجاهدین خلق در سال های ۵۰ و ۵۱، دیگر بین سازمان و مهندس بازرگان یا دیگر رهبران نهضت آزادی در داخل کشور ارتباطی برقرار نگردیده است. اشکوری با درنظر گرفتن جریان تغییر ایدئولوژی، در مورد نگرش مهندس بازرگان نسبت به سازمان مجاهدین خلق اینگونه تحلیل می کند: «چنین می نماید که مهندس بازرگان در عین اینکه می دانست در مقطع پس از ۱۵ خرداد، راهی برای مبارزه با رژیم جز مبارزه قهرآمیز نمانده است و آرزو می کرد فعالان در جبهه ستیز انقلابی و مسلحانه پیروز شوند، اما خود، به دلایل عقیدتی و روحیه و تفکر معتدل و میانه روانه اش و به ویژه رواج ایدئولوژی مارکسیستی در سازمان مجاهدین، نمی توانست با آن سازمان موافق باشد و حتی نمی توانست چندان به پیروزی رزمندگان آن امیدوار گردد.»(۳)

وی در ادامه این مطلب به اظهارات تراب حق شناس اشاره می کند و به روایت این عضو مارکسیست شده در مورد موضع مهندس بازرگان در قبال سازمان، استشهاد می کند. وجود نقل های متفاوت و گاه دوگانه در مورد دیدگاه و رفتار مهندس بازرگان در قبال سازمان مجاهدین، امکان شناخت روشن واقعیت را قدری دشوار ساخته است. اشکوری با مستثنی نمودن اظهارات مهندس سحابی(۴) و بدون اشاره به سایر اقوال موجود، تأکید می کند که «برخی یاران مهندس بازرگان عقیده دارند که او هرگز به طور اصولی و ایدئولوژیک با مبارزه مسلحانه موافق نبوده است.»(۵) محمدمهدی جعفری علاوه بر نکات پیش گفته در مورد موضع مثبت مهندس بازرگان در قبال

۱- یادنامه دکتر چمران: ص ۵۳.

۲- همان: همان صفحه.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج۱: صص ۴۰۰ - ۴۰۱.

۴- همان: ص ۳۹۹.

۵- همان: همان صفحه.

بنیانگـذاران سازمـان، در مـورد دیـدگاه وی دربـاره سازمـان پس از انقلاب به رهـبری رجوی و دوسـتانش، چنین گفته است: «انتظـار اولیه مهنـدس بازرگان و دیگران این بود که حال که انقلاب پیروز شـده و مجاهـدین [خلق [کارهای مسـلحانه را کنار گذاشته اند و با این جوّ جدید از زندان بیرون آمده اند، شاید مجددا برگردند به نهضت آزادی ایران. اگرچه مسعود رجوی از اول عضو نهضت نبود. او خیلی جوان بود که به مجاهدین پیوسـته بود و سنش اقتضای پیوستن به نهضت آزادی را نمی کرد... ما فکر می کردیم افراد مجاهـدین اگر بخواهنـد [بعـد از انقلاب]کار سیاسـی و فرهنگی بکنند می توانند در چارچوب نهضـت آزادی مشغول باشند. اما دیدیم نه، آنها برنامه دیگری دارند.»(۱)

۱- جعفری، سازمان مجاهدین...: صص ۲۱۴ - ۲۱۵.

فصل چهارم: در مسیر ترسیم خط مشی

تدوین استراتژی و تاکتیک

تا سال ۱۳۴۷ به رغم وجود آموزش هایی در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و تشکیلاتی، خط مشی سازمان در قبال رژیم حاکم گنگ و مبهم بود. برای رهبری سازمان و اعضای آن، تا این زمان، روشن نبود که برای سرنگونی رژیم پهلوی - که هدف درازمدت و نهایی تشکیلات بود - چه خط مشی و چه شیوه و روش تاکتیکی را باید اتخاذ کرد و به کار گرفت تا دستیابی به هدف، به بهترین وجهی امکان یابد. عبداللّه زرین کفش می گوید: من همه چیز را در ذهنم ترسیم می کردم الاّ فعالیت چریکی. در ذهن من جنبش، جنبش مشروطه بود، جنبش ویتنام بود ... آموزش های مقدماتی ما در سازمان، چریکی نبود. فرض کنید تماس با کانون های مردمی و فعالین بازار را در دستور کار خودمان قرار داده بودیم؛ یعنی چیزی شبیه جنبش ۱۵ خرداد پیش روی ما بود. نزدیکترین واقعه تاریخی که در ذهن ما تداعی می شد نهضت ۱۵ خرداد بود. [...] من از وقتی که با سازمان آشنا شدم، طی یک پروسه، با تفاوتی که میان سازمان و سایر گروه ها بود آشنا شدم. فرض کنید نهضت آزادی مبارزه می کرد ولی مسالمت آمیز؛ و افرادی مثل مهندس بازرگان مصلحت جو قلمداد می شدند. ما جلسات محاکمات آنها را هم خوانده

بودیم، محاکمات آقای طالقانی را هم خوانده بودیم. از مجموعه اینها می توانستیم بفهمیم که وارد جریانی شده ایم که یک خط فاصل بین خودش و سایر جریانات مسالمت جو می کشد

ص:۳۶۵

و مسئله «قهر» را مطرح می کند ... می گوید با این رژیم نمی شود وارد صحبت و دیالوگ شد. هرچه می خواندیم به این مطلب وصلش می کردیم.(۱) با اینکه فلسفه وجودی سازمان و تشکیل آن در سال ۱۳۴۴ چیزی جز نفی مشی مسالمت آمیز و پذیرش مبارزه مسلحانه نبود و سازمان هرگونه مبارزه ای خارج از این چارچوب را محکوم به شکست می دانست ولی باید توجه داشت که تشخّص خط مشی درازمدت سازمان، یعنی ضرورت مبارزه قهرآمیز، بدین معنی نبود که ابعاد خصوصیات این مبارزه و چگونگی و شرایط کاربرد آن روشن بوده است؛ صِرف اعتقاد به مشی مسلحانه - به صورت کلی و عمومی آن - در عین حال که نقطه افتراق و تمایز سازمان با دیگر احزاب و گروه های معتقد به مبارزه «قانونی» و مسالمت آمیز بود، لیکن به هیچ وجه کافی نبود و سازمان می بایست در اولین فرصت، مسئله خط مشی مشخص و تاکتیک مناسب یعنی زمان و نحوه کاربرد این مبارزه و جنبه های مختلف آن را بررسی می کرد. این معضل، اگرنه در ابتدا ولی در اواخر سال ۴۶ و اوایل ۴۷، موجب نوعی ابهام و سردرگمی در برنامه ریزی های آموزشی و فعالیت های عملی سازمان شده بود؛ آنچنان که علاوه بر عناصر رهبری، کادرهای سازمان نیز احساس می کردند که اگر خط مشی - به وضوح - تعیین نشود، حرکت آن چیزی جز یک جنبش سرخود و کورکورانه نخواهد بود. «به گفته مرکزیت وقت، اگر سازمان به این کار مبادرت نمی ورزید، نوعی انفعال و رکود سازمان را فرا می گرفت و چه بسا کار و فعالیت آن به بن بست می رسید.»(۲) با درک این نقیصه و در جهت رفع آن، در ابتدای سال ۱۳۴۷ مرکزیت تشکیلات تصمیم گرفت که این مهم را در دستور کار سازمان قرار دهد. قرار شد هر فرد مسئول با عناصر تحت مسئولیت خود (تا رده کادرها) این بحث را در میان گذارد و افراد تا زمانی معین (حدود دو ماه) جمع بندی خود را به مرکزیت سازمان ارائه دهند. به این ترتیب حدود ۳۰ نفر از عناصر رهبری، مسئولان و کادرهای سازمان بحث مربوط به خط مشی را در طول مدت تعیین شده، به صورت جمعی در حوزه های سه چهار نفره، پیش

بردند و جمع بندی خود را به مرکزیت سازمان ارائه دادند. مرکزیت با جمع بندی مجموعه نظرات، خط

۱- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش؛ توجه شود که این مطالب توسط یکی از کادرهای مسئول (حاشیه مرکزیت) قبل از شهریور ۵۰ اظهار شده که بعدها به جمع مرکزی پیوسته است.
۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۷۴.

مشی سازمان را در قبال رژیم حاکم تدوین نمود و در اختیار کلیه اعضای سازمان قرار داد.(1) این مباحث، که در واقع ترسیم خط مشی «تاکتیکی» سازمان بود – و معمولاً ـ به عنوان «استراتژی» از آن نام برده شده است، به اختصار چنین بود: ۱- ایران کشوری است زیر سلطه امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا؛ که اقتصاد آن تحت کنترل بورژوازی وابسته است. مناسبات اقتصادی حاکم، در نتیجه رفرم ارضی، از سیستم «بورژوا – ملّاک» به «بورژوازی وابسته» تبدیل شده است. ۲- رفرم ارضی باعث شده که از بروز پتانسیل انقلابی در روستا جلوگیری شود؛ بنابراین شروع از روستا (نمونه چین) در ایران ممکن نیست. ۳- رژیم ایران یک رژیم پلیسی است که همه نیروهای نظامی و انتظامی آن تحت سلطه پلیس سیاسی عمل می کنند؛ که آنها خود از سوی سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس و آمریکا هدایت می شوند. ۴- آگاهی مردم در درجه مناسبی است و دیگر گروه پیشتاز نیاز به افشای ماهیت واقعی رژیم ندارد. ۵ – برای توده ای کردن مبارزه و شکستن سدّ یأس، باید جوّ پلیسی را شکست و ثبات سیاسی رژیم را از بین برد؛ و چنین کاری تنها با عملیات مسلحانه امکان پذیر است. ۶- سازمان، به اتکای ایدئولوژی توحیدی، باور دارد که سنّت های انقلابی و مبارزاتی «تشیع» در بسیج توده های مردم در امر مبارزه می تواند نقش بارزی ایفا کند. ۷- شروع مبارزه باید از «شهر» صورت بگیرد و آن گاه به «روستا» کشیده شود. ۸ – در بردن مبارزه به روستا، باید مناطق استراتژیک انتخاب شود؛ یعنی از جهات گوناگون انسانی، طبیعی و جغرافیایی و... مناسب باشد. ۹- پیروزی نهایی از طریق تشکیل «ارتش آزادی بخش» و «جنگ چریکی روستایی» امکان پذیر است. سازمان، پس از بردن جنگ به روستا، باید در صدد تشکیل چنان ارتشی برآید. ۱۰- سازمان، در تحلیل نهایی، تضاد اصلی حاکم بر جامعه را «تضاد خلق و امپریالیسم» تشخیص می دهد که حل آن و پیروزی خلق تنها از طریق یک مبارزه قهرآمیز توده ای درازمدت ممکن

۱- همان: ص ۳۶ و صص ۷۴ – ۷۵. شرح تأسیس...: ص ۳۷.

است. این نتیجه گیری ها بیشتر تحت تأثیر انقلاب های کوبا و الجزایر و فلسطین و موج چریکی آمریکای لاتین - به شیوه ای تلفیقی - به دست آمده بود که البته رفرم ارضی در ایران و تغییر ساختار روابط در روستاها نیز در انتقال تز «روستا - شهر» به «شهر - روستا» تأثیر داشت؛ ولی در هر حال «روستا» فراموش نمی شد!(۱)

تحلیل ها و مواضع سیاسی

اشاره

برای درک بهتر فضایی که سازمان در آن به سر می برد و دریافت نقطه نظرهای استراتژیکی و تاکتیکی آن، لازم است آخرین تحلیل های سیاسی سازمان را بررسی کنیم. آنچه در پی می آید آخرین مواضع آنها است (تا پیش از ضربه شهریور ۵۰) و تنها از ذکر مجدد تحلیل طبقاتی و دیدگاه های اقتصادی صرف نظر شد؛ چراکه پیش از این در عنوانی مستقل آمد.

مرحله انقلاب

سازمان دید روشن و مشخصی از مرحله انقلاب ندارد. عنوان «انقلاب دموکراتیک» و «حکومت دموکراتیک» نیز بعدا با تأثیرپذیری از فرهنگِ مارکسیستی مطرح شد؛ سعید محسن در دفاعیه خود، در بهار ۱۳۵۱، اظهار داشت: درک سیاسی و فرهنگی جامعه به امر انقلاب، در همین یک سال اخیر بعد از شهادت برادران سیاهکلی ما، به طور عجیبی بالا آمده است؛ و مطمئنم که با شهادت سربازان سازمان مجاهدین خلق، انقلاب ما در جامعه ژرف تر و عمیق تر خواهد شد تا پایه های «حکومت دموکراتیک ملی» خود را مستحکم سازد.(۲) «سازمان عقیده داشت که انقلاب با شرکت کلیه توده ها مرکب از کارگران، دهقانان و اقشار مختلف خرده بورژوازی و با رهبری طبقه کارگر به سرانجام خواهد رسید. سازمان بدون اینکه مرحله بینابینی و از جمله مرحله انقلاب دموکراتیک را در نظر داشته باشد، روی جنبه سوسیالیستی انقلاب تکیه داشت و آن

۱- شرح تأسیس...: صص ۴۳ - ۴۶. یادداشت های حسین روحانی: صص ۷۵ - ۷۹؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲- قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۲۹؛ سعید محسن.

را با مسئله نابودی استثمار و از بین رفتن طبقات توضیح می داد. البته اصطلاح جامعه بی طبقه توحیدی، اگر چه از همان ابتدا به لحاظ مضمونی مطرح بود لیکن تحت این عنوان دقیقا از سال های ۵۰ به این طرف مطرح گردید؛(۱) و در این مورد در پاسخ به مارکسیست ها که می گفتند: آنچه که شما در نظر دارید عملاً همان است که مارکسیست ها معتقدند؛ سازمان می گفت: ما معتقدیم که این وظیفه [را] یک سازمان اسلامی و توحیدی می تواند انجام دهد و البته تا جایی که مارکسیست ها پایبند این مسئله باشند، در عمل با آنها همکاری خواهیم کرد. و در مورد مسئله رهبری سیاسی جامعه، این صلاحیت را در عین حال که برای سازمان قایل بود، اظهار می داشت که در صورت صداقت نیروهای مارکسیستی، دلیلی بر کنار گذاشتن آنها از شرکت در رهبری سیاسی ندارند.»(۲)

امپریالیسم

امپریالیسم(۳) سازمان، در توضیح «حق» و «باطل»، امپریالیسم جهانی را مهم ترین نیروی باطل عصر ما تحلیل می کرد؛ چراکه در شرایط کنونی این نیرو نقش اصلی را در بازداشتن توده ها و مستضعفان از مسیر تکامل (سبیل اللّه) ایفا می کند؛ و وقتی که مبارزه در راه خدا، برداشتن سدها و موانع راه تکامل و جنگ با نیروهایی است که این راه را سد می کنند (یصدّون عن سبیل اللّه)، طبعا «افضل الجهاد» مبارزه برای نابودی و از میان برداشتن امپریالیسم است که در تحلیل سازمان بزرگترین سدّ راه تکامل شناخته می شود.

در تبیین سیاسی پدیده امپریالیسم باید گفت که امپریالیسم عبارت است از مجموعه ای از کشورهای غربی و معروف به «آزاد» و «بلوک غرب» (اروپا و آمریکا)، که به استعمار و استثمار تمامی توده ها و مستضعفان جهان - چه در کشورهای خود و چه در سرزمین های دیگر - به خصوص در کشورهای جهان

۱- به طور مشخص این اصطلاح اولین بار در دفاعیه ناصر صادق، در فروردین ۵۱، به کار رفت: «سازمان مجاهدین خلق ایران با پذیرش ایدئولوژی مرگ، وظیفه خود می داند که در نوک پیکان مبارزه مسلحانه ضدّامپریالیستی، راهگشای خلق به سمت جامعه ای توحیدی، آزاد، بی طبقات باشد.» قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۹۱؛ ناصر صادق. همچنین، ضمن دفاعیات میهن دوست، این جملات تکرار شده اند. همان: صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۷۳.

۳- همان: صص ۶۰ - ۶۲. شرح تأسیس...: صص ۱۰-۱۳. قسمتی از دفاعیات سازمان...: صص ۶۹ - ۷۲ و ۷۸ - ۷۹ و ۸۵ - ۸۸؛ ناصر صادق. همان: صص ۱۲۳ - ۱۲۸؛ علی میهن دوست.

سوم پرداخته اند. آمریکا از اوایل این قرن، در سایه رشد سریع صنعت و سرمایه داری، به جرگه امپریالیست ها پیوست؛ تا آنجا که پس از جنگ جهانی دوم گوی سبقت را از دیگر کشورهای استعماری ربود و به تدریج در رأس آنها قرار گرفت. پیش از نیمه اخیر قرن بیستم، کشورهای مستعمره - مستقیما - توسط استعمارگران اداره می شدند و حکمرانان سیاسی و نظامی کشور استعمارگر - مستقیما - اداره امور این کشورها را در دست داشتند. افزایش آگاهی سیاسی توده های تحت ستم مستعمرات، به خصوص در دوران جنگ بین الملل دوم و پس از آن، باعث شد که موج مبارزات استقلال طلبانه و آزادیخواهانه در این سرزمین ها بالا رود و مردم این کشورها، به رهبری عناصر ملّی و آزادیخواه، خواستار رهایی و آزادی خود از زیر یوغ استعمارگران شوند. این عامل سبب شد که استعمارگران قدیم و جدید، با - به اصطلاح - اعطای استقلال و آزادی به این کشورها و به رسمیت شناختن حاکمیت سیاسی آنها، سعی کنند این کشورها را زیر سلطه اقتصادی خود درآورند. این بار استعمار و استثمار این ملت ها به صورت غیرمستقیم و توسط حکومت های خودی ولی دست نشانده و سرسپرده کشورهای استعماری انجام می گرفت. این شیوه جدید، که با عنوان «استعمار نو» یا «نئو کلنیالیسم» معروف شد، هم مشکل شورش کشورهای تحت سلطه را که خواستار آزادی و استقلال بودند - تا مدت ها - حل می کرد و هم این امتیاز را برای استعمارگر (متروپل) داشت که با هزینه کمتر و در واقع با هزینه کشور تحت استعمار (کلنی) همچنان ثروت و ذخایر آنان را غارت می کرد. در دوران «استعمار نو» اکثر کشورهای جهان سوم، به رغم استقلال ظاهری سیاسی، نه تنها از نظر اقتصادی وابستگی کامل به کشورهای امپریالیستی داشتند بلکه به تبع وابستگی اقتصادی هرگونه استقلال سیاسی را نیز از دست می دادند. آمریکا، انگلستان و فرانسه از مهم ترین کشورهای امپریالیستی اند که به همراه دیگر شرکای استعمارگرشان می کوشند، با این شیوه جدید استعماری، کشورهای جهان سوم را - چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی - تحت سلطه خویش نگه دارند؛ و از این طریق اولاً به غارت مواد اولیه و خام این کشورها، که شدیدا مورد نیاز صنایع امپریالیستی است، بپردازند و ثانیا سطح صنعت کشورهای مزبور را عقب نگه دارند، تولید و صادرات آنها را محدود به همان مواد خام نمایند و در واقع اقتصادی «تک محصولی» بر آنها تحمیل کنند. چنین است که آنها را از نظر صنعتی و - حتی - کشاورزی نیازمند خود می نمایند و از این راه کشورهای زیرسلطه را به صورت بازار

مناسب محصولات صنعتی و کشاورزی خود در می آورند؛ و بالاخره در جهت حفظ و تأمین امنیت لازم برای چپاول و غارت، بخش مهمی از درآمد این کشورها را به خرید سلاح های ساخت خود اختصاص می دهند و به این ترتیب با هزینه کشورهای زیرسلطه و بـا ابزارهایی چون پیمان های دوجانبه یا چنـد جانبه نظامی، زمینه های تثبیت و تحکیم وابستگی آنها به کشورهای امپریالیستی فراهم می آید. از نظر سازمان، آمریکا در رأس کشورهای امپریالیستی قرار داشت. این قدرت بزرگ استعماری، با شیوه نو استعماری و به دنبال تضعیف امپراتوری های استعمارگر انگلیس و فرانسه در پی دو جنگ جهانی، توانست پای خود را جای امپریالیست های کهن بگذارد و بسیاری از کشورهای جهان سوم را وابسته سازد؛ و بـدین طریق با انعقاد قراردادهای متعدد اقتصادی و پیمان های نظامی متنوّع و پیچیده، برتری خود را بر دیگر کشورهای سرمایه داری غرب و ژاپن حفظ نماید.

شوروی و چین

شوروی و چین(۱) در تحلیل سازمان، انقلاب های سوسیالیستی روسیه و چین به عنوان انقلاب زحمتکشان و توده های تحت ستم این کشورها، به رهبری «لنین» و «مائو» - که ادامه دهنـده راه انبیاء در دوران معاصر و انقلابیون پیشتاز تلقی می شدنـد - ارزیـابی می شـد. در خصـوص شوروی سازمـان بر آن بود که از دوره «استالین» و به خصوص پس از او، انحراف در دستگاه رهبری این کشور به وجود آمـده و آن را روز به روز از ویژگی هـای انقلابی و توده ای - که «انقلاب اکتبر» تجسّم آن بود - دور کرده و می کنـد؛ بـا ایـن همـه شـوروی را «ضـد انقلابـی» تلقی نمی کرد و تضادهـای بیـن شـوروی و آمریکـا و دیگر امپریالیست ها را - گرچه در مواردی از نوع تضادهای «غیرانقلابی» می دانست، در مجموع از مقوله «ضدانقلابی» ارزیابی نمی کرد.(۲)

۱- شناخت: بخش هایی که در ادامه بحث «تشکیل گروه سیاسی» نقل شد. بخش هایی از، راه انبیاء راه بشر. رهنمودهای شیوه تحلیل...: بخش هایی که نشانگر مواضع گذشته و حال سازمان بوده است. یادداشت های حسین روحانی: صص ۶۲ - ۶۴؛ با تلخیص و تصرف. قسمتی از دفاعیات سازمان...: فرازهایی از دفاعیات سعید محسن، ناصر صادق و علی میهن دوست.

۲- از سال ۵۰ به این طرف، با توجه به نمودهای عینی رفتار شوروی در مورد ایران و خاورمیانه عربی، سازمان سیاست خارجی شوروی را زیر سؤال قرار داد و آن را در مواردی به نفع ارتجاع و امپریالیسم تلقی نمود؛ لیکن شوروی را کشوری امپریالیستی - آنچنانکه مارکسیست شدگان سازمان (مجموعه پیکار، نبرد و آرمان) بعدها ارزیابی کردند - نمی دانست.

سازمان همواره انقلاب چین و رهبری آن – به خصوص شخص «مائو» و بعدها «لین پیائو» معاون وی – را مورد تأیید قرار می داد. این امر به ویژه در سال های نخستین بنیانگذاری سازمان بیشتر مشهود بود؛ چرا که در آن زمان، چین موضعی به شدت ضدآمریکایی داشت، در صدد بود تا در برابر «سازمان ملل متحد» – که در آن زمان عضویتی در آن نداشت – «سازمان ملل کشورهای جهان سوم» را پدید آورد، همکاری استراتژیک گسترده ای در همه زمینه ها با کشورهای عضو جنبش عدم تعهد داشت و مهم تر از همه – در تحلیل و دید سازمان – اینکه در این کشور در سال ۱۹۶۷ یک «انقلاب فرهنگی» به رهبری مائو به راه افتاد که برخلاف برخی از جزمی گراهای مارکسیست که نقش عامل «اقتصاد» را بیش از حد عمده می کردند،[1] بیانگر اهمیت یافتن نقش «فرهنگ» و «انسان» در تحولات اجتماعی بود. عامل مهم دیگری که در تحلیل «ارادتمندانه» (سمپاتیک) سازمان از چین اثر گذار بود، منابع مکتوب آموزشی سازمان بود که بخش اعظم آن به «مائو» و «حزب کمونیست چین» تعلق داشت؛ تا آنجا که کلمات قصار «مائو»، که در کتاب سرخ توسط «لین پیائو» گردآوری شده بود و همچنین کتاب چگونه می توان یک کمونیست خوب بود نوشته «لیوشائوچی» رییس جمهور چین، که بعدها در جریان انقلاب فرهنگی طرد و تصفیه شد، مورد احترام و استناد سازمان و از منابع آموزشی آن بودند. با همین تحلیل بود که سازمان در نیمه اول سال ۱۳۵۰، از طریق سفارت چین در فرانسه، کوشید با این کشور ارتباط برقرار کند تا بتواند از امکانات آن جهت آموزش نظامی افراد خود استفاده کند؛ که البته مورد موافقت سفارت قرار نگرفت.[2] سازمان سیاست ضد شوروی چین را همواره از موضعی انقلابی ارزیابی می کرد و آن را مورد تأیید قرار می داد.

۱– انقلاب فرهنگی چین، که تبعات آن در خود چین شاید به شدت عوارض تصفیه های استالینی در شوروی بود و سرانجام روند «مائوزدایی» را در پی داشت، در مبانی ارزشی سازمان جزء «محکمات» بود. تا آنجا که سعید محسن، در دفاعیه خود، تحقق اندیشه امام علی(ع) را در آن می دید: «جهان امروز در اقصی نقاطش تحقق افکار بلند علی را نوید می دهد؛ اگر در چین به انقلاب فرهنگی می رسند، اگر در جامعه کوبا [و [ویتنام نهضت هایی هستند که به ندای وجدان و اخلاق به سوی تعالی پیش می روند، اگر فداکاری انسان برای انسان امروز حماسه تاریخ قرن بیستم را متصور می نماید، ما بر قله های تاریخ اندیشه علی را محقق می بینیم.» قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۳۲؛ سعید محسن.

۲– خلاصه پرونده ها...: بدیع زادگان، اصغر. یادداشت های حسین روحانی: ص ۶۳.

سازمان از ابتدای تشکیل، مثل همه جریان ها و افراد همان نسل که - با هر ایدئولوژی - در جریان مبارزه قرار داشتند و یا نسبت به مظالم امپریالیسم و رژیم شاه احساس بیزاری می کردند، تحت تأثیر دو

جریان «کمونیستی» و «ناسیونالیستی» که هر یک به نحوی در مبارزات رهایی بخش در سطح جهان نقش داشتند قرار گرفته بود. انقلاب اکتبر روسیه، انقلاب چین، انقلاب ویتنام و بالاخره انقلاب کوبا نمونه هایی از جریان نخست بودند که سازمان به درجات مختلف تحت تأثیر فرهنگ آنها قرار داشت؛ و از آموزش ها و تجربیات این انقلاب ها در آموزش، خط مشی و عملکردهای خود سود می جست که برای نمونه می توان از مطالعه و آموزش کتاب ها و رساله های زیر نام برد: چه باید کرد (لنین) ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی (استالین)، چهار مقاله فلسفی، آموزش خود را از نو بسازیم، اصلاح سبک کار حزبی، استراتژی جنگ های پارتیزانی در چین، کتاب سرخ (مائوتسه تونگ)، چگونه می توان یک کمونیست خوب بود (لیو شائوچی)، نوشته هایی درباره انقلاب ویتنام و آثار و کتبی که به انقلاب کوبا مربوط می شد؛ اعم از آنچه به خود کوبا و رهبر آن «فیدل کاسترو» می پرداخت و یا آثاری که در مورد فعالیت های مبارزاتی و چریکی «چه گوارا» در کشورهای آمریکای لاتین و به طور مشخص بولیوی نوشته شده بود؛ و نیز نوشته های متعدد «چه گوارا» و دیگر انقلابیون آمریکای لاتین مانند «کارلوس ماریگلا»، که پس از ترجمه به زبان فارسی مورد مطالعه و آموزش اعضای سازمان قرار می گرفت. عین تماسی که با سفارت چین در فرانسه گرفته شد، در همان زمان با سفارتخانه های ویتنام و کوبا نیز صورت گرفت؛ انگیزه نیز استفاده از تجربیات انقلابی این کشورها در جهت مبارزه با رژیم شاه و نابودی آن بود. از این تماس ها نیز نتیجه مشخصی حاصل نگردید.(۱) در چارچوب جریانات کمونیستی باید از «عدن» و «ظفار» نیز نام برد که مورد تأیید سازمان بود.(۲) سازمان در قطب ناسیونالیستی و میهنی، یا انقلاب های ناسیونالیست و حرکت های استقلال طلبانه، بیش از همه تحت تأثیر و هوادار انقلاب الجزایر و انقلاب فلسطین بود؛ چراکه هردو به دنیای اسلام تعلق

۱- خلاصه پرونده ها...: بدیع زادگان، اصغر و باکری، علی. یادداشت های حسین روحانی: ص ۶۵.

۲- ارتباط با «جمهوری خلق یمن جنوبی»، که پیش تر «جبهه آزادیبخش خلق عدن» نام داشت و «جبهه آزادیبخش خلق ظفار» در سال های بعد از ۵۰ (به خصوص ۵۲ - ۵۴) نزدیکتر شد.

داشت و ایدئولوژی دینی و فرهنگ اسلامی در پیدایش آنها مؤثر بود. از این رو سازمان تلاش می کرد تجربیات این دو انقلاب را، که یکی از آنها (الجزایر) به پیروزی هم منجر شده بود، مورد استفاده قرار دهد.

در سال ۱۳۴۸ کتاب افضل الجهاد (برترین جهاد)، که «عمّار اوزگان» یکی از کادرهای رهبری انقلاب الجزایر تألیف کرده و در آن روند انقلاب الجزایر و تاریخ آن را مورد تحلیل قرار داده بود، توسط سازمان - به صورت تلخیص شده - ترجمه شد؛ و متن کامل آن بعدها توسط دکتر حسن ابراهیم حبیبی ترجمه و توسط نهضت آزادی خارج از کشور منتشر شد.(۱) ترجمه متن تلخیص شده در سطح سازمان انتشار یافت و یکی از متون آموزش سیاسی آن قرار گرفت. خط مشی استراتژیک سازمان یعنی مبارزه مسلحانه چریکی، که در سال ۱۳۴۷ تعیین شد، تا حد بسیار زیادی تحت تأثیر انقلاب الجزایر و مبارزه مسلحانه در این کشور بود؛ که در ۱۹۵۴ توسط «جبهه آزادی بخش ملی الجزایر» شروع شد. سازمان بر این نظر بود که شرایط سیاسی ایران، پس از ۱۵ خرداد، شباهت زیادی به شرایط سیاسی الجزایر در سال های اول دهه ۵۰ میلادی دارد. مردم الجزایر، در آن مقطع تاریخی، نسبت به کارایی همه سازمان های سیاسی که نتوانسته بودند مبارزات مردم را علیه استعمار فرانسه رهبری کنند و به سرانجام رسانند، احساس سرخوردگی و نومیدی داشتند؛ و به خصوص نسبت به اختلافات سیاسی گروه ها و مرزبندی بین آنها کاملاً بی تفاوت شده بودند. این موجب شد که مردم نسبت به پیروزی هرگونه حرکت انقلابی علیه فرانسه بدبین باشند؛ به طوری که به قول «عمّار اوزگان» فرانسه توانسته بود حاکمیت و سلطه خود را بر پایه این بدبینی و یأس توده ها تقویت نماید و به طور فعال بدبینی و بی اعتمادی نسبت به نیروهای خودی را در میان مردم دامن بزند. «اوزگان» نتیجه می گیرد که برای از بین بردن روحیه سرخوردگی و یأس مردم، باید بدور از هرگونه مجامله سیاسی به «عمل انقلابی» پرداخت تا مردم در جریان عمل، اعتماد از دست رفته را باز یابند و امکان پیروزی علیه استعمار را باور نمایند. وی می گوید مردم الجزایر در مقطع سال ۱۹۵۴ و سال های پیش از آن، همانند پرنده ای که قدرت افسونگر مار او را هیپنوتیزم می کند، در برابر قدرت افسانه ای فرانسه و پلیس و ارتش آن که نزدیک به یک میلیونِ آن به الجزایر گسیل شده بود، مقهور شده بودند و

۱- استناد ما به تکثیر این کتاب توسط انتشارات ابوذر در سال ۱۳۵۷ است.

هیچ گاه نمی توانستند تصور مقاومت در برابر این نیروی استعماری و نابودی آن را به مخیّله خویش راه دهند. در اینجا بود که می بایست به هر شکل ممکن این طلسم شکسته و نیروی واقعی مردم به آنها باز گردانده می شد؛ و در غیر این صورت، امکان هیچ گونه حرکتی از سوی مردم برای مقابله با فرانسه وجود نداشت. با چنین تحلیلی از شرایط سیاسی الجزایر، هسته متشکّل انقلابی با نام «جبهه آزادی بخش ملی

الجزایر» شکل گرفت و در اول نوامبر ۱۹۵۴ یک رشته عملیات گسترده تخریبی را در نقاط مختلف الجزایر علیه مؤسّسات فرانسوی - الجزایری صورت داد. «اوزگان» این رشته عملیات را به «غرّش رعد در آسمان بی ابر» تشبیه می کند که در ابتدا برای مردم الجزایر قابل باور نبود. با اوج گرفتن عملیات «ارتش آزادی بخش ملی الجزایر»، مردم به تدریج به نیروی خفته خویش آگاه شدند و توانستند باور کنند که «بال دارند و می توانند بر فراز مار استعماری فرانسه به حرکت درآیند». ملت الجزایر «قدرت پرواز» خود را این چنین باز یافت و در طول سال ها مبارزه مسلحانه، بزرگترین ارتش استعماری جهان را شکست داد. سازمان همین برداشت را در مورد وضع سیاسی ایران، در سال های پس از ۱۵ خرداد داشت و چنین تحلیل می کرد که در این شرایط، سازمان های سنّتی ناتوانی خود را در رهبری مبارزات مردم به اثبات رساندند. مردم در عمل دریافتند که این سازمان ها قابل اعتماد نیستند؛ چرا که درست در حادترین شرایط، آنها را در برابر رژیم و نیروهای سرکوبگرش تنها گذاشتند. این امر زمینه را برای بدبینی و بی اعتمادی مردم نسبت به هرگونه تشکیلات و سازمان سیاسی فراهم ساخت. این بی حرکتی و بی اعتمادی را جز با ابراز شایستگی سیاسی و «انقلاب در عمل» نمی توان از بین برد. از این رو باید همان گونه که انقلابیون الجزایری در سال ۱۹۵۴ در الجزایر عمل کردند، سازمان نیز پس از کسب آمادگی های لازم سیاسی و نظامی، یک رشته عملیات نظامی گسترده را - به طور همزمان و مداوم - در تهران و دیگر شهرستان ها تدارک ببیند و از این طریق مردم را به نیروی خودشان واقف کند و اعتماد از دست رفته را بدان ها بازگرداند.(۱)

وجود مشابهت در شرایط سیاسی الجزایر و ایران، به زعم سازمان، زمینه ای شد برای برخورد فعال با

۱- چنانکه ملاحظه می شود در تحلیل های سیاسی گروه ها و سازمان هایی که خود را «پیشتاز» قلمداد می کردند، چه سازمان مجاهدین خلق و چه چریک های فدایی خلق و - پیش از آنها - چه گروه جزنی و...، آنچه غلبه دارد احساس «قیّم بودن» و «نمایندگی مردم» است. تعمیم شرایط سایر کشورها بر «مردم» ایران در این تحلیل ها نیز کاملاً مشهود است.

مسائل انقلاب الجزایر، تحلیل از نقاط قوت و ضعف آن و تلاش در به کارگیری و درس آموزی از تجربیات آن. آنچه یادآوری آن ضروری است، بررسی نگاه سازمان به حکومت الجزایر پس از کودتای ۱۹۶۵ «حواری بومدین» و کنار گذاردن «احمد بن بلاّ» از قدرت است. گرچه این اقدام گامی به عقب تحلیل می شد اما سازمان در مجموع حکومت «بومدین» را یک «دولت انقلابی» ارزیابی می کرد و با همین دید در نیمه اول سال ۱۳۵۰ تماس هایی با سفارت الجزایر در پاریس، با هدف استفاده از تجربیات نظامی انقلاب الجزایر و امکان دوره دیدن برخی از اعضای سازمان در این کشور، گرفته شد که به نتیجه ای منجر نگردید و عملاً ناکام ماند.(۱) در بخش مربوط به اعزام نیروهای سازمان به فلسطین، جنبه هایی از علایق سازمان به جنبش فلسطین را توضیح خواهیم داد؛ لیکن ضروری است در خصوص ریشه ها و علل این علایق و آنچه که - به طور کلی - نیروهای انقلابی ایران را با جنبش ضد صهیونیستی مربوط می ساخت، توضیحاتی داده شود.(۲)

انقلاب فلسطین از آن جهت که بعد از سال ها سکوت و بی حرکتی اعراب و در پی شکست های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۶ موجودیت خود را اعلام کرده بود و از آن رو که در قلب خاورمیانه و ارتجاع منطقه در برابر بزرگترین زرّادخانه آمریکا در خاورمیانه و خاورنزدیک، یعنی دولت صهیونیستی اسرائیل ابراز وجود کرده بود و می توانست نه تنها بر سرنوشت صهیونیسم بلکه - پیش از آن - بر روی ارتجاع منطقه تأثیر اساسی بگذارد و بالاخره از آن جهت که مردم ایران نسبت به مسئله فلسطین از دیرباز علاقه خاصی نشان می دادند، مورد توجه فراوان سازمان قرار گرفت. بخش مهمی از آموزش سیاسی سازمان را مسائل مربوط به انقلاب فلسطین تشکیل می داد و حتی از سال ۱۳۴۶ تمامی گفتارهای «صوت العاصفه» به فارسی

۱- در گفتار دوم ضمن بیان تاریخچه و شرح فعالیت های دانشجویی خارج از کشور، به سابقه ارتباط اعضای نهضت آزادی خارج از کشور با دولت «جمال عبدالناصر» در مصر اشاره شد. به نظر می رسد با توجه به این سابقه و نیز نحوه استدلالی که در اندیشه بنیانگذاران سازمان بوده، «خطّ» این ارتباط ها و تماس های متعدد و عجولانه با دولت های شوروی، کوبا، ویتنام، الجزایر، چین و... و نوعی اتکا به کمک های خارجی - البته بیشتر به لحاظ امکانات آموزشی، که قطعا تبعات سیاسی هم می داشته است - در تداوم همان تجربه ای بود که «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» (سماع) از سر گذرانده بود؛ این نکته از آن جهت حایز اهمیت است که بعضی از اعضای «سماع» بعدا در ارتباط مستقیم با سازمان در اروپا قرار گرفتند و اغلب فعالیت های تبلیغاتی، انتشاراتی و ارتباطی سازمان را عهده دار شدند.

۲- شرح تأسیس...: صص ۳۶ - ۳۷ و ص ۴۶.

ترجمه و در داخل سازمان منتشر می شد. در جریان عمل نیز – چنانکه در جای خود توضیح داده خواهد شد – پس از تدوین استراتژی سازمان، مقدمات تماس و ارتباط با سازمان «الفتح» که بزرگترین و اولین سازمان چریکی فلسطینی بود و در مقایسه با سازمان های مارکسیستی با ایدئولوژی سازمان نیز تا حدودی همخوانی داشت، برقرار شد و بالاخره سازمان موفق گردید تعداد قابل ملاحظه ای از اعضا و کادرهای خود را برای گذراندن دوره

آموزشی نظامی و چریکی به اردوگاه های فلسطینی اعزام دارد و رابطه ای نزدیک و عمیق بین سازمان و جنبش فلسطین – به خصوص «الفتح» – پایه گذاری شود. از همان سال های ۴۹ و ۵۰، که سازمان در ارتباط نزدیک با انقلاب فلسطین قرار گرفت، ضعف های عمده ای را در این نهضت و به ویژه رهبری آن تشخیص داد که در سطح درون سازمان مطرح بود ولی اساسا به رابطه دو جریان نیز صدمه ای وارد نساخت. از جمله این ضعف ها، که در تحلیل سازمان طرح می شد، اینها بودند: ناتوانی «الفتح» در سازماندهی توده های فلسطین و استفاده از نیروی همه آنها در مبارزه با صهیونیسم، نداشتن یک تشکیلات مکتبی و مبتنی بر ایدئولوژی مشخص – چنانکه «الفتح» نیز خود را مجموعه ای از نیروهای مختلف با ایدئولوژی و گرایش های مختلف (اعم از اسلامی و غیراسلامی) می دانست – سازشکاری و مصالحه با رهبران مرتجع کشورهای عربی و درس نیاموختن از شکست هایی که در گذشته از سوی این رهبران به انقلاب فلسطین وارد آمده است.(۱)

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۶۹.

فصل پنجم: تشکیلات و سازماندهی

الزامات آوانگارد؛ «علم مبارزه»

اشاره

چنانکه بیان شد سازمان از بدو تشکیل بر این نکته که مبارزه یک علم و فن است تکیه می نمود؛ علم و فنی که باید همانند دیگر علوم و فنون آموخت و کسانی به طور کامل و همه جانبه قادر به فراگیری این علم و فن هستند که مبارزه را یک حرفه تلقی نمایند و «مبارز حرفه ای» باشند؛ نه اینکه مبارزه را امری حاشیه ای و جنبی تلقی کنند. یکی از انتقاداتی که سازمان به نهضت آزادی و سران آن داشت این بود که آنها مبارزه را نه به عنوان مسئله ای محوری بلکه در جنب سایر مشاغل و فعالیت های خود - و چه بسا در رده آخر - قلمداد می کردند. پس مبارز حرفه ای تنها در شرایطی می تواند به مفهوم واقعی عنوان خود تحقق بخشد که در یک تشکیلات انقلابی حرفه ای، منسجم و پولادین قرار داشته باشد. بنابراین شرط اساسی برای رهبری مبارزه و انقلاب، وجود یک تشکیلات انقلابی حرفه ای است که اعضای آن را مجرّب ترین، آزموده ترین، حرفه ای ترین و انقلابی ترین افراد تشکیل دهند؛ و بدون چنین تشکیلاتی، هیچ مبارزه و انقلابی به ثمر نخواهد رسید. آنچه در خصوص سازمان و انقلابی حرفه ای بیان شد، گرته برداری رهبران سازمان از نظرات «لنین» در چه باید کرد بود؛ آنجا که در خصوص وظایف پیشتاز یا آوانگارد بحث می کند و جز در شرایط حرفه ای

و تمام وقت، مبارزه را مؤثر نمی داند.(۱)

اصول تشکیلات

اصول حاکم بر تشکیلات سازمان عموما «از فرهنگ مارکسیستی و به خصوص از فرهنگ حزب کمونیست چین تأثیر می گرفت و تصادفی هم نبود که در ارتباط با آموزش تشکیلاتی، نوشته هایی در همین زمینه از «مائوتسه دون [تونگ]» و «لیوشائوچی» نظیر اصلاح سبک کار، [علیه [لیبرالیسم و چگونه می توان یک کمونیست خوب بود، مورد استفاده و مطالعه اعضا قرار می گرفت».(۲) اصول مورد قبول سازمان در امر تشکیلات سه اصل زیر بود که در واقع جمع بندی مائوئیستی از مبانی استالینی تئوری تشکیلاتی بود: الف - اصل «سانترالیسم دموکراتیک»: مهم ترین اصل تشکیلاتی، که سازمان هم روی آن تکیه می کرد، «سانترالیسم دموکراتیک» بود که به نوعی دو اصل سانترالیسم (مرکزیت) و دموکراسی را در برداشت. «سانترالیسم» یعنی وجود مرکزیت و تمرکز رهبری در تشکیلات؛ به این ترتیب که کلیه اعضا و ارگان های تشکیلاتی، در سطوح مختلف، موظف به پیروی و تبعیت از مرکزیت سازمان اند و نیز هر ارگان تشکیلاتی موظف به تبعیت از ارگان بالاتر از خود است. واژه «دموکراتیک» به معنی وجود دموکراسی در سازمان و تأمین حق اظهارنظر، پیشنهاد و انتقاد برای کلیه اعضا نسبت به ارگان خود یا ارگان های بالاتر و رهبری سازمان و نیز برای هر ارگان نسبت به ارگان یا ارگان های بالاتر و رهبری است. در تئوری، دو اصل فوق لازم و ملزوم و مکمّل یکدیگرند و هر یک بدون دیگری موجب انحراف در حرکت سازمان می شود. وجود مرکزیت بدون دموکراسی زمینه دیکتاتوری را در سازمان فراهم می کند و کار به جایی می کشد که مرکزیت و یا هر ارگان، به جای کل سازمان و یا ارگان ها و افراد پایین تر از خود تصمیم گیری کند و حقوق افراد و ارگان های پایین را زیرپا بگذارد. از طرف دیگر وجود دموکراسی بدون سانترالیسم و مرکزیت متمرکز، موجب نوعی لیبرالیسم و آزادی افسارگسیخته و بی بندوبار در تشکیلات می شود. به این ترتیب، هر فرد و ارگانی بدون توجه به تصمیمات رهبری و ارگان بالاتر، بر اساس رأی و تصمیم خود عمل خواهد کرد؛ و چنین وضعی سازمان را به سوی هرج و مرج و اضمحلال می کشاند.

۱- لنین، چه باید کرد؟.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۵.

حال ببینیم در عمل چه پیش آمد؛ از زبان سه نفر - در رده ها و مسئولیت های مختلف - مفهوم «سانترالیسم دموکراتیک» و دامنه و محدوده اجرایی آن را می خوانیم. فرد اول در سطح مرکزیت و رهبری قبل از ضربه شهریور ۵۰ بوده؛ فرد دوم جزء کادرهای قبل از شهریور به شمار می آید؛ و فرد سوم پیش از ۵۰ از کادرهای مسئول بوده و در سال های بعد به سطح رهبری سازمان هم رسیده است. [۱-] نظرخواهی؟! ما از این حرف ها نداشتیم! ما در عمل سانترالیسم دموکراتیک را نداشتیم؛ چنین چیزی را نداشتیم. آن چیزی که مطرح بود این بود که نظرات از بالا به پایین می رفت. از پایین همیشه اطلاعات جمع می شد. اصولاً قبل از مقطع ۵۰ رسم نبود که نظرخواهی بشود؛ این هم به علل امنیتی بود.(۱) [۲-] دموکراسی و این حرف ها نبود؛ اینها شعار است. واقعیت مسئله این است که من در مقابل سعید، که ده سال از من بزرگتر بود، چیزی نمی توانستم بگویم. چه بگویم؟ دو تا کتابی را که خوانده ام بگویم فلان جایش به نظر من اشتباه است؟! [...] من نمی گویم ما فقط در حد یک پیچ و مهره بودیم؛ نه، پیچ و مهره نبودیم ولی نظرات ما در مقابل نظرات آنها ارزشی نداشت.(۲)

[۳-] شاید اگر همان بحث [عملیات بزرگ قبل از شهریور ۵۰] در رده های پایین تر مطرح می شد نتایج دیگری گرفته می شد؛ یعنی این تفکر رهبری سازمان در آن زمان بود که به خاطر مشکلات امنیتی، این بحث ها را به رده های پایین تر نمی کشاند. همین امر باعث می شود که از نظرات درست تری، که می توانست از افراد پایین تر ارائه شود، محروم بمانند. همین هم در واقع نقص یک سازمان است که شما نمی توانید همه چیز را با هم بخواهید؛ هم بخواهید اطلاعات محفوظ بماند [و] هم بخواهید دموکراسی کاملی داشته باشید! اینها با هم جمع نمی شود. با وجود اینکه اسم مرکزیت «دموکراتیک» است ولی نه می تواند مرکزیت کاملی باشد [و [نه می تواند دموکراسی کاملی داشته باشد. هر سازمانی با ترکیبی از این دو زندگی می کند؛ بعضیها فقط با مرکزیت پیش می روند، بعضیها با دموکراسی می توانند پیش بروند.(۳)

ب - اصل «انتقاد و انتقاد از خود»: بر طبق این اصل، هر یک از افراد سازمان حق دارد و حتی موظف است که در صورت مشاهده خلاف و انحراف، در هر فرد و ارگان تشکیلات - و در هر سطحی که باشد -

---

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- گفت و گوها: عبداللّه محسن.

۳- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش.

آن را مورد انتقاد قرار دهد؛ فرد و ارگان مورد انتقاد نیز وظیفه دارد که در برابر این انتقاد موضعگیری لازم را کرده پاسخ مقتضی بدان بدهد. همچنین بر اساس این اصل، هر یک از افراد سازمان موظف است که با اشتباهات و انحرافات خود - چه آنها که توسط دیگران مورد انتقاد قرار گفته و چه آنها که خود بدان رسیده است - بدون چشم پوشی و اغماض برخورد کند و در صدد اصلاح و تصحیح آنها برآید. این اصل هم در عمل سرنوشتی مانند اصل سانترالیسم دمکراتیک پیدا کرد: [سؤال: مطلب یا نظر یا انتقاد شما به بالا می رسید؟] بله؛ ولی شما فکر می کنید انتقادها در چه حد بود؟ مسئول ما باید می آمد ولی نمی آمد؛ ما انتقاد می کردیم که چرا نیامد! دیر می رسید؛ انتقاد می کردیم که چرا دیر رسیده است! حوزه کار ما خیلی محدود بود؛ خصوصا که در حوزه کار عملی هم نبودیم. [سؤال: بقیه اعضای گروه شما هم «انتقاد از خود» را به همین شکل داشتند؟»] آنها از ما پایین تر بودند؛ جرئت نداشتند به ما انتقاد کنند! ما می گفتیم انتقاد بکنید ولی آنها هم انتقادهایشان در همین حد بود.(1) ج - اصل «رهبری جمعی و مسئولیت فردی»: بر اساس این اصل، هر یک از افراد سازمان در قبال مسئولیت مشخصی که بر عهده او قرار دارد باید پاسخگو باشد؛ و به هر انتقادی که از سوی اعضا و به خصوص ارگان مربوط به او و نیز ارگان های بالاـتر، در ارتباط با مسئولیت وی وارد می شود پاسخ لازم و مناسب را بدهد. فرد نمی تواند با این توجیه که تصمیم گیری ها تنها به او مربوط نمی شود و افراد دیگری نیز در آن سهیم بوده اند، از زیر بار مسئولیت و اشکالات و انتقادات وارد به آن شانه خالی کند. از سوی دیگر، مسئولیت فردی بدین معنا نیست که عضو حق دارد در همه موارد به طور فردی تصمیم گیری کند و آن را پیاده نماید. تصمیم گیری - در سطح تشکیلات - و به تعبیر دیگر «رهبری» باید به صورت «جمعی» باشد؛ تصمیم گیری فردی منجر به انحراف در تشکیلات می شود و زمینه های «رهبری فردی» و «دیکتاتوری تشکیلاتی» را فراهم می آورد. اِعمال «رهبری جمعی»، با در نظر گرفتن سطح تصمیم، توسط ارگان موردنظر یا ارگان های بالاتر و، در آخر در بالاترین سطح، توسط «کمیته مرکزی» و

«کنگره های سازمانی» صورت می گیرد.(2) البته در عمل این اصل نیز رعایت نشد و از ابتدا «رهبری فردی» حنیف نژاد بر دیگران سایه انداخت و بعدها به استبداد فردی رجوی منتهی گشت.

ص:382

1- گفت و گوها: عبداللّه محسن.

2- یادداشت های حسین روحانی: صص 44 - 46. بررسی امکان انحراف...: فصل آموزش و تشریح.

سازماندهی جدید

سازماندهی جدید(۱) شکل کـار سازمانی در سه سال اول بـدین ترتیب بود که عمـده مسئولیت ها بر دوش چنـد تن معـدود اعضـای مرکزیت و برخی از افراد ارگـان هـای پـایین تر بود. هر یـک از افراد رهبری مسئولیت اداره چنـد حوزه و یـا اعضـای مستقل را بر عهـده داشت؛ و هنوز تقسـیم کـار گروهی، به صورت گسترده آن، به وجود نیامـده بود. مرکزیت سازمان تا سال ۱۳۴۵ مرکّب از سه نفر بود: محمـد حنیف نژاد، سـعید محسن و عبـدی نیک بین؛ در اواخر سال ۴۵ مرکزیت چهار نفره شـد و اصـغر بـدیع زادگان نیز به جمع پیشـین اضافه شـد. حنیف نژاد و سـعید محسن - عمـدتا - مسئول تدوین متون ایدئولوژیک و تشکیلاتی بودند و نیک بین مسئولیت تدوین و نگارش مقالات و متون آموزشـی سیاسـی را به عهده داشت. به جز نیک بین، که هیـچ مسئولیت تشکیلاتی و آموزشـی را نپـذیرفته بود، دیگران هر یک چند حوزه را اداره می کردند. رهبری سازمان، در ۱۳۴۷ و با کنار رفتن عبدی نیک بین، منحصر به سه نفر دیگر بود. با جمع بندی اخیر و تصمیم به تجدید ساختار سازمانی، در سال ۱۳۴۸، افراد دیگری - به تدریـج - به مرکزیت سازمان افزوده شدند؛ تا آنجا که در اواخر سال ۴۸ تعداد اعضای مرکزیت به ۱۰ نفر رسـید کـه عبـارت بودنـد از: ۱- محمـد حنیـف نژاد ۲- سـعید محسن ۳- اصـغر بـدیع زادگان ۴- محمود (محمـد) عسکری زاده ۵ - بهمن بازرگـانی ۶- حسـین احمدی روحانی ۷- ناصـر صادق ۸ - علی بـاکری ۹- علی میهـن دوست ۱۰- نصراللّه اسماعیل زاده

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی. یادداشت های حسـین روحانی: صـص ۵۰ - ۵۲. شرح تأسیس...: صص ۲۴ - ۲۵ و صص ۴۷ - ۴۹.

تشکیل گروه های مطالعاتی و ورود سازمان به مرحله نوین استراتژیک، شیوه های متفاوتی می طلبید که از جمله آنها تمرکز فعالیت های تشکیلات در سه شاخه - به نسبت - مستقل بود. این سه شاخه، که از طریق سرشاخه ها با مرکزیت ارتباط داشتند، تمامی عناصر و اعضای سازمان را شامل می شد. هر شاخه فعالیت زیرشاخه خود را مستقلاً رهبری می کرد؛ و هماهنگی این شاخه ها در جمع مرکزی، از طریق افراد سرشاخه - که اغلب عضو مرکزیت بودند - صورت می گرفت. به این ترتیب، رده های سازمانی در ترکیب جدید به شرح زیر بود: ۱- مرکزیت؛ ۲- شاخه های سه گانه (هر شاخه مرکّب از سه عنصر مرکزیت)؛ ۳- حوزه های درجه یک (مرکّب از چند کادر همه جانبه)؛ ۴- حوزه های درجه دو (مرکّب از چند عضو). این سازماندهی بدین جهت برنامه ریزی شد که در صورت نفوذ و هجوم پلیس، سازمان - حتی الامکان - ضربه پذیری کمتری داشته باشد.

گسترش کمّی: عضوگیری های جدید

با حفظ نسبی معیارها و ضوابطی که از ابتدا برای عضوگیری در نظر گرفته شده بود،(۱) پس از سازماندهی جدید، رهبری سازمان نیاز به یک گسترش کمّی را احساس کرد که بالطبع صرفه جویی زمانی و نوعی توسّع نظر را می طلبید؛ ولی بی تردید کیفیت سازمان را تحت تأثیر قرار می داد.(۲)

از یک سو، نظر به تجربه نیک بین، ضرورت تقویت مبانی ایدئولوژیک توسط رهبری احساس شد و تشکیل «گروه ایدئولوژی» نیز بر این اساس صورت گرفت؛ و از سوی دیگر تقویت کمّی تشکیلات، این الزام را در پی داشت که به اصلِ انگیزه بیشتر توجه شود تا ظرایف ایدئولوژیک. کار آموزشی سازمان که

۱- اعتقاد به اسلام، قابل اتکا بودن از نظر امنیتی، عدم وابستگی به خانواده و شغل و دیگر مظاهر زندگی مصرفی، حساس بودن در قبال دردها و نابسامانی های جامعه و احساس مسئولیت در قبال تغییر شرایط جامعه، آمادگی فداکاری در مبارزه علیه شرایط موجود جامعه و ایجاد حکومت اسلامی. در بخش های نخستین این فصل در مورد شرایط و معیارهای عضویت به تفصیل توضیح داده شد. در مورد تأکید بر «حکومت اسلامی» نیز در بخش «تشکیل گروه ایدئولوژی»، ضمن توضیحی درباره کتاب راه حسین، فرازی از آن - در همین زمینه - نقل شد.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۹.

فی الواقع مرحله مقدماتی برای ورود در بحث های خاص ایدئولوژیک و استراتژیک بود، از ۲ تا ۳ سال به – حداکثر – ۵/۱ سال تقلیل پیدا کرد.(۱) برخی از اعضای قدیمی برآن اند که به رغم آنکه گروه اجتماعی تشکیل دهنده سازمان، همگی افرادی متدیّن بودند ولی «اسلام»، در بحث های تخصصی و سیاسی، جایگاه تاکتیکی به خودش می گرفت. کمبودی که سازمان در مسائل ایدئولوژیک می بیند باعث می شود که «گروه ایدئولوژی» را تشکیل بدهند. قرار شد روی مسائل ایدئولوژیک بیشتر کار شود. تقویت ایدئولوژی در تشکیلات به این معنا نیست که در بنیه اعتقادی افراد تغییر کیفی رخ بدهد؛ هر کس با هر میزان اعتقادی که داشت، وارد تشکیلات می شد و در این زمینه، حرکت خودش را می کرد. در آن زمان کتاب امام حسین درآمده بود، راه انبیاء – راه بشر در آمده بود؛ یا در تبریز ما کتاب اقتصاد به زبان ساده را ایدئولوژیک تر و اسلامی تر می کردیم و روی بچه ها کار می کردیم. خیلی مشکل بود! می توان گفت توجهاتی که به مسئله تقویت ایدئولوژی می شد، بیشتر از این مجرا بود و مسئله انگیزه ای مطرح بود. شاید تحلیل دیگری هم وجود داشته باشد ولی به نظر من مسئله مذهب به تحلیل سازمان از جامعه برمی گشت. همیشه اسلام، در تحلیل سازمان، یک عامل استراتژیک در منطقه بود؛ یعنی تحلیل ما این بود که اگر ایران از چنگ امپریالیسم بیرون بیاید، به دلیل موقعیت اسلامی که دارد، تمام منطقه را به دنبال خودش از چنگ امپریالیسم بیرون می کشد. مثلاً در بحث هایی که در مورد خلیج فارس می شد ما همواره بر مسئله مذهب تکیه می کردیم؛ یعنی مذهب عاملی نبود که ما به طور شخصی یا سازمانی در آن گذار داشتیم بلکه یک مسئله ایرانی بود، یک مسئله منطقه ای بود، مسئله ای استراتژیک بود. به همین خاطر همیشه با فدایی ها (چریکهای فدایی) مشکل داشتیم.(۲)

در همان مجموعه شرایط عضویت، این واقعیت نهفته است که عنصر «مبارزه» ملاک اصلی است. ملاک اصلی تشکیلات، مبارزه بود؛ و در واقع عنصر واحدی که کل سازمان را به هم ربط و پیوند می داد، مبارز بودن افراد بود. «کسانی که به اشکال «زینبی» یا «حسینی» یا به اشکال میهنی مبارزه می کردند، در تشکیلات بودند. یک چنین ملاکی تشکیلات را به هم پیوند می داد. عناصر اولیه سازمان در یک پراتیک اجتماعی، سیاسی شده بودند و در یک پراتیک سیاسی، به تفکر تشکیلاتی با مشی مسلحانه و قهرآمیز

۱- همان: ص ۵۰. در مورد زمان آموزش قول غالب در گفت و گوها اختیار شد.

۲- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش.

رسیده بودند. بحثی که در بین خود کادرها و عناصر بالای سازمان جریان داشت، در مورد گسترش تشکیلات بود. تحلیل از جامعه این بود که بافت جامعه، بافتی سیاسی - عقیدتی است.»(۱) در مورد شرط «اعتقاد به اسلام»، آنچه که مورد نظر بود اعتقاد کلی به اسلام و ایجاد حکومت اسلامی بود. این «اعتقاد کلی» - در عمل - طیف های گسترده و متفاوتی را شامل می شد؛ در کنار افرادی که مقلّد این یا آن مرجع، به خصوص امام خمینی(ره)، بودند و خود را مقیّد به انجام تمام و کمال فرایض می دانستند، افرادی هم یافت می شدند که در عین مسلمان بودن از مرجع خاصی تقلید نمی کردند و حتی در برخی از اصول اعتقادی یا احکام عملی دچار تردید و یا انکار بودند. شکل برخورد سازمان با این افراد، در روند عضوگیری، چنین بود که در قبال این گونه مسائل و ابهامات، کمتر به پاسخگویی می پرداخت و جواب آنها را به بعد موکول می کرد؛ استدلالی هم که به کار می رفت این بود که «اکنون مسائل اساسی تری مطرح است که در مورد آنها اختلاف نظر وجود ندارد و ما می توانیم بر اساس این مبانی مشترک، کار را شروع کنیم و در خلال پرداختن به مسائل اساسی، این بحث ها را نیز به طور جنبی مطرح نموده پاسخ لازم را خواهیم داد».(۲) نکته دیگری که می توانست همه را - در عین داشتن آن «اعتقاد کلی» - به وحدت کیفی دیگری رهنمون سازد، این بود که همه اعضا در نهایت باید «تأویل» سازمان را از اسلام می پذیرفتند. سازمان بر اساس یک «اعتراض» - که اصالت دادن به مبارزه نیز از آن برمی خیزد - بنیانگذاری شد. در تجمّعات دیگر (حتی مذهبی های سنّت گرا یا مارکسیست ها) یک ایدئولوژی و اعتقاد با مجموعه ای کتاب و مدارک در «خارج از جمع» وجود دارد، که همه آن را قبول دارند و افرادی هم با عناوینی چون «ایدئولوگ» یا

«فقیه» آن را تبیین می کنند. ولی سازمان مجاهدین خلق، از نخست، روی «تأویل مذهب» ادعا داشت: عین «حسن صبّاح» که می گوید من فقط می توانم بگویم که معنای قرآن چیست، متشابهاتش چیست، محکماتش چیست. فرض کنید می آید و می گوید زکات یا خمس جزء متشابهات است؛ چون بعد از آنکه به جامعه بی طبقه توحیدی می رسیم، اینها هم از بین می رود و کسی چیز اضافه ای ندارد که خمس و زکات بدهد!(۳)

۱- همان.

۲- یادداشت های حسین روحانی: صص ۴۷ - ۴۸. در بخش «تداوم بحران ایدئولوژیک» نقل قولی از بهمن بازرگانی آورده شد که حول همین مسئله است.

۳- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

بنابراین می توان نتیجه گرفت که در برابر دو عامل مهم و تعیین کننده که «موجودیت» و «قدرت» تشکیلات مجاهدین خلق از آن نشئت می گیرد، ابهام ها و اختلاف ها و تفاوت ها در برداشت از آن «اعتقاد کلی» رنگ می بازد. دو عامل مهم و تعیین کننده زیر، مبنای همه اتفاقاتی است که در درون این تشکیلات رخ داده و می دهد: ۱- اصالت دادن به مبارزه، با همان نتیجه گیری های استراتژیک؛ ۲- تأویل خاص تشکیلات از اسلام و شیعه؛ و تلاش در انطباق آن با کلیاتی که مأخوذ از مارکسیسم بود و مجاهدین خلق آن را «علم» می پنداشتند. می بینیم طیف هایی که با تنوع دیدگاه ها و وابستگی های مذهبی همه به دور این تشکیلات جمع آمدند، در سال های بعد یکدستی و وحدت بیشتری پیدا می کنند. بهمن بازرگانی، ضمن بر شمردن غلظت های مختلف اعتقادی در اعضا، جنبه وحدت بخش تشکیلات را چنین تبیین می کند: من فکر می کنم بچه های تشکیلات، ریشه های متفاوتی داشتند؛ یک سری از آنها بچه های «مدرسه علوی» بودند که اطلاعات مذهبی شان قوی بود و دین و ایمان محکمی داشتند. بقیه بچه ها از جمله خود من، نه اطلاعات مذهبی زیادی داشتیم [و] نه دین و ایمان درست و حسابی داشتیم؛ آدم هایی معمولی بودیم که بیشتر می خواستیم مبارزه کنیم... اگر در آن زمان «فدایی ها» من را تور کرده بودند، من «فدایی» می شدم؛ یعنی برایم آنچنان فرقی نداشت... وزنه ای که بچه های علوی در تشکیلات داشتند قوی تر بود. از نظر تعداد، شاید بچه هایی مثل من کم نبودند ولی ما برای خودمان حق زیادی قایل نبودیم؛ اغلب حق را به تشکیلات می دادیم. مثال زدم؛ من در سال ۴۸ جزوه ای نوشتم و ایدئولوژی سازمان را رد کردم و این جزوه در کمیته مرکزی خوانده شد منتها محمد [حنیف نژاد] جواب هم نداد. من در آن زمان به خود حق نمی دادم که به ایدئولوژی سازمان حمله کنم؛ فکر می کردم حق با اینهاست. برای من «از نظر سیاسی» حق با اینها بود نه از نظر ایدئولوژیک. از نظر سیاسی فکر می کردم

این جامعه مذهبی است و اینها حق دارند این تحلیل ها را بدهند و من هم نباید حرف زیادی بزنم![(۱)]

ص:۳۸۷

۱- همان.

معیار تصفیه و ارتقاء

معیار «تصفیه» یک فرد در سازمان، از دست دادن همان شرایط عضویت و به خصوص ضعف ایدئولوژیک و عدم کشش و انگیزه انقلابی، یا بی انضباطی و مقیّد نبودن به رعایت اصول و ضوابط تشکیلاتی و انتقادناپذیری و اصلاح ناپذیری وی در این زمینه ها بود.(۱) کنار گذاشتن افراد هم [تا سال ۵۰] به این شکل بود که کم کم وانمود می کردیم که خودمان هم بیرون آمده ایم؛ و کم کم بیرون می آمد. سعی می کردیم از ذهنش بیرون برود؛ حالا اینکه چه قدر قبول می کرد به آن فرد بستگی داشت.(۲) معیار «ارتقا»، در درجه اول، صلاحیت ایدئولوژیک - و به اصطلاح خودِ سازمان «حل شدن فرد در سازمان» - و میزان آمادگی وی برای فداکاری و ازخودگذشتگی در جهت مصالح و منافع سازمان و مردم و در درجه بعد، توانایی های سیاسی - ایدئولوژیک (قدرت تحلیل) و عملی فرد بود.(۳)

عضوگیری زنان

عضوگیری زنان(۴) تا سال ۱۳۴۸ عضوگیری زنان و دختران - اصولاً - مطرح نبود؛ و شاید بتوان گفت سازمان - تا آن زمان - یک «تشکیلات مذکر» بود. در آغاز کار، به دلیل اینکه ازدواج امری وابستگی آور تلقی می شد و با

دیدگاه های محمد حنیف نژاد - که «ناوابستگی خانوادگی» را تئوریزه کرده بود - مغایرت داشت، وارد کردن دختران و زنان اشکال بنیادی و تشکیلاتی داشت. بعدها متوجه شدند که حضور زنان، به عنوان روکش ایمنی، فوق العاده مؤثر است؛ چه برای پوشش خانه های تیمی و چه برای ارتباطات. در حالی که ساواک روی پسرها و مردان جوان حسّاس بود، یک دختر می توانست به راحتی مدارک را در زیر چادر حمل و نقل کند. هنوز پلیس سیاسی روی زنان و دختران جوان چادری حسّاسیت نداشت و این حسّاسیت در سال های بعد زیاد شد. از این زاویه، از سال ۴۸، عضوگیری زن ها شروع شد؛ یک «گروه زنان» هم ایجاد شد که مسئول آن

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۹.

۲- گفت و گوی بهمن بازرگانی.

۳- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۹.

۴- شرح تأسیس...: ص ۵۲. عضویت زنان به صورت کلی مطرح شده است. مطالب این بخش - عمدتا - برگرفته از گفت و گوی بهمن بازرگانی است.

منصور بازرگان یکی از اعضای قدیمی بود. ابتدا پوران بازرگان، خواهر منصور و همسر حنیف نژاد و بعد لیلا زمّردیان،(۱) خواهر علیرضا زمّردیان از عضوهای متأخر قبل از شهریور ۵۰، وارد سازمان شدند. بهمن بازرگانی در مورد آثار عضویت زنان در سازمان می گوید: بعد از آن، مشکل ازدواج هم شکل دیگری پیدا کرد. منصور بازرگان، فاطمه امینی را گرفت و به حنیف نژاد هم پیشنهاد کردند با پوران بازرگان ازدواج کند. حنیف نژاد اول زیربار نمی رفت ولی بالاخره - گویا - به او گفتند باید این کار را بکنی. مثل اینکه سنّ پوران بازرگان هم از حنیف نژاد بیشتر بود. این مسئله شد که بعد خواهر محمد حیاتی را آوردند و بعد خواهر رضایی ها آمد. هر کس خواهری داشت که به درد این کار می خورد، در سنّی بود که انگیزه ای داشت، یا مثلاً انضباطی داشت، یواش یواش آنها را می آوردند. با این همه در مقطع سال ۵۰ شاید تعداد اعضای زن از پنج شش نفر بیشتر نمی شد؛ بقیه سمپات بودند. بعد از ضربه سال ۵۰ و فراری شدن ها اهمیت زن ها در پوشش دادن پررنگ شد و تعدادشان افزایش یافت؛ اصلاً نظر سازمان هم عوض شد و آن نظر قدیمی را کنار گذاشتند.(۲) طبق اعترافات محمد حنیف نژاد، علی میهن دوست مسئول گروه زنان بوده است.(۳) پوراندخت بازرگان، فرزند مجید در سال ۱۳۱۶ در مشهد متولد شد. او پس از اخذ لیسانس به واسطه برادرانش با فعالیت های سیاسی آشنا می شود. پس از ورود به آموزش و پرورش به همراه مهدی غیوران و شهید دکتر باهنر، گروه فرهنگی «رفاه» را تشکیل داد. او در مهرماه ۵۱ به مدیریت آن مدرسه منصوب گردید و بعد از چهار ماه از سوی آموزش و پرورش برکنار و در سمت دبیری به مدرسه دیگری انتقال یافت. او پس از عضویت در سازمان با حنیف نژاد ازدواج نمود. پوران در تشکل دادن به خانواده محکومین، برپایی مراسم یادبود جهت مقتولین و ایجاد تظاهرات توسط خانواده زندانیان در محل مجلس سنا و قم نقش اساسی داشت. او از اوائل سال ۵۲ به صورت عضو مسلح و متواری گروه شناخته شد و بعدها به خارج از کشور فرستاده شد. نام های مستعارش سعیده و عزیز بود. وی بعدها با تراب حق شناس ازدواج کرد. پرونده پوران بازرگان.

۱- خلاصه پرونده ها...: زمردیان، لیلا. زندگی نامه مجاهدین...: ص ۲۹.

۲- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۳- پرونده محمد حنیف نژاد.

وحید افراخته در بازجویی خود در مورد پوران بازرگان می نویسد: «یکی از نام های مستعار او سعیده و دیگری احتمالاً ZZ یا Z و یا چیزی شبیه به این ممکن است باشد. من اولین بار او را چند روز پس از فرارش از مدرسه رفاه و متواری شدن او دیدم. ابتدا چیزهایی را که درباره او از قبل می دانستم می گویم. یکی از مسائل، ازدواج او با محمد حنیف نژاد است. داستانی که افراد گروه در این مورد جور کرده بودند و نمی دانم چه مقدارش واقعیت دارد این است که «پوران بازرگان عاشق مسئول تشکیلاتی و آموزش خود می شود، این فرد درست نمی دانم کیست شاید علی باکری و یا عبدی [اسم مستعار حسن آلادپوش] باشد. این فرد که گویا دختر دیگری را دوست داشته [ازدواج حنیف نژاد با او] پاسخی برای پوران بوده» باید توجه کرد که پوران دارای هیکلی درشت و تقریبا بدقواره و چهره ای نازیباست و بدون جذابیت، وقتی چادر سرش می کند با آن قدبلند مثل این است که مرد چادر سر کرده. به هر حال مسئولین گروه می گفتند در این جریان، حنیف نژاد دست به فداکاری می زند و برای نجات پوران و جلوگیری از ضربه تشکیلاتی که می توانست وارد شود با پوران علیرغم میل خود ازدواج می کند.» البته من نمی دانم این ضربه تشکیلاتی چه می توانسته باشد شاید منظورشان احتمال کناره گیری پوران از گروه باشد. باید توجه کرد که افراد گروه از حنیف نژاد یک پیغمبر یا حتی می شود گفت بت و خدا در ذهن خود ایجاد کرده بودند و عدم تمایل شخصی او را به این ازدواج ناشی از فداکاری او می دانستند زیرا راضی نبوده است در حالیکه اعضای زیردست او ازدواج نکرده و تحت فشار غریزه جنسی رنج می بردند، او ازدواج کرده باشد. در این مورد این موضوع را تأکید می کردند که «حنیف نژاد با اینکه شوهر پوران بود ولی هرگز به او دست نزد و مثل یک خواهر رفتار کرد و حتی به اصرارهای پوران نیز توجه نداشت!» این مسئله مربوط می شود به قبل از شهریور ۵۰ و لو رفتن گروه و در آن موقع رهبر گروه دلش نمی خواست

اصولاً کسی بداند بعضی از اعضای بالا ازدواج کرده اند زیرا این موضوع آتش غریزه جنسی را در اعضای پایین تر تیزتر کرده و می توانست مشکلاتی ایجاد کند زیرا گروه با ازدواج اعضا مخالف بود و زن گرفتن را مانع از ادامه راه می دانست. لیلا زمردیان فرزند عبدالعلی، در سال ۱۳۲۸ متولد شد و پس از طی تحصیلات مقدماتی از آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی فارغ التحصیل شد. وحید افراخته درباره او اظهار داشته که: وی قبل از شهریور ۱۳۵۰ تماس هایی با سازمان داشته و مدتی نیز رابط سازمان با زندانی ها بوده و در انفجار شرکت جنرال الکتریک با شریف واقفی همکاری کرده و بعد از فرار رضا رضایی، مخفی و متواری شده. وی

مسئول نوشتن اطلاعات و عکسبرداری از آنها به وسیله مینوکس بوده و بعدها به همراه شریف واقفی به کارگری فرستاده می شود. به اظهار افراخته، سازمان در سال ۱۳۵۴ به فکر ترور مشارالیها بوده که عملی نمی شود و در صدد فرستادن وی به خارج از کشور (افغانستان) بوده اند. مشارالیها از خرداد سال ۱۳۵۵ به عنوان کارگر در شرکت الکترونیک مشغول بکار می شود ولی در بعد از ظهر روز ۱۴/۱۰/۱۳۵۵ مورد سوءظن مأمورین در میدان شاه [میدان قیام کنونی [واقع شده و در ضمن فرار بعلت تیراندازی مأمورین زخمی و با خوردن قرص سمی خودکشی می نماید.(۱) فاطمه امینی فرزند علی اصغر، در سال ۱۳۳۰ بدنیا آمد. پس از طی تحصیلات، بعنوان دبیر دبیرستان های تهران مشغول کار شد. وی پس از آن با منصور بازرگان (از اعضای سازمان مجاهدین خلق) ازدواج کرد ولی پس از مدت کوتاهی همسرش دستگیر شد که به همین علت مشارالیها دچار ضعف اعصاب، افسردگی روانی و ضعف جسمانی شد. بتدریج در هنگام ملاقات با همسرش با تعدادی از خانواده های زندانیان آشنا گردید در جلسات و مجالس آنان شرکت کرد. در مهر ماه سال ۵۲ توسط برادرش (عبداللّه) به سازمان وصل شد و زندگی مخفی را در پیش گرفت و در چند منزل سازمانی سکنی گزید و در سازمان دهی خانواده های زندانیان سازمان برای تحصن و اعتراض و یا حضور در دادگاه ها، اقدامات زیادی انجام داد. مشارالیها در تاریخ ۱۶/۱۲/۵۳ دستگیر شد. ساواک یک بار اعلام داشته که وی را مظنونا در خیابان دستگیر کرده و در جای دیگر عنوان کرده که در اثر سقوط از کوه مجروح و دستگیر شده است. وی در ابتدا از دادن اطلاعات خودداری کرد ولی بعد به چگونگی ارتباط و فعالیت خود در سازمان اعتراف نمود و اظهار داشت که مدتی قبل از دستگیری از طرف گروه تصفیه شده بود. ساواک به لحاظ ضرورت عملیات در مورخه ۱۷/۱۲/۵۳ طی خبری در جراید کشور اعلام داشته که مشارالیها به علت سقوط از کوه درگذشته است. وی در اثر شکنجه های فراوان مأموران ساواک سرانجام در تاریخ ۲۶/۵/۵۴ در زندان فوت نموده است. ساواک علت مرگ او را یکبار خودکشی در زندان اعلام کرده ولی در نامه ای خطاب به دادرسی ارتش مرگ وی را ناشی از سوءتغذیه و نزاری قلمداد کرده است.(۲)

۱- پرونده لیلا زمردیان.

۲- پرونده فاطمه امینی.

آموزش ها و تمرین های عملی

پس از تجدید سازماندهی و تثبیت استراتژی، آموزش های نظامی و دیگر مهارت های موردنیاز یک تشکیلات معتقد به مشی چریکی، ابتدا با تکیه به یک سری مطالعات نظامی و چریکی، از سال ۱۳۴۸ شروع شد و در تابستان ۱۳۴۹ شکل عملی به خود گرفت. فراگیری موتورسواری و آشنایی به مسائل مکانیکی آن، رانندگی اتومبیل و آشنایی با فنون سرقت اتومبیل، ساختن پلاک جعلی اتومبیل و موتور و از این قبیل مهارت ها در «دستور کار» آموزش اعضا قرار داشت.(۱) از سال ۴۹ وارد درگیری شدیم؛ یا به قول فلسطینی ها وارد «اشتباه کاری» شدیم. تمرین جودو و کاراته و بدنسازی می کردیم. از سال ۴۹ فعالیت های ما یک مقدار - مشخصا - نظامی تر شد؛ به دلیل اینکه تجربیات مشخص تر نظامی در اختیار ما قرار گرفت. مواد منفجره ای مثل «فولمینات جیوه» می ساختیم که مثلاً سه روز طول می کشید تا این محصول را به دست بیاوریم. باید می توانستیم از کمترین امکانات بیشترین بهره را بگیریم. [...] آموزش نظامی مان در خانه های تیمی و با اسلحه های مشابه بود. از اسلحه های بادی ای استفاده می کردیم که به همان اندازه عقب نشینی دارند. سیبلی را انتخاب می کردیم و مثلاً در زیرزمین هایی که طولانی بود، در خانه های تیمی، از فواصل مختلف شلیک می کردیم؛ با سلاح گرم کار نمی کردیم.(۲)

ص:۳۹۳

۱- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش.

۲- همان.

فصل ششم: اعزام به فلسطین و پیامدها

طرح و مذاکره برای اعزام اعضا به فلسطین

اشاره

پس از اتّخاذ قطعی شیوه قهرآمیز به شکل مبارزه مسلحانه چریکی، به عنوان خطّ مشی استراتژیک سازمان، رهبری تشکیلات بر این باور بود که به تدریج و قدم به قدم به هدف های مرحله ای خود، که در بدو بنیانگذاری سازمان عمیقا بدان معتقد بود، نزدیک تر می شود؛ در نتیجه، چشم انداز دیگری از مبارزه را در مقابل خود می دید. سازمان در سال ۱۳۴۸، پس از ارزیابی موقعیت تشکیلاتی در نبرد آتی، نتیجه گرفت که اعضای اصلی صلاحیت تئوریک سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی در امر مبارزه را در حد لازم کسب کرده اند؛ بنابراین قرار شد امکانات کسب صلاحیت نظامی، در تئوری و عمل، مورد بررسی قرار گیرد. هدف چنین بود: کسب صلاحیت نظامی برای شروع عمل مسلّحانه. در آن شرایط امکان آموزش و آمادگی نظامی در داخل ایران، به دلیل مشکلات امنیتی و محدودیت امکانات سازمان، وجود نداشت. بهترین راه حل این مسئله را سازمان در همکاری با سازمان «الفتح» دانست، که مهم ترین سازمان سیاسی - نظامی فلسطین بود و به نظر می رسید به لحاظ ایدئولوژیک نیز بیش از دیگر گروه های فلسطینی با مواضع ایدئولوژیک سازمان نزدیک باشد.(۱) «مسئولین سازمان از

ص:۳۹۵

۱- در جریان جنگ ۱۹۵۶ اعراب و اسرائیل، یک فلسطینی ۲۷ ساله به نام یاسر عرفات با تعدادی از همفکرانش تصمیم به تشکیل جنبشی مخفیانه گرفتند و این هسته اولیه، بنیان ایجاد سازمانی شد با عنوان «حرکه التحریر الفلسطینیه» (جنبش آزادی بخش فلسطین)؛ که مخفف معکوس سه کلمه فوق یعنی «فتح» نام اختصاری آن شد. نام الفتح نخستین بار در سال ۱۹۵۹ بر سر زبان ها افتاد. در فوریه ۱۹۶۹ زمام امور «سازمان آزادی بخش فلسطین PLO»، که پس از اولین کنفرانس سران عرب در ۱۹۶۴ با پشتیبانی جمال عبدالنّاصر رییس جمهوری مصر و تحت رهبری احمد شوقیری به طور رسمی فعالیت خود را آغاز کرد، عملاً به دست رهبران الفتح افتاد. در مورد پیشینه مشی الفتح باید دانست که پس از اولین کنگره خلق فلسطین در بیت المقدّس در مه ۱۹۶۴ که با حضور نمایندگان الفتح تشکیل شد، جنبش فلسطین تصمیم به مبارزه مسلحانه گرفت و در واقع الفتح تز خود را دایر بر ضرورت مبارزه مسلحانه به کرسی نشاند. پس از نبرد «کرامه» در ۱۹۶۸، نهضت مقاومت فلسطین پایگاه های نظامی خود را در کشورهای اردن، سوریه، لبنان و عراق توسعه داد و داوطلبان غیرفلسطینی را که به آرمان انقلابی جنبش فلسطین معتقد بودند نیز پذیرفت و آموزش داد. «الفتح»، در میان سازمان های فلسطینی، بیشتر به راست متمایل بود و التقاطی از ایدئولوژی های لیبرال، دموکرات و مارکسیست را در خود داشت ولی مشخصا از سلطه مارکسیست ها پرهیز داشت؛ اشاره متن به نزدیکی ایدئولوژیک مجاهدین و الفتح بدین لحاظ است. شالنید، نهضت های مقاومت فلسطین: صص ۶۶ - ۸۳. علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: صص ۳۱۸ - ۳۱۹.

مدتی پیش توسط رادیو عاصفه و مطبوعات و سایر منابع اطلاعاتی، تا حدودی، از کمّ و کیف جنبش فلسطین و سازمان الفتح باخبر بودند؛ و می دانستند که این سازمان در کشورهای عربی و اروپایی و شیخ نشین های خلیج فارس فعالیت های پشت جبهه ای گسترده ای دارد. برای ایجاد ارتباط، قرار بر این شد که از دو راه اقدام شود: یکی دفتر فتح در فرانسه و دیگر از طریق شیخ نشین های جنوب. زیرا سازمان معتقد بود برای حل هر مسئله ای نبایستی تنها به یک راه حل اکتفا کرد؛ زیرا در صورت ناموفق بودن، کار به بن بست می رسد.»(۱)

مذاکره در پاریس

در پاییز ۱۳۴۸ حسین روحانی، از کادرها و مسئولان سازمان، برای تماس و مذاکره با نماینده الفتح در فرانسه در نظر گرفته شد و وی بلافاصله پس از این تصمیم، از طریق هوایی، به پاریس سفر کرد. اولین اقدام و کوشش جهت ارتباط و ملاقات با سازمان الفتح توسط روحانی صورت گرفت. او موفق شد در آذر ماه ۴۸ در پاریس، با محمود هَمشَری(۲) نماینده سازمان الفتح، که بعدها به دست عمّال اسرائیل در

۱- شرح تأسیس...: ص ۵۳.

۲- «محمود الهمشری» در ۱۹۳۹ در روستایی نزدیک حیفا متولد شد. محمود پس از تحصیلات متوسطه به کویت رفت و در آنجا به شغل حسابداری مشغول شد. در یورش صهیونیست ها خانواده وی به غرب اردن پناهنده شد. در سال ۱۹۶۴ در اسکندریه مصر، به سازمان الفتح ملحق شد. در ۷ دسامبر ۱۹۷۲ بمبی که توسط یک صهیونیست، با پوشش خبرنگار ایتالیایی، در دفتر کارش گذاشته شده بود منفجر گردید و وی را به شدت زخمی کرد که پس از یک ماه درگذشت. وظیفه شغلی او در اروپا بیشتر در حوزه تبلیغات و روابط عمومی بود.

پاریس ترور شد، چندین ملاقات داشته باشد. این ملاقات ها به دلیل عدم پیگیری محمود همشری به نتیجه قطعی نرسید؛ و بعدها از طریق دیگری یعنی تماس با نمایندگان سازمان الفتح در قطر زمینه ملاقات با اعضای رهبری این سازمان به دست آمد. این ملاقات در اوایل تابستان ۱۳۴۹ میان نمایندگان سازمان مجاهدین خلق و سازمان الفتح در امّان (اردن) صورت گرفت و آنها (سازمان الفتح) تعهد هرگونه کمک نظامی را در حیطه امکاناتشان نسبت به سازمان پذیرا شدند.(۱)

مذاکره در قطر

تفصیل ماجرای تماس های موفق بعدی از این قرار است که سید مرتضی (تراب) حق شناس در زمستان ۱۳۴۸، از طریق دوبی، خود را به قطر رساند؛ در حالی که محمل و پوشش او کارگری بود. پس از ورود در بندر با مسئول دفتر فتح در قطر، که ضمنا صاحب پست مهمی نیز بود، تماس برقرار کرد. در وهله اول، خود را فردی علاقه مند به جنبش فلسطین و تحقیق پیرامون آن معرفی نمود و در پاسخ به این سؤال که «آیا وابسته به گروهی هستی؟»، جواب منفی داد و گفت: «من و چند نفر از رفقایم که در ایران هستیم، مایلیم که در مورد انقلاب فلسطین تحقیق کنیم.» مسئول دفتر موافقت خود را اعلام کرده قرار گذارد که چند ماه بعد او را ملاقات کند و نتیجه نهایی را به اطلاعش برساند.(۲) در فروردین ۱۳۴۹ عبدالرّسول مشکین فام و فتح اللّه (ارژنگ) خامنه ای به همراه تراب حق شناس، از همان طریق قاچاق، راهی دوبی و از آنجا با لنج عازم قطر شدند. توفانی شدن دریا ناخدا را مصمم به بازگشت کرد ولی با اصرار این سه تن به راه خود ادامه داد. پس از چند روز سرگردانی روی دریا، ناخدا در یک نیمه شب در محلی لنگر انداخت. او قصد داشت مسافرین را در نقطه ای خشک و کویری پیاده کند؛ و این محل تا بندر اصلی قطر ساعت ها فاصله داشت. مجاهدین که از ابتدا به این ناخدا ظنین بودند دست به اقدام زدند. یکی از برادران، برای روشن کردن قضیه، از موتور لنج پیاده می شود ولی بعد از مدتی راهپیمایی متوجه می شود که اثری از قطر نیست و می فهمد که ناخدا کلک زده و نخواسته مسافرین بیچاره را به مقصد برساند؛ لذا برادران ناخدا را پیاده کرده و به او می گویند که «تو

۱- نشریه پیکار، ش ۷۸، ۵ آبان ۵۹: ص ۱۳؛ متن مصاحبه با حسین روحانی و تراب حق شناس.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۷. شرح تأسیس...: ص ۵۴.

مسئول گم شدن این مردم و در نهایت هلاکتشان در این بیابان خشک و خالی هستی». در همین زمان، به اشاره ناخدا، جاشویان لنج را به حرکت در آورده و ناخدا بعد از فرار از دست برادران، می خواهد با شنا خود را به لنج برساند؛ که توسط برادران دستگیر می شود [...] برادران، بعد از تلاش زیاد، موفق می شوند که مسافرین را پیدا کرده و جمع و جور نمایند [...] سرانجام بعد از چند روز، لنج در ساحل قطر لنگر می اندازد و برادران خود را به شهر رسانده در موعد مقرّر با نماینده فتح و فرد دیگری که جهت انجام مذاکرات از بیروت آمده بود، ملاقات می نمایند.(۱)

در جریان این مذاکرات، نمایندگان الفتح با سازمان و موقعیت و مواضع آن آشنا شدند. این ملاقات موفقیت آمیز بود و قرار شد مذاکرات تفصیلی بعدی در امّان، پایتخت اردن هاشمی، صورت بگیرد؛ به این شکل که مجاهدین در بیروت اجتماع کنند و از آنجا توسط الفتح به اردن گسیل شوند تا پیرامون آموزش های نظامی و سیاسی مورد نیاز تصمیم گیری نهایی اتّخاذ گردد. هیئت نمایندگی سازمان مجاهدین خلق مرکّب از اصغر بدیع زادگان، تراب حق شناس، مسعود رجوی و لطفعلی بهپور - به مسئولیت و سرپرستی بدیع زادگان - در اواسط بهار ۱۳۴۹ از بیروت به امّان برده شدند و در آنجا با هیئت نمایندگی سازمان الفتح، به ریاست ابوحسن(۲) به مذاکره پرداختند. ماحصل مذاکرات، توافق طرفین بر این اساس بود که با میزبانی الفتح، هر تعداد از افراد سازمان که اعزام شوند، جهت گذراندن دوره آموزش نظامی و فنون رزم چریکی، به اردوگاه های جنبش فلسطین جذب گردند. ضمنا سازمان الفتح تقبّل نمود که متناسب با امکانات خود و میزان نیاز سازمان، در تدارک تسلیحاتی مساعدت کند. در پی این توافق، تعداد قابل توجهی از کادرها و اعضای سازمان، که عموما از جهت سیاسی و تشکیلاتی در سطح قابل توجهی بودند، به طرق مختلف - چه به طور رسمی و همراه با گذرنامه و چه به صورت قاچاق از راه دوبی - عازم اردوگاه های الفتح در اردن و - پس از سپتامبر ۱۹۷۰ - در لبنان و سوریه شدند.(۳)

ص:۳۹۸

۱- شرح تأسیس...: صص ۵۴ - ۵۵.

۲- این فرد بعدها در حادثه انفجاری در بیروت، که توسط صهیونیست ها تدارک شده بود، با جمعی دیگر از مبارزان فلسطینی به قتل رسید.

۳- یادداشت های حسین روحانی: صص ۳۷ - ۳۸.

ماجرای هواپیماربایی

همزمان با حضور هیئت نمایندگی سازمان در بیروت و امان، برای چند تن از اعضای سازمان، که به دلیل مشمولیت نظام وظیفه قادر به تهیه گذرنامه نبودند، شناسنامه های جعلی تهیه شد. قرار بود آنان از طریق بنادر جنوبی (بندرعباس و بندرلنگه) عازم قطر، ابوظبی یا دوبی شوند، در پوشش کارگر مهاجر از نمایندگان سیار سفارت ایران گذرنامه تهیه کنند و از راه هوایی به بیروت بروند. شش تن از این افراد (سیدجلیل سیداحمدیان، محسن نجات حسینی، محمود شامخی، حسین خوش رو، کاظم شفیعیها، موسی خیابانی) در دوبی خانه ای اجاره کردند و در آن ساکن شدند. ولی اندکی بعد پلیس دوبی اقدام به دستگیری آنان کرد. این حادثه منجر به ماجرای هواپیماربایی شد که در زمان خود حادثه ای جنجالی به شمار می رفت. شرح ماجرا چنین است:(۱) افراد فوق موفق شدند در هیئت کارگران مهاجر ایرانی، با شناسنامه جعلی گذرنامه های خود را از مأموران سیار سفارت ایران در کویت، که برای رسیدگی به وضع ایرانیان مهاجر مدتی از سال را در دوبی اقامت داشتند، دریافت کنند. طبق برنامه، قرار بود دو تن از افراد فوق در روز شنبه ۶ مرداد ۱۳۴۹ و بقیه با فاصله یکی دو روز راهی بیروت شوند. اعضای سازمان برای عزیمت به بیروت به خرید لباس مناسب نیاز داشتند و لذا شش نفر فوق، با هم، راهی بازار شدند. حرکت دسته جمعی شش نفر با سر و وضع ژولیده توجه یک مأمور انگلیسی پلیس را جلب کرد و آنان دستگیر و به شرطه خانه برده شدند.(۲) ریاست شرطه خانه را فردی ایرانی تبار به نام احمد بوستانی به دست داشت. همراه داشتن مقدار زیادی پول، که با لباس های مندرس ناهمخوان بود، سبب سوءظن شدید پلیس دوبی به اعضای سازمان شد و در زمان بازرسی از خانه محل اقامت آنان سرودهای العاصفه، تعدادی کتاب درباره جنگ چریکی در چین و ونزوئلا، ۴ عدد پاسپورت کامل و ۲ پاسپورت نیمه تمام، مهر جعل پاسپورت، عکس و مدارک تحصیلی و

دفترچه یادداشت بغلی یکی از اعضا به دست آمد. با کشف مدارک فوق و پاسخ های متناقض اعضای

۱- برای بیان ماجرای هواپیماربایی به طور عمده از سه مأخذ استفاده شده است: شرح تأسیس...: صص ۵۶ - ۷۲؛ یادداشت های حسین روحانی: صص ۳۹ - ۴۱؛ گزارش درونی سازمان مجاهدین خلق: بخش اول (گزارش فوق نیز نوشته حسین روحانی است).

۲- در آن زمان پلیس دوبی زیرنظر مأموران انگلیسی کار می کرد. به علت رواج قاچاق، پلیس در اکثر اوقات شبانه روز، پیاده یا با اتومبیل، به گشت زنی مشغول بود و افراد مظنون را فورا جلب می کرد.

سازمان در بازجویی ها سوءظن پلیس دوبی بیش تر شد و افراد فوق را به اتهام جاسوسی در بازداشت نگه داشت. افراد زندانی موفق شدند از طریق یکی از زندانیان عادی ایرانی نامه ای برای سازمان در تهران ارسال کنند و دستگیری خود را اطلاع دهند. سازمان پس از بیست روز تصمیم گرفت که سه تن را برای پیگیری و حل مسئله به دوبی اعزام کند. در نیمه اول شهریور ۱۳۴۹ حسین احمدی روحانی، عبدالرسول مشکین فام و سیدمحمد سادات دربندی، جداگانه وارد دوبی شدند. مسئولیت گروه به عهده حسین روحانی بود. آنان به مدت دو ماه از طرق مختلف تلاش کردند تا مانع تحویل زندانیان به دولت ایران شوند. از جمله، به کمک الفتح و شخص یاسرعرفات، موفق شدند تا از طریق یک قاضی فلسطینی درباره مدارک کشف شده و کم و کیف پرونده اطلاعاتی به دست آورند. سرانجام، تصمیم گرفته شد که در صورت انتقال زندانیان به ایران با هواپیمای مسافربری، اقدام به ربودن هواپیمای فوق شود. از سال ۱۹۶۸ موجی از هواپیماربایی سیاسی در اروپا و خاورمیانه آغاز شده بود و در آن زمان اقدام فوق نوعی عمل «انقلابی» و «قهرمانانه» به شمار می رفت. هواپیماربایی های جنجالی جبهه خلق برای آزادی فلسطین(۱) در شهریور و مهر ۱۳۴۹/اوت و سپتامبر ۱۹۷۰ نیز جاذبه لازم را برای مبادرت به این اقدام در مجاهدین خلق ایجاد کرده بود.(۲) سرانجام، در حوالی نیمه آبان ۱۳۴۹ مسجل شد که پلیس و سازمان امنیت دوبی، که ریاست آن را یک سرهنگ انگلیسی به دست داشت، زندانیان را به دولت ایران تحویل خواهد داد. در گروه اعزامی مجاهدین خلق تقسیم کار جدیدی صورت گرفت و مشکین فام، به دلیل توانایی های جسمی، به جای حسین روحانی مسئولیت گروه و فرماندهی عملیات هواپیماربایی را به دست گرفت.(۳) اعضای گروه موفق شدند برای پرواز ساعت ۸ صبح روز دوشنبه ۱۸ آبان ۱۳۴۹، که زندانیان را به بندرعباس انتقال می داد،

۱- جبهه خلق برای آزادی فلسطین (الجبهه الشّعبیه لتحریرالفلسطین) به رهبری جرج حبش (متولد ۱۹۲۰) در سال ۱۹۶۷ تأسیس شد. حبش یک فلسطینی مسیحی است که از دانشگاه آمریکایی بیروت در رشته پزشکی فارغ التحصیل شد. جبهه خلق تا مدت ها مهم ترین سازمان مارکسیستی در جنبش مقاومت فلسطین به شمار می رفت. جبهه خلق با سازمان چریک های فدایی خلق ایران رابطه نزدیک داشت.

۲- در شهریور و مهرماه ۱۳۴۹/اوت و سپتامبر ۱۹۷۰ جبهه خلق برای آزادی فلسطین طی دو روز اقدام به ربودن چهار هواپیمای مسافربری شرکت های غربی و اسرائیلی نمود. به دنبال این اقدام، در اکثر فرودگاه ها، از جمله فرودگاه دوبی، حالت فوق العاده اعلام شد و مسافران و وسایل آنها دقیقا مورد کنترل قرار می گرفت. یک دستگاه الکترونیک اسلحه یاب نیز در فرودگاه دوبی تعبیه شده بود.

۳- قبلاً یکی از پاهای حسین روحانی آسیب دیده و مورد عمل جراحی قرار گرفته بود.

بلیط تهیه کنند(۱) و مقداری بنزین و ماده ناپالم، چند عدد چاقو و یک قبضه اسلحه تک تیر، که به شکل خودکار بود، وارد هواپیما کنند.(۲) زندانیان به همراه بوستانی، رییس شرطه و یک همکار او و مسافران، سوار هواپیما شدند. ده دقیقه پس از شروع پرواز، اعضای تیم، بوستانی را مضروب کردند، کلید دستبندها را به دست آوردند، شش دوست زندانی خود را آزاد کرده و چاقوها را بین آنها تقسیم کردند و هواپیما را به کنترل خود درآوردند. خلبان مسن استرالیایی هواپیما مطیع بود ولی کمک خلبان جوان ایرانی او چند بار تلاش کرد تا ربایندگان را فریب دهد. قرار بود هواپیمای ربوده شده به عراق برده شود ولی به علت کمبود سوخت ابتدا به سوی قطر هدایت شد. پس از تماس خلبان با برج مراقبت و اصرار او، هواپیما در ساعت ۵/۹ صبح در فرودگاه دوحه به زمین نشست. به محض نشستن هواپیما در انتهای باند چند ماشین آتش نشانی حامل نیروهای مسلح به هواپیما نزدیک شدند که به دلیل تهدید جدّی ربایندگان (ریختن بنزین بر کف هواپیما و روی صندلی ها و تهدید آتش زدن هواپیما) خلبان مقامات فرودگاه را از هرگونه دخالتی منع کرد. در ساعت ۵/۱۰، پس از اتمام سوخت گیری، هواپیما به پرواز درآمد، از طریق آسمان کویت به سوی عراق حرکت کرد و در ساعت ۲ بعدازظهر به بصره رسید. مسئولان فرودگاه بصره اجازه فرود ندادند و ضمن تماس با مرکز توصیه کردند که هواپیما در بغداد فرود آید. حدود ساعت ۳ بعد از ظهر هواپیما به آسمان بغداد رسید. خلبان اجازه فرود خواست ولی مقامات فرودگاه اجازه فرود ندادند. خلبان با تکرار درخواست خود و بیان موقعیت خطرناک هواپیما، سرانجام موفق شد در یک باند فرعی فرود آید. پس از استقرار هواپیما در باند فرودگاه بغداد، مشکین فام، فرمانده عملیات، از هواپیما خارج شد. او به

اختصار مواضع خود و دوستانش و علت هواپیماربایی را برای مقامات امنیتی عراق بیان کرد و برای

۱- در آن زمان در هفته دو پرواز (روزهای دوشنبه و چهارشنبه) از دوبی به بندرعباس صورت می گرفت. این پروازها با هواپیمای دو موتوره داکوتا، متعلق به شرکت ایرتاکسی بود که ۲۸ نفر ظرفیت داشت.

۲- «چون فرودگاه دوبی شدیدا کنترل می شد می بایستی برای رفتن به هواپیما این وسایل جاسازی می شد. با آشنایی که از نحوه کنترل داشتند چند عدد قوطی آب میوه خریداری نموده و با ایجاد دو سوراخ ریز آب میوه را خالی کرده و سپس با غوطه ور کردن قوطی ها در ظرف پر از بنزین و مک زدن قوطی ها را پر از بنزین نمودند و سوراخ ها را با خرما پر کردند. برای این که بوی بنزین به خارج نفوذ نکند کاغذ مارک دار قوطی را روی آن چسباندند... ناپالم را در محفظه بین قسمت شیشه ای و فلزی فلاکس ریخته و درون فلاکس را با مقداری میوه و یخ پر کرده بودند... اسلحه ها و چاقوها را نیز به طریقی ماهرانه وارد هواپیما کردند به طوری که علیرغم بازرسی های شدید [مأموران امنیتی [نتوانستند به چیزی دسترسی پیدا کنند.» شرح تأسیس...، صص ۶۶ - ۶۷.

تحویل هواپیما و تسلیم شدن به دولت عراق اعلام آمادگی کرد. به این ترتیب، ربایندگان از هواپیما پیاده شدند و پس از تفتیش و تحویل سلاح ها، به سمت سالن فرودگاه هدایت شدند. در محوطه فرودگاه خبرنگاران و عکاسان اجتماع کرده بودند ولی به درخواست ایرانیان عکسی گرفته نشد و گفتگویی صورت نگرفت. برخی از نیروهای مخالف رژیم پهلوی، که اغلب از وابستگان به جبهه ملی ایران در خارج از کشور بودند، برای استقبال از هواپیماربایان به فرودگاه آمده بودند که به درخواست سفارت ایران و ممانعت پلیس بغداد موفق به ملاقات نشدند. مأموران پلیس، با همکاری سفارت ایران در بغداد، هواپیماربایان را اعضای یک باند جاعل معرفی کردند. هواپیمای ربوده شده کمی بعد به سوی آبادان پرواز کرد. درباره ورود مجاهدین خلق به بغداد، حوادث دوران اقامت شان در عراق و اعزام به پایگاه های سازمان آزادی بخش فلسطین، گزارش درونی در دست است که در حوالی سال ۱۳۵۰ برای سازمان تنظیم شده. نویسنده گزارش فوق حسین روحانی است. در این گزارش چنین آمده است: به دنبال پرواز هواپیما به طرف آبادان ما ۹ نفر را دسته جمعی به باشگاهی بردند و در آنجا تا ساعت ۹ بعدازظهر با گروه های مختلف ایرانی برخورد کردیم که البته آنها ما را، که به اسم و خصوصیات غیرحقیقی معرفی شده بودیم، نشناختند. آن عدم معرفی اگرچه به لحاظ سازمانی برای ما ضروری بود ولی در عمل موجب دشواری هایی نیز شد تا آنجا که احتمال استرداد ما به ایران می رفت زیرا به دلیل عدم فکر کافی روی محمل ها در بازجویی های اولیه به تناقضات آشکاری برخوردیم که موجب تشدید سوءظن مقامات عراقی به ما گردید و حتی برخی از آنها فکر می کردند که ساواک ما را به این صورت گسیل داشته است. گویا خود رژیم ایران نیز در این جهت یک سری اقدامات کرده بود. سرانجام برای جلوگیری از چنین پیشامدی هویت اصلی خود را معرفی کردیم. البته همه چیز را به خودمان ختم کردیم و تا آخرین لحظه اسمی از سازمان برده نشد. علی رغم معرفی خود و دلایل غیرقابل انکاری که می توانست مقامات عراقی را به ماهیت ما رهنمون شود این سوءظن مدت زیادی ادامه داشت تا بالاخره با تماس های گروه های مترقی در خارج و در رأس آنها فتح واقعیت امر برای آنها روشن شد و ما هدفمان را که پیوستن به انقلاب فلسطین بود برای آنها توضیح دادیم و روی آن تکیه زیادی نمودیم. و به این ترتیب ما سه نفر، در حالی که ۶ برادر عزیزمان را در کنار خود داشتیم و باب تجربه ای جدید در زمینه عمل انقلابی را گشوده بودیم، عراق را به سوی یکی از پایگاه های فتح در مرزهای فلسطین ترک

کردیم.(۱)

بعدها، در سال ۱۳۵۹، حسین روحانی در مصاحبه با نشریه پیکار نحوه برخورد مقامات عراقی با گروه ۹ نفره فوق را مشروح تر بیان کرد و روشن شد که آنان در زندان بغداد به شدت مورد شکنجه قرار گرفته اند.

کم و بیش از ماهیت رژیم بعثی عراق و موضع گیری های سوداگرانه آن در قبال نیروهای انقلابی، که به ظاهر دم از حمایت آنها می زد، با اطلاع بودیم و به همین دلیل در طرح اولیه ای که داشتیم مقصد نهایی خود را جمهوری دمکراتیک یمن (یمن جنوبی) در نظر گرفته بودیم اما این طرح دارای اشکالاتی بود... هنوز چند ساعتی از ورود ما به این محل نگذشته بود که ما را به طور جداگانه به یکی از زندان های قدیمی بغداد بردند و بلافاصله بازپرسی از ما را، که همراه با فحاشی و شکنجه بود، شروع کردند... مجاهد شهید رسول مشکین فام را تا سرحدّ مرگ شکنجه کردند. مجاهد موسی خیابانی را چند بار با شلیک گلوله در کنار سر او تهدید به مرگ کردند. خود مرا تا آنجا شکنجه دادند که مدت ها در همان بغداد در بیمارستان بودم. رفیق حسین خوشرو را ساعت ها به سقف آویزان کردند و در مقابل چشم من او را شکنجه دادند. رفیق کاظم شفیعیها را در نیمه های شب آن قدر شکنجه دادند که از هوش می رفت و تن مجروح و نیمه جان او را به سلول می آوردند. این وضع تا چند هفته به طول انجامید تا آن که با کوشش و پیگیری سازمان... نماینده سازمان آزادی بخش فلسطین در بغداد همراه با رفیق تراب حق شناس با مسئولین عراقی دیدن کرده و آن دو در همان زندان به دیدن ما آمدند؛ و از این به بعد مقامات عراقی مجبور به عقب نشینی شده و دست از شکنجه و بدرفتاری نسبت به ما برداشتند و از این هنگام کوشیدند که با انواع حیله ها ما را متقاعد کنند که در همان عراق بمانیم و به قول خودشان در کنار آنها با رژیم شاه مبارزه کنیم... مقامات عراقی وقتی فهمیدند که ما به هیچ قیمتی حاضر نیستیم در برابر فشار و تطمیع آنها تسلیم شویم و به آنان امتیازی بدهیم سخت ناراحت شدند... بالاخره به دنبال فشاری که مرتبا به

مقامات عراقی جهت خروج از عراق وارد می آوردیم و با کوشش و فعالیت دفتر نمایندگی سازمان آزادی بخش فلسطین در بغداد، موفق شدیم عراق را ترک [کنیم] و به اردوگاه های فلسطینی و سایر همرزمانمان که از مدت ها پیش به آنجا رفته بودند بپیوندیم.(۲)

۱- گزارش و انتقاد از خود...: ص ۹.

۲- نشریه پیکار، شماره ۷۸، ۵ آبان ۱۳۵۹: ص ۱۴.

در روایت رسمی سازمان مجاهدین خلق نیز به شکنجه های شدید زندانیان در بغداد اشاره شده و سپس چنین آمده است: در تماسی که بین نماینده فتح و مسئولین و مقامات عراقی گرفته می شود برادران به این صورت معرفی می شوند که می خواسته اند به فلسطین رفته و به برادران فلسطینی خود بپیوندند. بعد از این مقامات عراقی دست از شکنجه برادران برداشته و پس از یک هفته که از ختم شکنجه می گذرد در جلسه ای با حضور مقامات عراقی و برادران جریان امر روشن می شود و مقامات عراقی متوجه می شوند که اینها ۹ تن از رزمندگان ایرانی هستند. البته این آشنایی باعث نمی شود که ماهیت و هویت سازمانی برادران نیز برای مقامات عراقی روشن شود... بعد از اتمام معالجات چند روزی در عراق اقامت می گزینند تا ترتیب مسافرت آنها از طریق نماینده فتح داده شود. در این مدت مقامات عراقی سعی داشتند که به نحوی از برادران به نفع خود استفاده تبلیغاتی نمایند که آنها به هیچ وجه تن به این مسئله نمی دهند حتی در این حد که تأییدی ضمنی بر رژیم خود بگیرند زیرا برادران می دانستند که رژیم ایران در برنامه های تبلیغاتی خود در مورد سازمان سعی می کند آن را وابسته به خارج معرفی کند (به خصوص دولت عراق).(۱) به این ترتیب، در ۲۵ دی ۱۳۴۹ زندانیان آزاد شدند و پس از چند روز در معیت نماینده سازمان فتح عازم پایگاه های چریکی سازمان آزادی بخش فلسطین شدند.

تماس با امام خمینی

از فصل های مهم ماجرای هواپیماربایی و بازجویی و شکنجه مجاهدین در عراق، مراجعه به امام خمینی(ره) در نجف اشرف و تقاضای وساطت و دخالت ایشان به منظور رهایی آنهاست. دو روایت بی واسطه از این ماجرا در دست است که آنها را نقل می کنیم؛ با این توضیح که مشترکات هر دو روایت کم نیست و با نقل های پیشین نیز هماهنگ است ولی به دلیل نقش و موضع سیاسی راویان آن، در زمان بیان ماجرا، سمت گیری ها و نتیجه گیری ها متفاوت است. روایت اول از مرتضی (تراب) حق شناس است که در پاییز ۱۳۵۹، ضمن گفت و گویی با نشریه پیکار، پس از اشاراتی به سوابق حضور خود در فعالیت های برون مرزی سازمان، از مراجعه به امام خمینی(ره) سخن گفته است. [...] مقامات عراقی برادران ما را، که حاضر نبودند خود را در خدمت عراقی ها قرار دهند، به

۱- شرح تأسیس...: صص ۷۰ - ۷۲.

زندان انداختند و شکنجه شان می کردند و احتمال داشت که آنها را به ایران تحویل دهند؛ امری که برای سازمان مخفی ما در آن روز – البته – گران تمام می شد. سازمان این بار برای نجات ۹ نفر، آن هم از زندان بغداد، باید تلاش می کرد. [در] سفر من به عراق و ملاقات با آیه اللّه خمینی... مطرح کردم و گفتم: «فقط کافی است شما به عراقی ها پیغام دهید که خبری دریافت کرده اید که اینها جاسوس رژیم شاه نیستند؛ و تفصیل قضیه را موکول به اخبار بعدی از ایران بنمایید که ما خود رأسا اقدام می کنیم»؛ و اضافه کردم که «این برادران در راه سفر به سوی پایگاه های انقلاب فلسطین بوده اند و من نیز از پایگاه های الفتح نزد شما آمده ام.».

[...] آقای خمینی گفت [که] اگر اقدامی کند ممکن است برای آنها (زندانیان) بدتر شود؛ من «بدتر شدن» را نمی توانستم قبول کنم و گفتم: «آنها زیر شکنجه شدید قرار دارند و در معرض تحویل به ایران هستند». ولی وی، نه در آن تماس و نه بعد از آن، حاضر به هیچ کمکی به ما نشد [... [چند روز پس از ملاقات اول، آیه اللّه توجیه دیگری برای این عدم موضعگیری مطرح نمود و آن اینکه نمی خواهد از عراقی ها تقاضایی بکند تا تقاضای متقابلی از سوی آنان به دنبال داشته باشد.(۱) پس از سخنرانی امام خمینی(ره) در چهارم تیر ماه ۱۳۵۹، سلسله مصاحبه ها و سخنرانی هایی پیرامون سازمان مجاهدین خلق توسط شخصیت های مرتبط با آن انجام شد(۲) که یکی از آنها سخنرانی حجه الاسلام سید محمود دعایی در ساختمان رادیو واقع در میدان ۱۵ خرداد (ارگ) بود. وی در مورد مراجعه مجاهدین به امام می گوید: زمانی که [روابط] رژیم شاه با رژیم فعلی عراق تیره شده بود، سه مرتبه رزمندگان ایرانی هواپیمای ایرانی را مجبور کردند که در عراق بنشینند. [... [ماهیت افراد مبهم بود؛ و خودِ مجبورکنندگان به فرود این هواپیما در بغداد، از کادرهای برجسته «سازمان مجاهدین خلق» بودند. اینها به هیچ قیمت حاضر نشده بودند ماهیت و انگیزه اقدامشان را افشا کنند. [...] این ۹ نفر را شکنجه کردند که ماهیت سازمان و وابستگی اینها را کشف کنند؛ و زیر شکنجه تنها

۱- نشریه پیکار، ش ۷۶، ۲۱ مهر ۵۹: ص ۱۶.

۲- از جمله مصاحبه صداوسیما با آقای منتظری، سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی در حوزه علمیه چیذر، سخنرانی آقای دعایی در ساختمان صدا در ارگ و سخنرانی آقای بهزاد نبوی (به عنوان نماینده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) در زمین متعلق به دانشگاه امام صادق(ع) واقع در چهارراه طالقانی – ولی عصر. سخنرانی های مذکور همه از رادیو پخش شد.

چیزی که فهمیدند، اسامی واقعی افراد بود که لو رفت. یکی از آن افراد آقای موسی خیابانی بود - و الآن در کادر رهبری مجاهدین خلق است - و برجسته ترین چهره شان مرحوم رسول(۱) مشکین فام بود که زیر شکنجه سخت مقاومت کرد و دیگری حسین روحانی بود - که او الآن ظاهرا عضو مرکزی «سازمان پیکار» می باشد که از کادرهای برجسته بود. همزمان با فرود این هواپیما کادر مرکزی سازمان تلاش می کند که به نحوی از طریق حضرت امام و دیگر یاران مبارز در عراق، برای آزادی اینها کمک بگیرد؛ و مرحوم آیه اللّه طالقانی را سوار ماشین می کنند - در یکی از جاده های اطراف تهران - و مسئله را مطرح می کنند و ایشان هم با دست مبارکشان، با مرکّب نامریی، پیامی را به امام می نویسند. در آن پیام، همان طور که خود امام فرمودند، نوشته بودند: «اِنّهم فِتیهٌ امنوا بربّهم و زِدنا هم هُدی» - درست سرنوشت «اصحاب کهف» - و ضمنا برای اینکه آن کسی که به نزد امام می آید مورد اعتماد باشد، دو نشانی را مرحوم طالقانی به آن فرد می دهند که یکی را در همان نوشته گذاشته بودند و یک نشانی را شفاهی به من [(دعایی)] می دهند. [...] و آن شخص سیدمرتضی (تراب) حق شناس بود و جهرمی است و آن موقع ایشان دانشجو بودند و من در قم بودم و ارتباطی با هم داشتیم. [...] رفتم خدمت امام، وقت گرفتم و گفتم: «فردی است که می شناسم و مورد اعتماد است»؛ و ایشان پیامی از سید ابوالفضل زنجانی و آیه اللّه طالقانی آورده بودند و در حضور امام، آن نوشته نامریی را ظاهر کرد؛ و امام در جواب فرمودند که «من باید تأمل کنم و جواب شما را بدهم». روز بعد امام در جواب گفتند که «من نمی توانم کاری انجام بدهم؛ چون رسما من باید چیزی از مسئولین عراقی برای آزادی اینها بخواهم و بعدا آنها نیز چیزی از من خواهند خواست و بنده نمی توانم با عراقی ها داد و ستد را آغاز کنم»؛ و حق شناس هم گفت که «به امام حق می دهم.» و قرار شد که شخصا ترتیبی بدهم که بتوانم با آن ۹ نفر ملاقاتی کنم و از سلامت آنها به تراب حق شناس خبر بدهم. کادر مرکزی به این نتیجه رسیده بود که نباید مقاومت کنند و باید هرچه دارند بگویند تا آزاد شوند؛ یعنی اعتماد دولت عراق جلب شود تا آزاد شده از عراق خارج شوند. و می دانستم که تا مطمئن نشوند که سازمان دستور داده چیزی نمی گویند. تراب یک نشانی به من داد که به این ۹ نفر بدهم؛ و بالاخره با سماجت زیاد، وقتی ملاقات کردم که خود عراقی ها زیر شکنجه چیزهایی شنیده بودند؛ و از طرف دیگر سازمان آنها از طریق سازمان «الفتح» آزادی اینها را خواسته بود. من در منزل پناهیان، این ۹ نفر را ملاقات کردم، [که] مِن جمله آقای

۱- اصل: سعید

موسی خیابانی بود. در آنجا سعی کردم که به آنها بگویم که پناهیان عنصر[ی] نااهل و نامطمئن است و این شخص «ژنرال پناهیان» جانشین «بختیار» است. این ماجرا گذشت و از عراق به سوریه رفتند و به یارانشان پیوستند.(۱)

اعضای سازمان در اردوگاه های فلسطینی

اشاره

در تاریخ ۲۵ دی ماه ۱۳۴۹ زندانیان سازمان آزاد و پس از چند روز در معیّت نماینده الفتح عازم پایگاه های چریکی مستقر در سوریه شدند. پایگاهی که قرار بود این عده بدانجا گسیل شوند، همان بود که در ۲۱ مرداد ۴۹ چند تن از اعضا از جمله مشکین فام در آن آموزش دیده بودند.(۲) پایگاه مزبور، که بعدا - به ادعای سازمان - به نام مستعار مشکین فام یعنی «حسن سلاّمه» معروف شد، در نزدیکی امّان پایتخت اردن قرار داشت. این پایگاه کوچک را - ظاهرا - فتح برای آموزش چریک های کشورهای دیگر تأسیس کرده بود. فرمانده آن مرد چهل سال های به نام «احمد الجزایری» بود که پس از شرکت در نبردِ «دِین بین فو» به ملّیون مراکش پیوسته و پس از پایان نبرد در آن کشور به موطن خود در الجزایر رفته و در انقلاب الجزایر شرکت کرده بود. بعد از پایان انقلاب، چند سال وابسته

نظامی سفارت الجزایر در پاریس بود و بعد از آن مدتی ریاست افسران بازنشسته در آن کشور را به عهده داشت. او بعدا به انقلاب فلسطین پیوست.(۳) پس از جنگ سپتامبر ۱۹۷۰ (معروف به «سپتامبر سیاه») و انتقال فلسطینی ها از اردن، این پایگاه سقوط کرد. از آن پس پایگاه «طرطوس» در سوریه و پایگاه «شیخ زناد» در شمال لبنان مرکز آموزش اعضای سازمان شد.(۴) دوره های آموزشی در اردوگاه های الفتح به طور متوسط ۳ ماه بود که طی آن، علاوه بر برنامه های روزانه دو و نرمش و تمرین های بدنی، آموزش های نظری و عملی شامل رزم انفرادی، آشنایی و تیراندازی با سلاح های مختلف شرقی و غربی، آشنایی با مواد انفجاری فابریک و دست ساز و تمرین های عملیاتی بود. برخی از افراد مدت طولانی تری را سپری کردند و آموزش های

۱- نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۳۶ - ۱۴۰. روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۳۱۷، ۱۶ تیر ۱۳۵۹.

۲- خلاصه پرونده ها...: (افراد اعزام شده از جمله) سادات دربندی، سیّد محمد. شرح تأسیس...: ص ۷۲.

۳- شرح تأسیس...: صص ۷۲ - ۷۳.

۴- خلاصه پرونده ها...: پیشین.

تخصصی را نیز گذراندند. اتفاق قابل توجهی که در طول این آموزش ها رخ داد، تیر خوردن و زخمی شدن یکی از اعضا در جریان تمرین عملیاتی بود.(۱) در جریان این دوره اقامت در لبنان و سوریه، از آنجا که لبنان مرکز بازار سیاه اسلحه در منطقه عربی خاورمیانه بود، سازمان تصمیم گرفت تا حدودی که امکان داشت خود را از نظر تسلیحاتی و تدارکاتی تأمین کند. سلاح های تهیه شده بعدا به طرق مختلف به داخل حمل گردید. نحوه ورود به ایران نیز مختلف بود؛ برخی از اعضا از طریق عادی و با هواپیما بازگشتند، اما پس از دستگیری دو تن از ایشان در فرودگاه بیروت،(۲) ورود قاچاق از طریق شیخ نشین ها و مرز ترکیه مورد توجه قرار گرفت.(۳) اکثر افراد اعزامی، تا قبل از ضربه اول شهریور ماه ۱۳۵۰، به ایران بازگشتند؛ افرادی چون سید احمدیان و ابراهیم آوخ اندکی پس از ضربه اول شهریور (از طریق ترکیه)، محمود شامخی یک سال پس از ضربه، افرادی مثل حسین روحانی و خوشرو حوالی سال های ۵۵-۱۳۵۴ و عناصری مثل تراب حق شناس در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی مراجعت کردند. موارد مشخص و قابل توجه در خصوص وضعیت افراد، پس از ضربه شهریور، در جای خود خواهد آمد. فهرست افراد اعزام شده همراه با برخی مشخصات و ملاحظات، در جدولی که ملاحظه می کنید تنظیم شده است. ممکن است در این فهرست، حداکثر، دو سه اسم نیامده باشد که علتش کمبود منابع بوده است.(۴)

ص:۴۰۸

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۹. شرح تأسیس...: صص ۷۲ - ۷۵.

۲- در فصل نهم (ضربه شهریور ۱۳۵۰) این موارد توضیح داده شده است.

۳- شرح تأسیس...: صص ۷۵ - ۷۶.

۴- خلاصه پرونده ها...: افراد فهرست (بجز حق شناس، نجات حسینی، خوشرو و یقینی). یادداشت های حسین روحانی: صص ۳۸ - ۳۹.

فهرست اعزام شدگان سازمان به اردوگاه های آموزشی «الفتح»

ردیف

نام و نام خانوادگی

نحوه خروج

توضیحات

۱

ابراهیم - آوخ

الف - قاچاق از طریق دوبی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

ب - عادی از طریق هوایی

۲

حسین - احمدی روحانی

عادی از طریق هوایی

یکی از سه تن رباینده هواپیمای حامل

زندانیان سازمان در دوبی - بازگشت به

کشور در سال ۵۴

۳

محمد - بازرگانی

قاچاق از طریق دوبی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۴

علی - باکری

عادی از طریق هوایی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۵

اصغر - بدیع زادگان

عادی از طریق هوایی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۶

لطفعلی - بهپور

عادی از طریق هوایی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

اعزام به عنوان مترجم

۷

کریم - تسلیمی

قاچاق از طریق دوبی

بازگشت به کشور در سال ۴۹

دستگیری در سال ۵۰ - سفر فقط

به شیخ نشین ها و عدم توفیق در سفر

به فلسطین

۸

سید مرتضی (تراب) –

قاچاق از طریق قطر

بازگشت به کشور در آستانه پیروزی

حق شناس

انقلاب سال ۵۷

۹

فتح اللّه (ارژنگ) –

قاچاق از طریق قطر

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

خامنه ای

۱۰

حسین – خوشرو

قاچاق از طریق ابوظبی

یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دوبی

بازگشت به کشور حوالی سال های ۵۴ و ۵۵

۱۱

رضا – دارابی زاده (خالد)

عادی از طریق هوایی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۱۲

مسعود - رجوی

قاچاق از طریق دوبی

اعزام به عنوان مترجم - بازگشت به کشور

و دستگیری در سال ۵۰

ص:۴۰۹

ردیف

نام و نام خانوادگی

نحوه خروج

توضیحات

۱۳

رضا - رضایی

قاچاق از طریق دوبی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۱۴

سیدمحمد (صادق) -

عادی از طریق هوایی

یکی از سه تن رباینده هواپیمای حامل

سادات دربندی

زندانیان سازمان در دوبی - بازگشت

به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۱۵

سید جلیل - سید احمدیان

عادی از طریق هوایی

یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دوبی

- بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۱۶

سید محمد – سیدی

عادی از طریق هوایی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

کاشانی (بابا)

۱۷

کاظم – شفیعیها

قاچاق از طریق دوبی

یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دوبی

– بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۱۸

محمود – شامخی

قاچاق از طریق دوبی

یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دوبی

– بازگشت به کشور و فوت در سال ۵۱

۱۹

عبدالرسول – مشکین فام

قاچاق از طریق دوبی

یکی از سه تن رباینده هواپیمای

حامل زندانیان سازمان در دوبی – بازگشت

به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۲۰

محسن - نجات حسینی

قاچاق از طریق دوبی

دستگیری و محکومیت در لبنان در سال ۵۰

۲۱

موسی - نصیراوغلو

قاچاق از طریق دوبی

یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دوبی

خیابانی

- بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۲۲

محمد - یقینی

عادی از طریق هوایی

دستگیری و محکومیت در لبنان در

سال ۵۰ - بازگشت به کشور در سال ۵۴

فصل هفتم: سازماندهی گروه های عملیاتی

تشکیل «گروه اطلاعات»

این گروه در سال ۱۳۴۹، با هدف جمع آوری اطلاعات از عناصر و مهره های رژیم به خصوص ساواک و تأسیسات عمده رژیم، درجه بندی این اطلاعات و نهایتا استفاده از آنها در چارچوب فعالیت نظامی سازمان، به وجود آمد. در رأس این گروه ابتدا اصغر بدیع زادگان و سپس محمود عسکری زاده قرار داشتند. یکی از علل مهم تشکیل این گروه، امکانی بود که ناصر سماواتی در نفوذ به مرکز ساواک پیدا کرد؛ وی به دلیل شغلش در وزارت آب و برق (نیرو)، در ارتباط با خدمات مربوط به برق و وسایل الکتریکی به «باغ مهران» مرکز ساواک راه یافت و همین امر مرکزیت سازمان را به جمع آوری اطلاعات تشویق نمود. سماواتی تا لحظه دستگیری خود، از اعضای فعال «گروه اطلاعات» سازمان بود.(۱) این گروه، بلافاصله پس از تشکیل، اطلاعیه ای درون سازمان انتشار داد مبنی بر اینکه کلیه کادرها و اعضای سازمان موظّف اند اطلاعات خود درباره عناصر و شخصیت های رژیم و همچنین تأسیسات عمده آن را در اختیار سازمان قرار دهند؛ با این تأکید که این اطلاعات را هرچه کامل تر و مشروح تر بنویسند؛ و

حتی در صورت نقص اطلاعات، اگر امکان تکمیل آن به طور عادی وجود دارد، آن را تکمیل نمایند؛ و ضمنا اگر اطلاعات ناقص است و امکان تکمیل آن نیست، همان را نیز بفرستند؛ چرا که مجموعه

۱- خلاصه پرونده ها...: سماواتی، ناصر - بدیع زادگان، اصغر - عسکری زاده، محمود. قسمتی از دفاعیات سازمان: بخش اول دفاعیه ناصر صادق (ردّ صلاحیت).

اطلاعـات پراکنـده و نـاقص دربـاره مطلبی واحـد، می تواننـد یکـدیگر را تکمیـل کننـد. به دنبال انتشار این اطلاعیه، اطلاعات بسـیاری به صورت ناقص و کامل درباره افراد و مؤسـسات رژیم به دست گروه رسـید؛ به طوری که جمع آوری و آرشـیو این اطلاعـات، خود ایجـاد مشـکل کرد. گروه این اطلاعـات را مورد بررسـی و تحلیل قرار داده آنها را به کمک یکـدیگر جرح و تعدیل و تکمیل کرد و در پایان، به ترتیب اهمیت و اولویت، کلاسه و طبقه بندی نمود. اطلاعات مربوط به شناسایی و عملیات ربودن «شـهرام» پسر «اشرف پهلوی» و دیگر عملیات - که شرحشان خواهد آمد - بر اساس همین اطلاعات فراهم گردید. البته «گروه اطلاعـات» پیگیری و تعقیب برای کسب و یـا تکمیـل اطلاعـات را - به صورت عملی - جزء وظایف خود نمی دانست. گروه - به اصـطلاح - دارای تیم کسب اطلاعات نبود و صـرفا به دادن رهنمود، جمع آوری اطلاعات به دست آمـده، تجزیه و تحلیـل و کلاسه و طبقه بنـدی آنهـا اکتفا می نمود. سازمان - به ادعای خود - تا قبل از ضـربه شـهریور ۵۰ موفق شـد بیش از ۲۰۰۰ نفر از عوامل مهم ساواک و مهره های رژیم را به طور کامل و دقیق شناسایی کند.(۱)

تشکیل «گروه تدارکات»

سرعت عملی، که به رغم ناکـام مانـدن، توسـط «سازمـان رهایی بخش» صورت گرفت (عملیات ناموفق ربودن سـفیر آمریکا و سرقت مسلحانه از بانـک ایران و انگلیس) و موجی که پس از ماجرای حمله به پاسـگاه ژانـدارمری «سیاهکل» توسط چریک های فـدایی خلق (گروه جنگل) به راه افتاد، فضایی از آوانتوریسم و اشتیاق برای تسـریع در عملیات انقلابی، در سـطح سازمان ایجاد کرد. اولین نیازی که به نظر می رسـید، اسـلحه و مهمّات لازم برای چنین برنامه هایی بود. از این رو «گروه تـدارکات» با مسئولیت ناصـر صادق تشـکیل شـد؛ و محمـد بازرگانی عنصـر فعال گروه بود. ترتیب و تدارک مهمات و اسـلحه در داخل را مسـتقیما ناصر صادق به عهده گرفت و وظیفه هماهنگی تسلیحاتی با نیروهای اعزامی به اردوگاه های فلسطینی، بر عهده محمد بازرگانی بود. چنانکه در فصل نهم (ضربه شهریور ۱۳۵۰) توضیح خواهیم داد، ضربه پذیری سازمان از همین طریق بود.(۲)

۱- یادداشت های حسین روحانی: صص ۵۴ - ۵۵. شرح تأسیس...: ص ۵۲.

۲- شرح تأسیس...:ص ۵۳ . خلاصه پرونده ها...: صادق ناصر بازرگانی محمد.

تشکیل «گروه شیمی و مواد انفجاری»

این گروه در اوایل سال ۱۳۵۰ با عضویت اصغر بدیع زادگان، علی باکری، کریم تسلیمی و علی اصغر منتظری حقیقی و با مسئولیت هر یک از ایشان - در مقاطع مختلف - به وجود آمد. وظیفه گروه، علاوه بر تهیه و تدوین مطالب مربوط به مواد انفجاری، آموزش افراد در این زمینه بود. پیش از تشکیل این گروه در تهران، در سال ۱۳۴۹ بدیع زادگان و بعدها محسن نجات حسینی و علی باکری در اردوگاه های فلسطینی توانسته بودند در زمینه مواد انفجاری فابریک و دست ساز (بعد از آزمایش های عملی) اولین سری از مطالب مربوط به شیمی مواد انفجاری و تهیه این مواد به صورت دست ساز را تهیه کنند. این مطالب بعدا در داخل کشور، توسط همین گروه، تکمیل شد و مورد آموزش اعضای سازمان قرار گرفت. در خارج از کشور نیز به صورت جداگانه، در دوران پس از ضربه اول شهریور، جزوات کاملی، درباره مواد انفجاری فابریک و دست ساز و کاربرد و جدول محاسبات تخریبی مواد، تهیه شد و انتشار یافت. این جزوات، که بعدا یکجا به چاپ رسید، بر اساس تلاش های اصغر بدیع زادگان و علی باکری و اصغر منتظری حقیقی و تکمیل آن توسط محسن نجات حسینی، محمد یقینی و - احتمالاً - حسین خوشرو در مهر ماه ۱۳۵۲ تهیه و تدوین گردید.(۱) کتاب که در چهار بخش «تجاربی از دانش انفجاری» (بخش ۱ و بخش ۲)، «مواد منفجره و دستگاه های انفجاری» و «فشنگ شناسی» تدوین شده بود توسط بخش خارج از کشور سازمان انتشار یافت و بعدها «انتشارات ابوذر» آن را تکثیر نمود.(۲)

تشکیل «گروه آموزش نظامی»

این گروه در اوایل سال ۱۳۵۰ و پس از بازگشت اکثر افراد دوره دیده نظامی، توسط برخی از همین افراد تشکیل شد. وظیفه گروه، تسهیل و تدارک آموزش نظامی اعضا چه به صورت نظری و چه به لحاظ

۱- شرح تأسیس...: ص ۵۳. خلاصه پرونده ها...: صادق، ناصر - بازرگانی، محمد.

۲- همان: افراد ذکر شده در گروه شیمی. یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۵.

عملی بود. در قسمت نظری، علاوه بر آموزش مواد انفجاری که توسط «گروه شیمی» انجام می گرفت، آشنایی با سلاح های مختلف و اصول و قواعد جنگ های غیرکلاسیک آموزش داده می شد؛ در قسمت عملی نیز تا آنجا که در شرایط آن روز ایران مقدور بود، در زمینه تیراندازی و آموزش آن، اقداماتی انجام شد.(۱)

این نکته را باید یادآور شویم که کارایی بالفعل گروه های مزبور - تقریبا - به کمال نرسید و اغلب امکانات تدارکاتی، آموزشی و اطلاعاتی به چنگ ساواک افتاد.

تربیت کادرهای همه جانبه

از بهار سال ۱۳۴۹ حنیف نژاد، طی یک جمع بندی از وضعیت عمومی سازمان و پس از گذشت بیش از یک سال از بحث های استراتژیک، به ضرورت داشتن کادرها و مسئولان همه جانبه رسید. جدی تر شدن تز «انقلابی حرفه ای»، از عوامل طرح تشکیل و تربیت کادرهای همه جانبه بود. در سازماندهی جدید سال ۱۳۴۸، که سازمان به سه شاخه مستقل تقسیم شد، در عمل این شاخه ها نتوانستند استقلال خود را حفظ کنند. در تحلیل سازمان، علت این مسئله عدم ورود به دوران عمل و نداشتن «کادرهای همه جانبه» بود؛ یعنی کسانی که در حقیقت فقط در مسائل سیاسی یا ایدئولوژیک یا عملی و... رشد نکرده باشند بلکه در همه جوانب رشد کنند؛ هر یک به تنهایی یک سازمان باشند و بتوانند در صورت ضربه به سازمان آن را حفظ کنند و ادامه دهند. تعداد چنین مسئولانی چندان زیاد نبود و به علت جوّ عمل زدگی و ماجرای هواپیماربایی و اعزام به فلسطین، توجه کافی به این مسئله نشد.(۲)

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۵. شرح تأسیس...: صص ۵۲ - ۵۳. گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش.

۲- شرح تأسیس...: صص ۷۷ - ۷۸؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

فصل هشتم: بازنگری در مشی و تشکیلات

تکمیل خطّ مشی و تصحیح تاکتیک

پس از آنکه تیم کوه «گروه جنگل» (چریک های فدایی خلق) به دنبال حمله به پاسگاه «سیاهکل» در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ متلاشی شد،(۱) سازمان نیاز به تحلیلی مجدد در مورد جنگ چریکی داشت. قبل از آن تاریخ، نظر به غلبه گرایش های مائوئیستی در مورد مبارزه مسلحانه، سازمان نیز به «روستا» اهمیت می داد؛ و تنها پس از تدوین استراتژی در سال ۱۳۴۸، تحت تأثیر جریانات انقلابی آمریکای لاتین، در خصوص اولویت «روستا» تردید کرد. حادثه سیاهکل سازمان را برآن داشت که در این مورد تجدیدنظر کند و بهای اصلی را به جنگ چریکی شهری بدهد. آنچه که چریک های فدایی و مجاهدین خلق - هردو، در مورد جنگ چریکی شهری، به آن رسیدند بخشی از تئوری های «رژی دبره» و «کارلوس ماریگلا» بود.(۲) اینان در نظریاتی که بطلانش - در عمل - همان زمان در آمریکای لاتین به ثبوت رسیده بود، برآن بودند که ابتدا در یک سازمان چریکی باید

«تبلیغ مسلّحانه» مطرح گردد؛ پس از طی چند سال این مرحله به پایان برسد و پس از اتمام این مرحله، مبارزه مسلحانه توده ای پا خواهد گرفت. منظور از تبلیغ مسلحانه، عملیات پراکنده ای بود که قرار بود

۱- در گفتار دوم شرح کوتاهی از ماجرای سیاهکل درج شده است.

۲- دو کتاب نامبردگان در این زمینه عبارتند از: انقلاب در انقلاب، تألیف رژی دبره فرانسوی، دوست و همفکر «فیدل کاسترو» و «چه گوارا»؛ جنگ چریک شهری، تألیف کارلوس ماریگلا، انقلابی و چریک برزیلی.

نیروهای بالقوه را به طور خودجوش به صحنه بکشاند و ضمن آن با ایدئولوژی و استراتژی سازمان چریکی آشنا سازد. پس از طی مرحله اول، هسته های خودجوش به سازمان مادر می پیوستند و بدین ترتیب شرایط عینی و ذهنی تا حد امکان برای انقلاب آماده می شد. حساسیت رژیم پای قدرت های خارجی را در منطقه به میان می کشید و تهاجم خارجی موقعیتی مطلوب فراهم می آورد که انقلاب و سازمانِ نماینده آن را قادر می ساخت قشرهای وسیعی از جامعه را به حرکت درآورد؛ و در چنین موقعیتی، سازمان چریکی و بافت پنهان تشکیلاتی آن در میان مردم، آن چنان توانی می یافت که می توانست به نیروهای نظامی چریکی اجازه و امکان سربازگیری و توسعه و تداوم دهد.(۱) بر اساس چنین تحلیلی، سه مرحله - الزاما - به دنبال هم پیش می آمد: ۱- مرحله تدافعی و سازمان سازی: در این مرحله سازمان تکوین می یابد و در میان مردم ریشه می گیرد؛ که مدت زمان زیادی لازم دارد و نیازمند اقدامات اساسی و روشنگری های سیاسی است. زمانی که بنیاد سازمان - که در این مرحله زیرزمینی است - مستحکم شد، مرحله دوم آغاز می شود. سازمان مجاهدین معتقد بود که تا سال ۱۳۵۰ بخش مهم این مرحله را گذرانده است. ۲- مرحله تضعیف و پراکندگی دشمن: سازمان - قدم به قدم - ضمن آماده کردن یک واحد جنگنده و تدارک عملیات کوچک، در حالی که واحد قبل را در داخل مردم پنهان می کند، واحد دیگری را مهیا می سازد و به همین ترتیب دشمن را پراکنده، زمین گیر و غیرفعال می کند. ۳- مرحله فراگستری تهاجم: زمانی که قدرت ها (سازمان و حکومت) به مرحله توازن و تساوی رسیدند، مرحله سوم با گسترش عملیات تهاجمی وسیع توسط واحدهای بزرگتر آغاز می گردد (شبیه تجربه های چین و ویتنام). چندی پس از ضربه «سیاهکل»، دو جزوه در سطحی محدود توسط چریک های فدایی منتشر شد: مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک نوشته مسعود احمدزاده و ضرورت مبارزه مسلحانه و ردّ

تئوری بقا نوشته امیرپرویز پویان . جزوه دوم بیشتر بر محورهای عام تکیه داشت و در ردّ نظریه «اول حزب...» توده ای ها نوشته شده بود؛ ولی جزوه اول، خط را ترسیم می کرد - که مجاهدین خلق نیز آن را

۱- این تحلیل از نظریه «آفریدن ویتنام های دیگر» چه گوارا برخاسته است. او می گفت یکی از راه های کمک به خلق ویتنام این است که آمریکا را درگیر ویتنام های دیگری بکنیم. «انقلاب کوبا دیگر موظف است که... ویتنام دوم یا سومی بیافرینند؛ یا ویتنام دوم یا سوم جهان را پدید آورد.» سینکلر، چه گوارا: ص ۱۱۶.

پذیرفتند.

بر اساس این خط، مبارزه مسلحانه - پس از نضج آن در طول تبلیغ مسلحانه - شرایط رشد خود را ایجاد خواهد کرد و به عنوان خط کلی و عام مبارزه، که هم استراتژی است و هم تاکتیک ها را متناسب با شرایط می سازد، جا خواهد افتاد. در پی تحلیل های پس از حادثه «سیاهکل»، حقیقت دیگری نیز برای سازمان معلوم شده بود؛ نواقص خطوط تشکیلات در قبال تدارک وسیع برای قیام مسلحانه شهری (نظیر شروع عملیات چریکی در الجزایر) در عمل برای سازمان - در طول یک سال و چند ماه - آشکار شد و بینش سازمان را عینی تر کرد. نهایتا مواضع به این ترتیب اصلاح شد: ۱- به دلایل متعدد سیاسی و تشکیلاتی، سازمان باید از عملیات کوچک آغاز کند نه قیام مسلحانه شهری؛ ۲- مشی سازمان، برای یک دوره، جنگ چریکی شهری خواهد بود؛ ۳- سازمان باید برای شروع عمل در جشن های ۲۵۰۰ ساله که در پیش بود، آماده می شد؛ ۴- طرح ترور شاه - که قبلاً مطرح بود - به دلیل آنکه عمده انرژی تشکیلات را به خود اختصاص می داد و احتمال شکست نیز داشت، کنار گذاشته و فعلاً روی خطّ عملیات کوچک حرکت شود. شکل مناسب تشکیلاتی برای اِعمال این خطوط، گروه های مستقل ضربت (تیم های چریکی) تشخیص داده شد؛ که قرار شد در یک تجدید سازماندهی عمیق و ریشه ای عملی گردد.(۱)

تماس ناتمام با چریک های فدایی

در اوایل سال ۱۳۵۰ تلاشی برای ایجاد ارتباط با چریک های فدایی صورت گرفت. شخصی به نام اردشیر داور، که کارمند وزارت اقتصاد و از عناصر قدیمی ایزوله شده سازمان بود، تماس نه چندان فعّالی با عباس مفتاحی (از رهبران چریک ها) برقرار کرد که پس از چندی قطع شد. ارتباط با چریک ها پس از ضربه شهریور از طریق مصطفی شعاعیان ادامه یافت. اولین اطلاعی که ساواک در مورد سازمان پیدا کرد، در بازجویی مفتاحی و غفور حسن پور دو تن از چریک های دستگیر شده بود که از وجود یک گروه مذهبی با مشی مسلحانه خبر داده بودند.(۲)

۱- شرح تأسیس...: صص ۷۸ - ۷۹؛ با اندکی تصرف و تلخیص.

۲- پرونده حسن پور و مفتاحی. هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: ص ۲۴۳.

فصل نهم: ضربه شهریور ۱۳۵۰

اشاره

اعضای برجسته سازمان در اول شهریور ماه ۱۳۵۰ ناگهـان در چنگ ساواک گرفتار شدنـد. پلیس امنیتی رژیم، از ماه ها قبل، این عده را در تور تعقیب و مراقبت خود قرار داده بود. دستگیری های وسیع، که به صورت زنجیره ای ادامه یافت، از سه طریق انجام شد: ۱- تعقیب و مراقبت گسترده ساواک؛ ۲- فعالیت های اداره های اطلاعات و ضـداطلاعات شـهربانی؛ ۳- اطلاعاتی که از دستگیرشدگان اخذ می شد.

زمینه های ضربه

اشاره

در تشـریح علـل و زمینه هـای این ضـربه، به مـاه هـا قبـل باز می گردیم. در نیمه اول سال ۱۳۵۰، در پی اصـرار بخش هـایی از تشـکیلات به تعجیل در «عمل مسلحانه»، سازمان در صدد برآمد که اعضای دوره دیده خود در اردوگاه های فلسطینی را برای تدارک فعالیت های نظامی و عملیات مسـلحانه به کشور باز گرداند. در جریان اجرای این تصـمیم، دو اتفاق ناگوار باعث شـد سازمان در تنگنا قرار گیرد. در اول مرداد ۱۳۵۰ محسن نجات حسینی (با استفاده از گذرنامه ابراهیم آوخ) و محمد یقینی، که قصد پرواز عادی از بیروت به تهران را داشتند، همراه با سلاح و مهمّات جاسازی شده، در فرودگاه بیروت

دستگیر شدند.(۱) از طرف دیگر سید محمد سادات دربندی، از عوامل ربودن هواپیما در سال ۴۹، پس از طی آموزش های چریکی، در تاریخ ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۰ از بیروت به دوبی رفت تا عازم ایران شود. وی در تاریخ نهم مرداد ماه با گذرنامه جعلی به ایران باز می گشت ولی در مسیر هوایی بندرلنگه به بندرعباس توسط مهماندار هواپیما – که در جریان هواپیماربایی وی را دیده بود – شناسایی شد و در فرودگاه بندرعباس، در حالی که چمدانی حاوی سلاح و مهمات جاسازی شده به همراه داشت، بازداشت گردید و به تهران اعزام شد.(۲) این اتفاقات، از یک سو سازمان را برآن داشت که سایر اعضا را یا از طریق قاچاق و مرز ترکیه (همراه با مهمّات) و یا در پوشش عادی و بدون سلاح، از طریق پروازهای رسمی به مهرآباد، به ایران بازگرداند؛ و از سوی دیگر با نزدیک شدن جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، تصمیم به انجام یک سری عملیات نظامی متمرکز و هماهنگ در جریان جشن ها بگیرد. بدین منظور کوشش به عمل آمد که تنگناهای تدارکاتی برطرف شود و اسلحه و مهمّات موردنیاز، از طریق منابع داخلی، تأمین گردد. در چارچوب این فعالیت ها، سازمان تماس هایش را با فردی به نام شاهمراد دِلفانی فعّال تر کرد.

ارتباط با «شاهمراد دلفانی» عامل نفوذی ساواک

دلفانی(۳) اهل کرمانشاه و فرزند یکی از زمینداران منطقه بود که پس از ضبط زمین هایش در سال ۱۳۲۹ – توسط اداره اوقاف – به همراه پنج تن دیگر یاغی شد و در کوهستان های منطقه متواری گردید.

۱- برابر گزارش نمایندگی ساواک در لبنان، نامبردگان به شش ماه حبس محکوم و سپس آزاد شدند. خلاصه پرونده ها...: نجات حسینی، محسن – یقینی، محمد.

۲- البته ساواک در جریان بازجویی ها به اطلاعات قابل توجهی دسترسی پیدا نمی کند و هویت سازمان، مکتوم می ماند. خلاصه پرونده ها...: سادات دربندی، سیدمحمد.

۳- شاهمراد دلفانی فرزند شهباز در سال ۱۳۰۷ در کرمانشاه متولد شد. وی از سال ۱۳۳۱ به حزب توده پیوست و در سال ۱۳۳۸ در کرمانشاه به اتهام فعالیت در حزب توده سه ماه زندانی شد. متعاقب آن در آذرماه ۱۳۴۲ به جرم همکاری با تشکیلاتی به نام «کمیته انقلابی حزب توده» و تهیه و قاچاق اسلحه برای آن گروه بازداشت و به سه سال زندان محکوم و پس از مدتی حبس، آزاد گردید. دلفانی از بدو اولین بازداشت با ساواک و رکن دو همکاری کرده و پس از آزادی از زندان به شماره رمز ۱۰۱۴۶ با نام مستعار احمدنیا به عنوان منبع در هدف های کمونیستی تا سال ۱۳۵۷ همکاری می نمود. به نقل ساواک: «مشارالیه در سال ۱۳۵۰ با خبر دادن یک موضوع قابل توجه سبب کشف یکی از گروه های وسیع خرابکار (سازمان مجاهدین خلق) در کشور گردید».

وی از سال ۳۱ عضو حزب توده و مسئول ارتباطات حزب در کرمانشاه بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد و به زندان افتاد ولی با اِعمال نفوذ پدرش آزاد گردید. ارتباط وی با عناصری از حزب توده، پس از آزادی از زندان، کماکان ادامه داشت. در سال ۱۳۴۲ دلفانی در ارتباط با خرید اسلحه برای گروهی به نام «کمیته انقلابی حزب توده»(۱) دستگیر و به سه سال زندان محکوم شد؛ که پس از ۵/۲ سال مشمول عفو قرار گرفت. در زندان قصر با منصور بازرگان، هوادار جوان نهضت آزادی و از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق، آشنا شد. دلفانی، پس از آزادی از زندان، «ارتباط خود را همچنان با منصور بازرگان حفظ می کند و حتی در سفرهایی که از کرمانشاه به تهران می آمده، همراه با خانواده اش، به منزل منصور می رفته است؛ و دوستی خود را با منصور و خانواده او، از آن جمله پوران بازرگان همسر [آینده [محمد حنیف نژاد، از طریق خانواده کاملاً استحکام می بخشد».(۲) سازمان در اواخر پاییز ۱۳۴۹، از طریق منصور بازرگان، با دلفانی تماس برقرار کرد. امکاناتی که سازمان به وسیله وی می توانست بدان دست یابد، از نظر مسئولان عبارت بود از: ۱- دسترسی به مرزی مطمئن، برای بازگشت اعضایی که به خارج از کشور رفته بودند؛ به خصوص ۹ نفری که در ماجرای هواپیماربایی در عراق به زندان افتاده بودند و احتمال می رفت ساواک به هویت آنها پی برده باشد؛ ۲- خرید اسلحه و مهمّات از منابع داخلی، برای تدارک عمل نظامی؛ ۳- استفاده از امکانات محلی و شناخت دقیق منطقه کُردنشین کشور، برای اهداف استراتژیک آینده.(۳) ناصر صادق، که در آن زمان مسئولیت «گروه تدارکات» سازمان را - در کنار محمد بازرگانی - بر عهده

۱- در شرح تأسیس نام این گروه، به غلط، «سازمان کمیته انقلابی» درج شده (ص ۸۱). «کمیته انقلابی»، که پس از ضربات بزرگ سالهای ۳۳ و ۳۴ به حزب توده، چند سال فعالیت مخفی کرده بود، نشریه ای به نام «روزبه» و عده زیادی عضو داشت. نام گروه و ارگان آن نشانه داعیه این گروه بر توده ای بودن آن است. از سوی دیگر، با تأکید بر «انقلابی» بودن، خود را از رهبری حزب جدا و با تأکید بر نام «روزبه»، خود را وارث سنن مبارزاتی حزب اعلام می کرد. با ایجاد «تشکیلات تهران»، این گروه - عملاً - در آن ادغام شد. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۵۰؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۲.

۳- شرح تأسیس...: صص ۸۰ - ۸۱.

داشت، به واسطه منصور بازرگان، با دلفانی ملاقات کرد. برای اطمینان بیشتر، علاوه بر ناصر، سعید محسن نیز طی یک ملاقاتِ به ظاهر تصادفی در یک برنامه کوهنوردی با دلفانی آشنا شد. در ملاقات، سعید از هر در صحبت کرد و نتیجه این شد که فرد مزبور را قابل اعتماد تشخیص داد.(۱) پس از این ملاقات های مقدماتی، ناصر صادق در سفری به کرمانشاه رابطه نزدیک تری با دلفانی برقرار نمود. دیدن موقعیت و محبوبیت محلی وی، اعتماد ناصر را تقویت کرد. خود او نیز روی پنهانکاری و رعایت مسائل امنیتی تأکید داشت و حتی از گرفتن شماره تلفن هم خودداری می کرد؛ و با ادای جملات و عباراتی مثل «چون فردی شناخته شده هستم، لذا هر لحظه ممکن است مرا بگیرند و از این طریق شما لو بروید!»، «اگر من بعد از این همه سابقه لو بروم، مردم به من خواهند خندید!» و یا «نباید اطلاعات ما از هم زیاد بشود»، اطمینان بیشتری را ایجاد می کرد. یک بار هم اظهار می دارد که هنوز عده ای از کادرهای حزب توده، به خیال اینکه تشکیلاتی وجود دارد، به او پول می دهند؛ و در صورتی که با یک تشکیلات درست و حسابی برخورد کند، این امکانات را در اختیار آن قرار خواهد داد.(۲) از دلایل دیگری که برای این ارتباط عنوان می شود، ابعاد مختلف طرح «عملیات بزرگ سال ۵۰» است. بحث آغاز عمل، از اواخر سال ۴۹ و اوایل ۵۰، در کمیته مرکزی سازمان مطرح بود ولی اعضای دیگر در جریان قرار نداشتند. در جلسات کمیته مرکزی، بافت رژیم شاه را تحلیل کردند و بدین نتیجه رسیده بودند که به رغم نهادهای متعددی که رژیم دارد، عملکرد نهادی ندارد؛ بدین معنی که همه به نوعی وابسته به شخص شاههستند و به تنهایی استقلال ندارند. بر اساس این تحلیل، ترور و حذف شاه می توانست شیرازه رژیم را از هم بپاشد؛ ارتش نیز رهبری اش را از دست می داد و بین سران آن اختلاف می افتاد؛ وضعیت ساواک و سیستم اطلاعاتی رژیم نیز به سبب ساختار شبه نظامی آن دست کمی از ارتش پیدا نمی کرد. بر این فرض، به تبع از هم پاشیدگی رژیم شاه، جنبش های مردمی هم در خیلی از مناطق شروع می شد؛ یعنی فنرهای فشرده باز می شدند و جنبش های مردمی آغاز می شد. در چنان شرایطی یک تشکیلات محدود نمی تواند موفق باشد؛ باید به اندازه کافی عناصر سازمانده وجود داشته

ص:۴۲۲

۱- چنانکه پیش از این آمد، سعید محسن طی یادداشتی مخفیانه در زندان برای برادرش فرستاد، اشاره به «اشتباهات»ی می کند که احتمالاً مهمترین آنها اعتماد به دلفانی بوده است؛ یادداشت های حسین روحانی: صص ۴۲ - ۴۳.

۲- شرح تأسیس...: ص ۸۲.

باشند تا جنبش را در تمام نقاط ایران هدایت و سازماندهی کنند، به مردم خط بدهند و از آنها پشتیبانی کنند. مرکزیت به این نتیجه رسیده بود که چنین سازماندهی کار یک تشکیلات نیست؛ بدین جهت سازمان در صدد برآمد رابطه با گروه هایی را، که کم و بیش آنها را می شناخت، فعّال کند. هر عضو سازمان

می باید رابطه اش در این زمینه فعّال می شد. در روند چنین سیاستی بود که فعال تر کردن رابطه با دلفانی نیز مطرح شد.(۱) در برخوردهای بعدی مسئله اسلحه مطرح شد؛ و ناصر صادق چنین موضع گرفت که «من وابسته به یک گروه هستم و باید موافقت کادرهای بالا را جلب کنم». بعد از ضربه شهریور، در بازجویی ها روشن شد که از این لحظه به بعد ساواک به طور جدی و پیگیر به تعقیب افراد مرتبط با دلفانی، به خصوص شخص ناصر صادق، پرداخته است.(۲)

۱- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش.

۲- شرح تأسیس...: صص ۸۲ - ۸۳.

تعقیب و مراقبت گسترده

از این به بعد تعقیب ساواک شدت بیشتری یافت و ساواک خود را برای هجوم به سازمان آماده کرد. ساواک عجله ای در دستگیری افراد شناخته شده نداشت بلکه در اصل به دنبال شناسایی های دقیق تری بود تا بتواند مجموعه سازمان را در تور خود بیندازد. ذهنیت ها و توهّمات، به خصوص دست کم گرفتن ساواک و استقرای ذهنی را محور قضاوت در مورد توان رژیم قرار دادن، از عمده ترین علل غافلگیری سازمان بود. این نکته در تحلیل های بعدی سازمان نیز انعکاس پیدا کرد.(۱) بهمن بازرگانی می گوید: خودبینی و خودبزرگ بینی ای که در سازمان ایجاد شده بود، در مورد برخورد با ساواک نیز مؤثر بود. فکر می کردند ساواک کاره ای نیست. [... [ساواک اطلاعات مربوط به جنگ چریکی شهری و روستایی و تشکیلات و گروه یابی را از طریق C.I.A دریافت می داشت؛ یعنی up to date بود. در حالی که اگر مجاهدین یا فدایی ها در آن مقطع می رفتند و بررسی می کردند که چریک های آمریکای لاتین چطور دستگیر شده اند، شاید باعث می شد بفهمند که ساواک این طوری نیست که فکر می کنند. ذهنیت ها در مورد خود سازمان هم فضایی خیالی ایجاد کرده بود. قبل از دستگیری، یک سری نظرخواهی از بچه ها شد که آقا تو فکر می کنی سازمان چند عضو دارد؟ یک نفر گفته بود: «۵ میلیون نفر»! در این نظرخواهی کمترین میزانی که گفته بودند پنجاه هزار نفر بود؛ در حالی که در آن زمان سازمان ۱۵۰ نفر عضو داشت!(۲) با اوجگیری مبارزات دانشجویی در سال های ۴۸ و ۴۹، به دستور مدیرکل وقت اداره سوم ساواک، سرتیپ ناصر مقدّم، در مهر ماه ۱۳۴۹ کمیته ای در آن اداره تشکیل شد که وظیفه اش بررسی و پیگیری اغتشاشاتی بود که در دانشگاه ها جریان داشت. این کمیته از مسیر اصلی خود خارج شد و موفق به کشف گروه هایی شده بود که با رژیم مبارزه می کردند؛ از جمله «گروه سیاهکل». کمیته مزبور زیرنظر مستقیم مقدم و پرویز ثابتی و با عضویت رضا عطّارپور (دکتر حسین زاده)، محمدحسن ناصری (دکتر عضدی)، مصطفی هیراد (مصطفوی)، احمد بیگدلی (احمدی) و بهمن نادری پور (تهرانی) تشکیل شده بود. همزمان با کشف سازمان مجاهدین خلق، کمیته دیگری در اوین تشکیل گردید که سرپرستی آن با هوشنگ زغندی (منوچهری) بود. در بهار سال ۱۳۵۰، بعد از ترور سرلشکر فرسیو و حمله به پاسگاه کلانتری

۱- شرح تأسیس...: ص ۸۴.

۲- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

قلهک، کمیته دیگری نیز در شهربانی کل کشور زیر نظر رییس کل آن تشکیل شد که پرسنل اداره اطلاعات شهربانی، از جمله حسن ختایی، آن کمیته را می گرداندند. پس از آنکه در سطح تهران، برخوردهایی بین کمیته ساواک و کمیته شهربانی پیش آمد (از جمله برخوردی در خیابان بلوار کشاورز که منجر به تیراندازی هم شده بود ولی تلفاتی نداشت)،(۱) به دستور شخص شاه، تشکیلاتی به نام «کمیته مشترک ضدّخرابکاری» در بهمن ماه ۱۳۵۰ تأسیس شد که مرکّب از نیروهای ساواک، شهربانی و بخشی از نیروهای ویژه ارتش - مأمور به خدمت - بود. الگوی کمیته مشترک تشکیلات مشابهی بود که در کشورهای آمریکای لاتین، جهت سرکوب سازمان های چریکی و چریک شهری، تجربه شده بود.(۲) اولین خبر کشف سازمان مجاهدین توسط ساواک طی بولتن ویژه حدود دو ماه قبل از ضربه شهریور ۵۰ به اطلاع مقامات عالی رسیده بود. تاریخ: ۲۱/۴/۵۰ شماره: ۳۲۴۲۰/۱۱۲ بولتن ویژه درباره: شناسایی یک شبکه براندازی وابسته به جمعیت باصطلاح نهضت آزادی چون عناصر سابق جمعیت باصطلاح نهضت آزادی غالبا دارای افکار افراطی و مخالف مصالح و امنیت کشور می باشند ساواک مرتبا عوامل متعصب وابسته به جمعیت مذکور را زیرنظر و مراقبت دارد. با مراقبت هایی که به عمل می آید اخیرا دلایل و قرائنی به دست آمده است که چند نفر از افراد سابق این جمعیت دست به فعالیت هایی زده اند و سرگرم تشکیل یک هسته مسلح کاملاً مخفی می باشند.

دو نفر از اعضای مؤثر این شبکه به اسامی منصور بازرگان لیسانسه تاریخ و جغرافیا (با مهندس مهدی بازرگان نسبتی ندارد) و مهندس ناصر صادق فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران درباره فعالیت های این شبکه اظهار داشته اند(۳) سازمانی که ما درصدد بوجود آوردن آن هستیم

الگوی سازمان الفتح خواهد بود و همانطوریکه آماده شدن الفتح برای شروع مبارزه جدی مسلحانه ۹ سال بطول انجامید ما نیز در صددیم یک سازمان کاملاً وسیع و با افرادی مجرب و

۱- علت برخورد این بود که چون افراد این کمیته ها لباس شخصی داشتند و در اتومبیل خود سلاح حمل می کردند، هر یک از این دو گروه، به گروه دیگر - به تصوّر اینکه از نیروهای مسلح ضدّ رژیم اند - مشکوک می شد.

۲- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: صص ۱۵۸ - ۱۵۹. روزنامه کیهان. ۱ خرداد ۱۳۵۸: ص ۳ اعترافات تهرانی.

۳- آنها به شاهمراد دلفانی مطالب مهم خود را اظهار داشته بودند.

ورزیده بوجود آوریم و پس از آنکه آمادگی کافی پیدا نمودیم شروع به عملیات مسلحانه نماییم. نامبردگان افزوده اند برای جشن های دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران گروه ما برنامه خاصی ندارد ولی گروه های دیگری وجود دارند که مصمم به خرابکاری در جریان جشن میباشند و ما فقط ممکن است به آنها از لحاظ مادی و معنوی کمک هایی بکنیم ولی نفرات ما مستقیما وارد عمل نخواهند شد. اعضای مؤثر این شبکه مذاکراتی بمنظور تهیه اسلحه و مهمات بمنظور انبار کردن و استفاده از آنها در موقعیت مناسب بعمل آورده اند و با یکی از افراد گروه صحبت کرده اند که با دریافت پانصدهزار ریال مقدمات تهیه تعدادی مسلسل [از] پرت سعید و فشنگ را در مناطق غرب کشور برای آنها فراهم نماید. عناصر مذکور درصدد برقراری ارتباط با عراق نیز می باشند و به طوری که اظهار داشته اند در عراق از بین ایرانیان دوستانی دارند. افراد این گروه ضمن اینکه دارای افکار ظاهرا مذهبی میباشند آثار و نوشته های چه گوارا و سایر رهبران نیروهای افراطی چپ را نیز مطالعه و تکثیر و درباره علل شکست گروه معروف به سیاهکل نیز بررسی هایی بعمل آورده و جزوه ای تهیه کرده اند که جهت مطالعه در اختیار اعضاء می گذارند.

در اثر مراقبت های معموله تاکنون ۷ نفر از اعضای این گروه در تهران و کرمانشاه و همچنین چهار باب از خانه های امن این شبکه شناخته شده است و عملیات وسیع مراقبتی بمنظور شناسایی هر چه بیشتر اعضای این شبکه که ممکن است تعداد آنها بمراتب بیشتر از افراد شناخته شده باشد ادامه دارد و در اواخر مردادماه آینده بفعالیت آنها خاتمه داده خواهد شد. سرانجام ساواک در اول شهریور ماه ۱۳۵۰، با برنامه ای پیچیده و حساب شده، ضربه خود را فرود آورد. اغلب خانه های تیمی،(۱) که در مناطق مختلف تهران پراکنده بود، مورد حمله قرار گرفت. در روز

۱- بهمن بازرگانی در مورد ترکیب، موقعیت و محل خانه های تیمی می گوید: «یک خانه در خیابان گلشن اجاره کرده بودیم، که وقتی ساواک آنجا را پیدا کرده بود مرا بدجوری زدند؛ خیال کرده بودند که من رهبر تیم هستم! در نظام آباد هم خانه تیمی داشتیم. خانه خود ما دو طبقه و در خیابان باباطاهر بود؛ برادرم محمد به مأموریت رفته بود، مادرم هم از زمستان نبود و از عید [پنجاه] آنجا عملاً خانه تیمی شده بود. طرف های خیابان گرگان و سلسبیل چند خانه تیمی بود و طرف های خاوران و شهری هم یکی دوتا بود؛ یکی دو تا از بچه ها اصلاً از آن منطقه بودند و خانه های تیمی آنجا، یا خانه خودشان بود و یا به نحوی اجاره کرده بودند. یکی از دلایلی که جنوب شهر را انتخاب می کردیم، گرانی خانه در جاهای دیگر بود. فکر می کنم بچه هایی که فارغ التحصیل شده بودند و به تشکیلات کمک می کردند، بیست نفر می شدند؛ و فرض کنید نفری سه هزار تومان می گرفتند، که می شد ۶۰ هزار تومان. بنابراین امکانات مالی سازمان زیاد نبود. به هر حال بیشتر خانه های تیمی، طرف های سلسبیل و غرب تهران و نظام آباد و میدان ژاله (شهدا) بود. همان طور که گفتم بعضی خانه ها، خانه های خانوادگی بچه ها بود.» گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

نخست ۳۰ نفر و به تدریج، تا یکی دو ماه بعد، قریب ۱۲۰ نفر از اعضای سازمان به دام افتادند. «یکی از دلایل افزایش افراد دستگیر شده، به خصوص دستگیری های بعدی، علنی بودن افراد سازمان بوده که، به قول معروف، ساواک آنها را اتو کشیده از پشت میز اداره بازداشت می کرده است. از این عده، علاوه بر عناصر مرکزی سازمان، حدود ۳۵ - ۴۰ نفر کادر همه جانبه بودند و بقیه را اعضای ساده سازمان تشکیل می دادند.»(۱)

انعکاس دستگیری ها: واکنش های داخلی و خارجی

از عناصر رهبری سازمان و کادرهای بالا، عده ای در ضربات نخستین دستگیر نشدند یا در خارج از کشور به سر می بردند. حسین روحانی، تراب حق شناس، حسین خوشرو و محمود شامخی در لبنان و اروپا (فرانسه) به سر می بردند؛ محمد یقینی و محسن نجات حسینی در زندان بیروت بودند؛ و در داخل کشور محمد حنیف نژاد، اصغر بدیع زادگان و عبدالرسول مشکین فام برجسته ترین کادرهای دستگیر نشده بودند که ناگهان در برابر ضربه ناگهانی شهریور قرار گرفتند. عمده ترین فعالیت تبلیغاتی سازمان توسط بدیع زادگان صورت گرفت که طی نامه ای به حسین روحانی در پاریس، خبر دستگیری اعضا و لیست اسامی و تعداد تقریبی آنها را برای پیگیری تبلیغاتی ارسال کرد و یادآور شد که برای این منظور از عناصر جبهه ملی در خارج از کشور کمک بگیرند و افزایش فشار سازمان های بین المللی را خواستار شوند.(۲)

از سوی دیگر، مهندس عزت اللّه سحابی نامه ای برای دوستانش در لبنان ارسال کرد و ضمن آن، با اشاره اجمالی به اخبار ضربات و نیز اقدامات مسلحانه گروه ها در داخل، خواستار فعالیت های تبلیغاتی جهت انعکاس اخبار دستگیری ها و ممانعت از اعدام مجاهدین و چریک ها شده بود. نامه دیگری نیز توسط آقای هاشمی رفسنجانی خطاب به امام خمینی(ره) نوشته شد که اقدام به ارسال آن نیز از طریق

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۳.

۲- خلاصه پرونده ها...: بدیع زادگان، اصغر.

مهندس سحابی صورت گرفت. هردو نامه به چنگ ساواک افتاد. قسمتی از متن نامه نخست چنین بود: اخیرا یک عده سی و چند نفری از مبارزین و مجاهدین پارسا و بیدار مسلمان را بازداشت کرده اند که اسامی برخی از چهره های آنها عبارت است از: مهندس ناصر صادق - مهندس سعید محسن رییس تأسیسات وزارت کشور - دکتر میلانی پزشک اطفال - منصور صادق - ناصر بازرگان و منصور بازرگان دبیر - احمد حنیف نژاد دانشجوی دانشگاه تبریز - پرویز یعقوبی کارمند بانک صادرات؛ که تحت شکنجه های سازمان امنیت قرار دارند. [...] یک پیام از طرف مبارزین و مجاهدین داخلی برای شما فرستاده می شود.(۱) به کنفدراسیون هم ظاهرا فرستاده شده است. انتظار این است که تا سر حدّ امکان و تا آنجا که موجودیت خودتان در خطر قرار نگیرد مبشّر وحدت و اتحاد برای تقویت جبهه خارج باشید. این پیام را منتشر و روی آن کار بفرمایید. ضمنا در صورت امکان به بغداد فشار آورید که این پیام و آن اعلامیه را در رادیو، در فواصل برنامه ها و در شب های متوالی، بخوانند و روی آن تبلیغ نمایند. برای آقا(۲) هم ظاهرا فرستاده شده و از حضورشان خواهش شد که ایشان هم در این زمینه پیامی صادر بفرمایند.(۳) نامه دوم - که نگاشته اواخر شهریور ۵۰ است، بعدها به صورت کامل، ضمن خاطرات مکتوب آقای هاشمی، درج شد. آن بخش از خاطرات را که به این نامه مربوط است، در اینجا می آوریم. در جریان کشف سازمان مجاهدین در سال ۵۰، که در آن روزها ارزیابی نسبتا مثبتی از آن جریان داشتیم و در آن مقطع حرکت مسلحانه را به سود نهضت می دانستیم، من با استفاده از دوستانی که در فرانسه بودند نامه ای به امام نوشتم و از ایشان استمداد کردم که شاید ضمن تقویت این حرکت، در جلوگیری از اعدام دستگیرشدگان هم کاری انجام شود. با مراقبتی که ساواک در مورد صندوق پستی قطب زاده داشت، این نامه در اختیار ساواک قرار گرفت. [...[از طریق این نامه، آقای محمد توسّلی که در اوایل پیروزی انقلاب شهردار تهران شد، دستگیر شد و از این طریق نام من و مهندس سحابی مطرح شده بود که دستگیری من را به دنبال داشت.(۴)

۱- منظور متنی است که توسط بدیع زادگان تهیه شده بود و قبلاً بدان اشاره شد. متأسفانه به این متن دسترسی پیدا نکردیم.

۲- منظور امام خمینی(ره) است.

۳- روزنامه کیهان، ش ۸۵۵۳، ۲۶ دی ۵۰: ص ۱۸.

۴- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: صص ۲۵۳ - ۲۵۴.

قسمتی از متن نامه کشف شده مزبور که به دست امام نرسید، به این شرح است: ۳- به تازگی گروه دیگری به دام دستگاه افتاده اند که به کلی بر اساس اسلام و مذهب تشکیلاتی داشته اند و گویا حدود چهل نفر تاکنون دستگیر شده اند و دستگیری ها ادامه دارد. اینها جوانان مسلمان، تحصیل کرده، فداکار، مؤمن، پاک، متعبد و آشنا به معارف اسلام و جهان بینی اسلام و صد در صد مذهبی و تا آنجا که ما اطلاع پیدا کرده ایم، خالی از نقاط ضعف هستند، بیشتر مهندس و دکتر و قاضی و دبیر و تقریبا همگی دارای شغل های مهم و حساس بوده اند و هستند. گویا بعضی از اینها با شما آشنا و احیانا مرتبط هم باشند.(۱) گرچه دستگیری جمعی از آنها مایه تأسف است، کشف این مطالب به مبارزات مذهبی ها اعتبار و ارج داده. ۴- اگر ممکن باشد [و] صلاح بدانید، اقدامی جهانی برای نجات این گروه مجاهد و مؤمن بفرمایید که در داخل و هم در خارج تأیید و تقویت اینها محسوب شود، خیلی مؤثر و باارزش خواهد بود.(۲) اعضای خارج از کشور سازمان اقداماتی برای جلب حمایت رسانه ها، گروه های سیاسی و حقوقی بین المللی مانند عفو بین الملل و همچنین بخش خارج سازمان «یک جریان تبلیغاتی را در رابطه با دستگیری افراد سازمان و شکنجه هایی که درباره آنها اعمال می شد به راه انداخت و از طریق روزنامه های مختلف، گروه های سیاسی خارج از کشور نظیر جبهه ملی سوم، نهضت آزادی، کنفدراسیون و... کوشش نمود...»(۳)

۱- احتمالاً اشاره به تراب حق شناس است.

۲- همان، ج ۲: ص ۱۱۹۷.

۳- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۸۵.

بخش الحاقی

مروری بر زندگی برخی از کادرهای سازمان

حسین احمدی روحانی

حسین احمدی روحانی(۱) وی، که به اختصار حسین روحانی خوانده می شود، در سال ۱۳۲۰ در مشهد به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات متوسطه، در دانشکده کشاورزی کرج مشغول به تحصیل شد و در همانجا با محمد حنیف نژاد آشنا گردید. در دوران دانشجویی با انجمن اسلامی دانشجویان همکاری داشت و به خاطر علایق مذهبی و سیاسی به نهضت آزادی و آثار مهندس بازرگان متمایل بود. روحانی از نخستین کسانی بود که به عضویت سازمان درآمد و به سرعت مدارج رشد تشکیلاتی را طی کرد. او معرّف مسعود رجوی به سازمان و مسئول اولیه او نیز بود. پس از تشکیل «گروه ایدئولوژی»، وظیفه نگارش جزوه «متدلوژی» - که بعدها به شناخت معروف شد - به او محوّل گردید که در ویرایش نهایی، حنیف نژاد مطالبی را در پی نوشت فصول کتاب اضافه کرد. در جریان مذاکره با نمایندگان «الفتح»، تمهید هواپیماربایی از دوبی و ایجاد هماهنگی با نیروهایی که از ایران به جنبش فلسطین می پیوستند، حسین روحانی در کنار تراب حق شناس نقش فعّالی داشت و سال ها مسئول سازمان در خارج از کشور بود. در جریان ضربه شهریور ۱۳۵۰ وی در لبنان و فرانسه به سر می برد و مسئولیت سازماندهی مجدّد کادرهای خارج از کشور را به عهده گرفت؛ به خصوص که یقینی

۱- خلاصه پرونده ها...: احمدی روحانی، حسین. یادداشت های حسین روحانی: بخش هایی که به زندگی خودش مربوط است.

و نجات حسینی نیز در زندان بیروت بودند. وضعیت تشکیلاتی حسین روحانی را، در مقاطع پس از ضربه شهریور، در فصل های آتی دنبال خواهیم کرد.

نصراللّه اسماعیل زاده

نصراللّه اسماعیل زاده(۱) نامبرده در ۱۳۱۹ در تهران به دنیا آمد. پس از تحصیلات متوسطه به دانشگاه تهران وارد شد و در رشته فیزیک دانشکده علوم به تحصیل پرداخت و با موفقیت تا سطح فوق لیسانس ادامه داد. در دوران دانشجویی با ناصر صادق آشنا شد و در سال ۱۳۴۶ توسط وی به محمد حنیف نژاد معرفی گردید. در دوران مقدماتی عضویتش در سازمان، مستقیما زیرنظر حنیف نژاد، سیر مطالعات ایدئولوژیک و سیاسی لازم را طی کرد. در سال ۱۳۴۷ تحت مسئولیت ناصر سماواتی قرار گرفت و پس از طی مراحل مختلف آموزشی، خود به عنوان کادر مسئول، آموزش چند تن از اعضای سازمان را عهده دار شد. در نیمه دوم سال ۱۳۴۸ و در آستانه سازماندهی جدید سازمان (سه شاخه ای شدن) به عضویت مرکزیت ۱۰ نفره درآمد و در کنار شش تن دیگر،(۲) جزو اولین جمعی بود که علاوه بر حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان به رهبری جمعی سازمان رسید. عضویت اسماعیل زاده در مرکزیت چند ماهی بیش نپایید و در سال ۱۳۴۹، با گرفتن مأموریتی از طرف شرکت تلفن (محل اشتغالش)، عازم فرانسه و آلمان شد. در آنجا بجز مأموریت اداری، بنا به وظیفه ای که از سوی سازمان و شخص حنیف نژاد به وی محوّل شده بود، با شمس الدّین مجابی - از مؤسّسین سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی و از رابطین سازمان در خارج از کشور - ارتباط برقرار کرد، در جلسات کنفدراسیون دانشجویان ایرانی شرکت نمود و در بازگشت گزارشی از وضعیت کنفدراسیون به سازمان ارائه داد. وی در این سفر با حسین روحانی نیز هماهنگ بود و ارتباطاتی را تنظیم کرد. در بازگشت، از مرکزیت کناره گرفت و سرانجام در ۳۰ مهرماه ۱۳۵۰ دستگیر و به دو سال زندان محکوم گردید.

ص:۴۳۲

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۱. خلاصه پرونده ها...: اسماعیل زاده، نصراللّه.

۲- محمود عسکری زاده، بهمن بازرگانی، علی باکری، ناصر صادق، حسین روحانی و علی میهن دوست. اسماعیل زاده آخرین نفری بود که به مرکزیت سال ۴۸ پیوست.

بهمن بازرگانی

بهمن بازرگانی(۱) بهمن بازرگانی در سال ۱۳۲۲ در ارومیه در میان خانواده ای فقیر به دنیا آمد. تحصیلات عالی را در تهران گذراند و مدرک مهندسی راه و ساختمان را از دانشکده فنی دانشگاه تهران اخذ کرد. در دوران تحصیل با علی باکری و ناصر صادق آشنا شد و از طریق آنها در سال ۱۳۴۴ به محمد حنیف نژاد معرفی گردید؛ و در واقع چند ماه پس از تشکیل سازمان، به عضویت آن درآمد و به زودی در سطح مسئولان قرار گرفت. در سال ۱۳۴۷ مسئولیت تعلیماتی شاخه تبریز را به عهده گرفت؛ و در اوایل سال ۱۳۵۰ مسئول مطالعه اجتماعی منطقه آذربایجان و عشایر منطقه گردید. در همین دوران، مطالعه منطقه ای کردستان را، به عنوان حوزه ای مساعد برای جنگ چریکی، سامان داد. برادرش محمد بازرگانی نیز توسط وی به سازمان معرفی گردید که در بهار سال ۱۳۵۱ اعدام شد. سرانجام بهمن بازرگانی، در اوایل شهریور ماه ۱۳۵۰، به هنگام خروج از محل کارش، دستگیر گردید و پس از طی دوران بازجویی به حکم دادگاه نظامی شاه - با یک درجه تخفیف - به حبس ابد محکوم شد. وی از سال ۱۳۵۱ در زندان تهران مارکسیست شد ولی با توافق مرکزیت زندانِ سازمان، تغییر ایدئولوژی خود را علنی نکرد. بعدها به زندان مشهد منتقل گردید و در سال ۱۳۵۴، پس از افشای تغییر ایدئولوژی مرکزیت سازمان در بیرون از زندان، وی نیز مارکسیست شدن خود را اعلام داشت. درباره نقش او در روند دگردیسی ایدئولوژیک مجاهدین خلق، مسائلی شایع بوده است که به گفته خود وی، اغلب توسط مسعود رجوی اشاعه یافته تا این دگرگونی را انفرادی، مجزّا و مستقل از جوهر التقاطی ایدئولوژی سازمان جلوه دهد.

محمد بازرگانی

محمد بازرگانی (۲) محمد بازرگانی در سال ۱۳۲۵ در ارومیه متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه در زادگاه خویش، در سال ۱۳۴۴ برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در مدرسه عالی بازرگانی مشغول تحصیل دوره لیسانس شد. وی با مشاهده تبعیضات اجتماعی و فقدان آزادی در جامعه و نیز تحت تأثیر

۱- خلاصه پرونده ها...: بازرگانی، بهمن. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- خلاصه پرونده ها...: بازرگانی، محمد. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۴۲ - ۴۵.

فعـالیت هـای جبهه ملی دوم و نهضت آزادی ایران، به فعـالیت های سیاسـی روی آورد. محمـد توسط برادرش بهمن به محمد حنیف نژاد معرفی شـد و به عضویت سازمـان مجاهـدین خلق درآمـد. وی ابتـدا تحت مسـئولیت ناصـر سـماواتی و سـپس علی بـاکری، مراحـل آموزشـی را طی کرد و بعـدها خود مسـئولیت تعلیماتی چنـدتن از اعضای سازمان از جمله فرهاد صـفا، کاظم ذوالانوار و محمـدعلی رحمانی جهرمی را عهـده دار شـد. در اواخر تیر ماه ۱۳۴۹، به اتفاق رضا رضایی، برای گذرانـدن دوره آموزش چریکی، از راه دوبی به امّان – پایتخت اردن – و بیروت رفت ولی به دلیل محـدودیت زمانی موفق به گذرانـدن دوره چریکی نشـد. پس از بازگشت به ایران، به همراه ناصـر صادق، مسـئولیت «گروه تدارکات» سازمان را به عهده گرفت. وی در اواخر سال ۱۳۴۹ به مرکزیت سازمان راه یافت و مسئولیت «گروه الکترونیک» را نیز عهده دار شد. سرانجام در اول شهریور ماه ۱۳۵۰ دسـتگیر شـد و پس از طی دوران بـازجویی، در دادگـاه نظـامی شـاه بـه اعـدام محکـوم گردیـد که حکم مزبـور در ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ اجرا شد.

علی (بهروز) باکری

علی (بهروز) بـاکری(۱) علی بـاکری در سـال ۱۳۲۲ در میانـدوآب متولـد شـد. در سال ۱۳۴۱ موفق شـد بـا رتبه اول در رشـته مهندسـی شـیمی دانشـکده فنی دانشگاه تهران پذیرفته شود. از همان ابتدای دوران دانشجویی، تحت تأثیر جریاناتی چون جبهه ملی دوم و نهضت آزادی و نیز فـاجعه ۱۵ خرداد قرار گرفت. با داشـتن زمینه مـذهبی، به مطالعه کتاب های مهندس بازرگان و ناصـر مکارم شیرازی روی آورد؛ و در سال های دوم و سوم دانشگاه به جریان نهضت آزادی جلب شد. باکری در اواسط سال ۱۳۴۴، با معرفی ناصـر صادق، در کلاس های مطالعاتی که توسط سـعید محسن اداره می شـد شـرکت کرد و از این طریق بود که اولین تمـاس های وی با سازمان برقرار گشت. وی در سال ۱۳۴۵، با کسب رتبه اول، فارغ التحصـیل شد؛ و در همان حال، ضمن تدریس در دانشـگاه، تا اواخر سال ۱۳۴۷ فقط به کار مطالعاتی و بحث و بررسـی موضوعات مختلف عقیدتی و سیاسـی پرداخت. از ابتدای سال ۱۳۴۸ به عضویت کادر مرکزی سازمان درآمد؛ و در واقع پس از بنیانگذاران و شخص اصغر

۱– زندگی نامه مجاهدین...: صص ۱۴ – ۱۷. خلاصه پرونده ها...: باکری، علی.

بـدیع زادگان، نخستین عضوی بود که به مرکزیت راه یافت. باکری در تاریخ پنجم مرداد ماه ۱۳۴۹، به اتفاق رضا رضایی، در تربت حیـدریه مورد سوءظن مأموران انتظامی قرار گرفته بازداشت شـد ولی پس از مدت کوتاهی آزاد گردید. در اواسط سال ۱۳۴۹ از شـغل خویش اسـتعفا داد و به عنوان ادامه تحصـیل، با اخـذ گذرنامه رسـمی، از راه دوبی به بیروت رفت. در آنجا در مورد نحوه تعلیمات نظامی اعضای سازمان با مسـئولان جنبش «الفتـح» مذاکره کرد. پس از آن، در اواخر سال ۱۳۴۹، به منظور شناسـایی سازمـان هـا و گروه های مبارز در خارج از کشور، به اتفاق اصـغر بـدیع زادگان وارد فرانسه شـد. در پاریس، ضـمن تماس با مسـئول سازمان در آنجا یعنی حسـین روحانی، به اتفاق بـدیع زادگان مـدارک و اسـناد مربوط به حزب توده، سازمان انقلابـی، توفـان و جبهه ملی را جمـع آوری و تلخیص نمـود؛ که سـرانجام دو نفر فوق به این نـتیجه رسـیدند که ایجـاد ارتبـاط رسـمی با این سازمان ها به صـلاح تشکیلات نیست. در همانجا، علی باکری به اتفاق حسین روحانی چند بار با سفارت چین و چنـد کشور سوسـیالیستی دیگر -ماننـد کوبـا و شوروی - تمـاس برقرار کردنـد که تنهـا توانسـتند نشـریاتی را از آنان دریافت دارنـد. باکری در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ از پـاریس به بیروت بازگشت و با مشورت مشـکین فام، مقادیری اسـلحه و مهمّات تهیه کرد. در تیرماه همان سال، مسـتقیما از بیروت به ایران آمد و اسـلحه و مهمّات تدارک شده را به صورت قاچاق وارد کرد. وی مشـروح جریانات و بحث های خارج از کشور را به کادر مرکزی سازمان ارائه داد. در ارتباط با مسـئولیت قبلی خود، به عنوان سرپرست «گروه شـیمی»، جزوه ای نیز درباره مواد منفجره تدوین نمود. سـرانجام در شـشم شهریور ماه ۱۳۵۰ در منزل یکی از دوسـتانش دسـتگیر شـد. پس از گذراندن دوره بازجویی، در دادگاه نظامی رژیم به اعدام محکوم گردید که حکم صادره در ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ به اجرا درآمد.

علی اصغر بدیع زادگان

علی اصـغر بدیع زادگان(۱) اصـغر بـدیع زادگاندر سال ۱۳۱۹ در اصـفهان، در یک خانواده متوسط شـهری، متولـد شـد. دوره تحصیلات ابتدایی را در اصفهان و کرج و دوره دبیرستان را در تهران گذراند. از سال ۱۳۳۷ در رشته

۱- خلاصه پرونده ها...: بدیع زادگان، علی اصغر. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۱۰ - ۱۳.

مهندسی شیمی دانشکده فنی دانشگاه تهران آغاز به تحصیل کرد. وی، که از دوران دبیرستان با مسائل سیاسی مأنوس بود، از بدو ورود به دانشگاه به فعالیت های سیاسی منظم کشیده شد. دوران تحصیل دانشگاهی بدیع زادگان با آغاز فعالیت های جبهه ملی دوم و نهضت آزادی مقارن بود. وی ضمن شرکت در میتینگ های جبهه ملی و فعالیت در بخش دانشجویی آن، به طور منظم در جلسات «مسجد هدایت» شرکت می کرد و از شنوندگان تفسیرها و سخنرانی های آیه اللّه طالقانی بود؛ و همزمان در جلسات سخنرانی مهندس بازرگان نیز حاضر می شد. آشنایی وی با محمد حنیف نژاد و سعید محسن در همین دوران پیش آمد. پس از پایان دوره دانشکده، در اواخر سال ۱۳۴۱، برای خدمت وظیفه به پادگان سلطنت آباد - کارخانجات مهمّات سازی ارتش - رفت و در همانجا نیز استخدام شد. پس از آن، در سال ۴۳، پس از ۸ ماه اشتغال در کارخانه ای دیگر، به عنوان استادیار شیمی به استخدام دانشکده فنی دانشگاه تهران درآمد. در حدود سال ۱۳۴۵ از سوی سعید محسن به همکاری با گروه دعوت شد و بدین ترتیب در ارتباط تشکیلاتی با سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت. وی از نخستین کسانی بود که به سازمان پیوست ولی برخلاف آنچه در مدارک و نوشته های سازمان ذکر شده، از بنیانگذاران نبود. فعالیت های نخستین وی بیشتر مطالعاتی بود. تا اوایل سال ۱۳۴۷، که بدیع زادگان به جمع مرکزی سازمان پیوست، در چند نوبت عهده دار کلاس های تعلیماتی شد. از جمله افرادی که در این کلاس ها تحت مسئولیت و آموزش وی قرار داشتند، محمد سیدی کاشانی (بابا)، عبدالصّمد ساجدیان و نصراللّه اسماعیل زاده بودند. با ورود بدیع زادگان به مرکزیت سازمان، وی در کنار محمد حنیف نژاد، سعید محسن، بهمن بازرگانی و علی باکری قرار گرفت. در اواخر سال ۱۳۴۸، چنانکه گذشت، کادر رهبری به دنبال بحث ها و تبادل نظرهای متوالی، تصمیم به اعزام تعدادی از اعضا به خارج از کشور، جهت آموزش و طی دوره چریکی گرفت. در مرداد ماه ۱۳۴۹، بدیع زادگان با گرفتن مرخصی از دانشکده به پاریس رفت و تا پایان خرداد ماه ۱۳۵۰ که به ایران بازگشت، مسئولیت فعالیت ها و هماهنگی های سازمان در خارج از کشور (فرانسه، لبنان، اردن) را به عهده داشت.

وی در آغاز، پس از دو ماه توقف در پاریس، به بیروت و سپس امّان رفت. بدیع زادگان، در پی اطلاع از دستگیری شش تن از اعضا در دوبی، عبدالرّسول مشکین فام را جهت ایجاد ارتباط و کسب آگاهی

بیشتر به دوبی فرستاد، که ماجرای «هواپیماربایی» را به دنبال داشت. در جریان تعلیم افراد اعزامی توسط «الفتح» محدودیت امکانات و مشکلات دیگری بروز کرد که

بدیع زادگان را واداشت به دنبال منابع آموزشی و پایگاه های دیگری باشد؛ از این رو در اواخر پاییز ۱۳۴۹ به همراه علی باکری به فرانسه رفت تا همکاری چین و الجزایر را جلب کند. سفر مزبور ثمری نداشت و این دو تن در اواخر اسفند همان سال به سوریه بازگشتند و زمینه تمرکز افراد اعزامی را در اردوگاه های آموزشی «الفتح» در سوریه فراهم کردند. در همین زمان، وی دوره های تعلیماتی تیراندازی و ساختن مواد منفجره را گذراند. وی در اوایل تیر ماه ۱۳۵۰ به ایران بازگشت و چند قبضه اسلحه و مقداری فشنگ نیز با خود آورد؛ ضمنا از بدو ورود، «گروه شیمی» سازمان را با همفکری علی باکری به راه انداخت. چندی نگذشت که سازمان ضربه خورد و دستگیری های وسیع شهریور ۵۰ پیش آمد. در پی این حادثه، مسئولیت های سنگینی بر دوش حنیف نژاد و بدیع زادگان - رهبران بازداشت نشده - قرار گرفت. مسئولیت ارتباط با خارج از کشور و انعکاس دستگیری ها و تلاش های تبلیغاتی برای اقدام سازمان های حقوقی بین المللی، به دوش بدیع زادگان بود. در رهبری سازمان، به منظور آزاد ساختن دستگیرشدگان، طرح ربودن «شهرام پهلوی نیا» فرزند اشرف پهلوی در دستور کار قرار گرفت. عملیات این طرح به طور ناموفق اجرا شد؛ بدیع زادگان وظیفه کرایه اتومبیل عملیات و رانندگی آن را به عهده داشت و دیگر افراد مجری طرح عبارت بودند از: حنیف نژاد، مشکین فام و سیدی کاشانی. قبلاً بدیع زادگان لیست اسامی حدود ۵۰ نفر زندانی (که شامل سی و چند نفر مجاهد و چند تن از چریک های فدایی می شد) به بیروت فرستاده بود تا در صورت موفقیت عملیات گروگانگیری شهرام، کادر رهبری خارج از کشور نیز برای آزاد کردن زندانیان هماهنگ عمل کند. در درگیری ماجرای ربودن شهرام، از طریق اتومبیلی که توسط بدیع زادگان کرایه شده بود، وی در پنجم مهر ماه ۱۳۵۰ توسط اطلاعات شهربانی دستگیر شد و زیر شکنجه های شدیدی قرار گرفت؛ در حدی که در اثر سوزاندن بدنش، حالت نیمه فلج پیدا کرد. پس از تحویل به ساواک، در دادگاه نظامی رژیم به اعدام محکوم گردید و حکم مزبور در چهارم خرداد ۱۳۵۱ در میدان تیر چیتگر به اجرا درآمد.

کریم تسلیمی

کریم تسلیمی(۱) کریم تسلیمی در سال ۱۳۲۷ در بندرگز متولد شد. دوران دبیرستان را در تهران، دبیرستان هدف، گذراند و از همان زمان به مطالعه کتب و نشریات علاقه مند بود. به وسیله دوستانش با آثار و اندیشه های مهندس بازرگان و نهضت آزادی آشنا شد و همین مطالعات، از او فردی مذهبی و مشتاق فعالیت های سیاسی ساخت. در ابتدا با همین مطالعات و علایق، از طریق یکی از جمع های مطالعاتی با ناصر سماواتی آشنا شد و توسط وی به سازمان پیوست؛ و تا آبان ماه ۱۳۴۷ تحت مسئولیت سماواتی قرار داشت. از این تاریخ مستقیما زیر نظر مرکزیت سازمان به فعالیت پرداخت و خود مسئولیت آموزش چند تن از اعضا را به عهده گرفت. به دلیل مسئولیت هایش در سازمان و در روند «حرفه ای» شدن مبارزه، بعد از سال سوم دانشکده، تحصیل را رها ساخت. در خرداد ماه ۱۳۴۹، همراه با پنج تن از اعضا و به عنوان مسئول آنها، از طریق قاچاق به دوبی رفت تا در جریان اعزام افراد به اردوگاه های فلسطینی قرار گیرند. پس از رسیدن افراد به دوبی و تهیه پاسپورت جعلی برای ایشان، خود به ایران بازگشت ولی بعد از ماجرای هواپیماربایی، با احتمال شناسایی اش، نزدیک به پنج ماه مخفی زندگی کرد و در همین مدت - در غیاب بدیع زادگان - مسئولیت «گروه شیمی» سازمان را به عهده داشت. مدت کوتاهی در آخرین مرکزیت قبل از ضربه شهریور عضویت یافت که کنار گذاشته شد. پس از ضربه و کشف خانه های تیمی سازمان، در مراجعه به یکی از این منازل، در ششم شهریور ماه ۱۳۵۰ دستگیر شد و توسط دادگاه نظامی رژیم به ۱۰ سال زندان محکوم گشت.

سید مرتضی (تراب) حق شناس

سید مرتضی (تراب) حق شناس(۲) حق شناس در سال ۱۳۲۱، در یک خانواده مذهبی و روحانی، در جهرم متولد شد. پس از تحصیلات سیکل اول متوسطه در جهرم، از سال ۱۳۳۶ به مدت سه سال در قم به تحصیل علوم دینی مشغول بود و ضمنا دیپلم خود را به صورت متفرقه گرفت. از سال ۱۳۳۹ به تحصیل رشته دبیری زبان انگلیسی در

۱- خلاصه پرونده ها...: تسلیمی، کریم.

۲- همان: حق شناس، سید مرتضی. یادداشت های حسین روحانی: مواضع مختلف.

دانشسرای عالی تهران (دانشگاه تربیت معلم) پرداخت. در سال آخر تحصیل در دانشسرا، در دانشکده حقوق دانشگاه تهران نیز پذیرفته شد و در آنجا ادامه تحصیل داد. در دوران دانشجویی جزء اعضای فعّال انجمن اسلامی و از طرفداران نهضت آزادی بود. در روند ایجاد ارتباط بیشتر بین دانشجویان مسلمان و

روحانیون مترقی نیز، در کنار محمد حنیف نژاد و سعید محسن، نقش فعالی داشت. مجموعه فعالیت های علنی وی در صحنه سیاسی، باعث شد که ساواک نسبت به وی حساسیت پیدا کند. حق شناس، به طور رسمی، از مهر ماه ۱۳۴۳ به عنوان دبیر در دبیرستان های صومعه سرا (در گیلان) مشغول به تدریس شد. وی توسط سعید محسن در جریان امر قرار گرفت و به همکاری با سازمان دعوت ولی در سال ۴۷ به طور کامل وارد سازمان شد. از سال ۱۳۴۸ شغل خود را رها نمود، مخفی شد و به دلیل تسلط به زبان های عربی و انگلیسی ترجمه اخبار رادیوهای عربی، اخبار جنبش فلسطین به خصوص «الفتح» و جزوات و نشریات انقلابی را عهده دار شد. در اوایل سال ۱۳۴۹ به همراه دو تن دیگر، برای تمهید و تدارک خروج و آموزش اعضای سازمان، به قطر رفت و با «الفتح» تماس گرفت. یک بار هم در ابوظبی گرفتار و زندانی شد. در جریان هواپیماربایی و گرفتاری نه تن از اعضا در بغداد، حامل نامه آیه اللّه طالقانی به امام خمینی(ره) بود. پس از ضربه شهریور، از مسئولان خارج از کشور سازمان بود و به دلیل تسلط به زبان خارجی، اغلب در روابط عمومی و تبلیغات فعّال بود.

مسعود رجوی

مسعود رجوی (۱) مسعود رجوی در سال ۱۳۲۷ در طبس متولد شد. پدرش در مشهد دفتردار ثبت اسناد و املاک بود.

سال آخر دبیرستان وارد انجمن مبارزه با بهائیت شد (انجمن حجتیه). و سپس در سال ۱۳۴۵، در رشته سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی قبول شد و در خرداد سال ۱۳۵۰ فارغ التحصیل شد. در سال ۴۶ در سن ۱۹ سالگی توسط حسین احمدی روحانی که قبلاً در جلسات انجمن حجتیه شرکت می کرد به سازمان معرفی شد و پس از اینکه مدتی تحت سرپرستی بهمن بازرگانی بود به محمد حنیف نژاد سپرده شد تا در گروه ایدئولوژی همکاری کند و سپس در بخش سیاسی و تبلیغات به کار گرفته شد.

۱- همان: رجوی، مسعود.

وی به عنوان مترجم هیئت اعزامی به الفتح، به اردن سفر کرد و پس از بازگشت در فروردین سال ۱۳۵۰ به رده دوم کادر مرکزی راه یافت. او در بازجویی تاریخ دستگیری خود را بعد از ظهر ۴/۶/۱۳۵۰ ذکر کرده است ولی در کارت بازداشتگاه متهمین، تاریخ بازداشت او ۱/۵/۱۳۵۰ یعنی حدود یک ماه قبل از بازداشت سایرین ذکر شده است. این سند اولین بار در سال ۱۳۵۹ در داخل کشور، و سپس در سال ۱۳۸۰ توسط خود سازمان در نشریه مجاهد، چاپ خارج، منتشر گردیده است.(۱) به گواهی اسناد باقیمانده از بازجویی های وی، نامبرده اطلاعات مفصلی در مورد کادرها و اعضای بازداشت نشده و بازداشت شده به همراه کروکی محل اقامت آنها در اختیار ساواک قرار می دهد و پیرو این همکاری، ارتشبد نعمت اللّه نصیری رییس وقت سازمان امنیت، خطاب به دادرسی ارتش، مسعود رجوی را از «همکاران» ساواک معرفی کرده که «در جریان تحقیقات کمال همکاری را در معرفی اعضای سازمان مکشوفه به عمل آورده و اطلاعاتی که در اختیار گذارده از هر جهت در روشن شدن وضعیت شبکه مزبور مؤثر و مفید بوده.» نصیری در ادامه همین نامه که تاریخ آن ۱۹/۱/۵۱ می باشد، همچنین تأکید می کند که مسعود رجوی «پس از خاتمه تحقیقات نیز در داخل بازداشتگاه همکاری های صمیمانه ای با مأمورین به عمل آورده لذا به نظر این سازمان [ساواک [استحقاق ارفاق و تخفیف در مجازات را دارد» این موضوع در مطبوعات آن زمان نیز منتشر گردید. روزنامه کیهان در خبر اعدام چهارتن از اعضای سازمان و عفو مسعود رجوی نوشت: «چون در جریان تعقیب کمال همکاری را در معرفی اعضای جمعیت [سازمان مجاهدین] به عمل آورده و در داخل زندان نیز برای کشف کامل شبکه با مأمورین همکاری نموده به فرمان مطاع مبارک شاهانه کیفر اعدام او با یک درجه تخفیف به زندان دائم با اعمال شاقه تبدیل گردیده است.»(۲) در کتب و نشریات رسمی سازمان پس از انقلاب همواره تأکید می شود که به علت فشار بین المللی و اقدامات برادرش (کاظم رجوی) که ساکن سوئیس بود، اعدام وی لغو گردید. بهمن بازرگانی با اشاره به انعکاس خبر همکاری رجوی با ساواک در زندان و عکس العمل تشکیلات داخل زندان می گوید: «... در زندان قصر مسائل مختلفی بود. بچه های پایین تر مثل رضا باکری، مهدی خسروشاهی، موسی خیابانی، عباس داوری و فتح اللّه خامنه ای، مرکزیتی در داخل زندان درست کرده بودند و مسعود رجوی را کنار

۱- روزنامه مجاهد، شماره ۵۳۱، سه شنبه ۲۷ دیماه ۱۳۵۹ و شماره ۵۶۹، سه شنبه ۲۰ بهمن ۱۳۸۰: ص ۱۳.

۲- روزنامه کیهان، ۳۰ فروردین ۱۳۵۱، شماره ۸۶۲۷: ص ۲.

گذاشته بودند. مسعود رجوی یک اقدام به خودکشی هم کرده بود - هر چه بود - جدی نبود و اصلاً وسیله ای مؤثر برای آن کار در دسترس نبود. در مجموع به خاطر تمام مسائل، بچه ها رجوی را از مرکزیت داخل زندان کنار گذاشته بودند. چیزی که برای من عجیب بود، این بود که چرا این قدر به رجوی بَرخورده بود.»(۱) رجوی در ۳۰ دیماه ۱۳۵۷ به همراه جمع کثیری از زندانیان آزاد شد.

رضا رضایی

رضا رضایی(۲) رضا رضایی در سال ۱۳۲۶ در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. در دوران تحصیل در دبیرستان با وقایعی چون اعتصابات دانش آموزی و فاجعه ۱۵ خرداد مواجه شد و انگیزه های سیاسی و مذهبی - توأما - در وی تقویت گشت. از سال پنجم دبیرستان در جلسات «مسجد هدایت» شرکت می کرد و در همین جلسات بود که همراه با برادرش احمد رضایی، ابتدا با تراب حق شناس و سپس با سعید محسن آشنا شد. در سال ۱۳۴۵ وارد دانشگاه تهران شد و در دانشکده دندانپزشکی به تحصیل پرداخت. در همان سال با علی باکری آشنا شد و پس از بحث و بررسی درباره مسائل سیاسی و ایدئولوژیک به عضویت سازمان درآمد. از سال ۱۳۴۹، ضمن ورود به مرکزیت، در «گروه سیاسی» به فعالیت پرداخت. از جمله وظایف او در این دوران، مسئولیت تعلیمات و آموزش «جعل اسناد» بود. رضا، ضمن فعالیت در سازمان، در جلسات سخنرانی دکتر شریعتی در «حسینیه ارشاد» نیز شرکت می کرد؛ وی آنچنان مجذوب دکتر بود که او را سازنده افکار و عقاید اسلامی خود می دانست. در مرداد ماه ۱۳۴۹ رضا رضایی به همراه محمد بازرگانی، برای فراگیری تعلیمات چریکی به جنوب امّان رفت و در شهریور ماه همان سال بازگشت. مدتی نیز مسئول ارتباط سازمان با خارج از کشور بود. رضا رضایی در سوم شهریور ماه ۱۳۵۰ دستگیر شد و در تاریخ ۲۷/۸/۵۰ با هماهنگی ساواک از زندان آزاد شد. مفاد اسناد ساواک با آنچه توسط سازمان عنوان شده مغایر است؛ که به این موضوع و جزییات آن در فصل های آتی خواهیم پرداخت.

ص:۴۴۱

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- خلاصه پرونده ها...: رضایی، رضا.

ناصر سماواتی

ناصر سماواتی (۱) ناصر سماواتی در سال ۱۳۱۵ در تهران متولد شد. تحصیلات متوسطه را به دلیل وضع خانوادگی نامساعد و گرفتاری های شغلی (تراشکاری و اشتغال در کارخانجات مسلسل سازی ارتش) نیمه تمام گذارد. در جریانات سال های ۳۲-۱۳۲۹ از طرفداران دکتر مصدق و نهضت ملی بود. در سال ۱۳۳۸، پس از چهار سال ترک تحصیل، موفق به گرفتن دیپلم دبیرستان شد و در ۱۳۴۰ در رشته مکانیک دانشکده پلی تکنیک دانشگاه تهران آغاز به تحصیل کرد. در دانشگاه به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان درآمد و با ناصر صادق و علی باکری، که بعدها به سازمان پیوستند، مراوده پیدا کرد. در سال ۱۳۴۴ فارغ التحصیل شد و بلافاصله در شرکت برق تهران استخدام شد. در نیمه دوم همان سال به عضویت سازمان درآمد و طی سال های بعد، بسیاری از گروه های مطالعاتی را سرپرستی کرد؛ تا اینکه در سال ۱۳۴۹ در «گروه اطلاعات» سازمان، مسئولیتی را به عهده گرفت. پس از ضربه شهریور، در مهر ماه ۱۳۵۰ در تدارک عملیات انفجار دکل های برق شرکت کرد که پیش از عملیات دستگیر شد. پس از دستگیری، در دی ماه ۱۳۵۰، در جریان مصاحبه تلویزیونی «پرویز ثابتی» - مقام امنیتی - او نیز مصاحبه کوتاهی انجام داد که عبارت از شرح دستگیری و توضیح در مورد عملیات ناکام گروگان گیری شهرام پهلوی نیا بود. در دادگاه نظامی رژیم، ابتدا به حبس ابد محکوم گردید ولی در اواسط سال ۱۳۵۱ مدت محکومیتش به سه سال تقلیل یافت و سرانجام در مهر ماه ۱۳۵۳ آزاد شد.

ناصر صادق

ناصر صادق(۲) ناصر صادق در سال ۱۳۲۴ در تهران، در یک خانواده خوشنام مذهبی، متولد شد. پدرش عضو هیئت امنای مسجد هدایت و از دوستان آیه اللّه طالقانی و مهندس بازرگان بود. دوره متوسطه را در دبیرستان مروی گذراند و از همانجا فعالیت های مذهبی - سیاسی خود را آغاز کرد؛ و ضمن شرکت در جلسات آیه اللّه مهدوی کنی در «مسجد جلیلی» و آیه اللّه طالقانی در «مسجد هدایت»، انجمنی با نام «دین و دانش» در دبیرستان ایجاد نمود.

۱- همان: سماواتی ناصر. روزنامه کیهان ش ۲۶ ۸۵۵۳ دی ۵۰ : صص ۱ و ۱۸.

۲- خلاصه پرونده ها...: صادق، ناصر. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۱۰۰ - ۱۰۴.

در سال ۱۳۴۲ در رشته مکانیک دانشکده فنی دانشگاه تهران پذیرفته شد و در حین تحصیل به فعالیت های گذشته خود ادامه داد. در مهر ماه ۱۳۴۴ با محمد حنیف نژاد آشنا شد و از این طریق به سازمان راه یافت؛ وی از نخستین اعضای این تشکیلات بود. در سال ۱۳۴۶، پس از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه، برای خدمت وظیفه به شیراز رفت و در طی سکونت در آنجا مسئولیت شاخه شیراز سازمان را عهده دار شد. در ۴۹ - ۱۳۴۸، پس از پایان سربازی، به

تهران بازگشت و به همراه محمد بازرگانی مسئولیت «گروه تدارکات» را به عهده گرفت. در بهار سال ۱۳۵۰، از طریق ارتباط با یکی از عوامل نفوذی ساواک، به نام شاهمراد دلفانی،مقداری اسلحه به طور قاچاق تهیه کرد؛ که سبب شد تیم های تعقیب و مراقبت ساواک به کشف خانه های تیمی سازمان موفق شوند و ضربه شهریور وارد آید. ناصر صادق در اول شهریور ماه ۱۳۵۰ دستگیر شد و در دادگاه نظامی رژیم شاه به اعدام محکوم گردید که حکم صادره در ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۱ به اجرا درآمد.

محمد (محمود) عسکری زاده

محمد (محمود) عسکری زاده(۱) عسکری زاده در سال ۱۳۲۴، در یک خانواده مذهبی، در اراک متولد شد. دوره متوسطه را در دبیرستان مروی تهران گذراند. در مروی با ناصر صادق همکلاس بود. در سال ۱۳۴۳ درخواست تحصیل در دانشگاه «پاتریس لومومبا» در مسکو(۲) را داد اما در همان سال در مدرسه عالی بازرگانی تهران قبول شد و مشغول به تحصیل گردید. در اوایل ورود به دانشگاه، به علت فقر مادی، به کارهایی مانند تدریس ریاضیات یا ترجمه مقالاتی برای مجلات اقتصادی دست زد؛ چندی هم خبرنگار مجله «تهران اکونومیست» بود. از اواخر سال ۱۳۴۴ به مطالعات سیاسی علاقمند شد. در سال ۱۳۴۶ با ناصر صادق و سعید محسن آشنا و به پیشنهاد آنها وارد سازمان شد؛ و شروع به مطالعه در زمینه های سیاسی و عقیدتی نمود. از اواخر سال ۱۳۴۶ به مطالعه کتب اقتصادی کلاسیک و مارکسیستی و بعضا کتب فلسفی به خصوص در زمینه های ماتریالیسم دیالکتیک روی آورد. کتاب اقتصاد به زبان ساده را در سال ۱۳۴۸ و در ادامه این

۱- زندگی نامه مجاهدین...: صص ۶۱ - ۶۴. خلاصه پرونده ها...: عسکری زاده، محمود.

۲- تحصیل در این دانشگاه ویژه دانشجویان کشورهای جهان سوم بود و هزینه ای نداشت.

مطالعات نوشت. مدتی مسئول شاخه تبریز بود و از سال ۱۳۴۹ وارد مرکزیت سازمان شد. در همان سال به وسیله ساواک تبریز احضار شد و از وی در زمینه ارتباط با چند تن از اتباع خارجی (روس ها) در محل کارش - کارخانه ماشین سازی تبریز - و در خصوص درخواستش برای تحصیل در دانشگاهی در مسکو توضیحاتی خواسته شد؛ که او علت درخواست تحصیل را فقر مادی و رایگان بودن تحصیل در آنجا قید کرد.

در این سال، وی مسئول «گروه اطلاعات» در سازمان شد و با همکاری افرادی نظیر لطف اللّه میثمی، ناصر سماواتی، رضا باکری و مهدی فیروزیان به کار گردآوری اطلاعات رسیده از سایر اعضای سازمان پرداخت؛ این اطلاعات پیرامون اماکن مربوط به آمریکایی ها و اسرائیلی ها و اعضای ساواک، سوءاستفاده های مالی گردانندگان رژیم و نیز اطلاعاتی در مورد بعضی شخصیت های سیاسی بود. وی در آغاز شهریور ماه ۱۳۵۰ در منزل محمد بازرگانی و به اتفاق موسی نصیر اوغلو خیابانی دستگیر شد. دادگاه نظامی رژیم، او را به اعدام محکوم کرد. حکم مزبور در چهارم خرداد ماه ۱۳۵۱ به مورد اجرا گذاشته شد.

سید شمس الدین مُجابی

سید شمس الدین مُجابی (۱) وی در سال ۱۳۱۸ در قزوین متولد شد. پس از اخذ دیپلم متوسطه، در دانشکده پلی تکنیک تهران پذیرفته شد و در رشته مهندسی مکانیک به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۴۱ به عضویت نهضت آزادی درآمد و در جلسات آن شرکت کرد. در اوایل سال ۱۳۴۲ به علت فعالیت در نهضت دستگیر شد و پس از چند ماه به علت ابتلا به بیماری قلبی آزاد گردید. این دومین دستگیری او در طول یک سال بود.(۲) پس از آزادی از زندان، تقاضای صدور گذرنامه و سفر استعلاجی به انگلستان را نمود که ساواک موافقت کرد. مدتی پس از خروج از کشور و انجام معالجات، از انگلستان به فرانسه رفت و با بورسیه دولت فرانسه به ادامه تحصیل پرداخت؛ و در همانجا با یک فرانسوی ازدواج کرد. در سال ۱۳۵۰ موفق به اخذ درجه دکتری در رشته ترمودینامیک و مکانیک تطبیقی شد و ضمن اقامت در پاریس در مؤسسه ای

۱- خلاصه پرونده ها...: مجابی، سید شمس الدّین. برادر نامبرده سید ضیاءالدّین بعدها حین درگیری با ساواک، با سیانور خودکشی کرده است.

۲- بازداشت اول به دلیل مظنونیت به پخش اعلامیه صورت گرفت و چند روز بیشتر طول نکشید.

تحقیقاتی به کار مشغول گشت. در طول اقامت در فرانسه، علاوه بر عضویت در اتحادیه دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه، فعالیت های سیاسی خود را در مجموعه طرفداران جبهه ملی و نهضت آزادی در اروپا ادامه داد. در سال ۱۳۴۸ به اتفاق چند تن از همفکران خود «سازمان جوانان مسلمان گروه فارسی زبان» را تشکیل داد و نشریه مکتب مبارز را منتشر کرد.

اصغر بدیع زادگان، عضو رهبری سازمان مجاهدین خلق که از دوره دانشجویی با مجابی آشنا بود، در سفری به فرانسه در سال ۱۳۴۹ از مجابی خواست که در رابطه با سازمان فعال باشد؛ از این سال به بعد، شمس الدّین مجابی رابط سازمان در اروپا شد. علاوه بر بدیع زادگان، علی باکری، حسین روحانی و نصراللّه اسماعیل زاده نیز طی سفرهای خود، با مجابی در ارتباط بودند.

عبدالرسول مشکین فام

عبدالرسول مشکین فام (۱) عبدالرسول مشکین فام در سال ۱۳۲۴ در شیراز متولد شد. دوره متوسطه را در زادگاه خویش گذراند و سپس وارد دانشکده کشاورزی کرج شد. در سال دوم دانشکده، پس از درخواستی که برای بورسیه دانشگاه «پاتریس لومومبا» در مسکو کرد، به شهربانی احضار شد - که مشکل مزبور پس از توضیح و انصراف وی رفع شد. در سال ۱۳۴۴ در نمازخانه دانشکده با حسین روحانی آشنا شد؛ به واسطه همین شخص به جلسات سعید محسن راه یافت و از این طریق به سازمان مجاهدین خلق پیوست. پس از پایان تحصیل، در سال ۱۳۴۶ برای خدمت وظیفه به کردستان رفت و در طول مدتی که در آنجا بود، تحقیقاتی در زمینه های روستایی و تبعات اصلاحات ارضی انجام داد که بعدها در سازمان تدوین و منتشر شد. در اوایل سال ۱۳۴۹، بنا به تصمیم مرکزیت سازمان، مشکین فام به همراه فتح اللّه (ارژنگ) خامنه ای و تراب حق شناس، برای ایجاد زمینه مناسب جهت اعزام اعضای سازمان به خارج از کشور، به طور قاچاق، به دوبی رفت؛ و از آنجا با پاسپورت جعلی به امّان عزیمت کرد. در این اثنا از دستگیری شش تن از اعضا در دوبی مطّلع شد و به آنجا بازگشت. وی و حسین روحانی و سید محمد (صادق) سادات دربندی

۱- همان: مشکین فام فرد، عبدالرّسول. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۲۴ - ۲۸.

در تاریخ ۱۸ آبان ماه ۱۳۴۹ هواپیمای حامل زندانیان را، که عازم ایران و تحویل زندانیان به رژیم بود، ربودند و به عراق هدایت کردند. این ۹ تن در عراق به زندان افتادند و پس از تحمل شکنجه و استنکاف از همکاری با رژیم بعثی، با اعلام حمایت «الفتح» از زندان آزاد شدند و به سوریه رفتند. مشکین فام در دو پایگاه (در اردن و سوریه) دوره آموزشی نظامی چریکی را طی کرد و پس از مدتی، از طریق ترکیه، به ایران بازگشت. در پی دستگیری جمعی از اعضا در شهریور ماه ۱۳۵۰ و فاش شدن اسامی برخی از دیگر افراد سازمان، با همراهی حنیف نژاد و بدیع زادگان و سیدی کاشانی در طرح ناموفق ربودن شهرام – پسر اشرف پهلوی – شرکت کرد و به مضروب کردن یک نفر متهم شد. سرانجام در مهر ماه همان سال دستگیر، بازجویی و شکنجه شد و طبق حکم دادگاه نظامی شاه، در چهارم خرداد ماه ۱۳۵۱ اعدام گردید.

علی میهن دوست

علی میهن دوست(۱) علی میهن دوست در سال ۱۳۲۴ در یک خانواده مذهبی در قزوین به دنیا آمد؛ و تنها فرزند خانواده بود. در دوران دبیرستان، مدتی در انجمن ضد بهائیت فعالیت داشت و در همان اوقات، با کتاب های مهندس بازرگان نیز آشنایی پیدا کرد. پس از پایان دوره متوسطه، به تهران آمد و در دانشکده فنی دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد. در نیمه دوم سال ۱۳۴۴ توسط ناصر صادق به جلسات مطالعاتی سازمان جذب گردید و در سال ۱۳۴۵ عضو تشکیلات شد. در سال ۱۳۴۸، همزمان با تشکیل «گروه ایدئولوژی»، به عنوان عضو فعال این گروه، مسئولیت نگارش تکامل – کتاب دوم ایدئولوژی – را به عهده گرفت. میهن دوست در سال ۱۳۴۹ وارد کادر مرکزی سازمان شد و چندی هم مسئولیت شاخه های اصفهان و مشهد را عهده دار بود. پس از ضربه اول شهریور ۱۳۵۰، توسط ساواک شناسایی شد و از این رو متواری گردید. سرانجام در مهر ماه ۱۳۵۰، ساواک موفق شد او را در منزل یکی از بستگانش در تهران دستگیر کند. پس از طی دوره بازجویی توأم با شکنجه، دادگاه نظامی رژیم شاه علی میهن دوست را به اعدام محکوم کرد که در ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۱ حکم مزبور به اجرا درآمد.

ص:۴۴۶

۱- زندگی نامه مجاهدین...: صص ۱۸ – ۲۰. خلاصه پرونده ها...: میهن دوست، علی.

متنی که در پی می آید، تحلیل و گزارشی است که مقامات ساواک برای دفتر ویژه و شخص شاه تهیه کرده اند. اهمیت این متن، علاوه بر مشخص ساختن دیدگاه های دستگاه امنیتی، بدان خاطر است که جزئیات دقیقی از اطلاعات مربوط به سازمان را در خود دارد. بعد از این متن، گزارش های چند سری دستگیری ها و فهرست افراد متواری نیز درج شده اند.

تحلیل کلی رژیم، پس از ضربه ۵۰

اشاره

تحلیل کلی رژیم، پس از ضربه ۵۰(۱) عده ای از عناصر معتقد به ایدئولوژی اسلامی بر مبنای سوسیالیسم، با ایجاد سازمانی به نام «سازمان آزادی بخش ایران»، فعالیت های مخرّب و مضرّه ای را آغاز [کردند] که هدف آن واژگون نمودن رژیم کشور، از طریق جنگ های مسلحانه چریکی، بوده است. این گروه، طی مدت فعالیت های خود، که قریب هفت سال به طول انجامید، اقدامات دامنه داری در زمینه جلب عناصر جدید، تهیه اسلحه و مهمات، ساختن مواد منفجره و محترقه - ایجاد رابطه با سازمان الفتح (جبهه آزادی بخش فلسطین)، دولت بعثی عراق، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم اروپا و اخذ کمک از آنها، به عمل آورده و قسمت هایی از فعالیت های این گروه عبارت از ربودن هواپیما از دوبی به عراق، حمله مسلحانه به والاگهر شهرام پهلوی نیا و قصد ربودن معظمٌ له - که منجر به کشته شدن کارگری که به کمک والاگهر شهرام آمده بود [شد] و همچنین تخریب دکل های برق واقع در جاده کن همزمان با برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران بوده است.(۲)

ص:۴۵۱

۱- بولتن ویژه، ش ۸۲۲۵، تاریخ ۶/۱۰/۵۰؛ «درباره: کشف و دستگیری اعضای سازمان آزادی بخش ایران».
۲- این تخریب صورت نگرفت و عوامل آن قبل از عملیات زخمی و دستگیر شدند.

وضعیت تشکیلاتی این گروه

بر مبنای اعترافات متهمین دستگیر شده و همچنین مدارک مکشوفه در این گزارش، طی قسمت های: سازمان و تشکیلات، هدف و انگیزه اصلی از تشکیل سازمان آزادی بخش ایران، برنامه آموزش و تعلیمات، ارتباط با خارج از کشور، قدرت مالی و نحوه تهیه وسایل و تأمین امکانات و بالاخره فعالیت در زمینه ربودن هواپیما - شخصیت ها و همچنین عملیات تخریبی و تبلیغاتی، به شرح ذیل می باشد:

۱- سازمان و تشکیلات: «سازمان آزادی بخش ایران»، که دارای امکانات وسیع و مجهز و افراد ورزیده ای بوده و اقدامات آنها کاملاً زیربنایی [بوده] و وضع سازمان «الفتح» را الگوی تشکیلات خود قرار داده و از لحاظ ایدئولوژیک معتقد به اصول مذهبی بر پایه سوسیالیسم می باشند و توسّل به جنگ پارتیزانی را برای نیل به این مقصود لازم دیده اند، دارای کادر رهبری مرکب از ۱۰ نفر به اسامی «محمد حنیف نژاد»، «سعید محسن»، «ناصر صادق»، «مسعود رجوی»، «اصغر بدیع زادگان»، «علی میهن دوست»، «علی باکری»، «محمد عسکری زاده»، «بهمن بازرگانی» و «محمد بازرگانی»(۱) - که هر یک از اعضای کادر رهبری، حوزه ای را اداره می کرده اند - می باشد. علاوه بر حوزه های حزبی، سازمان مذکور گروه هایی به شرح زیر را داشته است: گروه فنی؛ که وظیفه آن ساختن وسایل خرابکاری از قبیل نارنجک، کوکتل مولوتف، میخ های ویژه برای پنچر کردن لاستیک اتومبیل، تهیه اتومبیل و اسناد و مدارک جعلی بوده است. گروه اطلاعات؛ که وظیفه آن جمع آوری اخبار و اطلاعات به منظور تهیه نشریه و اعلامیه و توزیع آن بین افراد سازمان آزادی بخش و استفاده در طرح ها و برنامه های بعدی بوده است. گروه تبلیغات؛ که وظیفه آن تهیه اعلامیه و نشر آن در جوامع داخلی و خارجی، به منظور تضعیف و تخطئه حکومت بوده است..

ص:۴۵۲

۱- این تخریب صورت نگرفت و عوامل آن، قبل از عملیات، زخمی و دستگیر شدند.

گروه تدارکات؛ که وظیفه اصلی این گروه تهیه و تدارک پول، اسلحه و مهمّات برای سازمان بوده است. گروه تسلیحات؛ که وظیفه آن آشنا ساختن اعضا به فنون نظامی، استفاده از اسلحه و مواد منفجره و محترقه و همچنین آموزش جودو و کاراته به افراد بوده است. گروه الکترونیک؛ که افراد این گروه عهده دار ساخت و تعمیر وسایل ارتباطی و برقی بوده است.

این سازمان، علاوه بر تهران که سازمان وسیعی داشته، در شهرستان های اصفهان، شیراز، مشهد، کرمانشاه، تبریز، کرمان و بانه دارای تشکیلات بوده که مستقیماً زیرنظر کادر رهبری در تهران اداره می شده؛ و در هر شهرستان یک نفر به عنوان سرپرست تشکیلات انتخاب شده بود که سایر افراد می بایست زیرنظر او فعالیت نمایند. ۲- هدف و انگیزه از تشکیل سازمان آزادی بخش ایران برای روشن شدن هدف و انگیزه از تشکیل سازمان موصوف، قسمت هایی از اعترافات متهمین دستگیر شده - عینا - درج می شود. «سعید محسن»، از جمله افراد کادر مرکزی، در مقابل این سؤال می نویسد: ... بعد از جریانات سال های ۴۱-۳۹ و مشاهده وضع مملکت و ناراحتی های مردم از وضع موجود، با کمک محمد حنیف نژاد، در فکر از بین بردن تبعیضات افتاده و [تصمیم گرفتیم] بر مبنای شناخت واقعی جهان، موقعیت انسان و روابط انسان و اجتماع را مبنی بر اصول مساوات و برادری استوار نماییم. پیاده کردن اصل مساوات و برادری، که هرگونه بهره کشی انسان از انسان را محکوم می کند، مشکل سیاسی - ایدئولوژی ما بوده و برای نیل به چنین هدفی، حرکت تمام افراد جامعه ضروری است؛ بدین جهت، به وجود آمدن جنگ ژوئن [۱۹۶۷] اعراب و اسرائیل، فکر جدید را در ما زنده کرد و آن، اعتقاد به تغییر و اصلاح جامعه، با استفاده از نحوه انقلابی و ایجاد جنگ چریکی بود... «موسی نصیر اوغلی خیابانی»، یکی از اعضای ورزیده و دوره دیده در اردوگاه «الفتح»، در این زمینه اظهار می دارد: ... هدف این بوده که اجتماعی تشکیل دهیم که در آن فقر و فساد نباشد؛ و عقیده داشتیم که باید با هرگونه استعمار و استثمار مبارزه کرده و برای نیل به آن، بایستی با رژیم موجود مبارزه کرده؛

و نـتیجه ای که می خواسـتیم بگیریم، این بوده که یـک رژیم دیگر مطـابق نظرات و ایـده هـای خودمـان برقرار کنیم... «محمد بازرگانی»، از افراد کادر مرکزی و مسئول امور تـدارکات، می گویـد: ... ایدئولوژی ما اسـلام بوده و هدف نهایی آن، پیشبرد هـدف هـای عـالیه اسـلامی؛ و راه رسـیدن به این هـدف، در شـرایط فعلی، مبـارزه مسلحانه بـوده که قصـد عمـل کردن آن را داشتیم... «علی باکری»، از افراد کادر مرکزی و مسئول گروه فنی، ضمن اشاره به مبارزات احزاب و دستجات سیاسی طی سال های ۴۰ و ۴۱ و اثرات این گـونه فعـالیت هـا در روحیه وی، اظهـار می دارد: ... وقـایعی که در مـورد نهضت نفت و حکومت مصدق به وقوع پیوست، باعث گردید این فکر تثبیت شده در من به وجود آید که رژیم ایران مانند بسیاری از رژیم های دیگر جهـان، وابسـته به امپریـالیسم آمریکا و انگلیس است و برنامه هایش در جهت حفظ منافع خود و امپریالیسم می باشـد؛ بنابراین ملت همیشه تحت فشار سیاسـی، فقر و بـدبختی و فساد می باشـد؛ و عامل اصـلی این گونه درمانـدگی ها را رژیم فعلی بـدانم. بنـابراین، بـا توجه به زمینه هـایی که از قبـل داشـتم، به وجود آوردن یـک جـامعه دموکراتیک و ایجاد وضع عادلانه، هـدف و انگیزه من بود... محمد عسکری زاده، از اعضای فعال سازمان مورد بحث، می نویسد: ... در بدو شروع به کار، فعالیت های من از حدّ مطالعه و تشـکیل جلسات مذهبی تجاوز نمی کرد؛ و کم کم در اثر مطالعات بیشتر، هدف ها بیشتر جنبه سیاسـی به خود می گرفت؛ و چون در اثر برخورد بـا جـامعه و ادارات و دسـتگاه های دولتی، به این نتیجه رسـیده بودیم که فساد و فحشا و بی عدالتی و ظلم موجود در جامعه ما از طریق وعظ و خطابه از بین نخواهد رفت و از طرفی مبارزات آوارگان فلسـطینی، جهت به دست آوردن سـرزمین های خود و همچنین جنگ هایی که در کشورهای مختلف، از قبیل الجزایر، به منظور آزادی و استقلال رخ داده، ایـن فکر را در ما(۱) تقـویت و تثـبیت کرده که در ایران منحصـراً از طریـق زور و انقلاـب می توان فحشـا، فقر و بی عدالتی را از بین برده و یک حکومت اسـلامی برقرار نمود... ۳- برنامه آموزش و نوع تعلیمات برنامه آموزشـی و نوع تعلیمات شامـل دو مرحله بـوده؛ مرحله اول که جنبه تئوری داشـته و از نشـریات و کتب مارکسیـستی اسـتفاده می گردیـده و به صورت بحث در کلاس ها مطرح و پس از آماده نمودن ذهن

۱- اصل: وی.

افراد، کتاب هایی که نویسندگان آنها «مائوتسه تونگ» و «چه گوارا» بوده و در زمینه جنگ های چریکی به رشته تحریر درآمده، در اختیار قرار می گرفت. از این مرحله به بعد، افراد می توانند به عنوان تعیین کننده خطّ مشی، روی مسائل فکر کنند و در مورد مطالب سیاسی تحلیل هایی بنویسند. و قسمت مهم برنامه به کار عملی تخصیص می یافت؛ و به طور متوسط، هر فرد روزانه یک ساعت به کار ورزش و نرمش و تمرین کشتی های جودو و کاراته می پرداخت. ضمنا افراد می بایست تعلیم رانندگی [اتومبیل بنمایند] و [رانندگی] موتور سیکلت را بیاموزند. کادر مرکزی سازمان موصوف، به منظور آشنا ساختن افراد به فنون نظامی و آمادگی بیشتر جهت انجام جنگ های چریکی، در نظر می گیرد اعضایی که مرحله اول آموزشی را با موفقیت به پایان رسانیده و علاقه مندی بیشتری دارند، جهت طی دوره، به اردوگاه های «الفتح» اعزام نماید. و بر مبنای این طرح، در سال ۴۹ بدوا سه نفر به اسامی «رسول مشکین فام فرد»، «مرتضی [تراب [حق شناس» و «فتح اللّه [هوشمند] خامنه ای» را با تهیه شناسنامه و گذرنامه جعلی به دوبی اعزام و متعاقباً شش نفر دیگر به اسامی «موسی نصیر اوغلی خیابانی»، «کاظم شفیعیها»، «جلیل سیّد احمدیان»، «محمود شامخی»، «محسن نجات حسینی» و «حسین خوشرو»، جهت طی دوره چریکی، با شناسنامه جعلی، به طور غیرمجاز به دوبی اعزام [می کند] تا از آن طریق به لبنان عزیمت نمایند؛ لکن افراد اعزامی، به اتهام سرقت، به وسیله مقامات دوبی دستگیر و زندانی می گردند. کادر رهبری گروه در صدد آزادی آنان بر می آیند و مبادرت به اعزام دو نفر به اسامی «محمدسادات دربند[ی]» و «حسین احمدی روحانی» و ارسال یک قبضه اسلحه کمری و هفتصد هزار ریال وجه، به منظور دادن رشوه به مقامات محلی دوبی، می نمایند؛ ولی توفیقی حاصل نشده و دستگیر شدگان اظهار می دارند [که [قاضی مربوطه در دوبی از خیال اخذ رشوه از آنان منصرف [می شود و] فقط روز تحویل شش نفر را به دولت ایران، به اطلاع آنها می رساند.

عدم توفیق در امر آزادی دستگیرشدگان موجب می گردد سه نفر از افراد اعزامی، به اسامی «رسول مشکین فام فرد» و «حسین احمدی روحانی» و «محمد سادات دربند[ی]»، با تهیه یک قبضه دیگر اسلحه در محل، طرح ربودن هواپیما را ریخته و با اطلاع از تاریخ تحویل، هواپیمایی را که شش نفر مورد بحث با آن به ایران اعزام می شدند، ربوده و به عراق می برند؛ که در این کار موفق [می شوند] و با تهدید

خلبان هواپیما به وسیله اسلحه، او را مجبور می نمایند در بین راه تغییر مسیر داده و در فرودگاه عراق فرود

آید. این عده، پس از ورود به بغداد و سپردن تعهد همکاری با دولت بعثی عراق و مطمئن کردن مقامات عراقی، مبنی بر اینکه پس از مراجعت به ایران نسبت به تخریب تأسیسات، ترور و ربودن شخصیت ها و شروع جنگ های پارتیزانی در ایران اقدام خواهند کرد، به اردوگاه های «الفتح» در بیروت اعزام [می شوند[و تعلیمات را آغاز می نمایند. متعاقب این جریان، سازمان آزادی بخش ایران ۱۰ نفر دیگر از اعضای گروه را به اسامی «محمّد یقینی»، «علی باکری»، «ابراهیم آوخ»، «عبدالنّبی معظّمی جهرمی»، «اصغر بدیع زادگان»، «محمد سیدی کاشانی»، «رضا رضایی»، «محمد بازرگانی»، «مسعود رجوی» و «[لطف]علی بهپور» را جهت طیّ دوره به خارج از کشور اعزام [می نماید]؛ که نامبردگان پس از طی دوره در اردوگاه های «الفتح» واقع در لبنان، سوریه و اردن، در مراجعت، «اصغر بدیع زادگان» چهار قبضه مسلسل و سه قبضه اسلحه کمری و یکصد و پنجاه تیر فشنگ و «علی باکری» یک قبضه اسلحه کمری و تعدادی فشنگ کالیبر ۹ میلی متر و خفیف و حدود ۵۰۰ عدد نارنجک و بمب «گاما» ساخت اسپانیا و «نبی معظّمی» سه قبضه اسلحه کمری، با جاسازی در چمدان، به ایران حمل می نمایند. ۴- رابطه با خارج از کشور همان طور که فوقا اشاره گردید، افراد کادر مرکزی سازمان آزادی بخش، جهت پیشبرد مقاصد خود، به این نتیجه رسیده بودند که بایستی ضمن تماس با سازمان چریکی «الفتح» و استفاده از نیروی آن، اعضای خود را جهت تعلیم به پایگاه های مربوطه اعزام دارند؛ که در این زمینه موفقیت هایی نیز کسب می نمایند. ضمنا کادر مرکزی با خارج از کشور نیز، به مناسبت هایی که ذیلاً به آن اشاره خواهد شد، ارتباطاتی حاصل می نمایند. الف - به مناسبت فرا رسیدن جشن های دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی، از طرف گردانندگان در مرکز به افرادی که در خارج از کشور بوده اند دستور داده می شود که هرچه زودتر به ایران بازگردند؛ و بدین منظور مبلغ هفتصد هزار ریال به وسیله آدرس های واسطه بانکی برای آنها به بیروت ارسال می شود تا مقادیری اسلحه و مهمّات خریداری و ترتیب ارسال آنها را به داخل کشور بدهند. دو نفر از آنان، به اسامی «محمد یقینی» و «محسن نجات حسینی»، با تهیه تعدادی اسلحه و مهمّات، با شناسنامه و گذرنامه جعلی، به وسیله شرکت هواپیمایی «پان آمریکن»، قصد عزیمت به ایران

ص:۴۵۶

را می نماینـد که در فرودگاه بیروت توسط پلیس لبنان بازداشت و زندانی می گردند. متعاقب این جریان، طبق دسـتوری که از مرکز داده می شود، افراد این سازمـان در بیروت بـا سـفیر الجزایر تمـاس گرفته و درخواسـت(۱) کمک جهت آزادی دوسـتان خود را می نمایند؛ و با کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اروپا نیز ارتباط گرفته و تقاضای پشتیبانی می کنند. ب - پس از آنکه ربایندگان هواپیما، در یکی از اردوگاه های «الفتح» واقع در لبنان، مشـغول تعلیمات پارتیزانی بوده اند، از طرف جبهه به اصـطلاح ملی در خاورمیـانه (حسن ماسـالی - خسـرو کلانتری) موجبات برقراری تماس آنان با یکی از مسـئولین دفتر سازمان آزادی بخش فلسـطین به نام «ابویوسف» فراهم [شده]؛ و در ملاقاتی که انجام گرفت، پس از یک سلسله بحث و گفت وگو، قرار می شود این تماس ها ادامه داشـته [باشد] و به منظور مبارزه در ایران، خطّ مشی مشترک و واحدی اتّخاذ شود. پ - دو نفر از افراد گروه، که در فرانسه به سـر می برده انـد، در بهمن مـاه سـال ۴۹، ضـمن مراجعت به سفارت چین کمونیست در پـاریس، درخواست می نماینـد که از طرف آن سـفارتخانه نماینـده ای تعیین تـا در مورد سازمـان آزادی بخش ایران و نیاز به اعزام افراد این سازمـان به چین کمـونیست جهت طی دوره هـای چریکی، بـا دو نفر مزبـور مـذاکره شـود؛ لکن بـا وجود اینکه دوبار به سـفارت چین مراجعت می نماینـد، به آنان پاسـخ داده می شود که «مقامات سـفارت به صـلاح خود نمی دانند که در این قبیـل امور دخـالت کننـد». ت - «مهنـدس علی باکری» با نام مسـتعار «بهروز»، که دوره جنگ های پارتیزانی را در یکی از اردوگاه های «الفتح» در لبنان گذرانیده و پس از مدتی توقف در کشور فرانسه به ایران مراجعت نموده، اظهار داشـته که تعداد قابل توجهی کتب و نشـریات کمونیستی را با مراجعت به سفارتخانه های چین کمونیست، شوروی، چکسلواکی، آلبانی و کوبا در فرانسه، اخذ و در مواقع مسافرت افراد وابسـته به گروه مزبور، با استفاده از جاسازی هایی که در چمدان و ساک دستی آنان تعبیه شده، به ایران حمل می شده است.

ث - در زمانی که افراد اعزامی در اردوگاه ها مشـغول طی دوره تعلیمات بوده انـد، یک نفر از خرابکاران کشور ترکیه که در جریان ربودن و به قتل رسانیدن کنسول اسـرائیل در کشور ترکیه دخالت داشته، به نام «ابوخلیل»، با افراد مزبور تماس حاصل و پیشنهاد همکاری با خرابکاران ایرانی را می نماید؛ که این

ص:۴۵۷

۱- اصل: خواستار.

پیشنهاد مورد موافقت کادر رهبری سازمان آزادی بخش قرار گرفته است.

ج - «مهندس عزّت اللّه سحابی»، یکی از رهبران جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی که سابقه محکومیت دارد و در جریان فعالیت های سازمان آزادی بخش ایران می باشد، پس از دستگیری افراد این سازمان، طی ارسال نامه جهت یکی از همفکران خود به نام «صادق قطب زاده» - یکی از سران جبهه به اصطلاح ملی سوم در اروپا - و قید اسامی عده ای از اعضای دستگیر شده، خواستار شده که از طریق کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و رادیو بغداد مورد استفاده تبلیغاتی قرار گیرد؛ که بر مبنای این طرح، رادیو بغداد اسامی افراد دستگیر شده را اعلام و خواستار آزادی آنان از زندان گردیده است. چ - پس از کشف و دستگیری اعضای سازمان مورد بحث، دو نفر از افراد کادر مرکزی به اسامی «محمد حنیف نژاد» و «اصغر بدیع زادگان» متواری [می شوند] و تلاش هایی جهت آزادی افراد دستگیر شده می نمایند؛ از جمله با استفاده از جوهر نامریی، [نامه ای] جهت یکی از اعضای خود به نام «مرتضی [تراب] حق شناس»، به بیروت ارسال و خواسته شده که ضمن بهره برداری تبلیغاتی به نفع دستگیرشدگان و علیه دولت ایران، ترتیب مراجعت بقیه اعضای گروه به ایران داده شود؛ و بر همین مبنا «حق شناس»، توسط «خسرو کلانتری» و مسئولین دفتر «الفتح» در بیروت، مبادرت به ارسال اسامی دستگیرشدگان جهت رادیو بغداد و سازمان «الفتح» نموده که موجب بهره برداری تبلیغاتی و صدور اعلامیه ای از طرف سازمان «الفتح» گردیده است. ۵ - قدرت مالی، نحوه تهیه وسایل و تأمین امکانات قدرت مالی سازمان قابل ملاحظه بوده و هزینه فعالیت های آن، از طریق [گرفتن] حقّ عضویت از اعضا و اخذ کمک از بازاریان - که جمعاً بالغ بر دویست هزار ریال در ماه می گردیده - تأمین می شده؛ و افراد متمکّن گروه مذکور، هر ماه علاوه بر حق عضویت، مبالغ قابل توجهی به سازمان می پرداخته اند. سازمان مورد بحث برای اخذ تماس، تشکیل جلسات و ضبط و نگهداری وسایل و مدارک آموزشی، تعداد ۱۲ خانه امن در نقاط مختلف تهران تهیه نموده؛ و به علاوه اعضای این سازمان دو دستگاه اتومبیل، هشت دستگاه موتور سیکلت و دو دستگاه بی سیم، برای فعالیت های خود تهیه نموده بودند.(۱)

۱- اصل: بوده.

همچنین سازمان موفق گردیده بود تعداد قابل توجهی اسلحه و مهمّات و مقادیر زیادی مواد منفجره و محترقه، به وسیله عوامل خود در داخل و خارج از کشور، به شرح ذیل تهیه نماید:

الف - «اصغر بدیع زادگان»: ۴ قبضه مسلسل، سه قبضه اسلحه کمری، ۱۵۰ تیر فشنگ (محل تهیه: بیروت)؛

ب - «علی باکری»: یک قبضه اسلحه کمری، تعداد قابل توجهی فشنگ کالیبر ۹ و حدود ۵۰۰ عدد نارنجک و بمب «گاما» (محل تهیه: بیروت)؛ پ - «نبی معظّمی»: سه قبضه اسلحه کمری (محل تهیه: بیروت)؛ ت - «ناصر صادق»: ۱۸ قبضه اسلحه کمری با فشنگ های مربوطه (محل تهیه: تبریز - مشهد)؛ ث - «حسین شیخ باقر قاضی»، «علی اکبر نبوی نوری» و «مرتضی [حسین] آلادپوش»: ۸۰ قبضه اسلحه کمری با سه هزار تیر فشنگ مربوطه (محل تهیه: مشهد)؛ ج - «محمد سادات دربندی»: ۳۸ لول دینامیت و مقداری فشنگ (محل تهیه: بیروت)؛ چ - «مسعود اسماعیل خانیان»: دو قبضه اسلحه کمری (محل تهیه: شهرستان بانه). توضیح آنکه به وسیله «گروه فنی» به سرپرستی «علی باکری»، به میزان قابل توجهی، بمب های ساعت شمار - تی.ان.تی ساخته شده بوده که در طرح [ناموفّق] تخریب دکل های برق مورد استفاده قرار گرفته است. ۶- فعالیت های سازمان آزادی بخش ایران در زمینه ربودن هواپیما، شخصیت ها، عملیات تخریبی و تبلیغاتی

قبل از آنکه اشاره به فعالیت های سازمان آزادی بخش در موارد فوق شود، ضرورت دارد مختصراً فعالیت های جنبی اعضای سازمان موصوف، مورد بررسی قرار گیرد. از جمله اقدامات حاشیه ای این سازمان عبارت [است] از: - خرید دو دستگاه اتومبیل و هشت دستگاه موتور سیکلت، به منظور ایجاد ارتباط؛ - سرقت و خرید مقدار زیادی شناسنامه، گذرنامه، گواهینامه رانندگی و کارت آزمایش؛ - شناسایی پل ها، مراکز حسّاس، کارخانجات، سینماها؛ - سرقت پلاک های اتومبیل؛ -

مطالعه و آموزش مسائل تئوریک و امور مربوط به جنگ های چریکی؛ - ترجمه کتب کمونیستی و نشریات مربوط به جنگ های پارتیزانی؛ - جعل شناسنامه و گذرنامه و اسناد دیگر دولتی؛

- کسب خبر از مراکز نظامی، به وسیله عناصری که خدمت وظیفه را انجام داده و یا در حال خدمت بوده اند؛

- شناسایی محل کار و سکونت اعضای خاندان جلیل سلطنت و شخصیت های لشکری و کشوری، به منظور انجام طرح های ترور و ربودن. اینک به ذکر فعالیت های مورد بحث پرداخته می شود: همان طور که قبلاً اشاره شد، شش نفر از افراد سازمان جهت طی دوره چریکی در(1) اردوگاه «الفتح»، در سال ۴۹، از طریق غیرمجاز، به دوبی اعزام [می شوند]؛ لکن افراد اعزامی، به اتّهام سرقت، به وسیله مقامات انتظامی دوبی، دستگیر و زندانی می گردند. عدم موفقیت کادر رهبری در امر آزادی افراد دستگیر شده، موجب ریختن طرح ربودن هواپیما به وسیله سایر افراد اعزامی از جمله «مسعود رجوی» می گردد؛ که در صفحات قبل چگونگی ربودن هواپیما توصیف گردیده. و در اینجا ضروری است که یادآور شود ربایندگان هواپیما، پس از ورود به بغداد، توسط مقامات بعثی عراق، بازداشت [می شوند] ولی با وساطت «حسن ماسالی» و «خسرو کلانتری» و سپردن تعهد همکاری و مطمئن کردن مقامات عراقی (که قصد آنان پس از مراجعت به ایران تخریب تأسیسات، ترور و ربودن شخصیت ها و شروع فعالیت های پارتیزانی در ایران می باشد)، از زندان آزاد [می گردند] و تسهیلات لازم جهت عزیمت آنان به اردوگاه های سازمان «الفتح» فراهم می شود. پس از طی دوره آموزشی در اردوگاه، افراد به تدریج به ایران مراجعت و همکاری خود را با اعضای سازمان آزادی بخش ایران دنبال [می کنند] ولی دو نفر از افراد، به اسامی «محمد یقینی» و «محسن نجات حسینی» - که به مناسبت در پیش بودن جشن های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی به آنان ابلاغ شده بود که با تهیه اسلحه هر چند زودتر به ایران باز گردند - در بیروت دستگیر و زندانی می گردند؛ و متعاقب این جریان، طبق دستوری که از مرکز داده می شود، افراد باقی مانده در بیروت با سفیر الجزایر در

۱- اصل: از.

لبنان تماس گرفته و خواستار کمک جهت آزادی دوستان خود می شوند؛ و با کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اروپا نیز تماس گرفته و از آنها تقاضای پشتیبانی می کنند؛ لکن به علت عدم موفقیت در امر آزادی دو نفر موصوف و بدون نتیجه ماندن تلاش های آنها در بیروت و اروپا، کادر رهبری در تهران بررسی هایی به عمل آورده و در صدد بوده اند در این باره اقداماتی معمول دارند.

از جمله بررسی های آنها این بوده که یکی از دیپلمات های آمریکایی یا لبنانی را در تهران ربوده و نگهداری نمایند تا در صورتی که مقامات لبنانی تصمیم گرفتند دوستان آنها را به دولت ایران تحویل دهند، اعلام کنند [که] در صورت تحویل آنان، دیپلمات آمریکایی یا لبنانی را به قتل خواهند رسانید؛ و در صورتی که دوستان آنها، با دخالت سفیر الجزایر، آزاد شدند، در قبال آزادی دیپلمات آمریکایی یا لبنانیِ ربوده شده، درخواست آزادی عده ای از زندانیان سیاسی را بنمایند. اعضای این گروه همچنین برای ایجاد رعب و وحشت، در جریان برگزاری جشن های دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، قصد داشته اند مبادرت به ربودن برخی از والاحضرت ها و شخصیت های سیاسی و نظامی بنمایند؛ که اسناد و مدارک مربوط به شناسایی محل های اقامت این شخصیت ها، از منازل امن سازمان به دست آمده است. توضیح آنکه، ضمن مدارکی که به دست آمده، یک مدرک حاوی مشخصات برخی از والاحضرت ها و بیش از سیصد نفر از شخصیت های نظامی و افراد سرشناس مملکت می باشد؛ تا در صورت توفیق، در موقعیت مناسب، نسبت به اجرای طرح ترور و یا ربودن بعضی از آنان اقدام نمایند؛ و مدرک دیگر در مورد دستورالعمل هایی برای فعالیت اعضای این سازمان، در ایّام برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران می باشد؛ و طی آن، تمام تشکیلات مربوط به این جشن – از جمله طاق های نصرت، تزیینات خیابان ها و مجسمه ها، دفاتر دربار شاهنشاهی – و همچنین سفارتخانه های آمریکا، انگلیس، آلمان غربی، اردن و تأسیسات کشور اسرائیل در ایران، جهت ایجاد خرابکاری، مناسب تشخیص داده شده است. ضمنا خاطرنشان گردیده افرادی که برای شروع کار در جشن ها انتخاب می شوند، کارشان فقط آماده شدن جهت انجام عملیات ویژه در ایام جشن می باشد؛ و بقیه اعضا می بایست کارهای دیگر را به عهده بگیرند؛ از قبیل امور تبلیغاتی، سیاسی و تدارکاتی؛ و افزوده شده که به جهت ضعف نسبی قدرت نظامی، بایستی قدرت تبلیغاتی خوبی ایجاد [شود] تا با فعالیت تبلیغاتی و سیاسی بتوان جبران ضعف نظامی را نمود.

نظر به اینکه تعداد قابل توجهی از عناصر مؤثر سازمان از تاریخ ۱/۶/۵۰ دستگیر گردیده بودند، افراد باقیمانده به منظور نجات همفکران خویش به تلاش افتاده و مجدداً مسئله ربودن شخصیت های مهم سیاسی داخل و سفرای برخی از ممالک خارجی در دربار شاهنشاهی را مورد توجه قرار داده[انـد]؛ و توجه آنها بیشتر روی خانـدان جلیل سلطنت بوده و در صدد بوده اند پس از موفقیت در امر ربودن، گروگـان را به فرودگـاه مهرآبـاد منتقـل و بـا تهدیـد به قتـل گروگان، هواپیمایی در اختیار گرفته به الجزایر عزیمت نمایند.

تیمی که رهبری آن بـا «محمـد حنیف نژاد» بوده، مأموریت شـناسایی محلّ کار و ربودن والاگهر شـهرام پهلوی نیا را به عهـده گرفته؛ و بر مبنای این طرح، چهار نفر به اسامی «محمـد حنیف نژاد»، «اصـغر بـدیع زادگان»، «محمد سـیدی کاشانی» و «رسول مشـکین فام فرد»، روز ۱/۷/۵۰، بـا کرایه اتومبیل پیکان از «اتودلیجان» و مسـلح شـدن به یک قبضه مسـلسل و سه قبضه اسـلحه کمری، در خیابـان ثریـا به والا-گهر شـهرام پهلوی نیا حمله [می کننـد]؛ لیکن به علت مقاومت والاگهر شـهرام و اینکه یکی از مجریان طرح (رسول مشـکین فام فرد) موفق نگردیده به موقع وظیفه محوّله را در مورد کشـیدن والاگهر به داخل اتومبیل انجام دهـد و از طرفی [به علت] تجمّع عـابرین در محـل و دخـالت ماشـین پـا و تیرانـدازی «رسول مشـکین فام فرد» و به قتل رسـیدن ماشین پا،(۱) طرح با شـکست روبه رو شـده است. عاملین اجرای طرح اظهار می دارنـد که چنانچه طرح مزبور با موفقیت روبه رو می شـد، در نظر بوده که پس از انجـام مـذاکرات بـا والاگهر شـهرام پهلوی نیا، معظمٌ له را به فرودگاه مهرآباد هـدایت و با شناسایی ای که قبلاً صورت گرفته، از طریق باند «ایرتاکسـی» وارد باند اصلی فرودگاه گردند و پس از تهدید به قتل والاگهر، خواستار گردند که هواپیمایی در اختیار آنان گذارده شود تا به مقصد الجزایر پرواز نمایند. عناصر مذکور، که با عدم موفقیت در امر ربودن والاگهر شـهرام مواجه گردیدند، شروع به تلاش های مذبوحانه کرده و به دستور «محمد حنیف نژاد»، که پس از دسـتگیری عـده ای از افراد شـبکه، گرداننـدگی را به عهده داشت - چهار نفر به اسامی «علیرضا تشیّد»، «نبی معظّمی»، «ناصـر سمـاواتی» و «محمـد سـیدی کاشـانی» را مـأمور نموده دکل های برق رسانی را در جریان برگزاری جشن ها تخریب [کننـد] و ضمن آن، وضـعیتی به وجود آورنـد که به علت نبودن برق در پـایتخت، در کـار برگزاری جشن هـا خلل وارد گردد. بر مبنای این طرح، روز ۲۴/۷/۵۰ چهار نفر موردنظر، با یک قبضه اسلحه کمری و مقدار قابل توجهی

۱- برخلاف متن گزارش، ماشین پای مزبور - که مأمور حفاظت بوده - زخمی می شود ولی زنده می ماند.

مواد منفجره و بمب ساعت شمار، به کوی کن عزیمت [نموده] و قصد تخریب یکی از دکل های برق رسانی واقع در کوی کن را داشته[اند]؛ که بلافاصله به وسیله مأمورین دستگیر [شدند] و حین اعزام، ضمن مقاومت در برابر مأمورین بدرقه، در صدد فرار برآمدند که به همین سبب از طرف مأمورین مبادرت به تیراندازی و منجر به مجروح شدن سه نفر از دستگیرشدگان، از نواحی دست و سینه، می گردد. توضیح آنکه یکی از چهار نفر افراد دستگیر شده، مهندس برق [است] و در شرکت برق منطقه ای تهران مشغول به کار بوده که «حنیف نژاد» از اطلاعات او در مورد ایجاد خرابکاری در تأسیسات استفاده نموده است.

ضمنا باقیمانده این گروه در نظر داشتند در هتل های محل اقامت میهمانان عالیقدر شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران، با مواد منفجره خرابکاری و نیز برخی از مؤسسات دولتی را با بمب های ساعتی متعددی که تهیه کرده بودند، منهدم نمایند؛ که به علت دستگیری افراد، موفقیتی در این موارد به دست نیاوردند. مجموع اقدامات مهم این شبکه - در زمینه های خرابکاری، آدم کشی، ربودن شخصیت ها، ارتباط با بیگانه، جعل اسناد دولتی، تهیه و استعمال سلاح های غیرمجاز و دیگر اقدامات خلاف قانون اعضای آن - به شرح فوق، تا این تاریخ، تشریح گردید. نظریه با توجه به کیفیت فعالیت، نوع سازمان، نحوه مخفی کاری، اسلحه و مهمّات، طرز تفکر و ایدئولوژی عناصر سازمان، نامبردگان به طور کلّی خائن به وطن بوده که با اخذ کمک از بیگانه، [هدف آنها] اقدام به عملیات چریکی و آغاز جنگ مسلحانه، به منظور براندازی رژیم مشروطه سلطنتی، بوده است.(۱)

سری اول دستگیری ها

سری اول دستگیری ها(۲) پیرو گزارش مورخ ۲۱/۴/۵۰ به استحضار عالی می رساند:

۱- این بولتن چون جامع ترین گزارش از ضربه سال ۱۳۵۰ بود، در ابتدای تحلیل کلی ساواک آورده شد. از این پس تحت عنوان سری اول دستگیری ها به ترتیب تاریخ بازداشت ها متن ادامه می یابد.

۲- بولتن ویژه، ش ۴۷۸۷/۴۱۲، تاریخ ۴/۶/۵۰؛ «درباره: کشف یک گروه برانداز وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی تحت عنوان «سازمان آزادی بخش ایران».

در مراقبت هایی که مستمراً از افراد وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی، که غالباً دارای افکار افراطی مذهبی و مخالف مصالح و امنیت کشور می باشند، به عمل آمد، اطلاعاتی به دست آمد که نشان دهنده آن بود که افراد سابق جمعیت مزبور دست به یک سلسله فعّالیت مضره سیاسی زده و در صدد تشکیل یک گروه کاملاً مخفی می باشند. در پیگیری های بعدی تعدادی از افراد منتسب به این گروه شناسایی و فعالیت های آنان مشخص گردید. چون در اثر مراقبت های معموله اطلاع حاصل شد که افراد شبکه مذکور در صدد انجام خرابکاری های وسیعی در جریان جشن های دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران می باشند و سرگرم

آماده شدن برای اجرای این برنامه هستند، از روز ۱/۶/۵۰ شروع به دستگیری افراد گروه موصوف گردید؛ که تاکنون ۴۴ نفر از آنان در تهران و ۱۲ نفر از آنها در شهرستان ها دستگیر شده اند - که صورت اسامی افراد دستگیر شده در تهران، به ضمیمه، تقدیم می گردد و اسامی دستگیرشدگان شهرستان ها متعاقباً از عرض خواهد گذشت.(۱)[...]

صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام نام خانوادگی

شغل

۱ ناصر صادق

مهندس تأسیسات از دانشکده فنی

۲ سعید محسن

لیسانسیه اقتصاد(۲) - کارمند وزارت کشور

۳ علی باکریمهندس شیمی ۴ مسعود رجویفارغ التحصیل دانشکده حقوق ۵ رضا رضاییدانشجوی دندانپزشکی دانشگاه تهران ۶ محمد بازرگانیدانشجوی بازرگانی (مدرسه عالی) ۷ محمود عسکری زادهفارغ التحصیل مدرسه عالی بازرگانی ۸ بهمن بازرگانیکارمند وزارت اقتصاد ۹ غلامعلی حدّاد عادلاستادیار دانشگاه ملی ۱۰ دکتر محمد میلانیپزشک

۱- تفصیل ادامه گزارش مشابه متن بولتن قبلی به شماره ۸۲۲۵ بود که از تکرار آن خودداری شد.

۲- سعید محسن دارای مدرک لیسانس مهندسی در رشته تأسیسات بود.

ردیف نام نام خانوادگی

شغل

۱۱ حسن یوسفی

دانش آموز

۱۲ حبیب مکرّم دوست

مهندس

۱۳ حسن آعبداللّه

دانشجوی دانشکده علوم دانشگاه تهران

۱۴ علی اکبر قائمی

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۱۵ مجید حدّاد عادل

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۱۶ محمّد حقّی

دانشجوی دانشگاه پهلوی شیراز

۱۷ لطف اللّه میثمی

مهندس شرکت ملی نفت ایران

۱۸ شمس الدّین صادقی خامنه تبریزی

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران

۱۹ مصطفی ملایری

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۰ محمدرضا سادات خوانساری

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۱ ناصر بازرگان

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد

۲۲ ابراهیم داور

دانشجوی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

۲۳ هوشمند خامنه

دانشجوی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

۲۴ منصور بازرگان

لیسانسیه - دبیر وزارت آموزش وپرورش

۲۵ محمدحسن بیستون

راننده

۲۶ دکتر احمد طباطبایی

پزشک

۲۷ مهدی فیروزیان

مهندس تأسیسات

۲۸ محمدتقی شهرام

دیپلمه ریاضی

۲۹ محمدابراهیم جوهری

دانشجوی دانشکده پلی تکنیک

۳۰ موسی خیابانی

دانشجوی علوم دانشگاه تهران

۳۱ کاظم شفیعیها

دانشجوی دانشگاه تهران

۳۲ محمد فیّاض متین

منشی دفترخانه ۱۱۹ تهران

۳۳ پرویز یعقوبی

کارمند بانک صادرات

۳۴ احمد لواسانی

کارمند مؤسسه استاندارد

۳۵ شمس الدّین صبوری

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران

۳۶ حسین خسروشاهی

لیسانسیه - ستوان دوّم وظیفه

ص:۴۶۵

ردیف نام نام خانوادگی

شغل

۳۷ منصور صادق

دیپلمه - گروهبان وظیفه

۳۸ محمد مصدقی راد

دیپلمه ریاضی

۳۹ دکترعبّاسعلی علائی تفتی

پزشک

۴۰ سیروس صفایی

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران

۴۱ محمد صفی نازلو

کشاورز

۴۲ نصرت ملک افشار

کارمند وزارت بهداری

۴۳ زرتشت کریملو

کشاورز

۴۴ فتح اللّه خامنه ای

فارغ التحصیل هنرهای زیبای دانشگاه تهران

سری دوم دستگیری ها

سری دوم دستگیری ها(۱) پس از کشف یک گروه برانداز وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی، تحت عنوان «سازمان

آزادی بخش ایران» و بازداشت ۵۶ نفر از اعضای این سازمان در تهران و شهرستان ها، طی سه روز گذشته، در نتیجه تحقیقات پیگیر و مستمر از بازداشت شدگان و بر اثر ورود پنهانی و اشغال خانه های امن مربوط به سازمان مزبور در تهران، علاوه بر دستگیری یکی از ربایندگان هواپیما - از دوبی به بغداد - که در شهرستان جهرم استان فارس به طور پنهانی به سر می برده، تعداد هفت نفر دیگر از اعضای این سازمان، هنگام ورود به خانه های امن و در مخفی گاه های خود، بازداشت گردیدند. و به علاوه، شبکه سازمان مزبور در تبریز کشف و هشت نفر از اعضای آن شناسایی و نیز شبکه سازمان موصوف در کرمانشاه مورد شناسایی واقع و دو نفر از اعضای مؤثر آن بازداشت گردیدند. در اصفهان نیز شبکه وابسته به سازمان مزبور شناسایی و مسئول آن بازداشت و نسبت به شناسایی و دستگیری سایر اعضای این شبکه اقدام گردید. ضمنا یکی از افراد وابسته به سازمان مزبور، در شهرستان بانه، استان کردستان، شناسایی و دستگیر گردید. همچنین بر اثر اعترافات متّهمین و کاوش های معموله از خانه های امن اشغالی، تعداد دو قبضه دیگر سلاح کمری و یک قبضه تفنگ خفیف و مقادیر قابل توجهی فشنگ و مواد منفجره از جمله تی.ان.تی و

۱- بولتن ویژه، ش ۴۹۴۴/۱۱۲، تاریخ ۸/۶/۵۰؛ با همان عنوان.

به علاوه مقداری ابزار و ادوات و مواد شیمیایی مربوط به ساختن نارنجک و بمب ساعتی، از جاسازی هایی که در منازل مزبور تعبیه شده بود، کشف و ضبط گردیده است. نتیجه تحقیقات معموله از متهمین حاکی است که: ۱- ربایندگان هواپیما از دوبی به بغداد، که در فرودگاه بغداد بازداشت شده بودند، با سپردن تعهد همکاری به دولت بعثی عراق، از زندان آزاد و ضمن ملاقاتی که با «محمود پناهیان» می نمایند قرار می شود که پس از گذرانیدن دوره چریکی و عملیات پارتیزانی، از طریق مرز آبی جنوب، وارد ایران گردند و منتظر باشند تا در تهران با آنان ارتباط برقرار و نسبت به تأمین و تحویل اسلحه و مهمّات مورد نیازشان، از طرف دولت بعثی عراق، اقدام شود. ۲- هنگامی که ربایندگان هواپیما در یکی از اردوگاه های سازمان «الفتح» در لبنان مشغول طی دوره تعلیمات چریکی بوده اند، یک نفر از خرابکاران کشور ترکیه که در جریانات خرابکارانه اخیر کشور مزبور دخالت داشته است، به نام «ابوخلیل» با یکی از ربایندگان هواپیما تماس حاصل و پیشنهاد همکاری با خرابکاران ایرانی را می نماید؛ لکن قبول این پیشنهاد موکول به کسب نظر کادر رهبری در ایران می گردد؛ که چنین پیشنهادی مورد قبول کادر رهبری قرار گرفته است. ۳- اعضای سازمان مکشوفه، به تدریج، مشخصات برخی از والاحضرت ها و بیش از سیصد نفر از شخصیت های نظامی و افراد سرشناس مملکت را تهیه [کردند] تا در صورت توفیق، در موقعیت مناسب، نسبت به اجرای طرح ترور یا ربودن بعضی از آنان اقدام نمایند. ۴- دستورالعمل هایی برای فعالیت اعضای این سازمان، در ایام برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی، تهیه و در دستورالعمل ها تمام تشکیلات مربوط به این جشن، از جمله طاق های نصرت، تزئینات خیابان ها و مجسمه ها و دفاتر دربار شاهنشاهی و همچنین سفارتخانه های آمریکا، انگلیس، آلمان غربی، اردن و تأسیسات کشور اسرائیل در ایران، جهت ایجاد خرابکاری، مناسب تشخیص داده شده است. ضمنا خاطرنشان گردیده افرادی که برای شروع کار در جشن ها انتخاب می شوند، کارشان فقط آماده شدن جهت انجام عملیات مخصوص در ایام جشن می باشد و بقیه افراد می بایست کارهای دیگر را به عهده بگیرند؛ از قبیل امور تبلیغاتی، سیاسی و تدارکاتی؛ و افزوده شده است که به جهت ضعف نسبی قدرت نظامی، بایستی قدرت تبلیغاتی خوبی ایجاد [شود] تا با فعالیت تبلیغاتی و سیاسی بتوان جبران

ضعف نظامی را نمود. ۵- به منظور نجات دوتن از اعضای سازمان، که به جهت حمل اسلحه در فرودگاه بیروت بازداشت شده اند، پیش بینی شده است که چنانچه دولت لبنان با تحویل آنان به ایران موافقت نماید، نسبت به اجرای طرحی برای ربودن هواپیمای حامل این دو نفر اقدام نمایند و یا [با [ربودن سفیر لبنان در تهران، موجبات آزادی دو نفر مزبور را فراهم نمایند.

۶- «گروه اطلاعات» سازمان مکشوفه، با جمع آوری اخبار و شایعات مختلف، مبادرت به تهیه نشریه داخلی می نموده که پس از بررسی و اظهارنظر و تخطئه اقدامات دولت، نشریه مزبور به منظور بهره برداری تبلیغاتی در اختیار اعضا قرار داده می شده است. ضمنا نسخه ای از این نشریه، از یکی از خانه های امن، کشف [شده]؛ که حاوی مطالبی پیرامون «محدودیت های معموله نسبت به روحانیون افراطی، بازداشت بقایای اعضای شبکه جنبش انقلابی ایران و اقدامات خرابکارانه آنان، مسائل کشاورزی و کارگری و دانشجویی» می باشد. همچنین در این نشریه اخباری مربوط به تقویت بعضی از پادگان های نظامی در مناطق مرزی و پاره ای شایعات مربوط به امور نظامی درج و از جمله قید شده است که بخشنامه ای از طرف ضدّاطلاعات لشکر زرهی کرمانشاه به تمام واحدهای تابعه صادر [شده]، مبنی بر اینکه به تمام افسران و درجه داران دستور داده شود که به افراد خانواده هایشان سفارش کنند که از قبول بسته های کادو خودداری نمایند و از عنوان مطالب مربوط به امور خدمتی آنان احتراز جویند. تاکنون ۶۷ نفر از اعضای سازمان مزبور دستگیر شده اند که مشخصات ۴۴ نفر از آنان قبلاً به عرض رسیده و مشخصات ۲۳ نفر دیگر، به انضمام یک جلد آلبوم حاوی نمونه هایی از مدارک و دستورالعمل های مکشوفه از خانه های امن، به پیوست تقدیم است. تحقیقات از دستگیرشدگان و مراقبت از خانه های امن مکشوفه و اقدامات پیگیر جهت دستگیری افراد شناخته شده همچنان ادامه [دارد] و نتایج حاصله متعاقباً از عرض خواهد گذشت.

ص:۴۶۸

صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ محمد(صادق) سادات دربند[ی

]کارگر چاپخانه

۲ اکبر ساطعی

مهندس آبیاری

۳ محمد اکبری آهنگر

فارغ التحصیل دانشکده علوم دانشگاه تهران

۴ حسن راهی

فارغ التحصیل هنرسرای عالی نارمک [= علم و صنعت]

۵ سلمان پارسی مود

مهندس کشاورزی

۶ مهراب آرپناهی

کارمند سازمان آب

۷ کریم تسلیمی

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران

۸ محمد صادق

دانشجوی سال دوم دانشگاه صنعتی آریامهر

۹ غلامحسین وحیدفتحی

دانشجوی سال چهارم جغرافی دانشگاه تبریز

۱۰ نبی معظّمی

مهندس

۱۱ میریعقوب حمیدی رائف

راننده

۱۲ کریم محمدتقی زاده

کفّاش

۱۳ صفر بیگ اوغلی

کفاش

۱۴ جوادعلی پور آسیابان

کاسب

۱۵ محمود احمدی

کارمند سازمان آب تهران

۱۶ حسین مدنی

مهندس کشاورزی

۱۷ احمد حنیف نژاد

دانشجوی سال چهارم دانشکده ادبیات تبریز

۱۸ مهدی برادران خسروشاهی

کارمند تولیددارو

۱۹ داریوش حمزه لو

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۰ مهدی خیّاط مزیّن

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۱ محمدعلی رحمانی

فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی تهران

۲۲ محمدعلی صحرائیان

کارمند فروشگاه بزرگ ایران

۲۳ محمد غرضی

مهندس الکترونیک

ص:۴۶۹

سری سوم دستگیری ها

سری سوم دستگیری ها(۱)

صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ عبدالصّمد ساجدیان

مربی تربیت بدنی

۲ رضا باکری

دانشجوی سال سوم دانشکده صنعتی پلی تکنیک

۳ غلامعلی مصباح

لیسانسیه حقوق

۴ مهدی مقدس

دکتر در طب

۵ محمدعلی پیرویان

مهندس

۶ مسعود اسماعیل خانیان

مهندس اداره کشاورزی بانه

۷ عباسعلی داوری فیض پورآذر

تکنسین راه آهن

۸ خلیل صحرائیان

خرّازی فروش(۲)

سری چهارم دستگیری ها

سری چهارم دستگیری ها(۳)

صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ علی محمّد تشیّد

دانشجوی هنرسرای عالی نارمک [= علم و صنعت]

۲ مهدی زین العابدین چرندابی

دانشجوی دانشگاه تبریز

۳ حمید بهرامی

رییس دفتر آبادانی و مسکن استان کرمان

۴ مهدی خدایی صفت

کارشناس وزارت اقتصاد

۱- بولتن ویژه، ش ۵۰۲۲/۴۱۲، تاریخ ۱۱/۶/۵۰؛ با همان عنوان. در این بولتن نام غلامحسین وحیدفتحی تکرار شده بود.

۲- نامبرده دبیر آموزش و پرورش بوده است.

۳- بولتن ویژه، ش ۵۱۲۳/۱۱۲، تاریخ ۱۵/۶/۵۰؛ با همان عنوان.

ردیف نام شهرت

شغل

۵ فرتاش دبیران

کارمند شهرداری تهران

۶ کرمعلی شرف زاده

قاچاقچی اسلحه در منطقه خراسان

۷ ابوالفضل مرشدلو

قاچاقچی اسلحه در منطقه خراسان

۸ محمد صفرزاده

افسر وظیفه

۹ منوچهر زرین چنگ

گروهبان وظیفه

۱۰ حسین مفتح

کارمند شهرداری تهران

۱۱ عبدالحسین معظّمی

دانشجوی دانشکده علوم دانشگاه تهران

۱۲ مهدی محصل

دانشجوی سال آخر پزشکی دانشگاه شیراز

سری پنجم دستگیری ها

ردیف نام شهرت

شغل

۱ محمدجواد برائی

مهندس راه و ساختمان در ذوب آهن

۲ لطفعلی بهپور

مهندس راه و ساختمان

۳ کریم رستگار

دانشجوی سال هفتم دانشکده پزشکی دانشگاه پهلوی

۴ محمدعلی آذین فر

آموزگار ناحیه ۱۲ تهران

۵ کوروش عقیقی طلب

فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی کرج

۶ محمدرضا شمس

فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه پهلوی

۷ فرهاد صفا

فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه پهلوی

۸ حمید مشکین فام فرد

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه پهلوی

۹ عبدالکریم سماوی

دانشجوی سال سوم دانشسرایعالی تهران

۱۰ حسین محصل

دانشجوی سال سوم رشته عمران دانشگاه شیراز

۱۱ کاظم حق شناس

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات شیراز

۱۲ مهندس اصغر بدیع زادگان

مهندس شیمی استادیار دانشگاه(۱)

۱۳ حسین محمدیدانشجوی دانشکده علوم دانشگاه تبریز(۲)

۱- وی در تاریخ ۵/۷/۵۰ توسط شهربانی دستگیر و در تاریخ ۱۲/۷/۵۰ تحویل ساواک شد.

۲- اسامی سری پنجم از بولتن های ویژه، ش ۵۱۹۶، ۵۲۷۲/۱۱۴، ۵۴۰۰/۱۱۲، ۵۵۴۲/۴۱۲، ۵۸۱۴/۱۱۲، به تاریخ های ۱۸ و ۲۲ و ۲۵/۶/۵۰، ۱ و ۸/۷/۵۰ استخراج شده است.

سری ششم دستگیری ها: گزارش کامل

سری ششم دستگیری ها: گزارش کامل[1] ۱- با اقدامات همه جانبه و مراقبت های مداوم از اماکن مظنون به منظور دستگیری اعضای متواری گروه براندار مکشوفه وابسته به جمعیت باصطلاح نهضت آزادی تحت عنوان «سازمان آزادیبخش ایران» طی هفته گذشته علاوه بر ۱۰۲ نفر افرادی که قبلاً بازداشت گردیده بودند ۱۴ نفر دیگر از اعضای متواری گروه مزبور در تهران، تبریز و مشهد دستگیر گردیدند که صورت اسامی آنان به پیوست تقدیم می گردد.

۲- علی میهن دوست یکی از افراد دستگیر شده که جزو افراد کادر رهبری گروه مزبور می باشد در موقع مراجعه به یکی از اماکن تحت مراقبت مأمورین غافلگیر و بازداشت گردیده است. ۳- از طرف مأمورین پاسگاه ژاندارمری کن در ساعت ۲۰۰۰ روز ۲۴/۷/۵۰ در منطقه استحفاظی به چهار نفر سرنشینان اتومبیلی که جزو افراد متواری گروه مکشوفه بودند و قبلاً نسبت به تهیه و تکثیر و ارسال عکسشان به ژاندارمری کل کشور جهت انجام مراقبت و دستگیری آنان اقدام شده بود مشکوک و با متوقف کردن اتومبیل و بازرسی های معموله یک قبضه سلاح کمری، چهار بسته دینامیت، دو عدد ساعت آماده به منظور استفاده در بمب ساعت شمار و مقداری دیگر مواد منفجره و وسایل لازم جهت ایجاد خرابکاری کشف و نسبت به بازداشت آنان اقدام گردیده لکن به جهت اینکه دستگیرشدگان در حین اعزام به ساواک ضمن مقاومت در برابر مأمورین بدرقه در صدد فرار برآمدند، به همین سبب از طرف مأمورین مبادرت به تیراندازی و منجر به مجروح شدن سه نفر از دستگیرشدگان از نواحی دست و سینه شده که مجروحین به بیمارستان شماره ۱ ارتش اعزام و وضع آنان رو به بهبودی است. ضمنا نفر چهارم همراه با اتومبیل و وسایل مکشوفه تحویل ساواک گردیده است. نتیجه تحقیقات معموله حاکیست که: محمد حنیف نژاد یکی از اعضای متواری کادر رهبری گروه مکشوفه که از مدت ها قبل در صدد ایجاد خرابکاری برآمده با تهیه طرحی در زمینه خرابکاری در دکل های برق منطقه غرب تهران یک هفته قبل چنین طرحی را جهت چهار نفر دستگیرشدگان مطرح و پس از جلب موافقت آنان شب قبل از ورود میهمانان عالیقدر به تهران با تهیه اتومبیل و وسایل لازم به چهار نفر مزبور مأموریت می دهد که نسبت

۱- بولتن ویژه به تاریخ ۲۶/۷/۵۰؛ «درباره: خرابکاری در شبکه برق رسانی تهران و دستگیری چهار نفر عواملی که در این خرابکاری دست داشته اند.»

به ایجاد خرابکاری در دکل های برق اقدام نمایند که قبل از اجرای طرح مزبور در این منطقه دستگیر گردیدند.

ضمنا یکی از چهار نفر افراد دستگیر شده مهندس برق در شرکت برق منطقه ای تهران می باشد و حنیف نژاد از اطلاعات او در مورد تهیه طرح و ایجاد خرابکاری در تأسیسات برق استفاده نموده است. یکی از چهار نفر مذکور که کارمند شرکت ملی نفت ایران می باشد و در رأس گروه چهارنفری قرار داشته است و از جمله افرادی بوده که جهت طی دوره چریکی در سال گذشته به خارج از کشور اعزام [شده] و پس از گذرانیدن دوره چریکی در یکی از پایگاه های سازمان الفتح به کشور مراجعت نموده است. نامبرده پس از بهبودی نسبی و مساعد شدن وضع مزاجی او تحت بازجویی دقیق قرار خواهد گرفت. محمد حنیف نژاد به منظور حفظ افراد متواری گروه در نظر دارد مقدمات اعزام بعضی از آنان را به خارج از کشور فراهم نماید و طی ماه جاری تعدادی از متواریان را که از لحاظ میزان فعالیت در درجه سه اهمیت قرار دارند روانه شهرستان ها نموده تا از دید مأمورین محفوظ و به آنان توصیه نموده است که در اوائل آبان ماه سال جاری به تهران مراجعت تا تکلیفشان را از لحاظ تهیه مخفی گاه و یا اعزام به خارج از کشور روشن نماید. مهندس عزت اللّه سحابی یکی از رهبران جمعیت باصطلاح نهضت آزادی که سابقه محکومیت دارد همراه با دو نفر دیگر به اسامی محمد توسلی و اسداله خالدی مهندس راه و ساختمان بر مبنای اطلاعات مکتسبه پیرامون داشتن ارتباط با افراد گروه برانداز مکشوفه و نیز برقراری ارتباط با افراد وابسته به جبهه باصطلاح ملی سوم در اروپا دستگیر گردیدند، در تحقیقات معموله ضمن اعتراف به داشتن ارتباط با بعضی از دستگیرشدگان و افراد متواری اضافه نموده اند که به طور کلی از جریان فعالیت های آنان مطلع [بوده] و پس از کشف و دستگیری اعضای گروه مزبور درصدد کمک مالی به خانواده دستگیرشدگان برآمده و به همین منظور مبلغی در حدود یکصد هزار ریال جمع آوری و منتظر اخذ تماس از طرف متواریان و یا افراد خانواده زندانیان جهت پرداخت این مبلغ بوده اند. مهندس سحابی همچنین اظهار داشته که به منظور چاپ و انتشار دفاعیات خود و سایر محکومین وابسته به جمعیت باصطلاح نهضت آزادی در خارج از کشور ضمن مکاتبه با یکی از افراد این جمعیت در فرانسه و حواله مبلغی معادل شصت هزار ریال درخواست نموده است که فرد مزبور در این زمینه اقدام نماید.

ص:۴۷۳

ضمنا مهندس یادشده در نامه خود مشخصات تعدادی از دستگیرشدگان گروه مزبور و نیز مشخصات سه نفر از افراد دستگیر شده وابسته به یکی از گروه های کمونیستی را قید و خواستار شده است که از طریق کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و رادیو بغداد مورد استفاده تبلیغاتی قرار گیرد. تحقیقات از دستگیرشدگان به منظور روشن نمودن دخالت احتمالی افراد متواری، وابسته به گروه یادشده فوق در سایر طرح های خرابکارانه و همچنین مراقبت از اماکن مظنونی که امکان مراجعه متواریان وجود دارد همچنان ادامه [دارد] و نتایج حاصله متعاقبا از عرض خواهد گذشت. صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ علیرضا کاشانی

فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی کرج

۲ علی میهن دوست

فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران

۳ محمد توسلی

مهندس راه و ساختمان

۴ عبداله توسلی

کارمند وزارت آبادانی و مسکن

۵ یزدان حاج حمزه

کارمند وزارت آبادانی و مسکن

۶ اسداله خالدی

مهندس راه و ساختمان

۷ عزت اله سحابی

مهندس راه و ساختمان

۸ عبدالعلی ذوالانوار

دانش آموز ساکن مشهد

۹ محمدحسن سبحان الهی

دانشجوی دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تبریز

۱۰ زهرا عاملی

آموزگار دبستان رفاه

۱۱ علیرضا تشید

دانشجوی دانشگاه آریامهر

۱۲ عبدالنبی معظمی

آموزگار متواری اداره آموزش و پرورش کرج

۱۳ ناصر سماواتی

مهندس برق در شرکت برق منطقه تهران

۱۴ محمد سیدی

کارمند شرکت ملی نفت ایران

ص:۴۷۴

سری هفتم دستگیری ها: متن کامل گزارش

سری هفتم دستگیری ها: متن کامل گزارش(۱)

در نتیجه پیگیری اقدامات معموله و مراقبت های همه جانبه و مداومی که نسبت به دستگیری بقایای گروه برانداز مکشوفه وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی تحت عنوان «سازمان آزادی بخش ایران» و کشف اسلحه و مهمات آنان به عمل آمد، طی هفته گذشته - علاوه بر ۱۱۶ نفر افرادی که قبلاً بازداشت گردیده بودند، «محمد حنیف نژاد» یکی از اعضای کادر رهبری گروه مکشوفه و مبتکر طرح ربودن والاگهر شهرام و ایجاد خرابکاری در دکل های برق منطقه غرب تهران؛ «عبدالرّسول مشکین فام فرد» یکی از رابایندگان هواپیما از دوبی به بغداد و نیز دو نفر از اعضای این گروه، که جهت طی دوره جنگ های چریکی به خارج از کشور اعزام [شده] و پس از طی دوره در یکی از پایگاه های سازمان «الفتح» در سوریه، چند روز قبل به ایران مراجعت نموده بودند، به اسامی «ابراهیم آوخ» و «جلیل سیّداحمدیان» و همچنین شش نفر دیگر از افراد وابسته به گروه دستگیر گردیدند که صورت اسامی ۱۰ نفر دستگیرشدگان به پیوست تقدیم می گردد. نتیجه تحقیقات معموله حاکی است که: ۱- محمد حنیف نژاد پیرامون اجرای طرح ربودن والاگهر شهرام اعتراف نموده است که این طرح به منظور گرفتن گروگان، جهت آزاد ساختن دستگیرشدگان وابسته به گروه مکشوفه، به مرحله اجرا درآمده لیکن به علت مقاومت والاگهر شهرام و اینکه یکی از مجریان طرح - عبدالرّسول مشکین فام فرد - موفق نگردیده به موقع وظیفه محوّله را در مورد کشیدن والاگهر شهرام به داخل اتومبیل انجام دهد و به جهت تجمّع عابرین و رسیدن مأمورین انتظامی، اجرای طرح با شکست روبه رو شده است. حنیف نژاد اضافه می نماید که چنانچه اجرای طرح مزبور با موفقیت روبه رو می شد، در نظر بوده است که پس از انجام مذاکرات لازم با والاگهر شهرام، معظّمٌ له را به فرودگاه مهرآباد هدایت [کنند] و با شناسایی که قبلاً صورت گرفته، از طریق «ایرتاکسی» وارد باند اصلی فرودگاه گردند و سپس ضمن تهدید به قتل والاگهر شهرام خواستار گردند که هواپیمایی در اختیار آنان گذارده شود تا به مقصد الجزایر پرواز نمایند.

ضمنا در طرح مزبور، علاوه بر حنیف نژاد و مشکین فام فرد دو نفر دیگر از دستگیرشدگان به اسامی

۱- بولتن ویژه، ش ۶۴۳۳/۱۱۲، تاریخ ۳/۸/۵۰.

«محمّد سیّدی کاشانی» و «اصغر بدیع زادگان» شرکت داشته اند؛ که یکی از آنان مسلّح به مسلسل و سایرین دارای سلاح کمری بوده اند. ۲- محمد حنیف نژاد، در مورد طرح ایجاد خرابکاری در دکل های برق منطقه غرب تهران همزمان با

ورود میهمانان عالیقدر به تهران، اظهار داشته که با نظر محمد سیّدی کاشانی و با تهیه مواد منفجره و وسایل لازم، در صدد اجرای چنین طرحی به منظور ایجاد خاموشی در چراغانی و تزئینات مربوط به برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی و بهره برداری تبلیغاتی برآمده؛ که چهار نفر مجریان طرح مزبور، قبل از اجرای طرح، دستگیر گردیده اند. ۳- یکی از دستگیرشدگان به نام «ناصر سماواتی» مهندس برق شرکت برق منطقه ای تهران، ضمن اعتراف به شرکت در اجرای طرح ایجاد خرابکاری در دکل های برق منطقه غرب تهران، اضافه نموده که مدارکی از جمله نقشه شبکه تولید برق منطقه ای تهران، لیست پست های فشار قوی تهران، محل های انشعاب برق اماکن ساواک در باغ مهران و سایر نقاط تهران [را [جمع آوری و در اختیار مسئول جمع آوری اطلاعات گروه مکشوفه به نام «محمود عسکری زاده»، که قبلاً دستگیر گردیده است، قرار داده است. ضمنا از اطلاعاتی که وی در اختیار گروه مزبور قرار داده، در تهیه طرح ایجاد خرابکاری در دکل ها استفاده شده است. ۴- عبدالرّسول مشکین فام فرد، ضمن اعتراف به شرکت خود در طرح ربودن هواپیما از دوبی به بغداد، اظهار داشته پس از طی دوره جنگ های چریکی در یکی از پایگاه های سازمان «الفتح» در سوریه، به ایران مراجعت نموده. نامبرده همچنین اعتراف کرده که در طرح ربودن والا ـ گهر شهرام دخالت مستقیم داشته است. فرد موصوف در مورد فعالیت های افراد وابسته به گروه مکشوفه در لبنان اظهار داشته است که یکی از این افراد به نام مرتضی حق شناس، پس از کشف و دستگیری اعضای گروه مزبور در تهران، نامه ای با جوهر نامریی از طرف محمد حنیف نژاد دریافت [کرد] که اسامی تعدادی از دستگیرشدگان در این نامه قید و از او خواسته شده است که ضمن بهره برداری تبلیغاتی به نفع دستگیرشدگان و علیه دولت ایران، ترتیب مراجعت اعضای گروه مزبور را که جهت طی دوره چریکی به لبنان اعزام شده اند بدهد؛ و بر همین مبنا حق شناس، توسط خسرو کلانتری و مسئولین دفتر «الفتح» در بیروت، مبادرت به ارسال اسامی دستگیرشدگان جهت رادیو بغداد و سازمان «الفتح» نموده که موجب بهره برداری تبلیغاتی و صدور

ص:۴۷۶

اعلامیه ای از طرف سازمان «الفتح» گردیده است. ۵- در بازرسی و کاوش های معموله از اماکنی که در اختیار محمد حنیف نژاد و سایر دستگیرشدگان بوده، علاوه بر تعدادی جزوات جنگ های چریکی و نشریات کمونیستی و مدارک قابل توجه، تعدادی سلاح و مواد منفجره که توسط افراد اعزامی به خارج از کشور تهیه و به ایران حمل گردیده است و وسایلی دیگر به شرح زیر به دست آمده که عکس های تهیه شده آنها به پیوست تقدیم است. ۱- سه قبضه مسلسل کالیبر ۹ ([محل تهیه:] دو قبضه [از بندر] عقبه و یک قبضه [از] پورت سعید) با ۴ عدد خشاب و ۱۲۰ فشنگ مربوطه؛ ۲- دو عدد نارنجک؛ ۳- سه قبضه سلاح کمری، از نوع گاز پیستولت؛ ۴- تعداد ۲۰۰ تیر فشنگ، از انواع مختلف؛ ۵- حدود ۵۰۰ عدد چاشنی الکتریکی؛ ۶- مقداری تی.ان.تی و گرد آلومینیوم؛ ۷- دو دستگاه فرستنده و گیرنده دستی، از نوع هرتون ساخت ژاپن؛ ۸- سه عدد ساعت آماده شده، جهت استفاده در ساختن بمب ساعتی؛ ۹- چند عدد کلاه گیس و وسایل گریم؛ ۱۰- تعداد[ی] شناسنامه جعلی، که مورد استفاده افراد وابسته به گروه مکشوفه قرار گرفته است؛ ۱۱- یک دستگاه ماشین تحریر و مقداری وسایل پلی کپی. تحقیقات از دستگیرشدگان و مراقبت از اماکن مظنون، به منظور دستگیری بقایای گروه یاد شده فوق کماکان ادامه دارد. نتایج حاصله متعاقباً از عرض خواهد گذشت. صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ محمد حنیف نژاد

فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی کرج

۲ عبدالرّسول مشکین فام فرد

فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی کرج

ص:۴۷۷

ردیف نام شهرت

شغل

۳ سیّدجلیل سیّداحمدیان

فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تبریز

۴ ابراهیم آوخ

آموزگار متواری

۵ محمّد حیاتی

دانشجوی سال چهارم دانشکده علوم دانشگاه تهران

۶ نصراللّه اسماعیل زاده

معاون اداره طرح و بررسی مراکز تلفنی تهران

۷ عطاءاللّه حاجی محمودیان

سماور فروش

۸ محمّد مصباح

سماور فروش

۹ قدرت اللّه اسماعیل زاده

کارمند برق منطقه ای تهران

۱۰ جهانگیر حجّاریان

مهندس شیمی کارخانه قند شازند اراک

۱۱ محمدرضا مالک

سرباز وظیفه(۱)

سری هشتم دستگیری ها

سری هشتم دستگیری ها(۲)

صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف اسم شهرت

شغل

۱ علی اکبر نبوی نوری

دانشجوی سال چهارم مکانیک دانشگاه صنعتی آریامهر

۲ حسین شیخ باقر قاضی

دانشجوی سال چهارم برق دانشگاه صنعتی آریامهر

۳ علیرضا زمردیان

دانشجوی سال چهارم دانشکده علوم دانشگاه تهران

۴ محسن طریقت منفرد

دانشجوی سال چهارم هنرسرایعالی نارمک

۵ هوشنگ نعیما

استادکار شرکت برق منطقه ای تهران

۶ ابوالقاسم رضایی

دانشجوی سال اول مدرسه عالی بازرگانی

۷ محمد طریقت منفرد

دانشجوی تکنولوژی دانشگاه تهران

۸ محمد داودآبادی

لولافروش در بازار تهران

ص:۴۷۸

۱- ردیف ۱۱ در بولتن، خلاصه تر از این گزارش به شماره ۶۳۸۲، تاریخ ۱/۸/۵۰ درج شده بود.

۲- بولتن ویژه، ش ۶۸۴۷، تاریخ ۲۴/۸/۵۰.

ردیف اسم شهرت

شغل

۹ مهدی ابریشمچی

دانشجوی سال پنجم دانشکده علوم دانشگاه تهران

۱۰ محسن محمدنبی رودباری

دانشجوی سال پنجم دانشکده فنی دانشگاه تهران

۱۱ یوسف زمردیان

بازرگان

۱۲ حسینعلی طاهرزاده

گروهبان یکم قرارگاه توپخانه لشکر کرمانشاه

۱۳ مسعود زمردیان

ساعت فروش در بازار تهران

۱۴ محمد الهی

واسطه معاملات ملکی

۱۵ محمدحسن عبدی یزدانی

خرازی فروشی در بازار تبریز(۱)

۱۶ حسین آلادپوشدانشجوی سال ششم هنرهای زیبای دانشگاه تهران(۲)

سری نهم دستگیری ها

سری نهم دستگیری ها(۳) در تعقیب اقداماتی که به منظور دستگیری اعضای باقیمانده سازمان آزادیبخش ایران وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی طی یکماه گذشته صورت گرفته علاوه بر ۱۴۲ نفری که قبلاً دستگیر و بازداشت گردیده اند ۱۸ نفر دیگر از اعضای سازمان مذکور در تهران و تبریز دستگیر شده اند که صورت اسامی آنان به شرح پیوست از عرض

می گذرد. در تحقیقات معموله از دو نفر افراد متواری دستگیر شده سازمان مزبور به اسامی عبداله محسن و عبدالاحد خسروشاهی دانشجویان دانشگاه تبریز، عبداله محسن اعتراف به قرار ملاقات خود با یکی از اعضای مؤثر سازمان مذکور و گرداننده بقایای این سازمان بنام احمد رضایی نموده که با انجام اقدامات لازم و پیش بینی های قبلی نامبرده در خیابان غفاری تهران مورد محاصره واقع و هنگامیکه مشارالیه پس از تیراندازی قصد فرار و پرتاب نارنجک بطرف مأمورین را داشته، در اثر منفجر شدن نارنجک در دستش بقتل رسیده و یکی دیگر از افراد سازمان مزبور که همراه وی بوده بنام زین العابدین حقانی دانشجوی سال چهارم مدرسه عالی بازرگانی تهران دستگیر گردیده است. همچنین روز ۵/۱۲/۵۰ یکی دیگر از اعضای این سازمان به نام علیرضا میرمحمد صادقی که قصد فرار از دست مأمورین داشته مورد

۱- از ردیف ۱۲ تا ۱۵ مستخرجه از بولتن ویژه، شماره ۶۹۸۵، تاریخ ۲۷/۸/۵۰ می باشد.

۲- مستخرجه از بولتن ویژه، شماره ۷۲۴۰، تاریخ ۸/۹/۵۰.

۳- بولتن ویژه، ش ۱۰۱۵۲، تاریخ ۱۰/۱۲/۵۰؛ با همان عنوان.

اصابت گلوله واقع و به قتل رسیده است. ضمنا در اثر پیگیری های معموله روز ۸/۱۲/۵۰ نیز یکی دیگر از اعضای متواری و مؤثر سازمان

موصوف به نام کامران نخعی دانشجوی سال پنجم دانشکده پزشکی دانشگاه تهران دستگیر گردیده است که تحقیقات از نامبرده به منظور دستگیری سایر اعضای سازمان مورد بحث ادامه دارد. در اثر کاوش هایی که از سه منزل امن کشف شده متعلق به افراد دستگیر شده این سازمان در تهران و تبریز بعمل آمده مقداری مدارك و مواد آتشزا بدست آمده که ضبط گردیده است. صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ زین العابدین حقّانی

دانشجوی سال چهارم مدرسه عالی بازرگانی

۲ عبدالاحد خسروشاهی

دانشجوی سال سوم دانشکده فنی دانشگاه تبریز

۳ عبداللّه محسن

دانشجوی سال چهارم دانشکده فنی دانشگاه تبریز

۴ علی مستأجر

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تبریز

۵ غلامرضا اخلاقی کرمانی

دانشجوی هنرسرای عالی نارمک [= علم و صنعت]

۶ سعید کاردان

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تبریز

۷ حسن واحدی داش آتان

محصّل سال پنجم طبیعی در شهرستان تبریز

۸ محمدرضا فائزی

مهندس راه و ساختمان

۹ عادل یکتا

محصّل سال ششم ریاضی [تبریز]

۱۰ عبدالرّضا کریم زاده الباقچی

دانشجوی سال دوم فیزیک دانشگاه تبریز

۱۱ عزّت فرج زاده بی پالان

دانشجوی سال چهارم منابع طبیعی [تبریز]

۱۲ محمّدباقر باقری نژادان

دانشجوی سال چهارم علوم تربیتی دانشگاه تبریز

۱۳ کامران نخعی

دانشجوی سال پنجم دانشکده پزشکی دانشگاه تهران

۱۴ قدرت اللّه نورآذری

کارمند بیمه های اجتماعی شهرستان تبریز

۱۵ قربانعلی نژاد دهقان

دانشجوی سال پنجم دانشکده پزشکی دانشگاه تهران

۱۶ محمدرضا میرمحمد صادقی

دانشجوی سال سوم دانشگاه صنعتی آریامهر

۱۷ محمّد مسعودی

دانشجوی سال پنجم دانشکده پزشکی دانشگاه تهران

۱۸ محمدرضا خیّاط نیکنام

دانشجوی سال چهارم دانشکده فنی دانشگاه تبریز

ص:۴۸۰

عناصر متواری و مخفی: متن گزارش

عناصر متواری و مخفی: متن گزارش(۱) در مرداد ماه سال ۱۳۵۰ شبکه وسیعی از عناصر افراطی مذهبی، که وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی بودند، به وسیله ساواک کشف و اعضای آن شناسایی و از اول شهریور ماه همان سال اقدام به دستگیری این گروه گردید. نتیجه اقدامات و پیگیری های عملیاتی، تا دی ماه سال ۵۰، دستگیری جمعاً ۱۴۳ نفر از اعضای این گروه توسط ساواک بود. متعاقب تشکیل «کمیته مشترک ضد خرابکاری»، متشکل از مأمورین ساواک و شهربانی کل کشور، تا تاریخ ۳۰/۷/۵۱، جمعاً ۷۴ نفر نیز از اعضای گروه مذکور توسط کمیته اخیر دستگیر [شده] و یا به قتل رسیده اند.

بر اساس سوابق و اطلاعات موجود در ساواک و اقاریر متهمین دستگیر شده، تعدادی از اعضای گروه مورد بحث شناسایی شده اند که از خانه و محل کار خود متواری [شده اند و]، هم اکنون به صورت اختفا و با رعایت اصول پنهان کاری به ارتباطات خود ادامه داده و فعالیت های پنهانی می نمایند؛ که فهرست اسامی این عناصر، تا جایی که مورد شناسایی قرار گرفته اند، به ضمیمه از لحاظ مبارک می گذرد. توضیحا به استحضار می رساند که چهار نفر از این عده با نام مستعار و مشخّصات غیرواقعی شناخته شده اند که اقدامات لازم برای تعیین هویت و دستگیری آنان در جریان است. ضمنا با تحقیقاتی که به عمل آمده، فردی که در جریان نصب بمب در نمایشگاه آسیایی به قتل رسید، شخصی به نام «محمّد ایگه ای» بوده که به عنوان افسر وظیفه در پادگان کرمانشاه خدمت می کرده و از محل خدمت خود متواری [شده] و در تهران، با الحاق به گروه خرابکار موصوف، به سبب انفجار بمبی که خود نصب کرده بود به قتل رسید.

ص:۴۸۱

۱- بولتن ویژه، ش ۸۷۵۵/۱۱۲، تاریخ ۱/۸/۵۰؛ «درباره: عناصر شناخته شده متواری سازمان آزادی بخش ایران وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی».

اسامی اعضای متواری شناخته شده «سازمان آزادی بخش ایران» وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی

ردیف نام شهرت

شغل

۱ بهرام آرام

دانشجوی سال چهارم مدرسه شیمی دانشگاه آریامهر

۲ محمدحسن ابراری[جهرمی

]آموزگار و دانشجوی [حقوق] دانشگاه تهران

۳ حسین احمدی روحانی

مهندس کشاورزی

۴ محمد(آقاکوچک)نمازی

دانشجوی مدرسه عالی بازرگانی

۵ محمّد اساسی

دانشجوی دانشکده فنی تهران

۶ رحمان (وحید) افراخته

دانشجوی دانشگاه آریامهر

۷ ناصر انتظارالمهدی

دانشجوی دانشگاه پهلوی شیراز

۸ محمّدجواد پورسعیدی

پیشه ور در بازار

۹ عبّاس جوادی

بیکار

۱۰ مرتضی [تراب]حق شناس

آموزگار [= دبیر زبان در صومعه سرا]

۱۱ احمد حصاری

فارغ التحصیل دانشکده نفت آبادان

۱۲ محمّد حاج شفیعیها

دانشجوی پلی تکنیک

۱۳ حسین خوشرو

مهندس کشاورزی

۱۴ رضا رضایی

دانشجوی دندانپزشکی [تهران]

۱۵ احمد ریاضی فیضی

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۱۶ عبداللّه زرّین کفش

دانشجوی دانشکده فنی تبریز

۱۷ مجید شریف واقفی

ستوان دوم وظیفه [= فارغ التحصیل دانشگاه صنعتی]

۱۸ سعید شاهسوندی

دانشجوی دانشگاه پهلوی شیراز

۱۹ محسن فاضل

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۰ عبّاس جاودانی

دانشجوی علوم دانشگاه مشهد

۲۱ ابراهیم محمّدزاده

دانشجوی هنرسرای عالی نارمک] =علم وصنعت[

۲۲ رحمت اللّه نادعلی جلوخانی

کارمند برق اصفهان

۲۳ محسن نجات حسینی

دانشجوی دانشکده فنی تهران

ص:۴۸۲

ردیف نام شهرت

شغل

۲۴ هاشم وثیق پور

فارغ التحصیل دانشکده پلی تکنیک تهران

۲۵ محمّد یقینی

فارغ التحصیل مدرسه عالی بازرگانی

۲۶ محمّد یزدانیان

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۷ احمد هاشمیان

دانشجوی هنرسرای عالی نارمک] =علم وصنعت[

۲۸ فریبرز لبّافی نژاد

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۹ حسین حاج علی اکبر

مکانیک

۳۰ محمّد خانعلی

کارگر

۳۱ عزّت شاهی

کارگر صحّاف

۳۲ علیرضا سپاسی آشتیانی

دانشجوی دانشکده فنی تهران

۳۳ رضا مهدوی

دیپلمه بیکار

۳۴ عبّاس پاک ایمان

دانشجوی مؤسسه حسابداری [شرکت نفت]

۳۵ محمود طریق الاسلامی

دانشجوی دانشگاه تهران

۳۶ محمّد عالم زاده

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۳۷ محمّد تهرانی

دیپلمه بیکار

۳۸ حسین کرمانشاهی اصل

دانشجوی مدرسه عالی حسابداری

۳۹ جلال الدّین فارسی

آموزگار در بیروت

۴۰ تقی شامخی

دانشجوی ایرانی مقیم فرانسه

۴۱ دکتر مصطفی چمران ساوه ای

دبیر دبیرستان در بیروت

۴۲ صادق قطب زاده

دانشجوی ایرانی مقیم فرانسه

۴۳ مالك

اسم مستعار

۴۴ كميل

اسم مستعار

۴۵ عبّاس

اسم مستعار

۴۶ سيّد

اسم مستعار

ص:۴۸۳

گفتار چهارم: روند تجدید حیات سازمان

اشاره

ص:۴۸۵

نخستین حرکت ها

اعلام موجودیت «سازمان مجاهدین خلق ایران»

نامگذاری و مرزبندی

تـا دی ماه ۱۳۵۰، تشـکیلات هنوز هیـچ سـند یـا اعلاـمیه علنی که بـا آن شـناخته شود، انتشار نـداده بود. این امر بیشتر به علت ضربات و غافلگیری ناشـی از آن بود و گذشـته از این، تشـکیلات به هنگام کشف و سرکوب، در شهریور ۱۳۵۰، نامی برخود نگذاشته بود. در دی ماه ۵۰، پرویز ثابتی(۱) طی یک مصاحبه مفصّل رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی، اخباری را از

ص:۴۸۷

۱- پرویز ثابتی فرزند حسین در سال ۱۳۱۵ متولد شد. وی در بهمن ۱۳۳۷ با معرفی ضرابی، مدیرکل ششم ساواک به استخدام ساواک در آمـد. او در بـدو اسـتخدام بیوگرافی خود را چنین اعلام داشت: «از بـدو تولـد تا تاریخ مهرماه ۱۳۲۸ در سنگسر از بخش های سمنان در محله ای به نام تپه سر سکونت داشته ام و از تاریخ مهر ۱۳۲۸ برای گذراندن تحصیلات متوسطه به تهران آمدم و مدت سه سال در منزل شوهر خواهرم آقای محمد حسـین رحمانیان سـکونت داشته ام و از مهر ۱۳۳۱ خانواده ام نیز به تهران آمدنـد و در همان منزل آقای رحمانیان سـکونت گزیدند... از سال ۱۳۳۶ به آموزگاری مشـغول شدم. دوران ابتدایی را در دبسـتان حسینیه و شاه پسند سنگسر از سال ۱۳۲۲ الی ۱۳۲۸ و دوران دبیرسـتان در فیروز بهرام تهران از ۱۳۲۸ الی ۱۳۳۴ و در دانشـکده حقوق دانشگاه تهران از ۱۳۳۴ الی ۱۳۳۷ مشـغول به تحصـیل بوده ام... و بنده از بدو تولد در یک خانواده بهائی می زیسـته ام و پـدر و مـادرم بهـائی بـوده انـد... سنگسـر یـک منطقه عشـایری و دارای مردمی شاهـدوست وطن پرست است. رسـتاخیز اهالی سنگسـر در قیام ملی ۲۸ مرداد دلیـل بر این مـدعاست. به طریق اولویت، اینجـانب نیز فردی شاهـدوست و وطن پرست می بـاشم.» ثـابتی در سال ۱۳۴۵ رییس اداره یکم اداره کـل سوم، در سـال ۱۳۴۹ معـاون دوم اداره کـل سوم و در سال ۱۳۵۲ مـدیر کل سوم ساواک شـد. پرویز ثابتی، رییس امنیت داخلی ساواک که بنا به خصوصـیات شـغلی اش صاحب چنـدین پاسـپورت به اسـامی مختلـف بـود، در اواخر حکـومت بختیـار (آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی) به ژنو گریخت و از آنجـا به اتفاق همسـرش به اسـرائیل رفت، اسـرائیلی ها با عمل جراحی پلاستیک آنچنان او را تغییر شکل دادند که شناختنش غیرممکن بود. او که به «شـکنجه گر مخوف ساواک» شهرت داشت، در شهر سانفرانسیسکو در خانه ای مجلل مسکن گزید و تنها وابسته رژیـم سـابق (پهلـوی) بـود کـه یـک مـاه پیش از فرار خـود، خـانه تـازه سـاخته اش را واقع در شـهرک غرب به سـفیر یکی از کشورهـای عربی فروخت. در هر ارزیابی از موقعیت هویـدا (نخست وزیر بهائی مسـلک)، نام پرویز ثابتی هم به میان می آیـد، زیرا در تمام دوران زنـدگی روابط نزدیکی با همکیش خود داشـته است. ر.ک: دلـدم، زنـدگی و خاطرات...: ص ۳۸۷. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ۷: صص ۲۵ و ۹۴ و ۱۰۳. مجله امید ایران، ۷ خرداد ۱۳۵۸: ص ۵۰. شهبازی، ظهور و سقوط...: ج ۲: صص ۴۵۰ - ۴۵۱.

جریان ضربه شهریور ۵۰ اعلام داشت و بارها، در طول مصاحبه خود، از «اعضای نهضت به اصطلاح آزادی» سخن گفت![(۱)]
پس از این مصاحبه، به دنبال تأیید نام تشکیلات توسط کادرهای زندان، زمینه برای اعلام رسمی آن فراهم شد. ناگفته نماند که روند نامگذاری سازمان، بدون چالش نبود. ... سازمان اسم نداشت؛ اسم بعد از دستگیری مطرح شد. در آن اوایل، اسمش این بود که این ادامه «نهضت» [آزادی] است و مهندس بازرگان که از زندان آزاد شد، این گروه را تحویلش می دهند. به مرور که از سال ۴۸ مطالعات مارکسیستی در برنامه قرار گرفت، کم کم این احساس شد که از نظر ایدئولوژی با مهندس بازرگان فاصله گرفته ایم. ... در زندان این بحث پیش آمد که اسممان چه باشد. نمی دانم چه کسی مطرح کرد که «نهضت آزادی». از اینجا شروع شد. در آن زمان، مبارزان الجزایر نامشان «مجاهد» بود؛ چون ما یک سری از کتاب های آنها را خواندیم و به نحوی تحت تأثیر آنها بودیم، یک نفر (که یادم نیست چه کسی بود) مطرح کرد که اسممان «مجاهدین» باشد؛ بعد کس دیگری گفت «نهضت مجاهدین» باشد. دست آخر، بچه هایی که گرایش های چپ داشتند، به اصرار، «نهضت مجاهدین خلق» را انتخاب کردند؛ که عده ای با گذاشتن «خلق» در کنار آن مخالفت می کردند. فکر می کنم [مهدی [فیروزیان و محمود احمدی و محمد حیاتی مخالف بودند. محمد حیاتی را یقین ندارم ولی فیروزیان و احمدی را می دانم که با افزودن کلمه «خلق» مخالف بودند؛ می گفتند: «این یک حالت چپی به تشکیلات می دهد و اثر معکوس می گذارد.» بقیه هم بحث می کردند که مسئله ای ندارد؛ وانگهی ما با «نهضت آزادی» فرق

۱- روزنامه کیهان، ۲۶ دی ۵۰، ش ۸۵۵۳: صص ۱ و ۱۸.

داریم.(۱)

لطف اللّه میثمی درباره نام گـذاری سازمان چنین می گویـد: ... سعید محسن پیشـنهاد می کرد «نهضت آزادی» بگذاریم... ما خود را در حـد سازمان نمی دیدیم... به خصوص بعد از ضـربه ۵۰ که قدرت تشـکیلاتی مان ضـعیف شده بود، بیشتر فکر می کردیم که یک نهضت اسلامی هستیم. مسعود رجوی پیشنهاد کرد که اسم نهضت آزادی مناسب نیست و مرز ما را با رفرمیسم مشـخص نمی کند. سـعید محسن می گفت همه ما الهام گرفته از نهضت آزادی و ادامه جریان نهضت آزادی هستیم... بالاخره توافق شـد که اسم جمع مـذهبی مـان را «نهضت مجاهـدین خلق ایران» بگـذاریم و طی پیـام مکتوبی به خـارج از زنـدان، این تصـمیم را اطلاع دادیم. بعدها هم که در زندان قصـر سـرود تشـکیلاتی ساخته شد، اسم «نهضت مجاهدین» در سرود بود. ولی در زمسـتان آن سـال بچه هـای بیرون به نـام «سازمـان مجاهـدین خلـق ایران» اعلاـم موجودیت کرده بودنـد... قبـل از این اسـم گذاری اسم مشخصی نداشتیم... هم در بیرون و هم در درون زندان واژه «جمع» را برای خودمان به کار می بردیم.(۲)

در بهمن ۱۳۵۰، بخش خارج از کشور تشـکیلات، تصـمیم گرفت که طی انتشار بیانیه ای هویت سازمان و اجمالی از تاریخچه فعالیت آن را اعلام کند. علت این تصـمیم، بیشتر از آن جهت بود که عناصـر باقیمانده سازمان نمی خواستند حاصل فعالیت ها و «افتخـارات» آنـان، دسـتمایه اسـتفاده تبلیغاتی برای دیگران - به خصوص عناصـر نهضت آزادی داخل و خارج کشور - قرار گیرد. اولین بیـانیه سازمان، در تاریـخ ۲۰ بهمن مـاه ۱۳۵۰، در خـارج از کشور انتشـار یـافت و در صـدر آن، برای نخستین بار عبارت معروف «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» قرار گرفت و نام تشکیلات نیز «سازمان مجاهدین خلق ایران» اعلام شد. متن این اعلامیه به قلم حسین احمدی روحانی بود که رهبری تشکیلات محدود خارج از کشور را بر

عهده داشت.(۳) در اطلاعیه مزبور، تاریخچه، اهداف و موقعیت سازمان، پس از دستگیری های شهریور ۵۰ تبیین شده بود.

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- میثمی، آنها که رفتند...: صص ۷۰ - ۷۱.

۳- انتشار بیرونی (خارج از کشور) این اطلاعیه گسترده تر از پخش داخلی آن بود.

گروه «حزب اللّه» و پیوستن آن به مجاهدین خلق

شکل گیری

از اواسط سال ۱۳۴۸ چندتن از مبارزان مسلمان، که در گذشته عضو «حزب ملل اسلامی» بودند و از زندان آزاد شده بودند، طی جلساتی که پس از تماس های پراکنده ای برگزار کردند، بانی حرکت جدیدی شدند که در اواخر همان سال، شکلی تشکیلاتی گرفت.(۱) این تشکیلات که «حزب اللّه» نام گرفت، توسط افراد زیر تأسیس شد که ضمناً شورای مرکزی آن را تشکیل می دادند: ۱- عباس آقازمانی (ابوشریف) ۲- جواد منصوری ۳- احمد منصوری ۴- احمد احمد ۵ - علیرضا سپاسی آشتیانی. این تشکیلات، که متکی به تجربه حزب ملل و به شکلی کاملاً زیرزمینی پا گرفت، پس از صحبت های اولیه، دارای «اساس نامه» و «مرام نامه»ای شد که مبنای کار قرار گرفت. حرکت بعدی، اقدام به عضوگیری، تشکیل حوزه ها، دوره های عملیاتی، تهیه اسلحه و تدارک مخفیگاه و خانه امن بود. پس از چندی احمد منصوری، به عللی از جمله تردید در موفقیت گروه، از ادامه همکاری منصرف شد و محمد مفیدی به عنوان عضو جدید شورای مرکزی جای او را گرفت. «مسجد شیخ علی»، که در سال های ۴۲ - ۱۳۴۱ مرکز فعالیت مؤتلفه و محلی کوچک و عملاًـ متروکه در گوشه ای از بازار تهران بود، با اهتمام عباس آقازمانی به مرکزی نیمه مخفی و نیمه علنی جهت آموزش و عضوگیری گروه تبدیل شد. تعدادی از طلاب جوان و تنی چند از اعضای «حزب اللّه»، در ساعات مختلف، به این مسجد می آمدند و آموزش های قرآنی و مطالب سیاسی و حزبی را فرا می گرفتند؛ و نیز در برنامه های کوهنوردی و سفرهای چند روزه، تا حدی با مسائل عملیاتی و تمرین های بدنی آشنا می شدند. مجموعه افراد سابق و لاحق، که در این مسجد مجتمع می شدند و به «حزب اللّه» تعلق داشتند،

ص:۴۹۰

۱- گفت وگوها: احمد احمد. منصوری، خاطرات: ص ۷۹. شرح مختصر زندگی انقلابی پنج شهید...: ص ۳.

حدود ۲۰ نفر بودند که همه آنها - در سال های بعد - زندانی، متواری و یا کشته شدند. در اوایل سال ۱۳۵۰، با توجه به نزدیکی جشن های دو هزار و پانصد ساله و نیز اخبار شروع عملیات نظامی و چریکی توسط گروه های مارکسیست، گرایش به سمت مبارزه مسلحانه تشدید شد. شورای مرکزی «حزب اللّه» تصمیم گرفت - حتّی المقدور - در زندگی نیمه مخفی به سر برد و در صدد جمع آوری مواد لازم برای عملیات و اسلحه و مخفیگاه و خانه تیمی و... برآید. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ یکی از اعضای «حزب اللّه» به نام سعید محمدی فاتح، حین بازگشت از یک دوره چریکی در فلسطین و لبنان، دستگیر شد. با اعترافات او و کشف بعضی مدارک، احمد احمد نیز دستگیر شد ولی با هوشیاری وی، تشکیلات «حزب اللّه» از ضربه مصون ماند. این دستگیری، موجب اختفای بیشتر افراد و رعایت دقیق تر مسائل امنیتی شد.

ادغام در سازمان مجاهدین خلق

پس از ضربه شهریور ۵۰، یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق به نام مصطفی جوان خوشدل، که با «حزب اللّه» نیز مرتبط بود، ضمن تماس با نفرات اصلی گروه، پس از تشریح وضعیت و اهداف سازمان، پیشنهاد همکاری و کمک داد. این پیشنهاد از سوی شورای مرکزی «حزب اللّه» پذیرفته و تا حد امکان، نیازهای سازمان برآورده شد: تعدادی از نشریات آنان تکثیر و عده ای از اعضای فراری آن سازمان در خانه های تیمی «حزب اللّه» مستقر شدند؛ مقادیری پول و وسیله نقلیه نیز در اختیارشان قرار گرفت. پس از چندی پیشنهاد ادغام «حزب اللّه» و سازمان مجاهدین خلق مطرح شد که در مجموع مورد پذیرش و استقبال واقع گردید. جواد منصوری، از اعضای مؤسس و عضو شورای مرکزی «حزب اللّه»، با این پیشنهاد موافق نبود. من که نشریات آنان را مطالعه کرده و با چند نفر از اعضا - مستقیم و غیرمستقیم - آشنا شده بودم، دریافتم [که] این سازمان شدیداً تحت تأثیر مارکسیسم و مارکسیست هاست. به علاوه، با توجه به تجربیات گذشته، این ادغام را در واقع مقدمه ای برای کشف و دستگیری «حزب اللّه» دانستم؛ زیرا که سازمان تحت فشار ساواک قرار داشت. این موضوع را در شورای سه نفره (زیرا عباس آقازمانی در خارج از کشور [بود] و احمد احمد دستگیر شده بود) «حزب اللّه» مطرح کردم و مورد قبول قرار نگرفت. در نتیجه از پاییز سال ۱۳۵۰ به تدریج فعالیت در «حزب اللّه» را ترک و به فعالیت های دیگر پرداختم. به این ترتیب عملاً

حاضر نشدم پس از ادغام «حزب اللّه» و سازمان مجاهدین با آنان همکاری نمایم.(۱) در اینجا ضروری است به زندگی و ویژگی های چند عضو «حزب اللّه» که بعدها عناصر تعیین کننده و اثرگذاری در جریان مجاهدین خلق بودند، اشاراتی داشته باشیم. محور گزینش ما در این قسمت، تاریخی و زمانی است؛ و در ضمن بخش های محذوف از زندگی نامه این افراد، در ادامه تاریخچه خواهد آمد.

محمد مفیدی

محمد مفیدی(۲) مصطفی، مجتبی و محمد مفیدی فرزندان «دکتر مفیدی» پزشک معروف بودند که دکتر عباس شیبانی داماد او بود. برادران بزرگتر، که اهل قلم بودند و نوشته ها و آثار چاپ شده ای نیز از ایشان بر جای مانده است، در گذشته عضو جبهه ملی و نهضت آزادی بودند ولی در اواخر دهه ۱۳۴۰ مارکسیست شدند. محمد مفیدی در سال ۱۳۲۷ در تهران متولد شد و پس از گذراندن تحصیلات متوسطه، در «مدرسه عالی ترجمه» در رشته زبان انگلیسی به تحصیل مشغول گردید. وی به دلیل موقعیت سیاسی خانواده خویش (عضویت برادر و شوهرخواهرش در نهضت آزادی) از اطلاعات سیاسی و اجتماعی نسبتاً خوبی برخوردار بود؛ ولی بیشتر به فعالیت های اجرایی و عملی گرایش داشت. مفیدی در سال ۱۳۵۰ توسط علیرضا سپاسی آشتیانی به عضویت «حزب اللّه» درآمد و پس از مدت کوتاهی، به جای احمد منصوری، عضو شورای مرکزی آن شد. وی ارتباطات وسیعی با افراد و گروه های مختلف داشت و در انتقال اخبار و اطلاعات به «حزب اللّه» و سازمان مجاهدین خلق نقش بسزایی ایفا می کرد. برخی از افرادی که مفیدی برای این دو جریان عضوگیری کرد، بعدها از کادرها و عناصر مهم سازمان شدند؛ افرادی چون مهدی افتخاری، علی زرکش یزدی - به واسطه افتخاری - ، منصور زاهدی، فاضل البصّام (فاضل مصلحتی) و...

علیرضا سپاسی آشتیانی

علیرضا سپاسی آشتیانی(۳)

وی در ۱۳۲۳ در آشتیان متولد شد. پدرش کاسب بود و چهار پسر و سه دختر داشت. علیرضا دوران کودکی و نوجوانی اش را با خانواده در تهران سپری کرد و پس از گرفتن دیپلم متوسطه وارد دانشگاه

۱- منصوری، خاطرات: صص ۸۳ - ۸۴.

۲- همان: ص ۸۸. خلاصه پرونده ها...: مفیدی، محمد.

۳- خلاصه پرونده ها...: سپاسی آشتیانی، علیرضا. منصوری، خاطرات: صص ۸۶ - ۸۷.

تهران شد و در رشته معماری دانشکده هنرهای زیبا به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۴۳ توسط اصغر قریشی به عضویت «حزب ملل اسلامی» درآمد. در آبان ماه ۱۳۴۴ به همین اتهام دستگیر و به دو سال حبس محکوم گردید؛ که سرانجام با عفو مختصری از باقی مانده مدت محکومیت، در مرداد ماه ۱۳۴۶ آزاد شد. او شخصیتی بسیار احساساتی، تندخو و افراطی داشت. از معلومات اسلامی متوسطی برخوردار بود. به دلیل بلندپروازی و خودبزرگ بینی فوق العاده اش، بسیار مغرورانه و گستاخانه با مسائل و موضوعات برخورد می کرد.(۱) در جریان تشکیل «حزب اللّه»، از مؤسسین و عضو شورای مرکزی آن بود. بخشی از مسئولیت های گروه مانند نوشتن درس های سیاسی حوزه های حزبی، تهیه گزارش های تحلیلی از مسائل سیاسی و تماس با گروه های دیگر و افراد و سرپل ها، جهت جذب آنان، به عهده وی گذاشته شده بود. سپاسی آشتیانی در روند تداوم تشکیلاتی مجاهدین خلق نقشی مهم ایفا کرد. بخشی از عملیات نظامی مهم سازمان با شرکت او صورت گرفت؛ و روند تغییر ایدئولوژی در خارج از کشور نیز به رهبری او انجام شد که در جای خود خواهد آمد.

عباس آقازمانی (ابوشریف)

عباس آقازمانی (ابوشریف)(۲) وی در سال ۱۳۱۸ در تهران، در خانواده ای مذهبی، متولد شد. از همان ابتدا به توصیه پدر به خواندن قرآن و مطالعات اسلامی روی آورد. پس از گرفتن دیپلم ریاضی به دانشسرای مقدماتی رفت و سپس آموزگار دبستان شد. از اواسط سال ۱۳۴۲ با تشویق عباس دوزدوزانی به مطالعات عمیق تری در زمینه های اسلامی و سیاسی دست زد؛ تا به عضویت «حزب ملل اسلامی» درآمد و چندتن از دوستانش را نیز عضوگیری کرد. در آبان ماه ۱۳۴۴ دستگیر و به ۵/۳ سال زندان محکوم گردید؛ که پس از گذراندن کمتر از نیمی از دوران محکومیت، مورد عفو واقع و آزاد شد.

عباس آقازمانی در سال های ۴۸- ۴۷ با انجمن ضد بهائیت (حجتیه) نیز مربوط شد. از سال ۱۳۴۸ کلاس های تدریس عربی را در یکی از مساجد دایر نمود و همزمان از دانشکده الهیات، در رشته منقول

۱- منصوری، خاطرات: ص ۸۶.

۲- همان: صص ۸۵ - ۸۶. گفت وگوها: احمد احمد. خلاصه پرونده ها...: آقازمانی، عباس.

(حقوق اسلامی)، لیسانس گرفت. وی علاقه شدیدی به فراگرفتن زبان های خارجی داشت و به چند زبان - کم و بیش - آشنا بود. عباس آقازمانی در تشکیل گروه «حزب اللّه»، از پایه گذاران و مؤسسین به شمار می آید.

شخصی بسیار پرکار و جدّی بود. غالباً روزه می گرفت و با غذای بسیار کمی افطار می کرد. بارها به طور فردی و جمعی به وی تذکر داده شد [که] روزه زیاد همراه با غذای کم و کار مداوم موجب آثار منفی برای سلامتی جسم و روح خواهد شد؛ ولی توجهی نمی کرد. در سال ۴۹ به دلیل ضعف شدید بدنی به سختی مریض شد ولی پس از بهبودی، همچنان به روش گذشته عمل می کرد. شخصیت بارز وی، افراط و تفریط در بعضی امور بود؛ در نتیجه باعث شد که شخصیت متعادل و عادی خود را از دست بدهد. این عدم تعادل بعدها تشدید شد؛ به طوری که فاقد هرگونه نظم، انضباط و ثبات بود.(۱) آقازمانی در سال ۱۳۴۹ درخواست صدور گذرنامه برای همراهی پدرش جهت معالجه در کشور اتریش کرد؛ که پس از مشکلاتی، ساواک موافقت نمود. این مسافرت وسیله ای شد تا به لبنان و از آنجا به پایگاه های فلسطینی برای طی دوره های چریکی و عملیات نظامی برود. پس از مراجعت به ایران، مجدداً در اوایل سال ۱۳۵۰ برای ادامه تحصیل به اتریش رفت. در همین سال، به دلیل مشخص شدن نقش وی در ارتباط با افرادی که برای گذراندن دوره های تعلیماتی چریکی به سازمان «الفتح» پیوسته اند، دستور دستگیری اش توسط ساواک صادر شد؛ و در ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۱، به هنگام ورود به ایران، در مرز بازرگان دستگیر گردید. او موفق شد اعتماد ساواک را - با وعده همکاری با آنان - جلب نماید؛ و بدین ترتیب، به صورت کنترل شده و تحت الحفظ، از زندان آزاد شد. در آبان ماه ۱۳۵۱، پس از حدود یک ماه مرخصی از زندان، به دنبال متواری شدن برادر همسرش رضا مهدوی نجم، در فرصت مناسبی فرار کرد و به پاکستان رفت. مدت دو سال در آنجا به صورت طلبه ای ناشناس زندگی کرد؛ و در ضمن زبان های اردو و پشتو را نیز فرا گرفت. ساواک، با به دست آمدن اطلاعات بیشتری در خصوص ارتباط عباس آقازمانی با اعضای سازمان مجاهدین خلق، روی وی حسّاسیت فوق العاده ای پیدا کرد به طوری که گهگاه برای نزدیکان و بستگانش مزاحمت هایی ایجاد

۱- منصوری، خاطرات: ص ۸۴.

می نمود؛ زیرا که ردّی از خود او نداشت. در سال ۱۳۵۴، به کمک محمد منتظری، به لبنان رفت؛ و مدتی در اردوگاه های فلسطینی به آموزش و فعالیت نظامی مشغول شد. در لبنان، به رسم معمول عرب ها، لقب «ابوشریف» به وی داده شد که از آن پس فقط به این عنوان شناخته می شد. این یادآوری لازم است که مواضع «ابوشریف» در آن سال ها، به حمایت از «الفتح» در مخالفت با امام موسی صدر و جنبش «اَمَل» بود.(۱)

محمدباقر عباسی

محمدباقر عباسی(۲) نامبرده در سال ۱۳۲۵ در قم، در خانواده ای مذهبی، به دنیا آمد. دوران ابتدایی و سه سال اول متوسطه را در زادگاه خویش طی کرد و برای ادامه تحصیل به تهران آمد. از همان نوجوانی به مسائل مبارزاتی و سیاسی علاقه مند بود و زمانی که به عضویت «حزب ملل اسلامی» درآمد، تنها ۱۷ سال داشت. با کشف گروه در آبان ماه ۱۳۴۴، وی نیز دستگیر شد و به سه سال زندان محکوم گردید. پس از خاتمه محکومیت، برای گذراندن دوره سربازی، او را به منطقه بد آب و هوا فرستادند. بعد از اتمام دوره وظیفه، در سال ۱۳۴۹ به «حزب اللّه» پیوست و از طریق سپاسی آشتیانی و محمد مفیدی به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد. ماجرای زندگی و دستگیری عباسی، سخت عبرت آموز است؛ در شرح وقایع مربوط به ترور «سرتیپ طاهری»، در تابستان ۱۳۵۱، به این «عبرت ها» خواهیم پرداخت.

۱- این موضع را محمد منتظری و جلال الدین فارسی و همین طور کادرهای شاخه خارج از کشور سازمان مجاهدین خلق نیز داشتند. «ابوشریف»، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عضو شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود، به پیشنهاد شورای فرماندهی، توسط رییس جمهور وقت که فرماندهی کل قوا را نیز برعهده داشت، به فرماندهی سپاه منصوب شد، اما پس از مدت کوتاهی استعفا داد. در شهریور ماه ۱۳۶۰ به سمت کاردار ایران در پاکستان منصوب شد و در فروردین ۱۳۶۱ به سمت سفیر ارتقا یافت. «ابوشریف»، پس از بازگشت به ایران، مدتی در قم به تحصیل علوم دینی پرداخت ولی پس از مدتی، از طریق افغانستان، به خارج از ایران رفت.

۲- خلاصه پرونده ها...: عباسی، محمدباقر. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۶۵ - ۶۶.

عملیات ناکام گروگان گیری پسر اشرف پهلوی

پس از ضربه شهریور و پیش از دستگیری بقایای سران سازمان، طرحی در مرکزیت دوم (پس از شهریور) عنوان گردید که امید زیادی بدان می رفت. بر اساس اطلاعاتی که «گروه اطلاعات» به دست آورده بود، محل کار و تردد «شهرام پهلوی نیا» فرزند جاه طلب «اشرف پهلوی» شناسایی گردید. طرح عملیاتی آماده شد که اساس آن گروگان گیری پسر اشرف بود؛ تا در قبال آن، آزادی زندانیان مجاهد و فدایی خواسته شود. در جریان طرح ابتدایی مسئله، حنیف نژاد مخالفت کرد ولی نظر اکثریت را پذیرفت. احمد رضایی هم با اصل طرح و شرکت حنیف نژاد در آن مخالفت کرده بود.(۱) هدف این بود که به محض ربوده شدن «شهرام» او را به فرودگاه مهرآباد منتقل کنند؛ آزادی زندانیان را مطالبه نمایند و هواپیمایی در اختیار بگیرند تا بتوانند به اتفاق گروگان و زندانیان آزاد شده، ایران را ترک گویند.(۲) عملیات در ساعت یازده صبح اول مهر ماه ۱۳۵۰ صورت گرفت. دو اتومبیل پیکان آبی و قرمز رنگ نزدیک محل کار شهرام توقف کردند. به محض پیاده شدن شهرام از اتومبیل در جلو ساختمان دفتر کارش، در خیابان فیشرآباد (قرنی) چهار مرد مسلح او را احاطه نمودند تا وی را به زور در اتومبیل آبی رنگ مستقر کنند. یک سیگارفروش و یک ماشین پا به کمک شهرام شتافتند که با تیراندازی یکی از افراد به سوی ماشین پا (یا نگهبان) و زخمی کردن وی، این مزاحمت برطرف شد؛ لیکن مقاومت شهرام، که تنومند و ورزیده بود، خارج از انتظار افراد عملیاتی بود. با شلوغ شدن محل و مقاومت شهرام، که چندین بار خود را از اتومبیل بیرون انداخت، رابندگان وی را رها کردند و گریختند.(۳) در این عملیات ناکام، «خیراللّه قربانی» نگهبان ساختمان از ناحیه شکم تیر خورد و زخمی شد.(۴) «شهرام پهلوی نیا» ماجرا را چنین تعریف کرده است: صبح آفتابی روز پنجشنبه اول مهرماه، مقابل دفتر خود رسیدم و هنگامی که از اتومبیل پیاده شدم، ناگهان با یک مهاجم مسلح روبه رو شدم. دو مرد تفنگ به دست نیز همراه این مهاجم بودند. چند ثانیه ای طول کشید تا من جریان اوضاع را درک کردم. مهاجمین به لحاظ

۱- گفت و گوها: مهدی مهروانی بهبهانی؛ و محمد محمدی گرگانی.

۲- روزنامه کیهان، ۲۶/۱۰/۵۰: ص ۱۸.

۳- گزارش های ساواک أ گفتار پیشین. روزنامه کیهان، ۲۶/۱۰/۵۰: ص ۱۸.

۴- روزنامه کیهان، ۲۶/۱۰/۵۰: صص: - ۱۸.

تعـدادشان قادر بودند مرا به داخل اتومبیل بکشانند. آنها شـروع به تهدید کرده بودند. در این مرحله، یک ماشـین پا به مداخله پرداخت و سـعی کرد مرا از اتومبیل مهاجمان بیرون بکشد. در این لحظه مهاجمان شلیک کردند و ماشین پا، که از ناحیه شکم تیر خورده بود، شـروع به فریـاد زدن کرد و مهاجمـان را ترسانـد. موقعی که توجه مهاجمـان به ماشـین پا معطوف شـده بود، از ماشین بیرون پریدم. در آن زمان، عده زیادی در اطراف صحنه جمع شده بودند.(۱)

ساواک تا سال ها نتوانست عوامل اصـلی این عملیات را بشناسد. از نظر ساواک، عوامل این آدم ربایی عبارت بودند از: محمد حنیف نژاد (مسـئول عملیـات و مأمور بردن شـهرام به داخل اتومبیل)، عبـدالرسول مشـکین فام (عضو مسـلسل به دست)، اصـغر بـدیع زادگـان و محمـد سـیدی کاشـانی (دو عضـو مسـلح دیگر). پس از دسـتگیری وحیـد افراختـه، در سـال ۱۳۵۴، او ضـمن اعترافاتش فاش کرد که در جریان گروگان گیری، محمـد حنیف نژاد حضور نداشـته بلکه منظور از «محمد» محمد داودآبادی (مهرآئین) مربی جودو سازمـان است؛ که از قضـا جلسات گروه برای بحث درباره این عملیات، در منزل وی تشـکیل می شـده است. در واقع داودآبادی، در جریان گروگان گیری، مسـئول ربودن شهرام و بردن وی به داخل اتومبیل بوده است و نه حنیف نژاد. افراخته تصـریح کرد که کادر مسـلح به مسلسل نیز علی اکبر نبوی نوری بوده و هم او به ماشین پا (به تصور اینکه محافظ شهرام است) تیراندازی کرده است. بعدها در زندان، افراد با یکدیگر تبانی می کنند و نقش ها را دگرگون جلوه می دهند.(۲) به همین جهت، نبوی نوری و داودآبادی مدت زیادی در زندان نماندند.

دستگیری حنیف نژاد و...

انـدکی از مـاجرای گروگـان گیری و اقـدام ناکـام در انفجار دکل ها گذشـته بود که طی یک حرکت زنجیره ای اصـغر بـدیع زادگان، حنیف نژاد، علی میهن دوست، عبدالرسول مشکین فام و چندتن دیگر از عناصر مؤثر سازمان دستگیر شدند.

۱- همان: ص ۱۹.

۲- خلاصه پرونده ها...: داودآبادی، محمد؛ نبوی نوری، علی اکبر.

اکنون دیگر تردیدی باقی نمانده بود که شکست، بیش از انتظار، سنگین بوده است. چنانکه در متن گزارش های ساواک به چشم می خورد، جز عناصر رده دو سازمان، همه نیروها و کادرهای مؤثر به دام افتادند.

«احمد رضایی» در کار احیای سازمان

در جریان سامان دادن به وضعیت بقایای مجاهدین خلق، که اغلب، به علت احتمال لو رفتن، مخفی شده بودند، احمد رضایی نقش عمده ای ایفا کرد. در این خصوص، بدون استثنا، همه نیروهای مسلمان مبارز اتفاق نظر دارند؛ از جمله در یکی از کتاب هایی که در نقد سازمان نوشته شده، آمده است: پس از دستگیری کادر اولیه، احمد رضایی به شدت به فعالیت پرداخت و مخلصانه کار کرد؛ به نحوی که در شبانه روز گاهی دو تا چهار ساعت می خوابید... کادرها را سازمان داده، ارتباط های از هم گسیخته را پیوند می داد؛ و با کارایی و تجربه مبارزه در جبهه ملی و نهضت آزادی و مؤتلفه و سازمان توانست پایه ریزی محکمی بریزد...(۱) احمد قبلاً در جبهه ملی، نهضت آزادی، [و] هیئت مؤتلفه عضو فعال بود و با اکثر علما و اسلام شناسان نیز رفت و آمد داشت... احمد به راستی فردی بود نمونه؛ فداکار، باتجربه، دارای قدرت رهبری و سازماندهی...(۲) احمد رضایی در سال ۱۳۲۴ در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. از همان کودکی به فعالیت های اجتماعی علاقه مند بود و در مجالس مذهبی، هیئت ها و کانون های قرآنی شرکت می کرد. وی تحصیلات دبیرستانی را تا سال آخر ادامه داد ولی به خاطر اشتغال به فعالیت های غیردرسی، موفق به اخذ دیپلم متوسطه نشد. طبق گزارش ها و تحلیل های ساواک، حضور احمد رضایی (از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۰) در مساجد «هدایت» (آیه اللّه طالقانی) و «جلیلی» (آیه اللّه مهدوی کنی) به کرّات مشاهده شده است. علت حسّاس شدن ساواک، یک سابقه دستگیری یکروزه در مرداد ماه ۱۳۴۲ بوده است؛ در آن تاریخ احمد به همراه مجتبی مفیدی - مظنوناً - بازداشت و به علت نداشتن سوءسابقه و رفع سوءظن مأموران آزاد شدند. در جریان این دستگیری، احمد در حین بازجویی اظهار داشته که امام خمینی(ره) را رهبر مذهبی خود

۱- حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...: ص ۴۶.

۲- همان: صص ۹۷ - ۹۸.

می داند.(۱) عبدالصمد ساجدیان، عضو دستگیرشده سازمان در شهریور ۵۰ و شوهر خواهر احمد، در جریان بازجویی، وی را این گونه معرفی می کند: احمد یک فرد مسلمان و فعال در کارهای اجتماعی، نظیر کتابخانه برای مساجد و... [است]. من از زمان فعالیت سرّی او، که اقدام جهت تشکیل یک گروه یا حزب سیاسی بود(۲)، او را شناختم. اطلاعات سیاسی و روزنامه ای نداشت ولی قرآن و نهج البلاغه را خوب تفسیر می کرد.(۳)

به رغم آشنایی گسترده احمد رضایی با اعضای جبهه ملی، نهضت آزادی و تعدادی از کادرهای نخستین سازمان، عضوگیری وی - همواره - مورد تردید بوده است. تشکیلات اعتقاد داشت که اگر فردی را در جریان آموزش های نظری و عملی تربیت کند و «دیسیپلینه» بار بیاورد، بهتر از این است که یک تیم خارج از تشکیلات را جذب کند؛ به خصوص کسانی که روابط علنی فعال داشتند و برای ساواک شناخته شده بودند، مانند محمد غرضی، پرویز یعقوبی، لطف اللّه میثمی و - حتی - تراب حق شناس.(۴) این تیپ اشخاص معمولاً به مقررات تشکیلات عمل نمی کردند... احمد رضایی هم جزء افرادی بود که اشکال بقیه را داشت و انضباط را خوب رعایت نمی کرد. محمد مفیدی هم جزء این افراد بود؛ این طرف و آن طرف حرف می زد.(۵) وجود احمد رضایی، با روابط گسترده و سوابق فعالیت وسیع در تشکّل های نیمه علنی - به هر حال - برای تشکیلات مغتنم بود؛ و از این رو در سال ۱۳۴۸ توسط برادرش، رضا رضایی، عضوگیری شد و تحت مسئولیت سعید محسن قرار گرفت. سعید محسن، ضمن بازجویی، درباره احمد رضایی می نویسد: از سال ۴۲ احمد [رضایی] را می شناختم. در ابتدای [تشکیل و نضج] سازمان، برادرش رضا

را عضوگیری کردیم؛ ولی احمد را به دلیل مستعد نبودن، نه. احمد در سال ۴۸ توسط رضا عضوگیری شد ولی قبلاً مطالعات شخصی داشت. چند سال روی او کار می کردیم تا آماده

ص:۵۰۱

۱- خلاصه پرونده ها...: رضایی، احمد.

۲- اشاره ساجدیان مربوط به زمانی است که احمد رضایی، صادق اسلامی و حبیب رهبری با برخی از عناصر گروه «جاما» مرتبط بودند؛ و پس از دستگیری اعضای آن گروه، خود به فکر افتادند که با همکاری برخی از اعضای آزاد شده مؤتلفه و جوانان هوادار نهضت آزادی یک گروه مخفی تشکیل دهند.

۳- پرونده احمد رضایی، ج ۲: ص ۱۴۹.

۴- گفت وگوها: بهمن بازرگانی؛ تراب حق شناس، به دلیل همین حساسیت و شناسایی توسط ساواک، از سال های ۴۷ - ۴۸ زندگی مخفی اختیار کرد.

۵- همان.

شود. بعد از آنکه احمد در کلاس «قشر دوم» با حنیف نژاد شروع به کار کرد، در تدوین برنامه آموزشی و تعلیمات برای «قشر دوم» و «[گروه] بازار» کار می کرد. او عضو ردیف دو می باشد و می تواند تعلیمات خوبی به افراد بدهد؛ ولی بیشتر به درد کار تئوریکی می خورد.(۱)

پس از ضربه شهریور، با توجه به زمینه هایی که به تدریج - ولی سریع - از حمایت روحانیون مبارز و اقشار مذهبی ایجاد شده بود، احمد رضایی نقش واقعی خود را بازیافت. ارتباط های وسیع و مؤثر وی سازمان را از نابودی نجات داد. محمد محمدی گرگانی، که در دوران پس از ضربه شهریور ارتباط سازمانی تنگاتنگی با احمد رضایی داشته است، می گوید: از شهریور ماه سال ۵۰، که من فراری شدم، با احمد [رضایی] بودم. چریک های فدایی هم مثل ما فراری داشتند اما وضع شان فرق می کرد: فرق ما با آنها این بود که آنها خانه، ماشین، پول و امکانات نداشتند؛ و ما همه اینها را داشتیم. احمد، سرِ قرارها که می آمد، صبح با وانت بود، بعدازظهر با شورلت بود و شب هم با یک ماشین دیگر می آمد. چرا؟ همه به دلیل همین ارتباط ها بود. چه کسانی می دادند؟ آیه اللّه منتظری، آقای هاشمی [رفسنجانی]، آقای ربّانی شیرازی و دیگران. در مورد امکانات، این افراد واقعاً سازمان را تغذیه می کردند.(۲)

۱- پرونده احمد رضایی، ج ۲: ص ۱۳۸.

۲- گفت وگوها: محمد محمدی گرگانی.

حمایت ها و همراهی ها

تا سال ۱۳۴۸ جز افراد معدودی مانند بهمن بازرگانی، مسعود رجوی(۱) و تقی شهرام، که بعدا نقش مؤثری در تشکیلات داشتند، نیروهای جذب شده دارای انگیزه های قوی اسلامی بودند؛ افرادی «تازه کار» با «عِرق شدید مذهبی»، که به دنبال این بودند که مبارزه ای را آغاز کنند. به هر حال، «انگیزه، صددرصد، مذهبی بود». (۲) به تعبیر یکی از اعضای کاملاً مذهبی سازمان، در آن دوره، «صورت مسئله» این بود که افراد در درجه اول آدم های مسلمانی بودند و این «احساس درد وحشتناک» را داشتند که باید «جواب خدا» را بدهند(۳): «[...] من چه کار دارم که بعد از شاه چه کسی می خواهد بیاید؟! مهم این است که من - که الآن می میرم - جواب خدا و پیغمبر و ائمه را چه طور بدهم؛ با چه حالی از قبر در بیایم و بگویم من مسلمانم؟!»(۴) مبنای عضوگیری ها، تا سال ۴۸، بیشتر توجه به این انگیزه ها و بهره گیری از روابطی بود که - اساساً - در محیط های مذهبی شکل گرفته و انسجام یافته بود. «از سال ۴۸ سازمان افرادی را جذب کرد که چندان مذهبی نبودند؛ در حالی که تا آن موقع زمینه - اصلاً - به این شکل نبود و دیدگاه سازمان این بود که افرادی باید جذب شوند که کاملاً مذهبی باشند.»(۵) محمدمهدی جعفری از اعضای سابق نهضت آزادی و مرتبطین اولیه با سازمان می گوید: «حنیف نژاد به بهمن بازرگانی که می دانست مارکسیست است، اجازه داده بود که از نزدیک با سازمان همکاری داشته باشد و حتی اصول مارکسیسم را به آنان یاد بدهد. تحلیل آنها نیز

این بود که شاید او بر اثر این مراودات، تحت تأثیر اسلام قرار بگیرد. حنیف نژاد و چند نفر

ص:۵۰۵

۱- در زندان و در میان زندانیان سیاسی جلساتی برگزار می شد. در این جلسات نماینده ای از سوی مسلمانان و نماینده ای از سوی کمونیست ها شرکت می کردند. مسعود رجوی به نمایندگی از سوی مسلمانان در این جلسه شرکت می کرد... بعد از شرکت در جلسه مسعود آمد و گزارش جلسه را داد و گفت: «جزنی پیشنهاد کرد خودش نماینده مارکسیست ها باشد و من - رجوی - نماینده مسلمان ها؛ من نپذیرفتم و به جزنی گفتم ما هم مارکسیست هستیم! من از این حرف مسعود خیلی تعجب کردم و پرسیدم: «جدا گفتی مارکسیست هستی!» گفت: «بله، من واقعا هم مارکسیست هستم». موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۱۴۹.

۲- گفت وگوها: کریم رستگار.

۳- گفت وگوها: مصطفی ملایری.

۴- همان.

۵- همان.

از مؤسسان اصلی سازمان مانند علی اصغر بدیع زادگان، سعید محسن و... اینها واقعا نفوذناپذیر بودند. یعنی تعالیم اسلامی را به گونه ای فراگرفته بودند که هرگز احتمال نمی رفت منحرف بشوند. اما کسانی که بعدها به سازمان پیوستند، مثل مسعود رجوی، موسی خیابانی و... اگر چه هرگز اعلام نکردند که مارکسیست هستند و حتی خودشان را ضدمارکسیسم می دانستند، ولی در واقع چنان تحت تأثیر این مکتب قرار داشتند که برخی کارهای ناشایست در اسلام را مجاز می دانستند. مثلاً من شنیدم که رجوی در زندان به بهمن بازرگانی توصیه کرده بود که تو مارکسیست بودنت را اعلام نکن. نماز هم بخوان. حتی بعضی مواقع، بازرگانی را به عنوان «امام جماعت» هم وا می داشته و پشت سرش نماز می خوانده اند تا افراد متوجه گرایش او به مارکسیسم نشوند. اما بهمن بازرگانی معلوم نبود تا چه اندازه ایمان به این حرف ها و توصیه ها داشته است. چه بسا در انحراف بعدی مجاهدین بسیار مؤثر هم بوده باشد.»(۱) دکتر کریم رستگار، از اعضای اسبق سازمان، به موردی از مباحث مطرح شده بین سازمان «الفتح» و مجاهدین خلق اشاره می کند که نشان دهنده عمق انگیزش غیرمذهبِی طیف دوم جذب شدگان به سازمان است و جای تأمل دارد: یکی از مسائلی که آنها [= اعضای «الفتح»] برای سازمان طرح کرده بودند، این بود که «اگر در مقطعی بین «مبارزه» و «دین» شما تضادی پیش آمد، شما کدام را ارجح می دانید و به کدام راه می روید»؟ و در جواب این سؤال، از طرف سازمان - فکر می کنم - مسعود رجوی پاسخ داده بود که «ما به هر حال و در هر صورت مبارزه را ادامه خواهیم داد»!(۲) مسعود حقگو از اعضای قدیمی سازمان، که از ابتدای عضویتش در سال ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۵۵ در چارچوب آن فعالیت داشته است، می گوید: [...] در سازمان دو نوع تفکر داشتیم: یک تیپ افرادی امثال رجوی بودند؛ یک قشر هم افرادی نظیر مرحوم احمد رضایی - که اصولگرا بودند. [احمد] سواد تئوریک نداشت اما حدود هزار صفحه تفسیر نهج البلاغه داشت، که در بین جاسازی های خانه ما بود. در آخرین لحظات [پس از ضربه شهریور] بود که مرحوم حنیف نژاد او را داخل مرکزیت سازمان آورد. این افراد [= حنیف نژاد و دیگر سران سازمان] اسیر نوع حرف زدن و

۱- جعفری، سازمان مجاهدین...: صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۲- گفت و گوها: کریم رستگار.

روشـنفکر نمایی مسـعود رجوی شدند؛ چون او خیلی جذاب بود. آقای حنیف نژاد هم این را تشخیص نداده بود که فردی مثل احمـد رضـایی، کـه ریشـه دار اسـت و در واقعـه ۱۵ خرداد فعـالیت بسـیار زیـادی داشـته اسـت، برای مرکزیت سازمـان بهـتر و کارسازتر می تواند باشد تا کسی که فقط حرف می زند.(۱) مثال روشن طیف دوم، بهمن بازرگانی است؛ که بر همین تقسیم بندی تأکید دارد. به گفته وی، اعضای سازمان «ریشه های متفاوتی داشتند». یک سری از آنها «اطلاعات مذهبی شان قوی بود و دین و ایمان محکمی داشـتند»؛ و بقیه افراد، از جمله خود وی، نه «اطلاعات مذهبی زیادی» داشتند و نه «دین و ایمان درست و حسابی»؛(۲) و باز به تعبیر خودش: [...] آدم هایی معمولی بودیم که بیشتر می خواستیم مبارزه کنیم. اگر در آن زمان فـدایی ها[ی مارکسیـست [من را تور کرده بودند، من «فدایی» می شدم؛ یعنی برایم آنچنان فرقی نداشت.(۳) حنیف نژاد مثال روشنی از طیف اول است. او «از یک دوره تاریخی مخصوص خودش بیرون آمـد؛ در روضه خانی و مجالس مـذهبی بزرگ شده بود و خودش هم نوحه خوان بود. همچنین، مصـطفی [جوان[خوشـدل؛ او خدا و دینش را از سازمان نگرفته بود... شخصـیت هایی امثال حنیف نژاد، احمـد رضایی و علی باکری در جای دیگری شـکل گرفته بودنـد».(۴) به اعتبار «تـدیّن» و خلوص این طیف که، در عین وقوف به کـاستی های مـذهبیون دور از مبارزه، روابط نزدیک معنوی و عاطفی با «علما» و روحانیون داشت، جمع کثیری از اینان در خط حمایت از مجاهدین خلق قرار گرفتند. روابط عناصر متدین مزبور با روحانیت مبارز، بر نوعی «مبادله» و «موازنه» مبتنی بود و به عبـارت دیگر، حسن نیت و علاـیق عاطفی و مـذهبی طرفینی بود. بر این اساس، حمایت روحانیون – در آن سال ها – از مجاهدین خلق، از سرِ غفلت و بیراهه نبود بلکه آگاهانه و مسبوق به سابقه بود. محمدی

گرگـانی، درباره علایق متقابل حنیف نژاد و احمـد رضایی به آیه اللّه طالقانی و دیگر روحانیون متفکر و بالعکس، می گویـد: مرحوم حنیف در بیرون از زندان می گفت: «ما هنوز هیچ کاری نکرده ایم و تازه قدم اول را

۱- گفت و گوها: مسعود حقگو.

۲- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۳- همان.

۴- گفت و گوها: محمدی گرگانی.

برداشته ایم. ما باید از کسانی مثل مطهری و علامه طباطبایی استفاده کنیم»؛ و آن قدر در برابر این افراد متواضع بود که من مطمئنم دیدگاه او با دیگرانی که بعداً آمدند، بسیار متفاوت بود. مرحوم طالقانی در زندان بارها به من می گفتند: «کاش پانزده نفر از بچه های اصلی شما را اعدام می کردند اما حنیف را اعدام نمی کردند.»(۱) یک بار پیش آمده بود که [در بیرون از زندان] صحبتی با آقای طالقانی داشتیم؛ احمد [رضایی] به ایشان می گفت: «آقا! وقتی شما حرف می زنید، من در خودم شک می کنم نه در حرف های شما!» بعد می آمد [و به من [می گفت: «محمد جان! ما هنوز بچه ایم؛ اینها عمری گذرانده اند و یلی هستند، هزاران آزمایش پس داده اند؛ ما چه هستیم؟!»(۲) با وقوف بر این روابط و آشنایی ها، می توان پی برد که چرا – فی المثل – از آیه اللّه مهدوی کنی نقل شده است که در سال ۱۳۵۵ گفت: «اگر احمد رضایی الآن زنده بود، با اینکه قرائتش درست نبود، باز هم من پشت سرش نماز می خواندم»!(۳) آقای مهدوی کنی، در سال ۱۳۵۹ نیز – در مراسم سالگرد رحلت آیه اللّه طالقانی، ناصر صادق و احمد رضایی را به نیکی ستوده و خاطره ای را بیان کرده است که با عنایت بدان بیشتر می توان به رموز روابط مخلصانه متقابل روحانیون مبارز و برخی از کادرهای نخستین مجاهدین خلق پی برد: جناب [حاج احمد] صادقمان، پدر پیرمان، از اوایلی که ما در تهران بودیم، با مرحوم شهید ناصر [صادق]، با مرحوم احمد رضایی و دیگران – که بودند – به «مسجد جلیلی» می آمدند. از اول، ما هم – به یاری خدا – قدم هایی برای دنبال کردن این حرکت انقلابی برداشتیم. با این جهت انقلاب و مبارزه مخالف نبودیم؛ و خدای را شکر می کنم که من از سن هیجده سالگی – به یاری خدا – در این مسیر [مبارزه] بودم و خدا هم یاری کرده؛ و در حدود توانایی خودمان در این مسیر بودیم.(۴) آیه اللّه مهدوی کنی در ادامه می افزاید: خدای رحمت کند احمد [رضایی] را و ناصر [صادق] را؛ که اینها می گفتند: «شناختی که ما از اسلام داریم، شناخت کامل نیست. ما، در این مسیر، راه آمده ایم و داریم می رویم.» و

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- یادنامه ابوذر زمان...: ص ۲۸۷.

یـادم هست که مرحوم احمـد [رضـایی] خیلی از وقت ها که از «مسـجد جلیلی» بیرون می آمـدیم...، تا پای اتوبوس که من می خواسـتم به اتوبوس سوار شوم و به منزل بروم همراه من می آمـد و سؤال مطرح می کرد. آن وقت که می خواسـتند کتاب امام حسین(ع) را بنویسند؛ چون همیشه سؤالاتی برای شان مطرح بود و از اشخاص مختلف می پرسیدند؛ و می خواستند نظرخواهی کننـد کـه در کتـابی کـه می نویسـند، اشـتباه کمـتر باشـد. این جـور برخـورد، برخـورد صادقـانه است و انسـان می توانـد ادامه بدهد.(۱) در تحلیل و کاوش انگیزه ها، نیز ملاحظه می شود که افرادی نیز به دلیل حمایت روحانیون انقلابی و مبارز از جریان سازمان، بدان می پیوسته اند. محمد محمدی گرگانی، از کادرهای اسبق مجاهدین خلق - که در زندان نیز تا سال ۵۵ در جمع مرکزی سازمان مزبور بوده است - در خصوص انگیزه پیوسـتن خود به سازمان مجاهـدین خلق می گویـد: [...] با دید احساس مسئولیت نسبت به دین و مکتب وارد مبارزه شده بودم؛ و با این اطمینان آمده بودم که می دیدم اشخاصی مثل مرحوم طالقانی داخل این جریان هسـتند. در واقع، بنـده به واسـطه مرحوم طالقانی وارد مبارزه شدم. در آن زمان... آقای طالقانی بود که من با ایشان ارتباط هایی داشـتم. آن قدر به آقای طالقانی عشق می ورزیدم که دوست داشـتم ایشان را بو کنم. از کوی دانشگاه [در انتهـای خیابـان امیرآبـاد - کـارگر فعلی] می رفتم به «مسـجد هـدایت» - که در خیابـان جمهوری فعلی است - برای اینکه فقط پشت سـر ایشـان نمـاز بخوانم. لـذا وقتی من به سازمان پیوسـتم، با این دیـدگاه بود که سازمان همراه مرحوم طالقانی و مرحوم بازرگان است.(۲)

مجموعه شواهد و قراین، از چنان روابطی حکایت می کند؛ بنابراین بیان تعبیراتی چون «انّهم فِتیهٌ...» (تشبیه به اصحاب کهف)، در پیغـام محرمـانه آیه اللّه طالقـانی به امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۹(۳)، یا به کار بردن عباراتیماننـد «تصلّب آنان نسبت به شعایر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف [است] و مورد توجه همه آقایان و روحانیین واقع شده است»، در نامه آیه اللّه منتظری به امام خمینی(ره) در زمستان ۱۳۵۰(۴) و یا نوشتن تعبیراتی چون «جوانان مسلمان،

۱- همان: صص ۲۸۷ - ۲۸۸.

۲- گفت وگوها: محمدی گرگانی.

۳- نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: ص ۱۳۸؛ نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶ تیر ۱۳۵۹، ش ۳۱۷.

۴- روزنامه مجاهد، ش ۱۲۱، اردیبهشت ۶۰: ص ۷.

تحصیل کرده، فداکار، مؤمن، پاک، متعبّد و آشنا به معارف اسلام و جهان بینی اسلام و صددرصد مذهبی»، در نامه آقای هاشمی رفسنجانی به امام خمینی(ره) در شهریور ماه ۱۳۵۰(۱)، علاوه بر تأثیرات فضای مبارزاتی آن زمان، به مجموعه روابط و شناخت های متقابل آنان نیز باز می گردد که در طول دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ شمسی استمرار داشته است. پس از ضربه شهریور ۵۰ و آگاهی دیگر روحانیون مبارز و گروه ها و نیروهای مسلمان انقلابی از وجود یک تشکیلات چریکی متشکل از عناصر مسلمان، جمع بندی و تصمیم اینان بر این امر قرار گرفت که همه توان و امکانات خود را در جهت تقویت و حمایت این تشکیلات اسلامی بسیج کنند. یکی از افراد مؤثر «جمعیت های مؤتلفه» در این خصوص می نویسد: [...] اخلاص و روحیه و فداکاری ها و وارستگی اکثر کادر اولیه [سازمان] در زندان، انظار عمومی را متوجه آنها ساخت و به خصوص تشنگی جامعه مسلمان ها در مورد اینکه باید گروهی چریک مسلمان در مقابل مارکسیست ها باشند و [نیز [مسلمان بودن مجاهدین، باعث شد که حمایت عظیمی از طرف روحانیت و طبقات مختلف مردم از آنها به عمل آید و [این سازمان [یکّه تاز صحنه گردد؛ و سایر گروه های دیگر به آنها ملحق شوند، و یا آرزوی این [را [داشته باشند که سازمان آنها را بپذیرد. و بدین گونه افراد سازمان مؤتلفه نیز، که کم و بیش فعالیت هایی داشتند و به سوی یک تشکّل می رفتند، امکانات و افراد خود را به سوی سازمان هدایت کردند و خود نیز یا عضو شدند و یا همکاری صمیمانه کردند.(۲)

آقای هاشمی رفسنجانی نیز، ضمن بیان خاطرات دوران مبارزه خویش، به الحاق امکانات و نیروهای «مؤتلفه» به سازمان جدید تصریح دارد: آن روزها جلساتی داشتیم با دوستانی از «مؤتلفه» [...] که پیش از این در مقام ایجاد تشکیلات بودیم؛ از این پس روش دیگری پیش گرفتیم، با این قرار و تصمیم که تشکیلات جدیدی درست نکنیم و بگذاریم نیروها به اینها [= مجاهدین خلق] بگروند. خلاصه، سیاست کلی ما حمایت از آنها شد.(۳) این حمایت ها دامنه گسترده ای پیدا کرد؛ تا آنجا که به اظهار حجه الاسلام سیدمحمود دعایی، که خود

۱- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۲: ص ۱۱۹۷.

۲- حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...: ص ۴۱.

۳- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: ص ۲۵۸.

سال ها رابط مؤثر سازمان بوده است: آقای رفسنجانی در یک جا فرمودند: «ما آن قدر در رابطه با اینها از کمک دریغ نکردیم که بعضی وجوهی را که در شرایط عادی، ما نمی توانستیم در مصارف دیگری مصرف کنیم، در این مسیر مصرف می کردیم [و] در اختیارشان می گذاشتیم».(۱)

فرار «رضا رضایی»

ناهمخوانی اسناد و اعترافات با روایت رسمی سازمان

پیش از پرداختن به مسئله فرار رضا رضایی، اجمالاً به ترکیب مرکزیت سازمان با حضور رضا رضایی، پرداخته می شود. رضا رضایی که به همراه محمد بازرگانی، مسعود رجوی و کریم تسلیمی در بهار سال ۱۳۵۰ به جمع مرکزیت راه یافت،(۲) در سوم شهریورماه ۵۰ دستگیر و دو ماه بعد یعنی ۲۷/۸/۵۰ آزاد گردید و بلافاصله به مرکزیت سازمان که در آن زمان تنها در احمد رضایی و بهرام آرام خلاصه می شد، پیوست؛(۳) با کشته شدن احمد رضایی، مرکزیت دونفره شد. اما در پی فرار تقی شهرام و ملحق شدن او به این

جمع دونفره، مرکزیت مجددا سه نفره شد.(۴) مدت کوتاهی پس از ضربه خوردن رضا رضایی ، مجید شریف واقفی وارد مرکزیت می شود و به این ترتیب اعضای مرکزیت سازمان از تابستان ۵۲ به بعد تقی شهرام، بهرام آرام و مجید شریف واقفی بودند.(۵) جزوه «استراتژی» که درباره خط مشی سازمان در سال ۵۱ بود، احتمالاً توسط رضا رضایی تهیه شده بود. آنچه پس از دستگیری رضا رضایی بر وی گذشت، چندان روشن نیست؛ لیکن مجموعه اسناد و مدارک ساواک و کمیته مشترک با روایتی که توسط سازمان انتشار پیدا کرد، در تناقض است. ما در اینجا

۱- نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: ص ۱۵۲؛ از متن سخنرانی آقای دعایی در ساختمان رادیو، میدان ۱۵ خرداد، تابستان ۵۹.

۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۵۹.

۳- همان: ص ۸۴.

۴- همان: ص ۹۲.

۵- همان: ص ۹۴.

ابتدا شرح ماجرا را از منبعی رسمی و متعلق به سازمان نقل می کنیم، سپس به موارد اختلاف می پردازیم. ماجرای دستگیری و فرار رضا رضایی، در واقع اولین واقعه ای به شمار می رود که توسط سازمان مجاهدین خلق به عنوان «حماسه» از آن یاد شد؛ کتاب منتشره از سوی سازمان، آزادی رضا رضایی در تاریخ ۲۷/۸/۵۰ را یک برنامه دقیق از پیش طرح ریزی شده قلمداد کرد که طی آن زیرک ترین مأموران ساواک در آن خام شده اند. به این صورت که در پی عدم موفقیت ساواک در دستگیری احمد رضایی، رضا رضایی با جلب اعتماد ساواک پیشنهاد کرد که وی را آزاد کنند تا احمد را پیدا کرده او را به تسلیم سلاح ها راضی نماید. اما او نه تنها این کار را نکرد بلکه با تنظیم یک طرح فریب، در تاریخ ۳ آذر ۵۰ خود نیز فرار کرد و از دام دشمن گریخت. البته این گزارش از تحویل سلاح ها در انتها بحثی به میان نیاورده و به شرح و بسط ماجرای طرح حمام پرداخته است که طی آن رضا ساواکی ها را به همراه خود به یک حمام عمومی در خیابان بوذرجمهری می برد. این حمام دارای دو در بود که یکی از آنها از خیابان و دیگری از کوچه باز می شد. او در یک لحظه حضور احمد را در این حمام به ساواکی ها اعلام می کند و موفق می شود که مأموران را قانع سازد که در بیرون حمام بایستند و او خود به داخل حمام سراغ احمد برود. بدین طریق بلافاصله از در دیگر حمام خارج و به همرزمانش که در کوچه پشت حمام منتظرش بودند می پیوندد.(1) در متن تلخیص شده پرونده رضا رضایی، قید شده که وی پس از دستگیری «ضمن در اختیار گذاردن مقداری اطلاعات و تعدادی سلاح و مهمّات و با تعهد اینکه تماس خود را قطع نکند، پس از مدتی آزاد گردید. وی پس از مدتی همکاری با ساواک، ارتباط خویش را قطع نمود و کار پیگیر و مجدّد خویش را در سازمان شروع کرد تا رهبری سازمان را به عهده گرفت». اسناد مکاتبات بین ساواک و اداره دادرسی نیروهای مسلح حاکی است که ساواک در صدد آزادی رضا - با تبدیل قرار - بوده است. نامه «محمد حسن ناصری» (معروف به «دکتر عضدی») به «ارتشبد نصیری» چنین است: محترماً نامبرده فوق که برادر احمد رضایی (متواری) می باشد، از جمله افراد درجه دو است که اطلاعات خود را در اختیار قرار داده و نظر به اینکه مشارٌالیه به منظور دسترسی به سلاح های نزد وی (احمد) قول همه گونه همکاری داده است و از طرفی با چهار نفر متواری دیگر (زیردست احمد) نیز در ارتباط بوده، در صورت تصویب نسبت به تبدیل قرار و آزادی وی اقدام شود. ضمناً برادر دیگر زندانی موصوف و شوهر خواهرش در بازداشت به

۱- شرح مختصر زندگی...: صص ۶ - ۹، با تلخیص.

سر می برند. ۲۶/۸/۵۰ – ناصری «ارتشبد نصیری» نامه زیر را، در اجابت خواسته بازجوی متخصص، به دادرسی ارتش ارسال می دارد: درباره: رضا رضایی فرزند خلیل عطف به ۱-۳۲۴۲-۶۶-۴۰۱-۶/۶/۵۰ نظر به اینکه امکان دارد تکمیل پرونده اتهامی نامبرده بالا مدت زمانی به طول انجامد و از طرفی با بررسی های به عمل آمده چنین تشخیص داده شده که بیم تبانی از ناحیه مشارٌالیه مرتفع گردیده، خواهشمند است دستور فرمایید از هرگونه اقدام قانونی که در این مورد معمول می دارند این سازمان را آگاه سازند. رییس سازمان اطلاعات و امنیت کشور – ارتشبد نصیری ۲۶/۸/۵۰ سرانجام در تاریخ ۲۷/۸/۵۰ قرار بازداشت رضا رضایی، توسط بازپرس شعبه ۷ دادستانی ارتش، به «قرار التزام عدم خروج از حوزه قضایی تهران و به وجه التزام مبلغ بیست هزار ریال» تبدیل شد. پس از حادثه ۱۱ بهمن ۱۳۵۰، که منجر به کشته شدن احمد رضایی و دستگیری زین العابدین (زینال) حقّانی گردید، رضا رضایی طی یک تماس تلفنی با زندان اوین مطالبی را بر ضد رژیم و در تجلیل از احمد و نیز تأکید بر تداوم مبارزه عنوان می کند.(۱) سند مهمی از ساواک در دست است که به این

تماس تلفنی نیز اشاره دارد. این سند اولین نشانه موضعگیری حادّ ساواک نسبت به رضا رضایی است و تاریخ ذیل آن ۱۷ بهمن ۱۳۵۰ است. خلاصه وضعیت رضا رضایی فرزند خلیل نامبرده بالا که دانشجوی سال چهارم دانشکده دندانپزشکی دانشگاه تهران می باشد، به اتهام عضویت در سازمان به اصطلاح آزادی بخش ایران در تاریخ ۶/۶/۵۰ دستگیر و در تحقیقات معموله ضمن اعتراف به عضویت خود در سازمان مزبور اضافه نموده [که] از اعضای گروه سیاسی سازمان بوده و به منظور طی دوره چریکی در سال ۴۹ به اتفاق محمد بازرگانی از طریق دوبی عازم بیروت گردیده و سپس به امّان(۲) عزیمت [کرده] و به علت شروع جنگ های داخلی اردن بدون نتیجه به کشور بازگشته است.

۱- خلاصه پرونده ها...: رضایی، رضا.

۲- اصل: عمّان.

یاد شده در تاریخ ۲۷/۸/۵۰ به منظور تحویل سلاح هایی که در اختیار برادرش احمد رضایی بود، با سپردن تعهد مبنی بر تحویل سلاح و قول همه گونه همکاری، با تبدیل قرار آزاد و پس از آزادی، ۳۲ قبضه اسلحه کمری و نارنجک و تعدادی فشنگ تحویل [می دهد] و از آن تاریخ ارتباط تلفنی خود را قطع می نماید. تا اینکه روز ۱۱/۱۱/۵۰، پس از کشته شدن برادرش، تلفنی با زندان اوین تماس [می گیرد] و مطالبی را عنوان می نماید. ضمناً دستور دستگیری وی به کمیته مستقر در اوین و ساواک هایی که امکان تردد نامبرده می رود داده شده است. «پرویز ثابتی» ذیل این «خلاصه وضعیت»، مطلب زیر را جهت تأکید رهنمود داده است: به آقای عطارپور [= دکتر حسین زاده] ابلاغ گردد: بهتر است یک مرتبه دیگر به بستگان او تذکر و باز تفهیم گردد که به شما تأمین داده شد. تا خطری متوجه او نشده، بهتر است کناره گیری و همکاری نماید؛ در غیر این صورت سرنوشت برادرش [احمد رضایی] در انتظار اوست.(۱) به قرار اعترافات وحید افراخته و مجموعه قراینی که موجود است، احمد رضایی کارگردان و اداره کننده «ماجرای رضا رضایی» بوده؛ و قطعاً اصل ماجرا و آنچه بین احمد و رضا گذشته، – تا حدّی – از نگاه و نظر دیگر اعضا مخفی بوده است. وحید افراخته نوشته است: یک روز احمد رضایی با من و محسن فاضل صحبتی را به این مضمون آغاز کرد [که] «آیا شما حاضرید در یک عمل فدایی، به منظور نجات یکی از رفقای کمیته مرکزی شرکت کنید؟» من با اشتیاق تمام [گفتم] آری! فاضل ظاهراً بی تفاوت ولی در واقع ناراحت و نگران [بود]. احمد [گفت] : «کدام بهتر می دوید؟» من [جواب دادم] : محسن؛ ولی من هم خوب می دوم و می توانم در این طرح شرکت کنم. احمد [گفت] : «آیا اسلحه دیده اید؟» من [جواب دادم] : اسلحه دیده ام و باز و بسته کرده ام؛ انواع مختلف. احمد [گفت] : «خوب، پس به طرح گوش کنید و بارها آن را در ذهنتان تصور کنید: رضا را مأمورین می آورند خیابان بوذرجمهری شرقی، مقابل پامنار، رو به روی گرمابه جعفری؛ با این خیال که او به داخل گرمابه آمده و مرا نشان دهد. شما در داخل راه پله گرمابه، مسلّح به نارنجک و [سلاح[کمری، می ایستید و اگر مأمورین خواستند وارد شوند، تیراندازی کرده و به سویشان

۱– همان.

نارنجک پرتاب می کنید. آن گاه رضا از در دیگر حمام به داخل بازار می گریزد.» (قرار بود ما منطقه عملیات را به شعاع ۵۰۰ متر شناسایی کنیم، به طوری که آن را مثل کف دست خود بشناسیم؛ و این کار انجام شد.) قرار بود رضا به مأمورین بگوید: «بیرون بایستید که اگر احمد بود مشکوک نشود.» طرح فرار را رضا – قبلاً – به احمد رد کرده و در آن، قرار نوشته شده بود. احمد اضافه کرد: «در این جریان ممکن است یک پیرمرد واکسی، که در راه پله نشسته است، کشته شود؛ ولی گزیری نیست و او هم شهید انقلاب و وطن محسوب خواهد شد.» چند روز بعد احمد گفت: «رضا توانست خودش از همان محل فرار کند.»(۱) با آزادی رضا رضایی از زندان و تماس با افراد متواری برای تحویل سلاح و تسلیم داوطلبانه، و همکاری پدرش خلیل اللّه رضایی، که احمد با او ارتباط داشت، مقادیر قابل توجهی سلاح(۲) و تعدادی نارنجک و فشنگ تحویل داده شد؛ ولی در تماس هایی که رضا با سازمان داشت و به خصوص پس از کشته شدن احمد رضایی، پیشنهاد تسلیم و بر زمین گذاردن اسلحه رد شد و عملی سازشکارانه و ضدخلقی تلقی گشت.(۳) از اظهارات عبداللّه محسن و تصویری که از جوّ پس از ضربه ها ارائه می دهد، نیز چنین بر می آید که در همان مقطع، امر معرفی داوطلبانه افراد به ساواک مطرح بوده است. این موضوع در گفت وگوی عبداللّه زرین کفش و یکی دیگر از مجاهدین اسبق نیز انعکاس دارد. عبداللّه محسن می گوید: [...] میهن دوست به من گفت که «زیاد ناامید نباشید؛ ما یک طرحی داریم که شهرام [پسر اشرف پهلوی [را بدزدیم... اگر او را گیر بیاوریم، همه بچه ها را آزاد می کنیم». ما به این نقشه دزدیدن شهرام خیلی امیدوار شده بودیم؛ که بعد دیدیم موفق نشد. میهن دوست و محمد حنیف را هم گرفتند. احمد رضایی ما را دید و گفت: «خودت می دانی؛ هر کار می خواهی بکنی، بکن؛ می خواهی خودت را معرفی بکنی، بکن.» [...[می گفتند اگر کسی می خواهد سربارِ دیگران نباشد، خودش را معرفی کند.(۴)

۱- پرونده رحمان (وحید) افراخته، ج۱: ص ۱۱۳. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۵۷۳.

۲- در مدارک رژیم، هم ۳۲ قبضه و هم ۳۷ قبضه آمده که با مدارک سازمان نیز همخوانی دارد؛ «ازغندی» در کتاب منتشره خود از یکصد قبضه می گوید که درست نیست.

۳- ازغندی، سال ۵۷ مصیبتی بزرگ...: صص ۱۹۴ – ۱۹۵؛ با اندکی تصرف.

۴- گفت وگوها: عبداللّه محسن.

این قراین و آنچه که «ازغندی» درباره طرح ساواک به پیشنهاد رجوی برای تسلیم داوطلبانه افراد متواری از طریق رضا رضایی آشکار ساخته، احتمال جدی نبودن ماجرای فرار رضا رضایی را، تقویت می کند. به هر حال، رضا پس از پیوستن مجددش به گروه، نقش عمده و تعیین کننده ای به عهده گرفت. بهمن بازرگانی، به درستی این نقش رضا را تبیین کرده است: رضا رضایی حدود یک سال و نیم - دو سال بیرون بود و سازماندهی اش را نشان داد. بچه ها را توانست جمع و جور کند. شناختی هم از ساواک پیدا کرده بود که توانست به بچه ها منتقل کند؛ این شناخت را - مثلاً - حسین روحانی که دستگیر نشده بود و بیرون بود، نداشت.(۱)

ص:۵۱۶

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

پیام سران زندانی سازمان به بازماندگان تشکیلات

محمد حنیف نژاد و سعید محسن، در اواسط زمستان ۱۳۵۰، متن پیامی را در زندان تدارک دیدند که بخش پایانی آن به دنبال بازرسی های پلیس در سلول های اوین مفقود شد. پیام مزبور، که با عبارت قرآنی «وَ سَیعلَمُ الَّذینَ ظَلَموا ای مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ» (و به زودی ظالمان درخواهند یافت که در هرکجا باشند، سرنگون خواهند شد) آغاز می شد، نوعی وصیت سیاسی - تشکیلاتی بود که به قصد امیدوار ساختن بقایای سازمان و تأکید بر ادامه مبارزه نوشته شده بود. در صدر پیام آمده بود: برادران! ما در شرایطی دست به تحریر این پیام می زنیم که دشمن خونخوار جمیع امکانات را از ما گرفته و تحت شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجه های غیرانسانی و قرون وسطایی، ما و رفقای مان را برای اعدام آماده می کنند.[... [علی رغم تمام فشارها، هر طور شده، کاغذ و قلم به سلول آورده و با مشاوره ای کوتاه، از آنجا که به اعدام خود یقین داشتیم، پیام زیر را خطاب به برادران خود نوشتیم.[...] برادران! وحدت تشکیلاتی ما هر مانعی را از برابرمان برخواهد داشت؛ لذا هرگز مأیوس نشوید.(۱)

در بخش میانی پیام نیز، به استناد خبری کوچک از یک حرکت چریکی شهری، به مجاهدین خلق وعده پیروزی داده می شود: [...] شنیده ایم که به عمل پرداخته و ماشین های پلیس را قبل از عید منفجر کرده اید؛ پس بدانید که پیروزی از آن ماست.(۲) در انتهای متن به دست آمده - که ناقص است - مجددا یادآوری شده که «وحدت تشکیلاتی را حفظ کنید. از دیگران عبرت بگیرید نه اینکه در چاه ویل اشتباهات سرنگون گردید»؛ و اشاره می شود که «ذیلاً شما را به رعایت اصول زیرین، که رمز بقا و کمال است، دعوت می کنیم»؛ و تنها یک بند از آن اصول در متن موجود باقی مانده است: «الف - اتخاذ موضع صادقانه در هر جا و مکانی».(۳) در فاصله دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، محمد حنیف نژاد مجددا پیامی اختصاصی ارسال کرد که از

ص:۵۱۹

۱- دفاعیه مجاهد شهید....: ص ۵۹. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲.

۲- قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲. دفاعیه مجاهد شهید...: ص ۶۰.

۳- دفاعیه مجاهد شهید...: ص ۶۱. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲؛ لطف اللّه میثمی درباره انتساب این متن به محمد حنیف نژاد و سعید محسن به دلیل نوع نثر، تردید کرده است. میثمی، آنها که رفتند: ص ۴۶۷.

اهمیت زیـادی برخوردار بود. نظر به اینکه این پیـام دربردارنـده اولویت هـای سازمـانی و مبارزاتی آن زمان از دیـدگاه رهبر و بنیانگذار مجاهدین خلق است در اینجا درج می شود: درود بر همه رفقا این سـطور در شـرایطی نوشـته می شود که ما را از هر طرف بحرانی سـخت احاطه کرده است. یک طرف، شدت ضربات کوبنده ای که یکی پس از دیگری به ما می خورد؛ و یک طرف، دسـتگیری ها و شکنجه های وحشیانه دژخیمان و نابودی و اعدام بالاترین، پاک ترین، منزّه ترین و شجاع ترین فرزندان خلق ما، که انرژی فوران یافته فکر انقلابی آنها پرچم سـرخ و خونین انقلاب مسلحانه توده ای را در اهتزاز آورده است. در این شرایط سـهمگین، که از هر جهت نمونه نادری از تسلط بین المللی امپریالیسم و صهیونیسم بر نیروی کار استثمار شوندگان می باشد، تنها و تنها یک چیز می تواند ما را از کشاکش شـکست وارهانده و به سـرمنزل آرمان انسانی خود، که رهایی خلق های اسـیر است، نزدیک سازد. انتظار دارم قبل از آنکه به بیان تنها عامل پیروزی خود که تنها ضامن پیروزی آرمان های ملی اسـت بپردازم، از همه رفقا و برادرانی که در جنبش مسلحانه ما سهیم اند تقاضا کنم که به خاطر حفظ نوامیس و ارزش غایی کلمات و از آنجا که پیوسـته در معرض تمایلات و جملات نغزی بوده اند که سطور حاضر در قیاس با آنها چیزی شمرده نمی شود، به تشـریح این نکته بپردازم که سوابق درخشان انقلابی گروه مجاهـدین خلق، دسـتاوردهای انقلابی فراوانی را فراهم آورده که با برخورداری از آنها و درک روح مفاهیم در پس قوالب و کلمات می توان به خوبی در مسـیر آرمان های انقلابی گام برداشت و آنهـا را بـا پروسه خلاّـق و دایمی تئوری و عمـل، روز به روز، غنی تر و غنی تر سـاخت. به هر حـال رمز پیروزی ما در حفظ وحـدت دایمی سیاســی و تشـکیلاتی گروه اسـت کـه در مسـاعی زیر متجلی می گردد: ۱- وحـدت تشـکیلاتی؛ ۲- وحدت استراتژیک؛ ۳- وحـدت ایـدئولوژیک. به این ترتیب تنهـا ضامن پیروزی و حفظ دقیق اصول راجعه به وحـدت است که تنها و تنها از طریق اصل: ۲- «انتقاد» و «انتقاد از خود» ۲- اصل ادامه «بقای پیشتاز» حفظ می شود.

م - ح(۱)

ص:۵۲۰

۱- قسمتی از دفاعیات سازمان...: صص ۱۹۳ ۱۹۴ . دفاعیه مجاهد شهید...: صص ۶۳ ۶۴

ملاقات نماینده سازمان با امام خمینی در نجف

برای سازمانی که قیام ۱۵ خرداد را سرآغاز تولد اندیشه نوین مبارزاتی می دانست(۱) و رهبر آن صریحا - حتی - در بازجویی های خود در مورد اعزام اعضا به اردوگاه های فلسطینی می نوشت که «تصمیم گرفتیم که عده ای از رفقا را بنا به فتوای کلیه علمای مسلمین و مخصوصا آیه اللّه خمینی برای مبارزه با صهیونیسم به فلسطین بفرستیم»(۲)، سازمانی که در شرایط افزایش روزافزون اقبال و رویکرد مردم به مراجع تقلید و به خصوص شخص امام می دانست و دریافته بود که می بایست به جلب حمایت روحانیون مبارز پیرو امام بپردازد و در تشکیلات خود «گروه روحانیت» تأسیس کرده بود؛ ارتباط با امام خمینی(ره) و جلب حمایت ایشان را دنبال می کرد. بعد از اولین ملاقات نماینده سازمان با امام در سال ۴۹، ملاقات حسین احمدی روحانی، یکی از رهبران و اعضای قدیمی سازمان مجاهدین خلق، با امام خمینی(ره) در بهار ۱۳۵۱ در جهت تحقق همین هدف صورت گرفت. آقای سیدحمید روحانی مورخ معاصر، ماجرای ملاقات نماینده سازمان را از زبان امام خمینی(ره) چنین نقل می کند: «... قبل از اینکه این دسته در داخل ایران به فعالیتی دست بزنند یک نفر از جانب آنها نزد من آمد و اظهار داشت که ما جمعیتی هستیم که بر مبنای قرآن می خواهیم قیام مسلحانه کنیم، به مبارزه چریکی دست بزنیم و از شما می خواهیم که ما را تأیید و حمایت کنید. به قرآن و نهج البلاغه خیلی تمسک می کرد و از خدا و پیغمبر دم می زد. به او گفتم که من جمعیت شما را نمی شناسم و از عقاید و افکار شما هم بی اطلاعم و به این حرف ها هم نمی توانم اعتماد کنم. او برای اینکه اطمینان مرا بتواند جلب کند، حدود یک ماه هر روز نزد من می آمد و از عقاید و افکار جمعیت خود برای من حرف می زد، من فقط گوش می دادم و هیچ گونه اظهارنظری نمی کردم . بعضی از نوشته هایشان را آورد من مطالعه کردم و روی انحرافاتشان انگشت گذاشتم و در کنار نوشته هایشان حاشیه زدم و آنچه را که برخلاف اسلام و مبانی قرآن بود به آنها تذکر دادم. چون اظهار کرد که می خواهیم قیام مسلحانه کنیم، فقط یک کلمه به او گفتم این کار را نکنید چون موفق نمی شوید و خود را به هدر می دهید. من از مجموع اظهارات او و نوشته هایشان به این نتیجه رسیدم که این جمعیت به اسلام

۱- قسمتی از دفاعیات سازمان...: صص ۱۹۳ - ۱۹۴. دفاعیه مجاهد شهید...: صص ۶۳ - ۶۴.

۲- رجوع کنید به دو بازجویی از سعید محسن و محمد حنیف نژاد در بخش ضمائم این جلد.

اعتقاد نـدارد، لیکن چون می دانـد که در کشوری مانند ایران که بیش از هزار سال است اسـلام در رگ و پی این ملت ریشـه دوانیـده است جز با نام اسـلام نمی توان پیشـرفت کرد لـذا اسـلام را ملعبه کرده انـد. بالای نوشـته خود نام خدا را می گذارند لیکن ذیل آن همان حرف ها و بافته های مارکسیست ها و مادیون است. این فکر در آن روز فقط در حد یک گمان بود لیکن هر چه گذشت و نوشته هایشان بیشتر منتشر شد این گمان در من بیشتر تقویت شد. البته من نمی خواهم بگویم همه آنهایی که بـا این جمعیت هسـتند این جورینـد. ممکن است در میـان آنها افرادی باشـند که واقعا به اسـلام اعتقاد داشـته باشـند و چه بسـا افرادی که فریب آنها را خورده باشـند لیکن اساس تشـکیلات این جمعیت روی اعتقاد به اسـلام نیست...» آنگاه امام افزودنـد: «البته من این فکر و گمـان خود درباره سازمان را علنی نکردم چون آن کسـی که از طرف آنها آمـده بود وعـده می داد که به زودی درصـدد رفع انحراف های خود برمی آینـد و خود را اصـلاح می کننـد، لیکن به هیچ وجه آنها را تأیید هم نکردم. البته رفقـا و دوسـتان از ایران خیلی مرا زیرفشار گذاشـتند. آقای طالقانی به من نوشـتند «انهم فتیه آمنوا بربهم و زدناهم هـدی» آقای منتظری به من نامه نوشـتند، آقای هاشمی رفسنجانی همین طور، بعضی علمای بلاد، نامه ها و پیغام هایی را درباره این جمعیت برای من فرسـتادند و خودشان هم با تمام قوا از این جمعیت حمایت کردند و حتی از وجوهات شـرعیه در اختیار آنها گذاشـته انـد. نوز هم به من فشـار می آورنـد که از آنهـا حمایت کنم لیکن من آنها را یک جمعیت منحرف و گمراه می دانم و به هیچ وجه نمی توانم آنهـا را حمـایت و تقویت کنم. من خطر اینها را برای اسـلام از مارکسـیست ها بیشتر می دانم.» (نزدیک به این مضامین).(۱) حسین روحانی بعدها در یک مصاحبه در مورد ملاقات خود با امام چنین گفت:

[...] درباره این ملاقات، از طرف داخل به من توصـیه شد (یعنی به من و تراب حق شـناس توصیه شد) که با امام تماس بگیرید و امام را در جریان مسائل داخل و مسائل سازمان بگذاریـد؛ و اگر امکان داشـته باشـد، ایشان اعلامیه ای بدهنـد در پشتیبانی از زنـدانیان در شـرفِ اعـدام، یعنی رهبران و مسـئولین مجاهـد ما. من مسـئولیت این کار را به عهـده گرفتم و از طریق آقای سـید محمود دعـایی، که آن روز سـمپات ما بود، در سال ۵۱ موفق شـدم که جلسات متعددی با امام داشـته باشم؛ که بجز جلسه اول که ایشان [= آقای دعایی [شرکت داشت برای

ص:۵۲۲

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۰۹، سخنان امام در سال ۱۳۵۳ طی جلسه ای خصوصی بیان شده است.

معارفه، من در جلسات دیگر تنها بودم با امام، [که [مجموعاً هفت جلسه طول کشید. در حدود یک ماه و هر کدام [از جلسات] یک یا یک ساعت و نیم؛ و در این مدت من در زمینه های مختلف با امام صحبت کردم، بحث کردم. از جمله مسائلی که در آنجا مطرح شد [و] گفتم، مسائل داخل ایران و وضع سازمان، ایدئولوژی سازمان، مبانی ایدئولوژیک سیاسی سازمان، [بود] و در همین رابطه هم دو کتاب، که در اختیار داشتم، کتاب امام حسین و جزوه راه انبیاء [را] به ایشان دادم؛ و ایشان هم به طور کامل مطالعه کردند و نظراتشان را به صورت کتبی نوشتند که متأسفانه الآن این نوشته کتبی در اختیار نیست و من می توانم به روی نکاتی که الآن در ذهنم هست تکیه بکنم. از جمله مسائلی که ایشان، بعد از مطالعه این کتاب ها، نظر دادند این بود: یکی مسئله تحلیل ما از مسئله «قیامت» بود؛ که با تحلیل ما که معتقد بودیم در واقع حیات جدیدی است به دنبال حیات دنیا و به دنبال یک تغییرات کمّی که دچار تغییر کیفی می شود، ایشان این تحلیل را تحلیل مادی می دانستند و مواجه [و مخالف] با آنچه در قرآن هست. مورد دیگر مسئله «تکامل» بود؛ که ما معتقد به تکامل انواع بودیم و اصل داروین، که باز ایشان آن را مخالفِ - به حساب - احکام قرآنی می دانست. از جمله مسائل دیگری که مورد بحث بود مسئله «مبارزه مسلحانه» در ایران بود که می دانید ما در آنجا معتقد به «مبارزه مسلحانه چریکی» بودیم. البته آنجا «چریکی» نمی گفتیم؛ معتقد بودیم که یک «مبارزه مسلحانه»، مبارزه ای است که می تواند توده ها را به مبارزه بکشاند و آمادگی مردم و جنبش برای چنین مبارزه ای. و امام سخت با این مسئله مخالف بودند و تأکید کردند که «من با مبارزه مسلحانه مخالفم و معتقدم که تشکیلات شما نابود می شود و از بین می رود». البته این مسئله ای بود که ما بعدها در بخش منشعب در سال[های] ۵۶ و ۵۷ در یک مبارزه

ایدئولوژیک درون سازمانی به این مسئله رسیدیم. در رابطه با پیشنهاد ما برای صدور آن اعلامیه، ایشان تأکید کردند که «من هنوز لازم است که در رابطه با مواضع ایدئولوژیک سیاسی سازمان، اطلاعات بیشتری پیدا کنم و از افراد مختلف در این باره سؤال کنم» و از آنها - حتی - اسم هم بردند؛ از آقای منتظری، طالقانی و رفسنجانی و دیگران و مطهری اسم بردند. ما هم موافق بودیم و گفتیم که سعی می کنیم از طریق این آقایان، ما نامه ای برای شما بفرستیم؛ که البته گویا نامه هایی هم فرستادیم که ایشان تأکید کردند که این به معنی این نیست که «اگر باز هم آقایان موافق بودند، من موافق باشم یعنی تصمیم نهایی را خود من

اتّخاذ خواهم کرد». به این ترتیب ایشان در آن موقع موافق با دادن چنین اعلامیه ای نبودند.(۱) حسین روحانی در مجموعه یادداشت های خود که در سال ۱۳۶۲ در زندان نوشته و به صورت کتاب نیز منتشر شده است، شرح دقیق تر و کامل تری از ملاقات های خود با امام ارائه نموده است.(۲) از جمله اشاره می کند که امام به نحوه برخورد با علما و روحانیون در کتاب «امام حسین» نیز انتقاد داشت و آن را خلاف مصلحت دوران مبارزه و به زیان مبارزین توصیف کرده بود.(۳) همچنین امام از عدم ذکر نام خدا در ابتدای دو جزوه سازمان نیز انتقاد نموده بود.(۴) ضمنا در مورد مبارزه مسلحانه نقل کرده است که امام تأکید کرد که برخلاف تصور سازمان، هنوز مردم برای حمایت و یا پیوستن به مبارزه مسلحانه آمادگی ندارند.(۵) درمورد صدور اعلامیه در حمایت از دستگیرشدگان سازمان، روحانی نوشته است که علاوه بر موضوع عدم شناخت کامل ایشان از افراد سازمان، در آن زمان «دادن اعلامیه را به ضرر حال و وضع زندانیان می دانستند» اما بعد از ملاقات ها اعلامیه ای در محکومیت جنایات رژیم شاه و انباشته شدن زندان ها از جوانان مسلمان، بدون ذکر مشخصی از سازمان، توسط حضرت امام خمینی صادر گردید.(۶) حجه الاسلام دعایی، در تابستان ۱۳۵۹، در یک سخنرانی روشنگرانه، پس از شرح ماجرای هواپیماربایی و اعزام تراب حق شناس - نماینده سازمان - به نجف اشرف جهت تماس با امام خمینی(ره)،جریان ملاقات های مکرر حسین روحانی با امام را چنین شرح داد: [...] بعد از چندی، تراب حق شناس نزد من آمد و گفت که «ما از طرف سازمان مأموریت داریم که با امام در ارتباط باشیم و کلیه برنامه و ماهیت سازمان خود را به امام عرض کنیم و تا حد امکان حمایت ایشان را جذب کنیم». در آن موقع شمّه ای از وضع سازمان را در اختیار من گذاشت و من هم که طلبه ای ساده بودم و به خصوص با معرفی دو شخصیت بزرگ - آقای زنجانی و طالقانی - با آن تعبیر یاد کرده بودند، عشق این کار را داشتم؛ و به من پیشنهاد کردند که در یک رابطه منظم تر با سازمان قرار بگیرم. من این را قبول کردم. [...] در

۱- متن مصاحبه رادیو - تلویزیونی حسین احمدی روحانی. به نقل از روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۰۳ - ۴۰۴.

۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۱۳۴ - ۱۳۶.

۳- همان: ص ۱۳۵.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان: ص ۱۳۶.

سفر بعد، به اتفاق حسین روحانی آمد که از کادرهای بالا بود... آمدند و خواستند خدمت امام برسند و توضیحاتی را به عرض امام برسانند. [...] چند جلسه پشت سر هم، به حسین روحانی اجازه دادند که مستقیماً حرف بزنند. حرف هایش را زد؛ و از کتاب هایی که با خودشان آورده بودند که امام از طریق آن کتاب ها با طرز تفکر این سازمان آشنا بشوند، کتاب راه انبیاء - راه بشر بود و کتاب امام حسین معروف که آن روزها اسمش سیمای یک مسلمان بود؛ و چون خیلی ریز و ناخوانا بود، امام فرمودند: «بهتر است که بازنویس شود؛ چشمم ضعیف است.» حدود سه هفته حسین روحانی در اتاق خود من در مدرسه مرحوم آقا سید کاظم یزدی در نجف اقامت داشت و این کتاب را رونویس می کرد و همه روزه چندین صفحه خدمت امام می بردیم و ایشان می خواندند. [...] امام درباره کتاب راه انبیاء - راه بشر فرمودند که «اینها ضمن این کتاب می خواهند بگویند که معادی وجود ندارد و معاد سیر تکاملی همین جهان است؛ و این چیزی است خلاف معتقدات اصولی اسلامی»؛ و باز برداشت امام این بود که «اینها بیش از آنکه تعبّد داشته باشند، تمسّک دارند؛ یعنی این مفاهیم که از نهج البلاغه و از قرآن گرفته می شود و با این شیوایی عرضه می شود، یک نحو وسیله هست؛ تمسّکی به آن کرده اند و از بُن دندان ایمان ندارند». [... [امام گفتند که «من تأیید نمی توانم بکنم. شما معتقد به مبارزه مسلحانه هستید؛ الآن وقتش نیست؛ پیروز نخواهید شد». امّا اینکه بیایند سازمان را - صددرصد - تخطئه بکنند یا تأیید بکنند، خیر؛ تأیید نکردند و هرچه در این رهگذر فشار آمد، ایشان نپذیرفتند.[... [اینها کتاب های زیادی داشتند اما برای عرضه به امام و برای جلب نظر امام، فقط دو کتاب شان را آوردند؛ تکامل، اقتصاد به زبان ساده و شناخت را نیاوردند.(۱)

در نخستین موضعگیری علنی و صریح امام خمینی(ره) در مورد «سازمان مجاهدین خلق» در چهارم تیر ماه ۱۳۵۹،(۲) ایشان به ماجرای ملاقات با نماینده سازمان در نجف نیز اشاره کرد: من در نجف بودم؛ اینها آمده بودند که مرا گول بزنند. بیست و چند روز [...] آمد در یک جایی و من فرصت به او دادم تا حرف هایش را بزند؛ او به خیال خودش که می خواهد مرا اغفال کند. مع الاسف از ایران هم بعضی از آقایان، که تحت تأثیر آنها واقع شده بودند - خداوند رحمتشان کند - آنها هم اغفال کرده بودند آنها را و آنها هم به من کاغذ سفارش

۱- مدنی ، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۲۰. نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۴۱ - ۱۴۲؛ نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶ تیر ۱۳۵۹، ش ۳۱۷.

۲- در مورد زمینه ها و پی آمدهای سخنان امام و تفصیل مطالب ایشان رجوع کنید به جلد دوم همین کتاب.

نوشته بودند. بعضی از آقایان محترم از علما، آنها به من کاغذ نوشته بودند که اینها «انّهم فِتیهٌ...» قضیه اصحاف کهف. من گوش کردم به حرف های اینها که ببینم اینها چه می گویند؛ تمام حرف هایشان از قرآن بود و از نهج البلاغه - تمام حرف ها! [...] این آمده بود که مرا بازی بدهد و من همراهی کنم با آنها. من هیچ راجع به [تأیید] اینها حرف نزدم. همه حرف هایشان را گوش کردم؛ فقط یک کلمه را که گفت «ما می خواهیم قیام مسلحانه بکنیم»، گفتم: نخیر؛ شما نمی توانید قیام مسلحانه بکنید؛ بیخود خودتان را به باد ندهید.(۱)

ص:۵۲۶

۱- صحیفه نور ج ۱۲ : صص ۱۹۳ ۱۹۴ . البته امام خمینی قبل از سخنان مزبور یک بار در جمع غیرعمومی گروهی از دانشجویان در ۲۳ خرداد ۵۸ و بار دیگر در جمع محدود تعدادی از فرماندهان کمیته و سپاه خراسان در ۱۲ آبان ۵۸ جریان این ملاقات را نقل کرده بود ولی به دلیل آن که در آن دو مورد موضوع بازتاب مطبوعاتی و رسانه ای نداشت سخنان ۴ تیرماه ۵۹ ایشان نخستین موضعگیری فراگیر علنی محسوب گردید. تفصیل بیشتر در جلد دوم.

گفتار پنجم: نشیب و فراز سازمان جدید

اشاره

ص:۵۲۷

فصل اول: ضربه ها و ترورها

دستگیری، محاکمه و اعدام مهدی رضایی

بعد از اولین سری اعدام دستگیرشدگان سازمان در ۲۹ فروردین ۵۱ که طی آن ۴ تن از کادرهای سازمان به اسامی ناصر صادق، علی میهن دوست، محمد بازرگانی و علی باکری تیرباران شدند، در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۱، پس از اینکه مهدی رضایی، برادر کوچک احمد و رضا رضایی، قراری را در ساعت ۵ بعدازظهر در میدان ژاله (شهدا) اجرا کرد، برای اجرای قراری دیگر از خیابان خورشید به طرف دروازه شمیران حرکت نمود. در اواسط همین خیابان یکی از اکیپ های کمیته مشترک به سرپرستی ستوان شهربانی «جاویدمند» به وی مشکوک شد. مهدی که وضع را عادی نیافت، در صدد فرار برآمد؛ لیکن مأموران او را تعقیب کردند و او هم به طرف آنان تیراندازی کرد. گلوله های وی به «ستوان جاویدمند» اصابت کرد ولی خود مهدی توسط بقیه مأموران دستگیر شد. مطبوعات رژیم نوشتند: «به دنبال انفجار بمب در مجله «این هفته» و دفتر فروش بلیت شرکت هواپیمایی بی.اُ.اِ.سی (B.O.A.C) که هفته گذشته اتفاق افتاد مأمورین انتظامی و امنیتی موفق به کشف محل اختفا و دستگیری خرابکاران شدند.»(۱) مهدی رضایی در دفاعیات خود ضمن توضیح دلایل انفجار دفتر نشریه مستهجن «این هفته»(۲) توسط سازمان

و تأکید براینکه در آن دخالتی نداشته است، از اقدام خود برای انفجار بمب خفیف در پاسگاه راهنمایی

ص:۵۲۹

۱- روزنامه اطلاعات، ۱۸/۲/۱۳۵۱: ص ۱.

۲- در مورد این نشریه ر.ک. فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۵: صص ۲۳۱ - ۲۴۹.

سرچشمه که ناموفق بود، یاد کرد و ماهیت اینگونه عملیات را دفاع در برابر تهاجم رژیم شاه توصیف نمود.(۱)

سرانجام در ۱۶ شهریور ماه ۱۳۵۱ در مطبوعات اعلام شد که مهدی رضایی، پس از محکوم شدن به سه بار اعدام در دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، تیرباران گردید. (۲) مهدی رضایی به هنگام دستگیری و محاکمه ۲۰ ساله بود؛ وی در ۱۳۳۱ متولد شد. بی تردید مهدی نماینده نسلی از اعضای سازمان بود که با احساسات پاک مذهبی به این جریان جذب شده بودند. او به هنگام مخفی شدن و پیوستن به سازمان، دانشجوی سال اول مدرسه عالی بازرگانی بود و عواطف و عقاید مذهبی اش را مستقیماً از خانواده و برادر بزرگترش احمد رضایی کسب کرده بود. توجه به این عبارات در دفاعیه مهدی رضایی که با قرائت آیه ای از قرآن کریم و استناد به نهج البلاغه و یادآوری تربیت مذهبی و اعتقادات دینی خود و خانواده اش همراه بود، برای روشن شدن وضعیت فکری و ذهنی او در آخرین روزهای حیاتش کافی است: هدف، لقاءاللّه است، یعنی رسیدن به عالی ترین درجات کمال و صفات الهی. هدف، فراهم آوردن چنان شرایطی است که همه انسان ها تحت آن شرایط به آخرین حد کمال و انسانیت برسند... هدف ما چیزی جز بهروزی خلق و در هم شکستن هرگونه روابط ظالمانه اجتماعی و اقتصادی و استوار ساختن تعالیم انقلابی اسلام در جامعه نیست.(۳)

۱- اسناد منتشره سازمان...: صص ۷۶ - ۷۷.

۲- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۱۶/۶/۱۳۵۱: صص ۱ و ۳.

۳- اسناد منتشره سازمان...: ص ۸۰.

عملیات انفجاری مقارن سفر «نیکسون»

آخرین اقدامات عملی سازمان، تا پیش از سفر «نیکسون»، در خرداد ۵۱ انفجار چهار بمب بود که خسارات و تلفاتی نیز به دلیل محدود بودن فضای عملیات داشت: یک - انفجار بمب در دفتر شرکت هواپیمایی بریتانیا B.O.A.C. در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۱. این انفجار در ساعت چهار و پنجاه دقیقه بامداد رخ داد که به رغم وارد آمدن خسارت، به کسی آسیبی نرسید.(۱)

دو - در همان روز، ساعت یازده و سی دقیقه صبح، هنگامی که کارکنان مجله این هفته مشغول به کار بودند، انفجاری در آنجا روی داد که خرابی هایی در پی داشت ولی کسی آسیب ندید. پیش از آن، دو نفر به دفتر مجله مراجعه می کنند و به بهانه گرفتن نمایندگی فروش، چند دقیقه ای در دفتر توقف می کنند. این دو، هنگام خروج، بسته ای را جا می گذارند که دقایقی بعد منفجر می شود. مسئولیت مجله این هفته را، که نشریه ای مبتذل و مروج علنی و صریح اشاعه فحشا بود، «جواد علامیر دولو» از وابستگان ساواک و دربار به عهده داشت. وحید افراخته در اعترافاتش می نویسد: انفجار در دفتر مجله این هفته - شناسایی کننده: مرتضی الویری - کارگذارنده: فاضل، فرد کمکی: من - ماده انفجاری: حدود ۲ کیلوگرم چدیت (کلرات - شکر - گوگرد) و مقداری بنزین - فرار به صورت پیاده - پوشش بمب: کیف دستی که در لحظه ای مناسب فاضل آن را زیر یک صندلی قرار داد.(۲) سه - انفجار بمب در نمایشگاه آسیایی، در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ماه همان سال؛ که در دستان فرد بمب گذار به نام محمد ایگه ای منفجر شد و او را کشت. تحلیل سازمان این بود که سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، از جاذبه های بورژوایی همچون نمایشگاه ها بهره می گیرد تا روند وابستگی را تسریع بخشد و عمیق کند! از این رو طرح انفجار بمب در نمایشگاه، بیشتر به قصد ایجاد وحشت و انعکاس فقدان امنیت صورت گرفت.(۳) چهار - انفجار یک بسته مواد منفجره، جنب کیوسک پلیس راهنمایی واقع در میدان شاه (قیام فعلی)،

ص:۵۳۲

۱- روزنامه کیهان، ۱۴/۲/۱۳۵۱: ص ۲.

۲- پرونده وحید افراخته.

۳- روزنامه کیهان، ۲۷/۲/۱۳۵۱: ص ۲؛ این روزنامه مدعی شد که عامل بمب گذاری مجروح و دستگیر شده است. خلاصه پرونده ها...: ایگه ای، محمد.

در عصـر روز سوم خرداد ماه ۱۳۵۱. در این انفجـار، یک مأمور پلیس به قتل رسـید.(۱) ۵ تن از رهبران سازمـان، حنیف نژاد، سعید محسن، بدیع زادگان، عسـگری زاده و مشـکین فام در چهارم خرداد ۵۱ بعد از شـکنجه های بسیار اعدام شدند. با ورود «ریچـارد نیکسون» در نهم خرداد ماه ۱۳۵۱ به تهران، سازمان چنـد عملیات دیگر تـدارک دید که تا حدی ضـربه های وارد به خود را جبران نمایـد و مانوری سیاسـی نیز تدارک کند. طی تصـمیمی که از سوی مرکزیت سازمان متشـکل از رضا رضایی و بهرام آرام اتخـاذ شـد، انجـام چنـد انفجار کوچک و بزرگ در طول سـفر رییس جمهور آمریکا پیش بینی گردیـد. مسـئولیت انجام و طراحی این برنامه به عهده بهرام آرام بود. انفجارهای انجام شده، که یکی از آنها به قصد کشتن یک ژنرال آمریکایی طراحی شده بود، بدین قرارند: ۱- در ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه روز دهم خرداد یک بمب نسبتا قوی که در کوچه جوار «اداره اطلاعات آمریکا»، واقع در خیابان صـبای شـمالی، کار گذارده شده بود، منفجر شد که خساراتی را نیز سبب گردید.(۲) ۲- سـاعت هفت و بیست و دو دقیقه همـان روز، اتومبیل مسـتشاری شـماره ۲ حامـل ژنرال هوایی «هارولـد پرایس»، در خیابان دولت (کلاهـدوز) - نزدیک چهارراه قنات، با یک بمب هدایت شونده منفجر شد. با این انفجار ژنرال آمریکایی مجروح شـد و هر دو پـای خود را از دست داد. در اثر این حـادثه، یـک مـادر و دختر نیز که در حال عبور از محل بودنـد، کشـته شدنـد؛ و راننده ایرانی ژنرال آمریکایی و یک عابر دیگر نیز مجروح گشـتند.(۳) در روزنامه ها از «مقداری سـیم، باتری و قرقره» که در محل انفجار به دست پلیس افتاد، نوشـته بودنـد. نظر کارشناسـی مأموران رژیم بدین ترتیب منعکس شد که عاملان حادثه، «به منظور منفجر کردن اتومبیل ژنرال پرایس، مواد منفجره را در کنار یک تیر برق کار گـذارده و خود به صـد قدمی مواد منفجره رفته بودند» و بین آنها «که کلید انفجار را در دست داشـتند و مواد منفجره، دو رشـته سیم نازک کشیده شده بود که به محض رسیدن اتومبیل مستشاری به مقابل مواد منفجره، خرابکار یا خرابکاران کلید انفجار را

ص:۵۳۳

۱- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۳/۳/۱۳۵۱: ص ۲.

۲- روزنامه کیهان، ۱۰/۳/۱۳۵۱: ص ۲.

۳- همان. ص ۳.

وصل کردند و سپس متواری شدند».(۱)

رحمان (وحید) افراخته، عضو فعال سازمان که به همراه محمد یزدانیان عوامل این انفجار بودند، اظهار داشته است که این بمب، نخستین نوع از این گونه بوده و توسط اصغر منتظری حقیقی، ساخته و مهیا شده بود.(۲) ۳- در ساعت هشت صبح همان روز، مقارن ورود «ریچارد نیکسون» به قبر رضاشاه در شهر ری ، یک بمب صوتی نسبتا قوی که در فضای خالی پشت قبر کار گذاشته شده بود، منفجر شد و ورود «نیکسون» را قریب یک ساعت به تعویق انداخت.(۳) ۴ و ۵ - در بعداز ظهر همان روز، دو بمب کوچک صوتی در ساختمان «انجمن ایران و آمریکا» در خیابان وزرا و ساختمان «انجمن روابط فرهنگی انگلستان» در خیابان فردوسی منفجر گردید.(۴) در اطلاعیه صادره از سوی سازمان مجاهدین خلق، در تبیین اهداف این اقدامات، نخست به انتقام اعدام مجاهدین و مبارزین اشاره شده، سپس دلیل انتخاب روز حضور «نیکسون» و وجهه ضدآمریکایی و ضدامپریالیستی سازمان تشریح شده بود. در بخشی از این اطلاعیه در مورد اهداف سازمان و عملیات آمده است: [...] نابودی عناصر متجاوز و توطئه گر آمریکایی و بیش از شش هزار مستشار نظامی... که طراح توطئه های جنایتکارانه علیه جنبش های انقلابی منطقه - به خصوص انقلاب خلق قهرمان فلسطین، ظفار و انقلاب حق طلبانه خلق ایران - هستند. [...] اعلام پشتیبانی از جنبش های آزادی بخش جهان در گسترده ساختن جبهه نبرد ضدامپریالیستی، به خصوص انقلاب خلق قهرمان ویتنام [...] [...] ابراز خشم و تنفر خلق ایران نسبت به «نیکسون» جنایتکار [...] [...] مرگ بر شاه جنایت پیشه و اربابش «نیکسون» جنایتکار، سردسته همه غارتگران و تجاوزگران.(۵)

«زیگلر»، سخنگوی کاخ سفید که همراه با «نیکسون» در تهران به سر می برد، در همان روز دهم

۱- همان: صص ۲ و ۳. شاه: دشمن خلق...: ص ۳۱.

۲- اعترافات وحید افراخته. خلاصه پرونده ها...: افراخته، رحمان (وحید)؛ منتظری حقیقی، علی اصغر.

۳- متن اطلاعیه نظامی شماره ۳. شاه: دشمن خلق...: صص ۳۹ - ۴۰. روزنامه کیهان، ۱۰/۳/۵۱.

۴- شاه: دشمن خلق...: ص ۴۰. متن اطلاعیه نظامی شماره ۳.

۵- متن اطلاعیه نظامی شماره ۳. شاه: دشمن خلق...: صص ۴۰ -۴۱.

خرداد ۵۱ ضـمن یک مصاحبه مطبوعاتی، پس از شـرح جزیی درباره انفجارهای فوق، اظهار داشت: این حوادث به هیـچ وجه نمی تواند در روابط بسـیار نزدیک ایران و آمریکا اثر بگذارد؛ [...] این کوشش ها هدفشان جان نیکسون نبود. سخنگوی کاخ سفید همچنین توضـیح داد: این حوادث زیرنظر گروه کوچکی رهبری می شد که اینک تحت بررسـی مقامات امنیتی ایران می باشد؛ و اطلاعات بیشتر در این زمینه را آنان عنوان خواهند کرد.(۱)

ص:۵۳۵

۱- همان: ص ۴۳. روزنامه کیهان، پیشین: ص ۳.

ترور سرتیپ طاهری؛ ناهمخوانی عمل و نتیجه

اشاره

یکی از فارغ التحصیلان دانشکده فنی دانشگاه تهران، که دوران خدمت وظیفه خود را در شهربانی کل کشور می گذراند، اطلاعات پراکنده ای را در مورد پلیس و کمیته مشترک به یکی از سمپات های محمد مفیدی، که او نیز دانشجوی دانشکده فنی بود، می رساند. از جمله این اطلاعات، مطلبی بود که توسط آن افسر وظیفه در خصوص «سرتیپ طاهری» ارائه شد. وی اطلاع داد که «سرهنگ طاهری» فرمانده گارد شهربانی و از عوامل کشتار ۱۵ خرداد به درجه سرتیپی رسیده و رییس کمیته مشترک شده است؛ چرا که چند روز است مرتب به کمیته می رود. این اطلاعات چندان دقیق نبود؛ برای اینکه طبق اعلام بعدی رژیم و تحقیقاتی که انجام گرفت، «سرتیپ طاهری» به سمت رییس اداره زندان های شهربانی کل کشور منصوب شده بود و رفت و آمدش به کمیته نیز در مورد امکان انتقال برخی از افسران نخبه گارد شهربانی به کمیته مشترک بوده است.(۱) بر اساس این اطلاع، به دنبال دستگیری ها و ضربات چندی که سازمان در بهار ۵۱ متحمل شده بود، بهرام آرام مسئول نظامی سازمان، ترور «سرتیپ طاهری» را طراحی کرد و بدین منظور دو تن از اعضا، علیرضا سپاسی آشتیانی و محمد مفیدی، برای این عملیات انتخاب شدند. شناسایی از منزل و نحوه تردد «سرتیپ طاهری»، به عهده مصطفی جوان خوشدل قرار گرفت و پس از تکمیل شناسایی اولیه، سپاسی و مفیدی به مدت چند روز در یک کارخانه رنگسازی واقع در تهران پارس نزدیک منزل «سرتیپ طاهری»، به عنوان کارگر، مشغول شدند تا مرحله نهایی شناسایی، که توسط تیم عملیات باید صورت می گرفت، به انجام رسد. در روز یکشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۵۱، حدود ساعت ۷ صبح، «سرتیپ طاهری» مقابل منزلش هنگامی که مشغول آماده کردن اتومبیل خود برای حرکت بود، هدف پنج گلوله علیرضا سپاسی آشتیانی قرار گرفت و در دم جان سپرد. کلاه و اسلحه کمری دسته عاج او، که پس از کشتار ۱۵ خرداد از سوی شاه به وی هدیه شده بود، به عنوان غنیمت برده شد. در این عملیات محمد مفیدی راننده موتور بود و محمدباقر عباسی نیز مسلحانه از منطقه عملیات حفاظت می کرد. بجز بهرام آرام، بقیه عوامل این عملیات، از اعضای «حزب اللّه» بودند که در آن زمان در چارچوب سازمان مجاهدین خلق فعالیت می کردند.

ص:۵۳۷

۱- خلاصه پرونده ها...: امشاسپند؛ بیات مختاری، علی. مفاد پرونده محمد مفیدی.

سازمان در این خصوص اطلاعیه ای انتشار داد که ضمن آن، به سوابق «طاهری» اشاره شده بود.

صبغه و سمت و سوی اطلاعیه از این جهت قابل توجه است که در آن به قیام پانزده خرداد به رهبری امام خمینی(ره) اهمیت خاصی داده شده بود. بخشی از اطلاعیه را در اینجا می آوریم. .... چرا طاهری اعدام شد؟ صبحگاه روز یکشنبه ۲۲ مرداد ماه در ساعت ۶ و ۱۰ دقیقه حکم دادگاه انقلابی خلق در مورد سرتیپ سعید طاهری جلاد، توسط یک گروه از مجاهدین به مورد اجرا گذاشته شد. بعد از اجرای حکم، سلاح کمری و کلاه نظامی طاهری خائن و قاتل مصادره شد و مجاهدین به سلامت به پایگاه خود بازگشتند. طاهری که بود؟ پاسداری منافع چه کسانی را به گردن داشت؟ دست ها و چکمه هایش به خون چه کسانی آغشته بود؟ ۹ سال از قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ می گذرد. همه در آن روز خونین، سرهنگ دوم طاهری پلید و آدمکش را دیدند که به اتفاق سایر چکمه پوشان مزدور – و در رأس همه آنها – مردم بیگناه را بی مهابا هدف رگبار گلوله قرار می داد. در آن روز خونین طاهری قاتل، شکم های دریده، دست ها و پاهای شکسته، خون های ریخته و داغهای سوزاننده بر دل خلق ما گذاشت؛ خانواده های بیشماری را داغدار و بی سرپرست کرد؛ و به پاس همه این سفّاکی ها بود که طاهری به درجه سرهنگی ارتقا پیدا کرد. در آن روز خونین نیمه خرداد تنها مردم توانستند یک درفش در پشت او فرو کنند که بعد از ساعتی مجدداً با خشم زیادتر و کف بر لب آورده، دوباره به میدان آمد و انتقام یک درفش را با ده ها کشته گرفت. جنایت های این قاتل را هیچ کس از یاد نبرد و همه این سفّاکی ها از نگاه های پرنفرت و انتقام مردم دور نماند. هیچ کس کشتار بیرحمانه مردم کفن پوش ورامین را به دست این قاتل حرفه ای و این سگ مزدور، در روزهای نیمه خرداد ۴۲، از یاد نخواهد برد. طاهری را، هم در نقش جلاد چکمه پوش خیابان های تهران در روز خونین خرداد ۴۲ و هم در نقش سگ وحشی پاسدار منافع سرمایه داران غارتگر و وابسته داخلی و خارجی، در حمله به کارگران بیگناه کارخانه جهان چیت... در حوالی کاروانسرای سنگی در راه کرج... دیده ایم...

طاهری قاتل، همان کسی بود که با ضربه چکمه هایش چارچوب منزل آیه اللّه خمینی را درهم شکست و مرجع مسلمانان را به اسارت برد و همیشه بر این گستاخی و پلیدی اش

می بالید.(۱)

طاهری قاتل، همان کسی بود که در مقام فرماندهی گارد وحشی شهربانی و پلیس ضد اغتشاش، با حمله به دانشگاه صنعتی، صحن دانشگاه را از خون دانشجویان آزادیخواه گلگون کرد و همان روز در شکنجه گاه شهربانی، آنها را به شلاق و شکنجه بست. طاهری همان کسی بود که در حملات مکرر به دانشگاه تهران، در رأس سگ های تربیت شده اش - کماندوهای گارد شهربانی اش - محوطه دانشگاه را دور می زد و با باتوم و گاز اشک آور و کلاهخود و سپر، دانشجویان آزادیخواه را به خاک و خون کشید. هیچ کس چهره طاهری چماق به دست را در حمله به دانشگاه تهران و صنعتی از یاد نبرده است. هنوز بیشرمی های او در مورد دختران قهرمان دانشجو و وحشیگری هایش علیه سایر دانشجویان قهرمان دانشگاه در خاطره ها باقی است. و این همه سفّاکی به دست طاهری انجام گرفت که «صدری»(۲) قاتل و شیّاد از او به عنوان افسری «مؤدب»، «شجاع» و «نمونه» یاد می کند و از افسران پلیس می خواهد که راه و شخصیت او را سرمشق خود قرار دهند...(۳)

۱- برخی از اطلاعات این اعلامیه صحیح و دقیق نبود. در ماجرای کشتار پل باقرآباد ورامین، مأموران ژاندارمری دخالت داشتند؛ و حمله به کارگران جهان چیت نیز توسط ژاندارمری صورت گرفت. در حمله به منزل امام خمینی در قم نیز سرگرد عصار و سرهنگ مولوی نقش داشتند.

۲- رییس وقت شهربانی کل کشور.

۳- شاه: دشمن خلق...: صص ۵۷ - ۵۸.

ضربه های پی درپی، پس از ترور

در همان روزِ ترور «سرتیپ طاهری»، بهرام آرام مسئول نظامی سازمان در ساعت ۱۰ صبح قراری با مفیدی و عباسی داشت تا نتایج عملیات را بررسی کند. محل قرار خیابان آب منگل واقع در خیابان ری بود. یک پاسبان راهنمایی، که در آن حوالی بود، به طرزی ناشیانه به سوی این سه نفر آمد و اظهار داشت که به آنها ظنین است و می خواهد بازرسی شان کند. بهرام آرام ناگهان اسلحه خود را کشید و دو گلوله به شکم آن مأمور راهنمایی و رانندگی شلیک کرد، که به مرگ وی منتهی شد. جمع سه نفری آرام، مفیدی و عباسی، پس از این حادثه پراکنده شدند. آرام و مفیدی به سمت شرق گریختند؛ مفیدی موفق شد در همان لحظات نخست، یک سرنشین موتور را پیاده کند و موتور او را سوار شود و بگریزد. بهرام آرام، که قصد گرفتن یک موتور دیگر را داشت، با مقاومت صاحب آن که فردی به نام حسین درویش بود روبه رو شد؛ که در نتیجه مورد اصابت گلوله آرام قرار گرفت و کشته شد.(۱) عباسی به سمت غرب محل حادثه گریخت؛ ولی در همان آغاز راه با برخورد به پیت حلبی - که یک نجار برای جلوگیری از فرار وی پرتاب کرده بود - به زمین خورد؛ وی در همان حال، گلوله ای به سمت آن نجار شلیک کرد که وی را زخمی نمود. کسبه محل و شاگرد مغازه ها به روی عباسی ریختند و دست و پای او را با طنابی که از یک نانوایی آوردند، محکم بستند. طبق اظهار اهالی محل و نیز گفته خود عباسی، هرچقدر وی فریاد می کرد که «ما به خاطر شما مردم مبارزه می کنیم»، گوش شنوایی نمی یافت و حتی مردم از ضرب و شتم او دست نمی کشیدند. سرانجام پلیس سررسید و عباسی را از مردم تحویل گرفت.(۲)

محمدباقر عباسی، پس از دستگیری، به کمیته مشترک برده شد و توسط «ناصر خدایاری» (بازجو و شکنجه گر ساواک) و «علی نقی نیک طبع» (بازجو و شکنجه گر اطلاعات شهربانی) مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفت. جریان ترور و عوامل آن برای پلیس روشن شد ولی به دلیل اطلاع سازمان از دستگیری عباسی و مقاومت نسبی وی، کسی در سر قرار یا در خانه سازمانی به دام نیفتاد. برای دستگیری محمد مفیدی، که ساواک و دیگر عوامل کمیته مشترک نیز روی او حسّاسیت داشتند، ردّی توسط عباسی به دست آمد. وی از قهوه خانه ای در خیابان گرگان، میدان ثریا نام برد که گاهی مفیدی

۱- خلاصه پرونده ها...: عباسی، محمدباقر؛ مفیدی، محمد.

۲- همان. گفت و گوها: مسعود حقگو؛ با اندکی تصرف.

بدانجا سر می زد و پاتوق اضطراری وی بود. قهوه خانه مزبور مورد مراقبت مأموران رژیم قرار گرفت و سرانجام مفیدی به دام افتاد. در جریان بازجویی های توأم با شکنجه محمد مفیدی، مشخصات اجمالی خانه ای در حوالی میدان خراسان به دست آمد که مفیدی با چشم بسته توسط مصطفی جوان خوشدل بدانجا برده شده بود. مفیدی به دلیل روحیه کنجکاوانه اش توانسته بود حدود تقریبی خانه را حدس بزند. در حمله پلیس به خانه مزبور، که پس از چند ساعت جست و جو کشف شد و متعلق به «کبیری ها» بود، محمود شامخی، که در آنجا به سر می برد، با سیانور خودکشی کرد و خوشدل که موفق به خودکشی نشد، دستگیر گردید. مرگ شامخی عضو مرکزیت و دستگیری خوشدل ضربه سنگینی به سازمان بود که تا مدت ها جبران نشد. افراد دیگری نیز در ارتباط با مفیدی دستگیر شدند که عبارت بودند از: دکتر عباس شیبانی (شوهر خواهر مفیدی) و همسرش؛ مهدی افتخاری، دانشجوی دانشکده فنی، که از سمپات های علنی مفیدی به شمار می رفت؛ و علی زرکش یزدی، که به واسطه قاسم باقرزاده (شوهرخواهرش) - از عناصر سمپات سازمان در اروپا - نسبت به سازمان گرایش پیدا کرده و توسط افتخاری با مفیدی مرتبط شده بود.(۱) سرانجام محمد مفیدی و محمدباقر عباسی در مهر ماه ۱۳۵۱ اعدام شدند. بعدها شایع شد که عباسی مارکسیست بوده است؛ پس از پیروزی انقلاب نیز «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» نام وی را در لیست «شهدا»ی خود ثبت و اعلام کرد(۲) و ادعایی هم از طرف مجاهدین خلق، علیه پیکار، ابراز نشد. با این همه، آخرین سند مکتوب مربوط به عباسی خلاف این شایعه و ادعا را می رساند.(۳) برای آگاهی از مواضع و اعتقادات محمد مفیدی و نیز میزان مقاومت وی، نخست مطلبی را از جواد منصوری نقل می کنیم و سپس بخشی از دفاعیه وی را می آوریم. جواد منصوری، ضمن بیان خاطرات خود، با ذکر این نکته که مسائل مربوط به شورای مرکزی «حزب اللّه»، در جریان دستگیری مفیدی، احمد احمد، آقازمانی و خودش لو نرفت و ساواک پس از اعدام مفیدی و آزادی دوتن دیگر بود که مسئله را دریافت، بر مقاومت مفیدی تأیید و تأکید می کند؛ و از جمله می نویسد: «محمد مفیدی [...] در جریان بازجویی، به رغم شکنجه های سنگین، مقاومت زیادی کرد و

۱- خلاصه پرونده ها...: ذیل همین اسامی.

۲- نشریه پیکار، مهر ماه ۱۳۵۸.

۳- متن وصیت نامه محمدباقر عباسی.

مطالب مهمی اعتراف نکرد.»(۱) در زیر اهمّ مطالب دفاعیه مفیدی، که مواضع سیاسی و مذهبی وی را دربردارد، نقل شده است: [...] اینکه چرا طاهری را انتخاب کردیم، دلایل فراوانی داشت. در جریان کشتار وحشیانه ۱۵ خرداد، او در مقام معاونت پلیس تهران تیراندازی و سرکوب مردم بی پناه و بیگناه را هدایت می کرد. پس آیا نمی باید او را قصاص می کردیم؟ قرآن به ما فرمان می دهد: «و لکم فی القصاص حیاةٌ یا اولی الالباب» (بقره /) ای اندیشمندان! بر شما واجب شد خونخواهی بیگناهان.

حالا نمی دانم باز هم پس از اعدام من، آیا روزنامه های دست نشانده باز خواهند نوشت و از من و سازمانم خواهند پرسید که اسلام کجا قتل نفس را جایز شمرده است؟! من از آنها و اربابانشان می پرسم: آیا این سؤال در آن نیمه گرم خرداد ماه ۴۲، که مقارن عاشورای حسینی بود، به ذهن فاسد هیچ کدام از فضلای شما خطور نکرد؟ پس چرا مردم بی پناه را که فریاد می زدند «یا سیدالشهداء... یا اباالشهداء...» به گلوله بستید؟ [...] آیا دل این رژیم برای اسلام سوخته که این چنین دم از اسلام می زند و اشک تمساح می ریزد؟ پس چرا کشور را به صورت پشت جبهه اسرائیل درآورده است و چرا سوخت هواپیماهایی را تأمین می کند که بر سر مردم مسلمان عرب بمب ناپالم می ریزد؟ به راستی کدام دولت اسلامی، مثل ایران اسرائیل را به رسمیت شناخته؟ اگر این رژیم دم از اسلام می زند، پس تبعید حضرت آیه اللّه خمینی مرجع تقلید و پدر معنوی شیعیان جهان را چگونه باید تعبیر کرد؟ پس تبعید آیه اللّه مجاهد سید محمود طالقانی به بدآب و هواترین نقاط کشور، به علت مطالبی که در تأیید مجاهدین فرموده بودند و ارتباط «همکاری صمیمانه شان با این نهضت»، چه معنی دارد؟ چه کسی مسلمان واقعی است: رژیم فاسد اسرائیلی - آمریکایی یا مجاهدین جان برکف، که در یک دست تفنگ و در دستی قرآن، مردانه به استقبال مرگ می روند؟ شما که ادعای اسلام دارید، پس دستگیری و شکنجه بیرحمانه این همه طلّاب علوم دینی، که نسبت به مجاهدین سمپاتی و همکاری داشته اند، برای چیست؟ پس این زندان های طولانی و شکنجه های وحشتناک فرزندان اسلام چیست؟

چرا خلیل طباطبایی مجاهد دلیر را که سوابق مذهبی اش در میان دانشجویان دانشگاه صنعتی مشهور است، زیر شکنجه کشتید؟ پس این شلاق های سیمی، که آثار ضربات آن در تمام بدن ما دیده می شود و شوک الکتریکی و سوزاندن با منقل و کشیدن ناخن و ندادن غذا

۱- منصوری، خاطرات: ص ۸۸.

و ممانعت از رفتن به دستشویی در سلول های شما برای چیست؟ [...] البته معاویه و یزید و هشام هم، در حالی که دستشان به خون ائمّه و فرزندان پیامبر آلوده بود، ادعای اسلام می کردند. من نمی دانم که آیا یزید هم قرآن چاپ کرده بود یا نه؟! معیارهای مسلمانی و اسلام، نه در کاباره های اروپا و آمریکا بلکه در دل خلق های ایران و در پرتو نور قرآن تعیین می شود. چه کسی باید در مورد ما قضاوت کند: امثال آیه اللّه خمینی و طالقانی، که خودشان این راه را به ما آموخته اند، یا رژیم؟ [...] بیش از این، من این دادگاه را صالح برای سخن گفتن نمی دانم و این سخنان حداقل چیزی بود که علی رغم تمام قطع کردن ها و اخطارهای رییس، که مطلقاً غیرقانونی هستند و حقوق متهم را برای دفاع از خودش نادیده می گیرند، باید توضیح دهم که می دانم این دادگاه نیز مانند سایر دادگاه های فرمایشی دیگری است که در آن حکم اعدام برادران دلیرم صادر شده است و من نیز از سرنوشت خود آگاهم؛ ولی همان طور که سیدّالشهدا(ع) به دشمن خود اتمام حجت کرد، به شما می گویم؛ آخرین حرف خود را به شما می گویم: «ان لم یکن لکم دینٌ فکونوا احراراً فی دنیاکم» اگر دین ندارید، لااقل در این جهان مردمی آزاده باشید [...(۱)]

انفجارهای بهمن ۱۳۵۱

پس از مدت ها رکود عملیاتی، در طول ماه های بهمن و اسفند ۱۳۵۱، سلسله انفجارهایی توسط سازمان صورت گرفت. این انفجارها از دو روز قبل از برگزاری میتینگ های رژیم در سالگرد رفراندوم شاه در چهارم، ششم و هفتم بهمن انجام شد: الف) شامگاه روز چهارشنبه چهارم بهمن ۵۱ بمب های ساعتی نسبتاً نیرومندی در چند نقطه منفجر شد و خساراتی به بار آورد:

۱- در ساعت هشت و چهل و پنج دقیقه بعدازظهر، بمبی در ساختمان سازمان برنامه واقع در حوالی میدان بهارستان منفجر شد که منجر به شکستن پنجره ها و درهای ورودی شیشه ای آن گشت. ۲- در ساعت نُه شب، بمبی در ساختمان کمپانی «کالای تجارتی فیروز» واقع در خیابان جیحون - متعلق به «ثابت پاسال» سرمایه دار بهائی و صاحب پپسی کولا - منفجر شد که در و پنجره های آن

۱- اسناد منتشره سازمان...: صص ۹۸ - ۱۰۲.

را درهم شکست. ۳- در ساعت نه و پنج دقیقه شب، بمب دیگری در ساختمان نمایندگی کمپانی رادیو - تلویزیونی «آر.تی.آی» R.T.I آمریکا واقع در خیابان جیحون - که باز به «ثابت پاسال» تعلق داشت - منفجر شد و خساراتی به بار آورد. ۴- در ساعت نه و ربع همان شب، بمبی در دفتر نمایندگی شرکت هواپیمایی «پان امریکن» واقع در نبش خیابان ویلا منفجر شد و خسارات زیادی را موجب گشت. ب) صبحگاه روز جمعه ششم بهمن ۵۱ بمب های ساعتی دیگری در چند نقطه منفجر شد که خساراتی را در پی داشت: ۱- در ساعت هشت صبح، بمبی که در ساختمان محل شرکت های بازرگانی کمپانی های نفتی (شل - لاوان - فلات قاره و...) در خیابان بلوار کارگذاری شده بود، منفجر شد و خساراتی به بار آورد. ۲- در ساعت هشت و ده دقیقه صبح، در ساختمان دفتر «شرکت مس سرچشمه» بمبی منفجر شد که خسارات قابل توجهی در پی داشت؛ از جمله دیوار ساختمان فرو ریخت و علاوه بر اینکه کلیه شیشه های در و پنجره ها شکست، شیشه ها و در و پنجره های یکی از ساختمان های اطراف نیز آسیب دید. ۳- در ساعت هشت و نیم صبح، بمبی در جوار ساختمان کلانتری ۹ واقع در میدان بهارستان منفجر شد و خساراتی به بار آورد. ۴ و ۵ - دو بمب آتش زا در ساعت شش صبح همین روز در سینماهای پولیدور و رادیوسیتی منفجر شد که منجر به آتش سوزی در این سینماها گشت و تعدادی از صندلی های سالن های دو سینما را از بین برد. ج) شامگاه روز شنبه هفتم بهمن ۵۱ یک بمب صوتی در کافه تریای هتل انترناسیونال واقع در سیدخندان منفجر شد که تلفاتی نداشت ولی اتباع خارجی مقیم هتل را وحشت زده کرد.(۱)

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۹، اسفند ۱۳۵۱: صص ۱ و ۵.

فصل دوم: پایانی بر یک آغاز

فرار «تقی شهرام» از زندان ساری

ساعت یک و سی دقیقه بامداد روز ۱۵(۱) اردیبهشت ۱۳۵۲ تقی شهرام، یکی از اعضای زندانی سازمان، به اتفاق حسین عزتی کمره ای(۲)، زندانی عضو گروه مارکسیستی «ستاره سرخ» و یک افسر شهربانی به نام ستوان یکم امیرحسین احمدیان چاشمی، که در زندان ساری خدمت می کرد، از زندان جدیدالتأسیس و مدرن ساری فرار کردند.

تقی شهرام از اعضای سازمان بود که طی ضربه شهریور ۱۳۵۰ دستگیر شد و در همان دادگاهی که

۱- در اسناد ساواک، گزارش شهربانی تاریخ فرار را ۱۵ اردیبهشت ذکر کرده ولی ساواک در گزارش خود ۱۴ اردیبهشت را تاریخ فرار قرار داده است.

۲- حسین عزتی معروف به کمره ای فرزند محمد (روحانی) در سال ۱۳۳۱ در تهران متولد شد. وی دانشجوی رشته ریاضی بوده و به جرم بر هم زدن نظم دانشکده از تحصیل محروم و به پادگان آموزشی جلدیان ارومیه اعزام می گردد و به دنبال کشف یک شبکه کمونیستی در تاریخ ۸/۷/۱۳۵۰ بازداشت می شود. بعضی از کارشناسان پرونده تقی شهرام بعد از انقلاب معتقد بودند که وی بر اثر یک تلفن یک فرد ناشناس به ساواک آبادان دستگیر و کشته شده است و لو رفتن عزتی را بی ارتباط با تقی شهرام ندانسته اند که البته بر این ادعا سندی یافت نشد. برگرفته از اسناد ساواک، پرونده امیرحسین احمدیان چاشمی. وی با وجود این که به اتهام عضویت در یک گروه کمونیستی (گروه عبداللّه قوامی) دستگیر شده بود مع هذا دارای افکار مذهبی بوده و قصد تشکیل یک گروه مذهبی با نام «سوسیال اسلامی» را داشته است. وی روز ۱۶ اردیبهشت یک روز بعد از فرار از زندان ساری توسط ساواک خوزستان در حالی که چند قبضه اسلحه با خود حمل می کرد بازداشت و به علت نامعلومی به قتل می رسد.

ناصر صادق، علی باکری، محمد بازرگانی و علی میهن دوست در آن به اعدام محکوم شدند، به ۱۰ سال حبس محکوم گردید. مسئول تشکیلاتی وی، در هنگام دستگیری، علی باکری و چندی هم رضا باکری بود. محمدتقی شهرام فرزند رمضان در سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شد. دوران دبیرستان را در «گروه فرهنگی هدف» (شماره یک پسران) طی کرد و از همانجا با معدل خوب دیپلم ریاضی گرفت. وی در دوران مدرسه با کریم تسلیمی و ناصر جوهری دوست و همکلاس بود. در سال ۱۳۴۷ در رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران قبول شد و تحصیلات دانشگاهی را آغاز کرد. از همان سال، به واسطه جوهری، با دو تن از دانشجویان دانشکده به نام های علیرضا زمرّدیان و محمد حیاتی آشنا شد. این دو نفر فوق العاده مذهبی بودند و در انجمن ضد بهائیت (حجّتیه) عضویت داشتند؛ که پس از ورود به دانشگاه به دلیل مخالفت انجمن با فعالیت های سیاسی از آن کناره گرفتند. تقی شهرام، تحت تأثیر زمردیان و حیاتی، گرایش مذهبی پیدا کرد و نماز خواندن را به تشویق این دو از سال ۱۳۴۸ آغاز نمود و به مطالعه کتاب هایی پرداخت که در حوزه اندیشه نوین مذهبی قرار داشتند. این کتاب ها عبارت بودند از: مطهرات در اسلام، عشق و پرستش، راه طی شده، ذره بی انتها (مهندس بازرگان)، تفسیر پرتوی از قرآن (آیه اللّه طالقانی) و تقیّه و امر به معروف و نهی از منکر (سید احمد طیّبی شبستری). در اواخر سال ۱۳۴۸ و اوایل ۱۳۴۹ توسط موسی خیابانی عضوگیری شد(۱) و ابتدا به اتفاق جوهری تحت مسئولیت آموزشی و مطالعاتی کریم تسلیمی قرار گرفت و سپس تحت مسئولیت علی باکری، که مسئول حیاتی و زمردیان نیز بود، به مطالعات سازمانی و تشکیلاتی منظم دست زد. طی این دوره تا ضربه شهریور، به جز این مطالعات و یکی دو ماه تجربه کارگری، کار مؤثری نداشت و در آن اواخر مسئولیت وی مستقیماً به عهده رضا باکری برادر کوچکتر علی باکری قرار داشت. در جریان کارهای مطالعاتی سازمان، استعداد خود را در تلخیص و تحلیل مطالب نشان داد. برای او که در یک خانواده و محیط کاملاً مذهبی رشد نکرده بود، طبعاً منابع مارکسیستی سازمان و تحلیل های مبتنی بر این نگرش دارای جاذبه بیشتری بود؛ و شاید از همان دوران زمینه پذیرش کلیت مارکسیسم را داشته است. در واقع تقی شهرام روشنفکری بود که به گرایش های مذهبی نو کشیده شد نه مثل زمردیان ها که مذهبی هایی

۱- شهرام پیش از ورود به سازمان با عضوی (آرش) از فداییان خلق ارتباط داشت.

بودند که جذب جریان های روشنفکری شدند. پس از دستگیری، مدتی کوتاه در زندان اوین بود و سپس به زندان قزل قلعه منتقل شد؛ و چند ماه که گذشت به زندان قصر انتقال پیدا کرد. از زمان حضور در قزل قلعه، مأموریت نگارش و تکمیل دفاعیات کسانی که در دادگاهشان شرکت داشت، به عهده او گذارده شد؛ در زندان تأیید از وی به جایی رسید که بعضی از بچه ها به او می گفتند که تو آبروی سازمان را حفظ می کنی که شامل دفاعیات ناصر صادق، علی میهن دوست و محمد بازرگانی بود. این مأموریت را در زندان قصر به اتمام رساند؛ و دفاعیات مزبور، از همانجا، به بیرون منتقل شد و انتشار یافت. اصطلاح «جامعه توحیدی بدون طبقات» - که بعدها به «جامعه بی طبقه توحیدی» معروف شد - برای اولین بار در متن دفاعیه ناصر صادق به کار رفت که شهرام مدعی بود خودش آن را ابداع کرده است.(۱) مسئولیت تشکیلاتی شهرام در زندان های قزل قلعه و قصر، آموزش و کار روی زندانیان جوانی بود که به اتهامات مختلفی از جمله فعالیت های دانشجویی به زندان افتاده بودند. هدف عمده وی، در این آموزش ها، جا انداختن ضرورت مبارزه مسلحانه بود. در زندان قصر با شخصی به نام افشانی، که از محکومین چریک های فدایی خلق بود و نیز با علیرضا شکوهی، رهبر گروه «ستاره سرخ» و حسین عزتی یکی از اعضای آن گروه آشنا شد و مطالعات و آموزش های خود را در زمینه های مارکسیستی، به ویژه ماتریالیسم تاریخی، با کمک این سه نفر که عناصر تئوریک نسبتا ورزیده ای بودند، تکمیل کرد. وی مدعی بوده که تا این زمان هنوز مذهبی مانده و نماز هم می خوانده است. میثمی می گوید: «[در زندان] بچه ها می گفتند شاید از سوی ساواک تعمدی در کار بوده باشد که عزتی را با شهرام همراه کنند.»(۲) در اثر برخوردهایی که اصطلاحاً «چپ روانه» نام گرفته بود و بارزترین نشانه آن برخورد خشن با پلیس بود، یکی دو بار تنبیه شد. هنگام برخورد انتقادی دوستانش در این خصوص، با «لفاظی»، «پشت هم اندازی» و «توضیحات آسمان - ریسمانی»، اعمال چپ روانه خود را توجیه می کرد؛ به همین جهت بین گروهی از زندانیان به «تقی قمپز» معروف شد! در جریان یک بازرسی پلیس، از تقی شهرام و حسین عزتی، یادداشت هایی به دست آمد که موضوع

۱- پرونده تقی شهرام: اظهارات وی در دادگاه. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۹۱.

۲- میثمی، آنها که رفتند: ص ۲۷۴.

آن، تدارک یک اعتصاب در زندان بود؛ به همین جهت این دو تن از تهران به زندان نوساز و مجهّز ساری انتقال یافتند. قبل از تبعید، از اداره زندان ها نامه محرمانه ای برای زندان ساری ارسال شد؛ و حکایت از آن داشت که «آنها زندانیان شدیداً اخلال گر و اعتصاب راه بیندازی هستند که محیط زندان ها را به هم می زنند [و] آرام نمی گیرند. شدیداً مراقب آنها باشید که فرار نکنند؛ روحیه مقاومت شان را بشکنید و...»(۱) وحید افراخته در مورد آشنایی با تقی شهرام می گوید: «تقی شهرام را من اولین بار در تابستان ۵۳ در منزل مختاری دیدم، این فرد در گذشته رده ی بالایی در گروه نداشته ولی پس از فرارش از زندان به رده های بالا رسید. پس از معدوم شدن رضا رضایی عملاً رهبری گروه را به چنگ گرفت و کارها را قبضه کرد. عامل اصلی مارکسیست شدن گروه، او بود. مطالعات مارکسیستی و سیاسی زیادی دارد و می تواند مسائل سیاسی و اقتصادی را تحلیل نماید. فردی است مغرور و جاه طلب، به سختی به عیوب افراد حمله می کند و عیوب خود را پنهان می نماید، از نظر امنیتی بسیار محتاط است و بیش از حد برای حفظ خود می کوشد، وقت زیادی روی چک کردن و ضدتعقیب می گذارد، کارایی نظامی او نزدیک به صفر است، بیشترین تمایل او به کار سیاسی است. رهبری گروه بعد از رضا رضایی به طور کامل دست آرام و شهرام بود، آرام در تهیه نشریه داخلی، نشریه امنیتی شرکت داشت، ارتباط با مذهبی ها، هاشمی رفسنجانی، دکتر پیمان، طالقانی و... با او بود و به طور مستقیم یا غیرمستقیم در جریان کار آنها بود.(۲) عبداللّه زرین کفش، از عناصر مرکزی سازمان، که سالیانی را با تقی شهرام زندگی کرده و با او در تشکیلات هماهنگی داشته، در خصوص شهرام، ویژگی های عمده اش و میزان نفوذ و تأثیرپذیری وی از حسین عزّتی و مصطفی شعاعیان می گوید: تقی غیر از اینکه یک کادر قدیمی و بالای سازمان و در ردیف احمد رضایی بود، یک تیپ تئوریک بود و در زندان هم آن طور که خودش تعریف می کرد با افراد تئوریک برخورد داشت؛ با مصطفی شعاعیان هم دوست بود. [...] [حسین] عزّتی، آن طور که تقی می گفت، تأثیرات تئوریک زیادی روی تقی گذاشته بود. تقی ی گفت در زمینه زیبایی شناسی (استتیک) مارکسیسم فوق العاده مطلع بود، به تاریخ مارکسیسم - لنینیسم خیلی آشنایی داشت و به ادبیات مارکسیسم هم فوق العاده مسلط بود و

۱- گفت و گویی با امیرحسین احمدیان: صص ۲۵ - ۲۶.

۲- پرونده وحید افراخته.

تقی تحت تأثیر حفظیات او قرار داشت. فکر می کنم تقی دانش مارکسیستی خودش را بعد از مصطفی شعاعیان از طریق این شخص تکمیل کرده بود.(۱) تقی غرور خاصی داشت و به چیزی کمتر از رهبری قانع نبود. در اولین برخوردی که من با تقی شهرام داشتم (او را نمی شناختم) با او دعوایم شد. در خیابان شاه آباد [= جمهوری، بین مخبرالدوله و بهارستان] با هم قرار داشتیم؛ نحوه برخوردش چنان از موضع بالا بود که من نپسندیدم.(۲)

ستوان احمدیان اهل شاهی (قائم شهر) بود و پس از پایان دوره دانشگاه پلیس، به عنوان افسر نگهبان در یک کلانتری شروع به کار کرد. بعد از دو سال اشتغال در کلانتری، در اوایل سال ۵۰، به سمت افسر نگهبان در زندان ساری به کار گمارده شد.(۳) تقی شهرام و حسین عزتی، پس از ورود به زندان ساری، با ستوان احمدیان طرح دوستی ریختند، وی را با خود همراه کردند و پس از چندماه فرار خویش را عملی ساختند. احمدیان، به هنگام خروج از زندان، یادداشتی به جای گذاشت تا بر هر گونه احتمال تهدید و گروگان گیری خود از سوی زندانیان مهر بطلان بزند؛ و به عبارتی، پل های پشت سر خود را خراب کرد. احمدیان خود می گوید: [...] در شب فرارمان، زمانی که مرحله اول فرار به پایان رسید - یعنی مأمورین خلع سلاح شدند و مصادره سلاح ها به پایان رسید و آماده خروج از زندان بودیم، من - به طور غریزی و بدون اختیار - یک مرتبه به پشت میز کارم رفتم و شروع کردم به نوشتن آخرین حرف خود برای شهربانی و دولت. در آن لحظه، رفقا - تقی شهرام و حسین عزتی کمره ای - نیز نزد من آمده و یادداشتم را تکمیل کردند:(۴)

«می دانم راهی که من انتخاب کرده ام، آینده اش مرگ است؛ اما من می روم و این لباس ننگین را ترک می گویم تا دیگر گرسنگان گرسنه نمانند.»(۵)

۱- بیشترین دورانی که شهرام با عزتی گذراند و از او استفاده کرد، در زندان ساری بود. با مصطفی شعاعیان پس از فرار از زندان انس داشت و دوران بیشتری را با او گذراند؛ بخشی از دیدگاه های متعددی که شهرام در سطح سازمان و جریان مبارزه مطرح می کرد، از شعاعیان اخذ شده بود.

۲- گفت وگوها: عبداللّه زرین کفش.

۳- گفت و گویی با امیرحسین احمدیان: ص ۷.

۴- همان: ص ۳۵.

۵- نشریه پیام مجاهد، ش ۱۶، آبان ۱۳۵۲: ص ۴؛ از متن اعلامیه سازمان؛ به این نکته باید توجه کرد که احمدیان در بیان انگیزه خود، که بی تردید القا شده تقی شهرام و همبند مارکسیست وی بوده است، مسئله ای اقتصادی را بیان می کند و هیچ نشانی از ایدئولوژی رسمی آن روز سازمان در خود ندارد. این امر نشان می دهد که شهرام مراحل نخست تغییر ایدئولوژی را در زندان ساری از سر گذرانده است.

در این عملیات تعداد ۲۲ قبضه سلاح کمری رولور «اسپرینگ فیلد» آمریکایی، ۹۰۰ تیر فشنگ کالیبر ۳۸، یک دستگاه بی سیم دستی، چهار عدد دست بند و یک عدد پابند ربوده و به غنیمت برده شد.(۱) جمع فراریان نخست به سمت شاهی (قائم شهر) حرکت کردند؛ و احمدیان در آنجا، ضمن آخرین دیدار با پدرش، اتومبیل فرار را تعویض می کند.(۲) در مسیر ساری به تهران، حسین عزتی از جمع جدا می شود تا به دوستان و یارانش بپیوندد. پس از ورود به تهران، دومین اتومبیل فرار را نیز در خیابان خورشید دروازه شمیران رها می کنند؛ که پس از چهار روز کشف می شود.(۳) میثمی می گوید: «شهرام در زندان هم خیلی کنجکاو بود و روحیه اطلاعاتی داشت... به خاطر همین روحیه کنجکاوی، اطلاعاتش در زندان زیاد شد و بعد که فرار کرد و بیرون رفت، باهوش و فراستی که داشت، تمام مسائل را درآورد و اشخاص [سازمان] را شناسایی کرد و به بالاترین رتبه سازمانی رسید.»(۴) وحید افراخته درباره سرنوشت امیرحسین احمدیان تا هنگام خروج از کشور چنین می نویسد: ... درباره امیرحسین احمدیان: من این شخص را هرگز ندیده ام - پس از فرار از زندان ساری به اتفاق تقی شهرام، به گروه مجاهدین پیوست. تقی شهرام می گفت حدود ۲ ماه در زندان با او کار کرده تا توانسته او را آماده فرار کند. گویا به بهانه درس خواندن، احمدیان نزد آنها می رفته - احمدیان فردی بوده که تا مدتی تحت تأثیر تلقین های مذهبی تقی شهرام واقع شده و مقداری نیز از برخی صفات لوطی منشی و جاهل مسلکی او سوءاستفاده شده است. گویا یکی از مشکلات او در پیوستن به گروه علاقه اش به یک زن (احتمالاً ـ هرجایی) بوده - این طور که از حرف های شریف واقفی برمی آید، مدتی احمدیان تحت مسئولیت او بوده است. سپس با اسم مستعار صادق او را به خارج می فرستند. در مرز افغانستان ناگهان احمدیان با پلیسی که از همدوره ای ها و آشنایانش بوده برخورد می کند، کپسول سیانور را در دهانش می گذارد ولی افسر پلیس متوجه او نمی شود و او از ایران خارج می شود. به او توصیه کرده اند خاطرات دوران

۱- همان: همان صفحه.

۲- خلاصه پرونده ها...: احمدیان، امیرحسین.

۳- نشریه پیام مجاهد، ش ۱۶، آبان ۱۳۵۲: ص ۴.

۴- میثمی، آنها که رفتند: ص ۸.

پلیس بودنش را به منظور استفاده تبلیغاتی بنویسد. گویا در آموزش های تشکیلاتی از خود استعداد خوبی نشان داده است. مدتی در ایران با عالم زاده هم کلاس بوده، بهرام آرام می گفت یک روز عالم زاده که فرد بددهن و هرزه ای است به احمدیان که با نام مستعار (تیمسار) از او اسم برده می شد چای تعارف می کند. احمدیان می گوید نمی خواهم، عالم زاده می گوید به (...فلانم) احمدیان خیلی ناراحت می شود و انتظار این حرف رکیک و زشت را نداشته و بعد می گوید اگر عضو گروه نبودی و این حرف را می زدی الآن آن قدر کتکت می زدم که به حال مرگ بیفتی اخیرا تقی شهرام می گفت، باید احمدیان را وارد مرکزیت شاخه خارج از کشور کرد. احتمالاً روی او به عنوان یک کادر نظامی خوب و سیاسی متوسط حساب می کنند.(۱)

۱- پرونده امیرحسین احمدیان.

ترور سرهنگ لوئیس هاوکینز

به دنبال دستگیری های گسترده ای که از اسفندماه ۱۳۵۱ تا اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ صورت گرفت و در پی فرار موفق تقی شهرام از زندان ساری، رهبری سازمان - و عمدتاً رضا رضایی - تصمیم گرفت جوّ مأیوس کننده و زیر ضربه را بشکند و با انجام یک عمل نظامی، افکار عمومی را متوجه ادامه موجودیت فعّال خویش کند. بدین منظور، پس از شناسایی های جزیی، قرار شد که یک سرهنگ آمریکایی ساکن خیابان وزرا ترور شود. تا زمان عمل و پس از آن (یعنی تا انتشار روزنامه های روز بعد) برای هیچ یک از اعضا و مسئولان سازمان، نام این سرهنگ و سمت وی مشخص نبود. ترور توسط علیرضا سپاسی آشتیانی (ضارب) و وحید افراخته (راننده موتور سیکلت) صورت گرفت. اسلحه ای که برای این عملیات انتخاب شده بود، یکی از سلاح هایی بود که تقی شهرام و ستوان احمدیان از زندان ساری ربودند. پیش از این، معمول چنین بود که اعلامیه ترور از قبل آماده می شد تا در محل عملیات نیز توزیع و پخش شود؛ لیکن در مورد اخیر، چون هویت مقتول مشخص نبود، تصمیم گرفته شد که پس از اعلان رژیم، اعلامیه عملیات چاپ و پخش شود. مطبوعات، فردای روز ترور گزارش های تفصیلی و مصور این عملیات را منتشر ساختند. کیهان در روز یکشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۵۲ این خبر را درج کرد: ... ساعت شش و سی دقیقه بامداد روز شنبه ۱۲ خرداد ماه «کلنل [لوئیس.ل. [هاوکینز» مستشار آمریکایی، که مطابق معمول از خانه خود واقع در کوچه سیمرغ خارج شد تا با اتومبیل مستشاری آمریکا به محل کار خود برود، در ۵۰ قدم پایین تر از خانه اش، دو مرد از خم کوچه «رامونا» بیرون آمدند و راه را بر او بستند و متعاقب آن، یکی از آنها با رولوری که در دست داشت بر روی کلنل آتش گشود؛ از سه گلوله ای که به طرف کلنل هاوکینز شلیک شد، دو تا به مغز و یکی به سینه او اصابت کرد و مستشار آمریکا[یی] بر روی زمین درغلطید.

دو خرابکار، پس از سوءقصد، سوار بر موتور شده در امتداد کوچه رامونا متواری شدند [...[همسر کلنل هاوکینز، بعد از وقوع سوءقصد، بالای سر شوهرش رسید؛ چشم های خون آلود او را بست و پتویی [را [که از منزل آورده بود، بر روی جسد انداخت و مات و مبهوت به خانه خود بازگشت.(۱)

ص:۵۵۹

۱- روزنامه کیهان ۱۳/۳/۱۳۵۲: ص ۳.

خبر مطبوعـات آشـکار سـاخت که سـمت وی معاونت اداره مسـتشاری آمریکا در ایران بوده است. متن اعلامیه سازمان، تحت عنوان «اطلاعیه سیاسـی - نظامی شـماره ۱۶» در سالگرد ۱۵ خرداد انتشـار یـافت و در انتهـای اطلاعیه، در یک کادر کوچک، نوشته شده بود: «۱۵ خرداد ۵۲ برابر بـا دهمین سالگرد جنایت خونین شاه».(۱) در اطلاعیه سازمان چنین آمـده بود: «این اعدام تنها یک پاسـخ کوچک بود به خون هایی که تنها در طی دو سال، جلادان بـدمست شاه - این جرثومه کثافت و پلیـدی - و به فرمان اربابان آمریکایی در تهران و اهواز و سنندج از پیکر فرزندان خلق بر زمین ریخت... پاسخی بود به خون های سرخی که در ۱۵ خرداد خونبار بر کفپوش خیابان ها پاشـید. پاسـخی است به حضور ده هزار مسـتشار آمریکایی و انگلیسی در ایران... ما همـان طوری که خود را آمـاده تـدارک نبرد برعلیه امپریـالیسم و در رأس همه امپریالیسم آمریکا می سازیم، در مقابل جنایت های روزافزون دولت نیز آرام نخواهیم نشسـت.»(۲) در این اطلاعیه همچنین اشاره شـده بود که «کیف دستی پر از مـدارک و اطلاعات» سرهنگ هاوکینز به دست سازمان افتاده است.

ص:۵۶۰

۱- اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۱۶.

۲- نشریه پیام مجاهد، ش ۱۳، تیرماه ۵۲: ص ۳.

خودکشی رضا رضایی

مهلک ترین ضربه، پس از شهریور ۵۰

محسن اسلامی، فرزند کهتر «حاج شیخ عباسعلی اسلامی»، در یک ارتباط فعال دانش آموزی دستگیر شد و دفاعیه مهدی رضایی از او به دست آمد. وی در بازجویی اظهار داشت که دفاعیه مزبور را از یک معمار به نام مهدی تقوایی در یک جلسه مذهبی گرفته است. مهدی تقوایی، در زمان اعتراف محسن اسلامی، فعالترین رابط مردمی با رضا رضایی بود؛ وی به اتفاق محمدعلی (خلیل) فقیه دزفولی، «خانه چاپ» سازمان را - که در زیرزمین منزل خلیلی دزفولی بود - اداره می کردند. مجموعه دفاعیات عکس دار مجلّد معروف در همین خانه چاپ، تهیه گردید. این کتاب دارای مقدمه ای طولانی بود که مصطفی شعاعیان آن را نوشته بود؛ و برای نخستین بار، پیام های سران سازمان در انتهای آن به چاپ رسیده بود. رضا رضایی، به دفعات، به منزل مهدی تقوایی واقع در یکی از کوچه های خیابان غیاثی، رفت و آمد داشت. در نیمه شب ۲۵ خرداد ماه ۱۳۵۲، که مأموران کمیته مشترک، به طور ساده، برای دستگیری مهدی تقوایی به در خانه او مراجعه کردند، رضا رضایی در ایوان خانه مشغول خوردن شام (نان و پنیر و هندوانه) با مهدی و همسرش ناهید بود؛ زنگ در که به صدا درآمد، همسر مهدی تقوایی به پشت در رفت و در جواب سؤال شوهرش که چه کسی دم در است، با صدای بلند پاسخ داد: «چیزی نیست؛ ساواکی ها هستند.» به محض شنیدن صدای ناهید، رضا خود را به پشت بام رساند و از آنجا به کوچه پشت خانه پرید؛ که پای وی نیز در این حادثه شکست. او کشان کشان خود را به داخل خیابان غیاثی رساند و در زیر یک اتومبیل فولکس واگن مخفی شد. مأموران که صدای دویدن و پریدن را شنیده بودند، به داخل خانه هجوم بردند و یکی از آنها خود را به پشت بام رساند و گلوله ای هوایی شلیک کرد. یک پاسبان، که در منطقه مشغول گشت بود، با شنیدن صدای گلوله، به سمت صدا دویدن آغاز کرد. رضا رضایی، به تصور اینکه او را یافته اند، با شلیک یک گلوله به سر خود، به زندگی خود پایان بخشید. فرار تقی شهرام و ستوان احمدیان از زندان ساری و ترور مستشار آمریکایی، پلیس سیاسی رژیم را سخت به تنگنا انداخته بود. کشته شدن رضا رضایی، و مقارن همان ایام، ضربه هولناک به «گروه نادر شایگان» (جبهه دمکراتیک خلق ایران)، که مصطفی شعاعیان نیز در رهبری آن حضور داشت و مصاحبه

رادیو - تلویزیونی احمدرضا کریمی و فاضل البصّام (مصلحتی)، شکست و دغدغه رژیم را جبران کرد.

فقدان رضا رضایی آغازی شد بر پایان یک دوره از حیات سازمان؛ دوره ای که با احمد رضایی شروع شده بود و به رضا رضایی ختم گشت. دوره جدید با حضور مؤثر تقی شهرام آغاز شد و به مرگ آشکار و رسمی هویت و ظاهر اسلامی سازمان انجامید.(۱)

مصطفی شعاعیان کیست؟

اشاره

از آنجا که رابطه رضا رضایی و مصطفی شعاعیان از یک سو و تأثیرگذاری شعاعیان بر تقی شهرام از سوی دیگر، نقش تعیین کننده ای در روند فعالیت های سازمان داشته و در نگارش برخی متون سازمان و آینده تغییرات ایدئولوژیک نقشی مهم ایفا کرده است، در اینجا بر زندگی او مروری خواهیم داشت. مصطفی شعاعیان، در محله آب انبار معیّر جنوب شهر تهران، به سال ۱۳۱۵، در خانواده ای کم درآمد متولد شد و در کودکی پدرش را از دست داد. در نوجوانی، شب ها در کارگاه های خصوصی به کار می پرداخت و همزمان در هنرستان صنعتی تهران درس می خواند. در سال ۱۳۳۷ در هنرسرایعالی فنی تهران (نارمک - علم و صنعت فعلی) در رشته مهندسی جوشکاری به تحصیل پرداخت؛ و در سال ۱۳۴۱ فارغ التحصیل شد. چون رتبه اول شده بود، بورسیه اعزام به آمریکا را برای ادامه تحصیل به وی دادند که نپذیرفت و در کاشان معلم شد؛ مدتی بعد اداره هنرستانی را که در آن تدریس می کرد، به عهده گرفت. چند سال بعد به تهران آمد؛ دو سال در هنرستان صنعتی هفت چنار و نزدیک دو سال دیگر در هنرستان نازی آباد تهران به تدریس ادامه داد. ضمن تدریس فنی، اغلب مباحث تاریخ و علوم اجتماعی را درس می گفت. خود نوشته است:

ص:۵۶۳

۱- پیش از این مصطفی شعاعیان این مرگ را پیش بینی کرده بود. شعاعیان در تاریخ ۱۸/۴/۵۱، در ملاقاتی با یک منبع ساواک می گوید: «افراد نهضت آزادی (مجاهدین) بدون اینکه بدانند یک نقش بزرگ تاریخی را ایفا می کنند که حکومت را از دستگاه بگیرند و تحویل کمونیست ها بدهند و افراد پیشرو هستند. بجای اسامی مارکس و انگلس و یا لنین از نام محمد و علی استفاده می کنند و در اصل با ما فرقی ندارند و بهترین مسئله در تحلیل نهایی، اعتقاد به مالکیت است که اینها ندارند و من یقین دارم که بهترین چهره ها و انقلابی ترین آنها بزودی در جریان حوادث از بهترین کمونیست ها خواهند بود.» پرونده شعاعیان، ص ۲۹۶.

من سال ها و حتی روینده ترین روزگار زندگی ام را در گورستان ها و به ویژه در پهنه خاموش مسگرآباد پلکیده ام؛ و بی اندوهمندی. ولی من در مسگرآباد مدفون نشدم. رویدادهای

زندگی اجتماعی، مرا به سوی مسگرآباد هل دادند تا در آنجا مدفونم کنند. مرده من به دوش پاهایم به پهنه مسگرآباد افتاد لیکن، جادوی دیالکتیک را نگر: مسگرآباد مرا زنده از میان گورها بیرون انداخت.(۱) از نوجوانی، به عضویت «حزب پان ایرانیزم» درآمد. در جریان واقعه سی ام تیرماه ۱۳۳۱ از این حزب جدا شد؛ لیکن گرایش های ناسیونالیستی افراطی را از دست نداد و با تنی چند از دوستان همکلاس و هم محل خود جرگه ای چند نفری را سامان داد که شعار اصلی آن، «ایران برتر از همه» بود. از طریق مطالعات خویش، رفته رفته به سوی مارکسیسم کشیده شد. دور و بر آغاز دهه ۱۳۳۹ بود که با جریان بی نامی، که بعدها نیک طبعان(۲)، بدان نام «مارکسیست های آمریکایی» را دادند آشنا و همبسته شدم. در این جریان نیز هرگز از «تنگ نظری های ملی» پالوده نشدم. زمانی که «جنگل» را نوشتم، البته دیگر «مارکسیست های آمریکایی» هم وجود عینی نداشتند. با این همه، ارزش های چیره بر اندیشه من، هنوز از مایه های «ناسیونالیستی» خود پالایش نیافته بود؛ لیکن در روند جنگل و به دنبال آن، دیگر رفته رفته دریچه نوینی به رویم گشوده شد که گمان می کنم که از «تنگ نظری های ملی» مایه نگرفته باشد.(۳) در حدود سال ۱۳۳۹ شعاعیان با همکاری چند تن از دوستان اش، جزوه «رساله ای در انتقاد از حزب توده» را نوشت. با شروع فعالیت مجدد جبهه ملی، شعاعیان در جبهه ملی دوم عضو شد و در سال های ۴۱-۱۳۴۰ به عنوان نماینده دانشجویان مراکز دانشگاهی تهران به اولین کنگره جبهه ملی دوم معرفی شد؛ و به این مناسبت جزوه ای تحت عنوان «نسل جوان و جبهه ملی» را با نام مستعار «سرباز» به تحریر درآورد و آن را به دکتر مصدق و کنگره تقدیم کرد. اعضای کنگره قرائت این رساله را «مصلحت» ندیدند؛ ولی برخی از دانشجویان، خود آن را تکثیر کرده، انتشار دادند.(۴) در سال ۱۳۴۲، شعاعیان برای سامان دادن «جبهه ملی سوم» با اغلب گروه ها و از جمله «نهضت

۱- شعاعیان، مجموعه آثار...: ص ۹.

۲- منظور از «نیک طبعان» بیژن جزنی و یاران اوست.

۳- شعاعیان، مجموعه آثار...: صص ۱۰ - ۱۱.

۴- این جزوه به نام «چه نباید کرد؟» انتشار یافت.

آزادی ایران» تماس نزدیک برقرار کرد. در همین اوقات بود که جزوه «تزی برای تحرک» را نوشت و آن را برای برخی از رهبران روحانی و از جمله امام خمینی(ره) ارسال داشت. در سال ۱۳۴۶ در شرح تضادهای جامعه و بیان تئوری «توده» و «طبقه»، نقدی بر کتاب انقلاب در انقلاب «رژی دبره» نوشت که مورد بحث اهل مبارزه قرار گرفت. شعاعیان، از همان سال ها برای مبارزه با نظام حاکم و سرنگونی آن به متحد کردن مبارزان اصرار داشت؛ از همین رو به هر گروه و سازمان سیاسی که احساس می کرد دارای صداقت است، سرک می کشید؛ این گونه بود که اغلب نیروهای مبارز او را می شناختند. در سال ۱۳۴۷ کتاب نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل را نوشت و آن را به نوعی تدوین نمود که قابل انتشار علنی باشد. با این وصف، نه تنها ناشر از توزیع کتاب منع شد بلکه حساسیت ساواک نسبت به شعاعیان بیشتر گردید و تحت نظر قرار گرفت. حضور مصطفی شعاعیان در جریان مبارزه مسلحانه، بلافاصله پس از ماجرای سیاهکل احساس شد؛ چرا که وی در جزوه هایی به نام «چه نباید کرد» (در تأیید تئوریک پویان) و «چند خرده گیری ناب» (نقدی بر استراتژی و تاکتیک احمدزاده) حضور جدی خود را جلوه گر ساخت. در جریان نوشتن کتاب شورش(۱) بود که با همه امکانات ذهنی و ارتباطی اش به جریان مسلحانه پیوست و گروه مسلحانه «جبهه دموکراتیک خلق» را بنیان نهاد. در همان دوران (سال های ۵۱ - ۱۳۵۰) «گروه نادر شایگان» به او پیوست. جمعی از یاران وی و شایگان در تیرماه ۱۳۵۱ همراه با لو رفتن «طرح عملیاتی ذوب آهن» دستگیر شدند. در این زمان شعاعیان در ارتباط مداوم و مرتب با چریک های فدایی و مجاهدین خلق بود و همه توان خود را صرف متقاعد کردن این دو گروه برای تشکیل یک جبهه مشترک می نمود، که خود آن را «جبهه رهایی بخش خلق» می نامید. شعاعیان همواره و به خصوص در همان دوران، با جنبه های غلو شده برخی احساسات ضدمذهبی - به قول خودش - «کمونیست نما»ها در جدال بود؛ و به نظر می آمد که «حزب توده» و «سازمان انقلابی» را بیشتر در نظر داشت. آنها از شورش پرهیز کردند. در کارخانه های سیاست شوروی، که اینک چین هم بدان افزوده شده، به مزدوری رفتند... کمونیسم را مساوی «بی خدایی» گرفتند... ما اینک با خدا و دین و بسی از سنت های خلق در ستیز نیستیم. ما اینک به ویژه با ارتجاع - استعمار در

۱- این کتاب را شعاعیان در سال ۱۳۵۱ نوشت و بعدها دوبار در آن تجدیدنظر کرد و نام آن را به انقلاب تغییر داد. کتاب اخیر در زمان حیاتش، در ایتالیا توسط «انتشارات مزدک» چاپ و منتشر شد.

ستیزه ایم. و بنابراین، صرف نظر از جدایی آرمانی، می توانیم پاکبازانه با همه نیروهای

ضداستعمار - ارتجاع جبهه یگانه ای را سامان دهیم و با ارتجاع - استعمار بجنگیم.(۱) پس از ضربات سنگین به سازمان مجاهدین خلق (شهریور ۵۰ تا بهار ۵۱) شعاعیان همکاری نزدیکی را با رضا رضایی برای دوباره سامان دادن این سازمان آغاز کرد. این پیوند و همکاری در جریان بود که پس از ضربه اول در مرداد ۵۱، در خردادماه ۱۳۵۲، پیش از کشته شدن رضا رضایی، گروه شعاعیان توسط ساواک برای بار دوم ضربه شدیدی خورد. در جریان این ضربه نادر شایگان شام اسبی، حسن رومینا و نادر عطایی کشته و جمعی دیگر، به خصوص با لو رفتن آزمایشگاه نظامی گروه، دستگیر شدند. در ضربه اول، یکی از اعضای اصلی گروه به نام مهندس بهزاد نبوی که از مرتبطین با سازمان نیز بود، دستگیر شد.(۲) پس از ضربه دوم، شعاعیان با سایر افراد گروه، یعنی فاطمه سعیدی (مادر شایگانها)، ناصر شایگان، ارژنگ شایگان، مرضیه احمدی اسکویی و صبا بیژن زاده و چند نفر دیگر به چریک های فدایی خلق ملحق شدند. پس از دستگیری فاطمه سعیدی و برخوردهای نظری چریک های فدایی با نظریات شعاعیان، به خصوص آنچه وی در کتاب انقلاب (شورش) بیان داشته بود و نیز بها ندادن چریک های فدایی به آنچه وی در «نامه ای سرگشاده به چریک های فدایی خلق» عنوان کرده بود، ناگزیر از این گروه جدا (و از زاویه دید چریک ها، تصفیه) شد و به صورت منفرد - و صرفا در ارتباط حفاظتی با جریان مارکسیست شده مجاهدین خلق - زندگی مخفی خود را ادامه داد. سرانجام در صبحگاه ۱۶ بهمن ۱۳۵۴ در خیابان استخر تهران مورد سوءظن یک مأمور شهربانی واقع شد که گمان می کرد وی قاچاقچی مواد مخدر است، هنگام دستگیری اندک مقاومتی کرد ولی کاری از پیش نبرد و با سیانور خودکشی کرد.(۳)

۱- شعاعیان - پیشین، ص ۱۳.

۲- هفته نامه شاهد، ش ۱۲، آبان ۱۳۶۰، مصاحبه با بهزاد نبوی. محکومیت وی در دادگاه بدوی حبس ابد بود که در دادگاه تجدیدنظر به ده سال تبدیل شد. مهندس نبوی از سال ۵۱ تا ۵۷ در زندان به سر برد.

۳- خلاصه پرونده ها...: شعاعیان، مصطفی.

شعاعیان و مجاهدین خلق

نزدیکی و «رفاقت» مصطفی با نیروهای مذهبی، به خصوص عناصر و اعضای سازمان مجاهدین خلق، مسبوق به سابقه است. همان طور که در مرور به زندگی سیاسی شعاعیان نیز ملاحظه شد، عنصر «ناسیونالیسم» در تفکر وی ثابت ماند؛ لیکن نه از نوع گرایش به گذشته غیراسلامی ایران بلکه از نوع تعصب به ایران پس از اسلام. شاید - از میان نیروهای «چپ» - تنها فردی را که می توان به مصطفی شعاعیان تشبیه کرد، شکراللّه پاک نژاد باشد که حتی معاشرت هایش در زندان نیز بیشتر با مذهبی ها بوده است تا با مارکسیست ها.(۱) در پاسخ به ادعای رژیم شاه مبنی بر «مارکسیست اسلامی» بودنِ مجاهدین خلق، این گروه متنی را تدارک دید که آن را - عینا - مصطفی شعاعیان (به توصیه رضا رضایی) نگاشت. عنوان متن چنین بود: «بیانیه سازمان مجاهدین خلق ایران در پاسخ به اتهامات اخیر رژیم شاه». بهزاد نبوی که از ابتدای دهه چهل و فعالیت در جبهه ملی دوم و سوم با شعاعیان آشنائی و همکاری داشت،(۲) طی یک مصاحبه پژوهشی، نقش شعاعیان را در این خصوص تشریح کرده است؛ وی می گوید: [...] یک روز مصطفی شعاعیان را دیدم که متنی نوشته بود. به من داد؛ آن را خواندم. در مورد پیوندهای اسلام و مارکسیسم بود و مقایسه کرده بود گفته های مارکس و پیامبر اسلام(ص) را و اینکه امام حسین(ع) این را گفته، لنین این را گفته و... همه مطالب متشابه

۱- گفت و گوها: بهزاد نبوی.

۲- هفته نامه شاهد، ش ۱۲. بهزاد نبوی در مصاحبه با این هفته نامه می گوید: «... ما با یک عده از بچه هایی که در پلی تکنیک، در جبهه ملی با هم فعالیت می کردیم، ارتباطات سیّالی داشتیم. رفت و آمد و کارهای سیاسی می کردیم... ارتباط مخفی داشتیم. در بین این همکاران، کسانی چون «مصطفی شعاعیان» و چند نفر دیگر که از نظر فکری، ماتریالیست بودند، و چند نفر دیگر از برادرها که مسلمان بودند، مصطفی شعاعیان شناخته شده ترین چهره این جمع مسلمان نبود و البته مارکسیست به مفهوم امروزی کلمه نبود و بسیاری از مارکسیست ها در تحلیل های خود او را مرتد می نامند... من با این عده در همان چارچوب فعالیت های جبهه [ملی]ای و با هدف، ارتباط سیاسی داشتیم. تا اینکه آن را به سال ۴۹ رساندیم و تصمیم گرفتیم که آن را تبدیل کنیم به یک کارگروهی و مسلحانه. در واقع یک گروه با این افراد با همان ترکیبی که در جبهه ملی بود، تشکیل دادیم. گروه شروع به فعالیت کرد تا در اواخر سال ۴۹ که توانست با مجاهدین خلق و بعدها با چریک های فدایی ارتباط برقرار بکند. از مجاهدین، خود من با احمد رضایی و حبیب رهبری ارتباط داشتم... سمپاتی پیدا کردم به سازمان و اگر بیرون می ماندم چه بسا [از گروه شعاعیان] جدا می شدم و می پیوستم به سازمان مجاهدین خلق... در سوم مرداد ۵۱، دستگیر شدم و به زندان رفتم، در رابطه با همان فعالیتی که با آن گروه [شعاعیان] داشتم.»

را کُد کرده بود. گفتم: مصطفی! این نوشته چیست؟ او گفت: «بچه ها (مقصودش رضا رضایی [بود]) به من گفته اند تو یک چیز تهیه کن در جواب

داستان [نظامی] و تبلیغات رژیم...» من گفتم: [در] این چیزی که تو نوشته ای، می خواهی بگویی که اسلام و مارکسیسم یکی است. شعاعیان گفت: «جونِ مولا (تکیه کلام شعاعیان بود) می گویند که این کم است، زیادش کن!... در بخشی از این اعلامیه آمده است: «آن مارکسیستی که علیه بیدادگری دست به مبارزه می زند، درست همان دستورهایی را انجام داده است که اسلام گفته است... اسلامِ دشمن ستمگر به مارکسیسمِ دشمن ستمگر ارج می گذارد.»(۱) پیش تر نیز - در بیان حوادث اواخر سال ۵۱ و اوایل ۵۲ - ذکر شد که مقدمه مجموعه مدافعات مجاهدین خلق را نیز مصطفی شعاعیان نوشته بود.

۱- طاهری، جنگ چریکی...، ص ۱۵۲.

فصل سوم: یک جریان مهم حاشیه ای

«گروه ابوذر»

وقوع یـک اتفـاق در تیر ماه ۱۳۵۲ فصل جدیـدی را در بحران های ناشـی از اتخاذ مشـی مسـلحانه گشود. چند جوان مسـلمان پرشـور، پس از دست زدن به چنـد عملیـات مسـلحانه بعضـا غیرقابـل تـوجیه، در حین اقـدام به آخرین عملیـات خود، به چنگ سـاواک افتادنـد. خبر ایـن بـود که سه نفر از جوانـان نهاونـد، مسـلح به اسـلحه سـرد - نیمه شب ۲۷ تیر ۵۲ - در بـازار قـم به «سرپاسـبان مـدنی»، که در حـال آب خـوردن از شـیر آب بـازار بـوده، حمله کردنـد و پس از ربـودن اسـلحه وی، او را به قتل رساندند. این سه نفر در حمله دو پاسبان دیگر، که در همان حوالی پست می داده اند، از پا در می آیند و دستگیر می شوند؛ و در بازرسی بدنی از آنها اسم و آدرس منزل آیه اللّه ربانی شیرازی به دست می آید.(۱)

آیه اللّه ربانی را همان نیمه شب دسـتگیر کرده، به شدت شـکنجه نمودند. در جریان بازجویی اولیه از سه جوان نهاوندی، آنها اعتراف کردند که به همراه چند جوان دیگر، گروهی به نام «ابوذر» در نهاوند

تشـکیل داده انـد. آقای ربانی و سـری اول دسـتگیرشد گان «گروه ابوذر» را به کمیته مشترک در تهران انتقال دادند. در جریان بازجویی های تکمیلی، بقایای گروه نیز دستگیر شدند.

ص:۵۷۱

۱- روزنـامه های کیهان و اطلاعات، ۲۷/۴/۱۳۵۲: صص ۱ و ۲. نشـریه پیام مجاهد، ش ۱۴، شهریور ۱۳۵۲: ص ۴. هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۵۵۶.

به فاصله کمتر از یک ماه پس از دستگیری جوانان نهاوندی «گروه ابوذر»، در تاریخ ۲۲ مرداد ۵۲، با حکم «کمیسیون حفظ امنیت اجتماعی شهرستان قم» بیست و پنج نفر از فضلا و اساتید حوزه علمیه قم به نقاط بد آب و هوا تبعید شدند. این عده عبارت بودند از: آیات و حجج اسلام: ۱- حسینعلی منتظری ۲- عبدالرحیم ربانی شیرازی ۳- حسن صانعی ۴- احمد جنتی ۵ - محمدعلی گرامی ۶ - احمد منتظری قمی ۷- نعمت اللّه صالحی نجف آبادی ۸ - علی مشکینی ۹- صادق خلخالی ۱۰- محمدصادق کرباسچی تهرانی ۱۱- علی اصغر احمدی ۱۲- احمد آذری قمی ۱۳- ابوالقاسم خزعلی ۱۴- یحیی انصاری شیرازی ۱۵- محمدمهدی ربانی املشی ۱۶- محمد جعفری گیلانی ۱۷- فتح اللّه امید نجف آبادی ۱۸- محسن عندلیب ۱۹- محمد یزدی ۲۰- عبدالمجید معادیخواه ۲۱- محمد عبایی ۲۲- سید عبدالحمید مولانا ۲۳- محمد فاضل لنکرانی ۲۴- محمد مؤمن ۲۵- عباس محفوظی.(۱) سرانجام در سی ام بهمن ماه ۱۳۵۲ مطبوعات رژیم اعلام کردند که شش تن از متهمان پرونده قتل «سرپاسبان مدنی»، پس از محاکمه در دادگاه نظامی رژیم، به اعدام محکوم و تیرباران شدند. جرایم این افراد چنین اعلام شده بود: تخریب سینما تاج و انفجار ساختمان سازمان زنان نهاوند، به آتش کشیدن اتومبیل های ژاندارمری و شرکت تعاونی روستایی نهاوند، قتل [ناخواسته و بدون قصد قبلی] «محمود مؤمنی» [رباخوار منفور نهاوندی] و قتل [ناخواسته] «سرپاسبان مدنی» [در حین خلع سلاح وی].(۲) اعدام شدگان عبارت بودند از: ۱- عباداللّه خدا رحمی متولد سال ۱۳۲۸ / بیست و چهار ساله

۲- حجت اللّه عبدلی متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله ۳- بهمن مُنشِط متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله

ص:۵۷۲

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۲۰، فروردین ۱۳۵۳: صص ۴ و ۸؛ در متن صورت جلسه کمیسیون مزبور نام ۲۴ نفر قید شده و اسامی «فتح اللّه امید نجف آبادی» و «فاضل لنکرانی» در آن نیامده؛ و در عوض نام «محمد محمدی گیلانی» ذکر شده است.کرباسچی، هفت هزار روز...، ج اول: صص ۵۵۶ و ۵۶۰ و ۵۶۱. با اینکه آقایان ربانی شیرازی (مرتبط با گروه ابوذر)، معادیخواه و جعفری گیلانی (به اتهام شرکت در جلسات انصارالحسین و انصارالمهدی و ارتباط با سازمان مجاهدین خلق) در زندان به سر می بردند، لیکن نظر به تداول و عرف کمیسیون یاد شده، حکم تبعید آنها نیز صادر گشته است.

۲- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۳۰/۱۱/۱۳۵۲: صص ۱ و ۲. کرباسچی، هفت هزار روز...: ص ۵۸۵؛ در این مأخذ به جای «شرکت تعاونی روستایی»، «سازمان اصلاحات ارضی» درج شده است که اشتباه است. مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۲۱۷ - ۲۱۸.

۴- روح اللّه سیف متولد سال ۱۳۳۲ / بیست ساله ۵ - ولی اللّه سیف متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله ۶- ماشاءاللّه سیف متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله(۱) پس از پیروزی انقلاب، سازمان بدون ارائه هیچ سند معتبری، این گروه را وابسته به خود معرفی نمود و «زندگی نامه و دفاعیات شهدای گروه ابوذر» را در بهار سال ۵۸ انتشار داد و صریحاً روی جلد آن عبارت «وابسته به سازمان مجاهدین خلق ایران» را درج کرد. عباداللّه خدا رحمی(۲) در تبیین حرکت «گروه ابوذر» و بیان انگیزه خود در مبارزه، ضمن دفاعیات در دادگاه نظامی رژیم، چنین اظهار داشت: [...] از نزدیک با توده مردم تماس داشتم و از فقر مادی و معنوی آنها رنج می بردم. از طرف دیگر به علت آشنایی با اسلام انقلابی و مطالعه قرآن و نهج البلاغه و تحت تأثیر درخشش تابناک مبارزه مسلحانه مجاهدین خلق ایران، چاره نجات این مردم را جز در مبارزه مسلحانه ندیدم. مسائل مختلفی ذهنم را مشغول می کرد: علت فقر و محرومیت توده ها چیست؟ چرا رژیم نتوانست آیه اللّه خمینی را تحمل کند و او را تبعید کرد؟ مگر می شود در برابر این تبعیض ها ساکت نشست؟ لذا با برادران مجاهد حاضر در اینجا تصمیم به تشکیل گروهی گرفتیم با مشی مسلحانه و به نام «ابوذر».(۳) در جریان مدافعات دادگاه نظامی، خدا رحمی و منشط - به نوعی - توضیح درباره اتهامات را بین خود تقسیم کرده بودند. خدا رحمی درباره انفجار در «سازمان زنان نهاوند» و قتل «محمود مؤمنی» می گوید:

اما راجع به انفجار سازمان زنان نهاوند، با سالن های متعدد و دستگاه عریض و طویلش؛ کار این جور سازمان ها و مؤسسات، آن هم در یک شهر کوچک مثل نهاوند، چیست؟ جز فرهنگ زدایی؟ جز قالب کردن فرهنگ بیگانه توی این مملکت؟ می خواهند زنان ما را

۱- خلاصه پرونده ها...: ذیل همین اسامی.

۲- نامبرده کشتی گیر بوده خود در مدافعاتش می گوید: «در سال ۴۶ به ورزش کشتی پا گذاشتم و در سال ۴۸ مدال طلای قهرمانی ایران را در استادیوم صدهزار نفری دریافت کردم.» به نظر می رسد در متن منتشره سازمان به هنگام تدوین، مطالبی اضافه شده است. از جمله توجه نشده که استادیوم صدهزار نفری در سال ۵۳ بهره برداری شد.

۳- زندگینامه و دفاعیات...: صص ۲۲ - ۲۳. با توجه به انتشار کتاب توسط سازمان، و سایر قرائن، ذکر نام سازمان به دفاعیات اضافه شده است.

بی شخصیت کنند؛ از آنها عروسک های مصرف کننده بسازند.[...] با کشتن شخصیت انقلابی زن می خواهند نسل ما را نسل نابود و نفرین شده ای کنند. ما سازمان زنان را به عنوان سمبل چنین توطئه ای منفجر کردیم.(۱) و درباره قتل «محمود مؤمنی» – پس از به کار بردن تعبیراتی چون «سرمایه دار و نزول خوار منفور»، «دُخا» یعنی سگ، «زالو» و... – می افزاید: [...] کسی حق ندارد مال مردم را از این زالوها بگیرد و در جهت خود مردم مصرف کند؟ تازه ما قصد کشتن او را نداشتیم؛ می خواستیم پول اسلحه و مهمّات را از او بگیریم و در راه خدا و خلق استفاده کنیم؛ اما مقاومت کرد و در شرایط اضطراری کشته شد.(۲) در این خصوص، بهمن منشط نیز در جواب به سؤال رییس دادگاه که «مگر وضع مالی تان خراب بود که می خواستید از او پول بگیرید؟» چنین می گوید: به پول او هم احتیاج شخصی نداشتیم؛ وضع مادی مان هم خراب نبود. ما پول او را، که در واقع پول مردم بود، می خواستیم؛ تا با آن اسلحه و موادّ منفجره تهیه کنیم.(۳) علت قتل «سرپاسبان محمدرضا مدنی»، در دفاعیات بهمن منشط، بدین گونه توضیح داده شده است: در مورد خلع سلاح پاسبان قم؛ ما قبلاً سه بار محل را شناسایی کردیم. به هیچ وجه قصد قتل خودِ پاسبان را نداشتیم؛ فقط سلاحش را می خواستیم ولی به علت مقاومت او – متأسفانه – جریان منجر به قتل شد.(۴) به آتش کشیدن اتومبیل های «شرکت تعاونی روستایی نهاوند» نیز بدین نحو توجیه می شود: اما راجع به ماشین های شرکت تعاونی روستایی؛ توی این مملکت، دروغ و ریا و توطئه در هر کاری به چشم می خورد. اینها شرکت های تجاوز به روستایی هستند نه تعاون! هدف شان این است که همان چندرقاز درآمد روستاییان ما را نیز به طرف بازارهای سرمایه داری غرب بکشند؛ می خواهند مردم ما را محتاج کالاهای بنجل خودشان بکنند و بازارهای شان را توسعه دهند.(۵) پارادوکس و ناهمخوانی دو قتل رخ داده در عملیات «گروه ابوذر»، به ویژه کشته شدن ناخواسته

۱- همان: صص ۲۳ – ۲۴.

۲- همان: ص ۲۴.

۳- همان: ص ۳۴.

۴- همان: ص ۲۹.

۵- همان: صص ۲۹ – ۳۰.

پاسبان در قم با ذهنیاتی که از مبارزان و مجاهدان، در سطح جامعه و فعالان مبارزات، به خصوص طیف خارج از کشور، شایع بود، عوارضی در پی آورد که قابل توجه است. نشریه پیام مجاهد، که سخنگو و ارگان غیررسمی مجاهدین خلق در خارج از کشور بود ولی رسما به عنوان ارگان نهضت آزادی خارج از کشور انتشار می یافت، به تناقض گویی و «جعل خبر» ناگزیر شد! نخستین واکنش این نشریه در برابر اخبار مربوط به قتل پاسبانی در قم و دستگیری جوانان نهاوند این بود که اصل ماجرا را توطئه ای از سوی ساواک و رژیم شاه وانمود کرد. پیام مجاهد در مقاله ای با عنوان «توطئه ای دیگر» مدعی شد که: [...] پاسبان مقتول از طرفداران جدی و مسلّم آیه اللّه خمینی بوده است و به همین جهت چندین بار به نقاط دوردست تبعید شده بود؛ و باز به همین دلیل، بین مردم محبوب و با حسن شهرت بوده است. در این صورت چگونه ممکن است انقلابیون به او حمله کنند؟!(1) و درباره جوانان دستگیر شده نیز نوشت: [...] سه نفر مهاجم هیچ کدام اهل قم نبوده و نیستند و هر سه ساکن نهاوند بوده و با ماشین «دکتر نهاوندی» رییس دانشگاه پهلوی شیراز به قم آمده اند.(2) پیام مجاهد در تحلیل خود نتیجه می گیرد که اصل ماجرا توطئه رژیم بوده است؛ به این دلایل: ۱- برانگیختن حسّ تنفر مردم نسبت به انقلابیون به خصوص مجاهدین؛ ۲- داشتن بهانه موجهی برای دستگیری آیه اللّه ربانی شیرازی و جمع کثیری از طلاب مبارز؛ ۳- اعلام خطر به مأمورین خود که هر کس در صف مردم قرار گیرد، چنین سرنوشتی در انتظارش خواهد بود؛

۴- لکه دار کردن انقلابیون در انظار مردم که اینها افراد بی گناه را بدون دلیل می کشند؛ ۵- اعدام های انقلابی را که توسط انقلابیون [انجام] می شود (نظیر اعدام [سرتیپ [طاهری) در نظر مردم با کشتن پاسبان مذکور یکی جلوه دادن و...(3) آثار منفی اجتماعی عملیات آخر گروه، بدان حد بود که حتی پس از اعدام اعضای «گروه ابوذر» و روشن شدن زوایای مختلف پرونده آنان، باز انتشار و تأکید بر آن گونه توجیهات و تفسیرهای «مردم پسندانه» ادامه یافت. پیام مجاهد، در اسفند ۵۲ و فروردین ۵۳، طی مقالاتی با عنوان «اعدام گروه

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۱۴، شهریور ۱۳۵۲: ص ۴.

۲- همان: همان صفحه.

۳- همان: همان صفحه.

نهاوند» و «گروه ابوذر» همچنان بر توطئه شمردن و ساختگی دانستن ماجرای آخرین عملیات این گروه پای فشرد. برخی از این مبارزین، در واقع متهم به قتل پاسبانی در قم بودند. این پاسبان، در حقیقت، به دست خود رژیم و به علت عدم شلیک به سوی مجاهدین کشته شده بود؛ ولی رژیم همین را بهانه قرار داد و عده ای را دستگیر و شکنجه و تبعید نمود؛ از جمله آیه اللّه ربانی شیرازی را. شش نفر دیگری که در این ماجرا دستگیر می شوند، مدت ها در زیر شکنجه سازمان امنیت قرار گرفته و روش شکنجه تا حد مرگ (طرح «هلمز») در مورد ایشان اجرا شد؛ و آنان در حقیقت در زیر شکنجه شهید شدند.(۱) [...] چگونه می شود یک گروه [= ابوذر] را نابود کرد، بی آنکه دلیلی باشد؟! برای همین دستگاه مشترک توطئه سازی ایران و اسرائیل و آمریکا به کار افتاد... قربانی این توطئه «پاسبان محمدرضا مدنی» بود. «مدنی» از مقلدین آیه اللّه خمینی و طرفدار مجاهدین و روحانیون مبارز قم بود و در بین مردم محبوبیت داشت. صبح روز ۲۷/۴/۵۲ سه نفر از مأموران سازمان امنیت، به عنوان «انقلابی»، با چاقو به «پاسبان مدنی» حمله می کنند و پس از کشتن او و مصادره اسلحه اش همانجا می ایستند و حتی از اسلحه ای هم که داشتند استفاده نمی برند تا مأمورین برسند و آنها را دستگیر کنند.(۲)

واقعیت قضیه این بود که تحت تأثیر فضای هیجان آلود گرایش به مبارزه مسلحانه، چند جوان که نه تحصیلات کافی داشتند و نه از مطالعات سیاسی - اجتماعی بهره برده و به گونه ای دیگر مبارزه را تجربه کرده بودند، به صِرف اخلاص و اعتقادشان و به تشخیص خویش اقداماتی کردند که در آخرین آنها به دلیل عدم تجربه و دقت کافی، به ناچار مرتکب عملی شدند که مطابق با اصول شرعی و انسانی نبود و خود اعضای گروه نیز از آن نادم بودند ولی موجب بهره برداری رژیم شاه نیز گردید. اما شجاعت و دلاوری آنان در تقویت و گسترش روحیه مقاومت و مبارزه علیه شاه در آن سال ها آثار مشهودی برجای گذارد. در مورد ارتباط این گروه با سازمان، اسناد موجود، شواهد و قراین این حقیقت را تأیید می کند که آنان،

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۱۹، اسفند ۱۳۵۲: ص ۵؛ «ریچارد هلمز» رییس اسبق سازمان C.I.A و سفیر آمریکا در ایران بود. بسیاری از تحلیل گران و مبارزان آن سال ها معتقد بودند که نظرات هلمز در مورد نحوه برخورد با مخالفان رژیم شاه توسط ساواک به اجرا در می آمد. محکومان «گروه ابوذر» بعد از شکنجه های فراوان به وسیله جوخه اعدام، تیرباران شدند.

۲- همان، ش ۲۰، فروردین ۱۳۵۳: ص ۴.

تنهـا نـامی از سازمان شـنیده بودنـد و به رغم تلاش برای ارتباط با سازمان از طریق آیه اللّه ربانی املشـی و حجه الاسـلام فاکر خراسـانی، به دلیـل تردیـدهایی که آن زمان در مورد انحرافات سازمان ایجاد شـده بود و مشـکلات و محـدودیت های امنیتی، چنین ارتباطی برقرار نگردیـد.(۱) بـا این همه مجاهـدین خلق، به خصوص پس از پیروزی انقلاـب اسـلامی، تلاـش کردنـد که «گروه ابـوذر» را به خود وابسـته و مربوط بداننـد.(۲) امـا خانواده های شـهدای «گروه ابوذر» با صـدور پیامی نسـبت به انتساب «گروه ابوذر» به سازمان مجاهدین خلق اعلام برائت کردند. در بخشـی از این پیام نسـبت به نصب سنگ مزار با آرم سازمان بر روی قبور شـهدای ابوذر اعتراض کرده و آن را از مقوله شـهید دزدی قلمـداد کردنـد... و اعلاـم داشـتند: این گروه هیـچ گونه رابطه ای با هیچ گروه و سازمانی نداشته است. و در پایان علیه سازمان مجاهدین خلق اعلام جرم نمودند.(۳)

۱- زرینی، گروه ابوذر: ص ۱۲۱.

۲- زندگینامه و دفاعیات...: روی جلد و ص ۷.

۳- زرینی گروه ابوذر:ص ۲.

گفتار ششم: تحکیم استالینیسم

اشاره

ص:۵۷۹

فصل اول: تجدید سازماندهی، برای سلطه تشکیلاتی

مرگ رضا رضایی، تسریع دگردیسی فکری

در بهار و تابستان ۱۳۵۲، قبل از کشته شدن رضا رضایی و در ارتباط با اختلافاتی که در داخل سازمان و مرکزیت آن – و عمدتاً در مورد عدم پیشرفت کارهای سازمان – وجود داشت، گروه هایی تحت عنوان «جمع های بررسی و تصمیم» تشکیل شد که وظیفه بررسی اوضاع سازمان و مشکلات آن و اتخاذ راه حل هایی را برای خروج از بحرانی که در سازمان پدید آمده بود، بر عهده داشت. دو جلسه از این جمع ها در دوران حیات رضا رضایی تشکیل شد و پس از کشته شدن او و وقفه ای که دست داد، باز به کار خود ادامه داد.(۱) این جمع ها – تقریباً – در اواخر سال ۱۳۵۲ به کار خود پایان داد و خط مشی مرحله ای سازمان را تحت عنوان «مبارزه ایدئولوژیک درونی، کادرسازی و تجدید آموزش کادرها» مشخص نمود. ترکیب مرکزیت نیز، که پس از رضا رضایی از بهرام آرام و تقی شهرام تشکیل می شد، با پیوستن شریف واقفی به آن، کامل شد.(۲)

سازماندهی تشکیلات در آن زمان در سه شاخه مشخص متمرکز شد، به این ترتیب که هر یک از

۱- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش و احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۹۲ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۱۸.

۲- همان. نیز پرونده حسین روحانی ج ۳: ذیل "جمع های بررسی و تصمیم".

عناصر مرکزیت در رأس یک شاخه قرار گرفت. وظایف این شاخه ها هنوز چندان تفکیک شده نبود؛ شاخه های تحت مسئولیت تقی شهرام و بهرام آرام بیشتر وظایف آموزشی و سیاسی را به عهده داشتند؛ و شاخه شریف واقفی مسئولیت مشخص تر سازماندهی فعالیت سازمان در کارخانه ها را - که در آن زمان تازه به طور متشکّل شروع شده و جدّی گرفته شده بود - عهده دار بود.(۱) تفصیل مستند دیگری، در این خصوص، از عبداللّه زرین کفش وجود دارد که دقیق تر به نظر می رسد. وی می گوید که در تحولات اواخر سال ۵۱ و اوایل سال ۵۲، زمانی که رضا رضایی مرکزیت سازمان را هدایت می کرد، از مسئولان سازمان دعوت شده بود که از شهرستان های مختلف به تهران بیایند، در یک جا جمع شوند و مجموعه ای از معضلات درون سازمانی را به بحث بگذارند. در درجه اول، باید مرکزیت، گزارشی از کارش می داد که مورد بررسی قرار گیرد. بعد از این گزارش، بحث بر سر گروه هایی بود که به طور غیرمستقیم تحت رهبری سازمان بودند ولی مستقل کار می کردند. گزارش مرکزیت بیشتر حول و حوش جمع بندی تجارب امنیتی و نظامی، نحوه دستگیری ها و مسئله تنظیم و تکثیر دفاعیات بود که البته مورد انتقاد قرار گرفت. سایر مسئولین می گفتند چرا نیروی مرکزیت سازمان صرفاً صرف کارهای فنی سازمان می شود؟ چون مرکزیت مستقیما تمام کارهای تهیه عکس و چاپ و صحافی دفاعیات را بر عهده داشت؛ و انتقاد به آن در این مورد بود که چرا مرکزیت دچار خرده کاری شده است؟! مثلاً انتشار مجموعه دفاعیات به صورت مصوّر، که زیرنظر رضا رضایی، توسط مهدی تقوایی و خلیل دزفولی، چاپ و صحافی می شد از این موارد بود. ردگیری یکی از همین دفاعیات، به کشته شدن رضا و دستگیری تقوایی منجر شد. انتقاد دیگر این بود که طی یک سال، که تشکیل گروه های مستقل و گروه های همه جانبه در دستور کار سازمان قرار گرفته است، عملکرد سیاسی و بار سیاسی این گروه ها با توجه به راندمانشان پایین است؛ که باز - به نوعی - به خرده کاری های مرکزیت برمی گشت. گروه ها باید همه جانبه رشد می کردند؛ ولی از آنجا که مرکزیت آن زمان فقط مرکب از دو نفر بود (رضا رضایی و بهرام آرام) و کار دفاعیات هم وقت می گرفت، این گروه ها به حال خود رها شده بودند؛ و هر یک برای خود عملیات تدارک می دید. یک رهنمود سیاسی و تاکتیکی و استراتژیک هم از طرف سازمان

۱- همان. نیز پرونده حسین روحانی، ج ۳: ذیل «جمع های بررسی و تصمیم».

به این گروه ها داده نشده بود؛ دلیل این مسئله هم خیلی روشن بود، سازمان بعد از ضربه شهریور، بار سیاسی اش را از دست داد؛ و عناصر مجرّب آن نیز دچار خرده کاری شده بودند و از بقیه هم کار بیشتری ساخته نبود. فی المثل یک گروه به این نتیجه می رسید که ماشین های ساواک را در پارکینگ بمب گذاری کند؛ گروهی دیگر می خواست در بعضی اماکن دولتی یا وابسته به امپریالیسم در شهرستان ها بمب بگذارد و مانند اینها... دیگر خطی از سوی مرکزیت وجود نداشت. و همین مورد انتقاد بود. مسئله دیگری که در آن جلسات مطرح شد، نتیجه کار سازمان در وحدت با سایر گروه ها بود. در یک سند ساواک چنین آمده است: «اطلاعات واصله از چندی قبل مؤید این امر بود که در رده های رهبری دو سازمان براندازی و خرابکار فعال یعنی سازمان «مجاهدین خلق» وابسته به نهضت باصطلاح آزادی (مذهبیون افراطی) و «چریک های فدایی خلق» (گروه کمونیستی وابسته به سازمان جنبش انقلابی مسلحانه ایران) زمینه و مقدمات یک ائتلاف به منظور ادامه مشترک فعالیت های موردنظر بوجود آمده است. خرابکاری ها و انفجارهایی که همزمان با مسافرت رییس جمهوری آمریکا به ایران از جانب گروه های موصوف صورت گرفت و متعاقب آن اعلامیه هایی که از طرف آنان در این زمینه انتشار یافته، مبین این نکته بود که دو گروه موصوف اقدامات مزبور را با هماهنگی کامل انجام و هر گروه از طرح و برنامه گروه دیگر اطلاع داشته است. با توجه به این قرائن و شواهد یکی از منابع ارزنده ساواک بمنظور تعیین ماهیت این ائتلاف و شناسایی عوامل دو گروه انتخاب و توجیه، تا اجرای یک سلسله اقدامات عملیاتی و مراقبتی، در مسیر فردی بنام مصطفی شعاعیان متولد ۱۳۱۴ فارغ التحصیل رشته جوشکاری هنرسرایعالی و کارمند سابق هنرستان حرفه ای شماره چهار نازی آباد، قرار گرفت. در تماس های مداومی که منبع با مصطفی شعاعیان گرفته نامبرده مطالبی عنوان نموده که مبین یک سلسله فعالیت های پنهانی حاد از جانب وی بوده و باحتمال زیاد عامل ارتباط و ائتلاف عناصر رهبری دو سازمان فوق الذکر نیز خود وی می باشد.»(۱) بحث ها و جزواتی در این زمینه وجود داشت که برای اولین بار توسط همه مسئولین مورد مطالعه قرار گرفت. در آن روزها در صورت یک اشتباه تاکتیکی ممکن بود همه سازمان زیر ضربه دیگری برود و نابود

۱- بولتن ویژه، شماره ۹۵۵/۳۱۱، تاریخ ۲۱/۴/۵۱.

شود؛ به همین جهت تمام مسائل در اسرع وقت مورد بررسی قرار گرفت. نتیجه ای که گرفته شد این بود که مطالعات سیاسی، بیش از گذشته، در دستور کار اعضا قرار بگیرد. وقتی عملکردها محتوا نداشت و عملیات درخشنده ای نبود، معلوم بود بار سیاسی پایین آمده است. پیرو این نتیجه گیری ها یک سازماندهی جدید به عمل آمد و عضوهایی که بار سیاسی بیشتری داشتند، مسئول اعضایی شدند که بار سیاسی کمی داشتند، یا اصلاً نداشتند و یا در زمینه های سیاسی و ایدئولوژیک نقایصی داشتند. گویا در روزهای آخر این نشست است که خبر فرار تقی شهرام از زندان، به سازمان رسید.(۱) ترکیب خانه های مرکزی، که هر یک از سه عضو مرکزیت در یکی از آنها حضور داشت، بدین قرار بود: شاخه سیاسی: تقی شهرام، طاهره میرزا جعفر علاف (مریم)، عبداللّه زرین کفش و علیرضا سپاسی آشتیانی. شاخه نظامی: بهرام آرام، سیمین صالحی، محمد ابراهیم (ناصر) جوهری و لطف اللّه میثمی (میثمی بعدها به این جمع پیوست). شاخه کارگری: مجید شریف واقفی، لیلا زمردیان، وحید افراخته و محمد یزدانیان. این ترکیب، تقریباً تا اواسط نیمه دوم سال ۱۳۵۳ دوام داشت؛ البته بجز شاخه نظامی که با حادثه ۲۷ مرداد ۵۳ (انفجار بمب در توالت یک مسجد در دست ناصر جوهری و انفجار بمب در خانه مرکزی که منجر به زخمی شدن میثمی و سیمین صالحی گردید و هر سه نفر اینها دستگیر شدند) ضربه دید.(۲)

اولین تصفیه فیزیکی در سازمان

ترور جواد سعیدی

ترور جواد سعیدی(۳) محمد جواد پورسعیدی (حلاج نسب) فرزند غلامحسین در سال ۱۳۱۱ در یزد متولد شد. وی که در سال ۱۳۴۳ در بازار تهران به شغل بافندگی اشتغال داشت، از افرادی بود که پس از شهریور ۱۳۵۰

۱- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش.

۲- پرونده حسین روحانی، پرونده جواد قائدی: ذیل «مرکزیت و شاخه ها».

۳- مجموعه اطلاعات درباره جواد سعیدی و ترور وی پس از پیروزی انقلاب و به خصوص بعد از ضربه به مرکزیت پیکار تکمیل شد.

متواری شد. نامبرده یک بار در اول خرداد سال ۱۳۴۳ به اتهام مجروح کردن مأموران انتظامی دستگیر گردید و بعد از مدتی آزاد شد. مجددا در تاریخ ۱۹/۹/۵۱ به اتهام ارتباط با سازمان دستگیر گردید. در اسناد پرونده سعیدی از سرانجام این بازداشت اطلاعی منعکس نشده است. جواد سعیدی در سال ۱۳۴۵ توسط محمد حنیف نژاد عضوگیری شد. در طول دوران فعالیت خود - تا ضربه شهریور - با افرادی چون حنیف نژاد، دکتر محمد میلانی و احمد رضایی ارتباط داشت و چون در بازار تهران به کسب مشغول بود، در گروه بازار و روحانیت، فعالیت داشت و از محورهای مردمی جریان سازمان به شمار می رفت.(۱) پس از ضربه شهریور، سعیدی مخفی شد و تحت مسئولیت احمد رضایی و سپس محسن فاضل قرار گرفت. منزل مخفی و سازمانی سعیدی اولین پایگاهی بود که رضا رضایی، پس از فرارش، در آنجا مستقر شد و بیش از دو ماه در آنجا ماند. شاید اولین رگه های مخالفت سعیدی با سازمان، بعد از برخوردهای مکرّر با رضا پدید آمده باشد.(۲) پس از چند ماه سکوت در این مورد، جسته و گریخته گزارش هایی دالّ بر اظهارنظرهای انتقادآمیز سعیدی به سازمان و اعضای آن، به مرکزیت می رسید. در اواخر زمستان ۱۳۵۱ در نشستی که رضا رضایی عضو مرکزی و رهبر سازمان نیز در آن حضور داشته و گویا نشست به دعوت وی تشکیل شده بود - بر اساس شواهد و قراین قطعی - مسئله اعدام سعیدی، که قبل از آن نیز در مرکزیت مطرح شده بود، مورد اتفاق گرفت و تصویب شد. اطلاع دقیقی از محل زندگی او در دست نبود و به همین جهت محسن فاضل و علیرضا سپاسی آشتیانی، که هر دو در آن زمان از کادرهای درجه یک سازمان - بلافاصله پس از مرکزیت - بودند، موظف می شوند وی را بیابند و ترور کنند.(۳) سعیدی، در طول نزدیک به یک سال و نیم - از زمان جدایی تشکیلاتی تا پاییز ۵۲، در قم زندگی می کرد. در آنجا، با کمک یکی از روحانیون مرتبط با وی (حجه الاسلام رضوانی) به لباس روحانیت درآمد و با نام مستعار «سید حسن تقوی» زندگی مخفی اختیار کرد. تا اینکه در شهریور ماه ۱۳۵۲، زمانی که ماه ها از کشته شدن رضا رضایی می گذشت و مرکزیت

۱- شروع فعالیت های سیاسی خلیل دزفولی از طریق آشنایی با سعیدی و تقوایی در جلسات «مکتب جعفری» و «مکتب المهدی» بود. خلاصه پرونده ها...: فقیه دزفولی، محمدعلی «خلیل».

۲- اظهارات وحید افراخته مندرج در پرونده جواد سعیدی.

۳- پرونده حسین روحانی : ذیل ترور جواد سعیدی.

سازمـان مرکب از تقی شـهرام، بهرام آرام و مجیـد شـریف واقفی بود، یکی از اعضـای سازمـان به نـام مهـدی موسوی قمی به مرکزیت گزارش داد که «فردی با لباس روحانی، در خانه ای در قم، مشاهده شده

است که به نظر می رسد مخفی باشد؛ چون اغلب اوقات در خانه به سـر می برد و دیده شده است که گاهی لباس شخصـی نیز می پوشد». در آن زمان اگر کسی در شرایط اختفا و زندگی غیرعادی به سر می برد، وابستگان سازمان موظف بودند وضعیت وی را گزارش نماینـد تـا در صورت امکـان وصـل شود. مرکزیت با بررسـی گزارش مزبور، احتمال داد که این شـخص، جواد سعیـدی باشـد. بـدین منظـور، محسـن فاضـل برای شـناسایی به قم رفت و هـویت وی را تأییـد کرد.(۱) پس از ملاقـاتی ظـاهراً تصـادفی، فاضـل به سـعیدی پیشـنهاد کرد: «حالاـ که تو نمی خواهی بـا مـا کـار کنی، می توانیم وسایل اعزام تو را به خارج از کشور فراهم کنیم»؛ و قرار شد که سـعیدی، برای مذاکرات نهایی، به تهران بیاید و در یک خانه سازمانی با مسئولان به مذاکره بنشیند. در تاریخ ۱۶ مهر ماه ۱۳۵۲ محسن فاضـل با سـعیدی در تهران ملاقات نموده او را به بهرام آرام تحویل داد و بهرام هم وی را به خانه ای در خیابان حشمت الدوله هدایت کرد. طبق اظهارات وحید افراخته و سیمین صالحی و با جمع بندی مجموعه اطلاعات و قراین، جواد سعیدی در زیرزمین خانه مزبور مورد اصابت گلوله ای از سوی یکی از اعضای مرکزیت با نام مستعار «علی» (بهرام آرام) قرار گرفت و پس از آنکه جسـدش در یک کیسه برزنت پیچیـده شـد، به داخل اتومبیلی که بهرام آرام در آن بوده و راننـدگی اش به عهـده سـیمین صالحی بوده منتقل گردیـد. جسـد به اطراف سـرخه حصار، اول جاده آبعلی، برده و سوزانـده شد و در چند نقطه دفن گردید.(۲) دو روز پس از این ترور، مسـئولین و کادرهـا از اعضای تحت مسـئولیت خود در مورد «فرد بریـده ای که قصـد دارد اطلاعـات مربوط به سازمـان را، پس از معرفی خود به سـاواک، در اختیـار رژیم بگـذارد»، نظرخواهی کردنـد؛ برآینـد مجموعه نظرات، ضـرورت اعدام چنین شخصـی بوده است.(۳) سـاواک و کمیته مشترک، تـا سال ۱۳۵۴، یعنی زمان دسـتگیری وحیـد افراخته، از این جریان مطلع نبودنـد. اما چون افراخته نام سـعیدی را نمی دانسـته فقط به ذکر مشخصات وی اکتفا کرده بود. به همین

۱- اظهارات برادر جواد سعیدی در دادگاه تقی شهرام. خلاصه پرونده ها...: سعیدی، جواد.

۲- متن اظهارات سیمین صالحی، خلاصه پرونده ها...: صالحی، سیمین.

۳- پرونده جواد سعیدی: تک نویسی وحید افراخته.

دلیل جواد سعیدی همچنان تا سال ۱۳۵۷ تحت تعقیب ساواک بود[۱] وحید افراخته، در جریان اعترافات مفصل و مشروح خویش، مطالبی نیز در مورد این ترور داخلی اظهار کرده است. آنچه افراخته نوشته، مبتنی بر نظر اعلام شده مرکزیت در مورد مقتول است و عمدتاً این توجیه را در بر دارد که فرد مزبور، در صدد معرفی خود به ساواک بوده است. یکی از افراد گروه[۲]، در سال (احتمالاً در بهار ۵۲)، تصمیم می گیرد خودش را به پلیس معرفی کند؛ زیرا از زندگی مخفی خسته شده و دلیلی برای «مبارزه» نمی بیند. گروه - بی درنگ - نقشه قتل او را می ریزد. بهرام آرام او را می بیند و می گوید: «از نظر ما، هرچند کار تو درست نیست ولی در عین حال چاره پذیر است؛[۳] اما لازم است مقداری با تو راجع به نحوه بازجویی، چیزهایی که از تو می دانند و خبرش از زندان به ما رسیده و چیزهایی که باید بگویی، صحبت کنیم.» آن فرد قبول می کند. بهرام آرام چشم های او را بسته، به وسیله اتومبیل، به یک منزل تیمی می برد؛ سپس او را وارد زیرزمین منزل کرده روی یک صندلی می نشانند. فرد، که وضع را غیرعادی می بیند، به وحشت می افتد و رنگش سفید می شود. بهرام اسلحه اش را از کمر می کشد و گلوله ای از پشت سر به مغز او شلیک می کند. گلوله از چشم راست او خارج می شود؛ خون فواره می زند و کف زیرزمین را پر می کند. ... سعی می کنند وحشت ناشی از آدم کشتن را از خود دور کنند. پتویی دور سر او می پیچند؛ سپس با قساوت قلب یک جنایتکار حرفه ای بدنش را تکه تکه کرده در رختخواب می پیچند و می برند می گذارند در صندوق عقب اتومبیل و به سمت بیابان های تهران پارس حرکت می کنند. در آنجا روی او بنزین و مواد آتشزای کلرات ریخته جسدش را به آتش

۱- خلاصه پرونده ها...: سعیدی، جواد.

۲- وحید افراخته در پاورقی نوشته خود درباره فرد مورد اشاره افزوده است: «این فرد دارای مشخصات زیر است: بهرام می گفت «اغلب سمپات های بازاری گروه را می شناسد. مدت ها ارتباطش قطع بود و ما نگران بودیم که نکند خودش را معرفی کند. سمپات های بازاری نیز از تصمیم او خبر داشتند و از لو رفتن خودشان می ترسیدند؛ بعداً به آنها گفته شد که او را فرستاده ایم خارج» در میان افراد باسابقه گروه نیز فرد سرشناسی است. به بهرام گفتم چرا این جریان را برای اعضا مطرح نکردید؟ گفت: «از نظر اطلاعاتی، نمی خواستیم پلیس بفهمد چه کسی کشته شده؛ و آن وقت [موقع دستگیری] در بازجویی، بیشتر کارها را تقصیر او انداخته و فرد مهمی قلمداد کنیم. اگر حتی می گفتیم فردی با این مشخصات سمپات های گروه را می شناسد، بیشتر اعضا می فهمیدند چه کسی کشته شده.» آیا این فرد از نزدیکان حنیف نژاد یا احمد رضایی نیست؟ تقی شهرام در تصمیم گیری شرکت داشته است.»

۳- اصل: «چاره ناپذیر».

می کشند.(۱)

به رغم اعترافات افراخته، ساواک فقط به هویت مقتول پی برد و تصورش این بود که عناصری از

شرکت کنندگان در این ماجرا را در اختیار ندارد؛ تا اینکه در مهرماه ۱۳۵۴، گزارشی از یک منبع داخلی در زندان کمیته مشترک به دست مسئولان رسید که نشانگر نقش سیمین صالحی در این جنایت بود. این گزارش، بازجویی مجدد وی را در پی داشت. چکیده این بازجویی در گزارش ساواک بدین صورت درج شده است: [...] درباره: سوزانیدن بسته مشکوک سیمین صالحی، عضو مسلح و دستگیر شده گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران [...] در ادامه تحقیقات اظهار می دارد: «در اواسط سال ۵۲، به اتفاق بهرام آرام (تروریست فراری) و یک نفر دیگر، به خانه ای واقع در خیابان حشمت الدوله رفتیم؛ و من دو تخته چادر شب را به هم دوختم و شیئی را بهرام و رفیق دیگر در آن پیچیده و در یک موقعیت در داخل صندوق عقب اتومبیل پیکان گذاشته و به اتفاق پس از تهیه بنزین به جاده مازندران، نرسیده به سرخه حصار - دوراه آزمایش رفتیم و بسته را آتش [زده [و از بین بردیم.» نظریه: با عرض مراتب فوق و عطف به اینکه برابر سوابق موجود، در طول مدت فعالیت بهرام آرام (تروریست فراری) به اتفاق مجید شریف واقفی (معدوم)، فردی از اعضای گروه که تاکنون مشخصات او مشخص نشده، کشته و سوزانیده شده است و به احتمال قوی بسته آتش زده شده توسط سیمین صالحی و دیگران همان شخص می باشد، لذا تقاضا دارد در صورت تصویب اجازه فرمایند: ۱- با استفاده از وجود متهم، منزل شناسایی تا در صورت تخلیه، با استفاده از ساکنین و صاحب منزل، نسبت به شناسایی افراد خرابکار اقدام گردد. ۲- سه اکیپ واحد اجرایی، در معیّت متهم، نسبت به شناسایی محل از بین بردن جسد و در صورت امکان کشف بقا[یا]ء جسد اقدامات لازم معمول گردد. [...(۲)] چند روز بعد، در ۱۴ آبان ماه ۱۳۵۴، گزارشی از زندان کمیته مشترک به مسئولان رسید که حاکی از حساسیت سیمین صالحی در مورد این اعتراف و تلاش وی برای انتقال خبر «سوختن» این ترور به

۱- اعترافات وحید افراخته، خلاصه پرونده ها...: افراخته، وحید.

۲- گزارش «منوچهر وظیفه خواه» (معروف به منوچهری) بازجوی ساواک به مسئولان بالاتر، در تاریخ ۳/۸/۵۴.

بیرون از زندان (سازمان و مرکزیت آن) بود. در قسمتی از این گزارش آمده است:

سیمین صالحی، در یک گفت و گوی دوستانه و خصوصی داخل زندان کمیته، اظهار داشت: «بازجویم مرا زیاد می زند و امروز هم اعتراف به خانه ای نمودم که بسته بزرگی به اتفاق بهرام آرام و یک نفر دیگر - که [او را [چشم بسته به آنجا بردم - [از آن] خارج [کردیم] و در خارج از تهران، آن را آتش زدیم [...] با اکیپ رفتم و منزل را نشان دادم.» آن گاه به یکی از افراد مورد اعتماد خود، آهسته گفت: «اگر تو به زندان قصر انتقال داده شدی و شخصی مورد اعتماد پیدا کردی، جریان اعتراف من درباره خانه و بسته آتش زده شده را بازگو کن تا به گوش بچه های بیرون برسد.»(۱) نخستین بار، ابتدا در مهر ماه ۱۳۵۷ و سپس در نیمه اول سال ۱۳۵۸، عناصر مارکسیست سازمان، نخست در «اطلاعیه بخش مارکسیستی لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران» و مجدداً در جزوه ای که با نام «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» منتشر کردند و موضوع آن، شرح اختلافات و انشعابات درونی عناصر مارکسیست شده مجاهدین خلق بود - ضمن انتقاد بر عملکرد تقی شهرام و باند وی در مورد ترورهای داخلی - از ترور «جواد سعیدی» دفاع کردند و مدعی شدند که وی و یک ترور شده دیگر قصد معرفی خود به ساواک را داشته اند.(۲) پس از انتشار این جزوه، خانواده جواد سعیدی که تصور می کردند وی توسط رژیم شاه به قتل رسیده است، در سال ۱۳۵۸ به آیه اللّه طالقانی مراجعه و در این مورد از ایشان چاره جویی کردند. بنا بر آنچه در یکی از جزوات مربوط به یادنامه آیه اللّه طالقانی آمده، ایشان از مسئولان سازمان در این مورد توضیح خواست و آنها در پاسخ، صریحا ادعا کردند که سعیدی قصد معرفی خود به ساواک و لودادن اطلاعاتش را داشته است.(۳) اما هیچ سند یا شهادت مستقل و معتبری مبنی بر اینکه سعیدی چنان تصمیمی داشته وجود ندارد و حتی چه بسا علت اینکه از مرتبطین با خود درخواست کرده بود ردهای خود را پاک کنند، این بوده که در صورت دستگیری احتمالی، از طریق وی کسی لو نرود. طبق اسناد ساواک، نامبرده پس از دستگیری در ۱۵ خرداد ۴۲ تا سال ۵۷ تحت تعقیب

۱- گزارش منبع ساواک از درون زندان زنان مبتنی بر اظهارات سیمین صالحی.

۲- اطلاعیه بخش مارکسیستی لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران / مهرماه ۱۳۵۷، ص ۱۵: «لازم به تذکر است که دو تن دیگر به نام های علی میرزا جعفر علاف و جواد سعیدیدر سازمان اعدام شده اند. اعدام آنها در این رابطه بوده است که آنها درصدد آن بوده اند که خود را به رژیم معرفی نموده و نتیجتاً اطلاعات خویش را در اختیار او قرار دهند.»

۳- پدر طالقانی: صص ۲۱ - ۲۴.

قرار داشته و هیچ گونه اطلاعی از وی در پرونده اش وجود ندارد. ولذا قصد معرفی خود و همکاری با پلیس قطعا منتفی بود و تصـفیه وی جنبه ایدئولوژیک داشـته است.(۱) جواد قائـدی، از کادرهـای سازمـان، که در سـال هـای پس از بحران ۱۳۵۴ در مرکزیت نیز حضـور یـافت و از عوامـل مطیع تقی شـهرام بـود، روایـتی مشـابه مرکزیت از ترور سـعیدی دارد که نظر به برخی اطلاعـات منـدرج در آن قابـل توجه است. جواد سـعیدی، که از سـمپات هـای بازاری و فعال بود، در حـدود سال ۵۱ بریده و تصـمیم به کنـاره گیری از فعـالیت می گیرد؛ و چـون از نظر سـاواک لو رفته بود، برای عـادی کردن وضع خود و بـازگشت به زنـدگی علنی، بـا مراجعت به سـمپات هـای سازمان از آنها می خواست که ردپاهای خود را پاک کننـد تا او بتوانـد خود را به ساواک معرفی کند.(۲) بدیهی بود که با توجه به سابقه فعالیت او و شـناسایی وسـیع از سـمپات های علنی سازمان، چنین پاک کردن ردهایی امکان پذیر نبود؛ به همین علت سازمان و مرکزیت آن تصـمیم به ترور وی می گیرد که این تصـمیم در تابستان ۵۱ گرفته شد و اجرای آن به کاظم ذوالانوار واگذار می شود. اما با ضرباتی که سازمان در اواخر تابستان و پاییز ۵۱ می خورد و از جمله دسـتگیری ذوالانوار، این تصـمیم عملی نشـده و اجرای آن به تعویق می افتـد. سـپس در بهار سال ۵۲ یک بار دیگر ترور سـعیدی در دسـتور کار قرار می گیرد؛ که باز هم با ضـربه [به] رضا رضایی به عمل در نمی آیـد. در پاییز ۵۲ و به دنبال تصـمیم نهایی سـعیدی برای معرفی خود به ساواک و نیز تأکیـد ذوالانوار از داخل زنـدان در مورد ترور وی، این اقـدام به طور جدّی در دستور قرار گرفته و این بار به اجرا درمی آید.(۳)

ص:۵۹۰

۱- پرونده محمدجواد پورسعیدی (حلاج نسب).

۲- همـان گونه که در متن اشـاره شـد، به جز ادعـای افراد مرتبـط بـا ترور سـعیدی، قرینه و یـا مـدرک معتبری برای اثبات این موضوع در دست نمی باشد.

۳- روزنامه ابرار، ۳۰/۴/۱۳۶۹: ص ۲. پرونده جواد قائدی: ص ۴۹.

فصل دوم: روند تغییر ایدئولوژی

مراحل مارکسیست کردن اعضا

مغالطه «مبارزه ایدئولوژیک»

رهبری مارکسیست شده سازمان تصمیم گرفت که روند دگردیسی عقیدتی خود را - با صرفه جویی بیشتر نسبت به «زمان» - در سطح کادرها و اعضا تعمیم دهد. از همان نخست، به اراده تقی شهرام، نوعی تقسیم کار صورت گرفت: نگارش متون آموزشی و القای کتبی شبهات را شهرام خود به عهده گرفت؛ و اجرای عملی و گام به گام تغییر ایدئولوژی به ناصر جوهری محوّل گردید. با توجه به ارتباط محدود شهرام با اعضا و بدنه سازمان، عملاً جوهری بازوی فکری و اجرایی او در روند دگردیسی بود. برخلاف بهرام آرام، جوهری از توان و اقتدار لازم برای برخورد تئوریک و نظری برخوردار بود و چنانکه گفتیم، پس از تقی شهرام، نخستین فرد از اعضای سازمان بود که مارکسیست شد.(۱) این نکته را یادآور شویم که روند «مارکسیست شدن» کادرهای بالای سازمان با روند «مارکسیست کردن» دیگر اعضا متفاوت بود. کادرهای بالا، ضمن مباحثاتی که تقی شهرام به راه می انداخت - تقریبا -

در همان پاییز ۵۲ مارکسیست شدند.

ص:۵۹۳

۱- خلاصه پرونده ها...: جوهری، محمدابراهیم (ناصر).

مراحل اجرایی «مارکسیست کردن» اعضا، با کارگردانی ناصر جوهری، جنبه های مختلفی داشت که به ترتیب «اجرا» و با استناد به خاطرات و نوشته های افراد تحت مسئولیت وی - به خصوص خلیل دزفولی - در اینجا می آید. لازم به تذکر است که طبق رهنمودها و دستورالعمل های جوهری - که غالباً توسط تقی شهرام و بهرام آرام انتقال می یافت - کادرهای مسئول ملزم به اجرای مراحل زیر، در کلاس و حوزه یا هسته تحت مسئولیت خود بودند.

تخلیه روانی

در این مرحله، مسئول با ظرافت و به تدریج، حسّاسیت های مذهبی، به خصوص حسّاسیت ها و وسواس های عبادیِ اعضا (یا عضو) را ابتدا کم می کرد و بعد از بین می برد. برای مثال، پس از یک نشست ناگهان اظهار می کرد که نمازش قضا شده؛ و پس از چند بار تکرار، کاری می کرد که اعضا از او توضیح بخواهند؛ و او در جواب می گفت که به جای آن (ادای بموقع نماز) کارهای مثبت انجام دادیم - مثلاً- کار تئوریک مفید کردیم - و ضمناً قضای نماز را هم می خوانم! بعداً اعضا را به نوبت، در منگنه زمانی خاصّی قرار می داد؛ به حدی که نتوانند - مثلاً - نماز ظهر و عصر را بخوانند، آنگاه در برابر احساس شرمندگی و گناه اعضا، به آنها توضیح می داد که هر کاری به حفظ سازمان بینجامد، مثل نماز است؛ چرا که برای مثال، اگر شما به جای اجرای یک قرار یا زدن یک علامت سلامتی، نماز می خواندید وضعیت تشکیلات مختل می شد، ولی شما اکنون هم می توانید قضای نماز را بخوانید. در کنار این برخوردها، فرازی از جزوه مبارزه چیست (اولین اثر آموزشی سازمان) توسط مسئول تفسیر می شد؛ در این فراز قید شده بود که خودسازی تا زمانی مفید است که مانعی در راه مبارزه نباشد؛ و در تفسیر «خودسازی»، نماز و روزه را از مصداق های آن عنوان می کرد. در همین راستا در طول ماه رمضان سال های ۵۲ و ۵۳، اکثر افراد رده دو سازمان، به دستور مسئول خود، روزه نگرفتند؛ چون استدلال می شد که در نتیجه روزه توان و انرژی مبارزه از آنها گرفته می شود. برنامه ریزی های این ایام نیز طوری بود که - عملاً- عضو را خسته می کرد (فرستادن به کارگری، قرارهای متعدد و بی ثمر، علامت زنی های بی دلیل و...). در آخرِ این مرحله، که همراه با آن مراحل دیگری نیز اجرا می شد، عضو «مذهبی» - عملاً و روحاً - نسبت به انجام اعمال

عبادی بی تفاوت می شد.(۱)

قطع آموزش های مذهبی و مطالعات اسلامی

از ابتدای شکل گیری سازمان، گهگاه ولی به طور مستمر، مطالعه قرآن و نهج البلاغه و بحث های - به اصطلاح - تفسیری و یا مطالعات فردی روی این متون وجود داشت؛ و از جمله وظایف مسئول، کار تفسیری و توضیحی در این موارد بود. اما در وضعیت جدید سازمان، با طرح این موضوع که «ما در کلیّت امر، اسلام و قرآن و نهج البلاغه را پذیرفته ایم ولی در مورد متون مربوط به مبارزه، ضعف داریم»، به تدریج آموزش های مذهبی - در مقاطعی - حذف و بعد به طور کلی قطع گردید.(۲)

جایگزینی متون مارکسیستی

همزمان با قطع آموزش ها و مطالعات مذهبی، آموزش متون مارکسیستی - که متون قدیمی و بعضاً جدید بود - جای بیشتری را اشغال کرد. در این دوره، آموزش - عمدتاً - روی کتاب های چه باید کرد (لنین)، تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی (تصویب و تقریر استالین)، مسائل لنینیسم (استالین) و برخی جزوه های مربوط به چین و ویتنام متمرکز شد و تقریباً تمام اوقات فراغت اعضا را پر کرد.(۳)

طرح شبهات به وسیله «جزوه سبز»

از همان اوایل پاییز ۵۲، تقی شهرام سلسله مقالات و یا - صرفا - طرح سؤالات و شبهاتی را به قصد سست کردن اعتقاد اسلامی اعضا، در نشریه داخلی سازمان (که همه اعضا موظف به مطالعه و آموزش آن بودند) آغاز کرد. چون اولین جزوه ای که این مقالات در آن چاپ شد، به دلیل کمبود کاغذ سفید تحریر، روی کاغذ سبز تجارتی چاپ شد، به «جزوه سبز» معروف گردید(۴) و نشریات بعدی نیز - به رغم تفاوت

۱- اظهارات خلیل دزفولی. برای آگاهی بیشتر Î تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰-۱۴۱.

۲- مقدمه بیانیه اعلام مواضع... . خلاصه پرونده ها...: جوهری، محمدابراهیم (ناصر). نیز Î اظهارات علی خدایی صفت مندرج در تحلیل آموزشی...: صص ۱۵۰ - ۱۵۵.

۳- تحلیلی بر تغییر و تحولات...: صص ۱۸ - ۲۲؛ با تلخیص.

۴- یادداشت های تقی شهرام در دادستانی انقلاب. خلاصه پرونده ها...: ابراری، محمدحسن.

رنگ کاغذ - بدین نام خوانده شدند!(۱)

شهرام در این جزوه ها سؤالاتی را همراه با توضیحی مختصر مطرح می کرد که حتی در افراد قوی تر مذهبی نیز خلجان و تردید ایجاد می نمود. عمده ترین سؤالات عبارت بود از: ۱- چرا در جزوه شناخت به جای به کار بردن کلمه «دیالکتیک»، به طور محافظه کارانه، لفظ ناکافی و نارسای «دینامیک» انتخاب شده؟ (تلاش در اثبات بی صداقتی مسئولین قبلی سازمان). ۲- چگونه می توان هم به «ماتریالیسم تاریخی» و روند دوره های تاریخی که توسط مارکسیسم تبیین شده اعتقاد داشت و هم پدیده «وحی» و «نبوّت» را پذیرفت؟ ۳- چرا مسئولین سازمان قبلاً مباحثی که مربوط به مسائل متافیزیک - فی المثل راجع به ملائکه و امثال آن - بود، از آموزش حذف می کردند و مطالعه آن را در نهج البلاغه (به خصوص خطبه هایی که مربوط به این موضوعات است) به تعلیق و تعویق واگذار می کردند؟ ۴- مسئولین قبلی سازمان چرا سؤالات و مشکلات اعضا را در خصوص آنچه حضرت علی درباره «زن» در نهج البلاغه گفته و آنچه در قرآن در این مورد آمده، با سکوت برگزار می کرده اند؟ آیا مطالبی که در قرآن و نهج البلاغه در مورد «زن» آمده، شما را قانع می کند؟ ۵- تحقیر «مردم» (ناس) را در قرآن چگونه تبیین و توجیه کنیم؟ ۶- هیچ گاه تا به حال، به طور جدی، با مسئله «برده داری در اسلام» برخورد کرده اید؟ ۷- آیا به نظر شما آنها که در جریان مبارزه مسلحانه نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند، موفق اند یا خیر؟ در مسئله مبارزه، فرق ما که مسلمانیم با چریک های فدایی که مارکسیست اند چیست؟ ۸ - آنهایی که به خدا اعتقاد ندارند ولی مبارزه می کنند، با ما چه تفاوتی دارند؟ اگر اعتقاد به خدا پیدا کنند، چه تغییری در عملشان ایجاد خواهد شد؟ ۹- به نظر شما محدودیت هایی را که به دلیل اخلاق مذهبی در روند عمل تشکیلاتی و مبارزه ایجاد می شود، چگونه می توان برداشت و در عین حال آن اخلاق و اعتقاد را هم حفظ کرد؟ ۱۰- با دقت در عملکرد سازمان، طی این چند سال، سعی کنید علل ضربه ها را پیدا و بررسی کنید. ۱۱- ایده آلیسم پنهان در متن ایدئولوژی سازمان چگونه با شرایط عینی مبارزه قابل انطباق است؟(۲)

ص:۵۹۶

۱- خلاصه پرونده ها...: ابراری، محمدحسن؛ فقیه دزفولی، محمدعلی (خلیل).

۲- مفاد جزوه سبز، به نقل از متن بیانیه اعلام مواضع... و پرونده ها.

در کلاس ها و حوزه های تشکیلات سازمان، در آن مقطع مسئول، طبق رهنمود مرکزیت، خود جوابی به این سؤالات نمی داد و فقط به اعضا می گفت که جواب و تحلیل سؤالات را خودشان دربیاورند.

اعلام مارکسیسم

مسئول، پس از طی مرحله به مرحله رهنمودهای مرکزیت و در صورت احساس وجود زمینه مستعد در عضو (که معمولاً تحصیل حاصل بود)، به وی اظهار می داشت که «سازمان مارکسیست شده و تو هم باید تصمیم بگیری». نتیجه معلوم بود و اغلب اعضا می پذیرفتند که از مرکزیت تبعیت کنند و مارکسیست شوند. در واقع، از مدت ها پیش، عضو موردنظر عملاً مارکسیست بوده و فقط به تصریح مسئول خویش نیاز داشته است!(۱) خلیل دزفولی، که در جریان «مبارزه ایدئولوژیک» تحت مسئولیت مستقیم ناصر جوهری قرار داشت، شرح گذراندن این مراحل را - به اجمال - بیان کرده است: من و ابراهیم داور، زمانی، تحت مسئولیت ناصر جوهری قرار گرفتیم. در اوایل ناصر نسبت به انجام عبادات اهتمام داشت ولی بحث نهج البلاغه و قرآن را قطع کرد؛ با این تأکید که فعلاً باید در زمینه تئوری کار کرد [و باید] به نحو دیگری خود را بارور کنیم. کتاب تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی را در دستور آموزش قرار داد و در کنار آن جزوه های آموزش داخلی سازمان (جزوه های سبز) را به ما می داد و در قبال سؤالاتی که در جزوه مطرح بود و قید شده بود که جوابش را خود بیابند، پاسخی نمی داد؛ ولی سؤالات را می شکافت. این سؤالات از این قبیل بودند: - با توجه به اعتقادمان به ماتریالیسم تاریخی، چگونه می توانیم پدیده «وحی» را توضیح دهیم؟

- چرا در قرآن ذکر شده است که اکثر مردم نادان، ناسپاس و...اند؟ - در مورد نقش زن در قرآن و نهج البلاغه فکر کنید. همراه با طرح این گونه سؤالات و قطع آموزش قرآن و نهج البلاغه و شرح آموزش های جدید ماتریالیستی، بی اعتنایی ناصر به امور مذهبی نیز بیشتر مشهود بود؛ مثلاً- آخر وقت قرار که داشتیم، می گفت: «نمازم قضا شده... ولی خوب، مهم نیست؛ چون ما به چیز

۱- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰ - ۱۴۱.

مهمتری پرداختیم.» و یا وقت ما را به نحوی پر می کرد که به نماز خواندن نمی رسیدیم.

وقتی که این مشکل را با او مطرح می کردیم، می گفت: «شما باید در مواقعی به انتخاب دست بزنید؛ به قرار نرسیدن و در نتیجه – الکی – خانه ای تخلیه شدن مهمتر است و یا انضباط داشتن؟ و اگر می خواستین به نماز برسین، اون شقّ اول پیش می آمد...» به همین ترتیب ادامه می داد تا اینکه یک روز به من و ابراهیم داور گفت: «فردا می خواهم مسئله مهمی را مطرح کنم.» فردای آن روز فقط چند دقیقه آمد و خیلی سریع گفت: «سازمان مارکسیست شده؛ شما هم تصمیم تون [را [بگیرین.» ما از او پرسیدیم که آیا خودش نیز مارکسیست شده؛ که جواب مثبت داد. آن شب را کمی فکر کردیم و فردا هر دو جواب دادیم که ما نیز ایدئولوژی جدید سازمان را پذیرفته ایم. [...] زود قبول کردن مارکسیسم من، از دید ذهنی ام نسبت به مسئولین خود در می آمد. من همیشه با مسئولین برخورد مطلق می کرده و آنها را آدم های کامل و منزّهی می دانستم و هرچه می گفتند قبول می کردم . مسئله ایدئولوژی قبلاً با همکلاسی ام مطرح شده بود و آنها نیز در کلاس قبلی، مارکسیسم را قبول کرده بودند. خلاصه ما نیز مارکسیست شدیم.(۱) نوعی دیگر از ترفندهای «استحاله» ایدئولوژیک، در نحوه برخورد بهرام آرام و عضو تحت مسئولیتش، علی خدایی صفت (عضوی مردّد که با شریف واقفی نیز ارتباط داشته است)، نمایان است. خدایی صفت ضمن تشریح این جریان، از قول بهرام آرام چنین نقل می کند: «ایدئولوژی التقاطی بوده، زیربنای ماتریالیستی داشته و روبنای مذهبی را به آن چسبانده اند؛ چیزی که با هزار من سریش هم نمی چسبد. دیالکتیک زیربنای ماتریالیسم است».(۲)

۱– همان، همان صفحات. نیز خلاصه پرونده ها...: فقیه دزفولی – جوهری. پرونده فقیه دزفولی، ج ۱: ص ۱۸۰.

۲– تحلیل آموزشی...: ص ۱۵۳.

مارکسیست شدن کادرها و اعضای مسئول

«زمینه رشد یک جریان فکری ماتریالیسم، به دلایل مختلف، فراهم شده و سازمان - بالقوه - آبستن چنین جریانی بود. با شکل گیری و رشد عناصر ذهنی این تحول، بروز یک جریان مارکسیستی و یا بهتر بگوییم ماتریالیستی، در سازمان صورت عینی به خود پذیرفت و جنبه مادی گرفت؛ و چندان طولی نکشید که استخوان بندی اصلی سازمان (غالب رفقای مسئول و کادرهای اصلی) مارکسیسم را پذیرفتند.»(۱) پروسه تغییر ایدئولوژی و به تعبیر روشن تر «روند ارتداد» - که جز در مورد عناصر نزدیک به تقی شهرام، در سایر موارد با استفاده از جزوه های سبز و عملیات روانی - ایدئولوژیک مسئول مارکسیست نسبت به اعضای مارکسیست نشده و سپس با انتشار مقاله «پرچم» همراه با حذف متون قدیم آموزشی و آموزش متون جدید مارکسیستی محقق شد - به جایی رسید که علاوه بر کادرها و مسئولان، کمتر عضو باسابقه ای بود که مارکسیست نشده باشد. در اینجا فهرستی از مارکسیست شدگان مهم سازمان ارائه می شود؛ با این توضیح که برخی از این افراد، بعدها - به دلایلی - مجدداً به مذهب بازگشتند. ۱ - تقی شهرام ۲- محمد ابراهیم (ناصر) جوهری ۳ - عبداللّه زرّین کفش ۴- بهرام آرام ۵ - علیرضا سپاسی آشتیانی ۶ - محسن فاضل ۷ - مجتبی علائی طالقانی(۲) ۸ - محمد یزدانیان ۹ - جواد قائدی ۱۰ - وحید افراخته(۳) ۱۱ - حسین احمدی روحانی (کادر خارج از کشور) ۱۲ - مرتضی (تراب) حق شناس (کادر خارج ۱۳ - مهدی موسوی قمی از کشور) ۱۴ - حسین خوشرو (کادر خارج از کشور) ۱۵ - جمال شریف زاده شیرازی ۱۶ - محمد طاهررحیمی ۱۷ - امیرحسین احمدیان (افسر شهربانی و مسئول اسبق زندان ساری)

۱۸ - عبداللّه امینی

ص:۶۰۰

۱- تحلیلی بر تغییر و تحولات...: ص ۱۸.

۲- تسرّی تغییر ایدئولوژی به کادرهای خارج کشور، توسط این سه تن (سپاسی، فاضل، طالقانی) صورت گرفت.

۳- وی در زندان تغییر موضع داد و وصیت نامه اش را با نام خدا آغاز کرد.

۱۹ - علی اصـغر دروس ۲۰ - محمـد کفـاش تهرانی ۲۱- محمـدصادق (مجیـد) لغوی ۲۲ - محمـدرضا احمدآخونـدی ۲۳- محمـدعلی (خلیـل) فقیه دزفولی (وی در زنـدان به ۲۴- ابراهیم داور مـذهب بـازگشت.) ۲۵- محمدحسن سـبحان اللّهی ۲۶- عباس جاودانی عرفانی ۲۷- علی اکبر قائمی ۲۸- هاشم وثیق پور ۲۹- محمود (آقاکوچک) نمازی ۳۰ - مرتضی سیدخاموشی ۳۱- محسن سیدخاموشی ۳۲ - احمد هاشمیان قزوینی ۳۳- محمد حاج شفیعیها ۳۴ - زین العابدین (زینال) حقانی ۳۵- محسن طریقت منفرد ۳۶ - محمد صادق ۳۷- حسین سیاه کلاه ۳۸ - محسن سیاه کلاه ۳۹- مهدی محسن ۴۰ - حسن آلادپوش ۴۱- ساسان صمیمی بهبهانی (در زندان ۴۲ - محسن بطحایی مجـدداً مذهبی شد - به نقل برادرش ۴۳ - محمد توکلی خواه کیوان صمیمیدر آخرین ملاقات پیش ۴۴ - محسن طریق الاسلام ازاعدام وی) ۴۵ - مهدی فتحی ۴۶- عباس پاک ایمان ۴۷ - مسعود فیروزکوهی ۴۸- محمدعلی عالم زاده ۴۹ - محمدقاسم عبداللّه زاده ۵۰ - غلامرضا سلطانی جهرمی ۵۱ - مرتضی کاشانی ۵۲ - سـیمین صالحی ۵۳ - لیلا ـ زمردیان ۵۴ - پوران بازرگـان ۵۵ - حوریه (هایـده) بازرگان ۵۶ - فـاطمه تیفتکچی ۵۷ - احمد صادقی قهاره ۵۸ - محمدباقر عباسـی ۵۹ - سیمین جریری ۶۰ - بتول (منیژه) افتخـاری ۶۱ - فاطمه جریری ۶۲ - اکرم صادق پور کلوری ۶۳ - صدیقه رضایی ۶۴ - محبوبه متحدین

۶۵ – منیژه اشرف زاده کرمانی ۶۶ – فاطمه میرزا جعفر علاف ۶۷ – جلیل احمدیان ۶۸ – حسین (مرتضی) آلادپوش ۶۹ – محمد خوشبختیان ۷۰ – علیرضا تشیّد ۷۱ – علیرضا زمردیان ۷۲ – بهمن بازرگانی ۷۳ – محمود اسماعیل خانی ۷۴ – ابراهیم خامنه ای ۷۵ – محمد خوانساری ۷۶ – مهدی خسروشاهی ۷۷ – احمد صادقی قهاره ۷۸ – حسین قاضی ۷۹ – حسن راهی ۸۰ – محمد رحمانی ۸۱ – کاظم شفیعیها ۸۲ – نرگس قجرعضدانلو ۸۳ – حوریه محسنیان ۸۴ – صادق فرد تقوی ۸۵ – مجید فیّاضی(۱)

۱- خلاصه پرونده ها...: ذیل همین اسامی.

فصل سوم: بازنگری تشکیلات

حضور پررنگ تر زنان و تحکیم سلطه شهرام

از مسائل عمده ای که پس از تغییر ایدئولوژی، هم توسط ساواک بدان دامن زده می شد و هم در سطح جامعه و از طریق خانواده های مذهبی مرتبط با مجاهدین خلق مورد تأیید قرار می گرفت، وضع نامطلوب «جایگاه زنان در سازمان مجاهدین خلق» بود. سازمان مزبور، در ابتدای تشکیل و تا سال ۱۳۵۰، سازمانی بیشتر «مذکّر» و «مردانه» بود و حضور زنان کمرنگ تر بود. همسران و بستگان نزدیک مجاهدین خلق (به علت اینکه اعضای متأهّل معدود بودند) یا نمی دانستند که آنها در چه جریانی قرار گرفته اند و یا اطّلاع جزیی داشتند؛ و هیچ یک به طور کامل در متن قضایا قرار نداشتند. پس از ضربه شهریور ۵۰ ، به تدریج که مسئله تهیه خانه های امن تیمی مطرح شد، موضوع عضویت دختران و زنان به صورت جدی پیش آمد؛ ولی به طور مشخص، از آغاز دوره حاکمیت رضا رضایی، در سطحی محدود، عضوگیری آنها آغاز شد. در آن دوره، به دلیل شرایط سخت خودسازی که در آن اوایل و تا یکی دو سال پس از شهریور ۵۰ وجود داشت، مسئله ازدواج اعضا نیز - به طور کلی - در دستور کار سازمان قرار نداشت. جریان «انحصار ازدواج در سطح مرکزیت و کادرهای بالا» از همین دوره آغاز شد؛ و در شرایطی که اکثریت قریب به اتفاق اعضای سازمان ازدواج نکرده و در تنگنای عاطفی و اخلاقی قرار داشتند، رضا رضایی با لیلا زمرّدیان ازدواج کرد.

در دوره ای که مرکزیت و سازمان ترکیبی جدید یافت و به خصوص سلطه تقی شهرام بر تشکیلات

محقّق شـد، مسـئله عضوگیری دختران و زنـان، به مثابه برنامه ای جـدی و اساسـی مورد توجه قرار گرفت. دلایل این امر بـدین قرار بود: ۱- داشتن پوشش و محمل مناسب جهت خانه های تیمی، عملیات شناسایی و نیز کنترل امنیت قرارها؛

۲- یکدست کردن نسبی ترکیب جنسـیتی سازمان؛ ۳- رقابت با چریک های فـدایی؛ ۴- حل مشـکل جنسی کادرها و اعضای تشـکیلات؛ به خصوص پس از رونـد تغییر ایـدئولوژی که عملاً به صورت انحصار ازدواج تشـکیلاتی در دست مسـئولان باقی مانـد؛ و همیـن امر، در سـال هـای ۵۶ - ۱۳۵۵ از معضـلات رونـد انتقـادی بـه «مرکزیت خودکـامه» از سـوی دیگر اعضـا و به خصوص کادرهای خارج از کشور گردید.(۱) در مورد نحوه و چگونگی عضوگیری زنـان، مرکزیت به این دو معیار یا فصـل مشترک رسـیده بود: الف - عضوگیری از زنان و دخترانی که نسبت خانوادگی نزدیکی با اعضای سازمان به ویژه زنـدانیان و اعدامیان داشـتند؛ ب - عضوگیری از آن دسته زنان و دخترانی که اعضای سازمان، به طور مستقیم، در خصوص آنها شناسایی کرده و بـدان ها اعتماد نموده بودند. در قسـمت اول، تعداد نسـبتاً قابل ملاحظه ای - به تدریج - عضوگیری شدند که معروف ترین آنها عبارت بودنـد از: لیلا زمرّدیان (خواهر علیرضا زمرّدیان، عضو زنـدانی سازمان)؛ پوران بازرگان (همسـر سابق محمد حنیـف نژاد - خـواهر منصـور بازرگـان عضـو زنـدانی سازمـان)؛ حـوری بازرگـان (همسـر لطـف اللّه میثمی و خـواهر منصـور بازرگان)؛ فاطمه امینی (همسر منصور بازرگان - خواهر عبـداللّه امینی، که توسط پوران بازرگان به سازمان معرفی شده بود)؛ صدیقه رضایی (خواهر احمد، رضا و مهدی رضایی)؛

۱- یادداشت های وحید افراخته.

بتول فقیه دزفولی (خواهر خلیل فقیه دزفولی، که پس از دستگیری برادرش مخفی شد).(۱) در قسمت دوم، چون شناسایی مبنای عضوگیری بود، معاشرت های بیشتری را برای اعضا ایجاب می کرد. وضعیت ارتباطی گروه طوری نبود که به راحتی بتوانند از دانشجویان و فرهنگیان عضوگیری کنند. از سوی دیگر، سازمان در صدد نخبه گزینی نیز نبود بلکه بنا به همان معیار، صِرف داشتن اطمینان به فرد و تشخیص اینکه برای زندگی مخفی و مبارزه آماده است، کفایت می کرد. در این مورد، شیوه ای توسط مرکزیت مارکسیست شده و به ویژه با ابتکار بهرام آرام، اعمال شد که در مواقع مکرّر و موارد متعدد، بحران زا و فاجعه بار شد. اعضای سازمان، به طور معمول، هر کدام با خانواده های یکی دو سمپات آشنا بودند. در روند ارتباط اعضا با سمپات ها، فرضاً یک کاسب یا کارمند که بر مبنای اعتقاد و ایمان اسلامی خود با یکی از عضوهای سازمان ارتباط فعّال داشت، همه زندگی اش را در اختیار آن عضو می گذاشت. روابط این گونه سمپات ها با اعضا، معمولاً بر این محورها قرار داشت: ۱- کمک های مالی مستمر می کردند؛ ۲- اطلاعات جمع آوری شده را در اختیار عضو قرار می دادند؛ ۳- عضو را در اوقات و زمان های مختلف در خانه خود جای می دادند؛ خانه آنها علاوه بر یک مخفیگاه مناسب، گهگاه حالت خوابگاه و محل استراحت داشت؛ ۴- در خانه خود، با کمک افراد دیگر سازمان یا به تنهایی، جاسازی هایی برای اختفای مدارک، اسلحه و دیگر تدارکات، تعبیه می کردند؛ ۵- در شرایط و جوّ مناسب و مساعد، به عنوان پشتوانه تبلیغاتی سازمان عمل می نمودند. وقتی یک عضو به خانه سمپات خود می رفت، در واقع، عضو آن خانواده شمرده می شد و نزدیک ترین روابط عاطفی را با همه اعضای خانواده برقرار می ساخت. این روابط - در اغلب موارد - خالصانه و بی شایبه بود ولی همان گونه که خواهیم دید، خیانت و ریب به تدریج جای این خلوص و صفا را گرفت؛ و آن هم از زمانی شروع شد که در شرایطی خاص، عضو، بیش از آنکه با سمپات خود مرتبط باشد، وقت بیشتری را با خانواده او صرف می کرد.

۱- خلاصه ها: ذیل همین اسامی.

ابتدای این قضیه، مقارن آغاز خانه گردی های اعضا در آذر ماه ۱۳۵۳ بود که مصایبی را به دنبال

داشت. در آن وضع اختناق آمیز، بیشتر اعضا، روزها و شب های بسیاری را بناچار در خانه های سمپات ها می گذراندند. ارتباط های داخلی سازمان به حداقل رسیده بود و گاهی یک عضو تا بیش از دو ماه، شبانه روز، در خانه متعلق به سمپات خود مقیم بود. در آن زمان، بیشتر اعضا روند تغییر ایدئولوژی را طی کرده مارکسیست شده بودند؛ لیکن سمپات ها بی خبر بودند و اعضا را در مراعات عبادات و ظواهر شرعی مشاهده می کردند؛ بنابراین جایی برای هیچ گونه نگرانی نبود. ضمن این اقامت ها و روابط، اعضای مخفی سازمان، خواه ناخواه، مقداری کار سیاسی و تبلیغی روی همسران سمپات ها انجام می دادند؛ که به طور معمول تأثیر زیادی بر جای می گذاشت. به گونه ای که دیدگاه سیاسی و گاه ایدئولوژیک یک زن، دیگر سازگاری و تناسبی با دیدگاه های سیاسی و اعتقادی شوهر در آن زمینه ها نداشت؛ و به قول تقی شهرام، «ممکن بود زن یک دوره دیالکتیک خوانده باشد ولی شوهر هنوز در بند دعای توسل باشد»!(۱) پس از اینکه این وضعیت از سوی مرکزیت سازمان بررسی گردید، تصمیم گرفته شد که زنان و همسران سمپات ها، در صورت صلاحیت، عضوگیری شوند؛ و چون عضوگیری آنها تناسبی با زندگی مشترک شان نداشت، می باید از شوهرانشان جدا می شدند. اجرای این امر چندان آسان نبود و به طرق و تاکتیک هایی، که طبق رهنمود مسئولان توسط اعضا به اجرا در می آمد، عملی می گردید. اهم و اعمّ این ترفندها را در زیر می آوریم: الف - عضو مرتبط به تدریج همسر سمپات خود را مارکسیست می کرد و ابتدا از او می خواست که تغییر ایدئولوژی اش را از شوهر پنهان دارد؛ سپس ضرورت کار در سازمان و پیوستن به تشکیلات را به او می باوراند؛ آن گاه این استدلال را مطرح می ساخت که زندگی با فردی که هیچ گونه تناسب و تجانس ایدئولوژیک و سیاسی با وی ندارد، منطقی و قابل دوام نیست. بدین ترتیب زمینه برای جدایی داوطلبانه زن از شوهر فراهم می شد.(۲) ب - عضو مرتبط، پس از آنکه همسر سمپات را مارکسیست می کرد، به طرقی او را شدیداً - از جهت

۱- یادداشت های تقی شهرام، مندرج در پرونده فاطمه فرتوک زاده.

۲- نمونه طاهره ایلخانی که به دستور ناصر جوهری و با اغوای خلیل دزفولی از شوهرش جدا شد، از آن جمله است.

عاطفی - به خود وابسته می نمود؛ سپس این مسئله را مطرح می ساخت که وقتی تفاهم و تجانس فکری و ایدئولوژیک در بین نباشد، روابط جنسی نیز بی معنا خواهد بود؛ ازدواج سنّتی و شرعی تنها یک قرارداد است که دو انسان آزاد از این قیود و سنن نیز می تواننـد این قرارداد را بین خود، بـدون موانع آن، منعقـد کننـد؛ پس زنی که به تکامل! رسـیده و مارکسـیست شـده ولی شوهرش مرتجع و مسـلمان و تکامل نایافته باقی مانده، عملاً و منطقا هیچ گونه تعهدی نسبت به او ندارد؛ اما همین زن، به رغم اینکه جامعه او را همسـر شرعی شوهرش می داند، با یک مرد مارکسیست و مبارز که «رفیق» اوست و با هم در یک جبهه قرار دارند، راحت تر و منطقی تر می تواند تفاهم عاطفی و تعهد زوجیّت داشـته باشد. در این مرحله، زن یا شـرعا و یا با پیوسـتن به سازمـان به دلخواه خود و بـا همکـاری عضو «مربوطه» از شوهر جـدا می شـد.(۱) ج - اگر عضـو احسـاس می کرد که همسـر سمپات را نمی تواند مارکسیست کند (به دلایل مختلف از جمله زمینه های قوی مذهبی و عاطفی) یا اصلاً ضرورتی به این امر نیست؛ چون وجود آن زن، به دلیل روابط عمومی مردمی، می تواند پوشش حفاظتی و محمل مناسبی برای خانه های امن باشد و این امر هم حتما مسـتلزم تغییر ایدئولوژی نیست؛ به خصوص که زن مزبور، از نظر سیاسی و مبارزاتی، هم به سازمان گرایش دارد و هم آمـاده هرگونه همکـاری است، عضوگیری چنین فردی در صورتی برای سازمـان امکان داشت که وی بتوانـد به هر صورت از شوهرش جـدا شود. در این مرحله، به تنـاسب موقعیت و شـرایط، ترفنـدهایی به کار می رفت: عضو مربوطه، از یک سو کارهایی وقت گیر و عبث برای سـمپات می تراشـید - که البته به زعم سـمپات و با توجیهی که از ناحیه عضو می شد، این کارهـا خیلی مهم جلوه می کرد؛ مثلاًـ او را به شهرسـتانی می فرسـتاد تـا در آنجا، در فلان قسـمت دیوار یک امامزاده، علامتی بزند! در ضـمن به این فرد توصـیه اکید می شد که مطلقاً در این مورد که این گونه همکاری ها را با سازمان دارد، با همسـرش صحبت نکنـد و حتی رفتارش را به گونه ای تنظیم نمایـد که احساس شود آدمی بی مسـئولیت و غیر سیاسـی شده است. همین عضـو، از سوی دیگر، هنگـام خلوت بـا همسـر نگران سـمپات - که از غیبت هـای مکرر شوهرش نـاراحت بود - سوءظن او را دامن می زد و حتی این احتمال را بعید نمی دانست که شوهرش با زنان دیگری رابطه داشته باشد؛ و برای محکم کاری، از زن می خواست که از شوهرش بازخواست کند که کجا بوده و

۱- نمونه های جذب و پیوستن منیژه اشرف زاده کرمانی، سیمین صالحی و بهجت مهرآبادی در این بخش جای می گیرند.

چرا به خانه نیامده است؛ و نظر می داد که اگر شوهر جواب نداد یا بهانه آورد، نشانه عدم صداقت و در

نتیجه خیانت اوست! این برنامه عیناً پیاده می شد و همسر سمپات - شاید برای نخستین بار در زندگی مشترکش - به طور جدی با شوهر دعوا و بگومگو می کرد. عضو مربوطه، برای محکم کاری، سمپات را چند نوبت دیگر به دنبال «نخود سیاه» می فرستاد و معمولاً با این سؤال او مواجه می شد که «چه جوابی به زنم بدهم؟»؛ و عضو با تأکید بر اینکه این گونه مسائل حسّاس و از نظر امنیتی چنین و چنان است، از سمپات می خواست که به زنش فرصت چنین سؤالاتی را ندهد و حتی با او تندی کند. نتیجه معلوم بود: روابط زن و شوهر روز به روز تیره تر می شد! از سوی دیگر، زمانی که عضو مربوطه با پرسش ها و تردیدهای همسر سمپات رو به رو می شد که چرا شوهرش این طور شده و رفتارش تغییر کرده، چنین پاسخ می داد که زن باید بر پافشاری اش بیفزاید، حق خود را مطالبه کند و نگذارد شوهرش به بیراهه رود؛ و در صورت ادامه این وضع، باید فکر دیگری بکند. در واقع بدون آنکه اسمی از طلاق برده باشد، رهنمود لازم را می داد. بدین ترتیب، زن و شوهر از هم جدا می شدند و زن، در شرایط تنهایی و بیچارگی، ناگهان با پیشنهاد عضویت در سازمان مواجه می شد و لابد خیلی هم شکرگزار بود! طاهره ایلخانی، همسر مجید هنرآموز، با همین ترفندها - به تحریک خلیل دزفولی - از شوهر و فرزندش جدا شد ولی پس از شش ماه عضویت، سازمان صلاحیت او را رد کرد و کنارش زد!(۱) مواردی هم پیش می آمد که به منظور صحنه سازی، برای فرد سمپات قرار ملاقاتی با یک زن عضو سازمان - در خیابان - می گذاشتند و بعد، با هماهنگی عضو، ترتیبی می دادند که همسر آن فرد، صحنه ارتباط شوهرش با یک زن غریبه را مشاهده کند.(۲) منیژه اشرف زاده کرمانی، با داشتن شوهر - مهدی مهروانی بهبهانی - و فرزند، به سازمان متصل شد؛ و این ارتباط در حالی بود که اساس رابطه وی با سازمان، به خاطر همکاری شوهرش با اعضای سازمان محکم تر شده بود. همسر منیژه از فعال ترین سمپات های سازمان بود که از زمان حضور احمد و رضا رضایی در مرکزیت سازمان، با این تشکیلات همکاری داشت. سرانجام رابطه این خانواده با سازمان،

۱- خلاصه پرونده ها... دزفولی، خلیل و ایلخانی، طاهره .

۲- مورد علی میرزاجعفر علاف و تلاش سازمان برای جدا شدن وی از همسرش، از طریق قرارهای پوششی وی با منیژه اشرف زاده ، به نحوی که مشهود همسرش باشد.

به این صورت درآمد که حکم عدم صلاحیت برای شوهر و مجوّز صلاحیت برای زن صادر شد! راه آن نیز جدا شدن آن دو بوده است. نحوه اتّصال منیژه، به عنوان عضو و نه سمپات، به شیوه ای بود که در مورد «ب»، آن را تشریح کردیم؛ ولی خودش در دادگاه تجدیدنظر رژیم شاه مطالبی عنوان کرده که در مقایسه با اعترافاتش در کمیته مشترک، تعدیل شده تر و با رعایت برخی مسائل است. چرا که این مطالب در روزنامه های کثیرالانتشار نیز چاپ می شد. وی در دادگاه، از جمله اظهار می دارد: من زن شوهرداری بودم که به جهت داشتن عقاید مذهبی، به جلسات به ظاهر مذهبی تردّد می کردم . در این جلسات بود که تحت تأثیر تبلیغاتی واقع شدم که همان تأثر از این تبلیغات، مرا با محافل مخفی مارکسیست های اسلامی آشنا کرد. پس از مدتی، که به صورت یک فرد سمپاتیزان به این جلسات رفت و آمد می کردم، به من دستور داده شد که روی همسرم تبلیغ کنم. بعد از اینکه اثری از تبلیغ روی شوهرم به دست نیامد،(۱) موضوع را به رابط گروهی خود گفتم؛ دستور داده شد از همسرم جدا شوم و فرزندم را هم رها کنم؛ زیرا بیم آن هست که توسط شوهرم موضوع ارتباط من به مراجع مسئول اطلاع داده شود. آن قدر در این زمینه پافشاری شد و مرا از دستگیری توسط سازمان های امنیتی و انتظامی ترساندند که ناگزیر با جدایی از شوهرم، خانه و زندگی و فرزند را رها کرده به گروه ملحق شدم. از این پس، من از مسیر طبیعی زندگی خارج شده و در اختیار گروه بودم و ناگزیر به اجرای دستورات گروهی بودم. وی در جای دیگر، ضمن اشاره به عدم تناسب تلفیق اسلام و مارکسیسم و نیز فساد حاکم بر سازمان، چنین می گوید: ناگفته پیداست که تلفیق و یا توجیه این دو طرز فکر یا مکتب [اسلام و مارکسیسم [به هیچ وجه دارای جنبه های علمی و منطقی نیست و فقط می توان گفت تمهیدی برای به انحراف کشیدن جوانان خام مذهبی و سوق دادن آنها به ورطه های... ضد مردمی می باشد. آنچه که بیشتر موردنظر من است، آن است که شرح کوتاهی از فساد اخلاقی، انحطاط، تزویر و دورویی و آلت دست بیگانه شدنِ اکثر به اصطلاح رهبران را بیان کنم. فساد اخلاق اعضای گروه در ایجاد رابطه نامشروع با زنان و دخترانی که به همکاری جلب می شدند،

دیکتاتوری موجود در گروه و اجبار اعضا در تبعیت از مرکزیت غیردموکراتیک، ترور یکی از اعضای کادر رهبری و ارعاب

۱- منظور تلاش برای مارکسیست کردن شوهر، در فاز دوم ارتباط است.

دیگران، نمونه هایی است که نشان دهنده ماهیت واقعی این گروه خرابکار و تروریست بوده است. وی در مورد برخی از زنان و دخترانی که به سازمان جذب می شدند، چنین توضیح می دهد: [...] زنان و دختران مورد بحث، اکثراً در خانواده های متعصّب مذهبی پرورش یافته اند و در ابتدای امر، آنها را با شعار کمک برای اشاعه دین اسلام فریفته و برای همکاری، از آنها استفاده می کنند. از جمله اولین تعلیماتی که به هر زن یا دختری که با گروه در ارتباط قرار می گیرد می دهند، دروغگویی به خانواده، چگونگی فرار از خانه و جدا شدن از خانواده اش می باشد.

در جای دیگر، رهبری گروه به اعضای متأهّل دستور می دهد که از زن یا شوهر خود جدا شوند؛ و چنانچه زن و شوهری حاضر به این کار نشوند، با بدگویی از یکی، دیگری را وادار به جدایی می کنند؛ و آینده فرزندان آنها به هیچ وجه موردنظر نیست. دو خانواده از هم پاشیده شده، در همین دادگاه، قابل مثال است. یکی خود من و یکی ... هر دو خانواده، قربانی هوس ها و اهداف پوچ گروه شده ایم.(۱)

۱- روزنامه کیهان، ۱/۱۱/۱۳۵۴، ش ۹۷۶۸: ص ۱۰.

اعزام چند تن از کادرها به خارج

تمهید رهبری بلامنازع تقی شهرام

پس از اینکه رونـد تغییر ایـدئولوژی نتیجه مطلوب داد و اغلب کادرهای درجه یک و دو سازمان مارکسیست شدند، مرکزیت تصمیم گرفت که چندتن از اعضا را به خارج از کشور اعزام نماید. کادرهای مهم خارج از کشور، در آن زمان، عبارت بودند از: ۱- حسین احمدی روحانی، مسئول سازمان در خارج از کشور؛ ۲- سیّد مرتضی (تراب) حق شناس، از کادرهای همه جانبه سابق و رابط خاورمیانه و اروپا؛ ۳- محمد یقینی، مسئول سازمان در لبنان؛ ۴- حسین خوشرو، رابط خاورمیانه با هند و پاکستان.(۱) مرکزیت جدید، که تقی شهرام عملاً در رأس آن قرار داشت، بنا به یادداشت های حسین روحانی، از اعزام این افراد اهداف زیر را دنبال می کرد: الف) تسرّی روند تغییر ایدئولوژی، از داخل به خارج از کشور؛ ب) حلّ مشکلات عمده ای که سلطه طلبی برخی از کادرها - و در رأس آنها علیرضا سپاسی آشتیانی - ایجاد کرده بود؛ ج) حل مشکلات عاطفی و اخلاقی دو تن از اعضا؛ د) کاستن اختیارات حسین احمدی روحانی ، که مرکزیت جدید به طعنه او را «شیخ حسین» لقب داده بود؛

ه) فعّال تر کردن بخش خارجی سازمان؛ با تأکید بر کمرنگ نمودن حضور و نفوذ عناصر نهضت آزادی خارج از کشور. افراد انتخاب شده، تا اوایل زمستان ۵۳ به خارج اعزام شدند.(۲) اسامی افراد اعزامی بدین شرح است:

۱- وقتی سخن از سازمان در خارج از کشور و یا در لبنان به میان می آید، ممکن است این تصور پیش آید که تشکیلاتی عظیم در آن سوی مرزها مشغول فعالیت بوده است. حقیقت این است که در هر یک از این نقاط، افرادی معدود (گاهی دو نفر) به سر می بردند که عضو سازمان بودند؛ مسئولیت اینان نیز بیشتر ارتباط فرهنگی و تبلیغاتی با جمع های دانشجویی و احیاناً رابطه اطلاعاتی و تدارکاتی با کشورهایی مثل یمن جنوبی و سازمانی مثل الفتح بود.

۲- خروج مرز، در آن زمان ،به دو شکل کلی صورت می گرفت: الف) خروج از مرز عادی؛ که سه شکل فرعی داشته است: ۱- به صورت تهیه پاسپورت حقیقی، با اسم و رسم علنی؛ ۲- تهیه پاسپورت با هویت جعلی؛ شیوه عمل بدین صورت بوده که با تهیه شناسنامه و معافیت جعلی، برگ عدم سوءپیشینه و سایر مدارک لازم را تهیه نموده و به اداره گذرنامه می بردند و از آن طریق، پاسپورت حقیقی و رسمی دریافت می کردند؛ که هم از طریق هوا و هم از زمین، به راحتی، می توانستند از مرز خارج شوند. ۳- تهیه پاسپورت جعلی و خروج از مرز عادی (زمینی). ب) خروج قاچاق از مرز؛ این نوع نیز بدین صورت بود که قبلاً یک نفر از اعضای سازمان، مدتی در مسیر ایران - ترکیه (مثلاً) به عنوان یک فرد قاچاقچی که جنس به داخل و خارج می بَرَد و گاهی اوقات نیز افرادی را «رد» می کند، در مرز کار می کرد؛ و بعداً - در موقع لزوم - افراد را به این طریق به خارج می فرستاد. یک پایگاه جعل نیز در ترکیه وجود داشته که به محض ورود اعضای سازمان، پاسپورت هایشان را مُهر می زد و یا اگر پاسپورت نداشتند، برایشان درست می کرد. پس از خروج، افراد اعزامی می توانستند همانند افراد عادی بین کشورها سفر کنند. یادداشت های قاسم عابدینی، ص ۱۳۷.

امیرحسین احمدیان؛ افسر زندان ساری. وی به دلیل حسّاسیتی که رژیم به او نشان می داد و با توجه به اینکه همدوره هایش را در اکیپ های گشت کمیته مشترک گردآورده بودند، به خارج از کشور اعزام شد تا احتمال دستگیری یا قتل وی که رژیم را شادمان می کرد و از آن سوءاستفاده تبلیغاتی می نمود، از بین برود. وی دیرتر از دیگران و از راه قاچاقی (افغانستان) عزیمت کرد. محسن فاضل؛ از کادرهای قدیمی قبل از شهریور که مسئولیت های مختلفی بر عهده داشت و رده او - بلافاصله - بعد از مرکزیت بود. علت اعزام وی، به اعتراف وحید افراخته و تأیید تقی شهرام و حسین روحانی، این بود که در ارتباط با ازدواج در تشکیلات ناتوانی هایی او بروز داده بود که موجب بحران شده بود. وی سه بار ازدواج درون سازمانی داشت که در هر سه بار، به دلیل نارضایتی زوجه، به حکم مرکزیت، ناگزیر به جدایی شده بود. تأثیرگذاری این مسائل او را به کلی نسبت به مبارزه منفعل ساخته بود. از سوی دیگر ارزش تجربه تشکیلاتی و رده بالای وی، سازمان را ناچار می کرد که او را حفظ کند. این نکته حایز اهمیت است که آخرین همسر او، طاهره میرزا جعفر علّاف - که پس از جدایی از فاضل به ازدواج تقی شهرام درآمد - در این تصمیم، نقش عمده داشت.(1) پوران بازرگان؛ وی حدود یک هفته پس از وصل مجدد به سازمان، در اواخر پاییز ۵۲ مارکسیست شد. پوری چون همسر بنیانگذار سازمان بود و از طرفی اعزام زنی با این «شناسنامه»، به مانور سازمان در خارج از کشور بار و توان می بخشید، برای اعزام انتخاب شد.(2)

۱- خلاصه پرونده ها...: افراخته، وحید.

۲- همان. نیز خلاصه پرونده ها...: بازرگان، پوران.

علیرضا سپاسی آشتیانی؛ این شخص، چنانکه پیشتر گفته شد، از اعضای قدیمی سازمان بود و به دلیل تجربیات تشکیلاتی و عملیاتی (نظامی) و ورزیدگی نسبی تئوریک، داعیه عضویت در مرکزیت سازمان را داشت و عمده ترین خطری بود که خودکامگی تقی شهرام را تهدید می کرد. اعزام وی به این بهانه صورت گرفت که در خارج از کشور مسئول سازمان شود؛ که چنین هم شد.(۱) سید مجتبی علائی طالقانی؛ فرزند آیه اللّه طالقانی و از کادرهای به تازگی رشد کرده سازمان بود. تشکیلات قصد داشت عضو ثابتی را که مورد تأیید مرکزیت هم باشد، به یمن جنوبی اعزام دارد تا دفتر سازمان را در آنجا اداره کند. مجتبی، به دلیل آنکه زبان انگلیسی را خوب می دانست و فرزند شخصیت معروف مبارزی بود، برای این منظور انتخاب شد.(۲) هنگامی که مسئله اعزام ستوان احمدیان - به دلیل حفاظتی - مطرح شد، سپاسی آشتیانی و شریف واقفی پیشنهاد کردند که تقی شهرام هم از ایران خارج شود؛ چون به خاطر فرارش از زندان نباید آسیب پذیر شود. مرگ رضا رضایی عواقب تبلیغاتی نامطلوبی، در گذشته داشت. تقی شهرام، با این استدلال که رفتنش به خارج حمل به ضعف خواهد شد و ضمناً حضورش کادرها و اعضا را به تداوم مبارزه امیدوارتر می کند، بالاخره مخالفت کرد و در ایران ماند؛ و بدون هیچ مانع و رادعی، به تحکیم سلطه خود پرداخت.(۳)

مدت زمانی پس از اعزام این افراد به خارج، سپاسی آشتیانی به جای حسین روحانی مسئولیت تشکیلات و ارگان خارج از کشور را به عهده گرفت و پوران بازرگان نیز با تراب حق شناس ازدواج کرد. چند ماه بعد همه کادرهای خارج از کشور - بجز رضا رئیسی (رییس طوسی)، از اداره کنندگان سازمان دانشجویان مسلمان و محمد یقینی - بقیه مارکسیست شدند که - البته - تغییر ایدئولوژی خود را تا اعلام رسمی آن در سال ۵۴، مخفی نگاه داشتند؛ آقای هاشمی رفسنجانی اظهار داشته است که تراب حق شناس، که در اوایل سال ۵۴ با وی در بیروت ملاقات داشته، «ارتداد»ش را مخفی نموده و از موضع «نفاق» با ایشان برخورد کرده بود.(۴)

ص:۶۱۵

۱- خلاصه پرونده ها...: سپاسی آشتیانی، علیرضا؛ افراخته، وحید.

۲- خلاصه پرونده ها...: علائی طالقانی، سید مجتبی.

۳- یادداشت های حسین روحانی، قاسم عابدینی و جواد قائدی: ذیل شرح احوال تقی شهرام.

۴- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۱۸.

فصل چهارم: تسریع در خشونت

دومین تصفیه فیزیکی سازمان

قتل و شکنجه «مرتضی هودشتیان»

مرتضی هودشتیان در سال ۱۳۳۰ متولد شد. وی از هنرستان صنعتی تهران در رشته برق دیپلم گرفت ولی استعداد خارق العاده ای در زمینه الکترونیک داشت. در فاصله سال های ۱۳۵۱ تا تابستان ۱۳۵۳ عضو علنی سازمان مجاهدین خلق بود و تحت مسئولیت مجید شریف واقفی قرار داشت. در بررسی مدارک به دست آمده، از جمله نوشته های شریف واقفی که در منازل تیمی افراد دستگیر شده در سال ۱۳۵۴ کشف شده، چنین برمی آید که هودشتیان با عبدالرّضا منیری جاوید - متخصص الکترونیک سازمان - در ارتباط بوده و در زمینه مورد علاقه شان همکاری داشته اند. ابتکارات مرتضی هودشتیان در زمینه الکترونیک، امتیازی به سازمان داد که تا سال ها از ضربه پذیری مصون ماند. وی اولین فردی بود که با آوردن یک دستگاه رادیو با طول موج باند پلیس، بی سیم های کمیته را گرفت و با راهنمایی کردن دیگر اعضا زمینه ساختن رادیوهای دیگری را با این طول موج فراهم نمود. از دیگر ابتکارات هودشتیان، ساختن سیستم «تله کوماند» (فرمان از راه دور) بود که آن را به دیگر اعضایی که با وی ارتباط داشتند آموزش داد.(۱)

۱- خلاصه پرونده ها...: هودشتیان، مرتضی؛ مبتنی بر تحقیقات ساواک از وحید افراخته و عبدالرضا منیری جاوید. نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: ص ۶۶.

مرتضی هودشتیان، با اخذ مأموریت از سوی سازمان در اواخر تابستان ۱۳۵۳ با گذرنامه عادی به پاریس و از آنجا به لندن رفت. در آنجا با افراد سازمان تماس گرفت و توسط آنها به بغداد، که در آن موقع پایگاه موقتی متعلق به سازمان در آنجا قرار داشت و برخی از اعضای خارج از کشور در آن به سر می بردند، اعزام شد. وی مدت کوتاهی پس از رسیدن به بغداد، جهت گذراندن دوره آموزش نظامی به اردوگاه «الفتح» فرستاده شد. در آنجا با توهّم عناصر دیگر سازمان، مورد سوءظن قرار گرفت و پس از شکنجه فراوان جان خود را از دست داد.(۱) نقل مستقیم و بی واسطه حسین روحانی، مسئول وقت سازمان در خارج از کشور، جزییات این واقعه را روشن می کند: در طول دوره آموزش نظامی که چند هفته به طول می انجامید، دیگر عناصر سازمان که همراه مرتضی هودشتیان مشغول گذراندن دوره نظامی بودند، شاهد یک سری حرکات مشکوک از سوی او می شوند؛ از جمله بی تحرکی و عدم آمادگی برای ورزش صبحگاهی و یا مشغول شدن با دستگاه ماشین حساب کوچک الکترونیکی که همراه داشت، نظر آنها را جلب می نماید؛ و این خود زمینه ای می شود تا این افراد در جلساتی که پس از پایان دوره آموزش نظامی و به خاطر جمع بندی کار افراد شرکت کننده در دوره آموزش نظامی و انتقادات وارده به آنها، با حضور مسئولین خارج از کشور برگزار می شود، انتقادات شدیدی را نسبت به فرد نامبرده (مرتضی هودشتیان) وارد نمایند. این انتقادات همراه با روشن شدن این نکته که وی اطلاع چندانی از وضع آموزش و دیگر مسائل سازمان ندارد، مسئولین خارج از کشور و به خصوص شخص محسن فاضل را که مسئولیت مستقیم جلسه انتقادی و جمع بندی آن را بر عهده داشت، نسبت به این فرد دچار شک و تردید می نماید و آنان را وادار می کند که سؤالات بیشتری درباره وضعیت و موضع تشکیلاتی اش در داخل کشور و جزواتی که مطالعه کرده است و... از وی بکنند؛ که نتیجه آن مشکوک شدن هرچه بیشتر نسبت به وی بوده است. در این مورد محسن فاضل، که به هر حال افراد خارج کشور روی تجربیات او، از آن جهت که به تازگی از داخل آمده بود و با معیارهای امنیتی داخل آشنایی بیشتری داشت تکیه می کردند، اظهار داشت که «به نظر من احتمال زیاد دارد که این فرد یک عنصر ساواکی باشد و ساواک به هنگام مسافرت فرد اصلی موردنظر سازمان، او را دستگیر [کرده باشد [و به جای وی این فرد را به صورت بدلی فرستاده است، تا از این طریق در سازمان نفوذ کرده و اطلاعات لازم را از آن کسب نماید»

ص:۶۱۸

۱- نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: ص ۶۶. خلاصه پرونده ها...: همان.

در این باره تجسس های زیادی صورت گرفت و قرار شد تا از داخل در این مورد تلفنی سؤالاتی شود. اما از آنجا که از بغداد امکان تلفن به ایران وجود نداشت و این کار حداقل ۲۴ ساعت بعد انجام می گرفت، محسن فاضل معتقد بود که این فرصت زیادی است و در این فاصله چه بسا ضرباتی از ناحیه این فرد و اطلاعاتی که به داخل رد کرده به سازمان وارد آید. اصرار محسن فاضل، دیگران و از جمله تراب حق شناس و خود من را قانع و متقاعد ساخت و قرار شد تا بازجویی از وی دقیق تر صورت گیرد. در جریان بازجویی، از آن جهت که وی در اثبات بی گناهی اش برخوردی کاملاً شک برانگیز داشت، موجب گردید که او را با «کابل» بزنند؛ و زدن کابل در حدی بود که پاهای وی کاملاً ورم کرده بود. هنگام ظهر بود که زدن قطع شد و قرار شد تا هنگام تلفن به داخل، دیگر با او برخوردی صورت نگیرد. قبل از صرف ناهار یکی دو نفر او را به دستشویی بردند و بیرون در منتظر او بودند. وی در موقع نشستن بر سکوی مستراح فرنگی تعادل خود را از دست داده و می افتد و بچه ها او را گرفته و به اتاق می برند. ساعت ۲ بعدازظهر بود که یکی از بچه ها به او سر می زند و می بیند که روی زمین افتاده و بلافاصله دیگران را خبر می کند؛ و ما همگی به بالین او رفتیم و دیدیم که تمام کرده است که به احتمال قوی خونریزی مغزی کرده بود. فردای آن روز که تلفن زده شد، معلوم گردید که وی از هواداران سازمان بوده ولی... از مسائل سازمانی اطلاع چندانی نداشته است... تاریخ دقیق این جریان روز دهم آبان ماه سال ۱۳۵۳ می باشد.(۱) ماجرای شکنجه و قتل مرتضی هودشتیان، نخستین بار توسط وحید افراخته برای ساواک روشن شد. البته وحید وی را با نام مستعار می شناخت و با مقایسه اطلاعات و قراین، هویت اصلی وی معلوم گشت. آنچه در متن اعترافات وحید افراخته قابل توجه است، نخست مشترکاتی است که در اصل موضوع، بین گزارش حسین روحانی و روایت افراخته به چشم می خورد؛ دوم پذیرفتن این مطلب است که سازمان،

کسانی را بدون آموزش متداول تشکیلات - به صرف استفاده از تخصص ایشان - به درون تشکیلات می آورده و از آنها بهره برداری می کرده است؛ سوم عدم تأمین لازم عضو، هنگام اعزام به خارج از کشور. فردی به نام «یوسف» [= مرتضی هودشتیان] در گروه وجود داشت. یوسف فردی بسیار با استعداد و مبتکر در رشته الکترونیک [بود]. گروه، بدون دادن آموزش کافی، او را برای خرید وسایل مورد نیاز، برای تهیه «بی سیم» به خارج می فرستد. مسئول او مجید شریف واقفی بوده،

۱- یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۳۲ - ۱۳۳. نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: صص ۶۶ - ۶۷.

هیچ گونه گزارشی از او برای افراد خارج فرستاده نمی شود.(۱) یوسف بیچاره را، که تنها به عشق الکترونیک به گروه آمده و بیش از عشق به مبارزه، عشق به کار رادیو آماتوری دارد، ۱۵ روز در اردوگاه «الفتح» وادار به دویدن در لجن و دیگر تمرینات پارتیزانی می کنند. یوسف از دیدن این اوضاع گیج می شود... سپس به افراد گروه معرفی می شود. محسن فاضل، پس از کمی صحبت، به یوسف مشکوک می شود و می گوید: «به نظر من این فرد ساواکی است». یوسف به علت بیغ بودن از مسائل سیاسی و بی اطلاعی از مسائل تشکیلاتی، جواب های پرت و پلایی به سؤالات محسن می دهد... محسن او را به صندلی بسته و «کابل زدن» را شروع می کند تا او را وادار به اعتراف کند. بی رحمانه شلاق می زند؛ تا اینکه خسته می شود. نوبت به دیگران می رسد؛ آنها هم می زنند. باز نوبت به محسن می رسد[... [مجدّدا ضربات وحشیانه اش را آغاز می کند. یوسف با حالتی تضرّع[آمیز]، در حالی که هیچ ذرّه ای از انسانیت در همرزمانش نمی یابد که به فریادش رسند، ناله می کند: «آخ قلبم. کمی آب». آب برایش می آورند. هنوز لیوان به دهانش نرسیده که ناگهان سرش به یک سو خم شده و به روی بدن می افتد. قاتلین شرح جنایت شان را برای داخل می نویسند. از داخل جواب بر می گردد که: «شما یک عنصر بسیار باارزش فنّی گروه را کشته اید». جواب، تنها یک «انتقاد از خود» است... .(۲)

۱- از آنجا که اعزام به خارج توسط مرکزیت انجام می شد، مسئولیت ارسال گزارش به خارج و معرفی او برعهده تقی شهرام بوده که رهبری مرکزیت را در آن هنگام برعهده داشت. علت نفرستادن گزارش توسط شریف واقفی به احتمال قوی انزوای او در آن زمان، و خلع سلاح و تنزل درجه وی از کادر رهبری به یک عضو ساده توسط مرکزیت مارکسیست شده، بوده است.
۲- روحانی ، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۳؛ نقل از ص ۱۴ پرونده افراخته. آقای سیدحمید روحانی می نویسد: «با درنظر گرفتن اینکه یوسف [هودشتیان] زیر مسئولیت مجید شریف واقفی بوده است، گمان اینکه علت کشتن او به جریان کشمکش ایدئولوژیکی سازمان برگردد، دور از حقیقت نیست.» همان: همان صفحه، پانوشت ش ۲.

حادثه ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ و تبعات آن

ناهماهنگیِ توان و اجرا، در فرایندی از تکرار

در مرداد ۱۳۵۳، طبق تصمیم مرکزیت سازمان قرار شد چند انفجار برای سالگشت کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد تدارک شود. این مهم به عهده خانه شماره ۲ مرکزیت واقع در خیابان شیخ هادی گذارده شد. در این خانه، که موقعیتی استراتژیک و بس مناسب داشت، افراد زیر استقرار داشتند: ۱- بهرام آرام، عضو مرکزیت و سرشاخه نظامی سازمان؛ ۲- محمد ابراهیم (ناصر) جوهری، معاون بهرام در شاخه نظامی؛ ۳- دکتر سیمین صالحی، همسر بهرام؛ ۴- لطف اللّه میثمی. بمب ها در این خانه ساخته می شد و دوتای آن قرار بود توسط ناصر جوهری و عضو تحت مسئولیتش ابراهیم داور در حوالی مخبرالدّوله کار گذارده شود. دو بمب دیگر هم تهیه شد و توسط جوهری به دو تن دیگر از اعضای تحت مسئولیتش، خلیل دزفولی و مرتضی (آرش) کاشانی(۱)، تحویل داده شد تا آن دو بمب نیز در همان حوالی و نزدیک سفارت انگلیس کار گذاشته شود. نزدیک غروب روز ۲۷ مرداد ۱۳۵۳، موقعی که ناصر جوهری و ابراهیم داور در دستشویی مسجدی واقع در اول خیابان ظهیرالاسلام - نزدیک میدان بهارستان - مشغول زمان گذاری یکی از بمب ها بودند، بمب در دست ناصر جوهری منفجر شد و او را به شدت زخمی کرد. وی که احتمال دستگیری خود را می داده است، اسلحه رولور «اسپرینگ فیلد» خود را به ابراهیم داور تسلیم کرده یک اسلحه «استار» ساده از او گرفت و داور را فراری داد. جوهری خون آلود به خیابان آمد و با اتومبیلی، خود را به بیمارستان سینا رساند و دقایقی بعد، در حالی تحویل مأموران کمیته مشترک شد که از ناحیه هر دو دست زخمی بوده است (نیمی از انگشتان هر دو دستش قطع شده و پرده یکی از گوش هایش نیز پاره شده بود). تقریباً همزمان با این اتفاق، هنگامی که لطف اللّه میثمی و سیمین صالحی - در غیاب بهرام و جوهری - مشغول تنظیم دو عدد از بمب ها بوده اند، یکی از آنها منفجر شد. میثمی بیهوش و مجروح به گوشه ای افتاد و سیمین که از ناحیه یکی از چشم ها مجروح شده بود، پس از آنکه به سرعت اسناد و مدارک موجود

۱- مرتضی کاشانی از کادرهای مارکسیست شده بود که در سال ۱۳۵۴ طی تصادفی در جاده کرمان - زاهدان کشته شد. خلاصه پرونده ها...: کاشانی، مرتضی.

در خانه را آتش زد، یک اسلحه رولور به دست گرفت و با پای برهنه از خانه خارج شده رو به جنوب خیابان شیخ هادی شروع به دویدن کرد. تلاش وی برای اینکه بتواند یکی از اتومبیل های در حال عبور را متوقف کند، به نتیجه نرسید و در نزدیکی خیابان سپه توسط یک درجه دار بازنشسته ژاندارمری و با کمک مردم عادی دستگیر شد. با محاصره خانه توسط پلیس، میثمی نیز به بیمارستان شهربانی منتقل و در واقع دستگیر گردید. در این حادثه سیمین صالحی یکی از چشم های خود را از دست داد و میثمی نیز از ناحیه هر دو چشم به کلی نابینا شد و یک دست - از مچ - و شنوایی یک گوش خود را هم از دست داد. سیمین صالحی در شرح بخشی از این حادثه می نویسد: [...] من سعی کردم به او (میثمی) تنفس مصنوعی بدهم ولی دستش قطع شده و سخت شوکه بود. من به آن اتاق پریدم و دو عدد اسلحه برداشتم و برگشتم. عباس (میثمی) نشسته بود؛ به او گفتم: «بکشمت؟» چون می دانستم و به من گفته بودند که یا باید زخمی را نجات داد و یا کشت. عباس گفت: «بکش»! من نمی توانستم؛ همین طور مانده بودم. مردم در خانه جمع شده بودند. بعد عباس گفت: «نه، نکش»! من پریدم در خانه را باز کردم و به مردم گفتم: «او را نجات دهید»؛ و خودم فرار کردم.(۱) وقتی از پشت بام پایین می آمدم، زیر پایم خالی شد و من داخل حیاط همسایه افتادم... خیلی خیلی وحشت زده بودم. جلو یک ماشین را گرفتم و به او گفتم پایین بیاید. پشت رل نشستم و چندین خیابان را رفتم. می خواستم هرچه زودتر خود را به منزلمان برسانم. به یک ماشین زدم... از ماشین پیاده شدم ولی باز متوجه شدم پاهایم را قادر نیستم حرکت بدهم... همین طور یواش یواش راه می رفتم، یک پیکان جلویم آمد؛ من او را تهدید کردم ولی پیاده شد و به طرفم آمد. چند قدم بیشتر با من فاصله نداشت و اسلحه من جلو قلبش بود ولی دلم نیامد که بکشمش. مرد پیری بود؛ مچ دستم را گرفت و همین طور می پیچاند. دست من هم روی اسلحه بود و مرتب تیراندازی می شد. مثل اینکه یک تیر به پای مردی خورد. من آن مرد را در بیمارستان شهربانی دیدم؛ حالش کاملاً خوب بود و زخمی سطحی داشت. مرا به کلانتری تحویل دادند. دیگر یادم نیست... .(۲)

۱- میثمی می گوید: بعد از آزادی از زندان در سال ۵۷ و در جریان انقلاب که فاطمه [= سیمین صالحی] به خانه ما آمده بود، گفت: «وقتی من از تو پرسیدم که آیا تو را بکشم یا نه؟ پاسخ تو مثبت بود. ولی من دلم نیامد. ضمن اینکه من دیدم خون تمام سر و صورت و گردن تو را پوشانده، و احتمال زیادی دارد که تو خودت بر اثر قطع شاهرگ گردنت، کشته شوی.» آنها که رفتند: ص ۴۳۸

۲- پرونده سیمین صالحی.

جوهری، در طول بازجویی ها، از این نکته که به همراه سه نفر دیگر در یک خانه مرکزی زندگی می کرده و از عناصر بالای سازمان بوده است، سخنی نگفت؛ و با ارائه محمل هایی که از پیش تمهید شده بود، سیمین صالحی و میثمی نیز مطلبی ابراز نکردند. دیگر مسائل مهم از قبیل رادیوهای بی سیم گیر و جریان تغییر ایدئولوژی در بازجویی ها طرح نشد. به دستور مسعود رجوی مارکسیست شدن جوهری و دیگران در زندان نیز مسکوت ماند. گزارش ساواک ۲/۴/۵۵ حاکیست: «پس از ورود محمود طریق الاسلام، محسن محمد دماوندی و محمدابراهیم جوهری که مارکسیست بودند مسعود رجوی با آنها صحبت کرد و قرار گذاشت آنها اعلام مارکسیست بودن نکنند. زیرا افرادی وجود دارند که سوءاستفاده خواهند نمود و دکتر عباس شیبانی، مصطفی ملایری و کریم رستگار و فرزاد قلعه گلابی مجاهدین را می کوبند. در نتیجه این افراد اعلام نکردند و نماز می خواندند.»(۱) دکتر سیمین صالحی، که پزشک جراح بود، بعد از جدایی اعلام نشده از همسرش ایرج قهرمانلو و اتصالش به سازمان، ابتدا قرار بود همسر رضا رضایی شود که منتفی شد و سرانجام با بهرام آرام ازدواج سازمانی کرد. وی به هنگام دستگیری، جنین شش ماهه ای در رحم داشت که بعدها در زندان او را - که دختری بود - به دنیا آورد و نامش را «سپیده سحر» گذارد! مجموعاً میثمی و سیمین، در این مرحله از بازجویی ها چندان تحت فشار قرار نگرفتند و تنها ناصر جوهری، که جسماً نیز آماده تر بود، اندکی شکنجه شد.(۲)

در خرداد ماه ۱۳۵۴، پس از دستگیری خلیل دزفولی، از جمله مسائلی که توسط وی فاش گشت، افشای یک تحلیل و انتقاد از خود بود که بهرام آرام در مورد حادثه ۲۷ مرداد ۵۳، به خصوص انفجار در خانه شیخ هادی، نوشته و در سطح اعضا تکثیر شده بود. به دنبال دستگیری وحید افراخته، در همان خرداد ماه ۵۴، مسائل دیگری در مورد جوهری، میثمی و سیمین روشن شد که منجر به بازجویی های مجدد گشت. این سه تن در آن موقع در زندان اوین به سر می بردند و مرحله بدوی دادگاه نظامی را طی

کرده بودند؛ که به خاطر کشف مسائل جدید، به کمیته مشترک انتقال داده شدند. در این مرحله نیز سیمین و میثمی کمتر تحت فشار قرار گرفتند ولی جوهری توسط بهمن نادری پور (معروف به تهرانی) به شدت

۱- پرونده مسعود رجوی، ج ۱: ص ۱۴۴، گزارش کمیته مشترک از زندان اوین.

۲- گفت وگوها: احمدرضا کریمی؛ به نقل از ناصر جوهری.

شکنجه شد و باقیمانده مسائل را اعتراف کرد. متن تحلیل بهرام آرام، یکی دو ماه بعد، در یکی از خانه هایی که ضمن اعترافات وحید افراخته ضربه خورد، کشف شد و به دست ساواک افتاد. محور اصلی این تحلیل، «انتقاد از خود»ی بود که بهرام در خصوص آن حادثه نوشته بود. وی در مورد حادثه مزبور و دستگیری سه تن از برجسته ترین کادرهای سازمان، اظهارنظر کرده بود که «این ضربه حتی از ضربه شهریور ۵۰ نیز اهمیت بیشتری داشت و تأثیرگذارتر بود». بهرام آرام، ضمن این تحلیل، بیشترین مسئولیت و انتقاد را به خود متوجه کرده بود. این توضیح لازم است که سه نفر مذکور از محورهای ارتباطی مهم سازمان بودند و پایگاه خیابان شیخ هادی نیز پس از دو سال جست وجو تدارک شده بود و به زعم اغلب کادرهای سازمان، از جمله وحید افراخته و تقی شهرام، امن ترین و قوی ترین خانه سازمان در طول همه سال ها تلقی می شد. از جمله مطالبی که بهرام آرام در تحلیل مزبور بدان پرداخته بود این بود که وی خود را مقصّر دانسته و معتقد شده بود که اگر به طور ذهنی با مسائل تاکتیکی برخورد نمی کرد، چنین حادثه ای رخ نمی داد. از نتایج تحلیل بهرام این بود که از آن تاریخ به بعد، عناصر مرکزی سازمان در امور تکنیکی از قبیل ساختن و کار گذاشتن بمب دخالت نمی کردند؛ چراکه کمترین احتمال خطر نیز می توانست موقعیت و موجودیت آنها را به مخاطره بیندازد و اصل «بقای پیشتاز» را خدشه دار سازد.(۱) وحید افراخته در پاییز ۱۳۵۴، ضمن یادداشت های پراکنده خود، گریزی هم به این ضربه زده و تحلیلی از شخصیت و ضعف های بهرام آرام به دست داده است. «... حادثه انفجار در منزل تیمی شیخ هادی: مسئول این خانه بهرام آرام بود. او طرح عملیات انفجاری ۲۸ مرداد را ریخت و گروهش را مأمور اجرای آن کرد. در این طرح، سیمین صالحی نیز باید شرکت می کرد. سیمین صالحی ۷ ماهه حامله بود. گروه، از نظر تکنیکی، آمادگی برای این عمل را نداشت. چرا بهرام، به رغم تجارب فراوانش، مرتکب این اشتباهات شد؟ جاه طلبی و خودخواهی و احساس حقارت نسبت به [...(۲)] که گروه های دیگر عمل کرده اند... از سویی در طرح ترور فاتح [یزدی]، که مدتی قبل [توسط چریک های فدایی [انجام شده، یک دختر

۱- در متن انتقاد از خود بهرام آرام، که در یادداشت های حسین روحانی و قاسم عابدینی نقل به مضمون شده است، چند بار این اصل تأکید شده است.

۲- ناخوانا.

شرکت داشته؛ پس چرا نبایـد یک دختر مجاهد عمل نظامی کرده باشد؟! پس حامله بودن این دختر را نیز چه باک! سـرانجام این اشتباه، زخمی شدن ابراهیم جوهری و دستگیری او، کور شدن سیمین صالحی و زخمی شدن (قطع شدن دست) [و نابینایی [میثمی و دسـتگیری آنهـا بود؛ و از دست رفتن مقـادیر زیادی اسـلحه، مهمات و مـدارک باارزش؛ و در تحلیل نهایی، متلاشـی شدن یک شاخه از گروه – که در ظاهر یک سوم و عملاً بیشتر از یک سوم گروه – را تشـکیل می داد. مجازات فرماندهی که تمامی افراد تحت فرمانـدهی اش را از دست بدهـد، اعدام است. گروه با بهرام چه کرد؟ بهرام مدتی دچار ناراحتی شد و بیشتر به خاطر اینکه آمـد وجهه ای به دست آورد، شـکستی بزرگ به او وارد شـد؛ سـپس برای بسـتن پرونده این فاجعه تشـکیلاتی، «انتقـاد از خـود»ی نـوشت که بیشـتر تعریـف از خـود بـود و [از] مرکزیت نیز! یعنی بهرام نوشت و شـهرام نیز مقـدمه ای بر آن نگاشت که «همه بایـد از این فرمانـده باصـداقت، طرز انتقاد از خود را آموزش ببیننـد!» این بود تمام عقوبتی که بر این فرمانده نـازل شـد! در شـرایطی که یک اشـتباه کوچک، از یک کادر پایین، حـداقل محروم شـدن از بسـیاری امکانات گروهی است، بهرام – کفتاروار – پنجه بر لاشه گروه باقیمانـده از مجیـد انـداخت و باز هم فرمانـدهی حضـرتشان شـروع شـد.»(۱) میثمی در خـاطرات خود بعـد از اشـاره به سوابق بحث هـای ایـدئولوژیک بـا بهرام آرام و طرح انتقادهـای خود در خـانه تیمی، در مورد ماجرای انفجار می گوید: «هنگام انفجار بمب، سیّد [= بهرام آرام] در خانه نبود و این خود، شک برانگیز بود. همرزمان معتقد بودنـد که «این حرکت، عمـدی بوده و انفجـار را سوءقصـد می دانسـتند، زیرا نظارت نکردن روی ساخت بمب و کار کردن با مواد منفجره ای که تست نشده، معقول به نظر نمی رسید.» البته نظر من این نبود و فکر نمی کردم که سیّد چنین قصدی داشته، گرچه این تجربه اول من در بمب سازی بود و لازم بود که سیّد همراهی کند.»(۲)

۱- پرونده وحید افراخته.

۲- میثمی، آنها که رفتند: ص ۴۳۸.

دستگیری محمدعلی رجایی در آذر ۵۳

به رغم همه احتیاط ها و رعایت جوانب تاکتیکی یک مبارزه مخفی، که رجایی در آن استاد و خبره بود، ضمن یک تصادف ناشی از «بی احتیاطی»، محمدعلی رجایی(۱) را در پنجم آذرماه ۱۳۵۳ دستگیر کردند. رجایی، در هنگام دستگیری، علاوه بر سرپل ارتباطی در اغلب قرارهای تشکیلاتی و ارتباطات مردمی، رابط خارج از کشور نیز بود. رابط رجایی با مجاهدین خلق شخص بهرام آرام بود که از قرار اضطراری استفاده می کرد؛ و طی آن، اطلاعات و اخبار و پول و... مبادله می شد. نحوه دستگیری رجایی بدین قرار بود: وی از زیرزمین منزل یکی از خواهرانش، که به منزل خودش نیز نزدیک بود، به صورت مخفیگاهِ کتاب ها و نوشته ها و اسناد مبارزه استفاده می کرد؛ غافل از آنکه فرزندان متعدد خواهرش، درصدد امنیت و اطمینان خانه را کاهش می دهند. پسرخواهر رجایی، که دانشجوی مدرسه عالی بابل بوده است، یک نسخه از کتاب دفاعیات مجاهدین خلق را دید و بدون اطلاع مادر و دایی اش آن را خواند و به دوستانش نیز داد. با چند دست گشتن، کتاب لو رفت و دوستان خواهرزاده رجایی دستگیر شدند؛ که سرانجام به خود رجایی می رسد.(۲) رجایی هنگام بازگشت از یک جلسه هفتگی، که دکتر بهشتی آن را اداره می کرد، توسط چهار مأمور ساواک که جلو خانه او قرار داشتند دستگیر شد. رجایی خود می گوید: شکنجه من نسبتاً طولانی بود و تقریباً یک دوره ۱۴ ماهه داشت؛ و بعد از این هم باز – به مناسبتی – شکنجه می شدم... سنی از من گذشته بود و قبلاً ـ هم دستگیر شده بودم؛ ساواک خیلی انتظار داشت [که [از من اطلاعات زیادی به دست بیاورد.[...] از جمله شکنجه های من، «شکنجه های – به اصطلاح خودشان – جیره ای» بود؛ که ۲۰ روز

تمام

۱- محمدعلی رجایی، متولد ۱۳۱۲، فعالیت های مذهبی و سیاسی را از نوجوانی در جامعه تعلیمات اسلامی آغاز کرد و سپس با حضور در جلسات مسجد هدایت و همکاری با فداییان اسلام و هیئت های مؤتلفه، و اشتغال در حرفه آموزگاری به فعالیت های خود ادامه داد. در ۱۳۴۰ به نهضت آزادی پیوست و برای نخستین بار در سال ۴۲ بازداشت شد. به دلیل ارتباط و آشنایی با حنیف نژاد و تنی چند از مرکزیت، با سازمان به همکاری پرداخت و همزمان در دبیرستان کمال و بعد مؤسسه و دبیرستان رفاه و شرکت انتشار نیز فعالیت های علنی و فرهنگی و مخفی مبارزاتی خود را پی گیری می کرد. وی با مشاهده اولین علائم انحراف فکری و اخلاقی به تدریج از سازمان جدا شد.

۲- میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۱: ص ۴۱. نشریه خبری، ش ۱۶، ۱۵/۱/۱۳۵۴. نشریه پیام مجاهد، ش ۳۰، اردیبهشت ۱۳۵۴: ص ۴.

مرا [با کابل [می زدند. هیچ مسئله ای را هم عنوان نمی کردند و فقط اظهار می کردند که «حرف بزن»؛ یا اینکه روزها، چندین ساعت، سرم را به پنجه هایم (به حالت رکوع) می بستند و اظهار می کردند که درجا بزنم؛ و یا اینکه صلیب می کشیدند و می بستند و آویزان می کردند.(۱)

اهمیت حضور رجایی در صحنه جنبش مسلحانه و ارتباط با مجاهدین خلق و نیز رابطه قوی و مستمر وی با دیگر نیروهای مبارز، چنان بود که با دستگیری وی بسیاری از ارتباطات معطل ماند. رجایی صرفاً یک رابط نبود؛ بلکه به دلیل تجربه مبارزاتی و رابطه گسترده، در تصمیم گیری ها نیز دخیل بود. حاج مهدی غیوران می گوید: در سال ۵۰ به احمد رضایی گفتم می توان طی یک شناسایی و عملیات، امام جمعه تهران [دکتر سید حسن امامی] را ترور کرد. احمد این پیشنهاد را پذیرفت و من به دنبال مقدمات کار رفتم. وقتی احمد را از پیشرفت کار باخبر ساختم، شهید رجایی گفت: «من با این کار موافق نیستم؛ چون اگر شما فردا امام جمعه را کشتید، ساواک به همین بهانه به سراغ روحانیون مبارز ما رفته و آنها را خواهد کشت و کار را هم به اسم ما تمام می کند.» پس از این نظر پخته و سنجیده شهید رجایی، ما از انجام آن عملیات صرف نظر کردیم.(۲) ارتباط رجایی محدود به مجاهدین خلق نبود. هر چند سیدعلی اندرزگو توسط رجایی، در یک مقطع کوتاه، به مجاهدین خلق وصل شد ولی خود نیز مستقلاً در جریان مبارزه قرار داشت و در همان حال نیز رجایی محور ارتباط های او بود. مرحوم حجه الاسلام سید علی اکبر ابوترابی می گوید: سال ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، یک روز شهید سیدعلی اندرزگو به من گفتند: «در رابطه با کار مبارزه و تهیه پول برای خرید اسلحه و مواد منفجره، آقای رجایی از کسانی بود که با من همکاری زیادی داشت و رابط بین من و بازار بود.»(۳) سفرهای مبارزاتی رجایی نیز محدود به مأموریت از سوی یک گروه نبود. آقای هاشمی رفسنجانی، در این باره، می گوید:

به خاطر مشکلاتی که در اروپا برای مبارزه پیش آمده بود، پوششی درست شد که آقای رجایی از طرف جمع ما به آنجا برود. با سفر ایشان، کار خیلی خوبی انجام شد و ایشان رابطه محکمی را برقرار کردند و راه های ارتباطی را برای تبادل پیام و مسائل دیگر مبارزه بنا گذاشتند؛ که بعدها

۱- میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۱: صص ۴۲ - ۴۳؛ با اندکی تلخیص.

۲- شهید محمدعلی رجایی به...: ص ۲۵؛ نقل از سیره شهید رجایی: ص ۱۴۲.

۳- همان: ص ۲۴.

هم خودشان آن را اداره می کردند.(۱) از جمله مسافرت مبارزاتی حاج مهدی غیوران نیز نخستین بار توسط رجایی پایه ریزی شد. غیوران، در مأموریتی از سوی رجایی، دوبار به فرانسه رفت تا چمدانی پر از اطلاعات و اسناد و پول را به رابط سازمان برساند.(۲) بخشی از اطلاعات و ارتباطات رجایی زمانی لو رفت که وحید افراخته و به دنبال او منیژه اشرف زاده کرمانی نیز دستگیر شد؛ که رجایی از آن پس مرحله تازه ای از بازجویی و شکنجه را تجربه کرد. میثمی با اشاره به حساسیت اطلاعات رجایی که در صورت لو رفتن می توانست تمام سازمان را در اختیار ساواک قرار دهد، می گوید: «اما آقای رجایی پس از دستگیری و شکنجه های بسیار، حتی رابطه اش با مرا هم نگفته بود... او انسانی خوددار، رازنگهدار و مصمم بود.»(۳) رجایی نزدیک بیست ماه در سلول انفرادی شکنجه شد اما کوچکترین اعترافی نکرد. آقای هاشمی رفسنجانی می گوید: «من پیش ایشان اسراری داشتم که اگر فاش می کرد بنده را هم اعدام می کردند.»(۴) دستگیری رجایی، ضربه مهمی به ارتباطات سازمان زد؛ و از آن زمان بود که ارتباط با غیوران بیشتر شد. و پیچیده ترین جاسازی سازمان نیز توسط برادران سیاه کلاه در خانه وی ساخته شد. یک آپارتمان کوچک پنهان که جز از راه مخفی ورودی امکان مشاهده و نفوذ بدان ممکن نبود. ملاقات های حساس مرکزیت، تا زمان دستگیری وحید افراخته و لو رفتن این جاسازی، در همین مکان صورت می پذیرفت.

خانه گردی های وسیع ساواک در آذر ۵۳

اشاره

در طول سال های ۵۳ - ۱۳۵۰ پلیس سیاسی رژیم تدبیرهای پیچیده ای برای کشف و سرکوب گروه های مسلح به کار برد که همه، پس از تشکیل «کمیته مشترک ضدخرابکاری» و حاصل تجربه های

عوامل آمریکا در نقاط مختلف جهان سوم بود. خاطره گفتگوی منصور رفیع زاده رییس ساواک در آمریکا و عضو سازمان CIAبا سپهبد ناصر مقدم در مورد نفوذ ساواک و برخورد با گروه های مسلح قابل توجه است:

ص:۶۳۰

۱- همان: همان صفحه؛ نقل از سیره شهید رجایی: ص ۱۳۳.

۲- همان: ص ۲۵.

۳- میثمی، آنها که رفتند: صص ۴۲۵ - ۴۲۶.

۴- شهید محمدعلی رجایی به...: ص ۲۶.

مقدم با انتقاد از عملکرد نصیری گفت: - «او چه حق دارد که مردم را مسلح کند و آنها را درگیر آتش زدن اماکن و وسایل و بانک زنی نماید، صرفا برای اینکه آنها را بکشد؟ عاملی که به یک هدف نفوذ می کند حق مسلح کردن هدف را ندارد. حق ندارد مردم را وادار به ارتکاب چنین جرائمی نماید. چه کس دیگری مسئول است؟» مقدم ضمن اعتراف به اینکه گاها برای لو نرفتن منبع خود گروه های مسلح را از نظر سلاح تغذیه می کرده اند گفت: «گاهی (گروه ها) از یک عامل (منبع ساواک) می خواستند یک تپانچه در اختیارشان قرار دهد یا در یک سرقت بانک به آنها کمک کند. اگر ما به آنها نمی دادیم عاملمان را بیرون می انداختند. به همین خاطر من دستور دادم که به آنها اسلحه بدهند.... به مدت یک ساعت تیمسار مقدم کل روند مسلح کردن افراد توسط ساواک و تشویق و درگیر نمودن آنها در جرائمی که منجر به نابودی خودشان می شد را برای من شرح داد. او گفت: «من قطعا به این کارهای شرم آور خاتمه می دهم. من نمی توانم کارهای آنها را (دادن سیانید [سیانور [به مردم) تحمل کنم.» من گفتم: - «من می دانم که تروریست ها به جای افشای مسائل زیر شکنجه و یا قرار گرفتن در مقابل جوخه آتش کپسول سیانید می خورند.» مقدم گفت: - «مزخرف است. چه کسی می داند که آنها خودشان مبادرت به این کار می کنند یا اینکه ساواک کپسول را به زور به حلق آنها می اندازد؟»(۱) پس از کشته شدن رضا رضایی، در خرداد ماه ۱۳۵۲، ساواک و کمیته مشترک جز در مواردی که به اتفاق و تصادف موجب می شد، توفیق چندانی در سرکوب گروه های مسلح نداشتند؛ نمونه ضربه ۲۷ مرداد ۵۳ (انفجار بمب در خانه مرکزی شیخ هادی و زخمی و دستگیرشدن لطف اللّه میثمی و سیمین صالحی و انفجار بمب در دستان ناصر جوهری و دستگیری نامبرده) از آن جمله است. علت عمده این ناکامی، در وهله نخست، کشف و شنود بی سیم های پلیس توسط مجاهدین خلق بود که به چریک های فدایی نیز انتقال می یافت. علت مهم دیگر - به خصوص در مورد مجاهدین خلق - سیاست اتخاذ شده توسط تشکیلات در جهت پیچیده تر کردن شیوه های عضوگیری، آموزش و تجدیدنظرهای کلی در سازماندهی بود. قتل و جرح تصادفی دو پلیس آگاهی توسط یک عضو سازمان در شهریور و انجام چند فقره انفجار در آبان ۵۳ پلیس سیاسی شاه را به اتخاذ تدبیر دیگری وادار کرد.

۱- رفیع زاده، خاطرات: صص ۳۲۴ - ۳۲۶.

قتل اتفاقی یک پلیس توسط یک عضو سازمان

در روز پنجشنبه ۱۱ شهریور ۵۳ فردی به نام غلامرضا سلطانی جهرمی، در «اتاق تکی» خود واقع در یکی از خانه های شلوغ محله «عودلاجان»(۱)، ناگهان با یک افسر شهربانی مواجه می شود که در اتاق او را گشوده است. گویا این افسر و دو افسر لباس شخصی همراه وی برای بازرسی مواردی مثل موادمخدر بدان خانه وارد شده بوده اند. سلطانی به سرعت اسلحه می کشد و به سوی افسر پلیس یورش می برد. افسر مزبور پا به فرا می گذارد و سلطانی نیز با پای برهنه به دنبال او از راهرویی که اتاق وی را به حیاط منزل متصل می کرده می گذرد؛ و به محض خروج از راهرو با دو پلیس دیگر مواجه می شود. به هر دو آنها شلیک می کند و تعقیب افسر نخست را ادامه می دهد. افسر مزبور سلاح خود را به زمین می اندازد و می گریزد؛ سلطانی نیز سلاح او را از زمین برمی گیرد و منطقه را ترک می کند. بعدها اعلام شد که افسری به نام «ستوان دژم» در این حادثه به قتل رسیده و افسر دیگری زخمی شده است.(۲)

ص:۶۳۲

۱- واقع در محدوده خیابان های پامنار (از غرب)، سیروس (از شرق)، امیرکبیر (از شمال) و بوذرجمهری (از جنوب)؛ نام این محله قدیمی، که ساکنان آن در گذشته بیشتر کلیمی بوده اند، تلفظ «عبداللّه جان» با لهجه کلیمی است. خانه های پراتاق این محله، در عرف عوام، به «خانه قمرخانم» معروف بوده است.

۲- خلاصه پرونده ها...: سلطانی جهرمی، غلامرضا. نشریه پیام مجاهد، ش ۲۵، آذرماه ۱۳۵۳: صص ۵ و ۸.

چند انفجار، مقارن دیدار «کی سینجر» از ایران

در روز سه شنبه هفتم آبان ماه ۱۳۵۳، در آستانه ورود وزیر خارجه آمریکا، «کی سینجر» و گشایش باب جدیدی از روابط مبتنی بر وابستگی بیشتر، بین رژیم شاه و دولت آمریکا، مجاهدین خلق چند انفجار همزمان علیه مؤسسات و شرکت های آمریکایی و ایرانی - آمریکایی صورت دادند؛ که عبارت بودند از: ۱- انفجار در دفتر شرکت I.T.T؛ کارتل بین المللی تلگراف و تلفن. آشکار بودن نقش آی.تی.تی، در توطئه کودتا علیه «سالوادور آلنده»، رییس جمهور مردمی شیلی و تحکیم سلطه آمریکا توسط «ژنرال پینوشه»، در این انتخاب نقش داشته است. ۲- انفجار در دفتر «شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا» متعلق به «هاشم نراقی» سرمایه دار معروف.

۳- انفجار در دفتر شرکت آمریکایی «جان - دیر»[(۱)] تقارن این انفجارها با سفر «هنری کی سینجر»، ساواک را دستپاچه کرد؛ و حادثه محله «عودلاجان» نیز نگرانی ها را بیشتر دامن می زد. طرح «خانه گردی» در تهران به دنبال این وقایع به اجرا درآمد. بر اساس قراین موجود، خانه گردی های وسیع در تهران توسط شخص «پرویز ثابتی» معروف به «مقام امنیتی» طرح گردید و مبتنی بر دو فرض بود: فرض اول - اعضای سازمان های مجاهدین خلق و چریک های فدایی خلق، یا در خانه های تیمی سکنا دارند و یا به صورت منفرد در «اتاق تکی» زندگی می کنند؛ و محل سکونت اینان - اغلب - مناطق مرکزی و جنوبی تهران است. فرض دوم - صرف شبیخون وسیع به نقاط مذکور و انعکاس آن، در سرگردانی و غافلگیری اعضای گروه های مزبور تأثیر بسزایی دارد و این خود فرصت مغتنمی برای اکیپ های گشت کمیته مشترک فراهم خواهد کرد تا در بازرسی های روزانه خیابان های تهران، توفیق بیشتری کسب کنند. سرانجام در نیمه شب یازدهم آذر ماه ۱۳۵۳ منطقه بین خیابان های ری، مولوی، صاحب جمع و انبار گندم که در جنوب تهران و شمال میدان شوش واقع شده است، ابتدا توسط بیش از ۵۰۰ نفر از نیروهای مخصوص ارتش و گارد شهربانی و جمعی از دانشجویان دانشکده افسری و پلیس، به سرپرستی افسران

۱- نشریه خبری، ش ۴، ۲/۹/۱۳۵۳. نشریه پیام مجاهد، ش ۲۷، بهمن ماه ۱۳۵۳: ص ۱. از این سه انفجار، تنها خبر انفجار در آی.تی.تی در روزنامه کیهان مورخ ۸/۸/۱۳۵۳ درج شد.

عملیاتی کمیته مشترک، محاصره شد و حدود ساعت دو بعد از نیمه شب خانه گردی آغاز گشت. مأموران، در اغلب موارد، از طریق دیوار و پشت بام به منازل مردم وارد می شدند؛ و در مواردی نیز از در وارد می شدند. به داخل هر خانه، از چهار تا ده نفر، هجوم می بردند؛ ابتدا اتاق ها و زیرزمین و پشت بام را جست وجو می کردند و سپس افراد خانه را، به شیوه ای که آموزش دیده بودند، به سرعت مورد بازجویی قرار می دادند و اوراق و اسناد شناسایی طلب می کردند. اگر در اتاق یا زیرزمینی قفل بود، فرصت کلید آوردن نمی دادند و آن را می شکستند و داخل می شدند. مستأجرین بیش از صاحبخانه ها مورد نظر بودند؛ و در این میان، افراد مجرد یا زن و شوهرهای جوان بیشتر مورد سوءظن قرار می گرفتند و با کوچک ترین حدسی، افراد را با دست بند روانه اتومبیل های مخصوص می کردند. هر کس که به اعمال آنان اعتراض می کرد، درجا مورد ضرب و شتم قرار می گرفت و یا بازداشت می شد. مأموران، در توجیه این عملیات غیرمنتظره و وحشیانه، اظهار می داشتند که به دنبال دزد و قاچاقچی اند؛ در مواقعی نیز می گفتند که به دنبال «خرابکار» می گردند. دو شب بعد، در نیمه شب سیزدهم آذر ماه، منطقه حول و حوش سه راه آذری مورد بازرسی قرار گرفت. چند شب بعد، از شبانگاه هجدهم آذر ماه تا نزدیک صبح، منطقه میدان شاه (قیام) و قسمت جنوبی خیابان مولوی مشمول خانه گردی واقع شد؛ و همزمان، منطقه سرچشمه و پامنار نیز مورد بازرسی قرار گرفت.(۱) تأثیرات و نتایج این برنامه گسترده ساواک، که تنها چند بار - در طول یک ماه - انجام شد، در صفحات آینده بررسی خواهد شد.

تصفیه «شاه کرمیها»: تشکیل «گروه مهدویون»

از اوایل سال ۵۳، یکی از اعضای سازمان به نام مهدی امیرشاه کرمی دانشجوی سابق دانشگاه صنعتی و اهل اصفهان، در مورد مسائل موجود سازمان و به خصوص مارکسیسم زدگی و عدم تقیّد شرعی اعضا، انتقاداتی داشت که با مسئول خود خلیل دزفولی در میان گذاشت. خلیل این مشکل را با ناصر جوهری مطرح کرد؛ و پس از آنکه مشاهده شد که اصولاً شاه کرمی در انطباق خود با تشکیلات تردید دارد و کلّ سازمان را به تدریج به زیر سؤال می برد، برخوردهای - به اصطلاح - اصلاحی و انتقادی با وی

۱- نشریه خبری، شماره های ۷ و ۸، دیماه و بهمن ماه ۱۳۵۳.

صورت گرفت؛ و از جمله به «کارگری» اعزام شد.(۱)

پس از چندی، خودش اعلام کرد که نمی تواند با سازمان کار کند و جدا شد. وی به اتفاق برادرش و چند تن دیگر از جمله محمود طریق الاسلام - که در آن زمان مذهبی بود و ارتباطش با سازمان قطع شده بود و بعدها مارکسیست گردید - گروهی به راه انداخت که «مهدویون» نام گرفت. این عده، با اعتقاد به ایدئولوژی اسلامی و قبول ضرورت مبارزه مسلّحانه، با حدّاقل امکانات به کار پرداختند. «مهدی شاه کرمی که دو سال، از سال ۱۳۵۱ در زندان بود، دانشجوی دانشگاه صنعتی و از مؤمنین اصیل بود. پس از خروج از زندان همراه با چند نفر از دوستان و بستگان به سازمان مجاهدین پیوست. این همکاری چند ماهی بیشتر طول نکشید و این برادر شهید به زودی به انحراف سازمان پی برد و همراه با عده ای از آن جدا شد. وی در هنگام جدایی به رابط سازمانی اش چنین گفت: شما مارکسیست هستید و خودتان خبر ندارید. این جدایی در اواخر سال ۵۲ صورت گرفت. بسیاری از کادرهای اصلی سازمان مهدویون به دنبال ضربات ناشی از خیانت های وحید افراخته در سال ۵۴، شهید و یا اسیر شدند. تفکرات کادرهای اولیه سازمان [مهدویون] به شدت تحت تأثیر فلسفه اسلامی بود و کوشش می کردند که به ایدئولوژی اصیل و خالص اسلامی دست یابند.»(۲) سرانجام مهدی امیرشاه کرمی در ۳۱/۳/۱۳۵۴ و برادرش محمد امیرشاه کرمی در ۲۸/۱۱/۱۳۵۴ ضمن درگیری با پلیس امنیتی رژیم، کشته شدند. جریان «مهدویون»، از نیمه دوم سال ۵۴، به شکل دیگری ادامه یافت.(۳)

۱- خلاصه پرونده ها...: امیر شاه کرمی، مهدی.

۲- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۷۳۹ - ۷۴۰، به نقل از «مواضع گروه ها در زندان».

۳- همان. گفت و گوها: محمود اشجع .

انتشار مقاله «پرچم» در سطح سازمان

سرانجام در آذر ماه ۱۳۵۳ تقی شهرام مقاله ای به صورت نشریه داخلی تهیه کرد، که در واقع جمع بندی نهایی «جزوه های سبز» بود. عنوان مقاله این بود: پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته تر سازیم؛ که به اختصار «پرچم» نامیده و معروف شد. در این نشریه داخلی، با اشاره صریح به مارکسیست شدن اکثر اعضای سازمان، دلایل این تغییرات برشمرده شده بود که عمده ترین آن چنین بود: ۱- ضربه هایی که بر سازمان، به ویژه در شهریور ۵۰، وارد شد و روشی که مرکزیت پیش از ما (یعنی رضا رضایی) در پیش گرفته و سازمان را از تحرک بازداشته بود، از اندیشه های ایده آلیستی و مذهبی ریشه می گرفت. ۲- ما نمی توانستیم هم به اصول مارکسیستی چون دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، معتقد باشیم و هم «وحی» و... را بپذیریم. این «دوالیسم» و «التقاط» باید شکسته می شد. ۳- مذهب دست و پای ما را بسته بود و به دلیل تکیه گاه های اخلاقی بی مورد و ایده آلیستی اش جلوی تحرّک و دینامیسم تشکیلات را می گرفت. ۴- با عناصر و پدیده های بازدارنده مبارزه خواهیم کرد و... «پرچم» در واقع گام نخست اعلام رسمی ایدئولوژی جدید در سطح سازمان بود؛ که علاوه بر تبیین دگردیسی عقیدتی و بریدن از مذهب، موقعیتی مناسب برای سرکوب رقبای تشکیلاتی شهرام بود. در بخش هایی از این مقاله، علیرضا سپاسی آشتیانی (بدون ذکر نام) به شدت مورد انتقاد واقع شده و با القاب متداول باند مرکزیت مورد حمله قرار گرفته بود. ناگفته نماند که این حملات ربطی به ایدئولوژی نداشت و صرفا مقابله تشکیلاتی بود؛ چراکه از ماه ها پیش، سپاسی نیز به روند تغییر ایدئولوژی گردن نهاده و مارکسیست شده بود.(۱)

۱- نشریه داخلی، آذر ۱۳۵۳. نیز فشرده مقاله «پرچم» مندرج در ضمایم بیانیه اعلام مواضع... .

فصل پنجم: انفعال مرکزیت در برابر چریک های فدایی

چرخه عمل زدگی و تکرار خطاها

در اواخر سـال ۱۳۵۳، چنـد ترور و انفجـار توسـط چریـک هـای فـدایی صورت گرفت، از کشـتن «محمـدصادق فاتـح یزدی» صـاحب کارخـانه های «جهان» در دهم مرداد ماه ۱۳۵۳ تـا قتل نیک طبع و حسن ناهیـدی (بازجو) و یـداللّه نوروزی (فرمانـده گارد دانشـگاه صنعتی). این ترورها به رغم وضعیتی صورت گرفته بود که در اواخر پاییز و اوایل زمستان ۱۳۵۳ توسط ساواک و کمیته مشترک اِعمـال شـده بود. همـان طور که پیشتر گفته شـد، طبق یـک طرح خطرناک و مؤثر، نیروهای ساواک و کمیته مشترک بـا بسـیج مجموعه امکانات انسانی، ناگهان دست به خانه گردی های وسـیع در تهران زدنـد. این طرح در سه نوبت به اجرا درآمـد و مناطق مورد جست وجو از قبل معلوم نبود و در هر نوبت، منطقه خاصـی زیرپوشـش قرار می گرفت.(۱) چریک های فدایی، با بررسـی یک مورد جزیی، هوشـیاری لازم را کسب کردند؛ به مجاهدین خلق نیز هشدار دادند، که از سوی آنها چندان جدی گرفته نشد. چریک های فدایی، بر مبنای همان هوشیاری اولیه، اکثر امکانات خود را از تهران خارج کردند و در شهرستان های اطراف اقامت گزیدند.

با این ترتیب، زمانی که خانه گردی ها آغاز شد، چریک های فدایی از نوعی امنیت و پوشش حفاظتی

۱- در فصل گذشته به این موضوع پرداخته شد.

مناسب برخوردار بودند؛ ولی مجاهدین خلق ناگهان دچار سردرگمی شدند. خانه های تیمی را به سرعت تخلیه کردند و بناچار، به صورت تکی و انفرادی، یا در تهران به شکل سیّار و به صورت اقامت های موقت در منازل سمپات ها ادامه حیات دادند و یا به طور موقت به سفرهای کوتاه دست زدند. این اقدام رژیم توانست مدتی تشکیلات مجاهدین خلق را از انسجام بیندازد. سازماندهی و ترکیب مجدد تیم ها وقت و انرژی بسیاری گرفت. مجاهدین خلق با این ترتیب آماده عملیات یا حرکتی مؤثر نبودند لیکن فداییان، در جریان ترورها و سه عملیات انفجاری، تیم های خود را به طور موقت از شهرستان ها به تهران می آوردند، برنامه را اجرا می کردند و باز به خارج از تهران متواری می شدند.(۱) شرایط جدید، مرکزیت سازمان را برآن داشت تا دست به عضوگیری وسیع افراد علنی و غیرمخفی بزند. توجیه مرکزیت این بود که افراد غیرمخفی، از آنجا که پوشش عادی دارند، می توانند پس از هر حرکتی، حالت معمول خود را در پیش گیرند و ردّی هم بر جای نگذارند. ضمناً این افراد، خرجی هم برای سازمان نداشتند؛ تنها افراد مخفی و متواری بودند که سازمان متکفّل تأمین مالی ایشان بود. مرکزیت و کادرهای درجه یک سازمان به این نتیجه رسیدند که، به دلایل زیر، باید به سرعت به عمل نظامی دست بزنند: ۱- چریک های فدایی با انجام چند عملیات انفجاری و ترور، توانسته بودند در میان نیروهای مستعد جوان - به خصوص دانشجویان - که بالقوه پشتیبان مبارزه مسلحانه محسوب می شدند، وجهه و زمینه مساعدتری پیدا کنند و طبعاً پروسه جذب نیرو را موفق تر اجرا نمایند. عقب ماندن مجاهدین خلق، به وضوح، مشخص بود و این امر پیشتاز بودن سازمان را زیر سؤال می برد. ۲- دست به کار شدن مجاهدین خلق در عملیات نظامی می توانست پایگاه های تازه ای در بین نیروهای آماده ایجاد کند، سکوتِ - تقریباً - یکساله را بشکند و تبلیغات رژیم را خنثی کند.(۲) ۳- نشان دادن قدرت عمل در مرحله نظامی، شوروی و کشورها و سازمان های وابسته به بلوک شرق را نسبت به موفقیت سازمان مطمئن تر می ساخت و زمینه مساعدتر و شرایط بهتری را برای

۱- شهرهایی که چریک های فدایی در آنجا اسکان گزیده بودند، عبارت بودند از: کرج، قزوین، رشت، ساری، گرگان، آمل و - در مقطعی - تبریز.

۲- آخرین عملیات سازمان در تیر ماه ۱۳۵۳ صورت گرفته بود؛ و این اعلام موجودیت به حدی ضعیف بود که نمی توانست در مقابل قدرت نمایی چریک های فدایی مطرح باشد.

حمایت های بعدی آماده می کرد. ۴- عمل نظامی، حاکمیت مرکزیت مارکسیست شده سازمان را تثبیت می نمود و هر گونه بهانه از سوی افراد مقاوم و مخالف، بروز نقطه ضعفی - از سوی کادر مرکزی - را منتفی می کرد. این فعل و انفعال، می توانست باعث تسریع سیر تغییر ایدئولوژی در میان عناصر مردّد سازمان و تقویت اقتدار مرکزیت نیز گردد.(۱)

ملاقات با روحانیون حامی سازمان

اعلام خصوصی تغییر ایدئولوژی / قطع حمایتهای مردمی

مرکزیت مارکسیست شده در طول اواخر پاییز تا زمستان ۱۳۵۳ تصمیم گرفت که قبل از عمل نظامی یا در حین آن، تماس هایی را با شخصیت های روحانی متنفّذ و هوادار سازمان برقرار کند؛ و در این تماس ها به آنها اعلام نماید که سازمان مارکسیست شده است. تصوّر مرکزیت این بود که بدین طریق، از موضع قدرت، خواهد توانست تداوم حمایت آنها و یا دست کم سکوت شان را به دست آورد. آیه اللّه طالقانی، آیه اللّه دکتر بهشتی، حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی و حجه الاسلام لاهوتی از روحانیونی بودند که سازمان قصد داشت با آنان، در این مرحله، تماس گیرد. جزییات مستند تماس با دکتر بهشتی و آقای لاهوتی در دست نیست ولی - تقریباً - تفصیل جریان ملاقات با آیه اللّه طالقانی و حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی منتشر شده است.

ملاقات با آیه اللّه طالقانی

برای تماس با آقای طالقانی، تقی شهرام و برای تماس با آقای هاشمی، بهرام آرام در نظر گرفته شد. توسط حاج مهدی غیوران، یکی از سمپات های مؤثر سازمان، با آقای طالقانی ارتباط برقرار شد و وحید افراخته، عنصر نظامی و یکی از کادرهای درجه یک سازمان، ایشان را به خانه ای در خیابان فرح شمالی (سهروردی) هدایت کرد. در ملاقات تقی شهرام و آقای طالقانی شخص ثالثی حضور نداشته است. پس از حدود چند دقیقه تعارفات معمولی، آقای طالقانی درباره پسرش - مجتبی - سؤال کرد که چه

۱- به این موضوع، هم مجاهدین رسما مارکسیست شده اعتراف کرده اند و هم سازمان پس از پیروزی انقلاب تصریح داشته است.

می کند و در کجاست؛ پاسخ شنید که در خارج از کشور به سر می برد و سالم است. ایشان سپس رو به تقی شهرام با لحنی نسبتا تند اعتراض کرد که «چرا حاج فاتح یزدی(۱) را ترور کردید؟» شهرام جواب داد که وی توسط چریک های فدایی به قتل رسیده و مجاهدین خلق دخالتی نداشته اند. آقای طالقانی در تعلیل اعتراضش توضیح داد که حاج فاتح – فی الجمله – از ملّیون و نزدیک به محافل ملی – مذهبی بوده و کشتن وی واکنش نامطلوبی روی بازاری ها و رفقایش خواهد گذاشت؛ و پیشنهاد کرد که به چریک های فدایی توصیه شود مراقب جایگاه ها و پایگاه های مذهبی و ملی افراد باشند و در عمل شتاب به خرج ندهند.

در مورد تغییر ایدئولوژی زمزمه هایی به گوش آقای طالقانی رسیده بود ولی چون باور نمی کرد؛ اصل قضیه را استفسار کرد. شهرام خود در این باره می گوید: [...] ظرف نیم ساعت ماجرای تغییر ایدئولوژی را شرح دادم. در طول این مدت، آقای طالقانی ساکت بود و حرفی نزد. وقتی حرف من تمام شد، با صدایی که آشکارا می لرزید، پرسید: «خوب، حالا اسم خودتون و سازمان را چی گذاشته اید؟» گفتم: هیچ؛ همان «سازمان مجاهدین خلق ایران»؛ که برافروخته شد و گفت: «شما حق نداشتین این کار را بکنید.»(۲) آقای طالقانی در پایان این ملاقات، توصیه کرد که در مورد اعلام رسمی ایدئولوژی جدید بیشتر فکر کنند و ضمناً به طور تلویحی بیان کرد که دیگر نمی تواند مثل سابق از سازمان حمایت کند. بنا به اعترافات وحید افراخته، در واکنش به اعتراض شدید آیه اللّه طالقانی «به وی گفتند که اگر صدایش دربیاید او را خواهند کشت و گردن رژیم خواهند گذاشت.»(۳) محمدمهدی جعفری در روایت خود از این موضوع و تهدید آقای طالقانی به قتل، آن را مربوط به بعد از شهادت شریف واقفی می داند.(۴) آنچه مسلم است، از آن تاریخ به بعد، آقای طالقانی هیچ گونه همکاری با مجاهدین خلق نداشته است.(۵) و اعترافات وحید افراخته سبب بازداشت و محکومیت ده ساله ایشان گردید.

۱- میثمی می گوید: «فاتح یک کارخانه دار ملی بود و همه بازاری ها هم به اسلامیت او اعتقاد داشتند. در زمان ترور، کارگرهای کارخانه می گفتند که کار ساواکی ها بود.» آنها که رفتند: ص ۴۲۶.

۲- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: ص ۸؛ نقل از یادداشت های تقی شهرام.

۳- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۴۲۸. آیه اللّه طالقانی به روایت...، ج ۳: ص هشت.

۴- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۱۳۹.

۵- جالب است که وحید افراخته نیز که ماجرای ملاقات تقی شهرام با آیه اللّه طالقانی را لو داد و باعث دستگیری ایشان شد، به این موضوع تصریح داشته است.

ملاقات با حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی

در مورد ملاقات بهرام آرام با حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، بخشی از اظهارات ایشان را، که در ماه رمضان ۱۳۵۹ (۵ مرداد) در مدرسه علمیه چیذر شمیران ایراد شده است، نقل می کنیم: اوایل سال ۵۴ خبر تغییر کلّی مواضع ایدئولوژیکی... و آن مسائلی که زیاد شنیده اید، به گوش من رسید که به وسیله همین آقای غیوران(۱) - که اواخر رابط من بود - در منزل ایشان ملاقاتی با بهرام آرام، یکی از سران کافر شده آنها، کردم و آن، کسی بود که من سال ۵۱ که از زندان درآمده بودم و از زندان پیغام برای اینها داشتم، همین بهرام را در منزل آقای رجایی ملاقات کردم و پیغام زندان را بهش دادم. آن موقع جوان مسلمان بسیار باطراوتی بود و این بار، که در سال ۵۴ دیدمش، قیافه شوم نکبتِ کثیف مورد تنفّری داشت که من تعجّب کردم. گفت: «من مریض شدم، امروز به این شکل درآمدم.» نشسته بود جلوی من، پاهایش را دراز کرده بود و اسلحه اش را [بیرون] گذاشته بود و با من صحبت می کرد. به هر حال با او که صحبت کردم، یک بحث طولانی یکی دو ساعته - آن هم در موقعی بود که من عازم خارج بودم و بایست دو ساعت بعدش می رفتم؛ بحث که کردیم، دیدیم نقطه اتفاق نداریم. آنها اصرار دارند روی کفر و ما هم اصرار داریم روی ایمان. و من اعلام کردم که از این تاریخ به بعد، هیچ گونه کمکی و حمایتی از طرف ما و دوستان ما به شما نخواهد رسید.(۲) در خصوص همین ملاقات، وی در جایی دیگر می گوید: [...] در آستانه سفر به خارج از کشور [در بهار سال ۱۳۵۴]، وقتی بحث طولانی شد؛ او [= بهرام آرام] - که با بی ادبی و با ژست قهرمانی خاصّی نشسته بود و حرف می زد - گفت: «ما مگر با شاه مبارزه نمی کنیم؟» من گفتم: «بله.» گفت: «شما هم با شاه مبارزه می کنید؟» گفتم: «بله.» گفت: «پس ما یک نقطه مشترک داریم؛ به خاطر آن، نباید کمک به ما را قطع کنید.» در اینجا من گفتم: «ما با شاه مبارزه می کنیم تا خدا را جایگزین کنیم؛ شما می خواهید استالین را به جای شاه بنشانید. ما به مبارزه ای که نتیجه آن نشستن استالین به جای شاه باشد، کمک نمی کنیم.»(۳)

ص:۶۴۳

۱- به کار بردن تعبیر «همین آقای غیوران»، به این جهت بود که نامبرده آن زمان در دفتر ریاست جمهوری (ابوالحسن بنی صدر) سمتی داشت و شاخص بود. به گفته آقای قدیریان معاون وقت دادستان کل انقلاب، «آقای غیوران از طرف امام مجوز گرفتند که به دفتر بنی صدر بروند. ایشان رابط [محرمانه] ما بود... آقای غیوران از خود حضرت امام اجازه داشتند.» قدیریان، خاطرات: صص ۲۱۷ - ۲۱۸.

۲- مأخوذ از نوار سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی در چیذر. وحید افراخته در اعترافات خود شرحی از این ملاقات و محتوای آن ارائه داده است، هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۲: ص ۱۴۶۶.

۳- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: ص ۳۱۳.

ترورهای سازمان (اسفند ۱۳۵۳ تا خرداد ۱۳۵۴)

رفع موقت بحران های درونی و بیرونی

در برابر شکستی که در چالش با روحانیون نصیب سازمان شد و همین طور بحران و خطر قابل پیش بینی انشعاب و دوپارگی سازمان، حرکت های نظامی می توانست - هرچند به طور موقت - امتیازاتی را ارزانی مرکزیت سازمان بنماید. همچون گذشته، طرّاحی عملیات نظامی به عهده بهرام آرام گذاشته شد. پس از شناسایی دقیق، ترور این افراد در برنامه قرار گرفت: ۱- «سرتیپ زندی پور»، رییس کمیته مشترک ضد خرابکاری؛ ۲- «سرهنگ شفر» و «سرهنگ ترنر»، افسران اطلاعاتی دایره مستشاری آمریکا در ستاد ارتش؛ ۳- کنسول فرهنگی و مطبوعاتی سفارت آمریکا. فرماندهی اجرایی سلسله عملیات مزبور به عهده ورزیده ترین فرد شاخه نظامی، یعنی وحید افراخته، گذارده شد. او نیز شروع به انتخاب نفرات مناسب برای انجام این برنامه ها کرد. به رغم اختلافات شدید و غیرقابل حلّی که با مرتضی صمدیه لباف داشتند، چنین برآورد کردند که حضور وی در این ترورها - به خاطر تسلط و زیرکی اش - می تواند تضمین کننده موفقیت باشد. صمدیّه لُبّاف شرکت در ترور «سرتیپ زندی پور» را پذیرفت ولی به دلایلی - که خواهد آمد - از شرکت در سایر برنامه ها سر باز زد.

ترور سرتیپ زندی پور / تشدید جوّ فشار در زندان ها

«سرتیپ رضا زندی پور»، بعد از «پرویز ثابتی» و «سرتیپ جعفری» (سپهبد بعدی)، سومین رییس «کمیته مشترک ضد خرابکاری» بود. مقام وی بیشتر تشریفاتی بود و - عملاً - سرپرستی کمیته مشترک را معاون «زندی پور» یعنی «رضا عطّارپور» (معروف به دکتر حسین زاده) و دو معاون وی «محمدحسن ناصری» (معروف به دکتر عضدی) و «پرویز فرنژاد» (معروف به دکتر جوان) به عهده داشتند.(۱)

«زندی پور»، پیش از آمدنش به کمیته مشترک، از افسران تحت مسئولیت «ارتشبد حسین فردوست» در «دفتر ویژه اطلاعات» بود و از افسران تحصیل کرده و باسواد به شمار می رفت.(۲) در مدتی که ریاست

۱- متن اعترافات مکتوب «بهمن نادری پور» (معروف به «تهرانی»).

۲- فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: ص ۳۹۹.

کمیته مشترک را به عهده داشت، غافل از آنچه دار و دسته «پرویز ثابتی» در صدد اِعمال آن بودند، سعی داشت فشارها را تعدیل کند و شرایط بازجویی ها و زندان کمیته را «انسانی تر» سازد. موفقیت سازمان برای شناسایی و ردگیری وی نیز از همین سادگی او نشأت گرفت. در پاییز ۱۳۵۲، سیمین جریری، یکی از اعضای سازمان، به علت موضوع کم اهمیتی دستگیر شد و پس از مدت کوتاهی، با نظر «سرتیپ زندی پور» که معمولاً نسبت به زندانیان زن معتقد به ارفاق بود، آزاد گردید. به هنگام مرخصی از زندان، «زندی پور» آدرس و شماره تلفن منزل خود را به سیمین جریری داد تا اگر برایش مشکلی پیش آمد (چون هم دبیر راهنمایی و هم دانشجو بود) از توصیه و کمک او بهره مند شود. شناسایی «زندی پور» از همین طریق انجام شد.(۱) عملیات در صبح ۲۷ اسفند ۱۳۵۳ در خیابان فرح شمالی (سهروردی) صورت گرفت. در جریان عمل بجز «تیمسار زندی پور» پسر کوچک او هم جلوی اتومبیل نشسته بود. افراخته در مصاحبه خود ضمن شرح نحوه این عملیات به نحو رقّت برانگیزی از واکنش پسر وی و حتی قصد کشتن او در صورت ایجاد ممانعت برای فرار، سخن می گوید.(۲) برخلاف تبلیغات وسیعی که توسط سازمان انتشار پیدا کرد، انجام این عملیات از نظر نظامی امر ساده ای بود؛ چرا که زندی پور محافظ نداشت و تنها یک پاسبان میانسال شهربانی به نام «عطوفی» راننده وی بود. اعلامیه این ترور، که با موفقیت انجام شد، از یک جهت اهمیت بسزایی داشت؛ و آن اینکه، این اولین اعلامیه سازمان مجاهدین خلق بود که فاقد عبارت «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» بود و آیه «فضّل اللّه المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً» نیز از آرم سازمان حذف شده بود. در واقع انتشار این اعلامیه، خود نوعی اعلام موضع جدید ایدئولوژیک و نشانه بریدن از اسلام بود. به نوشته حسین روحانی، این کار یک اقدام آزمایشی جهت حرکات و اقدامات بعدی بود.

ترور «زندی پور» به دلیل دارا بودن بالاترین جایگاه عملیاتی دستگاه سرکوب رژیم شاه عوارض سنگینی نیز برای زندانیان سیاسی در بر داشت؛ و در تشدید فعالیت های اکیپ های عملیاتی کمیته مشترک نیز مؤثر بود. «عطارپور» (دکتر حسین زاده) حاکم مطلق شد و فشارهای بازجویان و شکنجه گران،

۱- اعترافات وحید افراخته: تک نویسی وی درباره سیمین جریری. خلاصه پرونده ها...: جریری، سیمین.

۲- مصاحبه وحید افراخته مندرج در پرونده ساواک او.

شدیـدتر شـد. «زندی پور» تا حدّی عامل تعدیل فشارهای بی رویه - و گاه از نگاه منافع رژیم، غیر ضـروری - بود ولی حذف او، دست عوامل تندرو ساواک و شهربانی را باز می گذاشت؛ و این چیزی بود که برای «پرویز ثابتی» و عواملش کاملاً مطلوب و ایده آل بود. از طرف دیگر، تبلیغات عاطفی رژیم درباره قتل «عطوفی» راننده «زندی پور» موجب شد پرسنل زندان که اغلب پاسبان و درجه دار شـهربانی بودند و مأموران شهربانی اکیپ ها که اصولاً دیدگاه و احساسی متفاوت از ساواکی ها داشتند و برخوردشان با زندانیان و متّهمین سیاسـی اغلب ملایم تر بود، در رفتار خود تغییر بدهند و با خشونت بیشتر عمل کنند.(۱) افراد تیم حمله به سـرتیپ زنـدی پور بـدین قرار بودنـد: وحیـد افراخته: فرمانده و عامل ترور راننده و زندی پور (زننده تیرخلاص به زنـدی پور)؛ مرتضـی صـمدیه لباف: حمله به شـخص زنـدی پور (پس از شـلیک یک گلوله اسـلحه وی گیر می کند)؛ محمد طاهر رحیمی: راننـده اتومبیل فرار؛ سـید محسن سـید خاموشـی: مسـئول راه بنـدان و پشتیبان عوامل تیرانداز؛ منیژه اشـرف زاده کرمانی: مسـئول مراقبت و علامت دهنـده شـروع عملیات؛ مهـدی غیوران: مسـئول تعویض خودرو، هنگام فرار افراد.(۲) طاهره سجادی همسـر غیوران که خود از سـمپات های فعال سازمان بود و پس از آشکار شدن انحراف ایدئولوژیک، همراه شوهرش جدا شد و در زندان متحمل سخت ترین شکنجه ها گردید، در خاطرات خود می گوید: «این طور که گفته می شد، زندی پور در رابطه بـا شـکنجه هـای غیراخلاقی، به خصوص در رابطه با خانم ها نقش مؤثری داشـته...»(۳) توضیـح دیگری که در مورد عواقب اقدامات مسـلحانه مانند عملیات مزبور ضـروری است، این است که پس از انجام هر حرکتی (مانند قتل یک مقام مهم) از سوی گروهی خاص، رژیم نیروهای خود را با همه امکانات، به سوی ضـربه به آن گروه بسـیج می کرد. خواه ناخواه، بسیج این نیروها و مصمم بودن پلیس

امنیتی به وارد آوردن ضـربه یا کشف و شکار اعضا در شهر، با توجه به اینکه متّکی به ابزارها و تکنیک های ظریف اطلاعاتی نیز بود، عواقب مقاومت ناپذیری داشت؛ که نمونه اش مجموعه تلفاتی

۱- پس از ترور «زندی پور» اغلب زندانیان سازمان را به کمیته مشترک احضار کرده شکنجه نمودند.

۲- پرونده افراخته؛ تک نویسی ترور «زندی پور». روزنامه کیهان، ۱۹/۵/۵۴. نیز خلاصه پرونده ها...: ذیل همین اسامی.

۳- سجادی، خورشیدواره...: ص ۷۷.

است که در طول سال های ۵۵ -۱۳۵۴ بر دو سازمان چریک های فدایی و مجاهدین خلق وارد آمد.

توطئه هولناک ساواک

قتل ۹ زندانی در تپّه های اوین

ضربات متعدد دو گروه چریکی به دستگاه امنیتی رژیم(۱)، مسئولان ساواک را به فکر انتقام انداخت. در روزنامه های پنجشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۵۴ اعلام شد که در روز پنجشنبه ۲۹ فروردین: ... نُه زندانی در حین فرار کشته شدند. این زندانیان در حین جا به جایی آنها از یک زندان به زندانی دیگر اقدام به فرار نمودند که همگی کشته شدند. نام های این افراد به شرح زیر است: ۱ - محمد چوپان زاده ۲ - احمد جلیل افشار ۳ - عزیز سرمدی ۴ - بیژن جزنی ۵ - حسن ضیاء ظریفی ۶ - کاظم ذوالانوار ۷ - مصطفی جوان خوشدل ۸ - مشعوف کلانتری ۹ - عباس سورکی.(۲) انتشار این خبر نوعی اعلام خطر و هشدار به گروه های چریکی بود تا بدانند که رژیم در برابر هر مورد ترور، حداقل دو نفر را به قتل می رساند. اولین بار که به طور رسمی و از زبان یک مقام مسئول درباره این جنایت رژیم تردید و سؤال مطرح شد، از سوی سرپرست پیشین پزشکی قانونی بود که طی نامه ای به روزنامه کیهان، این واقعیت را پیش کشیده بود که چرا نُه نفری که ساواک مدّعی بود هنگام اقدام به فرار کشته شده اند، از جلو تیر خورده اند. این نامه در آخرین روزهای حیات رژیم شاه به چاپ رسید.(۳) در اوایل خردادماه ۵۸ اعلام شد که «بهمن نادری پور» (معروف به «تهرانی») بازجوی معروف ساواک و کمیته مشترک و «فریدون توانگری» (معروف به «آرش») شکنجه گر و بازجوی کمیته مشترک، که در زندان جمهوری اسلامی به سر می برند، حقایقی را ضمن مصاحبه ای تلویزیونی ابراز کرده اند. از جمله مسائلی که توسط «تهرانی» افشا شد، ماجرای به قتل رساندن ۹ زندانی سیاسی در تپّه های اوین بود. طبق اظهارات «تهرانی»، بعد از ترور «سرتیپ رضا زندی پور»، رییس وقت کمیته مشترک، در حدود

۱- حساسیت دستگاه امنیتی رژیم بیشتر روی ترور عناصر امنیتی بود؛ ولی به هر حال چهار ترور را - با تأکید روی سه مورد آن - در نظر داشتند که در زمستان ۵۳ رخ داده بود: نیک طبع - شهریاری - نوروزی (چریک های فدایی)، زندی پور (مجاهدین خلق).

۲- روزنامه کیهان، ۳۱ فروردین ۵۴: صص ۱ و ۲.

۳- همان، ۱۸ بهمن ۵۷: ص ۱.

اوایل فروردین ۱۳۵۴، «محمدحسن ناصری» (معروف به «دکتر عضدی») وی را به اتاق خویش احضار می کند و می گوید که او نیز قرار است در عملیاتی که دستور آن را «پرویز ثابتی» (معروف به مقام امنیتی) داده است، شرکت کند؛ و به او تحکم می کند که کنجکاوی به خرج ندهد تا هر زمان که موقع آن رسید، به اطلاع وی برسد. روز پنجشنبه ۲۹ فروردین «رضا عطارپور» (معروف به «دکتر حسین زاده») به «تهرانی» تلفن می کند و از وی می خواهد که نامه انتقال کاظم ذوالانوار (عضو مرکزیت مجاهدین خلق در زندان) را به زندان اوین تهیه کند؛ ضمنا به وی اطلاع می دهد که ساعت دو بعد از ظهر، بعد از پایان وقت اداری، در رستوران هتل آمریکا واقع در خیابان تخت جمشید (طالقانی فعلی) رو به روی سفارت آمریکا، برای صرف ناهار حاضر باشد. «تهرانی»، بلافاصله، نامه انتقال ذوالانوار را تهیه کرده به امضا می رساند و به مأموران می دهد تا وی را به زندان اوین منتقل کنند. وقتی که «تهرانی» به رستوران موردنظر می رسد، علاوه بر «عطارپور» این افراد را نیز در آنجا می یابد: «پرویز فرنژاد» (معروف به «دکتر جوان»)، «محمدحسن ناصری» (معروف به «دکتر عضدی»)، «سرگرد سعدی جلیل اصفهانی»، «ناصر نوذری» (معروف به «رسولی») و «حسین شعبانی» (معروف به «حسینی»).

در سر میز ناهار، «عطارپور» عنوان می کند که عطف به صحبت مقدماتی که با آن افراد شده، امروز روز اجرای عملیات است؛ و «پرویز ثابتی» (مدیرکل وقت اداره سوم ساواک - اداره امنیت داخلی) نیز به طور کامل، در جریان جزییات این عملیات قرار دارد و همه مسائل را خودش پیش بینی و تصویب کرده است؛ در ضمن مقامات دیگر نیز اطلاع دارند. «سرهنگ وزیری» (رییس وقت زندان اوین) هم در جریان ماجرا قرار دارد. در جواب پرسش حاضران پیرامون عملیات مزبور، «عطارپور» می گوید: همان طور که عده ای از رفقای ما به وسیله سازمان های مجاهد و فدایی ترور شده اند، در نظر گرفته شده که تعدادی از زندانیان سیاسی نیز مورد تهاجم قرار بگیرند و کشته بشوند.[...] چون همه شما این موضوع را می دانید، هیچ کس حق نق زدن ندارد. و سپس به «شعبانی» و «نوذری» گفت که به زندان اوین بروند و زندانیان را تحویل بگیرند. «عطارپور»، «فرنژاد»، «ناصری»، «جلیل اصفهانی» و «نادری پور» در قهوه خانه «اکبر اوینی»، که

فاصله اندکی با زندان اوین دارد، به انتظار می ایستند. سرانجام مینی بوس حامل زندانیان، به همراه

«شعبانی» و «نوذری» و نیز «سرهنگ وزیری» که لباس فرم ارتشی به تن داشته، از راه می رسد. اتومبیل جمع مزبور، به دنبال مینی بوس، از داخل قریه اوین می گذرد و به سمت تپه ها و ارتفاعات بازداشتگاه اوین می رود. سربازی در آن محل از قبل پاسداری می داده که «سرهنگ وزیری» وی را از آنجا دور می کند تا به جز این افراد و نُه نفر زندانی، فرد دیگری در آنجا نباشد. اتفاقی که در آنجا افتاده، از زبان «تهرانی» چنین بیان شده است: در آنجا این زندانیان را، در حالی که دست ها و چشم هایشان بسته بود، از مینی بوس پیاده کردند و همه را در یک ردیف روی زمین نشاندند... «عطارپور» یک قدم جلوتر آمد و شروع به سخنرانی کرد. محتوای سخنرانی «عطارپور» این بود که گفت: «همان طور که دوستان و رفقای شما همکاران و رفقای ما را در دادگاه های انقلابی خودشان به مرگ محکوم کردند و آنها را کشتند، ما هم تصمیم گرفتیم شما را که رهبران فکری آنها هستید و با آنها از داخل زندان ارتباط دارید، مورد تهاجم قرار بدهیم و شما را اعدام کنیم و از بین ببریم. ما شما را محکوم به اعدام کرده ایم و می خواهیم حکم را درباره شما اجرا بکنیم.» بیژن جزنی و چند نفر دیگر به این عمل اعتراض کردند. نمی دانم نفر اول «عطارپور» یا «سرهنگ وزیری» بود که با یک مسلسل «اوزی»، که به آنجا آورده شده بود، رگبار را بر روی آنها خالی کرد.(۱) من هم چهارم یا پنجم بودم که مسلسل را به دست من دادند... پس از پایان کار، «سعدی جلیل اصفهانی»، با مسلسل بالای سر این افراد رفت و هر کدام [را] که نیمه جانی داشتند، به زندگی شان خاتمه داد... بعد از اینکه این جنایت وحشتناک تمام شد، من و «رسولی» چشم بندها و دست بندهای اینها را سوزانده و از بین بردیم؛ و بعدا اجساد این عده به داخل مینی بوس منتقل شد. «حسینی» و «رسولی» آنها را به بیمارستان ۵۰۱ ارتش منتقل کردند. ساواک با این عمل می خواست قدرت نمایی کند و به گروه ها بفهماند که اگر از این به بعد بخواهند فردی از افراد ساواک یا سایر مقامات را مورد حمله و ترور قرار بدهند، امکان دارد که مجددا یک چنین حوادثی تکرار بشود. متن خبری که در مورد این گروه ۹ نفری در روزنامه ها منتشر شد، به وسیله «رضا عطارپور» نوشته شده بود؛ که همه مردم - شاید بچه ها هم - به آن خندیدند و فهمیدند که زندانی را به آن صورت به جایی منتقل نمی کنند که بخواهد فرار کند تا بعدا او را به گلوله ببندند! به خصوص که

۱- «تهرانی»، در دادگاه انقلاب تصریح می کند که «سرهنگ وزیری» اولین نفری بوده که شلیک به زندانیان را آغاز کرده است.

همه این عـده را از جلو مورد اصابت گلوله قرار داده بودند.(۱) در خصوص علت انتخـاب «گروه جزنی» و دو تن از کادرهای مؤثر سازمان مجاهـدین خلق - کاظم ذوالانوار و مصـطفی جوان خوشدل - برای این ترور، در آخرین قسـمت مجموعه حاضـر که به زندگی نامه و آنالیز شخصیت مسعود رجوی اختصاص دارد، توضیحات کافی ذکر شده است. در اینجا لازم است به این نکته نیز اشـاره کنیم که حـادثه قتل ۹ زنـدانی مـذکور، در عریـان سـاختن بیشتر خشونت ساواک و رژیم شاه، تأثیر فراوانی در افکار عمومی برجای گذارد.

۱- روزنـامه کیهان، ۲ خرداد ۵۸، ص ۳، (متن مصـاحبه مطبوعـاتی و تلویزیـونی تهرانی). همـان، ۲۷ خرداد ۵۸، ص ۸ (متن اظهارات تهرانی در دادگاه انقلاب اسلامی به تاریخ ۲۶ خرداد ۵۸).

ترور دو مستشار آمریکایی

پس از کشته شدن ۹ تن از زندانیان سیاسی توسط عناصر ساواک و به دنبال روند تسریع در عملیات نظامی و جبران عقب افتادن مجاهدین خلق از چریک های فدایی، دو مستشار نظامی آمریکا در ایران ترور شدند. ساعت شش و چهل دقیقه صبح روز چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴، تیم عملیاتی مجاهدین خلق به فرماندهی وحید افراخته، در حوالی قیطریه، اتومبیل حامل دو مستشار نظامی نیروی هوایی آمریکا به نام های «سرهنگ شِـفِر» و «سرهنگ ترنر» را محاصره کردند. تاکتیک این ترور مشابه شیوه ای بود که در ترور «سرتیپ زندی پور» نیز به کار رفت و طبق تحلیل آمریکاییان مختص مجاهدین خلق و از مؤثرترین شیوه ها بود. همزمان با کوبیده شدن سپر یک وانت بار به اتومبیل موردنظر از عقب، بلافاصله اتومبیل دیگری راه را از جلو سد می کرد. ضربه نخستین، سرنشینان و راننده اتومبیل هدف را دچار شوک و غافلگیری آنی می کرد و بی آنکه فرصت تفکر و واکنش داشته باشند، اتومبیل دیگر راه را می بست. در این عملیات، سه نفر از عوامل ترور پیاده شدند؛ به راننده ایرانی مستشاران دستور دادند که در کف اتومبیل بخوابد؛ و سپس دو مستشار را به گلوله بستند. عوامل عملیات فوق عبارت بودند از: وحید افراخته، مسئول عملیات و تسلیم کننده راننده مستشاران؛ سید محسن سیدخاموشی، راننده وانت و عامل ترور (شلیک) از سمت راست اتومبیل؛ محمد طاهررحیمی، عامل ترور (شلیک) از سمت چپ اتومبیل؛ محسن بطحایی، مسئول راه بندان؛ منیژه اشرف زاده کرمانی، علامت دهنده عملیات و مسئول مراقبت از صحنه.(۱) در ارتباط با این ترور، سازمان طی «اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۲» اعلام کرد: در ساعت ۴۰/۶ دقیقه بامداد روز چهارشنبه ۳۱/۲/۵۴ همزمان با بازگشت شاه جنایتکار از مسافرت توطئه آمیزش به آمریکا، حکم اعدام انقلابی دوتن از مستشاران تجاوزکار آمریکایی در ایران، «سرهنگ شفر» و «سرهنگ دوم ترنر»، توسط یک واحد از رزمندگان سازمان اجرا گردید.

۱- پرونده افراخته؛ ذیل ترور مستشارها. روزنامه کیهان، ۳۱/۲/۵۴ و ۱۹/۵/۵۴. نیز خلاصه پرونده ها...: ذیل همین اسامی.

ناگفته نماند که اندکی پس از اجرای موفق این عملیات، زن ناشناسی به عنوان «سخنگوی سازمان مجاهدین خلق ایران» به دفتر خبرگزاری «آسوشیتدپرس» در تهران، تلفن و اعلام کرد که «اعدام دو نفر مستشار مزبور، جوابی است به قتل ۹ نفر از زندانیان سیاسی توسط نیروهای پلیس در ماه قبل».(۱) این عملیات که انعکاس وسیعی در داخل و خارج از ایران داشت موجب افزایش تحرک و فعالیت فوق العاده ساواک و سایر نیروهای امنیتی و پلیسی رژیم شاه گردید تا از تکرار این گونه اقدامات و تهدید امنیت مقامات و اتباع آمریکایی مقیم ایران، جلوگیری شود. نکته مهم و بی سابقه در این عملیات، دست یابی سازمان به کیف دستی های دو مستشار مزبور بود که اسناد و مدارک بسیار باارزشی در آنها قرار داشت. بعدها وحید افراخته پس از دستگیری در بازجویی اعتراف کرد که اسناد و مدارک مزبور برای تحویل به دولت شوروی و جلب پشتیبانی آن دولت، به خارج از کشور ارسال گردید. ذیلاً بولتن کمیته مشترک در این باره که به اطلاع شاه رسید به همراه پی نوشت نصیری رییس ساواک، درج می شود:(۲) پیرو گزارشات قبلی(۳) در زمینه اعترافات وحید افراخته (فرمانده تیم سیاسی - نظامی گروه به اصطلاح مجاهدین خلق که در کلیه برنامه های ترور گروه مذکور شرکت داشته است) به استحضار می رساند، متهم موصوف در ادامه بازجویی های معموله اعتراف نموده که پس از ترور دو نفر سرهنگ آمریکایی، کیف دستی های آن ها را برداشته و به جای آن کیف دیگری که محتوی مواد منفجره بوده در اتومبیل گذاشته است تا پس از رسیدن مأمورین در محل حادثه و باز کردن آن، کیف مذکور منفجر و تلفات دیگری به مأمورین وارد آید. وی افزوده پس از بررسی و ترجمه اوراق و نوشتجات داخل کیف های دو سرهنگ موصوف (این مدارک به وسیله حسن حُسنان ترجمه شده است)(۴) اعضای گروه متوجه می شوند که

اطلاعات ذیقیمتی در مورد تأسیسات مستشاری «آرمیش مگ» در ایران، نحوه خرید هواپیماهای فانتوم از آمریکا، نحوه پرداخت پول و سررسید آن ها، پایگاه هایی که هواپیماهای فانتوم در آن مستقر می باشند، تعداد هواپیماهای تحویلی به ایران در هر نوبت، توضیحاتی راجع به پایگاه های نظامی مستشاران در ایران، مطالبی درباره مشخصات باند فرودگاه ها و

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۳۰، اردیبهشت ۱۳۵۴: ص ۱.

۲- بولتن ویژه به شماره ۲۸۳۸/ک به تاریخ ۳/۶/۱۳۵۴ مربوط به کمیته مشترک ضدخرابکاری. با عنوان «درباره اعترافات وحید افراخته در زمینه تبادل اطلاعات با سفارت خانه های شوروی در خارج از کشور».

۳- جمله ابتدای گزارش و این پرانتز توسط نصیری با خط کشی جدا شده که در نامه به ارتش درج نشود.

۴- جمله ابتدای گزارش و این پرانتز توسط نصیری با خط کشی جدا شده که در نامه به ارتش درج نشود.

قابلیت استفاده از آن ها، اطلاعاتی در مورد خطوط ارتباطی تله کمونیکاسیون و محل پایگاه های جاسوسی، تعدادی نقشه با علایم رمز روی آن مشخص شده، مشخصات تعدادی از مقامات ایرانی که با آمریکایی ها در تماس هستند، گزارش هایی که در مورد مسافرت معاون «شلزینگر» به تهران و شهرستان ها، قبوض خرید اسلحه از آمریکا، کروکی منزل یکی از مستشاران نظامی آمریکا در تهران و تعدادی عکس های خانوادگی و مدارک شخصی در کیف های مورد بحث وجود دارد که پس از تفکیک، مدارک شخصی سرهنگان موصوف به وسیله دو نفر از اعضای گروه با اضافه نمودن چند جزوه و نشریه گروه به اصطلاح مجاهدین به پشت بام ساختمان خبرگزاری فرانسه در تهران انداخته شد و مراتب نیز تلفنی به کارمندان خبرگزاری مذکور اعلام گردید تا آن ها را به خانواده افسران نامبرده تحویل نمایند (مدارک مکشوفه در پشت بام خبرگزاری فرانسه در تهران به وسیله مأمورین ساواک جمع آوری و به موقع با کسب اجازه به مقامات آمریکایی تحویل شده است. وحید افراخته اضافه نموده، چون گروه به اصطلاح مجاهدین خلق، قدرت استفاده از اطلاعات به دست آمده را نداشته لذا اعضای کادر رهبری گروه تصمیم گرفته اند که این اطلاعات را از طریق اعضای گروه در خارج از کشور در اختیار سفرای کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در کشورهای فرانسه یا انگلستان قرار داده و در قبال آن تقاضا نمایند تا از کمک های شوروی در مورد دریافت سلاح، مهمات، فرستنده رادیویی به منظور اجرای تبلیغات و همچنین تبادل و همکاری اطلاعاتی با یکدیگر، ادامه تماس و عدم تبلیغ بر علیه یکدیگر و سایر کمک های احتمالی برخوردار شوند. متهم موصوف افزوده که به احتمال قوی مدارک مورد بحث می بایستی جهت انجام اقدامات بعدی توسط بهرام آرام (یکی از اعضاء کادر رهبری و متواری گروه) برای علیرضا سپاسی آشتیانی (از اعضای فعال و متواری گروه) که با نام مستعار «انسانی» در خارج از کشور فعالیت دارد ارسال شده باشد و وی از سایر تصمیمات و اقدامات بعدی اعضای گروه در این زمینه اطلاعی ندارد. نصیری در حاشیه صفحه دوم بولتن نوشته است:

پیش از این اوامر مبارک شاهانه شرف صدور یافت که برای ارتش فرستاده شود و از مستشاری سؤال شود که چرا این مدارک به این ترتیب از بایگانی خارج می شود که مورد دستبرد قرار گرفته و در نتیجه در اختیار دولت شوروی قرار گیرد. ضمنا نصیری دو پاراگراف آخر بولتن را با خط کشی جدا نموده که در نامه برای ارتش به جای آن

چنین نوشته است: (و این مدارک به خارج از کشور ارسال که در پاریس یا لندن در اختیار سفیر شوروی گذارده شود.)

در انتهای سند نیز نصیری دستوراتی به شرح ذیل برای تکمیل گزارش داده است: ۱/ اطلاعات بیشتر در مورد این مدارک ۲/ نقشه ایران بوده یا نقشه دیگری بوده. ۳/ اطلاعات دقیق تر از برگ سند.

ص:۶۵۵

ترور حسن حسنان، مترجم سفارت آمریکا

اشتباه یا عمد؟! در دوازدهم تیر ماه ۱۳۵۴ یک واحد عملیاتی سازمان، که مأموریت ترور کنسول آمریکا «دونالد اربوتا» به عهده اش محول شده بود، در تقاطع خیابان هاشمی و خردمند راه را بر اتومبیل سرویس سفارت آمریکا بستند و به روی آن آتش گشودند. طبق شناسایی های قبلی، دیپلمات مذکور در صندلی عقب و کنار کارمند زن سفارت می نشست. بنا به اظهار عاملین ترور، به دلیل تیره بودن فضای داخل اتومبیل و بی دقتی علامت دهنده در تشخیص دیپلمات آمریکایی، حسن حُسنان کارمند ایرانی سفارت (مترجم) که به طور اتفاقی به جای دیپلمات مزبور نشسته بود، هدف قرار گرفت و کشته شد و به دیگران آسیبی نرسید. سازمان در ۲۰ تیرماه ۵۴ با صدور اعلامیه ای که بیشتر در شهر مشهد، محل تولد حُسنان، پخش شد، مسئولیت قتل سهوی او را پذیرفت و دلایل وقوع این اشتباه را برشمرد.(۱) نکته مهم و قابل توجه در این حادثه، این است که حسن حسنان سمپات سازمان و نفوذی در سفارت آمریکا بوده است. طبق اعترافات جواد قائدی، از رهبران گذشته سازمان، حسن حسنان عضو نفوذی سازمان در سفارت خانه و مترجم کاردار بوده و معمولاً با او حرکت می کرده است. طبق قرار قبلی حسن حسنان، بر اساس یک علامت، می بایست کاردار ترور شود. حسن معمولاً در جلو اتومبیل می نشست و کاردار در عقب. بنابراین خطّ ترور این بود که فرد عقب مورد حمله قرار گیرد. حسنان که تنها با بهرام آرام ارتباط داشت،(۲) در روز ترور، با قراری که با بهرام آرام داشت، در عقب اتومبیل نشست؛ چون کاردار در آن روز در اتومبیل نبود. مسئولین ترور نیز - تحت فرماندهی وحید افراخته - حسن حسنان را هدف قرار می دهند. سازمان، طی اعلامیه ای که در شهر مشهد (مولد حسن حسنان) انتشار داد، این حادثه را ناشی از

۱- خلاصه پرونده ها...: حُسنان، حسن. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۵۵ - ۵۶.

۲- حسن حسنان توسط عبدالرضا منیری جاوید، که همکلاس دوران مدرسه او در «دبیرستان کمال» بود، به سازمان وصل شد. مدتی به اتفاق یکدیگر روی قرآن و نهج البلاغه مطالعه کردند. در سفری که حسنان به اروپا داشت، توسط منیری جاوید، به دوستی که در راستای فعالیت های مجاهدین خلق قرار داشت، معرفی شد. آثار چاپ شده مربوط به سازمان را در اروپا خواند و زمانی که به ایران بازگشت، خود به دنبال ارتباط بود. آنچه مسلم است، اینکه حسنان پس از وصل به سازمان در سفارت آمریکا استخدام می شود و این می رساند که شغل مزبور را در جهت خواسته ها و مأموریت های تشکیلاتی به عهده داشته است. همان: صص ۵۳ - ۵۷. خلاصه پرونده ها...: منیری جاوید، عبدالرضا.

اشتباه دانست؛ و ضمن «تجلیل از حسنان» عذرخواهی نمود.(۱) به نوشته حسین روحانی، شناسایی طرح عملیات [ترور کنسول آمریکا] قبلاً به کمک حسنان انجام گرفته بود(۲) و قرار بود که خود او در حین عملیات حضور داشته باشد و همکاری کند. مجموعه قراین و به خصوص اعترافات وحید افراخته پس از دستگیری می رساند که حسنان «مذهبی مسلمان» – عمدا – ترور شده است؛ بدون اینکه حتی ضاربین و عوامل ترور، خبر داشته باشند. از نکات دیگری که قرینه ای بر ترور عمدی اوست، این است که حسن حسنان، علاوه بر نفوذی سازمان بودن، مرتبط با اداره هشتم ساواک (ضدجاسوسی) نیز بوده است.(۳) یکی از کارشناسان که قتل حسنان را مشکوک می داند با استناد به شواهدی مبنی بر اینکه وی تغییر ایدئولوژی را رد کرده بود و در جریان عملیات، کسی از نحوه قرار و مدار وی با بهرام آرام خبری نداشته و آرام تیم ترور را خود شخصا توجیه کرده بود، اظهار می دارد که می توان قتل حسن حسنان را یک ترور داخلی در سازمان قلمداد کرد.(۴) تروری که به گونه پیچیده ای طراحی و اجرا شد.

۱- زندگی نامه مجاهدین...: صص ۷۴ – ۷۵. پرونده جواد قائدی: ص ۲۹.

۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۹۷.

۳- برگرفته از گفت و گوی پژوهشی با خسرو تهرانی. به طور معمول، کارمندان ایرانی سفارتخانه های خارجی موظف بودند که با اداره ضدجاسوسی ساواک مراوده داشته باشند و گزارش دهند.

۴- گفت و گوی پژوهشی با آقای اکبر طاهری.

ضمائم: چند بازجویی، نامه ای از زندان

اشاره

ص:۶۶۳

بازجویی ها

بازجویی از محمد حنیف نژاد

س: آقـای محمـد حنیف نژاد هویت سـرکار محرز است. اکنون لاـزمست به طور کامـل و مشـروح نحوه فعالیت خود را که در جلسات قبلی بازجویی به طور ناقص و پراکنـده مطالبی اشاره فرموده ایـد حال با تشـریح انگیزه از بـدو ورود به این تشـکیلات اطلاعات و اقدامات خود را به طور کامل و گویا مرقوم فرمایید. ج: اینجانب در یک خانواده مذهبی بزرگ شدم و فردی بودم مـذهبی. در فعالیت های مـذهبی شـرکت می کردم. پس از وارد شدن در دانشـگاه در سال ۱۳۳۹ فعـالیت های انتخاباتی جبهه ملی مرا بخودش جلب کرد. در بعضـی میتینـگ هـای جبهه ملی شـرکت می کردم. مخصوصا در میتینگ ۲۸ شهریور(۱) جبهه ملی که در میدان جلالیه برگزار شد شرکت داشتم. پس از تشکیل نهضت آزادی ایران به علت اعتمادی که به آقای طالقانی و مهنـدس بازرگـان داشـتم به عنوان سـمپات در نهضت آزادی فعـالیت می کردم . من قبلًا کتاب های مهنـدس بازرگان و آقای طالقانی را مطالعه کرده بودم و غیابا علاقمند شده بودم، بعدها

فهمیدم که این دو نفر از افراد پاک و از مسلمانان با اخلاص هستند. بازداشت دسته جمعی که در اول

ص:۶۶۵

۱- این میتینگ در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ برگزار شد.

بهمن ۱۳۴۱ برای ملیّون اعم از جبهه ملی و نهضت آزادی پیش آمـد مـا را در مبـارزه با خفقان مصـمم تر کرد. در همین موقع من هم به زندان افتادم، چندین ماه اول تصـمیم داشـتم که اگر از زندان خارج شدم برای تحصـیل به اروپا یا آمریکا بروم و در ایران نبـاشم ولی کشـتار عـام مردم در پـانزده خرداد مرا به این واداشت که دربـاره این کشـتار بیشتر فکر کنم. در نتیجه از فکر مسافرت به خارج منصرف شدم و تصمیم گرفتم که باید درباره علل این کشتار بیشتر فکر کنم. پیش خودم می گفتم که مگر ملیّون چه می گوینـد که جـواب اینهـا را اینطـور می دهنـد، بالاـخره از زنـدان خـارج شـدم. ابتـدا برنـامه هـای اصـلاحی نظیر اصـلاحات ارضـی و سـپاه بهـداشت و سـپاه دانش و امثال اینها جـذابیتی داشت ولی به زودی متوجه شدم که هیچ کدام از این برنـامه ها اجرا نمی شود؛ مثلاً شـهردار وقت که در انتخابات سال ۱۳۴۲ نقش اصـلی را به عهـده داشت به زودی معلوم شد که چندین میلیون تومان اختلاس کرده و وقتی گند مسئله بالا آمد او را بازداشت کردند و با هزاران تبلیغات گفتند که باید خائنین به مجازات برسـند، اما طولی نکشید که با تعجب فراوان او را از زندان آزاد کردند، معلوم است که این نحوه برخورد با خائنین برای خـائنین دیگر مشوق بود. در این زمینه مثـال خیلی زیاد است مثلاً قرار شـد که پس از سال ها در ایران هم ذوب آهن دائر شود مردم امیـدوار بودنـد که این امر باعث خوشـبختی آنها خواهد شد. اما طولی نکشـید که ملاحظه کردند که قیمت تیرآهن کیلویی ۲۰ ریـال کمتر نشـد و می گفتنـد ذوب آهن هم در همین حـدودها خواهـد فروخت. البته در نظر اول چنین به نظر می رسـد که عده ای معدود خیانت می کنند و پول ها را بالا می کشـند و وضع چنین می شود. اما باید دید چرا این عده سال های متمـادی است که نه فقـط کمتر نشـده انـد بلکه بیشتر شـده انـد. بـا توجه به مطالب فوق بود که بنـده کم کم مطالعاتی کردم و متوجه شدم که علت اصـلی این بدبختی ها وابسـتگی ایران به سـرمایه های خارجی است که سرمایه داری ملی را شدیدا تحت فشار قرار داده است. مثلاً هزینه لوله کشـی گازی که می خواستند به شوروی بفروشند قبلاً ۳۰۰ میلیون دلار تعیین شده بود اما بتدریج تا ۵۰۰ میلیون دلار رسـید و می دانیم که این طرح ها را سرمایه داران خارجی اجرا می کردند. بتدریج متوجه شدم که علت بـدبختی و فساد و انحراف مردم از اصول اخلاقی به علت فقر زیاد گروه اکثریت و ثروت بیش از حد گروه اقلیت است و منشأ این عـدم توزیع عادلاـنه ثروت، نفوذ شدیـد سـرمایه هـای خارجی در ایران است و اینکه تنها صـنایع مونتاژ را همیشه در مطبوعـات و رادیـو و تلویزیـون به رخ مردم می کشـند تمامـا تحت نفوذ سـرمایه هـای خـارجی است و سودی برای مردم ایران ندارند و تنها می توانند عده ای ساده اندیش پیکان سوار را گول بزنند.

ص:۶۶۶

حاصل آنکه کم کم به فکر حل مسأله افتادم آنوقت مدتی بود که با سعید محسن و عبدالرضا نیک بین آشنا بودم. با هم قرار گذاشتیم که مطالعاتی داشته باشیم و این مطالعات به تدریج ما را به نتایج فوق رساند؛ یعنی وابستگی ایران به سرمایه های خارجی. قرار گذاشتیم که افرادی را در دور و بر خودمان عضوگیری کنیم و آنها را هم به مطالعه بکشانیم. ما تقریبا تا سال ۱۳۴۶ فقط مطالعه می کردیم اما حمله ناگهانی اسرائیل به سرزمین های اعراب و اشغال جدید مناطق کشورهای مسلمان عرب و بازی گرفتن سرنوشت خلق عرب و به خصوص مردم آواره فلسطین توسط سازمان ملل و در برابر بمب های اسرائیل حرف تحویل دادن به مردم کشورهای عربی، ما را در مبارزه علیه ظلم و فساد و نفوذ استعمار مصمم تر نمود و بهمین علت تصمیم گرفتیم که عده ای از رفقا را بنا به فتوای کلیه علمای مسلمین و مخصوصا آیه اللّه خمینی برای مبارزه با صهیونیسم به فلسطین بفرستیم و کم کم خودمان هم به آنجا برویم. بعدها متوجه شدیم که علیرغم تبلیغات رقیقی که در مطبوعات می شود، ایران با دشمن خونین مسلمانان یعنی اسرائیل رابطه نزدیک دارد و هیچ وقت توصیه هیچ مقام مذهبی اعم از ایرانی و غیرایرانی در این مورد پذیرفته نمی شود. بنده خودم در دشت قزوین می دیدم که مشاورین اسرائیلی با وجود آنکه سواد درستی هم نداشتند چگونه طرح دشت قزوین را میدان عملیات تک تازی خود کرده اند. آیا این نفله کردن پول ملت نبود؟ بتدریج کلیه مفاسد اجتماعی و زورگویی ها را که می دیدیم ما را بیش از پیش به اهمیت وابستگی ایران به سرمایه های خارجی و علی الخصوص اسرائیل و حامیانش متوجه ساخت. قبلاً در مورد برخی از نابسامانی های اجتماعی نوشته ام و در اینجا نمی خواهم تکرار کنم فقط یک نمونه را ذکر می کنم. آن منظره اسف انگیز دست فروش ها که چگونه مورد حمله مأمورین شهربانی قرار می گیرند و بساط محقّرشان را که تمام سرمایه زندگیشان را تشکیل می دهد چگونه در هم می ریزند و آن وقت اینان هم مجبور می شوند که در باندهای قاچاق مواد مخدر شرکت کنند و بالاخره گرفتار شده، اعدام شوند. حضرت محمد[(ص)] چه عالی گفته است که «جامعه ای هلاک نگردید جز آنکه دست دزدان بزرگ را آزاد گذاشتند و دزدان کوچک را دست بریدند.» اصولاً برای گروه ما فساد روزافزون جوانان و ازدیاد مراکز فسادانگیز امر مهمی بود. به ما ایراد می گیرید که چرا حرف های خود را از طریق قانونی نمی گویید. ما عملاً می دیدیم که هر کس از طریق قانونی اقدامی کرده است جز تودهنی جوابی نشنیده است. بهترین نمونه اش جبهه ملی و نهضت آزادی ایران و بقیه احزاب ملی بود. فراموش نکرده ام که روزی از آقای طالقانی در جلو مسجد ارک با باطوم پذیرایی کردند در حالی که حرف های خود را از طریق قانونی یعنی

سخنرانی در منبر که حق مسلم هر مبلغ پاک مذهبی است زده بود. حاصل آنکه اگر امروز هیچ گروه و دسته ای دیگر به فکر فعالیت های علنی نمی افتد و هرگز به دنبال فرستادن وکیل به مجلس نمی باشد نتیجه جبری طرز رفتار خود شماست از قدیم گفته اند که اگر گربه را در اطاق دربسته بیش از اندازه تحت فشار قرار بدهی بالاخره او هم به سر و کله آزار دهنده خواهد پرید و این دیگر دست خودش نیست. عملی است انعکاسی و جبری. مطالب بیشتر در مورد انگیزه: یکی از موارد مهم درباره انگیزه، جریانات خانوادگی خودمان بود. توضیح آنکه پدر من یکی از کارمندان جزء در دادگستری تبریز بود. حقوق اندکی که می گرفت به اتکاء قرض یک حیاط کهنه و قدیمی خریدیم که از اجاره نشینی خلاص شویم. در این حیاط مادرم آن قدر خاک ها و خشت ها را جابجا کرد که بالاخره مریض شد و با وضع اسف انگیزی مرد. این جریان موقعی بود که پدرم در زمان حکومت دکتر اقبال بازنشست شد. و یک مرتبه حقوقش را پایین آوردند و در همین موقع بود که نرخ ریال را هم تنزل داده بودند لذا یک فقر و فلاکت عجیبی ما را فراگرفت و ضمنا پدرم مقروض هم بود و از ترس طلبکاران زیاد از منزل بیرون نمی رفت. این امر سبب گردید که پدرم مسلول شد در نتیجه ما نمی توانستیم خوب درس بخوانیم و تمام اینها ما را آزار می داد. پدرم با درس خواندن من مخالفت کرد و گفت پول ندارم. من با هزار مصیبت خودم درس خواندم و تابستان ها عملگی می کردم و زمستان ها درس می خواندم. پدرم آدم صبوری بود. بالاخره خوب شد اما به بهای فقر و فلاکت عمومی خانواده مان. یعنی پول و مخارج کافی برای مادرم نداشت و در نتیجه از فرط خستگی مریض شد و مرد. مادرم از یک طرف حیاط را ریخته و پاشیده می دید و از طرفی پول نداشتیم که تعمیر بکنیم. خودش کار می کرد و مرا هم به کار در حیاط وادار می کرد و بالاخره من کلاس ششم طبیعی را تمام کردم و به تهران آمدم و در دانشکده کشاورزی کنکور دادم و قبول شدم و در این دانشکده بورس می گرفتم و با ماهی ۸۰ تومان زندگی می کردم. تماما زندگی دانشجویی من با قرض می گذشت و سال آخر هم به علت حق کشی بورس به من ندادند. اینها تماما به طور غیرمستقیم در اعماق روح من اثر می گذاشت و طبیعی بود که وقتی سوادم بالا می رفت و نمونه های فقر و فلاکت را در خانه های دیگر می دیدم می فهمیدم که مسبب تمام این بدبختی ها چیست. پدرم هیچ وقت نه بمن پول می فرستاد و نه چیزی. خواهرانم و برادرم هم نیز تقریبا سرنوشتی نظیر مرا داشتند. در اقوام خودمان یک نفر بود که پدر و مادر و دو نفر از فرزندانشان در سن جوانی به علت سل همگی مردند، اینها غیرمستقیم انگیزه بود.

اینک مشروحا درباره اقدامات و نحوه فعالیت های خودم از بدو ورود به این سازمان: قبلاً گفتم که چگونه ماها، من و سعید محسن و عبدالرضا نیک بین (مشهور به عبدی) دور هم جمع شدیم و هم چنین روشن کردم که ما در حدود سه سال و نیم با عده معدودی مطالعه می کردیم و سپس تا سال ۴۸ تعداد افراد ما بیشتر شد، اما هدف مطالعه هنوز از بین نرفته بود. جنگ اعراب و اسرائیل ما را به افکار جدیدی کشاند. نابسامانی های اجتماعی و روابط نزدیک ایران با اسرائیل و حامیان وی، وابستگی اقتصادی و سیاسی هر چه بیشتر ایران با اسرائیل و حامیانش را به ما نشان داد. ما در عضوگیری خودمان به افراد پاک و نمازخوان توجه داشتیم. ابتدا فقط قرآن و گاهی هم نهج البلاغه می خواندیم و برای بالا بردن سطح اعتقادات افراد از کتاب های آقای مهندس بازرگان و طالقانی استفاده می کردیم و برای بالا بردن سطح درک اجتماعی از کتاب هایی نظیر میراث خوار استعمار، کتاب سیاه گرسنگی، کشورهای توسعه نیافته و برخی کتب دیگر دانشگاهی در مورد کشورهای عقب مانده و توسعه نیافته (در بعضی از این کتاب ها در نسخه انگلیسی ایران را جزو کشورهای عقب مانده نوشته بودند اما در ترجمه فارسی آن را حذف کرده بودند) ما برای وارد شدن به نظریات مارکسیست ها کتاب های آنها را هم مطالعه می کردیم ولی خیلی دیر به اعضا می دادیم. بهتر است که لیست کتاب هایی را که می خواندیم در اینجا بنویسم. ۱- کشورهای توسعه نیافته ۲- کتاب سیاه گرسنگی ۳- میراث خوار استعمار ۴- ژئوپولتیک گرسنگی ۵ - جهانی میان ترس و امید ۶- دنیای ممکن ۷- تاریخ دیپلماسی عمومی دو جلد ۸ - حقوق بین المللی عمومی ۳ جلد ۹- تاریخ مشروطه ایران تألیف احمد کسروی و مهدی داودی ۱۰- کارنامه سیاه استعمار که این کتاب بعد از جنگ ژوئن از بازار جمع آوری شده بود ۱۱- اتحادیه های اقتصادی ۱۲- عقاید بزرگترین علمای اقتصاد ۱۳- اقتصاد دول معظم ۱۴- کشورهای آسیایی و آفریقایی تألیف دکتر مجید رهنما وزیر علوم عالی ۱۵- اصول علم اقتصاد ۱۶- اصول مقدماتی فلسفه ۱۷- زمردهای سرخ ۱۸- چه باید کرد ۱۹- بعضی از کتاب های مائو نظیر درباره عمل و تضاد. اصلاح سبک کار حزبی ۲۰- اکثر کتاب های آقای مهندس بازرگان و آقای طالقانی ۲۱- کتاب هایی تاریخی درباره اسلام مانند آیینه اسلام و تاریخ وقایع عاشورا ترجمه و تألیف مرحوم دکتر آیتی ۲۲- کتاب های آقای مطهری ۲۳- کتاب های آقای محمدتقی شریعتی مزینانی ۲۴- قرآن و نهج البلاغه و کتب ادعیه (کتاب های دعا) ۲۵- نشریات داخلی سازمان ۲۶ - خاطرات دوگل ۲ جلد ۲۷- خاطرات ایدن. در این کتاب ایدن نخست وزیر انگلستان در زمان ملی شدن صنعت نفت در ایران به دست دکتر محمدمصدق مطلب جالبی نوشته بود. وی می گوید شبی که شنیدم

دکتر مصدق از کار برکنار شده است آن شب را راحت خوابیدم و در دو سال و چند ماه حکومت مصدق به آن راحتی نخوابیده بودم. در اولین روزهای شروع به فعالیت یعنی از نیمه دوم سال ۱۳۴۴ که من و سعید محسن و عبدی بودیم غیر از عبدی یعنی من و سعید هر کدام با چند نفر شروع به کار کردیم. من با بهمن بازرگانی و ناصر سماواتی و حسین روحانی کار می کردیم. تا دو سال و نیم من مسئول اینها بودم فقط مطالعه می کردند. ما هدف های خودمان را آن موقع که عبارت از کسب طرز تفکر صحیح علمی و مذهبی بود به اینها گفته بودیم. بعدها مسئول بهمن، عبدی شده بود و خودشان با هم جمع می شدند یعنی بهمن و حسین روحانی و ناصر سماواتی. ناصر سماواتی هیچ وقت بکار نمی رسید چون زن و بچه دار بود و مدتی هم تقریبا کنار رفت. کلاس دیگر من عبارت بود از کلاسی که ناصر صادق - دکتر احمد طباطبائی - هاشم فرخ و محمد بابا در آن بودند. نصراله را هم هاشم فرخ معرفی کرد و در حدود دو سال هم با این افراد بهمان ترتیب فوق کار کردیم. بعدا دکتر احمد طباطبائی کناره رفت و تقریبا تا دو سه ماه قبل از دستگیری اول شهریور کنار بود و در جای پرت مشغول خدمت بود. البته آن موقع که من با او کار می کردم چندین بار به شیراز رفت و چون نرسید بعدها حسین روحانی را فرستادیم و در آن موقع در شیراز عضوهای ما عبارت بودند از مسعود اسماعیل خانیان - لطفعلی بهپور - جواد برائی - مهدی محصل که خیلی نامرتب بودند مخصوصا لطفعلی بهپور و جواد برائی و مهدی محصل هم بعلت وضع تحصیلی اش نمی رسید. دیگر از کلاس های اینجانب در سال های اول عبارت بود از کار با علی میهن دوست و رضا نامی که علی میهن دوست معرفی کرده بود و بعد از ۶ ماه کنار رفت و الآن صوفی شده است. بعد از ۶ ماه مسئول علی میهن دوست و رضا، ناصر صادق شد. علی با جهانگیر حجاریان که هم اطاق بود و او را عضوگیری کرد. جهانگیر مدت یک سال و نیم یا دو سال با ما بود. بعدها بعلت گرفتاری های جنسی و عشقی کنار رفت. در این موقع سعید هم کلاس بهروز و محمود عسگریزاده و اردشیر را داشت که بعدا اردشیر کنار رفت و رسول مشکین فام به این کلاس اضافه شد. بعدها ناصر صادق و بهروز باکری و بهمن بازرگانی با عبدی می نشستند و تقریبا من دیگر کلاس اداره نمی کردم و به قزوین رفتم و مدت دو سال در آنجا مشغول به کار بودم و فقط اواخر هفته به تهران می آمدم. در این مدت فقط با حسین مدنی در قزوین تماس گرفتم و در عرض دو سال وارد سازمان کردم، فرد فعالی نبود. در مدت دو سالی که در قزوین بودم

بیشتر مطالعات مذهبی و فلسفی می کردم بعدا حسین مدنی با بهمن تماس گرفت و بهمن مسئول وی گردید. من اواخر هفته به خانه سعید می آمدم که به خانه ۴۴۴ مشهور بود، در بلوار الیزابت دوم بالای فروشگاه ۴۴۴ قرار داشت. در آنجا با عبدی و سعید می نشستیم و صحبت می کردیم. با بهمن دوباره در آن خانه تماس گرفتیم، بعدا آن خانه را تخلیه کردیم، من در آن خانه با برادران کوچك سعید یعنی مهدی

و عبداللّه آشنا شدم. عبداللّه و مهدی در آن موقع برای کنکور درس می خواندند و بعد از آنکه عبداللّه در دانشگاه تبریز قبول شد عضوگیری شده و به محمود عسگریزاده معرفی گردید. اما مهدی پس از آنکه از خدمت سربازی برگشت عضوگیری شد. ضمنا در آن مدت که من در تبریز بودم یعنی در سال ۴۳- ۴۴ در مرند خدمت می کردم با سیدجلیل سیداحمدیان و محمد یقینی آشنا شدم و برایشان قرآن می خواندم تا آنکه دوباره ۴ سال بعد در تهران تماس گرفتیم و وارد سازمان شدند و در این فاصله جز یکی دو تماس کاری نکردیم. یکی دیگر از فعالیت های ما تشکیل گروه ایدئولوژی بود که مرکب بودند از مسعود رجوی - علی میهن دوست و حسین روحانی و اینجانب. در حدود دو سال فعالیت کردیم و بعضی مطالب نظیر راه انبیاء و تکامل را نوشتیم و سپس گروه منحل شد. این گروه تقریبا هر دو هفته یك بار جلسه تشکیل می داد. اسم علی را از اینجا علی عقیدتی گذاشتیم بعدها می گفتند علی قزوینی و همه جا علی عقیدتی مشهور شده بود. من بعدها مریض شدم و تقریبا در حدود دو سال مریض بودم. مرض من حساسیت به میکروب ها و باکتری ها و گرد و خاك پشم بود و مرتب تب می کردم تا آنجا که نمی توانستم حرف بزنم. کلاس هایی که به من واگذار می شد نمی توانستم اداره کنم. به دکتر سیدمحمد میلانی مراجعه کردم و از همین جا کم کم تماسمان بیشتر شد. البته با دکتر میلانی از کلاس ششم طبیعی هم کلاس بودیم ولی کار سازمانی ما بعد از مریضی من شروع شد. دکتر میلانی برای مداوای من به خانه گلشن می آمد تا آنکه کم کم با سعید آشنا شد ولی به علت کمبود وقت نمی توانست کار کند چه هم مطب اداره می کرد و هم تخصص می خواند. و از عید به بعد قرار شد کلاس بازار تشکیل بدهیم. من گفتم که دکتر و احمد رضایی و محمدعلی حیاتی برای این کار مناسب است. کلاس تشکیل دادیم و مجموعا ۴ تا ۵ جلسه نشستیم و قرآن و نهج البلاغه خواندیم. قرار بود که در زمینه بازاریان فکر کنیم و تصمیم بگیریم ولی به علت زن و بچه دار بودنشان تصمیم به عضوگیری اینها نگرفتیم، فقط با چند نفر به طور حاشیه ای کار می کردیم که عبارت بودند از محمد عطا (محمد مصباح) و عطاءاللّه حاج محمودیان که جواد سعیدی بمن معرفی کرده

بود و محمد حیاتی به توصیه من با این دو نفر قرآن و نهج البلاغه می خواند. ضمنا من در سال ۱۳۴۹ در آذرماه به تبریز رفته بودم. با بعضی از افراد قدیمی صحبت کردیم آنها اظهار علاقه کردند که گاه گاهی همدیگر را ببینیم. در یک جلسه افطار من دعایی که سیدجواد ذبیحی می خواند که آیات آخر سوره آل عمران است تفسیر کردم و چندین جلسه برای قرآن و نهج البلاغه بعدا با حاجی محمدحسن یزدانی و سیدمحمد الهی و چند نفر دیگر نشستیم بعدا گفتند این جلسه ادامه یابد و من هم گفتم می توانم به تبریز بیایم ولی در حدود سه جلسه من خودم رفتم ماهی یک بار. و بعد از عید [ناخوانا] در حدود ۲۰ جلسه دکتر میلانی رفت ولی بعدا کم کم تماس را قطع کردیم و در شهریورماه هم گرفتار شدیم و بعد از شهریور هم به هیچ وجه با این افراد تماس نداشتیم و به نظرم احمد یعنی برادر خودم هم تماس های سرپایی با این افراد داشت، با این افراد ما اصلاً کار سیاسی نمی کردیم. در اینجا لازمست شمه ای هم راجع به اعزام رفقا به فلسطین صحبت کنم. پس از جنگ ژوئن احساسات ما سخت علیه اسرائیل برانگیخته شده بود لذا تصمیم گرفتیم که عده ای از ما، یعنی کسانی که می توانند، به فلسطین بروند و در صفوف الفتح بنا به فتوای علمای اسلام بجنگند، چون این کار از راه عادی امکان نداشت، کسانی که نمی توانستند پاسپورت تهیه کنند از طریق قاچاق رفتند. ابتدا نظر همگی این بود که همه افراد به فلسطین بروند و در آنجا بجنگند ولی وقایع تابستان سال ۴۹ باعث شد که رفقا دیگر نتوانند در آنجا بمانند و لذا کم کم به ایران برگشتند اما هنوز هم تصمیم قطعی برای این کار نگرفته بودیم و اعزام رفقا از خارج به داخل را رفقای خارج از کشور گرفته بودند و بما نوشته بودند که وقت مراجعت رفقا را خبر بدهید. از آنجا که من در جریان اعزام رفقا به خارج مریض بودم لذا بیش از این اطلاع از این جریان ندارم. فقط بهروز و اصغر و نبی مقداری اسلحه آورده بودند که مقداری از آنها تحویل داده شده و تعدادی هم تحویل داده خواهد شد که باقی مانده است. دیگر از جریانات مهم که در این مدت اتفاق افتاد عبارت بود از گرفتاری رفقا در مردادماه سال ۴۹ در دبی و جریان ربودن هواپیما از دبی به بغداد. تنها چیزی که در این مورد به نظر دارم اینست که وقتی نصرالّله اسماعیل زاده برای دیدن یکی از اقوامشان می خواست به دوبی برود من نامه ای دادم که توسط رفقا نوشته شده بود که آن را به سیدجلیل سیداحمدیان بدهد ولی نمی دانم که موفق شده بود یا نه. یکی دیگر از کارهایی که اینجانب در سازمان انجام داده ام عبارت بود از تنظیم برخی از مقالات سازمانی که تقریبا مقالات را من یا سعید می نوشتیم، یکی دو تا از مقالات را هم حسین روحانی نوشته بود که در گروه ایدئولوژی فعالیت داشت

اینجانب از اواسط سال ۴۹ به بعد چندین تماس با آقای مهندس سحابی و چند تماس هم با آقای طالقانی گرفتم. در این تماس ها بیشتر روی مسائل اعتقادی صحبت می شد و درباره مسائل ایدئولوژی اشتباهاتی و اشکالاتی داشتیم که از آقای مهندس سحابی و آقای طالقانی می پرسیدیم. آقای طالقانی راجع به اصول و اساس تفسیر قرآن صحبت کرد و ضمنا چون مریض بود خیلی زیاد نمی توانستیم با هم صحبت کنیم. اما آقای مهندس سحابی در حدود ۱۰ - ۱۲ ساعت در کارخانه مشغول بکار بود و لذا نمی توانست مرتب در جلسه ای که قرار می گذاشتیم شرکت کند. غالبا ساعت ۸ قرار می گذاشت ولی ۹ (۶۷۴)

یا۲۱۹ می آمد. ما یکی دو بار هم با آقای مهندس بازرگان تماس گرفتیم و ایشان هم راجع به مسائل ایدئولوژی قول دادند کار کنند و کتابی راجع به ترتیب نزول سوره های قرآن بنویسند اما نتوانستند، گفتیم چرا نتوانستید گفت موقعی که ما زندان بودیم چون وقتمان دست خودمان بود می توانستیم چیزهایی بنویسیم و مطالعاتی بکنیم اما در اینجا از این کارها نمی شود کرد چون وقتم دست خودم نیست. از اول سال ۱۳۵۰ به بعد قرار شد که من به شیراز بروم اما اولین جلسه را اواسط اردیبهشت رفتم و بعد از آن هم فقط مجموعا ۳ جلسه رفتم. در این جلسه کاظم ذوالانوار - لطفعلی بهپور - جواد برائی - دکتر مهدی محصل و فرهاد صفا شرکت می کردند. اینها کمتر کار می کردند حتی کاظم ذوالانوار و فرهاد صفا که نظام وظیفه را تمام کرده بودند و می خواستند شغل بگیرند. آخرین جلسه ما هفته اول شهریور تشکیل شد که قرار شد از دفعه بعد به شیراز نروم و بجای شیراز به اصفهان بروم و لطفعلی بهپور هم بیاید آنجا، که من تلفنی اطلاع بدهم اما پس از گرفتاری رفقا دیگر تلفن نکردم و قرار ما به هم خورد. قرار سر این بود که کاظم ذوالانوار و فرهاد صفا و مهدی محصل در کلاس ما شرکت نکنند زیرا هر کدام به جای دیگری رفته بودند و فرهاد صفا هم می خواست شغل بگیرد. ضمنا ما جلسه ای با حاجی علی و حاجی احمد[ابریشمچی] داشتیم که یک روز حاجی احمد را در خیابان دیدم و صحبت کردیم، گفت یک جلسه تفسیر بگذاریم و من هم این کار را کردم و بعدا مهدی ابریشمچی را هم به آن جلسه آورد. من مهدی ابریشمچی را در آن جلسه دیدم و آشنا شدم. در این جلسه تفسیر قرآن می کردیم و چون بازاری بودند غالبا به موقع نمی آمدند و همیشه جلسه نامنظم بود. به هیچ وجه از مسائل سیاسی صحبت نمی کردیم و یک بار هم برای دو جلسه دعای کمیل را معنی کردم، بعدها من می خواستم نروم و بعد از شهریور هم دیگر نرفتم یا آنکه فقط یک بار رفتم که بگویم من دیگر نمی آیم. حاجی علی آقا مبلغ ۱۵ هزار تومان با کسب اجازه از آقای شریعتمداری پولی به مهدی داد که

هر وقت خواستم بمن بدهد تا در امور خیریه خرج کنم او بیشتر فکر می کرد که این پول را برای کمک به دانشجویان بی بضاعت خواهیم داد لذا من چندین بار به مهدی گفتم که بهتر است این پول را پس بدهیم چه صحیح نیست از این افراد پول بگیریم، ولی چون پس از گرفتاری رفقا پول لازم داشتیم من از مهدی گرفتم و خرج کردم اما قصد داشتم که آن پول را پس بدهم. دیگر از مسئولیت های من کار با محمد حیاتی – علیرضا تشید – علیرضا زمردیان – رضا باکری – مهدی خسروشاهی در حدود ۶ ماه بود البته با سه نفر اول اندکی بیشتر کار کردم. البته پس از عضوگیری سه نفر فوق هم چندین جلسه با این افراد من کار کردم (با سه نفر اول). تقریبا از زمستان سال ۴۹ دیگر من با این افراد کار نکردم. توضیح آنکه با سه نفر اول با هم و با دو نفر دوم هم جداگانه کار می کردم . دیگر از مسئولیت های بنده کار با محسن طریقت و محمد طریقت بود که مدت چند ماه کار کردم ولی بعدا مدت ها من با اینان مرتب کار نمی کردم . تا آنکه دوباره چند ماه تماس مرتب داشتم باز دوباره قطع شد و مجددا دو ماه بعد از عید با این دو نفر و ابراهیم قمی و حسین کوچیکه تماس داشتیم و در خانه ای واقع در خیابان خوش بودیم که بعدا خانه را تخلیه کردیم. اصولاً به علت بیماری من زیاد نمی توانستم مرتب باشم. اکنون شمه ای هم درباره فعالیت های بعد از گرفتاری رفقا در اول شهریور ۱۳۵۰. رفقای ما در اول شهریور سال ۱۳۵۰ بازداشت شدند. من از یک هفته قبل از گرفتاری رفقا در خانه کاخ استراحت می کردم و تازه خوب شده بودم. از گرفتاری رفقا باخبر شدم، اصغر و علی میهن دوست را در خیابان امیرآباد دیدم و مرا از گرفتاری رفقا مطلع کردند. قرار بر این شد که بنشینیم و تکلیفمان را روشن کنیم. پس از بحث زیاد پیشنهاد شد که برای آزادی رفقای خودمان اقدام کنیم و گویا قبل از گرفتاری دوستان چنین بحثی درباره رفقای ما در بیروت در صورت تحویل به ایران شده بود. به هر حال قرار شد که والا‌ـگهر شهرام را گروگان بگیریم در این عمل من، اصغر بدیع زادگان، رسول مشکین فام و محمد بابا شرکت داشتیم، در تصمیم فقط اصغر و من و رسول و سیّدی [کاشانی] بودیم. مشروح جریان را در بازجویی نوشته ام دیگر از طرح هایی که می خواستیم اجرا کنیم طرح دکل بود که پس از گرفتاری اصغر و علی میهن دوست بود که انجام شد که مشروح جریان را در بازجویی های قبلی نوشته ام. از آنجا که ما نمی دانستیم چکار باید بکنیم لذا من تمام اسلحه ها را جمع کرده بودم. دیگر از وقایع مهمی که پس از دستگیری اول شهریور اتفاق افتاد جریان آوردن اسلحه های قراضه از مشهد بود که محمد بازرگانی قبلاً صحبت هایی کرده بود و حسین قاضی و حسین آلادپوش و علی اکبر

برای آوردنش رفتند. اینها تماما اسلحه های دست ساز بودند که می خواستیم پس بدهیم ولی دیگر امکان نداشت و مخصوصا ما احتیاج به اسلحه هم نداشتیم ولی نمی شد از قاچاقچی پولها را پس گرفت. بالاخره در آخر مهر بنده باتفاق ۴ نفر از دوستان خود با صاحب خانه مان دستگیر شدیم. یعنی رسول مشکین فام - ابراهیم آوخ - سیدجلیل سیداحمدیان - محمد حیاتی - عطاءاله حاج محمودیان.

ص:۶۷۵

ج: انگیزه و هدف از فعالیت: سال ۱۳۲۵ برای من با آنکه ۷ سال بیشتر نداشتم سال تلخی بود. زیرا پدرم در قضیه دموکرات ها مجبور به فرار گردیده بود من در همان موقع مزه تلخ فقر را به طور نسبی و ترس از زورگوها را چشیده بودم. از اولین روزهایی که به مدرسه می رفتم از معلمی که بچه ها را بیخود چوب می زد متنفر بودم و اگر نمره بیخودی داده می شد اعتراض می کردم . جریانات سال ۳۲ و به خصوص کشته شدن یکی از اقوام ما به نام فرزین که قاضی دادگستری و فردی پاکدامن بود به دست ذوالفقاری ها نخستین موج مخالفت با زورگو را در من برانگیخت، همیشه دلم می خواست بتوانم انتقام او را بگیرم. حتی پدرم را که خیلی با ذوالفقاری ها معاشرت داشت در پیش خود در همان عوالم کودکی محکوم می کردم . در دوران جوانی جریان مهمی که قابل ذکر باشد اتفاق نیفتاد. ولی همواره آرزوی خوشی برای افراد پایین را می کردم . هر وقت رختشوی خانه با لباس های شسته و دست های از سرما سرخ شده به خانه می آمد یک نوع ترحم نسبت به او به من دست می داد و دست های خود را در همان حالت کرخ شده مشاهده مینمودم. در سال های اول و دوم دانشکده اتفاق جالبی برای من اتفاق نیفتاد. جز اینکه یک بار برای تقاضای مساعده پیش مهندس ریاضی رفتم به او گفتم چون نمی خواهم سربار پدرم باشم شما دستور بدهید به من دانشکده وام بدهد و من بعدا آن را پس می دهم. یا اجازه دهید من در ضمن درس دانشکده معلمی نمایم. ریاضی با لحن استهزاءآمیزی جواب داد «دانشکده فنی که گداخانه نیست» ماورای احساس حقارتی که در ازاء این حرف ریاضی به من دست داد احساس کردم چگونه فردی از طبقه مرفه به فرد دیگر توهین می نماید. خیلی زود من این توهین ریاضی را از جنبه فردی به دوستان دیگر تعمیم دادم زیرا در آن موقع اغلب دوستان من از طبقه متوسط و پایین بودند. خیلی آرزو می کردم که روزی ریاضی گدا می بود و من همین حرف را به او می زدم. به همین علت با تمام تعریف هایی که از ریاضی و باسواد بودن او می کردند قیافه او همیشه برای من غیرقابل تحمل بود. در کلاس او همیشه پیش شاگردهایی می نشستم که لباسشان نو نبود. درس او را با بی میلی مطالعه می کردم . اصولاً از همان موقع دو طبقه ثروتمند و بی پول در ذهن من مجسم شده بود و من خود را وابسته به طبقه بی پول میدیدم. و کینه طبقه مقابل را به دل می گرفتم. در سال های ۳۹ الی ۴۱ به جبهه [ملی] و نهضت [آزادی] وارد شدم ولی نه فعالیت جبهه و نه نهضت هیچ یک مطابق با احساس اصلی من نبود، هر چند شور و هیجان کارها به طورکامل مشغولم

کرده بود. شاید اگر جریان ۱۵ خرداد نبود من نیز مثل دیگران همه چیز را فراموش می کردم . برخورد ۱۵

خرداد و اینکه طبقات پایین در آن جریان به سادگی کشته شوند در حالی که در جریان دانشگاه حداکثر به چند ماه زندانی شدن قناعت می شد، روحیه مقاومت را در من زنده می کرد. این سؤال بارها در ذهن من تکرار می شد، چی شد که در عرض چند روز مردم جلوی گلوله رفتند. در طول سه سال مبارزه از اعلامیه پخش کردن تجاوز نکرده بود. در تحلیل بعدی به این نتیجه رسیدم که طبقات پایین جامعه در زیر فشارند و برایشان مرگ و زندگی فاصله زیادی ندارد ولی طبقات مرفه فاصله مرگ و زندگیشان بسیار زیاد است. مهرماه سال ۴۲ من به دلیل فعالیتی که داشتم برای خدمت نظام به جهرم فرستاده شدم در برخورد اول با افسران پادگان آموزشی جهرم مرا فردی معرفی کردند تبعید شده، در حالیکه من خودم را تبعیدی حساب نمی کردم . شاید به همین دلیل بود که افسران زیاد با من از نزدیک رفیق نشدند. من بالاجبار به طرف مردم برگشتم برخلاف محیط پادگان خیلی زود با مردم جهرم آشنا شدم. شرکت من در مجالس عمومی آنها به صمیمیت من با اهالی افزود. در این برخورد بود که من با وضع مردم آشنایی بیشتری یافتم. با کمال تعجب مشاهده نمودم که غذای این مردم چیزی جز نان کاهو با سرکه یا شلغم پخته نیست. جالب تر اینکه در تمام شهر فقط دو دکان قصابی وجود داشت. دو سال خشکسالی در این شهرستان که مرکز مرکبات است زندگی مردم را تباه کرده بود. من به سادگی پی بردم که اغلب مردم فقط به نان خالی قناعت می نمایند و تنها درآمد آنها اضافه بر قاچاق که به طور محدود انجام می گرفت درآمدی است که از طریق پادگان آموزشی جهرم برای آنها می رسد. وقتی برای من معلوم شد که جهرم آبادترین شهر آن حوالی است دیدن نقاط دیگر ضروری نمود، من بلافاصله به لار و بندرعباس مسافرت کردم. آثار زلزله در لار کاملاً مشهود بود. یک سری خانه در حال نوسازی بود ولی مردم از ترس قسطی که باید بپردازند حاضر نبودند در آن قسمت ها منزل بگیرند. همین وضع در بندرعباس نیز مشهود بود. در لار آب برای خوردن موجود نبود. برای اولین بار بود که من با آب انبارهای آب که آب باران در آن جمع شده بودند آشنا شدم. زندگی مردم لار و بندرعباس واقعا برای من حالتی شبیه به خواب داشت. در بندرعباس با عابرینی مواجه شدم که هرکدام ساق پایی به اندازه یک توپ پارچه داشتند وقتی سؤال کردم معلوم شد که این کرم مخصوص آب (پیوک) است و از راه آشامیدن آب وارد بدن می شود و سپس از ساق پا بیرون می آید. احساس ترحمی را که نسبت به این افراد در من به وجود آمد هیچ وقت فراموش نمی کنم. قبول اینکه این مردم به چنین حالت ناراحتی زندگی می کنند فشاری بود که من قدرت تحمل آن را نمی توانستم بکنم. من

در سال ۴۱ وقتی برای کارآموزی به خرمشهر رفتیم زندگی مشقت بار مردم را که زیر آفتاب در کنار دریای نفت در چادر شکسته زندگی می کردند یا در قسمت شرقی آبادان در کنار بازاری پر از کثافات خانه داشتند دیده بودم، حتی منظره بومی های آبادان در کنار ماشین های آخرین سیستم شرکتی ها که به نظر می رسد نماینده حداکثر تبعیض ها بود، به اندازه ناراحتی چندش آوری که از مریض های کرم به پا پیچیده حاصل می شد روح انسان را عذاب نمی داد. این جریان برای من در زمستان سال ۴۲ اتفاق افتاده بود. من بعدها برای دیدن چنین مناظری حتی تا لنگه هم مسافرت کردم ولی اثری که مسافرت اول در من داشت برایم فراموش ناشدنی است. روز ششم فروردین ماه سال ۴۳ من افسر نگهبان آشپزخانه در پادگان آموزشی جهرم بودم. یکی از سربازان که در دسته سوم گروهان پنجم در اختیار من بود با حالت گریه به من مراجعه کرد و با لحن دهاتی گفت جناب سروان من به خانه ستوان... نمی روم. پرسیدم چرا؟ ابتدا جواب نداد وقتی اصرار کردم گفت او نظر خاصی دارد و اینکه مرا می خواهد ببرد به همان علت است (هر کدام از افسرها سربازی را به عنوان گماشته برای کارِ خانه خودشان می بردند) در جا خشکم زد. سرباز دهاتی غیرقابل تصور بود، برای افسری که زن دارد. اول فکر کردم اشتباه فکر می کند پرسیدم مگر چنین چیزی سابقه دارد با قیافه ای که می توانم به صراحت بگویم به سادگی به من می خندید. گفت بسیار جناب سروان این را در گروهان همه می دانند شما چطور نمی دانید. من تازه فهمیده بودم که درک یک سرباز که در جریان کاری است چقدر با ارزش است. در برخوردهای بعدی جریان آن سرباز را به صورت پروسه ای یافتیم که حتی دامن دو افسر و طبقه ای را که غیر از من در پادگان بود گرفته است. از حدود ۱۹ افسر موجود هم ردیف، جز با چهار نفر، تقریبا قطع رابطه کردم زیرا برای من غیرقابل تصور بود که فردی متأهل این قدر تسلیم نفس باشد که از سرباز دهاتی صرفنظر ننماید. جریاناتی از زندگی افسران که بعدها برایم معلوم گشت به نفرت من می افزود. وقتی در اواخر فروردین ماه همان سرباز در موقع اعزام به شیراز از من تشکر کرد که او را از رسوایی نجات داده ام خود را بیشتر مرهون آن سرباز یافتم که به من درس بیشتری آموخته بود. بعد از آن من بیشتر با درجه داران و استوارها گرم می گرفتم تا افسران. زیرا در آن گروه پاکی بیشتر و صفای بیشتری یافته بودم، کوچکترین صحبت را فراموش نمی کردند. با آنکه برای دادن یک مرخصی به سرباز رسما ۲۰ ریال می گرفتند ولی آلودگی دیگری از خود نشان نمی دادند. ابتدا فکر کردم افسران به دلیل دور افتادن از محیط ظاهرا مترقی به چنین فسادهایی کشیده شده اند ولی بعدا دریافتم در محیط شخصی شهرستان

جهرم نیز بچه مدرسه ها را به این نوع آلودگی کشیده اند. البته ممکن است در اجتماع امروزی چنین دردی کسی را ناراحت ننماید ولی توجه نمایید که این مسئله برای من در سال ۴۳ اتفاق افتاده است یعنی در زمانی که مردم به خاطر دفاع از مذهبشان بدون داشتن دید روشن در ۱۵ خرداد جلو گلوله می روند و به

اضافه در اجتماع آن روز حتی در کادر روشنفکری آلودگی به حد امروز نبود. من در بررسی ابتدایی خود خیلی ساده این مسئله را از جنبه اجتماعی به دامن رژیم حاکم چسباندم و نتیجه گرفتم که این سیستم حاکم است که نسل ما را به فساد و تباهی می کشاند و این مسئله تا سال های بعد مرا رنج می داد و هر وقت فکر می کردم که نسلی فاسد تحویل جامعه فردا می شود که جز خور و شهوت خود چیزی نمی شناسد بی نهایت افسرده می شدم. تا جریان شورش پاریس فکر نوی در من به وجود آورد و آن اینکه حتی نسل فاسد از نقطه ای به بعد به زندگی بر می گردد و به جبران فساد قدیمی، بیشتر در سازندگی می کوشد. و به طور اتفاقی در جریان مسابقات ایران و اسرائیل این نتیجه گیری برای من کامل تر شد زیرا پلیس با تمام قدرتش از عهده همان جوانانی که در مسابقه زن روز دامن دختران را پاره می کردند و آن روز بر علیه پلیس شعار می دادند بر نمی آمد. من به طور عینی دیدم که همان زرنگی که جوانان ظاهرا آلوده در دختربازی به دست آورده بودند در مقابله با پلیس او را عاجز می کرد. بعد از اتمام سربازی به تهران آمدم. نخست در کارخانه گیوار مشغول کار شدم ولی مجموع کار من پنج ماه بیشتر طول نکشید. در این مدت من دو بار با کارفرما دعوا کردم که دفعه دوم منجر به اخراج من شد. علت دعوای اول این بود که من در دو ماه آخر بیش از ظرفیت تولید قسمت خودم که تراشکاری بود تولید کرده بودم و در قسمت من کارگر پیری بود به نام مهرزاده که زندگی بسیار محقری داشت. قیافه معصوم و عینک زده وی در حالی که با دست لرزانش با مرغک ماشین تراش کار می کرد هیچ وقت فراموش شدنی نیست. در قیافه این پیرمرد که عمری به سختی زندگی گذرانده بود من یک اراده مبارزه با مرگ برای تأمین زندگی خانواده اش را می دیدم با تمام پیرمردی به اندازه یک جوان کار می کرد. کارگران دیگر من – آلبرت – روبن – شاهن و شاگردان آنها همه با ارزش بودند. ولی من در مقابل این پیرمرد احساس خجالت می کردم . من روبن را به پرکاری تشویق می کردم . حتی وادار کردم شب ها درس بخواند ولی این پیرمرد همواره بیشتر از مقدار کاری که من می خواستم انجام می داد. من بعد از افزایش تولید از کارفرما تقاضای اضافه دستمزد برای همه گروه که حدود آن فقط برای پیرمرد ۲۵ ریال و بقیه در حدود ۱۰ ریال بود [کردم]، ولی با تمام تلاش با آنکه قانع شدند برای اینکه کارگر بهتر بتواند کار کند باید او را

تـأمین کرد ولی از افزایش دسـتمزد خودداری نمودنـد و در دفعه دوم نیز من اجازه داده بودم کارگر برای اینکه بهتر بتوانـد در سرمای زمسـتان کار کنـد در اول وقت موقعی که ماشـین ها برای گرم شـدن بی بار کار می کنند در کنار بخاری خود را گرم نماینـد. دلیل کارفرما همیشه این بود که کارگر بـدعادت می شود و نمی توان از او کار خواست. من نتوانسـتم در این موقعیت مقـاومت نمـایم. واقعیت این است که مؤدبـانه از کارخـانه بـا اسـتعفا فرار کردم. حسـاب نمـوده بودم که هر کیلو پروفیـل برای کارفرما ۱۷-۱۹ ریال تمام می شـد و ۲۶ ریـال فروش آن بود و کارخـانه به طور متوسط ۸ تن و گـاهی تا ۱۲ تن تولید داشت. سود خـالص آن به طور متوسـط در حـدود ۰۰۰/۶۰ ریـال در روز بود. برای کارخانه ای با سـرمایه حـداکثر ۵/۲ میلیون تومان سودی در سال معادل ۵/۱ میلیون تومان در سال ۴۳ و آن وقت مقاومت در برابر اضافه دستمزد ۱۰ ریال کارگری که واقعا کار می کرد، نتیجه این شـده بود که در یـک طرف صـاحب کارخانه ثروت می افزود و در یک طرف همان کارگر پیر فرسوده تر می گشت و هر وقت با نهایت شـرمندگی از من ۲۰۰ ریـال قرض می خواست به واقع نمی توانسـتم تحمل آن را بنمایم. موارد فوق فقـط مشاهـدات شخصـی بود که بیـان می شود، برای بیـان تبعیض هـا موارد خیلی بیشتری می توان بیـان کرد ولی گـاهی اتفاق می افتاد یک مسـئله کوچک برای یک فرد ارزش ویژه پیـدا می نماید. برای من با زمینه مذهبی که مساوات ایده آلی را همیشه تشویق کرده بود هرگونه تبعیض را به شکل و نمود اجتماعی می دادم آن را جزیی از نتایج سیستم حاکم به حساب می آوردم. در سال ۴۴ این فکر کاملاً در ذهن من شـکل گرفته بود که بنیاد چنین جامعه ای را جز با تحول اساسی نمی توان تغییر داد و در این مرحله من با هیچ فرد به خصوصـی احساس دشـمنی نمی کردم همیشه به مجموع سیسـتم کینه می ورزیدم و هنوز هم بسـیار اتفاق افتاده است پاسـبانی را که بیهوده به سـر کسـی می کوبـد یا فحش می دهد به سادگی تبرئه می کنم. گرچه به «المأمور و معذور» معتقد نیسـتم ولی ناراحتی از فرد را همیشه به سیسـتم بر می گردانم به طوری که اغلب اوقات وجود سیسـتم را به صـورت یـک کـابوس احسـاس می کنم. در این موقع فقـط از مـدافعین رژیم که به طـور آگاهـانه از آن دفـاع می کنند احسـاس کینـه می نمـایم. از سـال ۴۴ به بعـد مـا وارد کـار سازمـانی شـدیم. مطالعـات اجتمـاعی به خصوص آشـنایی بـا سـایر کشورهای توسـعه نیافته - کمبود غـذایی - بهـداشت - مسـکن - عـدم تعـدیل ثروت ها - عدم رعایت عدالت اجتماعی و... و نظایر آن به صورت فرمول در ذهن ما فرو رفت. با چنین معیارهایی ما به استقبال شناسایی های جدیدتری رفتیم، هر مسئله برای ما سوژه جدیدی بود. تبعیض ها با زبان گویاتر خود را

نشـان می داد. از فروشـنده بلیط بخت آزمایی، که هزار دروغ برای فروش آن می گفت و خریـدارش که دو تومن از نان شـب خود را تحویل سازمان بلیط بخت آزمایی می داد و با امیدی واهی دلخوش بود، تا دعوای سـر محل، گدایی مسـتخدم اداره به صورت محترمانه اش... همه در تثبیت فکر من اثر می گذاشت. بعد از این جریان برخوردها اثر قوی تر می گذاشت برای نمونه حادثه ای از جریان زمستان سال ۴۴ را که جزو خاطرات فراموش نشدنی است می نویسم:

یک روز (فکر می کنم سه شـنبه بود) از وزارت کشور که آن موقع در گلوبندک به جای وزارت اطلاعات فعلی بود درآمدم. می خواسـتم به تلفنخانه بروم و در مسیر ناصرخسرو در کنار دبیرستان دارالفنون به صف طویلی در حدود ۲۰ نفر برخوردم. در برخورد اول به نظرم رسـید که اینهـا معتادنـد، تا آن روز متوجه تابلو شـیر و خورشـید در آن محل نشـده بودم. با کمترین دقت متوجه شـدم که این محل خریـد خون است. از اینکه حـدود ۲۰ نفر جلو درب کوچـک شـیر و خورشـید آن هم ساعت ۵/۱۱ صبـح صـف کشـیده انـد، این طور به نظر می رسـید که در این محـل به افراد دیگر نیازمنـد خون تزریق می کننـد، ابتـدا کمی تعجب کردم که مگر ممکن است شـیر خورشـید خون مجانی تزریق نماید ولی به زودی مسـئله برایم روشن شد. برای من همه چیز قابـل تصـور بـود جز اینکه بـبینم عـده ای افراد که به نظر من در برخـورد اول همه شـان معتـاد بودنـد و از فرط کم خـونی رنگشان زرد می نمود، منتظر فروش چند سانتیمتر مکعب خون خویشـند تا از این طریق امرار معاشی به دست آورند. مدتی در کنار جوی آب ایستاده بودم و اصولاً فراموش کرده بودم به کجا می روم در همان موقع فردی با خوشحالی از درب بیرون آمد و دربـان بـا نهـایت خشم فردی را که از ردیف جلو می خواست تو برود رد کرد و با عصـبانیت گفت تو که خون نـداری. نفر بعـدی که چیزی بیشتر از اولی نـداشت وارد شـد. فرد رانـده شـده دوری زد و بـا نهـایت استیصال در آخر صف نوبت گرفت، شاید دفعه دیگر بتواند برای فروش خون برود. عجیب بود که در قیافه همه موجی از نگرانی مشهود بود گویا همه می ترسیدند دربان به آنها نیز راه ندهـد. شایـد مجموع این برخورد ۷ دقیقه بیشتر طول نکشـید ولی وقتی من به خود آمـدم چیزی احسـاس نمی کردم فکر می کردم خواب بود ولی متأسـفانه برخورد واقعیت داشت. چند دقیقه بعد در تلفنخانه نشسـته بودم احساس می کردم که اگر من در تصادف تمام خونم را از دست بـدهم و بخواهند از خون این افراد به من تزریق نمایند اگر جرئت حرکت داشـته بـاشم نمی توانم قبول نمـایم یک قطره از آن خون در بـدن من جاری شود. گاهی خیال می کردم خون آنهاست که در بدن من جاری است دیگر از خیالات آن روز چیزی بخاطر ندارم. فقط هر وقت از روبروی دبیرستان دارالفنون

می گذشتم احساس می کردم همان قیافه ها صف کشیده اند و منتظرند و یک نوع نفرت از زندگی خودم به خودم دست می داد. آن موقع گاهی برادرانم کاظم و رضا را می دیدم. روزی به کاظم این جریان را نقل کردم (فکر می کنم یادش باشد) او گفت ما در پارک شهر درس می خوانیم و می گویند بسیاری از این افراد معتادند و از این پول یک نوع قرص می خرند (این قرص نظیر هروئین ولی خیلی ارزانتر به قیمت دانه ای ۶ ریال در داروخانه ها فروخته می شود) و اغلب بعد از دوماه مصرف قرص در کنار خیابان یا پارک شهر می میرند مدت ها صبح زود قبل از رفتن به اداره به پارک شهر می رفتم تا شاید یکی از محکومین این اعتیاد را ببینم. ولی بعدا فهمیدم که شب ها پارک شهر را خالی می کنند. داستان فروش خون نیز مدت ها مرا زجر می داد و تنها امیدم در این موقع به سازمان بود که بتوانیم روزی چنین وضعی را از بین ببریم و محیطی بسازیم که در آن چنین تبعیضی مشاهده نشود. به مرور این چنین مشاهدات روزمره برای من تقریبا از حد گذشت. اگر روزی من در زلزله بوئین زهرا از دیدن اجساد کشتگان و زاری مردم و از اینکه حتی کمک آماده شده به آنها نمی رسید زجر می کشیدم، دیگر آن روز مسائل به صورت خون فروشی مطرح نمی شد. درست است خاطره مرد مریض بندری - سرباز پادگان آموزشی یا کارگر کارخانه و یا جوان معتاد به هروئین و فروشنده خون هیچ وقت فراموش نمی شد ولی شکل اجتماعی می گرفت و من هم این مسائل و نظایر آن را فقط به وجود رژیم استوار می دیدم و تغییر سیستم موجود و بنای سیستمی که در آن تبعیض ها و بهره کشی نباشد به صورت آرزو در می آمد و بهترین مشوق من برای فعالیت در درون سازمان ما بود. رژیم در مقابل این ناراحتی های اجتماع دست به تغییراتی می زند. او تلاش می کند حد متعادلی ایجاد نماید که در عین حفظ منافع طبقات بالا حداقلی برای طبقات پایین ایجاد نماید. من جنبه های مختلف این تلاش را هم که خود به وضوح شاهد آن بوده ام مورد بررسی قرار می دهم. عینی ترین مسئله برای من انقلاب اداری است چون خود کارمند وزارتخانه ای بودم که بارها به عنوان نمونه انقلاب اداری شمرده شده است. انقلاب اداری به ظاهر یک نوسازی اداری است به این صورت که با دمیدن جان تازه در قالب ادارات بشود به کارها جنبه مثبت تری داد. چون طبقات متوسط در برخورد با سیستم اداری همواره جزو ناراضیان ادارات بوده اند. ولی سرانجام این انقلاب در محیطی که من بودم به کجا کشیده است. وزارت کشور در ساختمان قدیمی با ۳ معاون و حدود ۱۰ مدیرکل شاید جمعا ۱۸۰ نفر کارمند همان

کـاری را انجـام می داد که امروز در ساختمـان ده طبقه با ۵ معاون و حـدود بیش از ۲۰ مدیرکل و ۵۰۰ نفر کارمند انجام می دهد. در سیستم کار جدید فقط ساختمان وزارتخانه با سیستم تهویه مطبوع [ناخوانا] و چراغهایی که هر عدد حدود ۵۰۰۰ ریال که من به شخصه مسئول نگهداری آن از لحاظ فنی بوده ام مجهز گردیده، وگرنه نه کسی می توان یافت که مسئولیتی در قبال کاری احساس کند و نه کاری به واقع با قبول مسـئولیت انجام می گیرد. بدتر از زمان گذشـته روزی که مدیرکل در مرخصـی است، رییس اداره هم پی کار خود می رود و هر وقت وزیر در اداره نیست یا در مسافرت و مرخصـی است و یا معاونین نیستند همان وضع است که ذکر شد. برای نمونه پرونده هایی که به من ارجاع شده مراجعه فرمایید یک دستور

صریح از مقام بالا و جمله «اقدام مقتضـی معمول دارید» - یا «مذاکره فرمایید» داده نشده است. زیاد است مواردی که من برای پیشـرفت کـار بـا مسـئولیت خودم و به دلیل اعتمادی که به کار خودم داشـتم پیشـنهاد کرده ام و نامه ای را امضا نموده ام ولی کمتر خواهیـد توانست از مسـئول مافوق من دسـتور صـریحی ببینیـد. اگر تحقیقی در محیط کار من نموده باشـید خواهیـد دید بسـیار اتفاق افتاده که وسـیله ای را که موجود نبود من شخصا پول داده ام تا کارگر خریداری نماید و شاید چندین بار دوستان اداری از این کـار بـا تعجب منعم کرده انـد ولی من در محیـط کـارم ندیـدم که مـافوق من برای خـاطر پیشـرفت کار (نه منافع شخصـی و مقـام خودش) پی کـاری دویـده باشـد. من برای اسـتخدام چهـار نفر کارگر خودم مـدت بیش از پنـج ماه در اداره دویدم. زیرا از کارگری که کار مرا انجام می داد خجالت می کشـیدم. آن قدر به سازمان امور استخدامی مراجعه کردم که در آخر کار قانون دان شـده بودم و به واقع می دیـدم که سازمان امور اسـتخدامی به وجود آمده بود تا جلو هرج و مرج اسـتخدام ادارات را بگیرد ولی خـود چه دردسـری می شـد برای کـار. نـتیجه ای که من می گرفتم این بـود که آنچه که به نـام نوسـازی اداری یا انقلاب اداری انجام گرفته بود، تغییری در بنیاد نیست بلکه نتیجه ای جز افزودن یک سـری کارمنـد نداشـته است. این سخن برای من از درون سیستم اداری و با آشنایی به آن با شما صحبت می کنم این نتیجه را برای شما خواهد داشت که: لازمه تغییر در هر قسـمت از جـامعه، تغییر عناصـر متشـکله و فعـال آن قسـمت است و در سیسـتم موجود چون هر کس برای خودش تلاش می کند این تغییر غیرممکن است. و من همیشه فکر می کنم شما از حل این مسئله عاجزید. بدین سبب است هر نوسازی یا انقلاب نتیجه ای غیر از آنچه که مورد انتظار شـماست می دهد. مورد دیگری که می توانم مطرح سازم در مورد اصـلاحات ارضی است. البته باز سعی می شود از

تجارب عینی مثال زده شود. در سال ۴۰ پیشروترین گروه ها از مسئله ای به نام انقلاب ارضی یا تقسیم اراضی با احتیاط آمیخته به ترس صحبت می کردند. رژیم برای جلوگیری از انقلاب دهقانی دست به یک سری اصلاحات زد ولی در زمینه اصلی نسق زراعتی را تغییر نداد. در دهات فقط سایه ارباب از سر دهاتی برداشته شد. دهقان که در دو سال اول با نطق آقای ارسنجانی در رؤیایی از تخیلات فرورفته بود وقتی که ماشین اصلاحات ارضی به ده وارد شد مشاهده کرد که کدخدای قبلی به جای خود محفوظ است با همان مقدار زمین مرغوب و گاو و گوسفند و به پیرزن خوش نشین هم چیزی جز همان چادر شکسته قبلی و یک عدد بز و یک دیگ مسی چیزی نرسید. البته زمین های مرغوب تر به عنوان کشت مکانیزه در اختیار مالک اصلی باقی ماند. (من خود در این مورد نمونه هایی از دهات زنجان دارم از جمله ذوالفقاری ها در ده به شاه نشین حتی برای کار در مزرعه از ده دیگر دهقان را می آوردند که کاملاً ـ کار دهقان جنبه کارگری داشته باشد) بیهوده نیست که در بعضی دهات آرزوی مالکین قبلی را می نمایند زیرا در مواقع خشکسالی حداقل کمکی می کردند که از گرسنگی نجات یابند. البته مطمئنم که آمارگیران شما جز این گزارش می دهند زیرا آنها وقتی به ده وارد می شوند در خانه کدخدا پذیرایی می شوند. آن وقت با تعریف ها و تمجیدها از وضع ده برمی گردند. کار اصلاحات ارضی سبب شده است که فقط در دهات کدخدا مالک الرقاب باشد این داستان نیز برای من ارزش عینی دارد زیرا یک دهاتی خود در ماشین برایم تعریف می کرد در یکی از دهات قزوین کدخدا تنها مغازه دار ده است هر پیت نفت را به قیمت بیست لیتر از قرار هر لیتری ۳ ریال می فروشد و اضافه پیت نفت را ۲۲ ریال حساب می کند، به ازای ۲۰ لیتر نفت ۸۲ ریال می گیرد. توجه نمایید پیت خالی را شرکت نفت ۱۸ ریال حساب می نماید ولی کدخدا ۲۲ ریال می فروشد. آن وقت پیت خالی را پس نمی گیرد و نفت بدون پیت هم فروخته نمی شود با چنین وضعی تعریف می کرد در هر خانه تعدادی پیت خالی موجود است. فقط بعضی از دهاتی ها که پیت ها را به خود شهر برمی گردانند هر عدد ۱۸ ریال تحویل شرکت نفت می دهند. دهاتی می گفت چندین بار به ژاندارمری محل شکایت کرده ایم ولی هر دفعه کدخدا با تهدید ما و تطمیع ژاندارمری جلو شکایت ما را گرفته است. بدیهی است از نظر این دهاتی هم ژاندارمری پشتیبان زورگو جلوه می کرد. بررسی جزیی از زیربنای اقتصادی اصلاحات ارضی هم بی فایده نیست. با تقسیم اراضی سیستم تولید در کشت ایران تغییری نکرده است. بالنتیجه مقدار تولید نیز افزایش نیافته و درآمد دهقان هم به همان مقدار قدیمی خود ثابت مانده است. بدیهی است لازمه افزایش تولید تغییر سیستم کشت می باشد و

این تغییر را در مدت سه یا پنج سال که دوره های اصلاحات ارضی است نمی توان ایجاد کرد. هنوز نه در دهات، تراکتور جای گاو را گرفته است و نه کود شیمیایی جز در مزارع نمونه یا مزارع مکانیزه که متعلق به ارباب هاست، وارد شده است. اگر به آمارهای موجود مراجعه شود درآمد سرانه دهاتی تفاوت محسوسی نکرده است. ولی از طرف دیگر هزینه های جدیدی که در اثر بازشدن پای شهر به ده و ورود کالای شهر به ده ایجاد گردیده باعث شده است که دهقان با تعداد درآمد ثابت قبلی هزینه زندگی را بیشتر بنماید. بالنتیجه دهاتی به سمت قرض و وام های بیشتری از شرکت های تعاونی و سرمایه داران شهری روی آورده است. اغلب دهقانان حتی در برخورد کوتاهی که در عرض یک ساعت در یک اتوبوس داشته اند از برنج تومنی یک قران یعنی ۱۲۰٪ شکایت می کنند. اغلب محصولات سلف فروشی شده است. نتیجه اینکه دهقان در عرض هر سال به مقادیر بیشتری از زندگی خود را از دست می دهد و اغلب با رها کردن

خانه و زندگیشان به بیکاران شهری اضافه می شوند. این وضع به تحریک ناهماهنگی در تغییرات زیربنای تولیدی و زیربنای فرهنگی اصلاحات ارضی است. اصلاحات ارضی در ایران یک زمینه ضدانگیزه ای داشت بدون اینکه سرعت رشد تولید را فزونی بخشیده باشد و در اثر همین ناهماهنگی است که در مدت کمتر از پنج سال طبق آمار مجله تحقیقات اقتصادی نزدیک به ۶۰٪ قنات های ایران خشکیده است و با توجه به ارزش قنات در کشاورزی ایران به سادگی می توان آینده کشاورزی ایران را حدس زد. در منطقه خمسه که با صدور گندم در سال های قبل همواره تجار گندم وضع بسیار خوبی داشته اند ولی پارسال در زنجان صحبت از ورود گندم بود. نتیجه اینکه در طرح اصلاحات ارضی: ۱- تغییر روبنایی بوده و ضدانگیزه ای نه زیربنایی که قدرت تولید را فزونی بخشد. ۲- حتی در همین تغییر روبنایی هم عدالت اجتماعی رعایت نگردیده است. در اثر عدم رعایت دو اصل فوق، دهاتی امروز بسیار ناراضی تر از دهقان سال ۱۳۴۱ می باشد. از نظر آگاهی در سال ۱۴۱ اگر پیشروترین افراد نمی توانست از اصلاحات ارضی صحبتی بنماید امروز هر دهقانی در دورافتاده ترین نقاط آذربایجان و سیستان به سادگی صحبت از مساوات و از بین بردن اختلاف ها را می نماید.

مسئله ای که بیشتر دهاتی را تحت فشار قرار می دهد صعود قیمت ها است. در عرض چند سال گذشته شاخص واقعی هزینه زندگی حداقل ۱۵ درصد بالا رفته است. در سال جاری تا حال این مقدار بدون شک

از ۲۰٪ گذشته است. وقتی افزایش قیمت مواد اولیه تولید دهاتی تفاوت زیادی نکرده است هنوز او مجبور است محصولات میوه - حبوبات - غلات خود را به واسطه بفروشد و واسطه ها هم با همان سیستم قدیمی با توجه به احتیاج مبرم آنها به پول، رفتار دزد سر گردنه را دارند. نتیجه اینکه دهاتی با درآمد قدیمی قدرت خرید قدیمی را هم از دست داده است. در مشاهده و مقایسه وضع کارگران امر ترافیک - مسکن - بهداشت و نظایر آن در مرحله و اقدامی که به عمل آمده است عملاً با چنین شکست هایی مواجه شده است. مجموعه این مسائل در ذهن هر فرد روشنفکر این مسئله را نشان داده است که رژیم نیز خود به علت ماهیت درونیش از اصلاح جامعه عاجز است و خود به خود در جستجوی راه حل ها هرکس به این نتیجه می رسد که تنها راه حل با شرکت توده مردم در امر اصلاح ممکن است. اینکه تمام افکار حتی بدون اطلاع کامل از ماهیت امر، به سمت انقلاب مسلحانه کشیده می شوند معلول همین تصور است که تنها با انقلاب مسلحانه می توان توده مردم را به سمت یک حرکت عمومی سوق داد و عجیب اینکه این مسئله است که در برخورد با مردم کاملاً ـ به چشم می خورد. هر کس وقتی صحبت از اصلاحات می شود با کمال بی اعتمادی می گوید تنها راه، راه ویتنامی ها یا فلسطینی ها است. این طرز فکر را در توده مردم شما در میان حتی بارفروشان می توانید بیابید. به این طریق کلیه قسمت ها را به شرح ذیل خلاصه می نمایم. خلاصه در مرحله اول تبعیض ها و برخورد با مسائل مختلف فرد را از زندگی عادی عاصی می نماید و اقدام برعلیه وضع موجود را به هر طریقی که ممکن است توصیه می کند. در مرحله دوم عدم موفقیت رژیم در از بین بردن تبعیض ها و تشدید نارضایتی های مردم به طور مستمر باعث تشویق هر فرد در راهی که پیش گرفته است می شود. مسائلی که رژیم نمی تواند حل نماید. ۱- تغییر در هر قسمت جامعه مستلزم تغییر افراد و عناصر متشکله فعال آن قسمت است، برای چنین تغییری باید فرد دارای هدفی باشد چون در درون رژیم هر کس به خاطر هدف های خویش می کوشد پس امید به تغییرات بنیادی در درون رژیم بیشتر واهی است تا واقعیت، به نظر [می رسد] شما نمی توانید به افراد هدف بدهید.

۲- محو یا حداقل کم کردن بهره کشی و استثمار و تعدیل ثروت ها و از بین بردن تبعیض ها. در این مورد لازمه از بین بردن حتی نسبی تبعیض ها این است که باید مقداری از منابع طبقات بالا را از دست داد و این مسئله در تقسیم سود کارخانه ها کاملاً مشهود است. ولی چون طبقات موجود حاضر نیستند حتی جزیی از منافع خود را از دست بدهند لذا هر روز نه تنها تبعیض ها کمتر نمی شود بلکه بیشتر می گردد.

۳ - حتی در زمینه عدالت اجتماعی رژیم حاکم به شدت از منافع طبقات بالا پشتیبانی می نماید. اگر شما چند روز مأمورین هوشیاری در دادگستری بگذارید تا آمارگیری نمایند به وضوح مشاهده خواهید کرد تمام مردم کفه ترازوی تمام قضاوت ها را به نفع طبقات بالا سنگینی می نمایند. ۴ - تغییراتی که شما ایجاد می نمایید در تمام مراحل به جنبه روبنایی آن توجه می نمایید نه به زیربنا. زیرا در تغییر زیربنایی باید توده مردم شرکت نمایند و شما نمی توانید تمام مردم را در این تغییر سهیم کنید و بالنتیجه برنامه های شما همیشه ناقص از آب درمی آید.

۵ - [به] مجموع مسائل فوق، مسئله «شخصیت» در کشورهایی نظیر کشور ما اضافه می شود. به دلیل ترسی که مردم از دستگاه های قضایی و امنیتی دارند در مقابله با رژیم حالت دوگانگی به خود می گیرند. در مقابل یک مأمور دولت تعریف دولت هم ممکن است بکنند ولی به دلیل ترسشان هر لحظه شکاف بیشتر مابین خود و دولت احساس می نمایند. این امر به صورت تحقیر شده در می آید که وقتی که مجال پیدا نماید مافوق حتی مافوق اختلاف طبقاتی حالت انفجاری دارد. با این عوامل است که در موقعیت فعلی با تأثیری که ویتنام و فلسطین در میهن ما گذاشته است هر چند نفر که با هم جمع می شوند به فکر ایجاد کانون تعاونی می افتند و مادام که موارد فوق حل نشده است باید بلاانقطاع شاهد به وجود آمدن دستجاتی نظیر آنها که دستگیر شده یا نشده اند بود.

گزارش بازجویی از عبدالرضا نیک بین رودسری

گزارش بازجویی مشخصات متهم: عبدالرضا شهرت نیک بین رودسری فرزند یوسف دارنده شناسنامه شماره ۵۷۲ صادره از مشهد متولد ۱۳۲۱ مشهد. شغل کارمند کارتن سازی میهن. متأهل. صاحب یک فرزند. میزان تحصیلات دیپلمه ساکن تهران خیابان گرگان کوچه امیرجاهد پلاک ۱۴ تلفن ۷۶۴۸۱۴ مسلمان (شیعه) تابعیت دولت شاهنشاهی ایران، فاقد پیشینه محکومیت کیفری. موضوع اتهام: اقدام علیه امنیت کشور. گردش کار: برابر اعترافات محمد حنیف نژاد و سعید و عبداللّه محسن، نامبرده بالا از جمله افراد مؤثر گروه باصطلاح مجاهدین خلق ایران بوده که از بدو تأسیس گروه در سال ۴۴ تا سال ۴۷ با آنان فعالیت مشترک داشته و جزء تئوریسین های گروه مذکور معرفی و لیکن در سال ۴۷ بعلت مخالفت وی مبنی بر اینکه در شرایط فعلی زمینه برای مبارزه در کشور مساعد نیست از کادر رهبری اخراج می گردد لکن اطلاعات واصله حاکی بود که مشارالیه با عده ای متعصبین مذهبی در تهران از جمله عبدالعلی اسپهبدی و عباس جاودانی در ارتباط می باشد. لذا شخص فوق الذکر دستگیر و به موجب قرار بازداشت مورخ ۱۵/۱۰/۵۲ شعبه ۵ بازپرسی دادستانی ارتش بازداشت و پس از رؤیت به قرار صادره اعتراضی ننموده است.

خلاصه اظهارات متهم: متهم یادشده در تحقیقات معموله اظهار میدارد قبل از سال ۴۱ که در مشهد به تحصیل اشتغال داشته با کانون نشر حقایق رفت و آمد داشته و در جلسات آن که در شب های شنبه تشکیل میشده شرکت می کرده است تا اینکه جهت ادامه تحصیل به تهران می آید و پس از قبول شدن در دانشگاه تهران در

اوایـل سال دوم (سال ۴۲) در کوی دانشـجویان دانشـگاه تهران با سـعید محسن آشـنا شـده است و چون مشارالیه از علاقه وی پیرامون مسائـل مـذهبی آگـاه می شود به نـامبرده اظهـار می دارد «چون قصـد رفتن به سـربازی دارد در غیـاب وی فردی با تو (عبـدالرضا نیـک بین) تماس خواهـد گرفت» نامبرده بالا بـدنبال اظهاراتش افزوده است بعـد از رفتن سـعید محسن به سـربازی کسـی بـا وی تماس نگرفته است تا اینکه در سال ۴۴ مجددا سـعید محسن پس از پایان خدمت سـربازی با متهم یادشده تماس برقرار و وی را به خـانه خـود که در بلـوار الیزابت واقع بوده دعوت می نمایـد. در منزل سـعید محسن پس از چنـدی بـا محمد حنیف نژاد که او نیز تـازه از خـدمت نظـام برگشـته بوده آشـنا می شود و [از سوی] سـعید محسن و محمـد حنیف نژاد به متهم یادشـده پیشـنهاد فعـالیت در گروه می شود لیکن وی از قبول پیشـنهاد آنـان در کارهـای عملی خودداری کرده ولی در عوض مشارالیه می پذیرد که به منظور بالا بردن سـطح فکر و معلومات و آگاه ساختن آنها در زمینه مسائل جهانی، سیاسـی و فلسـفی اقـداماتی بنمایـد و چون علاقه به مطالعه کتب داشـته لـذا تعـدادی کتب در زمینه مسائل مختلف اجتماعی، اقتصادی و مـذهبی تهیه، ضـمنا محمـد حنیف نژاد نیز در تهیه کتب مـذهبی کمک می نماید. مشارالیه بدنبال اعترافاتش اظهار داشـته است که در جلسات متشـکله در منزل سـعید محسن پیرامون کتب تهیه شده ضمن بررسی و بحث به منظور انتخاب کتاب هایی که درک و فهم بیشتری جهت مطالعه افراد [نیاز دارد] تبادل نظر می نمودنـد و پس از مـدتی تعـدادی کتب به وسـیله محمـد حنیف نژاد از قبیل اصول مقـدماتی فلسـفه، تضاد و سوسـیالیسم و اصول کمونیسم تهیه می گردد و کتب مذکور [را] به صورت جزوه تهیه و در اختیار سـعید محسن و محمـد حنیف نژاد قرار می داده است و در خلال این مدت از کتاب های انتخاب شده سؤالاتی طرح که پس از امعان نظر در جلسات متشـکله چنانچه مورد قبول واقع می شد به آنها می داده است. در منزل سعید محسن با سه نفر بنامان بهروز، ناصر صادق، رسول مشـکین فام آشـنا شده و بنا بدسـتور سـعید محسن چند جلسه با آنها تشـکیل داده و پیرامون مسائل جنگ های دهقانی و اصـلاحات ارضـی در ایران با افراد مـذکور بحث و گفتگو داشـته است. نامبرده بالا در تحقیقاتش بیان داشـته است سعید محسن و محمد حنیف نژاد به طوری که استنباط نموده در خارج از منزل با افراد دیگری در تماس بوده انـد ولیکن از نحوه فعـالیت و تماس و ارتباط و همچنین فعالیت های خود با کسان دیگر مطلبی به وی گفته نمیشـده ضـمنا در چند برنامه کوهنوردی با

آنها نیز شرکت نموده است، متهم مذکور در اظهاراتی افزوده است در سال ۴۷ بعلت بیماری صرع که داشته از ادامه فعالیت با دو نفر فوق الذکر خودداری نموده است به خصوص که با هرگونه اقدام عملی در

شرایط فعلی و ادامه مبارزه با نظر سعید محسن و محمد حنیف نژاد مخالف بوده و به آنها نیز این مسئله را گوشزد مینموده است تا اینکه در سال ۴۸ ازدواج می نماید و چون جهت ازدواج پولی نداشته مبلغ پنج هزار تومان از سعید محسن قرض نموده و در شب عروسی خود سعید محسن و محمد حنیف نژاد و منصور بازرگان و خواهرش پوران بازرگان را که در منزل سعید محسن با آنان آشنا شده بوده دعوت می نماید. افراد مذکور در عروسی مشارالیه شرکت [کردند] لیکن سعید محسن و محمد حنیف نژاد نامبرده را بعلت اینکه ازدواج نموده است سرزنش و مجلس را زود ترک مینمایند. ضمنا یاد شده در تحقیقات معموله اظهار داشته سعید محسن و حنیف نژاد به علت اینکه به وی اعتماد کامل نداشتند روی این اصل در مورد فعالیت های خود مطلبی با وی در میان نمی گذاشتند. نامبرده در مورد ارتباط خود با عبدالعلی اسپهبدی و عباس جاودانی توضیح داده است که عبدالعلی اسپهبدی باجناقش میباشد و عباس جاودانی از بستگان عبدالعلی اسپهبدی و زن برادرزنش میباشد و از این نظر او را میشناسد و از سال ۴۹– ۴۸ نیز از عباس جاودانی بی خبر بوده و اطلاعی از او ندارد. نظریه: با توجه به تحقیقات انجام شده و محتویات پرونده به استحضار می رساند متهم یادشده صراحتا به فعالیت خود با سعید محسن و محمد حنیف نژاد (معدوم) که از عناصر گروه باصطلاح مجاهدین خلق بوده تا سال ۴۷ اعتراف نموده است لذا فعالیت نامبرده در گروه مذکور محرز و مسلم میباشد، اینک که پرونده امر تکمیل گردیده در صورت تصویب جهت هرگونه اقدام قانونی به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ارسال گردد. بازجوی متخصص کوچصفهانی ۱۳/۳/۵۳

ص:۶۹۲

بازجویی از رضا رضایی

بازجویی از رضا رضایی(۱) س - با اطلاع از هویت سرکار در پاسخ این سؤال مشروح فعالیت های خود را مرقوم فرمایید. ج - برای روشن شدن وضعیت خودم لازم میدانم مختصری از زندگی خود را بیان کنم تا بهتر بتوانم انگیزه خودم را به مسائل اجتماعی روشن کنم. کسی که دارای سن و سالی در حد من باشد همیشه در حساسترین لحظات زندگی اش یعنی دوران رشد و بلوغ مواجه با کوران های اجتماعی بوده است که در مملکت جریان داشته است و طبیعی است که به طور ناخودآگاه از این حوادث متأثر شده باشد و این اثرات در روح و شخصیت او اثرات عمیقی گذاشته باشد. من در یک خانواده مذهبی متعصب متولد شده بودم و وضع زندگی مناسبی نداشتیم. منظورم از نظر مالی است. پدرم نزد پدربزرگ مادریم کارگر بود و زندگی ناآرامی را می گذراندیم و پدرم که در همان اوایل که من دو سال بیشتر نداشتم زن دیگری اختیار کرد و از اینجا بود که بحران ها و جار و جنجال ها در خانواده شروع شد. تربیت ما فراموش شد و حرفی به جز دعوا بین پدر و مادر ما نبود و بقیه اش دوبهم زنی های عمه و دیگران و ما در این میان شاهد و ناظر و گیج و مات. پدرم هیچ وقت نمی دانست که ما در چه کلاسی و دبیرستانی درس می خوانیم. تنها دل خوش بود که نانی بخانه می آورد. تنها مادرم بود که دائم اشک ها و ناراحتی های خود را از ما مخفی می کرد و یک لحظه از تربیت ما غافل نبود. می خواهم بگویم که این بحران ها در زندگی من و برادران و خواهرانم اکنون که ۲۳ سال دارم یک لحظه قطع نشده است. من دارای ۵ برادر و ۳ خواهر و ۴ خواهر ناتنی هستم و هنوز زن پدر بجای خود باقی و کانون دعوا و مرافعه شعله ور است. این بود مختصری از زندگی من. خودتان تصدیق کنید که با این زمینه خانوادگی و بحران های اجتماعی که در سال های اولیه دبیرستان جار و جنجال های سال های ۳۸ و ۳۹ سال های بالاتر و دوران بلوغ فکری و جسمی مصادف با سال های ۴۰ و ۴۲ [وجود داشت] خصوصا با رنگ مذهبی که می توانست احساسات خام و ساده یک مذهبی متعصب را تا حد جنون تحریک کند، خصوصا وقتی که این مذهبی ۱۷ سال بیشتر نداشته باشد. من در دبیرستان شاهپور علیرضا پهلوی و سپس دارالفنون درس خواندم. در این دو دبیرستان در سال هایی که نام بردم همیشه جار و جنجال وجود داشت. ما هر صبح شاهد اعلامیه هایی بودیم که رو میز ما گذاشته بودند و شعارهایی که افراد نامعلومی روی تابلوی کلاس و دیوارهای مدرسه می نوشتند و استقرار پلیس در

۱- تاریخ: ۲۰/۶/۱۳۵۰.

دبیرستان. عده ای را دستگیر می کردند و اخبار و شایعات در مورد کتک و شکنجه آنها می پراکندند و سایرین را تحریک می کردند. به طوری که دولت و دولتیان در نظر ما به صورت دشمن جلوه کرده بود و در گوشه و بازار مردم نگران دستگیر شدن مراجع خود بودند و ما در این میان به قول معروف با اینکه نه سر قضیه بودیم نه ته قضیه ولی دائما در معرض این گونه تحریکات بسر می بردیم. تصدیق کنید که کسی نمی تواند از این تأثیرات خود را برکنار نگهدارد و به طور طبیعی و ناخودآگاه تحت تأثیر این حوادث واقع می شود و به مسائل سیاسی کشیده می شود. همه این حوادث با آن زمینه های عمیق خانوادگی همیشه شخصیت یک مصلح را در من تلقین می کرد و آرزو داشتم روزی قدرتی داشته باشم و جلوی هر عمل ناحقی را بگیرم. به طوری که همیشه در زندگی عادی و با دوستانم اگر به اختلافی برمی خوردیم با دلسوزی و احساسات شدید سعی می کردم ریشه این اختلاف را از بین ببرم و اگر کسی را رنجانده بودم بارها و بارها از او معذرت می خواستم و به او می گفتم مرا ببخشد چون زندگی بحرانی من باعث این اختلاف شده و من یک آدم طبیعی و نرمال نیستم. در سال های دبیرستان بود که محل شفاخانه آموزشگاه ها را در محله ما به کتابخانه تبدیل کردند و این اولین آشنایی من با کتاب بود. در آنجا با راهنمایی رییس کتابخانه ابتدا کتاب های ژول ورن و سپس کتاب های شاهزاده و گدا و ژاندارک قهرمان زن فرانسوی را خواندم و رفته رفته کتاب های عمیق تر می گرفتم و می خواندم و در کلاس انشاهای خوب می نوشتم و اکثرا در مورد لزوم صمیمیت و محبت بین انسان ها و دم زدن از یک زندگی آرام و بی دردسر و شاعرانه بود. رفته رفته پایم به جلسات مذهبی باز شد و در آنجا با انتقاد وعاظ نسبت به مسائل اجتماعی زبان من هم باز شد و می گفتم بله باید اینطور باشد و آنطور باشد. رفته رفته طبق مثل معروف کور کور را می جوید و آب جوی را، دوستانی هم فکر خودم پیدا کردم ولی باید بگویم دوستی با هیچ کدام از اینها و مصاحبت با آنها از حد انتقادهای دل خوش کنک اجتماعی پافراتر ننهاد و هیچ موقع تصمیم به عملی خلاف مصالح ملت و مملکت نداشتیم. از دبیرستان ما تنها من در دانشگاه قبول شدم (البته دبیرستان شاهپور علیرضا که تا سال پنجم را در آنجا بودم) مقصودم از محله ماست و من به اصطلاح در بین بچه محل ها دانشگاه دیده شدم و همیشه بچه ها از اخبار و وقایع دانشگاه می پرسیدند، ما هم کمی با آب و تاب آنها را تعریف می کردیم و ورود من در دانشگاه با تظاهرات و... دانشجویان بود و هرکس مرا می دید سعی داشت مسئولیت دانشجویی را به من گوشزد کند. و بگوید که شما طبقه متفکر هستید و از شما انتظار داریم و رفته رفته رسالتی را در من تلقین می کردند این بود که من بیشتر مطالعه می کردم ولی

بیشتر تمایل به مباحث مذهبی و اخلاقی البته در قالب مطالب سیاسی و اجتماعی داشتم. مطالعه بعضی از کتب مذهبی سیاسی که سعی در پیوند بین سیاست و مذهب داشتند مثل کتاب عدالت اجتماعی در

اسلام، مرز بین دین و سیاست، مرا به اصطلاح متوجه مسائل سیاسی کرد. تا اینکه در سال های اول دانشکده، بحران در کشورهای عربی شروع شد و جنگ اعراب و اسرائیل درگرفت که بخاطر پیوندهای مذهبی که بین ما و اعراب وجود دارد توجه من را به مسائل سیاسی حاد آن روز جلب کرد. دیگر همیشه روزنامه را دقیقا می خواندم و در جریان اخبار رادیو و روزنامه بودم و در سایر مواقع هم با دوستان دانشکده و هم محل خود در این موارد بحث می کردم و اظهار نارضایتی هایی هم گاهی از روش روزنامه های خودمان نسبت به این حوادث که به نظر من با سرنوشت اسلام سر و کار داشت می کردم و ناراضی از روش غیرفعال دولت خودمان در تبلیغات علیه اسرائیل و اینها بودم. ولی اینها چیزهایی بود زیادتر از حد مسئولیت اجتماعی من و من هیچ گاه از این سخنان و یا تفکرات و یا احیانا صحبت با دیگران قصد هیچ گونه اقدام خلاف مصلحت دولت و مملکت و ملت خود نداشته ام و صرفا سرانجام اینها در وجود خود من خلاصه میشد و از مرز زندگی شخصی من تجاوز نمی کرد و هیچ گاه تصمیمی مضر به حال مصالح مملکت نداشته و ندارم و اگر احیانا خلافی از من سرزده است از انجام آن نادم هستم و حاضر به جبران آن می باشم و حاضرم هرگونه تنبیهی را بپذیرم.

ص:۶۹۶

نامه ای از زندان

نامه علی اصغر بدیع زادگان از زندان

اشاره

نامه علی اصغر بدیع زادگان از زندان(۱) سلام به همه برادران - کلیات و برخی مسائل در مورد جنبش در حال اوج ایران که قبلاً شرایط سختی را می گذراند به نظرم رسیده که به توصیه برادر شهیدم بهروز درصدد جمع آوری و پاکنویس آن بودم که چهارشنبه غم انگیز ۳۰ فروردین و توطئه همزمانش (ابد دادن به محمد) پیش آمد که هنوز فکرم را مشغول کرده است. چون فرصت سریعا می گذرد (من المؤمنین رجالٌ صدقوا...) لذا به طور ناقص و پراکنده هر چه به نظرم رسیده می نویسم ولی مطمئنم که برادرانی که در خارج مسئولیت ادامه کار سازمان را در این شرایط بحرانی به دوش دارند با درس گرفتن از تجارب گرانبهای گذشته و پند گرفتن از غفلت هایی که داشته ایم به بهترین وجه از عهده مسئولیت خطیر خود برخواهند آمد. در این لحظات حساس دوراندیشی و احساس مسئولیت و دچار احساسات نشدن ضروری ترین وظایف است.

تحلیل از وضع موجود - رژیم و خصوصیت های اصلی جامعه نسبت به گذشته تغییر اساسی نکرده و بنابراین تحلیل ما از چگونگی وضع جامعه و نقاط قوت و ضعف محوری رژیم نیز همانست که قبلاً شده.

۱- به گواهی اسناد ساواک «بدیع زادگان از داخل زندان دستورالعمل هایی در مورد چگونگی ادامه فعالیت بقایای سازمان تحریر نموده و قصد داشته آن را در موقعیت مناسب جهت متواریان این سازمان به خارج از زندان ارسال دارد که قبل از ارسال ضبط شد.» بولتن ویژه شماره ۱۰۴۲ به تاریخ ۷/۲/۵۱.

مشخصات جامعه ما نظیر گذشته یأس از مبارزات بی محتوای و مسالمت جویانه، احساس حاکمیت رژیم و سیستم پلیسی گسترده آن و تنها یک امید (و گاهی امید مبهم) به مبارزه مسلحانه به عنوان تنها راه موجود است. سال قبل با برگزاری جشن تقریبا «بی سر و صدا» دستگیری گروه های مبارز اصلی مخصوصا گروه ما که از پایگاه های وسیع توده ای برخوردار بود و نیز گروه سیاهکل که نقطه امید را روشن تر ساخته و رشد داد، و به دنبال آن کشتار بی رحمانه ۱۹ شهید سیاهکل در آستانه عید و اخیرا ۴ برادر ما با وجود تبلیغات وسیع و بی سابقه ای که در خارج و داخل شده بود، مردم را بیشتر در خود فرو خواهد برد و برایشان این سؤال را مطرح خواهد کرد که آیا واقعا رژیم و سیستم پلیسی اش ضربه ناپذیرند؟ جواب صحیح باین سؤال بایستی محور عمده خط مشی آتی جنبش باشد و عملیات بر این محور دور بزند. چه در حال حاضر دو خصوصیت منفی حاکم در جامعه (یأس از مبارزات قدیم و تا اندازه ای از مبارزه - احساس حاکمیت و قدرت رژیم) تشدید و تنها نقطه امید در اثر شدت ضرباتی که در یک سال گذشته به گروه های مبارز وارد شده، در ابهام بیشتری فرو رفته است (تعداد شهدا تا حال حاضر ۵۲ شهید از چ - ف - خ - ۶ شهید از آرمان خلق، ۵ شهید از ن - م - خ، سه شهید دانشجو در شیراز و...) بنابراین وظیفه محوری گروه ها عبارتست از: ۱- سعی در استمرار عمل برای شکستن سکوت و حاکمیت سیاسی دشمن و در نتیجه: دو وظیفه متضاد وابسته به هم ۲- سعی در استمرار جنبش و لذا حداکثر کوشش برای حفظ موجودیت سازمان وقفه در عملیات در شرایطی که رژیم بدون توجه به افکار عمومی داخل و خارج، بهترین فرزندان خلق را کشتار می کند و به این علت جوّ داغی را که از آستانه جشن ها و حتی اوایل سال قبل به وجود آمده به اوج شدت رسانده و نفرت و کینه عمومی را برانگیخته است؛ تأثیری جز تشدید یأس موجود در جامعه و برباد دادن ثمره چندین ماه پشتیبانی عمومی مردم ندارد و نشان خواهد داد که علیرغم امیدی که مردم به جنبش جدید دارند، همان گونه که دستگاه های تبلیغاتی رژیم ادعا دارند این جنبش چیزی جز یک تب داغ زودگذر نبوده و رژیم توانسته است مجددا قدرت و حاکمیت سیاسی و پلیسی خود را تحکیم بخشد. اما از طرف دیگر رژیم در حال حاضر در حداکثر آمادگی ممکن برای تار و مار کردن نطفه جنبش جریکی در ایرانست. برگزاری جشن شیاطین در سال گذشته و شرایط مناسب داخلی و خارجی که برای ضربه زدن به رژیم از نظر سیاسی بوجود آمده بود، تقریبا کلیه گروه ها را تحریک کرد که خود را برای ضربه زدن به رژیم آماده کنند و به واقع مناسب ترین موقع برای ضربه زدن می توانست باشد. منتهی در

صورتی که گروه ها از نظر کیفیت خود را آماده برای وارد کردن چنین ضربه ای می کردند، چه برگزاری این جشن در واقع اعلام در سطح جهانی حاکمیت رژیم بود و این امر برای مردم بزرگترین کینه و نفرت درونی را برانگیخت. کلیه طبقات رنج کشیده ملت در مقابل این اظهار وجود نفرت انگیز رژیم احساس نیاز شدیدی به وجود یک جریان مخالف بر هم زننده جشن می نمودند. با توجه به این شرایط محسوس بود که رژیم حداکثر نیروهای پلیسی و ضربتی خود را در آستانه جشن ها بسیج کرد. او که از مدت ها قبل به وجود گروه های مخفی فعّال پی برده و از این لحاظ احساس خطر جدی می کرد، از شرایط جشن به عنوان دامی برای دستگیری و ضربه زدن به گروه ها استفاده کرد. در حال حاضر نیروهای امنیتی و ضربتی رژیم هنوز در حال آمادگی کامل بوده و با تجارب بسیار گرانبهایی که در سال گذشته به دست آورده اند آماده اند که با ضربات مهلک دیگری باقیمانده نیروهای مبارز مخفی را که هسته جنبش ملت ایرانست، از بین ببرند. برای این منظور از هر دام و برنامه استراتژیکی یا تاکتیکی استفاده می کنند. رژیم کاملاً هوشیار بوده و می داند اگر باقیمانده گروه های ضربه خورده به حیات خود ادامه دهند، نطفه جنبش مسلحانه که در سال گذشته به علت بی تجربگی ضربات مهلکی را متحمل شد با کسب تجارب تازه کاملاً قوام گرفته و هر چه از عمر آن بگذرد امکان متلاشی ساختن آن به مراتب کمتر می شود.

عملیات ماجراجویانه سم مهلک جنبش

در حال حاضر سازمان های پلیسی، نیروهای ضربتی و دستگاه های تبلیغاتی رژیم با بسیج کامل و بر اساس برنامه های وسیع و همه جانبه ای درصدد متلاشی کردن کامل جنبش اند. از برنامه های وسیع تبلیغاتی اش که نمونه های آن را در مصاحبه های مختلف رادیو تلویزیون و مطبوعاتی می بینیم و خوشبختانه به جز یک عده خود فروخته شناخته شده کسی در آنها شرکت نمی کند و با وجود تلاش های فراوان و فشارشان بر برادران ما هیچ یک حاضر به سازش و شرکت در آنها نگردیده اند صحبت نمی کنم. رژیم از یک طرف با کشتار بی دریغ برادران مبارز ما می خواهد فشاری را که در طول سالیان آینده ممکن بود بر جنبش و نیروهای مبارز وارد کند یک باره و در مرحله نطفه ای آن اعمال کند و چشم زهر بگیرد که خود عامل مثبتی برای تصفیه عناصر بزدل و مردد از صفوف جنبش است. ولی جنبه بهتر مسئله اینست که با این عمل که علیرغم تبلیغات وسیع داخل و خارج و پشتیبانی وسیع روحانیت و افکار

عمومی صورت می دهد می خواهد با دامن زدن به احساسات عمومی و حس انتقام جویی عناصر باقیمانده گروه ها، آنان را به ماجراجویی های غیرمنطقی کشانده جنبش را که هنوز قوام نگرفته با دام هایی که گسترده است و آمادگی کافی که بر اساس برنامه تنظیم شده اش دارد، کاملاً متلاشی سازد. این بزرگترین خطری است که جنبش نوپای ما را تهدید می کند. اما با توجه به لزوم استمرار عمل و جواب گویی به کشتارهای رژیم و بالاخره برای حل تضاد بین دو وظیفه موجود چه باید کرد؟ حوادث و جریاناتی که در یک ساله گذشته در میهن ما صورت گرفته دید ما را نسبت به چگونگی شکستن سکوت و عملیات مستمر تصحیح کرد. دید ذهنی ما در مورد عملیات، گنده بینی بود. ما برای شکستن ناگهانی حاکمیت سیاسی و جوّ پلیسی (محور استراتژی ها) اعمال ضربات نسبتا بزرگ و مداوم (چند ضربه بزرگ در هفته) در برنامه داشتیم و برای استمرار عمل علاوه بر ضربات بزرگ اصلی، ضربات ناگهانی قبل از اعلام موجودیت) باعث ایجاد طرز تفکر بالا می شد ولی در حال حاضر این شرایط و بنابراین چنین اهدافی نمی تواند وجود داشته باشد. از طرف دیگر دید ما اصولاً نسبت به چگونگی استمرار عمل به کلی تغییر کرده است. واقعیت چند ماهه گذشته نشان داد که عملیات کوچک انفجاری و حتی شعارنویسی روی دیوار جو را داغ و مردم را امیدوار به استمرار جنبش نگه می دارد. و از همین امر می توان میزان استقبال و پشتیبانی توده مردم را از جنبش نوخاسته مسلحانه درک کرد. منتهی در صورتی که باین استقبال مردم، که تشنگی عمیق آنها را نسبت به یک جریان انقلابی ضدرژیم نشان می دهد، جواب مثبت صحیحی داده نشود و به اصطلاح تغذیه نشوند، با توجه به برنامه های تبلیغاتی رژیم و ضربات مداومی که بر جنبش وارد کرده و می کند، این پشتیبانی که منبع اصلی حیات و تغذیه گروه ها است دینامیسم خود را از دست داده و حداکثر به یک همبستگی عاطفی تبدیل می شود. نکته مهمی که در اینجا باید گفته شود این است که مردم را نمی توان با حرف و شعار به پشتیبانی فعال واداشت و برای آن بایستی دامنه مشخصی در نظر گرفت. یک عمل کوچک که به نیروهای اهریمنی رژیم ضربه بزند از تعداد زیادی بیانیه و... ارزشمندتر است. اعلامیه و شعارنویسی روی دیوار و... تنها نقش آگاه کننده داشته هدف های گروه و علل ارتکاب به عملیات را توضیح می دهد. بنابراین رجزخوانی و صدور اعلامیه های بدون محتوای و بدون پشتوانه (یا خدای نکرده با پشتوانه ولی ماجراجویانه که حکایت از یک تب تند زودگذر دارد) کاملاً غلطست. در مقابل وحشیگری ها و کشتارهای

رژیم نبایـد سـکوت کرد و نیز نبایـد دست به عملیات ماجراجویانه زد ولی ضـمنا نباید بیش از قدرت عملی جنبش تهدید کرد چه به زودی بی محتوا بودن خود را نشـان خواهـد داد. هـدف هـا و محورهای عملیاتی – هـدف های جنبش در مرحله کنونی استـمرار مبـارزه بعـد از رکود طولا-نی گذشـته به منظور تقویت روح امیـد و جلوگیری از تشدیـد یـأس در مردم – وارد کردن ضربه به سیسـتم پلیسی و نیز حاکمیت سیاسی دشمن – و بالاخره عملیاتی جهت ایجاد همبستگی بیشتر با توده مردم است. برای تحقق هدف اول حتی انجام عملیات کوچک انفجاری کافیست، منتهی باید به تدریج هدف دوم را نیز دربرگرفته و مخصوصـا برای تحقـق آن که به منظور از بین بردن ریشه اصـلی یـأس مردم است، بایـد دست به عملیـات بزرگـتر زد. به نظر من عملیـات نسـبتا بزرگ که انرژی زیاد برده و امکان تلفات در آن وجود دارد صـرفا بایستی برای اعمال حداکثر ضـربه به سیستم پلیسی و حـاکمیت سیاسـی رژیم به کـار رود. مصـادره بانـک به عنوان یـک عمل نسـبتا بزرگ جز برای تأمین مخارج ضـروری و تهیه ذخیره کافی بایستی موقوف شود. برای تأمین درآمد می توان از مصادره برخی صرافیها و فروشگاه های بزرگ و... نیز استفاده کرد. تأکیـد می کنم تکیه عمـده عملیات بایـد برای تأمین دومین هـدف که جوابگوی هدف های دیگر نیز هست باشد. محور ضربه ها به ساواک با دام گذاری، انفجار و ترور افراد حتی درجه ۳ آن باید باشد. بنابراین تکیه اصلی کار در شهرها بالاخص تهران خواهـد بود. در صورت قوام گرفتن نسـبی گروه هـا، عملیـاتی نظیر توپامـاروس برای ایجـاد همبسـتگی نزدیـک بـا توده محروم مردم لا-زمست. مانـند ربودن پولـدارهای معروف و منفور نظیر ثـابت پاسـال و القانیـان و... و آزاد کردن آنها در مقابل کمـک به فتـح و زلزله زده هـا و نظـایر آن – ارسـال پول توسـط بانـک هـا برای خـانواده های فقیر (با محمل افراد نیکوکار) و ارسـال نـامه همراه با رسـید بانکی به منظور معرفی سازمان و اهـداف آن – فرسـتادن بسـته های پارچه و لباس و حواله آذوقه و کـارت هـای بیمه بهـداشتی از درمانگـاه هـای خصوصـی و نظایر آن. در تمام این نوع عملیات بایستی تیم ها با افراد کافی و با عناصـر پشتیبان با حداکثر سرعت عمل کنند. با این حال دستگیری و دادن تلفات در این راه با توجه به ارزش کار که به منظور اعلام همبسـتگی هر چه بیشتر بـا توده مردم است مسئله ای بجـا و قابـل تبلیغ است و بطور وضوح نشـان می دهـد که مرگ و زنـدان برای چریـک به خـاطر توده هـای محروم است. احقاق حق مردم و مجازات مجرمین و متجاوزین به منافع مردم، کسانی که در پناه رژیم به عملیات ضـدمردمی می پردازنـد بسـیار مفیـد خواهـد بود. با توجه به هدف های ذکر شده در شـرایط فعلی جنبش، ثقل اصلی فعالیت ها بایستی در تهران و در

مرحله بعـد در شهرسـتان ها و برخی مناطق مساعـد روسـتایی که می توانـد در چهارچوب این هدف ها قرار گیرد باشد. به نظر می رسد که با وجود ضرباتی که گروه ها ممکنست در شهرها متحمل شوند ولی تا مرحله

معینی از رشد جنبش و تزلزل حاکمیت سیاسی رژیم این مسئله ضروری باشد. پیروزی با ماست چون خدا و ملت با ما است.

ص:۷۰۴

فهرست اعلام

ص:۷۰۷

ص:۷۱۲

ص:۷۱۸

ص:۷۳۰

ص:۷۳۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹